

فروید

تفسیر خواب

و بیماریهای روانی



مؤسسه انتشارات آسما

تقدیم میکنند...

فروید

تعبیر خواب

و بیماریهای روانی

ترجمه: ایرج پورباقر



تهران | خیابان شاه آباد تلفن ۳۲۰۱۴
| بازار بین الحرمین تلفن ۵۷۳۱۷

شماره ثبت ۱۲۴۶

حق چاپ محفوظ

چاپ دوم این کتاب در دو هزار جلد ب سرمایه مؤسسه انتشارات آسیا در چاپخانه فردوسی
به پابان رسید

در اندرون من خسته دل ندانم چیست
که من غمی شوم و او در فغان و در فواست
«حافظ»

اندر شناساندن انسان به انسان

این کتاب را فروید همیشه بزرگترین کتاب و مهمترین اثر خود بشمار آورده و چندین بار در آن دست برده و دوباره آنرا به چاپ رسانده و در تدوین این کتاب همه نظرات ابتکاری خویش را که در کتب دیگر خود آورده، گاه گاه مطرح کرده و گفتنی‌ها را گفته، سخن کوتاه، درین کتاب روح آدمی را شکافته و با باریک بینی اعجاب انگیزی زوایا و عوالم ناشناخته آنرا گشوده، توصیف کرده و نظر داده و این نظرها را با آزمایش‌ها و معالجات خود غنی و غنی‌تر ساخته است.

آنچه می‌نویسم با بیطرفی است زیرا اصولاً متقدم که در پژوهش علمی اگر بیطرفی و انصاف در کار نباشد، کار به جهل مرکب منجر خواهد شد. به عقیده من این کتاب به منزله اطاق عملی است که روح آدمیزاد را در آن جراحی کرده و اوداق ساخته‌اند و جراح، نخست به کوچکترین پیچ و مهره این ماشین حیرت‌آور روح پرداخته و آنرا توصیف کرده، بعد جراحات آنرا به شکیبایی باور نکردنی کشف کرده، بر آن مرهم نهاده و آنگاه شما را دعوت کرده که به آشنایی روح خود با همه جزئیات و شکفتیهای آن بیایید. من نمی‌دانم فروید راست می‌گوید یا نه، ولیکن ظاهراً مثل اینست که اگر همه فرضیه‌های او راست نباشد، لااقل نیمی از آن راست می‌نماید.

در عالم علم نیز وقتی نظرات فروید انتشار یافت عده‌ای را بهایو برانگیخت . برخی گفتند : استاد راست می‌گوید و باید بدنیال او رقت و کلامش را فهمید و باو احترام گذاشت که قدمی بزرگ در راه شناساندن انسان ، به انسان برداشته است . بعضی هم در عوض مدعی شدند که این مرد مدعی لافزنی است و باید عقاید او را ندیده و نشنیده به آتش سپرد ، ورنه چنین وچنان خواهد شد . در میان این دو گروه موافق و مخالف عده‌ای نیز یافته‌میشدند و می‌شوند که بیطرفی اختیار کرده ، در اندیشه‌های فروید به تدقیق و تأمل پرداخته و شبان و روزان به کتاب‌های فروید ، مخصوصاً به کتاب حاضر خیره شده و مطالب آنرا با زندگانی روزمره و تجارب علمی و تجربی موجوده آشنا و بیگانه ، برابر نهاده و به تحقیق مشغول شدند تا صحت و سقم سخن او را دریابند اینها هنوز تحقیق می‌کنند .

من سالیان دراز است که متوجه روان‌کاوی و مکتب فروید شده و به تحقیق و تفرص در آثار او و یاران و مخالفان او مشغولم : گاه شده که فروید را به افراط و زمانی به تفریط متهم کرده‌ام ولی هیچگاه در نهانخانه قلب و روح خود منکر این حقیقت نتوانستم شد که او کوششی عظیم را برای شناساندن انسان به انسان شروع کرده و آنرا داهیانه تعقیب کرده ، پیش برده و هر چند نه کامل ، بل به نسبت به حقایق مسلمی رسیده است .

امروز کتابها و مجله‌ها و کنفرانس‌ها به روان‌کاوی اختصاص یافته ، وجه بسیار بیماران روانی که با تعبیر خواب شفا یافتند و یا انسانهای بیگانه از خویشی که به هدایت فروید به خویشان آشنا شدند و منشی و شخصیت اخلاقی و روانشناسی خود را تصفیه و تقویت کردند و تألمات روحی خود را پایان و یا حد اقل تسکین دادند و در روابط خود با دیگران بدیده انتقاد نگریسته ، اگر تفسی در آن بود ، آنرا بجد تصحیح کرده و انسان‌های ارزنده‌ای برای خود و خانه و خانواده خود و بالاخره برای اجتماع خود شده‌اند .

هستند کسانی که می‌گویند فروید آنچه می‌گوید چون بر اساس تمنیات جنسی است ، باطل است و به خواندن نمی‌ارزد . اما نخست آنکه فروید خود درین کتاب چنین اتهامی را پشت رد کرده و کسانی را که بخواهند رؤیاهارا فقط از دیده امور جنسی تعبیر و تفسیر کنند ، ازینکار بر حذر داشته و در ثانی مگر تمایلات جنسی جزء زندگانی نیست ، مگر تولید مثل و حفظ نوع و تکثیر نفوس و حسب خانواده و فرزند و غیره که اینهمه در کتب مختلفه و در همه جهان از آن

بحث شده برپایه امور جنسی قرار نگرفته است ؟ البته اگر امور جنسی، در اخلاق در مثل ، به بدی از آن یاد شده ، انحرافات جنسی و شهویست که فروید ، نه همان آنرا دامن نمی‌زند بل راه چاره انحرافات جنسی را نشان میدهد ؛ برای رفع هر عیب و نقص ویا معما و مشکلی ، آنان که عقل دارند ، نخست در آن معما یا مشکل و عیب یا نقص ، دقیق می‌شوند تا آنرا بخوبی بشناسند و وقتی که خوب آنرا شناختند ، کمر به مداوای آن می‌بندند . فروید انحرافات جنسی را خوب شناخته و انمکاس آنرا در روح باز شناخته و همری کوشیده تاراه چاره انحرافات و تالمات و بیماریهای روانی را پیدا کرده و بعد با کوششی خستگی‌ناپذیر آن را به جهان بیان عرضه داشته است .

فروید می‌گوید کودک پسر با پدر مخالف است زیرا او را رقیب عشق و محبت خود نسبت به مادرش احساس میکند و روی همین وسوسه بید نیست دست بارتکاب جنایتی بزند . اما در عین حال باشیوه تربیتی خاصی می‌توان ازین حس رقابت کودک استفاده کرد و از چنین کودکی ' مختزع ، مکتشف ، نویسنده ، محقق ، دانشمند و بالاخره مردی نجات دهنده و انسان دوست بوجود آورد .

سقراط می‌گفت : انسان اگر بدی را می‌شناخت ؛ به بدی نمی‌گرایید و مرتکب آن نمی‌شد . او به خلق پند می‌داد که خود را بشناسند . فروید کسی است که به عقیده من ، راههای خویشتن شناسی را به آدمی نشان می‌دهد . اگر فلان مرد شوخ چشم شوخ ، بداند که چرا شوخ است و شوخی می‌کند و دیگران از بیم گزند زبانش ، به لطفه‌هایش قهقهه سر می‌دهند ، اگر آن زن حسود دریابد که چرا حسادت میکند و به علت حسادتش که زندگانی را براو تلخ کرده و او را نزد دوست و دشمن متفرد و مبنومض کرده ، پی‌ببرد و در نتیجه خود و خانواده و آشنایانش را از گزند حسد خویش مصون بدارد ، اگر مردمان بدانند که همه آدمیزادگان اسیر پنجه قهار تمایلات و تمنیات و آرزوهای خود هستند و اگر گناهی می‌کنند ، از سر عمد نیست ، آیا این خود به بسیاری از مشکلات انسانی در خانه و خانواده و جامعه پاسخ درست نمی‌دهد و آیا کسی که مارا درین راه راهنما باشد و کلید گنج‌های اسرار را بدست ما بدهد ، خدمت بزرگی به بشریت نکرده است ؟

وقتی که روانکاو و تعبیر خواب و مکانیسم بیماریهای روانی در جهان منتشر شد ، تا آنجا که من دیده‌ام هیچ نویسنده و عالم علوم اجتماعی و هیچ مدرسه

و مکتب و دانشکده و محقق و دانشمندی در جهان باقی نماند که تحت تأثیر آن واقع نشده باشد.

آثار تسوايک؛ سیمون دو بووار، ژان کوکتو و بسیاری از نویسندگان معروف و نامعروف دیگر جهان، نیز فیلهای و شایسته‌نامه‌ها و حتی موسیقی و بویژه مکاتب نقاشی و ادبی نظیر سوررالیسم و نئورالیسم و مکاتب پرورشی و روانشناسی جهان بشدت از مکتب فروید استقبال کردند بطوری که بی آنکه بخواهم مثالی ذکر کنم، خواننده‌ای نیست که بر صحت مدعای من فیلمی یا نمایشنامه‌ای یا نوشته‌ای را بیاد نداشته باشد.

در روزنامه‌ها و مطبوعات کشورمان نیز مخصوصاً درین سالهای اخیر بسیار از عقده‌های روانی بحث و فحص شده است؛ در جهان کمتر مکتب علمی بدین سرعت و وسعت نشر یافته و اذهان جهانیان را بخود مطوف داشته است. فرویدیسم از این گذشته در مکاتب حقوقی و جزایی رخنه کرده و من بسیار خواننده‌ام که فلان جانی را بدنیال اظهار نظر متخصص بیماریهای روانی بدین شرح که وی در ارتکاب جنایت عمدی نداشته است، از مجازات مرگ معفو داشته‌اند.

اعتقاد در اسخ داریم باینکه اگر انسان‌ها خود و بالنتیجه دیگران را بشناسند و علل و موجبات اعمال و رفتار خود و دیگران را دریابند، گذشت و نشاط و سادتشان بیشتر خواهد شد. آن وقت است که شخص از دیدن خواب و حشمتناک و آشفته‌درهم و مضطرب نمی‌شود و اگر موجودات کثیرالفتنه‌ای دید دچار شگفتی نمی‌گردد و اگر باشوخ چشم هزالی مواجه گردید عوض خشم بدیده احسان و ترحم و گذشت بدو خواهد تگریست و اگر شوهری با کج خلقی زن و یازنی با تنوع جویی مردی مصادف گردید، عنان صبر و اختیار از دست نمی‌نهد زیرا آنگاه خواهد دریافت که در روح انسانی، همچنانکه فروید معتقد است، جبری وجود دارد که بهر کجا که بخواهد آدمی را با آنجا می‌کشاند و چون اختیاری در میان نیست پس کسی گناهکار و مقصر نخواهد بود تا مستوجب عقوبت و سزایی گردد. این را علم می‌گوید، شاید جوامع و مردمان عصر ما را بدین سباق نتوان اداره کرد.

اما مردان خود ساخته کیتی عموماً کسانی هستند که ازین جبر، به نفع خود بهره برده‌اند؛ آنکس که می‌خواهد ثروت بیندوزد ولی آنرا به دانش اندوزی مبدل می‌سازد، یا آنکس که کین را به محبت و جفا را بوفای و عشق مجازی را

به عشق حقیقی تعبیر می‌دهد، و خلاصه سخن آنکه، می‌تواند با علم به نفسانیات و شخصیت روانشناسی خود، مسیر تمایلات و تمنیات و آرزوهای خود را تغییر بدهد و آنرا برآه صواب بیندازد در واقع همان کاری را می‌کند که فروید توجیه و تعبیر علمی آنرا بر ما بازمی‌گوید.

رؤیا یکی از مشخص‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین کلیدها برای حل معمای درون و شخصیت واقعی و باطنی آدمی است. دیگر نیازی ندارم که رؤیا را درین مختصر تعریف کنم. همه کس در عمر خود خواب دیده و زمانی خوش و گاهی ناخوش از خواب بیدار شده و بدنبال تعبیر گشته و احیاناً به خوابنامه‌های مختلف مراجعه کرده و جوابی یافته و یا راضی شده و یا خود را برضایت زده و سر رفته را ول کرده تا آنکه خواب دیگر دیده و بهمان نهج عمل کرده و اگر لایالی بوده بدنبال تعبیر هم نرفته و خواب را فراموش کرده و دنباله کار خویش گرفته، بی‌کسب و کار خود رفته است.

اما فروید درین کتاب رؤیاها را می‌شکافد و جزء جزء رؤیاهای بسیاری را تعبیر و تفسیر میکند؛ اگر کنند دندان بخواب دیده‌ایم و یا معشوقه و کابوس بخواب ما آمده است، یا از مرگ عزیزان از خواب جسته و مدتی متأثر و مغموم مانده‌ایم و لا حول گویان آنرا فراموش کرده‌ایم، اینهمه را درین کتاب با شرح و بسط‌های علمی و دقیق امروزه بازمی‌پاییم.

این کتاب انکار کتاب روح بکایک ماست که از زبان قصه‌گوی خوش‌بیان و سحاری برای ما حکایت می‌شود. این قصه‌گوی دانشمند به ما می‌گوید که رؤیا یک چیز بی‌معنی نیست. باید آنرا تجزیه و تحلیل، تعبیر و تفسیر کرد تا باشد که به اسرار وجود و رفتار و شخصیت انسانهای سالم و بیماران روانی دست یابیم.

این قصه‌گواز نام و تنگ باک ندارد و از رؤیای خود گرفته تا رؤیاهای نزدیکترین دوستان و بیماران خود، همه را برای ما تعبیر میکند و نقایص اخلاقی خود و دیگران و آرزوهای زشت یا زیبای خویشتن را بر ما فاش می‌سازد بی‌آنکه از قضاوت ما بیمی بخود راه دهد.

او می‌خواهد انسان را به انسان بشناساند.

من نمی‌گویم هر کس به این کلیدهای اسرار دست‌یافت و خود و دیگران را شناخت و علت هر رفتاری را باز یافت، سعادتمند میشود. نه، من چنین مدعایی ندارم، چه گرسنه سعادتمند نیست هر چند که بحر العلوم باشد. اما این نکته

سبب نمی شود که اسرار نفسانیات آدمی را پیاپی از نکتیم: اگر گرسنگی هست باید با تداوم
اقتصادی و اجتماعی آنرا حل کرد ولی این دلیل نمی شود که ما تحقیق خود را
در زمینه اساسی ترین دارایی آدمی که همانا وجود خودش باشد، دنبال نکنیم.
درین کتاب به خاطرات دردناک و آرزوها و تمنیات بر آورده نشده
بکرات اشاره می شود و فریود نتیجه می گیرد که همین آرزوهای سرکوبی شده
منشأ چه عواقب وخیمی برای آدمی شود: انواع ترسهای موهوم و توهمات
و اضطرابها و دلهره ها و تشویشها و ناسازگاریها و تلخگامیها از همینجا منبث
می گردد.

راه چاره چیست؟ چگونه باید تربیت شویم و یا تربیت بکنیم که چنین
بیمار و افسرده و پریش نگردیم؟ فریود برای این سؤالات و پرسشهای مشابه
جوابهایی دارد که خواننده خود در طی مطالعه این کتاب آنرا استنتاج خواهد کرد.

خلاصه کتاب

شما می دانید که فریود در راه کوشش خود برای کشف محرك و انگیزه
پنهانی پاره ای از پدیده های حیرت آور بیماری هیستری، در سایه خواب
مصنوعی باین حقیقت هدایت شد که بیماران هیستری در واقع مثل خوابگردان
هستند یعنی بیدارهایی که در حالت خواب بسر می برند و در دل خواب از
بستر خویش برمی خیزند و راه می روند.

فریود در بررسی خود در حیات روانی ناخود آگاهانه آدمی به آرزوها
و امیال و تمنیاتی در روح آدمی برخورد کرد که شخص از آن آگاه نیست با
اینکه آنرا در درون خود دارد. فریود میگوید این آرزوها به این دلیل خود را
در دورترین زوایای روح شخص پنهان می دارند که با اخلاقیات یا سنن اجتماعی
و آداب و رسوم قومی و غیره مفایرت و مباحثت دارد؛ فریود وقتی که متوجه
این ماجری شد که در روح انسان جریانها و تحولاتی هست که خود از آن
آگاه نیست، به این فکر افتاد معماهای رؤیا را که بی هیچ چون و چرایی، اراده
بیدار انسان در آن دستی ندارد؛ کشف سازد.

رؤیا، چنانکه همه می دانیم، سرشار است از حوادث و اتفاقات و پرده ها
و مناظر، نیش و نوش و زشت و زیبا و بد و نیک و بسا چیزهای گسیخته گسیخته و
نامربوط و درهم و پاره و پیاور نکردنی و نامعقول دیگر، توگویی دست نقاش یا
آهنکساز یا فیلسوف دیوانه ای آن را ساخته و عرضه داشته است، ولی فریود میگوید
چنین نیست و این آشفتنگی و هرج و مرج و کمی و کاستی که در رؤیا دیده میشود،

يك امر ظاهری است و برای درك آن معنای پنهانی که در پشت این همه صوری معنای عجیب و غریب و حیرت آور خود را قایم کرده است، باید اندکی دقیقتر بر رؤیا نظر انداخت: تا کشف شود که در دل هر ذره از این ذرات درهم جوشی که رؤیا را پدید آورده، آسمانی با همه عظمت آن از لحاظ شناخت انسان، پنهان شده است. نه تنها خواب بگزار بلکه نایم یا خواب بیننده نیز از این معنای پنهانی رؤیا خبری ندارد. در صورتیکه با تجزیه و تحلیل شکیبانه ای میتوان پی به این اسرار مگو که همیشه برای انسان معمای ناگشودنی و کلافی سردرگم جلوه کرده و گاهی او را هراساننده و زمانی او را دلخوش داشته و یا از آینده ای نامعلوم گریزاننده و بدان امیدوار ساخته و یا انتظار فرارسیدن مرده ای یا نکستی او را بخانه نشاند، یا به بازار و بتخانه روان داشته است، برد.

فروید در رؤیا دو محتوی و مضمون تشخیص کرده است که یکی را پیدای و آن دیگری را محتوی ناپیدا نامیده است: محتوی پیدای آنست که در خواب بر ما عیان می گردد و پس از بیداری اندکی از آن را شاید به یاد توانیم آورد ولی محتوی ناپیدای آنست که باید با تجزیه و تحلیل مدبرانه محتوی پیدای استنتاج خواب بیننده، آنرا کشف کرد.

پیش از فروید نیز عده ای از روانشناسان باریک اندیش و بلند نظر فریب محتوی پیدای و ظاهر آشفته و بی نظم و ترتیب رؤیا را نخوردند و مانند هارگی هر ویگسون دنیس چنین گفتند: «عجیب و غریب ترین رؤیا راه می توان با تجزیه و تحلیل های علمی و شکیبانه ای تعبیر و تفسیر کرد و به معنای حقیقی آن پی برد.»

فروید می گوید: رؤیا نتیجه تحریکات حسی مختلفی که ممکن است عارض خفته شود، نیست. بلکه رؤیا معنای خاص و ویژه ای برای خود دارد و آن تحقق آرزو و تمنیات درونی ماست که از آن، خود نیز خبر نداریم پس رؤیا نتیجه يك عمل از اعمال بزرگ روح ماست رؤیا در همان زمانی که خطرناک ترین آرزوها و امیال ما را بنحوی بی ضرر و بی هاجه و ارتکاب جنایتی یا بزه ای یارساندن آزادی به دیگران ارضاء میکند و به جامه اجابت و تحقق می آید، بزرگترین نگرانی خواب مانیز هست، و نمیکذارد هیچان آرزوها و خاطرات فرو کوفته و پست رانده شده و ارضاء نشده دوران کودکی ما موجب بهم زدن خواب آرام یا آرام ما در دل شب شود. این رؤیاست که با به انجام رساندن آرزوهای طلایی و خواست های دلکش ما که در عالم واقع و بیداری تحقق

آن دردناك بیل محالست، ما را از نعمت خوابی آرام و خوش رویی دغدغه بر خوردار می سازد (۱)

تشنه خواب می بیند که آب خنک می آشامد و عاشق شوریده خود را در پناه معشوقه مهربان می یابد و گرسنه خود را بر سفره رنگین تماشا میکند، هر آرزوی بر آورده نشده و یا خاطره دردناکی که در دل داشته باشیم بید نیست در رؤیای صورت منظره یا نمایش جلوه کند زیرا رؤیای افکار و اندیشه ها و مناهیمی را که در ذهن داریم ، بصورت محسوس و تأثری و تصویری نمایش میدهد . فروید در جواب کسانی که می گویند : همه خوابها که خوش نیست پس تکلیف خوابهای آشفته و غمبار چه میشود چنین پاسخ میدهد :

عشق و کین در روح بهم زنجیر شده است و همین طور میل و ترس و غیره و جدایی آنها از هم در رؤیای حیرت آور جلوه میکند، از طرف دیگر ترس از چیزی نماینده میل به عکس آنست و برعکس .

اگر شاگردان فروید به راه اغراق رفتند و گفتند که رؤیا را علتی سوای غرایز و تمنیات جنسی و عواطف و تأثرات مربوط بدان نیست ، خود استاد آنها را ازین ورطه بر حذر داشته و درین کتاب چندین بار اعتراف کرده است که همه رؤیایها را نمی شود از راه عناصر جنسی تعبیر و تفسیر کرد . اما شیوه کار رؤیای کدامست و این عالم واژگانه و تصاویر رنگارنگ ، مناظر ندیده و چهره های عجیب و غریب و هیاکل ترسناک و آن اندامهای دل انگیز و خراب کننده همه و همه چسان پدید می آید و چه قاعده و قانونی بر این همه حاکم است ؟

قواعد رؤیا

فروید چهار عامل در کار رؤیا باز شناخته که نخستین آن حمل تراکم است، رؤیا با این عمل خلاصه و فشرده می شود و عوض نمایش همه جریانات پشت پرده فقط تلخیصی از آن که همان محتوی پیدا باشد ، در خواب بر ماعیان می گردد .

عامل دوم عمل تغییر مکان یا نقل و انتقال و یا جابجاشدن است و در سایه آن با رعاطی و آن احساسی که ما را بطرف فلان و بهمان می کشاند از هدف اصلی خود جدا شده موقتاً به هدف ظاهری و دروغین و فریب دهنده دیگری منتقل و جابجایی شود .

انحرافات جنسی و اخلاقی نیز بدین ترتیب بروز میکنند: شخص و علاقه و

۱ - درباره خوابهای آشفته و کابوسها نیز دلایلی از طرف فروید ارائه

داده شده است .

احساسات خود را نسبت بزنان درمثل به کفش یا فلان جامه زنان منتقل و جا بجا می‌سازد. امراض عصبی نیز گاه از همین منشأ سرچشمه میگیرد. مثلاً فلان زن زیبا علاقه و عشق خود را به جنس مخالف بهسک و گربه یا به فلان پرنده منتقل می‌سازد و بهسک نام مردمی نهد و او ارفیق وقت و بیوقت و موسی خانه و خیابان خود می‌کند. فریود می‌گوید. این انحرافات زائیده وجود سانسور یا مفتش روانی است که احساسات و عواطف منکورا مجبور میکند که با لباس مبدل، ظاهر و تجلی کنند.

این مفتش مرموز همانست که پیوسته و لاینقطع در اعماق ضمیر آدمی پاس میدهد که مبادا آرزو یا خواهش و یا فکر و تمنایی که مغایر با عقاید و اعتقادات فاعلی انسان است و اگر وارد خود آگاهی یا وجدان روشن و صریح شخص بشود؛ او را متقلب خواهد ساخت؛ از حوزه ناخود آگاهی وارد قلمرو خود آگاهی شود؛ آخر کدام زاهد است که شراب مست حافظ را به خواب ببیند و دستخوش خنجان و اضطراب نشود و یا او کیست که عمری بزند و پرهیز گذرانده و از کشف فلان وسوسه و اغوای شیطانی در خود دگرگون و آشفته حال نگردد؛ سانسور آن عاملیست که سعی میکند این آرایش ظاهری و ناپدید برای فرزندان آدم محفوظ بماند. این سانسور خوش خدمتی دیگری هم میکند و آن اینست که احساسات و تمنیات و آرزوها و افکار ضاله را با عمق ضمیر ناخود آگاه تبعید میکند. این تبعیدی‌ها عمری جاودان دارند و گاه و بیگاه در لباس مبدل سانسور را فریفته وارد حوزه خود آگاهی میشوند و بیدار نیست موجب بیماری روانی و خواهبهای آشفته و خلیجان آمیز گردند.

به این سانسور فریود ایرادها گرفته‌اند، از جمله گفته‌اند چوب قانون با قدرت این سانسور کدامست. فریود جواب داده است که این سانسور به تمام نشانات و کنایات و کلید رموزها واقف است و ملحد را در هر جامه‌ای که باشد، بازمی‌شناسد و راه براومی‌بندد.

سومین عامل تکوین رؤیا نمایش دادن است و این عامل همانست که افکار انتزاعی و مفاهیم مجرد ذهن را بصورت صور تجسمی و ملموس و مشهود در می‌آورد.

از جمله کسانی که به آراه فریود و پیروان او خریده گرفته‌اند یکی آقای بلونفال است که میگوید: «این تازه نیست که در زمان و اشعار واساطیر به کنایات و اشارات و رموزی برمی‌خوریم ولی نباید مثل فریود و اعوان و انصار

او هر تصویر رؤیایی را به کنایه و رمز یا اشاره‌ای به فلان چیز جنسی بحساب آورد .

بالاخره چهارمین عمل از اعمالی که در رؤیا بوقوع می‌پیوندد مسأله کنایه آفرینی و تمثیل سازی و تدارک ثانویست .

فریود میگوید اشیاء مجوف در رؤیا کنایه از آلت تناسلی زنان و اشیاء دراز و تیز اشاره به آلت مردان است . و پلکان و خندق و خیابان و خانه و اطاق ، اتومبیل و آشپزخانه و زردچوبه و مارچوبه و دندان و املت و بادتجان و دست‌ها و پاها همه و همه حکایت از کنایه و رمزی می‌کنند که خواب‌بگزار باید این رمز و کنایه را کشف سازد .

عوامل قبلی که دست‌اندرکار تدارک رؤیاست بزعم فریود به تنهایی قادر نیست رؤیا را حداقل بصورت يك ترکیب ناقص از معقول و نامعقول بدست بدهد ، اینست که تدارک ثانوی قد علم میکند و به نتایج کار تراکم و تمثیل سازی و سانسور و جایجا شدن و نمایشی کردن معانی و مفاهیم ذهنی سر و صورتی نسبتاً عقل پسند میدهد . هاورلوك ایس کار تدارک ثانوی را بشرح جالب‌ذیر بیان داشته است : «می‌توان جریان مداخله تدارک ثانوی را چنین در نظر مجسم ساخت که وجدان خواب‌آلود با خود میگوید :

د خواجه ما ، خود آگاهی ، هم‌الانست که از راه برسد ، او خیلی به عقل و منطق وقع می‌نهد . خوب زود باشیم ، چیزها را جمع و جور کنیم تا ظاهری عقل پسند پیدا کنند . حالا مهم نیست کدام نظم و نسق خوبست ، هر چه بادا باد ، تا نیامده عرصه را اشغال کند ، باید اینکار را به پایان برد .

باری چنین بود خلاصه کنایی که در دست دارید اما این خلاصه که من داده‌ام ؛ فقط نمایی بسیار دور و سطحی از آن چیز است که در یکایک کلمات این کتاب نهانست و با اندک دقتی می‌توان به منقش خرد و حوصله و علم و تجربه آنرا از آنجا بیرون کشید و به تأمل و تماشا ایستاد .

رؤیا ، هنر و جنون

گذشته از آنچه رفت درین کتاب بر روابط رؤیا با هنر و جنون و اساطیر و فرهنگ عامیانه پرداخته شده‌است . گانت میگفت : «جنون یادآورانه ، گفته‌است بیدار .» دشو پنهاور نیز گفته‌است : «رؤیا ، یکقسم جنون کوتاه است .» هورو روانشناس فرانسوی در زمینهٔ وجوه اشتراک میان جنون و رؤیا بیش از همه تحقیق کرده‌است . هورو به مدد حشیش مثلاً اختلالی در مشاعر فرد بوجود می‌آورد و

میگفت که این ماده مخدر رفته رفته شخصی را به یک خواب درعین بیداری فرو می برد . سو رو عقیده داشت که انواع و اقسام هذیانها بارژیا هیچ فرقی ندارند اما فروید پارازین حد فراتر گذاشته، می گوید عین همان قواعدی که از برای رؤیا برشمردیم در انواع و اقسام اختلالات روانی وجود دارد . یعنی می خواهد بگوید که آرزوهای فرد خورده و خاطرات دردناک دوران کودکی از علل مهمه ناراحتی های روانی است .

فروید درین کتاب میگوید : « بیمار ۱۲ ساله ای که بهیستری دچار بود و مرتباً میگفت که از هیاکل «سبز باچشمان سرخ» وحشت دارد و دستخوش هیجان و بحران میشد، تحت مدداری من قرار گرفت. پس از آزمایش های متعدد پی بردم که مادرش برای این که وی را بهنگام کودکی از استمناء منع کند، با او گفته بود که آدم اگر استمناء بکند چشمش کور و منقلب و سرخ رنگ و عقلش کم می شود و غیره»

میان رؤیا و هنر نیز رابطه ای ناگسستنی وجود دارد. شاعر رؤیاهای خود را باز می گوید و یا بهمان طریق که رؤیا ساخته می شود، در عالم بیداری رؤیا می سازد .

هاملت ، خود شکسپیر است و سخنگوی تمایلات و عقیده ها و خاطرات و خلاصه شخصیت و منش خود نویسنده است.

فروید می گوید اگر هاملت در گرفتن انتقام و خونخواهی پدر تردید میکنند، نشانه آنست که مرگ پدر مطلوب او بوده و ازین ماجری خاطرش نه همان آزرده نشده بل تسکین یافته است.

گوستافلو بر نویسنده کتاب «مادام بواری» نیز گفته است: «مادام بواری خود من هستم، درینکه قهرمانان داستانها مخصوصاً در مکتب رما تیسیم نماینده شخصیت خود نویسنده است، شکی نتوان کرد. فروید از اینهمه، تمبیر و توجیهی درین کتاب دارد که زیبا و خواندنی است .

میان رؤیا و اساطیر و ضرب المثلها و فلکلور نیز بقول فروید و باران او نظیر اقورنک شبا هت های هست . اینان می گویند که بهمان ترتیب که رؤیا تحت تأثیر آن قواعد چهار گانه از مجموعه آرزوها و تمایلات و خاطرات سر کوبی شده و ممنوع بدید می آید، افسانه های ملل و اساطیر و ضرب المثلها نیز در واقع رؤیاهایی هستند که جامه بطور کلی یا اقوام و ملل آنها می آفرینند. و اگر ما همان نظوری که با تجزیه و تحلیل و تمبیر و تفسیر خوابها ، می توانیم بد شخصیت

افراد پسی ببریم . نیز می‌توان بسا تجزیه و تحلیل افسانه‌ها و اساطیر و قسمی اقوام و ملل ، بروحیات ملتی پی برد و این امر نیز از لحاظ تاریخ تمدن و بازیافتن ریشه‌ها و اسل بسیاری از ملاحظاتی و مشاهدات اجتماعی حایز کمال اهمیت است .

چون آشکار است که یک کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای را نمی‌توان درین مقال خلاصه کرد اینست که بهمین بسنده می‌کنم .

ترجمه

و اما ترجمه این کتاب . من ترجمه این کتاب را سال‌ها پیش به پایان برده بودم . نمیدانم این ترجمه خوبست یا بد باید شما این را معلوم کنید اما من تا آنجا که میشده کوشیده‌ام که کلمات خارجی حتی الامکان درین کتاب نباشد و آنچه هست به زبان فارسی برگردانده شود . ناگفته پیداست که زبان یک مبحث علمی آنهم در مورد موضوع پیچیده‌ای نظیر رؤیا تا چه اندازه با زبان یک داستان ساده مثلا جنایی یا عشقی فرق دارد .

علت آنکه از میان اینهمه آثار به ترجمه این کتاب دست‌زدم که جز عده‌ای حواس طالب آن نیستند و نتیجه مادی هم نتوان از آن توقع داشت اینست که من کار ترجمه و نویسندگی و تحقق و تتبع را رسالتی میدانم که عده‌ای آنرا تقبل و تمهید کرده‌اند لذا کاری که می‌کنند باید بروال این رسالت باشد ورنه بسایقه هوس یا هاپهو نمی‌شود چنین رسالتی عظیم را بعهده گرفت . ازین گذشته هوس را بطرق آسانتری هم می‌توان تسکین داد و شهرت هم از راه‌های سهل‌تری یقیناً بدست آمدنی است .

من این کتاب را ترجمه کردم برای آنکه برای خود رسالتی در اجتماع می‌شناسم و مدعی هستم و این نکته را در آثار دیگر ترجمه یا تصنیف خود بگرات نشان داده‌ام : تا ندانم و برهان قاطع نداشته باشم که آنچه درین زمینه میکنم نفعی به حال جامعه من دارد و مرا در ایفای آن رسالتی که شرحش گذشت ؛ یاری میدهد محالست نقطه‌ای روی کاغذ گذارم . اما تا چه حد درین راه توفیق داشته‌ام این داوری نیز بامن نیست . باشماست .

اول بهمن ۳۱ ایرج پوریاقر

اخطار

خیال نمی‌کنم با انتشار این کتاب با از دایرهٔ بررسی امراض صبی بیرون بگذارم. بلکه پژوهش روانشناسی ریشه اصلی بسیاری از تشکیلات غیر طبیعی روانی را در رؤیا تشخیص کرده است از قبیل ترسهای بیجهت مربوط به هیستری و «افکار ثابت» و «افکار هذیانی» که جملگی به دلایل عملی باید مورد توجه پزشک قرار بگیرد. رؤیا از لحاظ عملی چندان واجد اهمیت نیست اما ارزش نظری آن از لحاظ سرمشق بودن، خیلی بیش ازینهاست. درمثل کسی که قادر به توضیح و توجیه علل تصاویر رؤیا نیست بیهوده می‌کوشد که از ترسهای بیجهت هیستری و افکار ثابت و افکار هذیانی چیزی سردر بیاورد یا احیاناً اینگونه ناراحتیها را درمان بکند.

با این وصف وجود همین ارتباط میان رؤیا و ناراحتیهای روانی که اهمیت موضوع مورد بحث ما مربوط بدانست، علت واقعی نقصانهای کارماست باین معنی که هر وقت موضوع رؤیا مرا به موضوعهای دامن‌دارتری از لحاظ بررسی امراض روانی سوق می‌دهد، می‌بایستی شرح و بسطهای خود را متوقف کنم زیرا مسایل مربوط به امراض روانی چیزی نیست که در ضمن نوشتن این کتاب مطمح نظر خود قرار داده‌ام بلکه اگر روزی فرصتی دست داد و قوای کافی برای این کار داشتم و توانستم از مصالح بیشتری استفاده بکنم، دست به چنین کاری خواهم زد. انتشار چنین کتابی با توجه به موضوعاتی که در طی آن مورد توجه قرار می‌گرفت، مشکل بود و خواننده در ضمن مطالعه آن در خواهد یافت که چرا برای مقصود نبود از رؤیاهایی که در سایر کتابها نقل شده است، یا رؤیای افراد ناشناس استفاده بکنم و مجبور شدم از رؤیاهای شخص خود یا رؤیاهای بیماران خودم بهره‌مند شوم و مخصوصاً از رؤیاهای بیمارانم بدلیل پیچیده بودن آنها نتوانستم آنطور که باید استفاده بکنم برای اینکه رؤیاهای آنها به علت امراض روانی به صورت کلافی سردرگم درآمده است و بررسی آنها شخص را خشمگین می‌سازد. و اما در مورد رؤیاهای خودم که می‌بایستی با توضیح آن قسمت بزرگی از زندگی خصوصی خودم را پیش چشم باز بکنم و این در شأن من نبود، چه من عالم نه شاعر. اما چمی توانستم بکنم و ناچار بودم از خودم مایه بگذارم تا نتایج پژوهشهای روانشناسی خود را اینجوقانع کننده‌ای عرضه بکنم. البته با حذف بسیاری از موضوعات و جانشین ساختن آنها با موضوعات دیگر، از افشای پاره‌ای از اسرار شخصی، خودداری کردم اما اینکار همواره به زیان مثالهای من تمام شده است. با توجه به آنچه گذشت اکنون از خوانندگان تقاضای کنم که خود را به جای من بگذارند و در نظر بگیرند که با چه مشکلی دست به گریبان بوده‌ام و در ضمن از تمام کسانی که در ضمن باز نمودن رؤیایا اشارهای به آنها شده است، خواهشمندم از مؤلف نرنجند.

فصل اول

تاریخچه مسایل مربوط به رؤیا (۱)

مقدمه

پیشنهاد من اینست که در صحایف آینده، وجود شیوه‌ای روانی را از برای تعبیر رؤیا به اثبات برسانم؛ بطوری که با بکار بردن آن، رؤیا به عنوان يك محصول روانی تلقی خواهد شد که معنی آن کاملاً واضح و روشن است و می‌توان آنرا دنبالهٔ فعالیت‌های روانی موقع بیداری به حساب آورد. به علاوه می‌خواهم شرح و بسط‌هایی را که باعث بروز جلوات خارق‌العاده و شناختنی رؤیا می‌گردد، توجیه کنم و از آنجا نتیجه‌ای از برای ماهیت قوای روانی که احتیاج یا تضاد آنها سبب بروز رؤیا میشود، بدست آورم. خلاصه دامنهٔ مباحث این کتاب تا آنجا ادامه خواهد یافت که مسأله خواب به مسایل دامنه دارتری منجر شود و برای حل آنها به مصالح بیشتری احتیاج داشته باشم.

فلا با يك گزارش تاریخی مباحث خود را شروع می‌کنم برای اینکه دیگر کمتر فرصت این دست خواهد داد که در ضمن تشریح موضوع اصلی کتاب به جنبهٔ تاریخی آن بپردازم، درك علمی رؤیا، در واقع، با وجود اینکه هزاران سال است که در این باب کوشش میشود، کمتر بسط یافته است حقیقت امر آنقدر آشکار و معلوم عموم است که شرح دلایل آن درین مقال بیهوده بنظر می‌رسد. کارهایی که فهرست آن در پایان کتاب حاضر چاپ شده است حاوی ملاحظات شوق‌انگیز و یکسند بسیار حالب توجه می‌باشد ولیکن چیزی که در باب ماهیت محض رؤیا یا چیزی که یکی از مشکلات رؤیا را حل بکند، در تمام آنها یافته نمی‌شود. یقیناً تصوّرانی که حماقت تحصیلکرده‌ها درین خصوص دارند بسیار ناقص تر است.

با کمال تأسف از بررسی عقاید مردمان بدوی در روزگاران قدیم در خصوص رؤیا و تأثیر این عقاید در جگونگی استنباط آنها از عالم و روح درین کتاب صرف‌نظر کردم. چنانکه موضوع مزبور که در طی کتابهای اسپنسر و ا. ب. تایلور و سیر. ژ. لوبوسک به تفصیل ذکرش رفته است، بسیار جالب است. اماموقفی پی به ارزش و اهمیت آن می‌بریم که از مسأله اسرار و رموز رؤیا سردر بیاوریم. چنانکه در صحایف آینده بر ما عرضه خواهد شد. این گونه عقاید بدوی نزد اقوام بسیار قدیم رواج داشته است. (۲) بطوریکه برای

۱ - تا سال ۱۹۰۰ میلادی مطابق با نخستین چاپ این کتاب.

۲ - سمرتی ما در نوشتن این قسمت اثر عالی بوخسنشوتز است.

رؤیا اهمیت قابل ملاحظه‌ای قایل بودند و چنین تصور می‌کردند که رؤیا ، آنها را بادیای موجودات فوق انسانی مربوط می‌سازد و قاصد خدایان و شیاطین و پیامبر الهامات آنهاست و علاوه یقین داشتند که رؤیا عمداً بر آنها نازل میشود و برای کسی که آنرا در خواب می‌بیند، حاوی مننای بزرگ است و با اصلاح از آئینده باو خبر می‌دهد . عقاید مزبور بر آستی به يك مسلک اصولی منجر نگردید زیرا تنوع خارق العاده محتوی رؤیا و اثراتی که باقی میگذاشت ، ظهور يك درك متجانس را مشکل میکرد و موجب پیدایش اختلافات گوناگون و طبقات جورواجور می‌گشت که هر کدام از لحاظ ارزش رؤیا و اعتقادی که الهام میکرد ، بادیگری اختلاف داشت . ناگفته پیداست که عقیده فلاسفه قدیم در خصوص رؤیا منوط بوده است به مقامی که ایشان بطور کلی به امر پیشگویی در دستگاه فلسفی خود می‌داده‌اند .

ارسطو در رسالات دوگانه‌ای که صرف بحث در رؤیا کرده ، اینطور اظهار عقیده کرده است که رؤیا وسیله‌ایست از برای بازجویی روانی و قاصد خدایان نیست بلکه ریشه‌اش از شیاطین است و جنبه ملکوتی ندارد چنانکه طبیعت هم بخودی خود از شیطانست ، نه از خدا . به عبارت دیگر رؤیا يك پدیده فوق طبیعی نیست بلکه تابع قوانین ذهن بشری است که واجد جنبه الوهیت است . خلاصه رؤیا را اینطور تعریف میکند : فالیت روح شخصی که بخواب رفته است .

ارسطو به چند خصیسه از خصایص رؤیا آشنا بوده است از قبیل اینکه رؤیا تحریکات جزوی عصبی را که در هنگام خواب بر شخص عارض می‌شود، بزرگ جلوه می‌دهد (شخص در خواب می‌بیند که از وسط آتش باید عبور بکند یا بسیار گرمش است و حال آنکه در همان زمان بر یکی از اعضاء او مختصر گرمی عارض شده است .) (ارسطو از اینجا اینطور نتیجه می‌گیرد که رؤیا قادر است نخستین علامات فلان تغییر را در سازمان بدن ، به طبیب اطلاع بدهد؛ تغییری که در هنگام بیداری مشهود نیست (۱) .

چنانکه گذشت ، پیش از ارسطو پیشینیان تصور نمی‌کردند که رؤیا ، مخلوق ذهن شخص بخواب رفته است بلکه آنرا الهامی خداوندی می‌پنداشتند .

پس قدمام در خصوص رؤیا دو گونه طرز تفکر داشتند آنها هم رؤیاهای صادق و هم را که برای نگهداری شخص بخواب رفته از خطر ها یا مطلع کردن او از آئینده بر او نازل میشد، از خوابهای کاذب و بیحاصل که به زبان صاحب رؤیا بود، ممتاز می‌کردند.

«گروپ» يك چنین طبقه بندی‌ای از رؤیا را به ما میدهد که خودش از «گروپ» و آرتهمیدور (از نویسندگان کلاسیک لاتین . م .) اقتباس کرده است : «رؤیا را به دو دسته تقسیم می‌کردند. دسته‌ای که ریشه‌شان در زمان حال یا گذشته بوده و بهیچوجه از آئینده خبری نمی‌داده‌اند و شامل دو گونه رؤیا بودند عده‌ای که حالت جسمانی یا عکس آن را به صاحب رؤیا می‌نمایانند. مثلاً حالت گرسنگی یا سیری را و عده‌ای که فلان حالت جسمانی را بزرگ جلوه میدادند مانند هم خوابکی غولان بازنان در خواب . در عوض دسته دیگری از رؤیاها خبر از آئینده می‌دادند و شامل سه گونه بودند. یکی يك نوع قبیح گوی مستقیم بود که در عالم خواب به شخص الهام میشد و دیگر پیش گوی فلان حادثه که در آئینده به وقوع می‌پیوست و دیگری رؤیای رموز

[۱] يك فصل از کتاب معروف بقراط نیز مربوط است به روابط بین رؤیا و بیماری.

بود که احتیاج به تمبیر داشت. نظریه مزبور قرنهای متمادی بر اذهان حکومت میگرد. این تنوع و اختلاف در خصوص رؤیا مسأله تمبیر خواب را سبب گردید. بطور کلی از رؤیا اطلاعات مهمی را انتظار داشتند و حال آن که مستقیماً از تمام رؤیاها سر در نمی آوردند و نمی توانستند به همتند که فلان رؤیای غیر قابل درک حاوی معنایی است بدین جهت گوشه ندم محتوی چنین رؤیای غیر قابل فهم را با محتوی فلان رؤیای سهل الفهم و پر معنی عوض کنند. نزدیک او اواخر عصر قدیم بزرگترین معبر و مفسر و یا خوابگزار رؤیا همانا آرتمییدور از مردم دالدیس بوده است که کتاب مفصل او جبران کتابهای نظیر خود را که از بین رفته است، میکند. (۱)

درک لدنی قدما از رؤیا کاملاً متناسب بود با فلسفه آزمون بطور کلی. چه این فلسفه حقایق صرفاً ذهنی را به عالم خارج منمکس میساخت و بعلاوه گزارش میداد از اثر اساسی خاطراتی که معمولاً به هنگام صبح از رؤیای دوشین در ما باقی میماند زیرا درین خاطرات، رؤیا در مقابل محتویات خود آگاهی یا وجدان ماقر ازمیکرد و در مقابل آن مثل یک چیز خارق العاده که محصول دنیای دیگر است، جلوه میکند.

نیز این خود اشتباه است که خیال کنیم در روزگار ما، مذهبی که ریشه و اصل فوق طبیعی برای رؤیا قایلست، طرفداری ندارد.

گذشته از نویسندگان مذهبی و عرفانی - که بر استی تا موقمی که علوم آنهارا از او هام و تصورات فوق طبیعی منصرف نساخته است، حق دارند بقایای آنها را حفظ و نگاهداری کنند - مردان زیر کی دیده میشوند که با وجود این که با هر گونه اندیشه غیر منطقی دشمن اند؛ میکوشند تا به وجود نفوذ قوای روحانی فوق انسانی در مسأله رؤیا و امر خواب دیدن ایمان پیدا کنند. و از زحمت توضیح آن جنبه توضیح ناپذیر رؤیا برهند. (هافتنر). ارزشی که بسیاری از دیستانهای فلسفی (از قبیل همسلکان شلیفک) برای حقیقت رؤیا قایلند، انعکاسی است بسیار روشن از این که در روزگاران قدیم اصلی ملکوتی از برای رؤیا قایل بودند و این را قایل چون و چرا نمی پنداشتند. منذلك در خصوص قدرت ملکوتی و جنبه پیش گوئی رؤیا، باب چون و چرا بسته نیست. هر اندازه که تمایل به نفی این نوع احتجاجات نزد کسی که به اندیشه علمی عادت کرده است، شدید و قوی باشد، باز باید قبول کرد که رسالات حاوی توضیحات روانشناسی در این باب از عهده حل تمام مشکلات آن بر نمی آید.

دادن گزارشی از اطلاعات علمی ما در خصوص مسأله رؤیا کار مشکلی است، چه در واقع درست است که درباره پاره ای از جزئیات موضوع، کارهای جالب توجهی شده است ولیکن وقتی که رویهمرفته به کارهای انجام یافته نظر می افکنیم، پشرفتی در آن نمی بینیم زیرا موفق نشده اند پایه ای از نتایج اطمینان بخشی بنا بکنند تا جویندگان و محققان بعدی بتوانند روی

[۱] برای اطلاع از تاریخچه تمبیر خواب در قرون وسطی می توان به کتاب دیوین و پژوهشهای مخصوص آقای فورستر مراجعه کرد، یهودیها به کتابهای آلمولی و آبرام و لولینگر و کار تازه لوئر رجوع کنند که رؤیاها را از لحاظ علم روانکاوی مورد بررسی قرار داده است. اعراب به کتابهای درگسل و شوارتز و کشیش مبلغ بنام تفنگچی مراجعه کنند، زاپنیها به کتابهای میورا و ایوایا و چینیها به کتابهای سکر و هندیها به تکلیان رجوع کنند.

آن به ساختن بناهای تازه‌ای ادامه بدهند. هر مؤلف نو ظهوری باز به تحقیق در همان موضوعات قبلی می‌پردازد بطوری که اگر من می‌خواستم به این اکتفا بکنم که کار مؤلفان پیشین را دنبال بکنم و به شرح مباحث مورد تحقیق آنها بپردازم، بزم من واجب میشد که از دادن گزارشی کلی در خصوص اطلاعات امروز راجع به مسأله رؤیا سرف نظر بکنم. به همین جهت ترجیح میدهم به افکار رهبری کننده بپردازم. مثلاً درباره هر کدام از قضایا به شرح عناصری که قبلی‌ها از برای حل آن تدارک دیده‌اند، اکتفا می‌کنم. تسلط بر این همه کتابهای پراکنده و متفرق که تا آنهمه قلمروهای مختلف گشاینده میشوند، کار آسانی نیست، پس از خوانندگان خود خواشتمندم که اگر دیدند در طی این کتاب هیچکدام از موضوعات اساسی و نقطه نظرهای اصلی از قلم نیفتاده است، خرسند باشند.

تازمانهای اخیر، اغلب مؤلفان خواب و رؤیا و حالات ناراحتی‌های روانی شبیه به رؤیا از قبیل توهم و تصور غیرعادی و غیره را یکجا مورد مطالعه قرار میدادند. اما کارهای تازه‌تر برعکس نشان دهند؛ این موضوع هستند که مؤلفان مایل به محدود کردن موضوع هستند زیرا موضوعات مربوط به روانشناسی رؤیا را جدا از هم مطالعه میکنند. و علت اینکار بعقیده من اینست که همگی ایمان دارند باینکه روشن بینی و توافق در چنین موضوع پیچیده و مبهمی ممکن نیست مگر بایک سلسله پژوهش‌های ویژه در مباحث مختلفه آن. چیزی که در مقام تقدیم آن هستم یکی از همین پژوهش‌هاست که صرفاً مربوط به روانشناسی است.

برای من کمتر فرصت این دست داده است که به کار خواب بپردازم زیرا این موضوع کاملاً مربوط به فیزیولوژی است بنا برین پیشنهاد من این نیست که آنچه درین باره گفتنی است، یا گفته شده است، نقل کنم.

پژوهش علمی در رؤیا سرانجام منتهی به بعضی موضوعات میشود که کمابیش بهم مربوطند و ما در صحایف آینده با جمال آنرا از نظر میگذرانیم.

روابط رؤیا با بیداری

قضاوت بسیار ساده شخصی که بیدار شده است، این نکته را جایز می‌شمرد که رؤیا هر چند که محصول دنیای دیگری نباشد - ممالک شخص نائم یا خواب بیننده را به عالم دیگری می‌برد. پورداخ متخصص معروف در روابط بین روانشناسی و فیزیولوژی که توصیف دقیق و ظریفی از پدیده‌های خواب را بدو مدیون هستیم، این عقیده را طی چند عبارت قابل ملاحظه بیان کرده است، (ص. ۴۷۴) ... هیچگاه زندگانی هنگام روز باغها و شادیاها و خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش تکرار نمی‌شود، بلکه وظیفه رؤیا اینست که شر روز را از سرما باز کند و حتی زمانی که روح ما کاملاً متوجه يك موضوع است و دردی وجود ما را سخت زیر فشار قرار داده است یا تمام حواس ما مشغول انجام فلان کار است، رؤیای ما ممکن است حاوی چیزی کاملاً متفاوت باندیای عادی باشد یا آنکه ازین عالم چند عنصری را بگیرد و وارد ترکیبات خودش بکند و یا اینکه از ما فقط آن کیفیت کلی را بگیرد و آنرا بصورت پدیدهٔ رموزی درآورد.

ج. ه. همیشه بهمان لحن از رؤیا سخن میگوید و آنرا یکی از محاسن مخفی

ذهن به حساب می آورد که بخودی خود درمان میشود. ل. شترامیل نیز در کتاب مهمش مطالبی ظریف مطالب بالا ذکر کرده است: «کسی که خواب می بیند از عالم خود آگاهی بیدار منحرف میشود. (ص ۱۶) ، «حافظه مربوط به محتوی منظم و شیوه طبیعی و معمولی خود آگاهی بیدار تقریباً در هنگام رؤیا ازین میرود. (ص ۱۷) ، «روح در هنگام رؤیا تقریباً معدوم است و کاملاً از خاطرات عادی و شیوه هنگام بیداری خود عاریست. (ص ۱۹) . اما با این وجود بسیاری از محققان که عده آنها قابل ملاحظه است از نظریه ای کاملاً مخالف نظریه سابق الذکر در خصوص روابط رؤیا با بیداری دفاع کرده اند. مثلاً هافنر مینویسد: «پیش از همه باید گفت که رؤیا، زندگانی موقع بیداری را ادامه میدهد و رؤیاهای ما پیوسته با محتویاتی که اندکی پیشتر در خود آگاهی ما وجود داشتند، مربوط است و یک مشاهده موشکافانه تقریباً همیشه مؤید این موضوع بوده است که رؤیا با حوادث روز پیش مربوط است» (ص ۱۹) . ویگانت مستقیماً نظر بورداخ را که در سطور بالا ذکرش رفت چنین تکذیب میکند: «اغلب اوقات کاملاً آشکار است که رؤیا عوض آنکه ما را ازین عالم عادی و معمولی نجات بدهد، دوباره بهین عالم باز میگرداند.»

هوری در یکی از دستورات عملی مختصر خود تصریح میکند: «ما خواب گفته‌ها و آرزوها و خواست‌ها و کرده‌های خود را می بینیم.» (ص ۵۶)

چمن در کتاب خود بنام روانشناسی، که در سال ۱۸۵۶ انتشار یافته است، اندکی با الصراحه می نویسد: «محتوی رؤیا همواره کم و بیش تابع شخصیت فردی، سن، جنس، وضع، تحصیلات، عادات و تجارب تمام دوره زندگی است.» (ص ۵۳) . فیلسوف معروف بنام ای. ج. ای. هاس در کتاب معروف خود از همه روشن تر نوشته است: «تجربه نشان می دهد که ما همیشه هدفهای شدیدترین شهوات خودمان را در رؤیا می بینیم. پس واضح است که شهوات ما در تشکیل رؤیاهای ما مؤثر است. مثلاً شخص جاه طلب خواب علامات اقتدار را می بیند که یاو داده اند (شاید فقط در خیالش) یا باو خواهند داد در صورتی که مرد عاشق خواب زن مطلوبش را می بیند. تمام خواهش‌ها و نترت‌هایی که در نهاد ما خفته است، بشرط آنکه بایک محرک غیر مشخص تحریک بشود، ممکن است رؤیائی ایجاد کند که حاوی عناصر هم بسته و متداعی با آنها باشد یا این عناصر را با رویایی که از پیش ساخته و پرداخته شده است در پیامیزد.»

قدما نیز چنین می اندیشیدند و اینک از کتاب معروف رادستوک قصه ای نقل می کنم و خشیار شاه به توصیه مشاورانش از لشکر کشی بدیونان صرف نظر کرده بود اما پیوسته رؤیاهای او را به این کار تشویق می کردند .

اردوان، آن پیشگوی دانا ، بدستی باو گفت که محتویات رؤیاهای اغلب نشانی از افکار هنگام بیداری را در بر دارند .»

تباين میان دو نظریه ای که ذکرش گذشت، کاستی ناپذیر است. همین امر در افق دو بل یو هیلدبرانت تأثیر کرد و نوشت: «جنبه های مخصوص رؤیا جز وسیله يك سلسله تباينها قابل توجه و توضیح نیست، تباينهایی که ظاهراً ممکن است به تناقضات کلی مبدل گردند ...»

«نخستین تباين از یکطرف پرت افتادگی رؤیا و جدا افتادن کامل آن از حیات واقعی»

و حقیقی و از طرف دیگر تجاوز همیشه و متقابل آنهاست نسبت به یکدیگر بطوریکه همواره بهمدیگر هم بسته هستند. رؤیا از واقعیت موقع بیداری فرق دارد و واجد يك چگونگی كاملاً مسدود و جدا از حیات واقعی می باشد و میان رؤیا و حیات واقعی و ربطه ای عبور ناکردنی وجود دارد رؤیا ما را ازین عالم سوا میکند و خاطرات آنرا از ضمیر ما می زداید و ما را در عالمی دیگر جای می دهد و در آنجا و اجد حیاتی کاملاً متفاوت با حیات این عالم که در نفس امر هیچگونه وجه مشترکی باهم ندارند، می شویم، هیلد برانت، سپس نشان می دهد، که چگونه، هنگامیکه بخواب می رویم، تمام وجود ما با همان هیأت وجودیش با اصطلاح در تله ای ناپدید میشود. مثلاً شخص در خواب می بیند که از سن هلن عبور کرده است تا از شراب عالی لاموزل به ناپلئون تمارف بکند و امپراطور سابق فرانسه بگرمی اورا می پذیرد و شخص وقتی که بیدار میشود از فراق چنین رؤیای دلکشی متحسرمی گردد. حالا رؤیا را با واقعیت مقایسه کنیم. شخص سابق الذکر هیچگاه شراب فروش نبوده و هیچوقت هم بفکر چنین حرفه ای نیفتاده است و هیچوقت هم مسافرتی نکرده و مقصدش سن هلن نبوده است و علاقهای هم به ناپلئون نداشته بلکه نسبت به و کینه ای مبین خواهان داشته است. و انگهی شخص نائم موقع مرگ ناپلئون هنوز بدنیای نیامده بوده است، پس ممکن نبود با او ارتباط خصوصی داشته باشد. بدین ترتیب حوادث رؤیا ظاهراً چیزی بیگانه در تله ما جلوه میکند که میان دو قسمت زندگی که متجانس اند و یکی دنباله دیگریست، گنجانیده شده است.

هیلد برانت در اینجا ادامه داده می گوید: - با آنچه گذشت باز باید گفت که عکس این موضوع هم راست و درست است زیرا هم میشود گفت که خواب و بیداری باهم مربوطند و هم میشود گفت که بهم مربوط نیستند و حتی میشود گفت هر آنچه را که رؤیا بنمایاند، باز آنرا از زندگانی واقعی و از ذهن آدمی که در جای خود محصول دنیای واقعی و عادیست، گرفته است... هر اندازه که نقش رؤیا عجیب و غریب جلوه بکند با ذهیبگاه قادر نیست از تأثیر و نفوذ این عالم در امان باشد، و عالیترین مخلوقاتش را مثل پست ترین آنها مدیون دیده ها و شنیده ها یا گفته ها و پندارهای موقع بیداریست، ببارت دیگر رؤیا وابسته به آنچه چیزیست که بیشتر در هنگام بیداری بر ما گذشته است اعم از آنکه در خودمان گذشته باشد یا در محیط مان.

۲ - عناصر رؤیا

حافظه در هنگام رؤیا

تقریباً یقین داریم که تمام عناصر مرکبه رؤیا بنحوی نامشخص محصول زندگانی ماست پس این عناصر در هنگام رؤیا دوباره زنده شده در ذهن بچولان دمی آیند اما نباید باور داشت که رابطه میان محتویات رؤیا و موقع بیداری مثل حقیقت بارزی بمحض مقایسه این دو پیش چشم آشکار شود. بلکه بر عکس باید با دقت این رابطه را مورد مذاقه قرارداد چه در موارد عدیده این رابطه کاملاً ناپیدا و مستور است و موجب این پدیده آنست که بهنگام رؤیا، حافظه مایک سلسله جنبه های ویژه ای عرضه میکند که با وجود اینکه مشاهده کردنی هستند

تاکنون نتوانسته اند آنها را توضیح کنند و حال آنکه بررسی آنها بی ارزش نیست. ددوله نخست باید گفت که رؤیا عناصری را عرضه می کند که ما نمی توانیم بتوان اینک جزء خود آگاهی یا تجارب هنگام بیداری ما بوده است آنها را باز شناسیم شخص بخاطر می آورد آنچه را که در ضمن رؤیا دیده است. اما بخاطر نمی آورد که چگونه و کی چنین چیزی در هنگام بیداری بر او گذشته است بنا برین نخواهد دانست که سرچشمه خوابش از کجا بوده است، لذا باین فکر می افتد که آنرا به یک قدرت آفریننده مستقلی منسوب سازد و تا موقمی که یک حادثه جدید، خاطره محوشده حادثه سابق را در خاطرش احیاء نکند پی به اصل و ریشه خوابش نمی برد. آنوقت باید قبول کرد که شخص دانسته است و در موقع رؤیا بخاطر آورده است آنچه را که در هنگام بیداری در دسترس قوه حافظه اش قرار نمی گرفت.

دلپوف موضوع زیر را که از تجربهای شخصی خود استنباط کرده است، برای ما حکایت میکند. در خواب دید که حیاط خانه اش مستور از برف است و دو سوسمار کوچک نیز در آن بی چشم می خوردند که از سرما خشک شده و در برف مدفون گشته اند و او آنها را برداشت و گرم کرد و به سوراخ کوچک خودشان در بطن دیوار برگرداند و علاوه برین چند برگ از سرخس کوچکی که روی دیوار می رویید و مورد علاقه آنها بود، برداشت و در دهانه سوراخ گذاشت و در عین رؤیا می دانست که این گیاه نامش: اسپلینیوم روتامورالیس است. رؤیا ادامه یافت؛ و پس از آنکه چند حادثه دیگر هم درین میانه رخ داد، باز سوسمارها به میدان آمدند و دلپوف با حیرت دید که از بقایای آن سرخس دو جانور نوظهور تشکیل شده است. آنوقت سرش را بطرف دیه برگرداند و چشمش به سوسمار پنجمی و بند به ششمی برخورد که راه سوراخ مزبور را در پیش گرفته بوده اند. سخن کوتاه، چیزی نگذشت که تمام جاده از دسته های سوسمار پوشیده شد و جملگی بطرف یک مقصد به پیش می رفتند.

دلپوف نام لاتینی عده کمی از گیاهان را می دانست و در موقع بیداری نام اسپلینیوم را نمی دانست. خلاصه با تمجب دریافت که گیاهی بدین نام نیز واقماً وجود دارد و رؤیا این نام گذاری را تنبیر داده بوده است زیرا نام حقیقی آن اسپلینیوم روتامورالیا بوده است. پس چنین اتفاقی را نمیشد تصادفی و بدون مقدمه تصور کرد و دلپوف از خود می پرسید کلمه اسپلینیوم از کجا به منم او خطور کرده بوده است رؤیا در سال ۱۸۶۲ اتفاق افتاده بود؛ شانزده سال بعد، فیلسوف مزبور به دیدن یکی از دوستانش رفته بود، آنجا چشمش به آلبومی از گیاهان خشک شده، نظیر آنچه را که در نواحی مختلف سوئیس برای هدیه یادگاری به خارجیان می فروشد، افتاد. خاطرهای در ذهنش زنده شد، بر فور مجموعه گیاه را گشود و در آنجا چشمش به اسپلینیوم که در خواب دیده بود افتاد و بیاد آورد که خود نام لاتینی آنرا نوشته بوده است آنوقت توانست ارتباط میان خواب و بیداری را دریابد. در سال ۱۸۶۰ - دو سال پیش از رؤیای سوسمارها - خواهر همین دوستش در طی مسافرت ماه عسل - از دلپوف دیدن کرده بود، آلبوم مزبور را که از برای برادرش

(۱) و اشید نیز هقیده دارد که زبانهای خارجه را گاهی بهنگام خواب خیلی فصیح تر

و روان تر از موقع بیداری حرف می زنند.

تدارك دیده بود ، در دست داشت و دلبوف با استفاده از دیکتهٔ یکنفر گیاهشناس اسامی لاتینی گیاهان خشك شدهٔ آنرا نوشته بوده است .

دلبوف به مدد همین حسن تصادف ، ریشهٔ يك قسمت دیگر از رؤیای خود را که از یاد برده بوده است به یاد آورد . در سال ۱۸۷۲ يك مجلد کهنه از يك روزنامهٔ مصور ، بدستش افتاد و در آنجا قطار سوسارهایی را که در خواب دیده بود ، باز یافت این مجلد مربوط به سال ۱۸۶۱ بود و دلبوف به یاد آورد که به محض انتشار آنرا مشترك شده بوده است .

این موضوع که رؤیا از خاطراتی استفاده میکند که بهنگام بیداری در دسترس حافظه قرار نمی گیرد ، آنقدر از لحاظ نظری جالب توجه و مهم است که باز در ضمن توضیح رؤیاهایی نظیر رؤیای سابق الذکر ، درین باره پافشاری بیشتری خواهم کرد . هوری نقل میکند که مدتی کلمهٔ موسیدان اغلب بهنگام روز از خاطرش می گذشت و می دانست که این نام شهری از فرانسه است و لاغیر . روزی در خواب دید که با شخصی که خود را اهل موسیدان می دانست . صحبت می کند و وقتی از او پرسید که موسیدان کجاست ، شخص مخاطب گفت که مرکز یکی از ولایات بنام دوردونی .

وقتی که بیدار شد ، باور نکرد اما با مراجعه به يك فرهنگ جغرافیائی پی برد به اینکه آنچه را که در رؤیا دیده بوده است ، کاملاً درست است و اطلاعاتی که رؤیا در اختیارش گذاشته بود ، بیشتر از اطلاعاتی بود که بهنگام بیداری بدست آورده بوده است اما هر قدر کوشید نتوانست ریشه و سرچشمه اصلی فراموش شده خوابش را پیدا بکند .

چون هم درس ۵۵ کتابش داستانی را نقل میکند که کاملاً شبیه رؤیای سابق الذکر است و باید میان آنها از جمله رؤیای سکالیکر پیر را گنجانند که منظومه ای در ناحیهٔ ورون در مدح مردان مشهور نوشته بود . وی در خواب دید مردی را که نامش پرونیولوس بود و از اینکه نامش را او در کتابش ذکر نکرده بود از او گله کرد سکالیکر با اینکه چنین نامی را به یاد نیاورد ، اشعاری برایش ساخت و پسرش بعدها در شهر ورون مطلع گردید که سابقاً مرد منتقد چیره دستی درین شهر زندگی میکرد که اسمش پرونیولوس بوده است .

هر وی دوسن ونیسی (بقول داشتید درس ۲۲۲) رؤیائی را در کتابش نقل میکند که از نظر رابطهٔ رؤیا با حافظه جالب است و واجد این جنبهٔ مخصوص است که خاطره ای که در طی يك رؤیا ناشناخته مانده در رؤیای دومی حاضر شد ولی همیشه ناشناخته ماند : شب دیگر زن بوری را که برنک طلا بود در خواب دیدم که با خواهرم صحبت میکرد و يك کار کوچک قلابدوزی خود را بدو نشان میداد . در ضمن رؤیا خیال کردم که کاملاً او را بجا آورده ام و حتی این حدس در من قوت گرفت که او را بارها ملاقات کرده ام ، مع الوصف بیدار شدم و قیافهٔ او که هنوز در ذهنم حاضر بود ظاهراً کاملاً ناشناس جلوه کرد و دوباره خوابیدم و باز همان زن را در خواب دیدم در ضمن رؤیا خاطرهٔ لحظات بیداری موقتی خود را با نضام اثر این احساس که زنی در نظرم جلوه کرده بود که هیچگاه ملاقاتش نکرده ام همه و همه را در ذهنم حفظ کردم و وقتی که دستخوش خیالات بی پایه رؤیا شدم ، تعجب کردم و از خود پرسیدم چگونه تا این حد فاقد حافظه شده ام و بعد با آمیختن عدم یکپارچگی رؤیا با خاطرهٔ فکری

که در صدد روشن کردن آن بودم، نزد زن بور رفتم و از اینکه روزی لذت صاحبش نصیب شده بوده است یا نه، پرسشی کردم و او در جواب گفت: یقیناً مگر آب تنی‌های پورنیک را از یاد برده‌ام این کلمات در من مؤثر افتاد و کاملاً بیدار شدم و آنوقت البته مواقعی را که این خاطره دلکش نصیب شده بود بیاد آوردم.

مؤلف مزبور در کتاب دیگر خود (در کتاب واشید ص ۲۳۳) چنین حکایت میکند: یکنفر موسیقیدان از دوستانش روزی در خواب آهنگی را شنید که در نظرش کاملاً تازه و بکر جلوه کرده بوده اما پس از گذشت سالها سرانجام آنرا در یک مجموعه کهنه از قطعات موسیقی پیدا کرد که مدت‌ها پیش ازین آنرا بدست آورده بوده است.

هایرس در کتاب (اقدامات انجمن تحقیقات روانی) درست یک مجموعه از رؤیا هایی نظیر رؤیاهای مزبور را منتشر کرده است.

همه کسانی که بسأله خواب پرداخته‌اند بخوبی میدانند که رؤیا تا اندازه‌ای از خاطرات و معلومات ما را که بهنگام بیداری خبری از آن نداریم، بهنگام خواب در اختیار ما می‌گذارد: تحقیقات مربوط بردانکای من در خصوص مبتلایان بامراض روانی که در صحایف آینده از آن سخن خواهم گفت، چندین بار در هفته، بمن مجال میدهند تا برای بیمار ثابت بکنم که نقل قول‌ها و کلمات مخالف حیاء و عفت و سایر چیزهای مشابه را که بهنگام بیداری فراموش می‌کنند ولیکن بهنگام رؤیا بخاطرشان می‌آید، خیلی خوب میدانند، باز دلم می‌خواهد موردی بسیار ساده از اینگونه رؤیاهارا در اینجا نقل کنم چه از اینجا بسادگی میتوان دریافت که چه منبمی است که حافظه در موقع رؤیا بدان دسترسی دارد، ولی در موقع بیداری ندارد.

یکی از بیماران در طول رؤیای درازی دید که در کافه‌ای نشسته و دکه تزی زوفاک، دستور داده است. پس از اینکه خوابش را برای من تعریف کرد، از من پرسید که واقماً این چه بوده است که من دستور داده بودم، زیرا هیچگاه چنین اسمی را نشنیده بوده‌ام. من باو جواب دادم که این نام فلان عرق لهستانی است و او نیست که این نام را در رؤیا ابداع کرده است؛ چه من چنین نامی را سالها بود که در اعلانها دیده بودم، نخست نخواست باورم بکنند ولی چند روز بعد وقتی که بکافه رفت و آنچه را که در رؤیا دیده بود، در بیداری انجام داد، نام مزبور را در نبش خیابانی که از ماهها پیش اقلاً روزی دوبار از آنجا عبور میکرد، روی اعلانی دید.

خودم نیز آزموده‌ام که چه نقش جالب توجهی اتفاق در کشف سرمنشاء عناصر گوناگون رؤیا بازی می‌کند سالها بود که عکس منار یک ساختمان بسیار ساده دست از سر من بر نمیداشت و منم بخاطر نمی‌آوردم که آنرا جایی دیده باشم. اما یکدفعه در یک ایستگاه کوچک میان سالتز بورگ و رایخنهال آنرا بجا آوردم چه نخستین بار در سال ۱۸۸۶ از آنجا عبور کرده بودم و خاطره این منار در خاطر من مانده بود بدون آنکه در دسترس حافظه‌ام در موقع بیداری قرار گرفته باشم.

بسیار موقمی که بیش از اندازه سرگرم مطالعه رؤیا بودم، عکس فلان محل عجیب و غریبی که پیوسته در ضمن رؤیایم، مزاحم من بود و برایم تحمل ناپذیر شده بود. درست

چپ خود در محلی که فاصله معینی از من داشت ، اطاق تاریکی را مهیدیدم که چندین مجسمه از سنگهای ریگی نا بهنجار از آن جدا میشدند . خاطره محوی که نمیخواستم بدان اهمیتی بدهم ، بیادم آورد که این منظره مدخل فلان محل مخصوص آبجو سازیت ، اما نمیتوانستم از عهده توجیه منعی و سرمنشاء چنین عکسی یا تصویری برآیم . در سال ۱۹۰۷ تصادفاً پیادو رفتم . جائیکه بدیختانه از سال ۱۸۹۵ پا در آن نگذاشته بودم و نخستین سرکشی من نیز به علاوه ناتمام مانده بود چه نتوانسته بودم نقاشیهای دیواری ژئوتوقو را در « مادونادل آرناء » بینم و وقتی که فهمیدم کلیسای کوچک مزبور آنروز بسته است ، عقب گرد کرده بودم ، پس در دومین سرکشی خود که دوازده سال پس از آن تاریخ انجام میگرفت ، دوباره راه مادونادل آرناء ، را در پیش گرفتم ، درست چپ جادهای که با آنجا منتهی میشد ، بدون شک آنجائیکه با جبار در سال ۱۸۹۵ عقب گرد کرده بودم ، چشم بمحلی افتاد که مجسمه هائی از سنگهای ریگی ناهنجار داشت و من اغلب آنرا در رؤیا دیده بودم . و این مدخل باغ یک دستوران بود .

دوران کودکی یکی از منابعی است که مهمترین قسمت رؤیا از آن سرچشمه میگردد ، مخصوصاً رؤیاهایی که در موقع بیداری از خاطر محو میشوند و ما از آن استفاده ای نمیکردیم . هم اکنون چند نفر از مؤلفان را نام خواهم برد که این موضوع را مورد توجه قرار داده اند .

هیلدبرانت (ص ۲۴) « امروز همه متفق القولند که رؤیا گاهگاهی وفادارانه و باصحتی خارق العاده حوادثی از دوران کودکی را بما عرضه میکند که خودمان آنها را فراموش کرده ایم . »

شتر اپل (ص ۴۰) چنین میگوید : « جالب توجه است مشاهده این پدیده که رؤیا تصاویر اماکن و اشیاء و اشخاصی را که زیر عمیق ترین رسوب های حوادث دوران کودکی مدفون گشته اند ، با همان تازگی و بی کم و کاستی روز اول در ذهن ما احیاء میکند . غرض فقط آن دسته از حوادث یا تأثراتی نیست که یا ما را بشدت زیر تأثیر قرار داده بودند یا اینکه با ارزشهای بزرگ روانی همیشه و متداعی شده بودند و پس از مدتی بمنوان خاطرات واقعی در رؤیا جلوه کنند و خود آگاهی یا وجدان از باز یافتن آنها در هنگام بیداری خشنود گردد بلکه در اعماق حافظه رؤیایی ما تصاویری از اشیاء و اشخاص و اماکن و حوادث گذشته هست که یا موقع عارض شدن به ما آنچنان مؤثر نبودند و یا اینکه فاقد هر گونه ارزش روانی بودند . و یا با از دست دادن صفات دوگانه بالادر گذشته ، دیگر چه در رؤیا و چه در بیداری ، بیگانه جلوه میکنند و باید آشنایی آنها را پس از کشف ریشه اصلی شان ثابت کرد . »

ولکت (ص ۱۱۹) خاطر نشان میسازد : « شیوه ای که خاطرات دوران کودکی و جوانی ما از آن استفاده کرده وارد رؤیاهای ما میشوند ، بنحو ویژه ای قابل ملاحظه است . رؤیا بطور خستگی ناپذیری چیزهایی را بخاطر ما میآورد که بهیچوجه بدان فکر نمیکنیم و ارزش و اعتبار خود را در نظر ما از دست داده است . »

موری حکایت میکند که در روزگار کودکیش همواره از هو که موطنش بود به

دهكده همسايه موسوم به تریلیپور که پدرش در آنجا سرپرست ساختمان يك پل بود ، می رفته است . شبی در خواب دید که در تریلیپور است و در كوچه ها بازی میکند . مردی که لباس متحدالشکلی در پیر کرده بود ، بدو نزدیک شد و هوری اسمش را پرسید ، اسمش ت... و محافظ پل بود . وقتی که پیدار شد در صحت خاطر هاش شك کرد و از کلفتی که از زمان کودکی او نزدش بود و کاملاً پیر شده بود سراغ چنین آدمی را گرفت و کلفت پیر جواب داد: «یقیناً ، این شخص محافظ پلی بود که پدر شما سرپرست ساختمان آن بود .»

حنمیت خاطرات دوران کودکی که از رؤیا سردر میآوردند باز بنحو روشن تر در موردی که هوری از شخصی بنام ف... حکایت میکند ، برای ما ثابت میشود . این شخص دوران کودکیش را در شهر « مونتبریسون » گذرانده بود و پس از گذشت بیست و پنج سال دوباره بفکر زیارت اقوام قدیمی و موطن اصلی اش افتاده بود و شب پیش از حرکت ، در خواب دید که به مقصد رسیده است و نزدیک شهر مزبور به مرد ناشناسی برخورد کرده که خودش را آقای ت... رفیق پدرش معرفی کرده است . شخص نائم میدانست که در ایام کودکی مردی را بدین نام میشناخته است ، اما وضع قیافه اش را بخاطر نمی آورده ولی چند روز بعد ، وقتی واقعاً به مقصد رسید ، همان مکانی را که در رؤیا دیده بود و تصور نمیکرده که هیچ وقت آنرا ندیده است ، در عالم واقع دید و با مردی برخورد کرد که همان آقای ت... قهرمان رؤیای ایشان بود . منتهی این یکی اندکی مسن تر بنظر میرسید . اکنون میتوانم در اینجا یکی از رؤیاهای خود را که عوض خود خاطرۀ کودکی ، رابطه ای را بیاد میآورد ، نقل بکنم :

شخصی را در خواب دیدم که میدانستم طیب موطن منست . صورتش نامشخص بود و با صورت یکی از معلمان مدرسه ای که هنوز هم او را می بینم ، اشتباه میشد . وقتی که بیدار شدم نتوانستم جهت ارتباط این دورا دریابم . در خصوص این پزشک با مادرم صحبت کردم ، و مطلع شدم که يك چشم بوده است و معلمی که خوابش را دیده بودم نیز يك چشم بود . سی و هشت سال میشد که پزشک مزبور را ندیده بودم و تا آنجا که بخاطر دارم در مواقع بیداری بهیچوجه باو فکر نکرده بودم هر چند که اثر جراحی او هنوز در صورتم خودنمایی می کرد .

ظاهراً مشاهده های مؤلفان متعدد دایر بر اینکه عناصر رؤیا غالباً از مؤثرهای روزهای پیش گرفته میشود ، اهمیت نقش مؤثرهای دوران کودکی را در امر رؤیا اثبات میکنند و روبر درس ۴۶ کتابش حتی اظهار عقیده میکند : « بطور کلی رؤیای طبیعی و غیر مرضی حاوی مؤثرهایی است که در روزهای پیش بر شخص عارض شده است .» در واقع اینطور درمی یابیم که نظریه روبر در خصوص رؤیا متضمن این نکته است که حوادث قدیمی به عقب و در عوض تأثرات تازه به جلو رانده میشوند . نظریه روبر درست و تحقیقات شخصی من نیز مؤید آنست . نلون ، محقق آمریکائی ، چنین عقیده دارد که رؤیا تأثرات دیروز یا پریروز را در خود جلوه میدهد در صورتی که تأثرات مزبور با اندازه کافی شدید و عمیق باشند .

چندین نفر محقق دیگر که در خصوص ارتباط عمیق بین خواب و بیداری شککی ندارند ، چنین مشاهده کرده اند که از تأثراتی که عمیقاً ذهن را بخود مشغول داشته اند ، جز آن عده که بنحوی از انحاء به عقب رانده شده اند ، بقیه در رؤیا ظاهر نمی شوند ، یعنی اگر یکی از

دوستان ما بمرید ، مدتی خوابش را نمی بینم تا آنکه غمش فراموش شود و ظاهراً فراموش کنیم (از قول دلاژ) . در هر صورت ، یکی از تازه ترین مشاهدات گران خانم ها لایم نمونه های کاملاً بر ضد گفته ما جمع آوری کرد ، و اظهار عقیده کرده است که درین جا شخصیت شخص نام را باید در نظر گرفت .

سومین جنبه مخصوص حافظه در رؤیا که قابل ملاحظه و از درنگنا کردنی ترین جنبه های آنست ، همانا انتخاب عناصریست که دوباره در ذهن احیاء میشوند . بدین معنی که از لحاظ جلوه گردیدن در رؤیا آن عده از تأثرات مهم و ارزنده است که در وقت بیداری بی معنی تر و کم اهمیت تر از سایرین تلقی شده باشد . من درینجا رشته سخن را بدست محققانی میدهم که شگفتی خود را درین مورد بشدیدترین وجهی بیان کرده اند .

هیلدبرانت (درس ۱۱) چنین مینویسد : «جای شگفتی اینجاست که رؤیا عموماً عناصر خود را از عناصر مهم و قابل ملاحظه استخراج نمیکند و به تأثراتی که ارزش آنها هنگام بیداری موجب تحریک شدید ما شده است ، توجهی ندارد ، بلکه از تأثرات فرعی و درجه دوم سابق یا اسبق و یا خیلی جدید و تازه استفاده میکند . مرگ دوستی که موجب ملال و افسردگی ما شده است و تحت تأثیر تألمات ناشی از آن شب هنگام بخواب برشته ایم ، در ضمن خواب از خاطر ما محو میگردد تا آنکه دو باره ، بیداری بایک قدرت منحوسی آنرا بخاطر بر گرداند . اما در عوض اگر زگیلی روی پیشانی رفیقی ببینیم ، هر چند که یک لحظه هم در خصوص آن فکر نکرده باشیم ، باز ممکن است در رؤیای ما نقش مهمی را بازی بکنند شتر اهیلی (درس ۳۹) اشارت میدارد که در ضمن تطبیح رؤیاها گاهی به جرئیاتی بر می خوریم که از زندگانی روز پیش یا روزهای پیشین استخراج شده است اما آنقدر بی معنی و فاقد ارزش بوده است که وجدان و یا خود آگاهی در وقت بیداری توجهی بدان نکرده و حافظه هم بی فاصله پس از چند لحظه ای آنرا فراموش کرده است : از قبیل حرفهایی که به تصادف میشنومیم یا حرکاتی که بطور سطحی بدان نگریسته ایم یا اشیاء و اشخاصیکه خیلی زود از میدان حواس ما خارج میشوند ، یا چند قطعه کوچک خواندنی که بطور سریع آنرا مرور کرده ایم و الخ .»

اولوگ الیس (درس ۷۲۷) چنین مینویسد : «تأثرات عمیق هنگام بیداری ، تأثراتی که مستلزم صرف نیروی روانی بیشتریست ، همان تأثراتی نیستند که معمولاً یکدفعه از رؤیاهای ما سردر می آورند . بلکه تأثرات تصادفی و با اصطلاح « فراموش شده » هنگام بیداری است که دوباره در رؤیا رخ می کشانند . تأثرات روانی که بشدت بیدار میشوند ، آنهایی هستند که در عمیق ترین طبقات ما خفته اند .»

بینز (درس ۴۵) برای انتقاد از توجیهات خود از همین اختصاصات رؤیا شروع می کند : «در رؤیای غیر مرضی هم مشمول چنین مسائلی است . در مثل چرا عوض آنکه ، همواره تازه ترین خاطرات خود را در خواب ببینیم ، اغلب بدون هیچگونه دلیل پارزی ، در گذشته ای دور دست و نسبتاً خاموش ، غرق میشویم ؟ چرا اغلب تأثرات بی ارزش انگیزه رؤیای ماست و چرا مفرز ما موقعی که بشدت تحت تأثیر قرار میگیرد و حتی هنگامیکه یک تحریک شدید

کاملاً پنازگی فلان تأثیر را در آن احیاء میکند ، جامد و گنگ بر جای میماند ، از آنچه گذشت بسادگی میتوان دریافت که چگونه ترجیح تأثرات فرعی و بی اهمیت از طرف رؤیا اغلب موجب این شده است که رابطه میان رؤیا و بیداری را منکر شوند و دلیلی برای اثبات آن در دست نداشته باشند. همین علت است که خانم گالکینس در آمار رؤیا های خودش (ودوستانش) دو درصد رؤیاها را فاقد این ارتباط بشمار می آورد. یقیناً هیلد برانت حق دارد وقتی که عقیده مند است که اگر تمام رؤیا های خودمان را دقیقاً بررسی کنیم ، ریشه آنها در تأثرات زمان بیداری خواهیم یافت . برآستی که وی چنین کوششی را بی حاصل و خسته کننده میدانند زیرا همواره باید از گوشه و کنار و زوایای دوردست حافظه چیز های بی ارزش را بیرون کشید یا لحظاتی را که خیلی بیشتر ازینها بر آدم گذشته است دوباره در ذهن زنده کرد . من بنوبه خود متأسفم ازینکه محققى چنین حاذق از راهی که بخوبی می توانست در آن پیشرفت بکند ، بدین ترتیب منصرف شده است چه خیلی زود می توانست بر مرکز توجه و تفسیر رؤیا دست پیدا بکند .

وضع حافظه در رؤیا یقیناً برای تمام نظریه های راجع به حافظه پرمغنی است چه این موضوع به مایه آموزده که هیچکدام از آنچه را که در عالم بیداری واجد و دارا بوده ایم . هیچوقت از دست نخواهیم داد . (از قول شولتز) یا بقول دلبوف: « هر تأثری که از آن بی ارزش تر نباشد؛ اثری همچون نشدنی در ذهن ما باقی میگذارد که بینهایت قابلیت دوباره زنده شدن در ذهن را دارد. » و این نتیجه است که بسیاری از پدیده های مربوط به بررسی نفسانیات از لحاظ امراض عصبی؛ ما را بدان رهبری میکند؛ این امکانات خارق العاده؛ حافظه در رؤیا را زمانی باید بیاد آورد که با تئوری هایی سروکار پیدا میکنیم که بیهودگی و اژه هم گسیختگی رؤیا را از راه فراموش شدن نسبی آنچه را که بهنگام بیداری میدانستیم ، توجیه میکنند .

با توجه بدانچه گذشت اینک میتوان دریافت که پدیده خواب را میتوان در موضوع حافظه گنجانید و رؤیا را جلوه گاه فعلی زاینده که حتی بهنگام شب هم آرام نیست؛ دانست؛ تحقیقاتی از نوع تحقیقات پیلتز که عقیده دارد میتوان رابطه ای محکم میان لحظه وقوع رؤیا و محتوی آن برقرار کرد ، با این نظرات موافق نیست. مثلاً در یک خواب عمیق ممکن است رؤیای ما حاوی تأثراتی باشد که خیلی بیشتر از آن در یک گذشته بسیار دوردست؛ به مادست داده باشد؛ و حال آن که طرف های صبح رؤیا های ما بیشتر جلوه گاه تأثرات جدید است. اما چنین طرز تفکری در همان وهله نخست بدلیل شیوه ای که رؤیا در بکار بردن عناصر قابل حفظ شدن دارد ، نام صحیح جلوه میکند. شتر اهلل به حق توجه را بدین موضوع جلب میکند که حوادث زمان بیداری هیچوقت در رؤیا تکرار نمیشود چه رؤیا خیلی چیز های فرعی بدان میافزاید بطوری که یا اصل حادثه ناپدید میگردد یا بکلی تغییر هیأت میدهد و یا این که حادثه ای کاملاً بیگانه جانشین آن میشود . رؤیا ممکن است قسمت هایی از واقعات موقع بیداری را عیناً نشان بدهد و این نکته بعدی محقق است که میتوان از آن استنتاجات ثنودیک استخراج کرد ، با این وجود مستثناً آتی هم در میانه هست . مثلاً ممکن است فلان رؤیا بعدی کامل ولی کم و کاست ، فلان حادثه هنگام بیداری را جلوه بدهد که حافظه در هنگام عادی نیز از عهد چنین کاری بر نیاید . دلخوش حکایت میکند که یکی از همکارانش

در دانشگاه فلان کردی را که با انوموبیل انجام داده بود، عیناً وبدون هیچگونه کم و کاستی در خواب دید. خانم کالکینس به دو رؤیا اشاره میکند که دقیقاً و عیناً فلان حادثه روز پیش را دوباره جلوه داده بودند. خودم نیز، اندکی بعد؛ رجعت حوادث بچگی را در رؤیا؛ بطور نمونه، نقل خواهم کرد (۱).

۳. انگیزه‌ها و منابع رؤیا

این ضرب‌المثل عامیانه که در رؤیا از مده سرچشمه میگیرد، «مبین همان چیز است که ما محرکات و انگیزه‌ها یا منابع رؤیا می‌نامیم. پشت سر این استنباطات و ادراکات نظریه‌ای وجود دارد که رؤیا را معلول اختلالی می‌داند که بهنگام خواب بر بدن عارض میشود بطوری که اگر عنصری خواب‌مارا بهم نزنند، بهیچوجه رؤیایی در کار نخواهد بود زیرا رؤیا را عکس‌العملی بر ضد این اختلال بحساب می‌آورد.

محققانی که در خصوص رؤیا کار میکنند؛ محل وسیعی برای حلال بوجود آورنده آن قایل هستند، آشکار است که این مسأله زمانی مطرح بحث و فحص واقع گردید که زیست‌شناسان رؤیا را هدف تحقیقات خود قرار دادند. قداماً که رؤیا را فرستاده خدایان می‌پنداشتند؛ کاری باین نداشتند که منابع آن را در انگیزه‌های طبیعی جستجو کنند چه رؤیا فرستاده خدایان و یا شیاطین بود و محتویات آن منوط به اراده و دانائی آنها میشد؛ علم، درعوض، بی‌فاصله از خود میبرد آیا محرک رؤیا همواره یکی است یا متعدد و بعداً این مسئله مطرح میشود که آیا این محرک به تنه مربوط است یا به روان.

ظاهراً اغلب محققان عقیده دارند که علل اختلال در هنگام خواب و بالنتیجه منابع رؤیا ممکن است متعدد باشد و از تنه یا روان سرچشمه بگیرد. اما همین که میخواهند یکی از این دو قسم منابع را برد بگری ترجیح بدهند، میان‌شان اختلاف می‌افتد.

اگر بیابیم علل و منابع رؤیا را بشماریم؛ سرانجام چهار نوع منبع رؤیا خواهیم داشت. چنانکه رؤیاها را هم میتوان بچهار نوع تقسیم کرد:

- ۱ - تحریکات حسی خارجی (عینی).
- ۲ - تحریکات داخلی (ذاتی) اندامهای حواس.
- ۳ - تحریکات داخلی همه بدن.
- ۴ - تحریکات مطلقاً روانی.

۱. تحریکات حسی خارجی (Objective)

شترامپل کوچک؛ پسر فیلسوفی که کتاب‌هایش درباره رؤیا، که اغلب راهنمای ما در

[۱] در اینجا اضافه میکنیم، [برای این که بعداً بدان برخوردارم] که اشتغالات موفق روز در عین بی‌ارزش بودن. بسیاری از اوقات عیناً در خواب زنده میشوند، مثلاً شخصی در خواب می‌بیند که دارد آتیزی و یا چمدان‌ها را مرتب می‌کند، در چنین رؤیاهایی شخص تصور می‌کند «عالم واقع» را تماشا می‌کند و با خود می‌گوید، «بخشدا من این کارها را امروز انجام دادم.»

طرح این مسایل بوده است ، مشاهده خود را در خصوص مردی که به بیماری بی حسی عمومی و بی حسی اغلب حواس دچار بود ؛ برای ما شرح میدهد ؛ وقتی که چند حسی را که در این مورد بیمار سالم باقی مانده بود ؛ موقتاً از کار می انداختند ؛ بر فور بخواست میرفت ؛ وقتی که میخواهیم بخواهیم می کوشیم تا خود را در وضعی شبیه به وضع بیمار مورد نظر شتر اهل قرار بدهیم . چشم هارا که بمنزله مهم ترین حس بدن است ؛ می بندیم و سعی میکنیم تا هر گونه محرکی را از قلمرو سایر حواس خود دور بکنیم . هر چند که کوشش مادر این مورد کاملاً به نتیجه نمی رسد ، امامی خواهیم ؛ کوشش ما کاملاً به نتیجه نمی رسد برای این که نه میتوانیم تمام محرکات را از قلمرو حواس خود دور سازیم و نه این که قابلیت تحریک حواس خود را معدوم سازیم . خود این موضوع که با محرک قوی تر همواره از خواب می پریم ، مؤید این نکته است که حتی در موقع خواب هم ؛ روح ما همواره با محیط خارج در تماس است . همین تحریکات خارجی که در هنگام خواب بر ما عارض میشود ؛ ممکن است منابع رؤیا تلقی شود .

عده زیادی ازین تحریکات وجود دارد . از آنهایی که خواب با خود می آورد یا رد میکند ، گرفته تا آن تحریکی که به تصادف ما را بیدار میکند . نوری نسبتاً شدید ممکن است در چشم ما مؤثر واقع شود یا صدایی شنیده گردد و جسم مطری ممکن است مخاط بینی ما را متأثر سازد ، و فیتیله خفته ای با یک حرکت غیر ارادی ممکن است قسمتی از تن خود را مکشوف سازیم و سردمان بشود یا جا به جا بشویم و احساس فشار یا تماس بکنیم ، مگس ممکن است بماند یا نیش بزند یا یک حادثه کوچک شبانه موجب اغتشاش چندین حس با هم شود . عده ای رؤیاهایی را جمع آوری کرده اند که محتویات آنها آنچنان طابق النعل بالنعل با تحریک مشهود در هنگام بیدار شدن مربوط است که میشد یکی را منبع و علت دیگری دانست .

من در این جا از کتاب جسن (ص ۵۲۷) استفاده کرده یک سلسله از رؤیاهایی را که میتوان به تحریکات حسی عینی مربوط دانست ، نقل میکنم ؛ هر صدایی که کم یا بیش بوضوح شنیده شود ؛ ایجاد رؤیاهای خاص خود میکند . در مثل صدای رعد ما را بوسط میدان جنگ منتقل میکند ، آواز خروس در رؤیا بصورت ناله ای از ترس ممکن است جلوه بنماید ، صدای در ممکن است دزدی را در نظر خفته جلوه گر سازد که دارد وارد خانه میشود . یا اگر در هنگام شب رخت خواب خود را از روی خود پس بزنیم ممکن است خواب ببینیم که لخت و عور مشغول گردش هستیم یا این که در آب افتاده ایم . اگر از پهنا روی تخت خود دراز بکشیم و پاهای ما از حد تخت تجاوز بکند ؛ ممکن است خواب ببینیم که در کنار ورطه ای هولناک هستیم یا آن که از قلعه شیب داری سقوط میکنیم ؛ اگر به تصادف سر خود را زیر بالش بگذاریم در خواب خواهیم دید که صخره عظیم الجثه ای بالای سر ما آویخته شده است و عنقریب ، خرد و خاکشیرمان خواهد کرد ، اگر منی بیش از اندازه در ما ترشح بکند ؛ خواب های شهوانی می بینیم ، اگر جایی از تن ما درد بکند ، در خواب می بینیم که ممالجات سختی را متحمل میشویم یا این که دشمنان بر ما حمله می آورند و یا اینکه مجروح شده ایم .

هائیر روزی در خواب دید که عده ای با حمله کرده او را روی خاک دراز کرد و میخی از جوب میان شست و انگشت و سبلی پایش فرو برده اند . بر فور از خواب بیدار شد و در محل میخ جوئی ، پر گاهی بچشمش خورد . چنانکه همنیمک حکایت میکند (ص ۲۵۸) روزی که پراهنش

را پیش از اندازه دور گردش فغرده بود ؛ خواب دید که بدارش می آویزند . هوفبوتر در روزگار جوانیش خواب می بیند که از فراز دیوار مرتفعی فرو افتاده است و بمحض بیدار شدن مشاهده کرد که چوب تخت خوابش ازجا دررفته و واقعاً بزمین افتاده است... **گرم گوری** حکایت میکند چگونه روزی که يك ظرف آب گرم در تخت خوابش گذاشته بوده است . خواب می بیند که بر قلعه کوه آتشفشانی «اتنا» در سیسیل مسافرت میکند و حرارت زمین از برایش تحمل ناپذیر شده است . شخص دیگری که در هنگام خواب دوی سوزاننده ای روی سرش گذاشته بودند؛ خواب دید که هندی ها پوست سرش را کنده اند . شخص ثالثی که با پیراهن مرطوب خوابیده بود، خواب دید که سیش میبرد . مریضی که در خواب احساس آغاز يك بحران نقرسی را میکرد، خواب دید که بدست دستگاه تفتیش افکار گرفتار شده است و دارند شکنجه اش میکنند . (بقول ماکنیش) .

عقیده مبتنی بر این که میان تحریک و محتوی رؤیا شباهتی وجود دارد ، متعین تر میشود اگر با ایجاد احساس های پیش بینی شده ، رؤیاهای مربوط را بررسی کنیم ؛ به اظهار ماکنیش، شخص زیرون دوپوزار یا تانگو سابقاً چنین آزمایش هایی را انجام داده بود، مثلاً زانوهایش را عریان کرد و خواب دید که در درشکه مخصوص پست شبانه مسافرت میکند . وی خاطر نشان میسازد که تمام مسافران در هنگام شب چنین سرمای را در ناحیه زانوان خود احساس میکنند . دفعه بعد سرش را برهنه گذاشت و خواب دید که در يك مجلس رسمی مذهبی در فضای آزاد حاضر شده است . درس زمینی که او در آن زندگی میکرد ؛ عادت بر این بود که مردم سرشان را بیوشانند مگر در چنین مواقعی .

موری نیز رؤیاهائی نظیر آنچه گذشت و خود آن هارا موجب شده است ، بما عرضه میکند ؛ (يك سلسله کوشش های دیگر که به نتیجه نرسید .)

(۱) باپر ، لبها و نك بینی او را قتلک دادند و او خواب دید که بنحو هولناکی شکنجه اش میکنند . بدین معنی که ماسکی از زفت بصورتش میکشند و آن وقت بر میدارند و پوستش با آن کنده میشود .

(۲) قیچی را به انبرکی زدند و او در خواب صدای زنگ هایی چندرا شنود و خود را در ژوئن سال ۱۸۴۸ دید .

(۳) ادوکلنی به بینی او نزدیک کردند؛ خود را در قاهره دید . در منازة ژان ماری فارینا و حوادث خارق العاده دیگری را که نمی توانست نقل کند ؛ مربوط بدان تلقی کرد .

(۴) آهسته پشت گردش را نشکنج گرفتند و او داری سوزاننده ای را در خواب دید و درباره پزشکی که در ایام کودکی از او پرستاری کرده بود ؛ فکر کرد .

(۵) آهن گرمی بصورتش نزدیک کردند و او در خواب دید که گروهی از «تون تاب» ها وارد خانه شده اند و تمام افراد خانه را مجبور میکنند که پولهای خود را روی دایره بریزند و در این اثنا پاهای او را روی آتش سوزان می گذارند . بعد دوشس « داپراتز» که موری باصطلاح در رؤیامنشی او بود؛ بسر میرسد .

(۸) قطره آبی روی پیشانیش ریختند و او خواب دید که در ایالتیاست و شدت عرق میکند و از شراب سفید « اورویه تو» مینوتد .

۹) چندین دفعه نور شمع را از وراء کاغذ قرمزی باو تابانند و او خواب دید که طوفانی بپا خاسته و هوا بشدت گرم شده است و خودش نیز گرفتار همان طوفانی شده است که در هنگام عبور از دریای مانس دچار آن شده بوده است.

هر وی دسن دنیس، ویکانت و غیره رسالات دیگری در خصوص محصولات تجربی رؤیا پرداخته اند .

از راهای گوناگونی و مهارت خارق العاده رؤیا را در خصوص اینکه تأثرات فوری حواس را میگیرد و آن ها را وارد آفریده های خود میکند بطوری که این تأثرات در آن ترکیبات، جلوه یک حادثه از پیش مهیا شده را پیدا میکنند . « خاطر نشان ساخته اند . (هیلدبرانت) باز همین محقق حکایت میکند : « وقتی که جوان بودم ، برای اینکه صبح ها زود بلند بشوم از ساعت دیواری مخصوصی استفاده میکردم . سدها دفعه برایم پیش آمده است که صدای این آلت وارد رؤیای بیکه بنظرم بسیار دراز و بسیار یک پارچه میآمد ، میشد ، بطوری که تمام رؤیایم را برای همین مهیا شده بوده است و آن را غایت طبیعی و اجتناب ناپذیر خود ؛ غایتیکه طبیعتاً مختص آن بوده ، پنداشته بوده است ، »

کمی بعد ؛ خودم سه عدد از این قسم رؤیاهارا شرح خواهم داد که باز موجب طرح مسایل دیگری خواهد شد .

ولکلت حکایت میکند : « آهنگ سازی روزی در خواب دید که دارد درسی را به شاگردانش میدهد و مخصوصاً میخواست چیزی را برای شاگردانش توضیح بدهد . درش را تمام کرد و بطرف یکی از بچه ها سرش را برگرداند و پرسید : « درس را فهمیدی ؟ » شاگرد مثل جن زده ها فریاد کشید :

« آه ! هرا ، (آه ! آره) ؛ او خشمگین شد و به شاگرد امر به سکوت داد . اما تازه همه کلاس فریاد می کشیدند : « اورژا ! » - بعد : « اورژوا ، و بالاخره : « فورژو ، و « آهای ! آتش سوزی ! ، و بملت شنیدن فریاد : « آهای ، آتش سوزی ! ، از خواب پرید و عین همین فریاد را که واقعاً از خیابان به گوش می رسید ، شنید .

سارینه (در کتاب استمدادهای روانی) چنانکه رادستوک نقل کرده است ؛ حکایت میکند که ناپلئون در کالسکه خود خوابیده بود و خواب دید که نیروی توپخانه اطریشی ها مشغول شلیک است که در همین اثناء به شنیدن صدای : « بدادمان برسید ، ازین رفتم ! » از خواب پرید و دید یکی از ماشینهای حاوی باروت منفجر شده است .

یکی از رؤیاهای هوری مشهور آفاق شده است (ص ۱۶۱) . حالش خوب نبود دراز کشیده بود و مادرش کنارش نشسته بود . دوران وحشت انقلاب کبیر و صحنه های مدهشی از کشت و کشتار آن را در خواب دید و سرانجام هم بدادگاه انقلابی احضارش کرده بودند و در آن جا با ربسمپرو هارا و هوکیه تنویل و تمام قهرمانان بدبخت این دوره و وحشتناک ؛ ملاقات کرد و با آنها حرف زد ؛ خلاصه پس از حوادث گوناگونی که پس از بیداری به یادش نیامد ؛ محکومش کردند و بعد بمیدان اعدام فرستادند و وعده ای را هم همراهش گسیل داشتند . روی چوب بست محل اعدام رفت و جلاد او را بتخته بست و تخته به نوسان درآمد و ساطور گیوتین افتاد و سرش را از تن جدا کرد و او هراسان از خواب پرید . - دید که آسمانه تخت خوابش افتاده

و چیزی شبیه ساپور گیوتین روی گردنش فرود آمده است .

مباحثه جالب توجهی در این زمینه میان لورن و اسگر در گرفته است که چگونه واقماً ممکن است در فاصله بسیار کمی که از لحاظ زمان میان دریافت محرک خارجی و پریدن از خواب وجود دارد ؛ رؤیایی باین عرض و طول با محتویاتی چنین شگرف ؛ ساخته و پرداخته شود . این مباحثه در مجله فلسفی طبع شده است .

نمونه هایی از این قبیل رؤیاها اینطور وانمود میکنند که تحریکات حسی خارجی در موقع خواب ؛ مدلل ترین منابع رؤیا بشمار میروند و تقریباً همه سرمایه اطلاعات عموم در خصوص رؤیا ، برین پایه استوار است . اگر از یک فرد تحصیل کرده که از مسایل راجع بر رؤیا بی خبر است ؛ پرسند که رؤیا چگونه حادث میشود بیدرنگ یکدیگی دوتا از رؤیاهای خودش که پس از بیداری معلوم شده است که علتش همانا تحریکات حسی عینی بوده است ؛ رجوع کرده میگوید که علت تمام رؤیاها همین تحریکاتست و بس . اما تحقیق علمی نمیتواند باین اکتفا کند . خود این موضوع که تحریکات حسی فعال بهنگام بیداری چرا بهمان شکل حقیقی خود در رؤیا جلوه نمیکند ؛ بلکه بطور نزدیک بخود ظاهر میشود ؛ موجد مسایل تازه ای می گردد ، راجع های که بین محرک رؤیا و خود رؤیا وجود دارد ؛ بقول هوری یک قسم توافق نامشخصی است که منحصر بفرد و انحصاری نمیباشد .

این است در مثل رؤیاهای سه گانه هیلدبرانت که محفل آن ساعت دیواری بوده است و محقق پس از مطالعه آن از خود میپرسد که چگونه یک محرک واحد موجب پیدایش سه رؤیای گوناگون شده است و مخصوصاً همان رؤیا های خاص را پدید آورده است :

« یک صبح بهاری بگردش رفتم و از وسط مزارع سرسبز و خرم بدهکده همسایه رسیدم . آنجا دهقانان را در لباس جشن دیدم که کتاب هزارهیر را زیر بغل گرفته بودند و دسته جمعی بطرف کلیسا روان بودند . به تحقیق ، یک شنبه است و نماز صبح عنقریب آغاز میشود ، تصمیم گرفتم در مراسم آنان شرکت بکنم . اما نخست چون اندکی گرم بود بزم گردش بطرف آرامگاه حوالی کلیسا رفتم . هنگامیکه چند کتیبه را خواندم ؛ صدای پای ناقوس زن را شنیدم که بطرف ناقوس میرفت و در آن بالا ؛ چشم به ناقوس ک - ک کلیسا افتاد که بزودی موقع نماز را اعلام میکرد ، لحظه ای باز بی حرکت برجای ماند سپس به نوسان آمد . و بی فاصله شرباتش طنین انداز گردید ؛ آن قدر صاف و نافذ بود که بیدارم کرد . معلوم شد که علت صداهای پشتر هم ناقوس همانا صدای تیک تیک ساعتی بود که بالای دیوار نصب شده بود .

و رؤیای دوم . یک روز آفتابی زمستان است و جاده ها از برف پوشیده شده اند . قبول کرده ام که در یک گردش با سورتمه شرکت بکنم . اما باید مدتی بانتظار بنشینم ؛ عاقبت آمدند . بدن گفتند که سورتمه دم در منتظر است . حالاً موقع سوار شدن است ؛ پوست و جوراب چرمی خود را برداشتم و سر جای خود قرار گرفتم اما باز تا موقمی که افسارها کشیده نشود و اسبها به جنب و جوش نیفتند ، حرکت ما عملی نخواهد بود . حالا سورچی ها افسارها را می کشند و زنگوله ها موسیقی ترکی آشنای خود را شروع می کنند و صدای آن آتقدر شدید می شود که رشته خواب را پاره می کند . باز معلوم شد که همان صدای نافذ ساعت دیواری سبب این رؤیا شده است .

« نمونه سوم. دخترک آشپز را می بینم که از سرسرا عبور می کند و یا چندین بشقاب روهم چیده شده پلرف اطاق غذاخوری روانست. بنظرم رسید که این چینی در بقالو در حالت تعادل نیست پس گفتم: « بیا که بشقابها نیفتند! » البته اوهم به من پاسخ داد که عادت دارد و ازین حرفها... منهنم بانگاه اضطراب آمیزی اورا دنبال کردم تا آنکه در آستانه در مرخورد و بشقابها از دستش افتاد و با صدای مهیبی تکه تکه شد و کف اطاق را پوشاند. اما این صدای مسلسل، صدای بشقاب شکسته نبود بلکه بیدار شدم و دیدم که يك صدای زنگ واقعی است یعنی ساعت به وظیفه اش عمل کرده مشغول زنگ زدن است.»

این پرسش پیش می آید که چگونه ذهن ما در موقع رؤیا از دریافت تحریک حسی خارجی عاجز است. شترامپل و همچنین وونت در جواب اینطور اظهار عقیده میکنند که چنین تحریکاتی عیناً نظیر همان تحریکاتی است که هنگام بیداری بر شخص عارض می شود و اورا به توهم سوق می دهد ما صحیحاً ازعهده تشخیص و تعبیر فلان احساس بزنی آیم و آنرا در زمره خاطراتی که بر طبق تجارب قبلی ما بدان مربوط میشود، بشمار نمی آوریم مگر آنکه این احساس، روشن، شدید و با دوام باشد و برای این همه فرصت کافی داشته باشیم و اگر این شرایط حاصل نشود ما از تشخیص منشاء احساس عاجز میمانیم و درخصوص ماهیت آن نیز به توهم متوسل میشویم. موقمی که فردی برای تفرج به صحرا میرود و بطور نامشخص چیزی را از دور احساس میکند، ممکن است آنرا به جای اسب بگیرد و اگر از نزدیک تر توجه کند ممکن است آنرا به منزله گاوی تصور کند که در حال استراحت است و بالاخره ممکن است این تصور به این نحو مشخص شود که عده ای آنجا نشسته اند. احساس هایی را که ذهن ما هنگام خواب از محرکات خارجی دریافت میکند نیز از همین قبیل است. چه ما درخصوص منشاء آنها دست به توهم میزنیم زیرا احساس مزبور تصاویر نسبتاً زیادی را درمآزنده میکند که ارزش روانی آن مربوط بدانهاست. بقول شترامپل مشخص کردن این که تصاویر زنده شده در ذهن از کدام قسمت از خاطرات سرچشمه گرفته است و کدام يك از روابط ممکن متعدد تداعی معانی در این میانه دخالت داشته است، ناممکن است. بلکه همه اینها منوط است به حکومت استبدادی حیات روانی انسان.

درینجا باید انتخاب بکنیم. ممکن است قبول بکنیم که در تشکیل رؤیا نظم ترتیبی در کار نیست و دیگر از خود نپرسیم که آیا مننی توهماتی که از تحریکات حسی عینی سرچشمه میگیرند، باز ممکن نیست به شرایط و علل دیگری وابسته باشد. همچنین ممکن است فرض کرد که نقش تحریکات حسی عینی در ایجاد رؤیا بسیار ناچیز و فرعی است و عوامل دیگریست که بین تصاویری که در ذهن زنده میشود، دست به انتخاب میزنند، در واقع اگر رؤیاهایی را که بطور تجربی بدست هوری پدید آمده است بررسی کنیم بوسه می افکنیم که این آزمایش جز یکی از عناصر رؤیا را توجیه نمیکند و بقیه عناصر پیش از اندازه مستقل و متشکل است که بتوان با فرض اینکه آنها باید موافق عامل تجربی باشند، آنها را توجیه کرد. حتی محقق بوسه میافتد که نظریه توهم و قدرت ایجاد رؤیا را از طریق احساس های حسی عینی و خارجی انکار کند موقمی که می بیند این تحریکات در مواقع گوناگون رؤیاهایی کاملاً عجیب و غریب و متفاوت از همدیگر بوجود می آورند. هاکس سیمون، مثلاً رؤیایی را حکایت میکند که طی آن افراد

غول پیکری را میدیده که اطراف میزی نشسته بوده‌اند و صدای قروج قروج وحشتناک
آرزاده‌هایشان بگوش میرسیده است . وقتی که بیدار شد صدای سم ستورانی را شنید که از
جلو پنجره‌اش چهار نعل میدویدند . برای اینکه صدای مزبور به تحقیق تجسمات مربوط
به مسافرت‌های گلیور و اقامتش نزد غول‌های بیگناگه را برساند ، آیا احتیاج به عوامل
دیگری غیر از تحریک حسی خارجی (صدای سم) نیست ؟ (۱) .

[۱] ظهور غول در رؤیا معمولا رابطه‌ای بایک خاطره از زمان کودکی‌تایم یا خواب
بیننده دارد . مسافرت‌های گلیور کتابی است هجو آمیز از سویفت ، نویسنده انگلیسی در قرن
هژدهم ، درین کتاب گلیور قهزمان کتاب ، به کشور قولان هم سفر میکند وبالاخره ، هنر ، علم ،
فلسفه بشری درین کتاب هجو میشود . ۴۰ .

۲ - تحریکات داخلی (ذاتی) اندام های حواس

برخلاف تمام ایرادها باید قبول کرد که تحریکات حسی خارجی نقشی در هنگام خواب بازی میکنند و موجب رؤیا میشوند. اما ظاهراً اگر درماهیت و کمیت آنها دقت بکنیم آشکار میشود که نمیتوان تمام جلوات رؤیا را با آن توجیه کرد. ازین جهت ب فکر پیدا کردن منابع دیگری از برای رؤیا افتادند که نظیر منابع سابق الذکر باشد. نمیدانم این فکر نخست از کجا پیدا شده است که علاوه بر تحریکات خارجی؛ تحریکات داخلی اندامهای حواس را نیز مورد توجه قرار بدهند. راستش این است که تمام محققان امروز که در راه شناختن علل و اسباب ایجاد رؤیا جدوجهد می کنند؛ کمابیش بالصراحه این کار را انجام میدهند. وونت (ص ۳۶۳) اظهار عقیده میکند: «احساس های درونی سمعی یا بصری که در هنگام بیداری همچون دنیایی بیسروته از نور در میدان تاریک چشم یا همچون طنین گوش یا صفیر میهمی در گوشهای مظاهر میشوند؛ مخصوصاً تحریکات داخلی شبکیه، ظاهراً نقش مهمی در جلوات رؤیا بازی می کنند. بدین ترتیب تمایل شدید رؤیا باینکه با ایجاد مقداری از اشیاء مشابه یا نیمه مشابه؛ چشم ما را مخلوظ کند؛ توجیه میشود. مثلاً در مقابل خود پرتوگان بیشمار می بینیم که در میان عدد زیادی از پروتکتان و ماهیان و مرواریدهای رنگارنگ و گلها و غیره در جنب و جوش هستند؛ غبار نورانی میدان تاریک چشم ما اشکال افسانه ای بخود گرفته است و نقطه های نورانی که عناصر مرکب آنست در رؤیا مثل تصاویر جدا از همی جلوه میکنند که تحریک این دنیای بیسر و ته نورانی از آن، آنهمه اشیاء متحرک بوجود میآورد؛ بنظر میآید که تمایل رؤیا به اینکه انواع متنوع جانوران را در خود جلوه بدهد که گوناگون بودن اشکال آنها بدمنظره تصاویر نورانی داخلی پیوسته است، از همینجاست».

تحریکات حسی درونی که جزء منابع رؤیا تلقی میشود این امتیاز را بر تحریکات حسی بیرونی دارد که دیگر وابسته به تصادفات خارجی نیست و هرچه هست در خودش است. آمارد عوض با بهیچوجه و با خیلی کم ممکن است بتوان آنرا مشاهده و یا آزمایش کرد و مهمترین دلیل عمل آنها نیز وجود توهم «هینا کوزیک» است که ژ. هولر آنرا به «تجلیات وهمی مصری» تعبیر کرده است و اینها تصاویر بسیار زنده و متغیری هستند که نسبتاً منظم در عدد زیادی از مردم در موقع خواب و یا حتی در موقع بیداری جاوه می کنند و چند لحظه ای هم پس از بزدن چشمها، همچنان بر جای میمانند. هوری که خود موضوع واقع شده بود؛ این توهمات را بنحو

مؤثری مطالعه کرده و معتقد شده است که اینها با تصاویر و جلوات رؤیا رابطه مستقیم دارند و حتی با آنها یکی هستند .

(چنانکه ژ. مولر پیشتر این همانی ویکی بودن را تصدیق کرده بود) به عقیده هوری برای اینکه این تجلیات رخ بکشایند تا اندازه ای ذهن باید غیرفعال باشد و از دامنه دقت کاسته شود . برای ایجاد يك توهم هیپناگوژیک ؛ کافی است ، لحظه ای در يك نوع رخوت روانی بسر ببریم ، این توهم چندین بار تکرار میشود تا آنکه خواب واقعی به این بازی خاتمه بدهد . اگر باز پس از چند لحظه ای بیدار شویم ؛ بنا بر آنچه هوری گفته است ؛ می بینیم که آنچه را که بصورت تصاویر و جلوات گوناگون در رؤیا دیده ایم درست همان تجلیاتی است که بشکل توهم هیپناگوژیک لحظه ای پیشتر از اینکه بخواب برویم جلوه کرده بوده است ؛ ازینقرار ؛ لحظه ای که داشت می خوابید ؛ هوری يك سلسله اشکال ناهنجار و عبوس را با آرایش های عجیب و غریب دید که استقامت تصورناکردنی آنها او را آزار میداد ؛ پس از اینکه بیدار شد به یاد آورد که عین همان اشکال و هیاکل را در رؤیا دیده است . يك بار دیگر ؛ موقعی که در خوردن امساك کرده و گرسنه اش بود ؛ يك ظرف غذا و يك دست مسلح به چنگال را که مرتباً از آن غذا برمیداشت ؛ بمنوان توهم هیپناگوژیک دید . بعد خوابتی برد و در رؤیا دید که پشت میز غذا نشسته است ؛ و عده ای هم مشغول خوردن غذاهای گوناگون هستند و صدای چنگالشان به گوش میرسد . و باز یکبار دیگر که چشمهایش تحریک شده بود و درد میکرد ؛ بمنوان توهم هیپناگوژیک ؛ يك مشت علامت های کوچک ذره بینی در نظرش متجلی گردید که وی میبایستی با دقت بی نظیری آنها را کشف بکند ؛ خوابش برد و پس از ساعتی از خواب برخاست و بیاد آورد که کتاب بازی را در رؤیا دیده است که با حروف ریزی چاپ شده بوده و او بزحمت آنرا خوانده بوده است .

توهمات سمعی کلمه ای و نامی و غیره نیز ممکن است همینطور بنحو هیپناگوژیک متجلی گردد و بعد در ضمن رؤیا تکرار شود چنانکه مفتاح ابرا قبلामوضوع برگردان اثری را که در شرف روی صفحه آمدن است ، معرفی میکند .

پس از محققان سابق الذکر ، ژ. تراهبل لد مشاهداتی نظیر مشاهدات بالا کرده است . بزودی تمرین ، وی موفق گردید که دو یا چند دقیقه پس از بخواه رفتن ، بیدار شود بدون اینکه چشمش را باز بکند و بدین قسم توانست احساس های مربوط به شبکه را که در آن موقع ناپدید میشدند با خاطره تصاویر و جلوات رؤیای خود مقایسه کند . وی معتقد است که در تمام فئات میان طرفین این مقایسه ارتباط عمیقی را کشف کرده است ؛ بدین معنی که نقاط نورانی و خطوط « روشنائی خاص » شبکه ، مبنای اشیا و طرح هایی است که در طی رؤیا جلوه گرمی شوند . از اینقرار ، در ضمن یکی از رؤیایها بوضوح خطوط چاپ شده را دید ، و آنها را خواند و مطالعه کرد ، آنوقت توانست مشاهده بکند که وضع موازی آنها با وضع نقاط نورانی شبکه مطابق است . صفحه ای که بروشنی چاپ شده بود و او آنرا در رؤیا دیده بود پس از بیدار شدن به چیزی مبدل گردید که در نظر او مثل يك تکه کاغذ واقعاً چاپ شده جلوه کرد منتهی مثل چیزی که از پشت سوراخ کوچک تکه کاغذی که در فاصله بسیار دوری قرار گرفته باشد ، بطور روشن دیده نمی شد . لد بدون اینکه منکر نشی مراکز حواس در

ایجاد رؤیا شود. معتقد است که هیچ رؤیای بصری نیست که بدون تحریک درونی شبکه باشد. این موضوع مخصوصاً درباره رؤیاهایی صادق است که در یک اطاق تاریک پس از چند لحظه بعد از خواب رفتن انجام پذیرد. در صورتیکه رؤیاهای واقع در نزدیکی های بامداد ممکن است معلول نور خارجی باشد که وارد اطاق میشود و روی چشم مؤثر میافتد. خصیصه متغیر و بینهایت متنوع و گوناگون تحریکات درونی موجب اصلی قراردانی تصاویر و جلواتست در رؤیا. اگر نظرات لد درست باشد، نمیتوان برای تحریکات درونی نقش بیش از اندازه مهمی در تولید رؤیا، قایل شد زیرا تصاویر بصری اساس رؤیاهای ما را تشکیل میدهد و سهم سایر حواس در این باب، حتی حس شنوائی، کمتر و بی ثبات تر از آنست.

۳. تحریکات داخلی تمام بدن

جستجوی منابع درونی رؤیای ما را به بررسی تمام قسمتهای بدن سوق میدهد. در حالت عادی، از اندامهای درونی خود احساسی نداریم اما ممکن است منبع احساسهایی برای ما بشوند. مثلاً در هنگام ناخوشی یا «تحریک» منبع احساسهای ناخوشایند میشوند. آنوقت مطابق النمل مثل تحریکات درونی عمل میکنند. از زمانهای بسیار قدیم باین نکته واقف بوده اند و اشتراکات در خصوص این موضوع چنین اظهار نظر کرده است: « در هنگام خواب آگاهی روح از بدن خیلی عمیق تر و وسیع تر از موقع بیداریست، زیرا روح موظف است پاره ای از تحریکات را که از جانب قسمتهای مختلف بدن حاصل میشود دریافت بکند و تحت تأثیر آنها قرار بگیرد و احیاناً از تغییراتی که در بدن پدید آمده واد از آنها پنهان بیداری اطلاعاتی نداشته است، باخبر گردد. » ارسطو در قدیم ممکن میدانسته است که رؤیا ما را از امراضی که تازه دارد در بدن ما جا بزم میکند، بیگانه اند چه در موقع بیداری ممکن است ملتفت آن نشویم (برای اینکه احساسهای مادر هنگام خواب واضح تر و بزرگتر جلوه میکنند). چند نفر از محققان عالم طب که به عمل حاکی از پیشگویی رؤیا ظاهرأ بی اعتقاد بودند، اذعان کرده اند که رؤیا لااقل ممکن است از بروز پاره ای از امراض شخص را مطلع سازد. (از کتاب ماکس سیمون ص ۳۱ و بسیاری از محققان قدیمی) در زمانهای جدید هم نمونه های کاملاً حقیقی نمایی از رؤیا میتوان یافت که در تسهیل تشخیص امراض مؤثر باشند. (۱) تیسیه از قول آرتیک (رساله در باب ارزش آسیب شناسی رؤیا) نقل میکند که زن ۳۴ ساله ای بود که ظاهرأ بسیار سالم مینمود، اما از سالها پیش دچار کابوس های مختلف میشد. تا آنکه یک آزمایش طبی کشف شد که وی مبتلی به ناراحتی قلبی است و کمی به مدینز بملت همین بیماری

(۱) محققان باستانی نه تنها رؤیا را وسیله ای از برای تشخیص به حساب می آوردند [بقراط] بلکه آنرا واجد یک عمل مربوط به تداری نیز میدانستند. یونانی ها از پیشگویی های هانف رؤیای اطلاع نبودند و مریض در اینگونه موارد به معبد آپولون یا اسکولاپ می رفت و در آنجا تشریفات زیادی را تحمل می کرد. او را غسل میدادند، می مالیدند، دود می دادند و وقتی که بدین ترتیب در یک حالت هیجان و التهاب قرار میگرفت، آنوقت او را در معبد روی پوست قوچ مقدس می خوابانیدند و وی می خوابید و در رؤیا وسایل شفا، چه بصورت خاص خود و چه بصورت رمزا و تصاویری که روحانیان از هدهد تمبیر و تفسیر آن بر می آمدند، بر او عرضه میند

درگذشت اغتشاشات و اختلالات مشخص اندامهای درونی ، علناً در عده زیادی از افراد موجب بروز رؤیاهایی میشود . تمام محققان عقیده دارند که امراض قلبی ریوی شخص را اگر فشار کابوسهای گوناگون میکند . این روابط آنقدر مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته است که منقذ به ذکر مؤلفان کتابهایی که در این خصوص تألیف شده است قناعت میکنم (رادستوک . سینتا . موری . ماکس سیمون . تیسیه) . تیسیه حتی چنین عقیده دارد که هر کدام از اندامها موجب بروز رؤیاهای خاص خود میشود . مثلاً رؤیای اشخاص مبتلی به امراض قلبی معمولاً کوتاه است و سرانجام شخص با وحشت از خواب بیدار و همواره ، شخص اگر مرض سخت باشد ، خواب مرگ را می بیند در سخت ترین شرایط خود . مبتلایان به امراض ریوی نیز خفگی و ازدحام و فرار را در خواب می بینند و عده زیادی ازینان نیز لابد کابوس معروف خفگی بورتر را که وی با دمر خوابیدن و پوشاندن دهن و بینی خود ، بطور عمدی و تجربی در خود پدید آورده بود ، نیک میشناسند . در اختلالات جهاز هاضمه ، شخص غذاهائی را که دوست دارد و یا از آنها متنفر است ، در خواب می بیند . خلاصه تأثیر تحریکات جنسی نیز در پیدایش رؤیا بر احدی پوشیده نیست و این خود بزرگترین دلیل است بر این که تحریکات اندامهای بدن موجود رؤیا میشود . وقتی که کتاب محققان را واری می کنیم ، بروشنی متوجه میشویم که عده ای از آنها از قبیل هوری و ویگانگت اگر همشان را صرف تحقیق درین مسئله کردند بسبب تأثیری بوده است که وضع مزاجیشان در چگونگی محتویات رؤیایشان داشته است . هر چند که تمام این موضوعات درست باشد باز دامنه رؤیاهایی که از اختلالات عضوی سرچشمه میگیرند ، آنقدرها زیاد نیست . زیرا رؤیا پدیده ایست که در افراد سالم و تقریباً همه افراد دیده میشود ، شاید در تمام شبها ، و ظاهراً یک اختلال عضوی علت چون و چرا ناپذیر آن نمیشد . و آنکه برای ما این موضوع مطرح نیست که از منشاء پاره ای از رؤیاهای مخصوصی سردر بیادیریم بلکه غرض ما اینست که علت رؤیاهای عادی را نزد اشخاص سالم پیدا بکنیم .

یک قدم پیشتر بر میداریم و یک منبع رؤیا کشف میکنیم که دامنه اش خیلی بیشتر از سایر منابع است ، و در هیچ موردی هم خشک نمیشود . اگر این موضوع مسلم شده است که اندامهای بیمار ما موجب رؤیا هستند و اگر قبول کرده ایم که در موقع خواب ، ذهن ما از عالم خارجی منحرف میشود و در نتیجه وقت بیشتری صرف حیات جسمانی ما میکند ، پس بخوبی خواهیم فهمید برای این که تحریکاتی که بنحوی از انحاء محتویات رؤیا را تشکیل میدهند ، بنهن شخص ناام برسند ، وجود بیماری ضروری نیست ، چه حساسیت کلی و خفیف ما که در هنگام بیداری جز از احساسها و تأثرات مهم ما را نمی آگاهاند ، ببقیده پزشکان ، در هنگام شب ، واجد دایره عملی بسیار بزرگ میشود و با توافق مناسرم کبه خود ، قوی ترین و عادی ترین منبع تجلیات و جلوات رؤیاهای ما را تشکیل میدهند .

حالا میماند بررسی این موضوع که از روی چه قواعد و قوانینی تحریکات عضوی به تجلیات و جلوات رؤیا تغییر شکل میدهند .

مادرسطور بالا بنظریه مربوط به منبع رؤیا که مورد ترجیح پزشکانست ، اشاره کردیم ، ابهامی که جوهر وجود ما را فرا گرفته است یا بقول تیسیه « من داخلی » ما را در خود فرو برده است ، و ابهام اصل و ریشه رؤیا ، آنقدر مقارن هم اند که بر قرار کردن ارتباطی میان آنها

سروری می نماید . علاوه نظریه‌ای که بر حسب آن تأثرات حیات حیوانی ما موجب اصلی رؤیا است پیزشگان اجازه داد تا از راه انگیزه‌شناسی رؤیا را با دیوانگی که واجد تظاهرات مشترک متعددی هستند، یکی بدانند . وجود اختلافات در حساسیت کلی و عمومی و تحرکات منتج از اندام‌های درونی، در واقع ، نقش مهمی در پیدایش امراض روانی دارند . نباید تعجب کرد که نظریه تحرکات عضوی منسوب به محققان متعددی است که هر کدام جداگانه آن را کشف کرده‌اند .

نظریه‌ای که شوپنهاور در سال ۱۸۵۱ آن را شرح و بسط داده است بعنوان نقطه آغاز ، بکاره محققان متعددی خورده است . عالم در ذهن ما منجلی میشود برای این که ذهن ما تأثراتی را که از خارج بدست می‌آورد در قالب زمان و مکان و علیت میریزد . تأثرات عضوی منتج از دستگاه سمپاتیک در موقع روز تأثیری غیر از تأثیر ناخود آگاهانه در ما ندارد و حال آن که در هنگام شب همین تأثرات عضوی ، خود را بدقت ما تحمیل میکنند . البته موقعیکه عمل سرسام آور احساس‌های هنگام روز متوقف شده است ، بطوریکه در هنگام شب صدای چشمه‌ای را که در موقع روز از عهده تشخیص آن عاجز بودیم ، درک میکنیم . اما ذهن در مقابل این تحرکات قدری عکس‌العمل ندارد مگر به همان نحو که عادتش است . پس آن‌ها را در قالب زمان و مکان میریزد و رنگ علیت بدانها می‌زند و بدین منوال رؤیا پدید می‌آید .

نخست شرتر و پس از او ولگلت در راه معین کردن روابط میان تحرکات عضوی و تجلیات رؤیا خیلی کوشش کردند و ما در فصل مخصوص به نظریه‌های مربوط بر رؤیا ، ادراکات آنها را به تفصیل شرح خواهیم داد .

گروس ، روان پزشک ، در طی یک پژوهش اصولی تصور کرد که سرمنشاء رؤیا در امانند سرمنشاء هذیان‌ها از یک عنصر واحد استنتاج بکند یعنی از یک تأثیر مشترک عضوی ، جایی از بدن مانست که بتواند موجب پیدایش رؤیا یا یک جلوه هذیان آمیز بشود . این تأثرات بر دو گونه هستند : احساس‌های عمومی (حساسیت عمومی) ، و دیگر احساس‌های مخصوص و مستمر مربوط به دستگاه حیات حیوانی که به پنج دسته تقسیم میشوند :

الف) احساس‌های عضلانی ب) احساس‌های هوایی پ) احساس‌های شکمی ت) احساس‌های جنسی ث) احساس‌های دوره‌ای (ص ۳۲ از مقاله دوم) .

گروس فرض میکند که تجلی تماویر رؤیا پس از اینکه از احساس‌های عضوی برخاست ، سیرش بدین منوال خواهد بود : احساسی که احیاء میشود بر طبق یک قانون نامشخص تداعی معانی ، فلان جلوه آشنا را در ذهن زنده میکند و با آن مجموعه‌ای را تشکیل میدهد و خود آگاهی در قبال این ترکیب جدید روشی غیر از روش عادی در پیش میگردد ، یعنی توجهی بخود اصل احساس نمیکند بلکه تمام توجهش را مملوف جلواتی میکند که با آن همراه میباشد ، وانگهی بهمین علت بود که مدتی دراز کسی از این موضوعات سردر نمی‌آورد ، گروس نام این جریان و تحول را استحاله احساس به تماویر رؤیا گذاشته است (ص ۲۴) . هر چند که تأثیر تحرکات عضوی در تکوین رؤیا ، امروزه نسبتاً محقق و مسلم شده اما مسأله ارتباط میان آنها هنوز با جواب‌های گوناگون و غالباً سردرگم همراه است و نظریه‌ای که درین زمینه بر عهده تعبیر و تفسیر رؤیا است این است

که رؤیا را برگرداند بهمان تحریکات عضوی ای که موجب پیدایش شده است و اگر نخواهیم قوانین تعبیر خواب شرقر را قبول بکنیم، اغلب خود را در برابر يك امر مشکل خواهیم یافت، زیرا منابع تحریکات عضوی جز از راه تعبیر محتویات رؤیا کشف کردنی نیست.

بهر تقدیر؛ پاره‌ای از اشکال رؤیا که میتوان آن را بر رؤیای نمونه‌ای موسوم ساخت، چون در افراد مختلف با يك نوع تجلیات واحد جلوه میکند، تقریباً يك شیوه تعبیر و تفسیر میشود از قبیل رؤیاهای معروف افتادن از بلندی و از دست دادن دندان و پرواز در آسمانها یا قادر نبودن بحرکت برای این که نائم ممکن است لخت یا نیمه لخت باشد. رؤیای نوع اخیر بدون چون و چرا ازین جا ناشی میشود که نائم رختخوابش را از خود دور کرده است، رؤیای از دست دادن دندان هم معلول يك تحریک دندانانی است که ممکن است مرضی نباشد و رؤیای پرواز در آسمان هاینز بقیده شتر اهل (که درین مورد تابع شتر است) تفسیر است که ذهن از رفتن آمد دم و بازدم میکند در موقعی که حساسیت لمسی استخوان جنفاق سینه معدوم میشود. درین موقع نائم در خواب میبیند که در پرواز است. رؤیای افتادن از بلندی هم علتش این است که شخص بازویا زانویش را در هنگامیکه دیگر فشار جلدی را احساس نمیکند، کشیده یا تکان داده است. این احساس فشاری فاصله دوباره پدیدار میشود و برگشتنش بخود آگاهی، بصورت سقوط از بلندی در رؤیا جلوه گرمیکرد. (شتر اهل ص ۱۱۶) ضعف این کوششها که از برای توجیه قابل قبول رؤیا بکار رفته است، این است که بدون دلیل فلان دسته از احساسهای عضوی را وارد میدان عمل میکنند و فلان دسترا از میدان فعالیت بیرون مینمایند تا آنجا که يك صورت فلکی مساعد از برای توجیه مهیا میسازند. اندکی بد شاید فرصتی دست بدهد تا دوباره در خصوص چگونگی تولید و ماهیت رؤیاهای مشخص نوعی و نمونه‌ای بیبحث بپردازم.

هاکس سیمون در ضمن مقایسه يك سلسله از رؤیاهای مشابه، کوشیده است تا قوانینی را پیدا بکند که مشخص کننده رابطه میان تحریکات عضوی و رؤیاهای منتج از آنها باشد و چنین مینویسد (ص ۳۴): موقعیکه فلان عضو که عادتاً باید در بیان فلان احساس شرکت جوید، بهلت دیگری، در هنگام خواب تحت تأثیر همان تحریک قرار میگردد، رؤیای حاصله حاوی جلوات مربوط بآن احساس خواهد بود. در صفحه بعد این قاعده دیگر را مینویسد: موقعیکه بهنگام خواب، عضوی فعال و متحرک و مشوش است، رؤیا حاوی تجلیاتی خواهد بود که با تمرین عمل این عضو مربوط است.

مورلی وولف (۱۸۹۶) تصمیم گرفته است فقط در يك زمینه تأثیر فرضی تحریکات عضوی را در پدید آمدن رؤیا؛ بطور تجربی به اثبات برساند. وی اعضاء نامرغوض و بدل میگردد و رؤیاهای مربوط را باهم مقایسه میکرد و این است نتایجی که ازین تجربه گرفته است.

(الف) وضع قرار گرفتن فلان عضو در رؤیا تقریباً همانست که واقعا هست. مثلاً شخصی در رؤیا وضع ثابت اعضایش را میبیند چنانکه در عالم واقع نیز چنین است.

(ب) وقتی که حرکت فلان عضو در رؤیایم بینیم برای این است که یکی از وضعهایی را که میتوان در ضمن این حرکت بخود گرفت، همانست که در عالم واقع هست.

(ج) در رؤیا ممکن است شخص وضع اعضاء خودش را بدیگری نسبت بدهد.

(د) همچنین در رؤیا ممکن است شخص حرکت مورد بحث را غیر ممکن احساس کند.

ه) عضوی که در وضع فرضی قرار گرفته است ممکن است مثل يك حيوان یا يك دیو در رؤیا جلوه بکند، در چنین موردی شایستی از لحاظ شکل ظاهری میان این دو وجود دارد .
 و) وضع يك عضو ممکن است اندیشه‌هایی را در ضمن رؤیا موجب شود که رابطه‌ای با آن عضو داشته باشد. مثلا اگر انگشتان خودمان را تکان بدهیم خواب می‌بینیم که داریم حساب میکنیم .

من از این نتایج بسادگی این نتیجه را میگیرم که نظریه تحریکات عضوی هم ممکن نیست آزادی عمل یا رزتصاویر و جلوات رؤیا را توجیه کند. (۱)

۴ - تحریکات روانی

وقتی که روابط رؤیا را با بیداری وریشه مصالحی که در رؤیا از آن استفاده میشود؛ مورد بررسی قرار دادیم ؛ متوجه شدیم که از قدیمترین محققان تاجدیه، ترین آنها ؛ چنین میپنداشتند که انسان خواب آنچه را که در موقع روز انجام داده است یا بهنگام بیداری دوست داشته است ؛ می‌بیند؛ و فقط همین علاقه که از هنگام بیداری تا رؤیا دوام داشت ؛ تنها رشته روانی اتصال رؤیا بزندگانی نبود؛ بلکه منبع دیگری از برای رؤیا بعارضه میکرد که قابل ملاحظه بود و ترکیب آن با تحریکات هنگام خواب ، میبایستی تمام تصاویر و تجلیات رؤیا را توجیه میکرد و علت اساسی وریشه اصلی آنرا برای ما باز میکرد. اما در مقابل این نظریه راه دیدیم که میگفت رؤیا ناظم را از موضوعات مورد نظر هنگام بیداری منصرف میسازد و بیشتر اوقات چیزهایی را که بشدت در هنگام روز در او مؤثر واقع شده است ؛ در رؤیا نمیبیند. مگر آنگاه که ارزش خود را در موقع بیداری از دست بدهند. روی این اصل بود که در ضمن تجزیه و تحلیل ماهیت رؤیا هر آن احساس میکردیم که نمیتوان قواعد کلی را درین خصوص بدون محدود کردن آنها با کلمات «غالباً» و «بجاورگلی» ، « بسیاری از اوقات » و بدون اعلام مستثنیات ؛ بعنوان قوانین منتشر کرد .

اگر اشتغالات هنگام بیداری و آمیخته به تحریکات عضوی و خارجی هنگام خواب، برای توجیه پدیده رؤیا از لحاظ انگیزه شناسی کافی بود، مای توانستیم نظری درباره ریشه و اصل تمام عناصر رؤیا ابراز بکنیم و آنوقت معما حل میشد و برای ما چیزی باقی نمی ماند جز این که در هر يك از رؤیاها حوزه فعالیت تحریکات روانی و تحریکات جسمانی را معین سازیم، و حال آن که براستی هنوز ممکن نشده است رؤیایی را چنین کامل توجیه بکنند و کسانی که درین راه کوشیده اند، پاره‌ای از قسمتهای مفصل رؤیا را بدون هیچ گونه توضیح و توجیهی باقی گذاشته و رفته اند، سهم موضوعات مورد نظر هنگام روز را ایجاد رؤیا نه چنان است که عده ای از محققان صالح تصدیق کرده اند .

تا کنون هیچگونه علت روانی برای رؤیا نشناخته اند ، بدین ترتیب همه توجهات پیشنهاد شده از طرف محققان - با استثنای پیشنهاد شرر که در صفحات آینده از آن صحبت خواهیم داشت - نقصان بزرگی را درین خصوص همچنان باقی گذاشته اند و آن این است که نمی دانیم

(۱) ذر صحایف آینده تفسیرهایی درباره دو جلد کتاب بزرگ این محقق که حاوی گزارش

هایی درباره رؤیاهای گوناگونست، خواهد خواند .

تصاویر توصیفی رؤیا چگونه تشکیل می‌شود. اغلب محققان که دست‌بگریبان این مسأله بوده‌اند، تمایل داشته‌اند باین که آنچه را که از عهده توجیه آن به‌سختی برمی‌آیند از حوزه کار خود اخراج بکنند، و آن سهم روانست در علل موجه رؤیا. در حقیقت این محققان تحریک عصبی و رؤیای مبتنی بر تداعی را از هم بازمی‌شناسند و این یکی، ریشه‌اش، فقط در احیای نسانیات است (وونت ص ۳۶۵)، اما اینان نمی‌توانند این مسأله را حل بکنند: «آیا این رؤیاها در آغاز پیدایش خود بدون تحریکات عضوی ظهور می‌کنند یا نه.» (ولکلت ص ۱۲۲) و نیز موفق به تعریف رؤیای مبتنی بر تداعی مطلق نمی‌شوند: «در رؤیای مبتنی بر تداعی، به‌حصر معنای آن نمی‌توان از یک هسته مستحکم سخن گفت، چه گروه بندی‌های ناپایدار و مواجی در خود مرکز رؤیا برقرار می‌شود. ماهیت جلوات که همواره از هر گونه عقل و فهمی مستقل است، حتی درین جا بر تأثرات اساسی بدن و روح مبتنی نیست و تابع فعالیت رنگارنگ و آشفتگی نشاط انگیز خویش است.» (ولکلت ص ۱۱۸). وونت میکوشد تا از سهم ذهن در تحریکات رؤیا بکاهد و میگوید که «به‌اشتباه تصاویر و جلوات رؤیا را به توهم مطلق منسوب می‌سازند، زیرا ظاهراً اغلب جلوات رؤیا در نفس امر همان تصورات بی‌اساس است که از تأثرات واحساس‌های سبکی که هیچ‌وقت در طی خواب مدوم نمی‌گردد، ساخته و پرداخته می‌شود.» (ص ۳۵۹) و یگانگت از همین نظریه پستی کرده و آن را تعمیم داده است. وی عقیده‌مند است که تحریکات حسی علل بی‌واسطه تمام جلوات رؤیاست و تداعی‌های مؤلد ببدن مربوط می‌گردد. (ص ۱۷). تیسیه بازم بیشتر از سهم تحریکات روانی درین مورد می‌کاهد و می‌گوید: «رؤیایی که منحصرأ واجد ریشه روانی باشد اصلاً وجود ندارد.» (ص ۱۸۳) و در جای دیگر می‌نویسد: «محتویات رؤیاها می‌توانند بلکه از خارج است.»

محققانی که مثل وونت یک وضع متوسط بخود میگیرند میکوشند نشان بدهند که در اغلب رؤیاها، تحریکات جسمانی و علل روانی حاصله از اشتغالات هنگام روز یا تحریکات واجد اصل و ریشه نامعلوم، جملگی با هم عمل میکنند. اما در صحایف آئینه خواهیم دید که معمای تشکیل رؤیا ممکن است با کشف یک منبع تحریک روانی غیر مترقب حل و فصل گردد ولی فلان نباید از سهم عجیبی که به تحریکات روانی در خصوص ایجاد رؤیا داده‌اند، تعجب بکنیم. کشف چنین تحریکاتی چندان مشکل نیست و میشود با انجام آزمایش‌هایی از صحت آن خاطر جمع گردید، و آنکه تعبیر و تفسیر رؤیا از راه حواس، امروزه با تمایلاتی که حاکم بر روان پزشکی است، موافق است. لابد در برتری مغز بر ساختمان بدن آدمی اصرار میکنند، اما چنانچه استقلال عالم روانی را در قبال تغییرات عضوی اثبات پذیر، علم کنید و یا یک قسم خود کاری و خود مختاری را به‌تظاهرات آن نسبت بدهید موجب وحشت روان‌پزشکان خواهد شد. بطوری که گویی با قبول آن موجب بازگشت عصر فلسفه طبیعی و جوهر متافیزیکی روح خواهند شد؛ بدگمانی روان‌پزشکان باعث شده است که روح در قیومت بسربرد و هیچ‌کدام از حرکاتش مؤید قدرت خاصی در آن نباشد. چنین شیوه‌ای گواه بر اعتماد ناچیز است که اینان به یک همبستگی تعلیلی میان جسم و روح دارند و اغلب آنجا که یک امر روانی ظاهراً علت فلان پدیده میباشد، سعی میکنند باین پژوهش عمیق‌تری عکس این مطالب را اثبات کنند و علت پدیده مزبور را جسمانی جلوه بدهند. اما آنجا که ظاهراً و یا واقعاً پایان موقتی اطلاعات ما منوط به یک امر روانی است، نباید آنرا انکار و یا کتمان کرد.

۲ - علل فراموشی کردن رؤیا

میدانیم که رؤیا بوقت بامداد محو میشود . اما با این وجود میتوان آنرا بخاطر آورد. درواقع رؤیا را فقط از راه خاطراتی که بعد از بیدار شدن از آن بجا میماند بجا میآوریم، اما اغلب اوقات می‌پنداریم که این خاطرات ناقص است و شب غنی‌تر بوده‌است. ما می‌توانیم ملاحظه‌بکنیم که چگونه رؤیایی که تاوقت بامداد هنوز روشن و زنده‌است، درطول روز رفته‌رفته از بین میرود. اغلب می‌دانیم که خواب دیده‌ایم اما نه‌چه خوابی دیده‌ایم و تا آنجا پیش می‌رویم که می‌گوئیم خود امر رؤیا ممکن‌است فراموش بشود و نیز گاهی پیش می‌آید که عده‌ای از رؤیایا بطور استثنایی درحافظه پابرجا می‌ماند. من رؤیاهای بیماران خود را که مال بیش از بیست و پنج سال پیش بود، تجزیه و تحلیل کردم و خودم یکی از رؤیاهای حداقل ۳۷ سال پیش خودم را به یاد دارم که هنوز بهمان تازگی روزهای نخستین است، نهم این نکته در وهله نخست تعجب‌انگیز بل دشوار است .

اشتراک‌همپل است که مفصل‌تر از دیگران درخصوص فراموش شدن رؤیا، کار و تحقیق کرده‌است. این فراموشی باید پدیده‌ای پیچیده باشد جدا از همپل برای آن نه‌همان يك علت بلکه سلسله‌ای از علل فرض کرده‌است .

در وهله نخست باید خاطر نشان ساخت که همان علل فراموشی در بیداری در فراموش کردن رؤیا مؤثر است. ماده زیادی از احساس‌ها و دریافته‌های خودمان را از یاد می‌بریم برای اینکه ضعیف هستند و تأثیرشان در ما ناچیز بوده‌است. عین همین مطلب دربارهٔ بسیاری از جلوات رؤیا نیز صادق‌است و چون بی‌اندازه ضعیف هستند زود از یاد می‌روند و حال آنکه تصاویر هم‌جوار آنها خیلی خوب در خاطر حفظ میشوند برای اینکه تأثیرشان از آنها قوی‌تر است. اما فقط شدت و قوت تأثیر جلوات یا تصاویر رؤیا کافی نیست که آنها را در خاطر ما استوار و پابرجا بسازد. اشتراک‌همپل وعدهٔ دیگری از محققان (از جمله کالکین) عقیده دارند که گاهی ناپیم تصاویری از رؤیای خود را فراموش میکنند که میدانند قوی و شدید بوده‌است و حال آنکه تصاویر ضعیف‌تر را بخوبی بیاد می‌آورد. وی اظهار عقیده میکند که در موقع بیداری آنچه در خواب جز یکبار بر ما نگذشته‌است باسانی فراموش میکنیم در صورتیکه آنچه را که بارها دیده‌ایم خیلی بهتر حفظ میکنیم؛ باری بسیاری از تصاویر رؤیا جز یکبار ظاهر نمیشوند (۱) و همین خصیصه، به فراموش شدن آنها کمک میکند. سومین علت فراموش شدن رؤیا مهم‌تر است. برای اینکه افکار و احساسات و تصوراتی که بیادمان می‌آیند، باید جدا از هم نباشند بلکه میان آنها ارتباطی وجود داشته باشد و يك تداعی کامل آنها را بهم مربوط بکنند. فرا گرفتن فلان کلمه از شعری که از هم باشیده‌است: بسیار مشکل‌است و چه اگر کلمات يك بیت شعر ترتیب شده باشد و پشت سر هم بیاید: کلمات به‌همدیگر کمک میکنند و فهم و فرا گرفتن مجموع آن دشوار نخواهد بود و باسانی حفظ میشود و برای مدت درازی در خاطر ما می‌ماند همچنین حفظ کلمات بی‌معنی و مبهم و بی

[۱] با این وصف اغلب مشاهده شده‌است که عده‌ای از رؤیایا بطور دوره‌ای رجعت میکنند

[شابانیکس]

نظم و ترتیب مشکل است .

باری در اغلب موارد ؛ رؤیا فاقد صراحت و نظم و ترتیب است و شیوه ترکیب رؤیاهای ما مانع حفظ شدن آنهاست و ما آنها را فراموش میکنیم برای اینکه اغلب اوقات بلافاصله از هم میپاشند .

در هر صورت رادستوک (ص ۱۶۸) مدعی است که عجیب ترین رؤیا ، رؤیایی است که

بهتر حفظ می شود .

اشترامپل چنین تصویری کند که می تواند عوامل مؤثر تر فراموش شدن رؤیا را در روابط بین رؤیا و هنگام بیداری کشف بکند: اگر خود آگاهی بیدار شده ما رؤیا را فراموش میکند برای این است که رؤیا تقریباً هیچگاه خاطرات بسیار منظم و مرتبی را احیاء نمی کند بلکه فقط لحظاتی از هنگام بیداری را احیاء می کند که این لحظات وسیله آن از حدود روانی خود جدائی شوند بدین ترتیب رؤیائی می تواند در مجموع نفسانیاتی که محتویات ذهنی باروان را تشکیل می دهند، جایی برای خود پیدا بکند یا نشانه ای داشته باشد که آنرا بخاطر ما بیاورد . تحت این شرایط است که جلوات رؤیا از حوزه نفسانی ما جدا می شوند و مانند قطعه ایبری که دستخوش باد تندی شود ، بر فراز روح ما معلق می مانند تا آنکه باد تندتری آنرا یکسر نابود و منهدم سازد . (۸۷)

عامل دیگری هم وجود دارد که بشرح بالا عمل می کند . همینکه شخص بیدار می شود، دنیای محسوسات تمام توجه و وقت او را بخود منحصر می سازد و دیگر مجالی برای پایداری جلوات و تصاویر رؤیائی مانده این جلوات بناچار در برابر تأثرات و محسوسات هنگام روز منهدم می شوند چنانکه تلالوی ستارگان در برابر اشعه خورشید تاب برابری نداشته ناپدید می گردد . سخن کوتاه ، باید متوجه بود که بسیاری از افراد بهیچوجه به رؤیای خود توجهی ندارند . موقعی که فلان پژوهنده مدتی به رؤیا توجه می کند ، بیشتر خواب می بیند و این دلیل آنست که وی آسان تر و فرادان تر از پیش آنها را بیاد می آورد .

بقول بنینی ، بوناتلی دو علت دیگر هم به علل سابق الذکر فراموش شدن رؤیا افزوده است (در واقع این دو علت نیز در بطن سایر علل مستتر است) علت نخست این است تنبیری که در موقع بیداری در حساسیت کلی و عمومی رخ می دهد برای به یاد آوردن مساعد نیست . علت دوم این است که چون مقیاس مصالح محتویات رؤیا با آن محسوسات و تأثرات هنگام روز فرق دارد لذا برای خود آگاهی بیدار شده قابل ترجمه نیست .

چنانکه اشترامپل خود خاطر نشان می سازد ، آدمیزاد تمجب میکند از اینکه با توجه به تمام علل فراموشی رؤیا بازمقدار زیادی از رؤیاهای در حافظه ما پابرجا می ماند . کوشش مداوم محققان برای یافتن قوانین حافظه رؤیائی این معنی است که هنوز درین خصوص معامی وجود دارد . بتازگی ، البته با دلیل ، پاره ای از اختصاصات خاطر رؤیا را کشف کرده اند . در مثل رؤیایی که شخص خیال میکرد آنرا فراموش کرده است ، ممکن است در عرض روز احساس یاد ریافتی موجب بخاطر آوردن تمام محتویات آن بشود . (رادستوک و تیسیه) . اما بخاطر آوردن کامل فلان رؤیا موضوعی است که نمیتوان چندان بدان متکی بود برای این که خاطرات ما که يك قسمت بسیار بزرگ از محتویات رؤیا را اول میکنند ، آیا آنچه را که برای ما حفظ میکنند ، ضایع نمیسازد ؟

اشتراک در خصوص صحت موضوع پیدا آوردن کامل رؤیا شك میکند : « ممکن است خود آگاهی در هنگام بیداری بطور غیر عمد عناصری بمحتویات به خاطر آمدن رؤیا بیفزاید و شخص تصور چیزهایی را بکند که براستی جزء جلوات رؤیای واقعی نبوده است .

چسبن بنحو قاطع تری میگوید : « وقتی رؤیاهایی را که بطور اجتناب ناپذیر دنبال هم ظهور می‌رسند ، مورد بررسی و تغییر و تفسیر قرار می‌دهیم ، باید متوجه یکی از جنبه‌های آن که تاکنون توجهی که باید بدان نشده است ؛ باشیم : این قسم رؤیاهای کاملاً راست نیست . برای این که هنگامی که رؤیایی را در حافظه حاضر می‌کنیم ، بدون آن که عمده‌ی یا غرضی داشته باشیم ، جاهای خالی آنرا پر می‌کنیم و یا این که پارهای از تصاویر و عناصر آنرا با چیزهای دیگر عوض و بدل می‌سازیم ، يك رؤیای يك پارچه خیلی کمیاب است و شاید هیچ وقت چنین رؤیایی وجود نداشته است ، البته در حافظه ما ؛ تقریباً ؛ حتی برای فرد راستگو نیز غیر ممکن است که بدون هیچ گونه جرح و تعدیلی رؤیای تعجب آمیز خودش را حکایت بکند زیرا تمایل ذهن بشری دریم آمیختن موضوعات آنقدر زیاد است که بمحض پیدا آوردن يك رؤیای نسبتاً غیر مرتبط ، بدون داشتن عمدی ؛ جاهای خالی آنرا پر میکند ،

۹. اگر (۱۸۹۴) بنحوی که لامستقل چنین همین امور را مطرح نظر قرار داده است : « ... مشاهده رؤیاهای نیز واجد مشکلاتی است و تنها وسیله احتراز از اشتباه در چنین مواردی این است که باید بدون کمترین درنگی آنچه را که مشاهده و یا احساس کرده ایم ، روی کاغذ بیاوریم . و گرنه فراموشی زود فرامیرسد چه بطور نسبی رچه بطور کامل ، فراموشی کامل چندان خطرناک نیست ولیکن فراموشی نسبی بدفرجام است . برای این که اگر آنچه را که فراموش نکرده ایم ، باز گو بکنیم ، بیم آن می‌رود که با تخیل خود قسمتهای ناهموار آن را مرتب و جاهای خالی را پر بکنیم ... بدون آن که ملتفت بشویم ، هنرمندی می‌کنیم و پس از آن که داستان را چندین بار باز گو کردیم سرانجام آنرا بصورت يك امر واقعی جلوه می‌دهیم که از نقطه نظر داستان‌سرای هیچگونه نقی نخواهد داشت ...

سپیتا هم چنین عقیده‌ای دارد (ص ۳۳۶) . ظاهراً وقتی که میکوشیم رؤیایی را به یاد بیاوریم ، نخست تظمی در عناصر متداعی آن بنحوی غیر جدی بوجود می‌آوریم : « خلاصه از يك پهلوی هم گذاشتن ، سلسله زنجیری بوجود می‌آوریم و آن رابطه منطقی را که رؤیا فاقد آن بوده است ، بدان اضافه می‌کنیم .»

موقیکه هیچگونه کنترل عینی از جانب ما اعلان نمیشود و راهی هم جز همین خاطره یا حافظه از برای شناختن رؤیا ندانیم ، پس چه ارزشی از برای حافظه ما متصور خواهد بود ؟

۵- خصایص روانی رؤیا

موقیکه رؤیا را از لحاظ علمی مورد نظر قرار می‌دهیم : ازین فرضیه آغاز می‌کنیم که محصول فعالیت ذهنی ماست ، ممالک وقتی که با يك رؤیای کامل روبرو می‌شویم آن را بمنوان يك چیز خارجی تلقی می‌کنیم و آنقدر از حق مالکیت خود نسبت بدان صرف نظر می‌کنیم که می‌گوییم : « در رؤیا بر من ظاهر شد ، یا خواب دیدم .» پس این دیگانی و خارجی بودن روانی رؤیا از کجا ناشی میشود ؟ با توجه به آنچه درباره منایم رؤیا گفتیم بنظر میرسد که این بیگانگی از

عناصر متشکله آن ناشی شود: برای این که قسمت بزرگی از این عناصر میان رؤیا و بیداری مشترکست. میتوان از خود پرسید که آیا تغییرات ترکیبهای نفسانی در موقع رؤیا موجب این جنبه بیگانه نمودن آن نیست، بدین ترتیب میتوان اختصاصات روانی رؤیا را مدلل ساخت. این ج. ث. فیشر است که ظاهراً در طی چند حاشیه از کتابش به عنوان عناصر روانی فرق اساسی بین رؤیا و بیداری را بهتر از دیگران مدلل ساخته و از آن نتایج مهمی استخراج کرده است. بمقیده وی «نه عبور ساده حیات ذهنی در زیر آستانه خود آگاهی» و نه این موضوع که ما به تأثیرات عالم خارج توجهی نمیکنیم، هیچ کدام برای توجیه اختصاصات عالم رؤیا و فرق آن از بیداری کافی نیست، و حتی چنین می‌اندیشد که صحنه رؤیا همان صحنه تصورات ما در هنگام بیداری نیست.

«اگر صحنه فعالیت ذهنی ما در خواب و بیداری فرقی نمی‌کرد، بمقیده من رؤیا جزئیک تحول و جریان خفیف از حیات نفسانی مادر هنگام بیداری نمی‌بود و ماده و شکل آنها نیز یکی می‌بود، و حال آنکه کاملاً از هم متمایزند.»

براستی تا کنون آشکار نشده است که منظور فیشر از این تغییر مکان فعالیت ذهنی چه بوده است و تا آنجا که من میدانم هیچ کس دنباله کار را نگرفته است. ظاهراً باید توجیه تشریحی را رد کرد و به موضعی بودن مغز یا طبقه طبقه بودن پوست آن اذ لحاظ نسج‌شناسی توجهی نکرد. البته عقیده فیشر در نظر ما بارور و پر حاصل جلوه خواهد کرد اگر آنرا بر دستگاه روانی تطبیق بدهیم، و آنرا به مثابه طبقات پی در پی فرض بکنیم.

محققان دیگر باین بسنده کرده‌اند که این دو نکته را از خود خصایص روانی رؤیا استخراج بکنند و از آنها آغازی برای توجیهات کلی بسازند.

بدلیل مشاهده کرده‌اند که یکی از خصایص اصلی رؤیا بمحض خوابیدن شخص جلوه می‌کند و ممکن است آنرا در شمار پدیده‌هایی که موجود خواب می‌شوند به حساب آورد. بمقیده شلاپرهاخر (ص ۳۵۱) فعالیت ذهنی هنگام بیداری، از ادراکات پرداخته شده است؛ نه احساس‌های ساده و حال آنکه فعالیت رؤیا از احساسها حاصل می‌شود؛ میتوان مشاهده کرد که خواب معلول تقلیل تدریجی فعالیت ارادی می‌باشد و در همین اثنا احساسهای غیر ارادی که جملگی در زمره احساسهای ساده و منتزع از ادراک می‌باشند، خود را بما تحمیل میکنند؛ تملیق فعالیت احساسی ارادی و جولان تصاویر (احساسها) مربوط باین انقطاع؛ دو وجه اساسی از وجوه رؤیا را تشکیل میدهند. و اما راجع باین تصاویر - توهمات هیپناگوژیک - میدانیم که محتویات آنها با محتویات تصاویر رؤیا یکی است (۱).

پس رؤیا مخصوصاً با محسوسات و تصاویر بصری فکر میکند اما محسوسات سایر حواس را نیز طرد نمی‌سازد و نیز از مسموعات و به میزان کمتری از تأثیرات سایر حواس هم استفاده میکند بسیاری از چیزها؛ مثل موقع بیداری، با بقایای تصاویر لفظی در رؤیا بجلوه درمی‌آید. چه تقدیر فقط عناصر یک خاصیت تصاویر را دارند؛ یعنی بیشتر به دریا فتهای حسی شبیه‌اند تا به خاطرات،

[۱] سیلبربا نمونه‌های زیبایی نشان داده است که چگونه در وقت خوابیدن افکار مجرد هم به صورت تصاویر انطلاف پذیری که واجد همان منی هست، در می‌آید.

وجود مشخصه رؤیا را تشکیل میدهند. اگر مشاجرات کاملاً معروف و روان پزشکان را در خصوص ماهیت توهم کنار بگذاریم میتوانیم با اتفاق کلیه محققان مطلع اظهار عقیده بکنیم که رؤیا «توهم میکند» و توهمات را جایگزین افکار میسازد، ازین نقطه نظر میان میسرات و موسوعات فرقی نیست. مشاهده کرده اند وقتیکه با خاطره يك سلسله از اصوات بخواب رفته ایم. همین آهنگ در وقت خواب بیک توهم تبدیل میگردد و اگر در این اثناء بیدار بشویم - چیزیکه بکرات اتفاق میافتد - چیزی بنوعی تصویر - خاطره که درین تر و از نظر کیفیت از آن ممتاز است، جانین آهنگ مزبور میشود.

مبدل شدن فلان تصویر ذهنی به توهم تنها وجه امتیاز بین رؤیا و بیداری نیست بلکه رؤیا این تصاویر را روی صحنه میآورد و چیزها را واقعی جلوه میدهد و با اصطلاح سمپتا (س ۱۴۵)، اندیشهها را بسورت هیجان آمیز و نمایشی که مختص تأراست در میآورد. برای مشخص کردن این جنبه از جنبه های رؤیا؛ باید افزود که در ضمن رؤیا، اغلب اوقات - البته مستثناات مستلزم توجیهاات خاصی هستند - مانمی اندیشیم بلکه می پنداریم که با عناصر آن زندگی می کنیم، پس به توهمات خود ایمان کافی داریم. منتهی، وقتیکه بیدار می شویم پس می بریم باین که با این عناصر زندگی نکرده ایم بلکه بنحوی خاص آنها را بیاد آورده ایم، یعنی خواب دیده ایم. همین خصیصه است که رؤیای واقعی را از خیالیانی هنگام روز ممتاز می سازد: بدین معنی که هیچوقت این یکی را با حقیقت واقع اشتباه نمی کنیم.

بورد اخ خصایص مذکور در فوق را در ضمن فرمولهای ذیل گنجانیده است، و وجود اساسی رؤیا عبارتست از: الف) جلوه کردن فعالیت ذهنی و درونی بصورت فعالیت بیرونی و عینی؛ برای اینکه قوه دراکه ما محصولات قوه تخیل را بعنوان محرکات محسوس می پذیرد. ب) خواب قوه تسلط بر نفس را ذایل میسازد. برای همین است که برای بخواب رفتن باید اندکی بی اختیار شد تا آن که تصاویر خواب رخ بگشاید.

اینک بر ما لازم آمد که ببینیم چگونه سعی کرده اند تا خوش باوری ذهن را نسبت به توهمات رؤیا توجیه بکنند. توهمات که جز پس از ترکیب يك قسم فعالیت خاص، قدرت تظاهر ندارند. اشتراک معین میسازد که ذهن در چنین موردی رفتار ی کاملاً موافق مکانیسم خود در پیش میگیرد. عناصر رؤیا از جمله جلوات ساده ذهنی نیستند بلکه جزء امور حقیقی و واقعی حیات ذهنی است همچنان که در هنگام روز با دخالت حواس، آنها را می شناسیم (س ۳۴) موقع بیداری؛ ذهن دوباره به هر سه میآید و بعد از زبان و تصاویر لفظی یا زبانی بتفکر میپردازد، و در موقع رؤیا نیز همین کار را با دخالت تصاویر و پرده های حسی حقیقی انجام میدهد، (س ۳۵) بلا در رؤیا واجد قالب مکان است و درست مانند موقع بیداری، احساسها و تصاویر خود را در قالب يك مکان خارجی می ریزد، (س ۳۶) پس باید قبول کرد که ذهن نسبت بتصاویر و مشاهدهات خود در موقع رؤیا همان رویه و وضعی را دارد که در موقع بیداری، (س ۴۳) با این همه هر گاه اشتباه بکنند دلیلش این است که در هنگام خواب محکی را که تنها وسیله داوری در خصوص زبیه داخلی یا خارجی میباشد، فاقد است و نمیتواند تصاویرش را با محکی که واقعیت عینی و خارجی آن را تضمین میکند؛ بسفجد.

گذشته ازین متوجه فرقی که میان تصاویر قابل تغییر ارادی و تصاویر غیر قابل تغییر ارادی وجود دارد؛ نمی‌شود. خلاصه اشتباه میکند برای این که نمیتواند قانون علیت را بر محتوی رؤیای خود منطبق بسازد؛ (ص ۵۸) و چون از عالم خارجی منحرف میشود، حقایق عالم ذهنی و درونی رؤیا را باور میکنند.

دلپوف پس از شرح و بسط‌های روان‌شناسی در قسمت‌های مختلف؛ بهمین نتایج رسید و می‌نویسد که برای تصاویر رؤیاهمان اندازه واقیعت‌قابلیت که برای تصاویر موقع بیداری، برای اینکه از عالم خارجی جدا شده‌ایم، نه اینکه از عهده تطبیق قانون علیت بر تأثرات هنگام رؤیای خود عاجز مانده‌ایم بلکه به واقیعت‌توهسات خویش مؤمن بوده‌باشیم، زیرا رؤیایمیتواند چنین محک‌هایی را به تظاهر ایجاد بکند و در مثل ما را وادار به لمس کردن گل سرخی که می‌بینیم بکند، و حال آنکه داریم خواب می‌بینیم.

بمقیده دلپوف محکی جزمی همان امر بیداری میان رؤیا و واقیعت وجود ندارد و این نیز محکی عملی است. موقعی که بیدار میشوم خود را عریان در تخت خواب می‌بینم، همه آنچه در آن در طول خواب و بیداری بر من گذشته است، توهمی بیش به حساب نمی‌آورم. (ص ۸۴) هنگام خواب تصاویر رؤیا را حقیقی پنداشته بودم زیرا نمیتوان همچین عادت اندیشه‌ای را که ما را وادار به قبول عالم خارجی که با من، مادر تمارض است میکند، خواب کرد. (۱)

در برابر این طرز تفکر که فراموش کردن عالم خارجی را مهم‌ترین خصیصه رؤیا به حساب می‌آورند، پیچاست که چند تذکر ظریفانه از بورداخ پیراهم که ارزش واقعی این نظریه را

[۱] حافظ پژوهش‌هایی نظیر پژوهش‌های دلپوف کرد، او نیز می‌خواست فعالیت ذهنی را در موقع رؤیا از راه تغییری که شرایط غیر عادی در عمل صحیح بک‌سازمان ذهنی دست نخورده وارد می‌سازد، توجیه بکند. اما شیوه تعریف وی ازین شرایط فرق میکند. بمقیده او نخستین خصیصه رؤیا همان عدم زمان و مکان است. به این معنی که تصاویر ذهنی ما از محلی که معمولاً در قالب‌های زمان و مکان به آنها اختصاص داده شده است، خود را رها می‌سازند. از این جادو مین خصیصه رؤیا که همانا اختلاط بین توهسات و محصولات تخیل در ترکیب‌های گوناگون آنست با ادراک حسی استخراج میشود. چون مجموعه اعمال عالیّه بویژه تشکیل ادراکات و تصدیقات و استدلالات از یک طرف و اراده مختار ما از طرف دیگر به تصاویر ایجاد شده از طرف تحریکات خارجی که در واقع پایه آن را تشکیل می‌دهد، مربوطست این فعالیت‌ها هم مشمول هر چه و مرج مخصوص عالم رؤیا میشوند، مشمول این هر چه و مرج می‌شوند زیرا که اراده در رأی ما بخرودی خود در هنگام خواب به هیچ وجه نقصی ندارد و ظاهر آهوش و اختیار مادرست مثل موقع بیداریست. حتی در رؤیا هم فرد نمی‌تواند بر ضد قوانین فکر شورش بکند، به این معنی که نمی‌تواند منکر تضاد و تناقض بشود و قادر به تلپیدن چیزی که بدو نیک نمی‌نماید، نیست. اما ذهن ما در موقع رؤیا فریب هر چه و مرج و اغتشاش تجلیات آن را می‌خورد و در نتیجه ممکن است متناقض‌ترین اعمال را قبول و با ارتکاب بکنیم و در عین حال درست قضاوت بکنیم و به منطقی‌ترین نتایج برسیم و سالم‌ترین و شرافتمندانه‌ترین تصمیم‌ها را اتخاذ بکنیم، ققدان حسی جهات یابی باعث اختلال در حرکات تخیل در موقع رؤیا میشود و ققدان تفکر انتقادی و ادراک دیگران مهم‌ترین منبع افراط و تفریط‌های بیشمار است که شامل حال تصدیق‌ها و امیدها و آرزوهای مادر موقع رؤیا میشود. (ص ۱۸)

بدان می‌بخشد، در این جاذبه بکنیم. بقول بورداخ و خواب موقمی ظهور میکند که ذهن از راه حواس تحریک نشود. . . اما فقدان تحریکات آنقدر مهم نیست که فقدان فایده حاصله از آن، مهم است (۱) پاره‌ای از تحریکات برای تأمین این فایده لازم است. . . مثلا آسیابان تا موقمی که صدای آسیاب را نشنود خوابش نمیبرد، و کسی که به نور چراغ اطاق خواب عادت کرده است، در تاریکی خوابش نخواهد برد. (ص ۴۵۷).

به هنگام خواب ذهن از عالم خارج جدا میشود و از سطح خارجی گوشه میگیرد. . . با این وجود رابطه کاملاً پاره نمی‌شود، زیرا اگر شخص در موقع خواب نه بشنود و نه احساس بکند و امر احساس کردن فقط منحصر به بیداری باشد؛ لازم می‌آید که هیچوقت بیدار نشود؛ حضور احساسها در هنگام خواب باز به نحو بهتری ازین جا ثابت میشود که قدرت فلان تأثر در بیدار کردن ما تنها نیست بلکه ارزش روانی آن نیز درین میانه عمل میکند، مثلا شنیدن فلان کلمه بی ارزش هیچ وقت موجب بیداری شخص نمیشود، اما اگر نامش را صدا بکنیم؛ بیدار میشود. پس در موقع خواب؛ ذهن از عهدۀ تشخیص احساسها برمی‌آید. از این جا نتیجه میشود که ممکن است شخص بدون حضور فلان تحریک حسی هم بیدار بشود؛ موقمی که میان این احساس و یکی از قضایای که برای تصورات و تجسمات ما مهم است، رابطه‌ای موجود باشد. روی همین اصل است که از خاموش شدن چراغ اطاق خواب بیدار می‌شویم و عدم گردش آسیاب موجب بیدار شدن آسیابان می‌گردد، اینها دلیل است بر این که تحریکات مزبور درک میشد، اما باعث تشنگی ذهن نمیگشت برای اینکه از لحاظ ناگهانی تفاوت و یا بعبارت بهتر تسکین بخش بود. (ص ۴۶۰).

اما حتی اگر از تمام آنچه گذشت صرف نظر بکنیم باز باید اعتراف بکنیم که نظریه یا تئوری مربوط به فراموش کردن عالم عینی و خارجی در موقع خواب؛ از عهدۀ توجه تمام غرابتهای رؤیا بر نیاید. در واقع باید توانست هر رؤیایی را یا تحویل توهماتش به تجسمات، و شرایط آن به اندیشه‌ها توجه کرد چنان که ما این کار را موقمیکه بیدار می‌شویم و می‌خواهیم رؤیای خود را به یاد بیاوریم، انجام میدهیم و با وجود این، حتی موقمیکه درین کار؛ یعنی درین ترجمه موفق شدیم و بطور ناقص یا کامل آن را به انجام رسانیدیم تازه رؤیا بصورت یک چیز اسرار آمیز همچنان پابرجا خواهد ماند؛ همچنین تغییرات ماهوی عمیق تری را از برای عناصر تجسمی هنگام بیداری قایلند. اشتراک می‌کوشد یکی ازین تغییر شکلها (متخ‌ها) را جدا گانه تشریح سازد؛ «با متوقف شدن ادراکات بی واسطه و یا اشراقهای حسی و خود آگاهی معمولی ذهن؛ زمینه و جوهری که باعث بروز احساسات و امیال و منافع و اعمال آن میشده است، نیز ازین میرود. حالات روانی از قبیل احساسات و امیال و تصدیقات که به هنگام بیداری به تصویر - خاطره‌ها مربوط هستند، مبهم و تاریک میشوند و از تصاویر ذهنی منفک می‌گردند و ادراکات و آوازه‌ها و اشیاء و اماکن و حوادث و اعمال مربوط به زندگانی هنگام بیداری؛ به میزان زیادی به تنهایی دوباره بوجود می‌آیند؛ اما هیچکدام از آن‌ها ارزش روانی خود را منتقل نمی‌سازند، و قتیکه ارزش روانی از ادراکات منفک گردید، ادراکات در ذهن معلق میمانند و جز خود دست- آویزی نخواهند داشت. . .

بقول اشتراکمل جدا شدن عالم رؤیا از عالم واقع و منفک شدن ارزش روانی از تصاویر ذهنی

(۱) بقول کلایارد (۱۹۰۵) «بی‌اعتنایی به منافع، شرط اساسی رؤیاست.

يك عامل مهم غربت رؤیاست ، درمقایسه بازندگانی واقعی .
 نیزهلاحظه کرده اند که از همان لحظه ای که خواب ما دارد شروع میشود ، یکی از فعالیت های روانی خود را از دست میدهیم و آن اداره ارادی تجسمات و تصورات ماست .
 این نظریه به آن فرضیه معروف منتهی میشود که میگوید خواب هم دامنه اش به اعمال عالیه کشیده میشود ، ممکن است فلان عمل ازین اعمال ملغی گردد ، آنهایی که میمانند آیا میتوانند بدون دغدغه بکار ادامه بدهند و همان بازده معمولی را بدهند؟ و گرنه ، آیا نمیتوان خصایص رؤیا را از راه کاهش در بازده توجیه کرد؟ تصویریکه در موقع بیداری داریم با چنین استنباطی موافق است . رؤیا نامربوط است و پراست از متناقض و متضاد ، ناممکن ها در طی آن ممکن مینمایند و مهمترین دانی هنگام بیداری ما را با کناری میگذارد و ملاحظاتی اخلاقی را از ما میگیرد . بطوریکه اگر کسی در هنگام بیداری هم همان رفتار موقع رؤیا را پیش بگیرد و بهمان هیچ حرف بزند و بخوابد و بیدار شود ، چنان که در رؤیا جریان دارد ، بما انتقال بدهد ، او را دیوانه خواهیم خواند . بدین معنوال موقعیکه میگوییم فعالیت دماغی بهنگام رؤیا خیلی کاهش مییابد و یا اعمال عالیه ذهنی معلق مینمایند یا دچار اختلال فاحشی میشوند ، تصور میکنیم که يك موضوع واحدی را بیان میکنیم .

اتفاق نظر نادری - جای دیگر از - تشنات سخن خواهیم گفت - درین خصوص در آثار محققان بچشم میخورد .

بعقیده لوهوان ، نامربوطی تصاویر تنهافت بارز رؤیاست .

موری عقیده او را قبول کرده میگوید (ص ۱۶۳) : « رؤیایی نیست که مطلقاً معقول باشد و حاوی عناصر نامربوطی و غیر منطقی و مخالف تقویم و تاریخ نباشد .
 هگل (بقول سبنا) وجود هر گونه يك پارچگی و ارتباط عینی معقول را از رؤیا سلب میسازد .

دوسا میگوید : « رؤیای معنی هرج و مرج روانی و عاطفی و دماغی ، یعنی بازی اعمالی که بخود وا گذاشته شده اند و بدون هدف و کنترلی فعالیت میکنند ، ذهن در رؤیا در حکم يك آدهك مضحك است .

ولکلت هم که فعالیت روانی هنگام رؤیا را فاقد هدف نمیداند ، قبول دارد که رؤیا نمودار يك دانه پاشیدگی یا از هم گسیختگی و درهم ریختگی در نفسانیات است که در هنگام بیداری تحت سیطره قدرت «من» مرکزی میباشد . (ص ۱۴۰)

غیر منطقی بودن ارتباطات موجود میان جلوات رؤیا از مدت ها پیش مطمح نظر قرار گرفته بوده است و سخن کسی درین مورد روشن تر از آن سیمسرون نیست : « نفرت انگیزترین و نامتناسبتترین و خارق العاده ترین اعمال در رؤیا جولان میدهد .»

فمنر (ص ۵۲۲۰) میگوید : « بنظر میرسد که فعالیت روانی از مغز يك فرد عاقل به مغز يك فرد دیوانه مهاجرت کرده است ،»

رادستولکچنین مینویسد (ص ۱۴۵) : « ظاهراً تحمیل قانونی بر این مجموعه خارق العاده ناممکن است . رؤیا با خروج خود از حوزه دقت و سیطره سخت گیرانه اراده مسبوق به خبری که مدیر جریان نفسانیات است بهنگام بیداری ، همچو گردبادی در گردش است و در اعمال غیر معقول خود همه چیز را مانند دکاله ایدوسکوپ ، درهم میریزد .»

هیلهد برافت (ص ۴۵) چنین بیان میکند: «نامم، مثلاً در نتیجه گیریهایش بخود اجازه چه جست و خیزهای ممجز آسای را میدهد؛ و با چه آسودگی خاطر می‌مروفتین حقایق تجربی را سرنگون می‌سازد؛ چه تناقضات خنده‌آوری را در نظام طبیعت و اجتماع تحمل میکند، بدون آن که سرگشتگی و بیهودگی ناشی از آن همه جلوات نامعقول او را بیدار بکند. مثلاً بموقش بدون آن که خم به ابرو بی‌آورد میگوید سه‌ضرب درسه میشود، بیست یا ازشنیدن اشعاری که سگی قرائت میکند، یا از دیدن مرده‌ای که با پای خودش به گور میرود و با از مشاهده قلوبه سنگی که در آب شناور است؛ حیرتی نمیکند. باوقاری هر چه کامل‌تر که گویی مأمور رسالتی بزرگ هستی به کشورهای همسایه می‌رویم تا کشتی‌های جنگی آن‌ها را آزمایش بکنیم یا اندکی پیش از خنک‌ه پولناروا، مثلاً به‌عنوان داوطلب وارد قشون شارل دوازدهم می‌شویم.»

ببینم هم نظریه‌ای را ابراز میکند که ازین تأثرات مفتوح میشود: «زده رؤیا حد اقل ندر رؤیاست که محتویات آن پوچ و نامربوط و نامعقول است. برای این که در ضمن آن اشخاص و اشیایی را با هم مربوط می‌سازیم که کوچک‌ترین ارتباطی باهم ندارند و هر لحظه مانند کاله‌اید و سکوب، محفویاتش عوض میشود و نامربوط‌تر و دیوانه‌آس‌تر از پیش می‌گردد، فعالیت‌بازی آسای منز نیمه‌بخواب رفتن ما همچنان ادامه می‌یابد تا آن که بیدار می‌شویم و دستی‌به‌پیشانی خود میکشیم و از خود استفسار می‌کنیم: آیا باز قادر هستیم به افکار و تجسمات معقول خود ادامه بدهیم.»

موری رابطه موجود میان تصاویر رؤیای و افکار موقع بیداری را از راه مقایسه بسیار دلکشی برای پزشکان مشخص می‌سازد: «تولید تصاویری که نزد شخص بیدار شده؛ معمولاً موجب ظهور راز اده میشود؛ در برابر عقل سلیم؛ مطابق است با خرات افراد قالم و مبتلا به دعاء الرقص در برابر قابلیت حرکت یا قدرت حرکت حقیقی...» علاوه وی در رؤیا «یک سلسله تنزل درجه و مقام از برای قدرت عاقله و منفکره» تشخیص میکند.

چندان لازم بنظر نمی‌رسد که برای محققانی را که جمله موری را در خصوص تمام اعمال عالیه بکار بسته‌اند؛ در اینجا ذکر بکنیم.

بعقیده اشترامپل تمام اعمال منطقی که مبتنی بر روابط و مناسبات است، در موقع رؤیا منهدم میشوند. (موقه‌یکه بیهودگی رؤیا آشکار نباشد). (ص ۲۶). بعقیده اسپینا (ص ۱۴۸)، جلوات رؤیا ظاهراً از پیروی اصل علیت سر یاز می‌زنند. رادستوک و دیگران هم در مورد ضعف عامل انتقاد و استدلال در رؤیا، اصرار می‌ورزند. یودل خاطر نشان می‌سازد که در رؤیا، خود آگاهی کلی بهیچوجه در انتقاد و تصحیح هیچکدام از یک سلسله ادراکات حسی مداخله نمی‌کند، و باز می‌نویسد: «تمام تغییرات و تنوع فعالیت‌های خود آگاهی، در رؤیا هم ظاهر می‌شود، منتهی ناقص؛ متوقف و جدا از همدیگر.» استریگر (باتفاق عده‌ای دیگر) تناقض‌های موجود میان رؤیا و معلومات هنگام بیداری ما را از راه فراموش شدن قضایای مهم در ضمن رؤیا یا منهدم شدن روابط منطقی تجسمات رؤیا توجیه و تفسیر می‌کند. (ص ۹۴۰)

و غیره...

محققان مزبور که عموماً آنقدر باسخت‌گیری بازده روانی رؤیا را مورد داوری قرار می‌دهند، قبول دارند که باز بتأییدی از فعالیت روانی در آن باقی می‌ماند، و وقت بالصراحه ازین

عقیده پستی میکند. حال میتوان از خود پرسید که این بقایای فعالیت طبیعی روانی که در رؤیا
تظاهر میکند؛ کدام است. همه مفرند باین که حافظه تنها عملی است که در رؤیا کمتر زیان
می بیند، هر چند که باید قسمتی از نامر بوطی رؤیا را در طول فراموش شدن خود عناصر رؤیا یاد است،
گاهی اوقات همین حافظه حتی، مافوق حافظه هنگام بیداری بنظر می رسد: بقول سپینا
حیات عاطفی که در موقع خواب دست نخورده باقی میماند، مدیر واقعی رؤیاست. کلمه «عاطفه»
از لحاظ وی همانا بمعنای «مجموعه تغییر ناپذیر احساسات است که در واقع جوهر ذاتی و عمیق
ترین قسمت وجود انسانی است.» (ص ۸۴).

شولتز در رؤیا «یک تغییر شکل مرموز» تشخیص می کند که در سایر عناصر رؤیا مؤثر
است. سیمک نیز در رؤیا یک « فعالیت تبدیری تکمیلی، تمیز می دهد که ذهن با آن در تمام
ادراکات حسی و اشراقاتی تأثیر می کند.

مخصوصاً مشکل است که نقش مهم ترین عامل یعنی خود آگاهی را در رؤیا باز نمایم
شکی نیست که خود آگاهی در رؤیا زایل نمی شود برای اینکه رؤیا را جز از راه خود آگاهی
نمی شناسیم. سپینا در هر صورت چنین می اندیشد که رؤیا خود آگاهی را بطور کلی حفظ میکند
نه خود آگاهی خودش را، دلبوف هم اظهار عقیده می کند که اذین تفکیک دو خود آگاهی (عمومی
و خصوصی) از یکدیگر سر در نمی آورد.

قوانین تداعی معانی که نفسانیات و تجسمات را بهم مربوط می سازد، در مورد عناصر
رؤیا نیز چنین عمل می کنند و حتی ریشه این عناصر ظاهراً بی غل و غش تر و قوی تر از عناصر
نفسانی است. بنقیده اشترامپل: «رؤیا ظاهراً یا بر طبق قوانین تجسمات فقط عمل میکند یا
آنکه بر طبق قوانین تحریکات عضوی که همراه تجسمات هستند یعنی بدون آنکه تفکر و عقل
یا ذوق زیبایی شناسی و قدرت انتقادی طبیعی و معمولی در آن مؤثر باشد، رفتار می کند.» محققانی
که عقایدشان را در اینجا ذکر می کنیم ظاهراً نحوه تشکیل رؤیا را چنین در نظر مجسم می کنند
که مجموعه تحریکات حسی (ناشی از منابع مختلفه که تا کنون ظاهر شده است) نخست در ذهن
ایجاد مقداری تصاویر می کند که بصورت توهمات متعجلی می شود (وونت می اندیشد که محصول
تحریکات داخلی و خلدجی همانا توهمات است). این توهمات بر طبق قوانین تداعی معانی
بهم مربوط می شوند و باز بر طبق همین قوانین موجب سلسله هایی از تصاویر جدید، می گردند
همه اینها تا اندازه ای تحت سیطره بقایای فعالیت روانی است که خالق نظم و ابتکار است.
(وونت وویگانت). بهر تقدیر هنوز نتوانسته اند معین بکنند که علت بروز تصاویری که طبق
فلان قاعده تداعی معانی محصول خارج نیست، چیست.

بارها این نکته را مشاهده کرده اند که تداعی های رؤیا که موجب اتصال تصاویر گوناگون
آن است از نوعی کاملاً ممتاز از نوع تداعی هایی است که در هنگام بیداری عمل می کنند.
ولکلت می گوید: «در رؤیا تجسمات یا تصاویر بر حسب شباهتهای اتفاقی یا ارتباطات نامرئی
دنبال هم می آیند و بهم قلاب می شوند. تمام رؤیاها دچار چنین تداعی های پراکنده و بی ارتباط
هستند.» موری در خصوص این جنبه رؤیا اضرار می ورزد زیرا اذین راه تجانس میان رؤیا
و پاره ای از اختلالات روانی بدست می آورد. دو جنبه اساسی هذیان را در رؤیا بازمی شناسد: (۱)
یک عمل خود بخودی و تقریباً خود کار ذهن (۲) یک تداعی معانی بی قاعده و ناقص. خود نیز دو

نمونه قابل ملاحظه از رؤیا را برای ما باقی گذاشته است که در طی آنها قافیه ناقص بین کلمات تنها رشته ارتباطی بین تصاویر شده است. روزی خواب دید که تدارك زیارت بیت المقدس یا مکه را می بیند، پس از حوادث و اتفاقات متعدد خود را نزد شیمی دان پلنتیه یافت که پس از مدتی مذاکره **خاك اندازی** (توضیح آنکه خاك انداز به زبان فرانسه پل نامیده می شود و میان دو کلمه پل و پلنتیه يك قافیه ناقص برقرار است. م. ا.) از جنس روی به وی داد؛ در قسمت دیگر رؤیا همین خاك انداز بصورت يك شمشیر بزرگ جنکی درآمد. یک دفعه دیگر خواب دید که از جاده ای عبور می کند و کیلومتر را روی کیلومتر شمارهای کنار جاده می خواند؛ سپس نیز خود را نزدیک عطار یافت که ترازوی بزرگی داشت و مردی هم اوزان يك کیلویی در کفه ترازو می گذاشت تا موری را وزن بکند. عطار سپس با او گفت: «دشما درباریس نیستید بلکه در جزیره ژیلولو هستید.» چندین تابلو را تماشا کرد که از گل لالیلیا پرداخته شده بعد سر تیب لوپه را دید که شرح مرگش را کمی پیش تر خوانده بوده است. خلاصه داشت بازی لو تومی کرد که از خواب بیدار شد.

این چنین حقیقیر شدن فعالیت روانی رؤیا موجب ایرادهایی شده است. بی گمان اثبات عکس این نظریه هم مشکل می نماید. چندان اهمیت ندارد که یکی از تحقیر کنندگان رؤیا «سپتا س. ۱۱۸» تصدیق بکند که قوانین حاکم بر نفسانیات در رؤیا و بیداری یکی است یا اینکه دیگری اظهار بکند که رؤیا کاملاً معایر با عقل و منطق نیست، چه بایستی زحمت تطبیق این حکم یا اظهار نظر را با حالت هرج و مرج روانی و القای اعمال عالیه ما، که خود آنرا تشریح می سازند، بخود بدهند و دوگانه. اما محققان دیگر ظاهراً بوبرده اند که دیوانگی رؤیا «بی رویه» نیست و شاید مانند دیوانگی هاملت که چنین درباره آن رای داده بودند، تزویری پیش نباشد. این محققان توانسته اند از رأیی که مبنی بر ظواهر امر باشد اجتناب بوزند و فقط درباره ظواهری که ربطی به موضوع دیوانگی رؤیا نداشت، بپردازند.

بدینموال ها اولوك الیس (۱۸۹۹)، بدون آنکه بخواهد به همان ظواهر مشعر بر بیهودگی رؤیا بسنده بکند، رؤیا را چنین تعریف می کند: «يك دنیای قدیمی از عواطف عالی و معانی ناتمام، و می گوید که مطالعه آن ممکن است نخستین درجات رشد حیات روانی را روشن سازد. ج. سولتی (ص ۲۶۲) بنحوی وسیع تر و نافذتر از همین استنباط پشتی می کند. و ملاحظاتی از این نظر حایز اهمیت است که وی پیش از هر روانشناس دیگری به معنای نا پیدا و مستور رؤیا توجه و اعتقاد داشت. «داکنون رؤیاهای ما به يك معنی، حافظ این شخصیت های پشت سر هم است. وقتی که می خوابیم بگذشته بر می گردیم و با همان احساسات و تجارب به اشیاء نظر می افکنیم و دچار همان محرکات و فعالیت های می شویم که مدتها پیشتر ازین بر روح ما حاکم بوده اند.» «دلروف اظهار عقیده می کند (البته بدون اینکه برضد هیچکدام از اسنادی که ناقص عقیده او استدلالی ارائه بدهد، پس به غلط) که: «به هنگام خواب، بجز ادراک حسی، تمام اعمال یا قوای ذهن از قبیل قوه متخیله و حافظه و اراده و اخلاقیات دست نخورده باقی می مانند؛ منتهی هم خود را صرف اشیاء و مقاصد خیالی و نا پایدار و دمدمی می کنند. نام بازیگری است که بدلخواه خود ادای عاقل و دیوانه، قاتل و مقتول، قیل و فنجان، دیو و فرشته را درمی آورد.» «ص ۲۲۲» مارکی در وی که موری برضد

او يك مشاجره قلمی پرسر و صدایی براه انداخت ، و با وجود کوششهایی که کردم موفق به پیدا کردن کتابش نشدم ، ظاهراً قوی‌ترین مدافع یا زده ذهنی رؤیا بوده است . موری درباره وی می‌نویسد :

« آقای مارکی در وی معتقد است که قوه عاقله در مدت رؤیا بهیچوجه از آزادی عمل و دقت خویش نمی‌کاهد و فسر خواب با پیدایی فقط در تحدید حواس است که آنهم از عدم روابط آن با عالم خارج پدید می‌آید ؛ بنحوی که میان شخص ناگم و شخصی که در حواسش را می‌بندد و رابطه‌اش را با عالم خارج قطع می‌کند و به سیر و سیاحت فکری می‌پردازد ، هیچگونه فرقی از لحاظ شیوه دیدن وجود ندارد و تنها فرق موجود بین يك تفکر عادی و تفکر شخص ناگم این است که نزد این یکی اندیشه به صورت مری و عینی در می‌آید و بطور باور نکر دنی به احساس‌های ناشی از عالم خارج در موقع بیداری شبیه می‌شود ؛ و خاطره ، بصورت يك امر حاضر متجلی می‌گردد . » از لحاظ موری « فرقی دیگر و مهمتر وجود دارد بدین معنی که قوای ذهنی شخص بخواب رفته واجد همان تعادلی نیست که نزد شخص بیدار مشهود است . »
و اشید که بهتر و صحیحتر کتاب در وی را به ما می‌شناساند ، می‌گوید که محقق مزبور به شیوه زیر در خصوص نامربوطی و از هم گسیختگی ظاهری رؤیا بیان عقیده می‌کند : « تصویر رؤیا نسخه بدل اندیشه است . اصل اندیشه است ؛ و دیدن آنچه در خیال می‌گذرد در قاع است . این که گفته و مدلل شد باید توانست دنبال تحول اندیشه «ایده» را گرفت ، و نسج رؤیا را تجزیه و تحلیل کرد چه آنوقت ظاهر گسیخته گسیخته رؤیا قابل فهم می‌شود و تصور نا پذیر ترین ادراکات بصورت قضایایی بسیار ساده و پیش پا افتاده و کاملاً منطقی جلوه خواهد کرد . » (ص ۱۴۶) و اندکی دوتر (ص ۱۴۷) ، چنین می‌نویسد : « موقعی که قادر به تجزیه و تحلیل رؤیا شدیم ، غریب‌ترین تصاویر آن واجد توجیهی کاملاً منطقی خواهد شد . »

ج . شتار که خاطر نشان ساخته است که يك محقق قدیمی بنام وولف داویدسون که من او را نمی‌شناختم در سال ۱۷۹۹ از يك نظریه شبیه به نظریه گسیختگی رؤیا دفاع کرده بود : « جست و خیزهای عجیب و خارق‌العاده تخیل در رؤیا ، بدون استثناء تابع قوانین تداعی است ؛ اما چون این ارتباطات برای ما روشن نیست گمان ما متوجه پرشی از جانب تجسمات می‌شود و حال آنکه چنین جهشی اصلاً وجود ندارد . »

عده بسیار زیادی از محققان رؤیا را يك پدیده روانی به حساب آورده اند و عده ای هم آن را به چیزی نگرفته اند و بعضی هم ارزش غیبگویی برای آن قایل شده اند و خلاصه عده ای هم آنرا از هر لحظه برتر از عالم بیداری محسوب داشته اند .

هیلد برانت که روانشناسی رؤیا را در ضمن سه نظریه متناقض گنجانیده است در ضمن نظریه سوم دو نظریه افراطی و تفریطی را مقابل هم قرار میدهد (ص ۱۹) :

گاهی رؤیا در حکم قوه ایست که تا مرحله فعلیت ماهرانه ترقی می‌کند ، و زمانی در حکم يك عنصر کاهنده است که از ارزش انسانی حیات ذهنی میکاهد .

« در خصوص مورد اول همه ما بتجربه می‌دانیم که همزاد رؤیا گاهی در خلق و ایجاد ، عمقی از لحاظ حساسیت و رقتی از لحاظ عواطف و سرحاتی از لحاظ معلومات بیواسطه (اشراق) و ظرافتی از حیث مشاهده و بالاخره یکتسم حضور ذهن که به فروتنی بایداعتراف

کنیم که در هنگام بیداری هم همیشه از آن برخوردار نیستیم، به آفریده‌های خود ارزانی بیدارد. رؤیا واجد لطافتی الهی است که با کائنات عالی و یک طبیعت بی نظیر و مهزلی لذت بخش است و دنیا را در یک روز بخصوص می بیند که آنرا تا سرحد شیرین ترین آرزوها بالا می برد و اغلب بنا به یکی از جنبه های عمیق ما هوی خودش، باز هم بیشتر به تأثیر این تجلی می افزاید و زیبایی های دنیای ما را با تالوایی بر آستی آسمانی و عظمت در عالی ترین مرتبه خود آنچه را که در واقع ترسناکست در هول انگیز ترین سورش و موضوعات خنده آور را در فکاهی ترین وضع ممکن پیش چشم ما به تماشا می گذارد؛ حتی گاهی پس از آنکه بیدار شدیم دچار این احساس میشویم که عالم واقع هیچگاه چنین مناظری را بما عرضه نکرده است. از آنچه گذشت این پرسش مطرح میشود که آیا اینهمه ملاحظاتی تحقیر آمیز و اشارات پر شور و حاکی از تمجید مربوط به یک موضوع واحد است و آیا ممکن است عده ای رؤیاهای پوچ و عده ای دیگر رؤیاهای عمیق و پرمایه را به حساب نیاورده باشند؛ و حال که رؤیاهای این همه از هم فرق دارند، آیا زحمت در راه مشخص کردن رؤیا بطور کلی بی حاصل نیست؛ آیا گفتن این موضوع که رؤیاهای بر دو قسمند: عده ای که حیات ذهنی را به منتهی درجه انحطاط می کشانند و عده ای دیگر که موجب اعتلای مقام حیات ذهنی تا ذوره کمال می شوند، برای پایان دادن به بحث در مورد رؤیای کافی بنظر نمیرسد؛ هر اندازه که این راه حل آسان جلوه بکند، این امر در برابرش قد علم می کند که کوشش تمام مشخصات متوجه توضیح و توجیه ارزنده ایست که در تمام موارد صادق و قادر به حل تناقضات باشد.

یقین است که ارزش رؤیا را در عصری که عقل را بر حس و اراده غالب می شمردند و قهلا سپری شده است، آسانتر از حالا می شناخته اند چه در آن عصر فلسفه واجد تفوقی بود که امروزه علوم طبیعی آنرا از آن سلب کرده است. امروزه دیگر فهم تأکیداتی از نوع تأکیدات شوهرت که رؤیا را یک قسم استقلال ذهن میدانست نسبت به طبیعت یا رهایی روح از غل و زنجیرهای حواس و نظرات مشابهی از محققانی نظیر ج. ه. فیشته و غیره. برای ما مشکل است. اینان چیلگی رؤیا را جلوه گاه عظمت حیات ذهنی (روحانی) می دانستند. در روزگار ما جز عرفا و زهاد کسی طرفدار چنین عقایدی نیست (۱) زیست شناسی نسبت به اعتقادی که به رؤیا نشان داده میشد، عکس العملی ایجاد کرد. اینان بیشتر محققان عالم پزشکی هستند که منکر فعالیت روانی رؤیاهستند و حال آنکه فلاسفه و مشاهده کنندگان غیر حرفه ای، روان شناسان متفکران که نباید سهم آنها را در این زمینه نادیده گرفت طرفدار ارزش روانی رؤیا می باشند. از این جهت به احساسات عامه نزدیکترند. کسی که بازده روانی رؤیا را کمتر از آنچه هست، وانمود می سازد، یقیناً در خصوص علل تحریکات جسمی پافشاری میکند و آن کسی که برای روح بخواب رفته، قسمت بزرگی از استعداد های هنگام بیداری را قایل است، دلیلی ندارد که امکان ایجاد رؤیا را از آن سلب بکند.

(۱) دوپول، عارف نازک بینی که در زمره نوادر محققانست و من از ذکر نکردن نامش در جاهای نخستین این کتاب غم می خواهم، معتقد است که نه همان بیداری بلکه رؤیا هم در تهیل ادراک عالم متفیزیک تا آنجا که بانسان مربوط می شود، عامل مؤثری است (از کتاب فلسفه عرفان.)

در میان فعالیت‌هایی که در رؤیا عرض اندام بیشتری می‌کنند، کارحافظه ظاهراً جالب توجه‌تر است، و ما مشاهداتی را که دال برین قضیه بوده است، به تفصیل تشریح ساختیم. محققان پیشین از میانۀ برتری‌های رؤیاها این موضوع را بیشتر تمجید کرده‌اند که رؤیا آزادانه در زمان و مکان به بازی مشغول می‌شود؛ بسادگی می‌توان دریافت که این، خیال باطلی بیش نیست. بنا به مشاهده هیلدبرانت این نیست مگر یک امتیاز واهی، زیرا رؤیا بهمان نحو از زمان و مکان استفاده می‌کند که قوه متفکره بهنگام بیداری از آنها استفاده می‌کند و این وجه اشتراک ازین جهت است که رؤیا هم یک شکل ویژه از همین قوه متفکره است. ظاهراً رؤیا از لحاظ زمان واجد امتیاز دیگری است، و به معنای دیگری نسبت بدان مستقل است. رؤیاها بی‌تظیر ساطور (گپوتین) هوری ظاهراً مؤید این معنی است که رؤیا ممکن است در عرض مدت کوتاهی بیش از فعالیت روانی ما بهنگام بیداری، واجد ادراکات گوناگون بشود. اما این نظر با استدلالات گوناگونی روبرو شده است. از کارهای لوئورن و آگر در خصوص طول مدت ظاهری رؤیا، باین طرف، گفت و شنید جالب توجهی در این مورد جریان داشته است؛ اما بنظر نمی‌رسد که گفت و شنید مزبور بطور قطع این مسئله مشکل را حل کرده باشد.

علاوه بر نقل و قول‌های متعدد، جنک شایانیکس ظاهراً بنحوی چون و چرا ناپذیر نشان می‌دهد که رؤیا همانا دنباله فعالیت‌های روانی هنگام بیداری را می‌گیرد و ممکن است آنها را به مقاصدی که بهنگام روز بدان نایل نشده‌اند، سوق بدهد. رؤیا شک‌ها و مشکل‌ها را مرتع می‌سازد و ممکن است برای شاعران و آهنگ سازان منبع الهامات جدیدی بشود. اما اگر عین این قضیه چون و چرا ناپذیر باشد، تمبیر و تفسیر آن بامقدار زیادی ایراد اساسی روبرو می‌شود.

خلاصه آن قدرت غیبگویی که بر رؤیا نسبت داده شده است موجب پیدایش مشاجرات و گفت و شنیدهایی شده است که اطمینان‌های مبرم و مکرر در طی آن باشک‌های باشکال رفع کردنی، روبرو شده است. بجاست که درین مورد از هر گونه تنقیح یا انکار پرهیز بکنیم برای اینکه در مورد این سلسله قضایا، امکان یک توجیه روانی حقیقی شاید خیلی نزدیک باشد.

۶ - احساسات اخلاقی در رؤیا

عللی که جز با آشناسدن به تحقیقات خاص من بدان پی نتوان برد، وادارم کرد که تأثیر وضع اخلاقی و احساسات اخلاقی هنگام بیداری را در رؤیا بطور جداگانه بررسی بکنم. درین بابت نیز، چنانکه در سایر موارد، نخست تناقض بین آراء و عقاید محققان به چشم می‌خورد. عده‌ای تضمین می‌کنند که از احساسات اخلاقی ما در هنگام روز در رؤیا خبری نیست و عده‌ای نیز بر عکس عقیده دارند که احساسات اخلاقی ما در هنگام روز، در رؤیا نیز همچنان پابرجا می‌مانند.

اگر ما در این خصوص از تجربه همه شبه خود استمداد بکنیم، خواهیم دید که تجربه مزبور صحت نظر دسته اول را تأیید می‌کند. چمن می‌گوید: «ما در طی رؤیا از لحاظ اخلاقی بهتر و یا منفی‌تر نمی‌شویم، بلکه بر عکس ظاهراً وجدان ما درین موقع سکوت اختیار می‌کند

و رحم از دل ما رخت بر می بندد و با کمال سنگدلی و بدون هیچگونه پشیمانی یا توبه‌ای، بدترین جنایات را مرتکب می‌شویم از قبیل دزدی، قتل نفس، آدم‌کشی، و همینطور رادست‌و کم‌نویس: و بجاست مشاهده بکنیم که در طی رؤیا تداعی‌ها عرض اندام میکنند و تجسمات بدون مداخله فکر یا عقل و یا ذوق مربوط به زیباشناسی و یا قوه تمیز اخلاقی. بهم‌دیگر مربوط میشوند، قوه تمیز اخلاقی بسیار ضعیف میشود و یک نیمی اعتقایی کامل از نظر اخلاقی بر شخص حکمفرما می‌گردد. و لکنکلت نوشته است: «هر کسی میداند که در رؤیا رفتار شخص کاملاً بی‌رویه است. نائم که خودش مطلقاً و اجده‌بچگونه حیا و عاطفه و قوه تمیز اخلاقی نیست، همه کس و حتی محترم‌ترین اشخاص را در حین ارتکاب اعمالی میبیند که تصور آنرا نیز در هنگام بیداری نمیتوانست بکند.»

یک سلسله اعتقادات هست که با این نظریه مخالف میباشد. بقیده شوینپهاور هر کسی در طی رؤیا گفتار و کرداری دارد که درست مطابق منش اوست. ر. ف. فیشر برین عقیده است که احساسات درونی؛ تمایلات، عواطف و شهوات در طی رؤیا فرست بروز و ظهور پیدا میکنند و خصایص اخلاقی شخص در آن منعکس میگردد. هافنر چنین مینویسد: «جز در موارد بسیار نادر... شخص متقی در رؤیا هم متقی است و در برابر وسوس مقاومت میکند و کینه توزی نمیکند و از حسد و خشم و سایر ردایل اجتناب می‌ورزد در صورتی که مرد گناهکار در رؤیا با همان تصاویری روبرو میشود که بهنگام بیداری از آن خوش می‌آمد.» شولتز معتقد است: «حقیقت در رؤیا جلوه میکند و علی‌رغم تمام ظاهرسازی‌ها و بزرگی یا پستی «من» حقیقی خود را باز در آن می‌شناسیم... مرد نجیب نمیتواند، ولو در رؤیا مرتکب جنایاتی ناشر اقمندانه شود و اگر چنین پیش‌آمدی برایش بکند، مثل یک چیز مخالف طبع، از آن فراد میکند. امپراطور روم که یکی از راه‌های خود را بجرم این که خواب دیده بود که دستور داده است سر امپراطور را ببرند، محکوم به اعدام کرد؛ حق داشت چه فکر میکرد کسی که چنین خواب‌هایی میبیند لابد در هنگام بیداری افکاری نظیر آن را در دماغ می‌پزوراند. و نیز باید گفت چیزی که در زندگانی ما مقامی ندارد، لاجرم در رؤیا هم مجال عرض اندام نخواهد داشت.»

افلاطون در عوض عقیده داشت که شایسته‌ترین انسان آنچه را که دیگران در عین بیداری انجام میدهند، فقط در رؤیا مرتکب میشود. فاف ضرب‌المثل بسیار مشهوری را جرح و تعدیل کرده میگوید: «تو اول بگوچه خواب دیده‌ای تا من آنگاه بگویم که تو کیستی.» کتاب کوچک هیلدبرانت که من بارها از آن درین کتاب نام برده‌ام و بنظر من جامع‌ترین اثر در مورد مسأله رؤیاست، به‌وضوح و به‌نحو اساسی بمسأله اخلاقیات در رؤیا توجه کرده است. هیلدبرانت هم این اصل را مطرح می‌سازد که هر اندازه زندگانی ما آمیخته به اخلاقیات باشد بهمان اندازه رؤیاهای ما نیز واجد جنبه‌های اخلاقی خواهد بود و برعکس. طبیعت اخلاقی انسان در رؤیا از بین نمی‌رود؛ و بسا اینکه ممکن است اشتباه حساب قاحش یا یک‌هذیان علمی و یا یک اشتباه تاریخی خنده‌آوری را مرتکب بشویم، ولی بازمی‌توانیم خیر را از شر و درست را از نادرست و ذیلت را از فضیلت باز بشناسیم. همینطور، هر چند که در ضمن خواب معلومات هنگام روز خود را فراموش کرده باشیم، ولی باز طبع اخلاقی خود را

از دست نمی‌دهیم زیرا جزء ماست و حتی در عین خواب هم ممکن نیست بتوانیم آنرا آدرس خود را بکنیم و این بدان سبب است که اخلاقیات آنچنان با سرشت آدمی عجین شده است که نمی‌توان حساب آنرا با حساب تخیل و عقل و حافظه و سایر استعدادهایی که در ضمن رؤیا بصورت یک دکالاید و سکوپ، درمی‌آیند، اشتباه کرد.

دنبالهٔ این گفت و شنید به تیوربات عجیب و بی‌منطقی‌های بی‌ظنیر می‌کشد. اگر راستش را بخواهید، همهٔ کسانی که خیال می‌کنند که شخصیت اخلاقی فرد در رؤیا مجموعی گردد یا بدیه رؤیا‌های فاقد اخلاقیات توجه نکنند و دیگر نام را مسئول رؤیا‌های خویش ندانند و از طریق تجزیه و تحلیل رؤیا‌ها منش او را استنتاج نکنند و از بهبودی رؤیاها عدم فعالیت قوای دماغی را در هنگام رؤیا استنباط ننمایند. سایرین، یعنی آنهایی که تصور می‌کنند اخلاقیات در رؤیا همچنان پابرجا است، بایستی بی‌کم و کاست مسئولیت رؤیا‌های مخالف اخلاق را بر عهده بگیرند و فقط این دعا را در حق‌شان بآید کرد که هیچوقت خوابی نبینند که خدش‌های بر تقوی و فضیلت‌شان وارد آورد.

اما بنظر می‌رسد که هیچکس نتواند بدقت بدانند که تا چه اندازه بدیاخوست و یا منکر چندتا خواب مخالف اخلاق بشود. محققان این دو دسته در واقع می‌کوشند تا علی‌رغم عقاید متضاد خود دریشهٔ رؤیا‌های مخالف اخلاق را پیدا بکنند. آنوقت تضاد جدیدی میان آنهایی که آنرا در اعمال حیات روانی جستجو می‌کنند و آنهایی که آنرا جسمانی و دور از اعمال نفسانی یا روانی قرض می‌کنند، رخ می‌کشد. بدین ترتیب حقایق امور مدافعین اصل مسئولیت در هنگام رؤیا و مدافعین عدم مسئولیت در هنگام رؤیا را مجبور می‌کند که قبول بکنند جنبهٔ خلاف اخلاق در رؤیا واجد یک منشاء روانی مخصوص است.

کسانی که به باقی ماندن اصول اخلاقی در رؤیا معتقد هستند با این وجود از قبول مسئولیت رؤیا‌های خودشان احتراز می‌کنند. هافنر می‌نویسد: «ما مسئول رؤیا‌های خودمان نیستیم برای اینکه فکر و ارادهٔ مادر هنگام رؤیا فاقد آن میانی است که بدان واسطه حیات ما هنگام بیداری، حقیقی و واقعی جلوه می‌کند. بدین جهت خواست یا عمل مادر هنگام رؤیا بهیچوجه قابل مقایسه با ردیلت یا فضیلت نیست. بهر تقدیر، انسان بهمان اندازه که بطور غیر مستقیم موجب پیدایش آنها شده، مسئول رؤیا‌های مخالف اخلاق خویش است. زیرا وظیفه دارد پیش از خواب رفتن، روح خود را مانند هنگام بیداری منتهی بنحوی کاملاً خاص، پاک و متزه بکند. تجزیه و تحلیل این معجون که از رد یا قبول اصل مسئولیت در قبال محتویات اخلاقی رؤیا حاصل شده است، در کتاب هیلدبرانت بطور دامنه‌دارتری صورت گرفته است. پس از اشاره به این مطلب که رؤیا حوادث را بطور نمایشی و تأثیری جلوه می‌دهد و بسیاری از پیچیده‌ترین تفکرات را در مدت بسیار کوتاهی عرضه می‌دارد و موقتی که سخن از جنبهٔ مخالف اخلاق رؤیا مطرح است، باید اختلاط و تساوی و اضمحلال ارزش‌ها را در نظر گرفت؛ با این وجود عقیده دارد که پیش از انکار مسئولیت در قبال گناهان و خطاهای هنگام رؤیا، باید مدتی دراز درین خصوص اندیشه کرد.

وقتی که می‌خواهیم بنحوی قاطع یک اتهام غیرموجه را رد بکنیم، مخصوصاً اتهامی که متوجهٔ نقشه‌ها و تصمیمات ماست، می‌گوییم: «چنین چیزی را در خواب (رؤیا) هم نمی‌دیدم!»

با گفتن این جمله ، بی گمان از یکطرف منظور ما این است که در هنگام رؤیا حساب و کتابی نیست و کسی از ما بازخواست نمی کند ، برای این که افکار ما آنچنان از ما جدا می شوند که بجزحمت توان گفت که از ما ست ؛ اما از طرف دیگر ، با انکار وجود چنین افکاری در حوزه رؤیا ، می خواهیم بفهمانیم که توجیه یا حجت مازمانی کامل خواهد بود که تا حوزه رؤیا هم کشیده شود و من خیال می کنم سخن ما درست باشد ولو این که متوجه نباشیم . « اندکی بهمی نویسد : نمی توان عملی از اعمال هنگام رؤیا را مجسم کرد که علت حقیقی آن هنگام بیداری در لباس آرزو و یا میل و یا عاطفه ای از خاطر ما نگذشته باشد . » از همین مختصر می توان گفت که رؤیا فلان عمل را تولید نکرده است بلکه آنرا از هنگام بیداری اقتباس کرده و بر ما نموده است . منتهی اندکی اغراق آمیز برای اینکه رؤیا از آن مصالح مختصری که ما در اختیارش میگذاریم ، یک چیز در ما تیک بعمل می آورد ، یعنی در واقع کلمه قصار حضرت مسیح را که گفته است : کسی که از برداشتن دوری بکند ، جانی است ، بصورت واقعی ما عرضه می دارد . ممکن است پس از بیدار شدن ، یعنی وقتی که به نیروی خود واقف شدیم ، به صحنه های فلان رؤیای گناهکارانه خود بختندیم ولیکن هیچگاه نمی توانیم به آن ماده اصلی که در تکوین آن مؤثر بوده است ، لبخند استهزاء آمیز بزنیم . خود را مسئول اشتباهات نام حس می کنیم اما نه کاملاً بلکه بالنسبه .

« خلاصه اگر درین زمینه سخن عیسی مسیح را غیر قابل چون و چرا بدانیم که گفته است : افکار شیطانی از نهاد آدهیزاد سرچشمه میگیرد ، باید بدون مصلحتی بپذیریم که هر گونه خطایی که هنگام رؤیا از ما سر می زند لاقلاً مستوجب حداقل مجرمیت است . » هیلدبرانت ، با توجه به آنچه گذشت : منبع جنبه اخلاقی رؤیا را در تحریکات بدو غیر قابل ملاحظه ای میدانند که هر روز از خود آگاهی ما در لباس وسوس خطور می کند ؛ وی بدون آنکه تردیدی بخود راه بدهد این عناصر مخالف اخلاق را در خود راجع به ارزش اخلاقی شخصیت وارد کرده است . اینها همان افکار و بحثی است که در دوره ای زاهدان و مقدسان را وادار می کرده است که بگویند از جمله گناهکاران بزرگ بوده اند . (۱)

جای تردید نیست که این تجسمات متضاد نزد اغلب افراد فراوان دیده میشود و منحصراً به موضوع اخلاق تنها نیست . منتهی هیچوقت دقیقاً مورد مطالعه قرار نگرفته است . سببنا اظهار زیر را از زلزل نقل می کند : « کمیابست که ذهنی آنطور درست و حسابی سازمان یافته باشد که همواره فاعل مایشاء باشد و جریان مداوم و روشن فکرش بواسطه تجسماتی ، نه همان بی حاصل بلکه ناجور و بیهوده قطع نشده باشد ، متفکران بزرگ حتی از مشاهده چنین تجسماتی میندازند و مزاحم و نامطبوع که باعث تشویش عمیق ترین افکار وجدی ترین و مقدس ترین کارهایشان میشده شکایت کرده اند . »

(۱) بی فایده نیست که از روش دستگاه تفتیش عقاید و افکار در قرون وسطی در مورد مسأله گناهان هنگام رؤیا باخبر بشویم . بطور زیر را از کتاب « تفتیش های علوم ما س کارنا » اقتباس می کنیم ، « اگر کسی در ضمن رؤیا کلمات کفر آمیز بزیان بیاورد ، مفتشان رفتار او را مورد عداقت قرار می دهند ، برای اینکه اشتغال او روزانه ما در رؤیا معمولاً جلوه میکند . »

معنای روانشناسی این افکار متضاد از طرفی هیلک بر آنت که معتقد است رؤیا گاهی اعصاب و پیچ و تاب‌های وجود ما را به ما عرضه می‌دارد ، (آنچه را که بهنگام بیداری اغلب اوقات بر ما پوشیده است) بهتر مشخص شده است (ص ۵۵) . کانت در قطب‌های از کتاب مردم‌شناسی نظری مشابه نظر بالا ابراز کرده است بدین معنی که عمل رؤیا بدون تردید آنست که چگونگی‌های پنهانی وجود ما را به ما عرضه بدارد و نه تنها از آنچه هستیم ما را مطلع بسازد بلکه از آنچه میشدیم اگر طور دیگری تربیت‌مان می‌کردند، نیز ما را آگاه بنماید. رادستولک نیز همینطور فکری می‌کند ؛ وی معتقد است که نقش رؤیا همانا آشکارا نمودن آنچیزهایی است که در ما هست ولیکن نمی‌خواهیم بروی خودمان بیاوریم و این اشتباه است که رؤیا را به گزاف گوئی و فریبکاری منتهم میکنیم . ج . ای . اردمان اظهار عقیده میکند : «هیچگاه رؤیا بمن نشان نداد که چگونه باید در مورد يك فرد انسانی قضاوت بکنم بلکه نحوه قضاوت مرا در قبال او چگونگی رفتارم را با او بمن نموده است و این مرا سخت به شگفت آورده است.» همین طور ج . ه . فیتسه می‌گوید که : «پیکره رؤیاهای ما معلوماتی از مجموعه خصوصیات ما به ما می‌دهد که مشاهده مداوم ما بهنگام بیداری در خصوصیات خودمان، از لحاظ صحت و قطعیت بیای آن نمیرسد.» ظهور این نوع محرکات که از لحاظ وجدان اخلاقی ما بیگانه است بهمان نحو توجیه می‌شود که حضور تصاویر گمنام و توجه نشده بهنگام بیداری. بنفنی هم این موضوع را مورد توجه قرار داده است: «امیال و خواهش‌های سرکوفته ما موجب بیماری میشود و این تنها راه مفر آنست.»

ولنگلت هم بهمین امر توجه داشته است: «تجسماتی که تقریباً بطور غیر مشهود از خود-آگاهی ما بهنگام بیداری خفاور کرده است و احتمال می‌رود که هیچگاه از حوزه فراموشی بیرون کشیده نشوند، اغلب اوقات در رؤیا جلوه می‌کنند و بدین منوال ما خبر می‌دهند که در ذهن ما رحل اقامت افکنده‌اند.» حالاً موقع آنست که بخاطر بیاوریم که بمقیده شلایر ما خبر ، حتی لفظی که داریم می‌خواهیم همراه با ظهور تجسمات (مناظر) غیر ارادیت .

تجسمات غیر ارادی را ممکن است بآن دسته از تصاویر انبوهی اطلاق کرد که تجلی یا ظهور آنها در رؤیاهای مخالف اخلاقی یا در رؤیاهای استثنائی مورد تعجب واقع می‌شود. در هر صورت میان این دو دسته رؤیا تفاوتی هست، در رؤیاهای مخالف اخلاق، تجسمات غیر ارادی باشیوه احساسات معمولی ما مابین است و حال آنکه تجسمات رؤیاهای استثنائی فقط در ظرما عجیب جلوه می‌کنند. تاکنون کوششی برای بدست آوردن يك توجیه علمی از برای وجود این تفاوت صورت نگرفته است .

اهمیت تجلی این تصاویر یا تجسمات غیر ارادی در رؤیا کدام است؟ چه نتایجی از لحاظ روانشناسی هنگام بیداری و رؤیا ، می‌توان از تجلی شبانه این تمایلات اخلاقی مخالف شیوه عمومی استخراج کرد ؟ محققان را درین خصوص عقاید گوناگون است: اگر از تز هیلک بر آنت و مدافین تر اصلی او پیروی بکنیم ، باید بدون هیچگونه تردیدی ملاحظه کرد که حتی بهنگام بیداری ؛ تمایلات مخالف اخلاق واجد قدرتی است که چون مهار شده است قادر به فعالیت است، اما موقع خواب، آن چیزی که در حکم مهار بود و مانع ازین می‌شد که ما متوجه وجود تمایلات مزبور بشویم ، از فعالیت می‌افتد ، بدین ترتیب اگر رؤیا تمام واقعیت وجود آدم را بر ملا نسازد لاقلاً عمیق ترین واقعیت آدم را انشائی سازد و وسیله ایست که می‌توان از آن برای کشف

محتویات مخفی روح خودمان استفاده نکنیم، هیلد برانت باید از فرضیاتی نظیر آنچه گذشت شروع بکند و رویا را همچون اظهارکننده‌ای به حساب آورد که توجه ما را مطوف ضمیفهای ناپیدای مامی کند. رویا ممکن است مانند یک نفریزشک از بیماری‌های غیر شهودما را باخبر سازد. سپینا هم برهبری چنین استنباط‌هایی مثلا موقمی که از تحریکات جنسی بهنگام رویا سخن بمیان می‌آورد، به نایم دلنداری داده می‌گوید: معلوم است که تو بهنگام بیداری به این افکار شیطانی مجال بروز و ظهور نداده‌ای که حال در رویا عرض اندام کرده است و این نماینده پرهیزکاری تو است. بر طبق این استنباطات تجسمات و غیر ارادی، آن دسته از تجسماتی هستند که بهنگام روز دسرکوب شده اند و تجلی دوباره آنها در ضمن رویا خود واجد یک پدیده واقعی و روانی است. اما به عقیده سایر محققان این استنتاج‌ها موجه نیست.

از لحاظ جسمی، تجسمات غیر ارادی رویا و بیداری و تب و انواع اقسام هذیان‌ها ممکن است معلول یک جریان مکانیکی و ماشینی از تصاویری باشد که بطور خود بخودی موقمی که فعالیت ارادی متوقف می‌شود، منحصر کنند، تمام آنچه را که یک رویای مخالف اخلاق از خصوصیات روانی شخص ناظم در اختیار ما می‌گذارد، احتمالا همانست که وی آشنایی قبلی با این گونه تجسمات داشته است و گر نه بهیچ وجه از تمایلات حقیقی او چیزی افشانی می‌سازد. ممکن است از خود پیرسیم آیا خود موری با این عقیده نیست که رویا عوض این که بدون نقشه خاصی فعالیت روانی را ضایع سازد، آنها را به عناصرش تجزیه می‌کند. وی در خصوص رویاهایی که در طی آن شخص از حدود مبانی اخلاقی عدول می‌کند، چنین اظهار عقیده کرده است: «این تمایلات ما هستند که سخن می‌گویند و ما را به عمل وامیدارند، بدون آن که خود آگاهی، جلوما را بگیرد، هر چند که گاهی از اوقات ما را آگاه می‌سازد. منم مایب و تمایلات ناپسندیده دارم و بهنگام بیداری با آنها مبارزه می‌کنم و اغلب موفق هم می‌شوم اما در رویاهای خود تسلیم آنها می‌شوم یا به عبارت بهتر به اغوای آنها عمل می‌کنم، بدون آنکه پترسم یا پشیمان شوم... محققاً خیال‌هایی که در برابر اندیشه‌ام جلوه‌گری می‌کنند و رویا را تشکیل می‌دهند، از طرف انگیزه‌هایی که من آنها را احساس می‌کنم و اراده غایب من در فکر منکوب کردن آن نیست، بمن القاء می‌شوند.»

اگر این عقیده را داشته باشیم که رویا پرده از روی جنبه‌های مخالف اخلاق شخص نایم بر می‌دارد، جنبه‌هایی که در واقع وجود دارند منتهی خاموش و یا پنهان شده‌اند، نمی‌توان آن را محکم تر از آنچه موری در طی عبارات زیر بیان کرده است، بیان کرد: «پس در رویا، شخص کاملاً خود را در کمال برهنگی و زبونی جبلی سود تماشا می‌کند و همین که اراده از او سلب می‌شود؛ باز به شهوانی می‌گردد که بهنگام بیداری، وجدان و شرف و ترس ما را در مقابل آنها حفظ می‌کند، در جای دیگر با این کلمات مؤثر را بکار می‌برد: «در رویا معمولاً، آن انسان عزیزی است که عرض اندام می‌کند... ببینارت دیگر انسان در طی رویا به صورت طبیعی خود بر می‌گردد و بیشتر از مکشبات، سوابق و غرایز طبیعی بر او مسلط می‌شوند، و بعد به عنوان مثال این موضوع را مطرح می‌سازد که در طی رویاهایش بیشتر اوقات قربان همان دسته خرافاتی می‌شود که در ضمن نوشته‌هایش قبلاً نه‌تر از همیشه با آنها مبارزه می‌کند.

براستی، موری با اعتقاد به این موضوع که پدیده‌های مزبور دلیلی است از برای خودکاری روانی که به عقیده او بهنگام رویا حاکم مطلق انسان است، آزارش مشاهدات موشکافانه خود.

کاسته است. این خودکاری در نظر او همباین فعالیت روانی است.

اشتریکر در قطعه‌ای از کتاب خود در خصوص رؤیا نوشته است. در رؤیا فقط از توهمات تشکیل نشده است. اگر در ضمن رؤیا ازدزد بیم داریم، دزد بی گمان واهی است و وجود خارجی ندارد؛ اما ترس ما از او واهی نیست بلکه واقعی است. ازین قرار توجه ما را به این امر جلب می‌کند که جادار در تغییر شکل‌های حیاط عاطفی را از مجموعه تبدلات رؤیا مجزا بکنیم، آنوقت این مشکل پیش می‌آید: پس عناصر واقعی در حوادث روانی رؤیا کدام است؟ کدامیک از آنها را می‌توان در شمار حوادث روانی هنگام بیداری بحساب آورد؟

۷- نظریه‌های مربوط به رؤیا - هگل رؤیا

از نظریه مربوط به رؤیا مراد ما تجزیه و تحلیلی است که هدفش توجیه و توضیح قسمت اعظم اختصاصات رؤیا است از یک نقطه نظر خاصی و به‌الاوله تمیین مقام رؤیا است در یک مجموعه وسیع تری ...

وجه امتیاز نظریه‌های گوناگون مربوط به رؤیا در این است که هر کدام یکی از جنبه‌های آنرا اساسی و مهم تلقی کرده و آنرا پایه و مبنای توجیه خود قرار داده‌اند. فلان نظریه مربوط به رؤیا با ضرورت ممکن است شامل وجود عملی از برای رؤیا نباشد؛ یعنی ممکن است فایده یا قدرت تأثیری را بآن نسبت ندهد، اما از آنجا که عادت کرده‌ایم به این که برای هر چیزی هدف و غایت و باسلاخ ساده‌تر فایده‌ای تصور بکنیم، این است که از نظریه‌هایی که فایده یا عملی را به رؤیا نسبت می‌دهند؛ استقبال می‌کنیم.

ما تاکنون با چندین طرز تفکر گوناگون در خصوص رؤیا روبرو شدیم که بیش و کم می‌توان آنها را نظریه‌هایی در خصوص رؤیا بحساب آورد. قدامت‌تصور می‌کردند که خدایان رؤیا را برای هدایت اعمال مردمان نازل می‌سازند. این خود یک نظریه کاملی بود که از عهده توجیه آنچه می‌خواستند بدانند، برمی‌آمد. از موقمی که رؤیا مورد تحقیقات زیست‌شناسی واقع گردید؛ بر شمار این نظریه‌ها افزوده گردید. منتهی عده زیادی از آنها ناقص است.

اگر جز به مبنایی توجه نداشته باشیم، می‌توان کوشش کرد نظریه‌های مربوط به رؤیا را بنحوی نسبتی چون و چرا ناپذیر، بر حسب فرضیات آنها در خصوص کیفیت و کمیت فعالیت روانی، دسته‌بندی کرد.

۱- نظریه‌هایی که فرض می‌کنند تمام فعالیت هنگام بیداری در رؤیا دست نخورده باقی می‌ماند (دلپوف). - در اینجا ذهن به خواب نمی‌رود بلکه همچنان به فعالیت مشغول می‌شود، اما چون شرایط فرق کرده است لذا معمولاً باید نتایج فعالیت هنگام رؤیا با فعالیت هنگام بیداری فرق بکند. می‌توان این پرسش را از خود کرد که آیا این نظریه‌ها می‌توانند فقط با طرح موضوع شرایط خواب، تمام وجوه افتراق میان رؤیا و بیداری را توجیه بکنند. و آنکه معلوم نیست چگونه باید از این نظریه‌ها به عمل رؤیا راه یافت آشکار نشده است که چرا آدمیزاد خواب می‌بیند و ماشین بی‌چیده ذهن ما به بازی خود ادامه می‌دهد حتی زمانی که در بیهوشی شرایطی قرار می‌گیرد که ظاهراً برای آن ساخته نشده است و تنها عکس‌العمل‌های مفید درین موقع همانا خواب بدون رؤیا و یا بیدار شدن است در موقمی که تحریکاتی مزاحم ما می‌شود.

۲- نظریه‌هایی که برعکس نظریه‌های پیش‌چنین فرض می‌کنند که رؤیا معلول يك قسم تنزل‌فصلیت روانی و عدم تداخل تداومی‌ها و بالاخره فقر عناصر قابل استفاده است. - برطبق این نظریه‌ها، مختصات رؤیا، با آنچه دلپوف درین خصوص گفته‌است، فرق دارد. خواب در ذهن جا بازمی‌کند و باین‌رازی نمی‌شود که آنرا از عالم خارج مجزا سازد، بلکه در ساختمان آن رخنه می‌کند و برای مدت مبینی آنرا از حیز انتفاع ساقط می‌سازد. اگر من می‌توانستم درینجا از آن‌مقایسه‌ای که مربوط به روان‌پزشکی است، استفاده بکنم، می‌گفتم که نظریه‌های دسته‌اول، از رؤیا یکنوع «پارانویا» ساخته‌اند و نظریه‌های دسته دوم آنرا به‌عنوان یک قسم ناتوانی مغرط یا اختلال در نفسانیات تلقی کرده‌اند.

نظریه‌ای که رؤیا را جزئی از حیات روانی بشمار می‌آورد که بدست خواب از کار افتاده است، همان نظریه‌ای است که مورد پشتیبانی نویسندگان مباحث پزشکی و بطور کلی عالم علمی است؛ و رویه‌مرفته نظریه رایج امروز است. درینجا باید خاطر نشان ساخت که چگونه و با چه تردستی ای نظریه مزبور از بزرگترین و دشوارترین مهلکه توجیه رؤیا که همانا جنبه‌های متضاد آن باشد، خود را دورنگاه داشته‌است و رؤیا را بمنوان يك بیداری نسبی (یا بقول هر بارت در کتاب روانشناسی: يك بیداری مخصوص و نسبی و در عین حال بسیار غیرطبیعی) تلقی می‌کند و تمام انواع و اقسام رؤیا را بدین نحو توجیه می‌کند که هر کدام از آنها شکلی از بیداری است چه آن رؤیا که کاملاً از عالم واقع فرق دارد و چه آن رؤیا که نمودار منسجم‌ترین فعالیت‌های روانی می‌باشد.

کسانی که نمی‌توانند از نحوه توضیح فیزیولوژیکی چشم‌پوشند و یا آنرا علمی‌تر تصور می‌کنند، تصویر آنرا درین توصیف بی‌متمم می‌یابند: «این حالت سختی و سختی تقریباً نزدیک‌بهای بامداد نا بومی‌شود. اثرات خستگی که دریاخته‌های مغزی انباشته شده‌است، تخفیف می‌یابد و با جریان خون از هم‌پاشیده می‌شود و جسته‌گریخته، اینجا و آنجا چند توده یاخته‌ای بیدار می‌شوند و حال آنکه یاخته‌های اطراف آنها کاملاً متحجر باقی می‌مانند و کارانفرادی این توده‌های یاخته‌ای آنوقت در بطن خود آگاهی‌مه گرفته مظاهر می‌شود بدون اینکه تلاش بقیه قسمت‌های مغز بتواند آنرا تکمیل نماید. بهمین جهت است که تصاویر رؤیا غریبه جلوه می‌کنند و اجتماع آنها تصادفی بنظر می‌رسد. بعلاوه این تصاویر به‌تأثرات مربوط به يك گذشته نزدیک وابسته‌اند. به‌میزانی که شماره یاخته‌هایی که بیدار می‌شوند، زیادتر می‌گردد، از بی‌نظمی و جنبه‌های غیر عاقلانه رؤیا کاسته می‌شود.»

چنین استنباطی از رؤیا که آنرا یک قسم بیداری نا کامل یا نسبی تلقی بکنند و بالا اقل خطوطی ازین نوع استنباط در آثار تمام فیزیولوژی دانان و فلاسفه جدید بچشم می‌خورد و مفصل آنرا می‌توان در آثار هوری مطالعه کرد، چنین احساس می‌شود که وی بیداری و خواب بعد از آنرا بمنوان جانشین پاره‌ای از قسمت‌های بدن تلقی می‌کند و به عقیده وی هر ناحیه‌ای از بدن وابسته به يك عمل روانی است. من فقط درینجا این مطلب را متذکر می‌شوم که اگر نظریه بیداری نسبی تأیید شود، محکم کردن مبانی آن بنحوی مشخص‌تر مستلزم کوشش فراوانست ازینفرار، رؤیا را عملی نیست. بی‌متن بنحوی کاملاً قاطع نقش رؤیا را چنین تصریح می‌کند: «چنانکه مشاهده می‌شود تمام جوانب امر به‌مامی‌آموزد که باید رؤیا را يك امر جسمانی تلقی بکنیم

که هوارد، عاری از فایده است و اغلب نیز جنبهٔ مرضی دارد...»

کلمهٔ جسمانی که در مورد رؤیا بکار برفته است و مؤلف هم در آن تکیه کرده است، واجد پیش از يك معنی است. در وهلهٔ نخست مربوط است به انگیزه شناسی رؤیا که بیشتر بهنگام مطالعه در رؤیاهای تجربی از راه ادخال سم، در معده، خیلی بدان توجه داشت. این نوع نظریه‌ها در واقع برین پایه استوارند که تحریکات مولد رؤیاهما نا منحصراً جسمانی و با اصطلاح آلیست و شکل نهایی چنین نظریه‌هایی بدین ترتیب قابل بیان است: موقعی که تمام تحریکات در پس می‌زنیم و بخواب می‌رویم، دیگر تا با مقدار موجبی برای خواب دیدن در بین نخواهد بود. درین موقع، بیداری کم‌کم فرامی‌رسد آنهم تحت تأثیر يك سلسله عواملی که بصورت پدیده‌های رؤیا منعکس می‌شوند. آنوقت دیگر نمی‌توان خواب را از هجوم این تحریکات بر حذر داشت؛ این تحریکات مثل جرثومه‌های زندگانی که موجب تأسف هفستو (اشاره به نمایشنامه فاوست اثر گوته . م) می‌باشد، از هر طرف به سمت تأیید می‌آیند؛ از خارج، از داخل از قسمتهای گوناگون بدنش که بهنگام بیداری بهیچوجه مورد توجه‌اش واقع نشده بود. بدین ترتیب خواب مختل می‌شود؛ ذهن که درین لحظه به نسبتی ولحظهٔ دیگر به نسبت دیگری بیدار شده است، لحظه‌ای با آن قسمتش که بیدار شده است، به کار خود ادامه می‌دهد و خوشحال است از اینکه دوباره بخواب برود. پس رؤیا طبق نظریهٔ مزبور همانا عکس‌العملی است که در مقابل اختلالات ناشی از تحریکات، عرض اندام می‌کند، عکس‌العملی که روی هم رفته سخت بیفایده است.

مطالعه رؤیا. (که با اینهمه هنوز هم نتیجه يك فعالیت روانی بشمار می‌رود) بعنوان يك امر جسمانی، از همه که بگذریم، يك نیت دیگری را هم برملا می‌سازد و آن اینکه بدین ترتیب می‌خواهند شایستگی يك پدیدهٔ روانی بودن را از آن سلب سازند. و اما عقاید زیست‌شناسان در بارهٔ رؤیا چنین است: مثل رؤیا، مثل آن مرد نادانی است که ناشیانه آنکشتا نش را روی او تار سازی بلغزاند. همانطوریکه از چنین بازی آهنگه دلکشی بوجود نمی‌آید، رؤیا هم بنظر ایشان کاملاً فاقد معنی است.

نظریه بیداری نسبی از مدت‌ها پیش مخالفانی پیدا کرده است. در سال ۱۸۳۰ بورداخ چنین مخالفتی را آغاز کرد: اگر ادعا بکنیم که رؤیا يك قسم بیداری است، نخست آنکه نه خواب را توجیه کرده‌ایم و نه بیداری را دوم آنکه باین بنده کرده‌ایم که بگویم در رؤیا پاره‌ای از قوای ذهنی در فعالیت هستند، و حال آنکه بقیه قوا در حال استراحت می‌باشند. و حال آنکه چنین عدم مساواتی در تمام لحظات زندگی ما به چشم می‌خورد...»

در سال ۱۸۶۶ روبر استنباط بسیار جالب توجهی از رؤیا عرضه داشته است که با نظریه رایج سابق الذکر ما را جمع به جسمانی بودن رؤیا، بی‌مناسبت نیست؛ استنباط مزبور جذاب است ازین که عمل و فایده‌ای را به رؤیا نسبت، می‌دهد. روبر دو امر مهم بود را پایه و اساس نظریه خود قرار داده است که مادر ضمن بررسی عناصر رؤیا بدان اشاره کرده‌ایم بیش از آنکه حوادث و تأثرات مهم هنگام روز را در رؤیا ببینیم، آن قسمت از حوادث و تأثرات را در رؤیای بینیم که بهنگام بیداری چندان تحت تأثر مان قرار نداده بوده است. روبر تصور می‌کند بتواند مدلل سازد که در محرکات رؤیاهای ما هیچگاه آن دسته از اموری نیستند که مدعت زیادی توجه ما را بخود جلب کرده‌اند بلکه آنگونه از امور هستند که یاد ذهن ما ناتمام باقی مانده

و یا آنکه بزحمت مختصر اثری در آن گذاشته اند - دزینجا معلوم می شود که اغلب اوقات نمی توان رؤیا را توجیه کرد : علل آن سبباً همانا علل احساس های روز پیش است که شخص نایم کاملاً بدان واقف نبوده است ، برای اینکه فلان تأثر هنگام روز در رؤیا جلوه بکند یا باید در تدارک آن اختلالی روی داده باشد و یا آنکه آنقدر بی معنی بوده باشد که حتی به این تدارک نیز نیرزیده باشد .

بنابراین روبر رؤیا را چنین پیش خود معجم می کند : « رؤیای نباله يك حذف یا کاهش جسمانی است که عکس العمل روانی آن باعث شناختش از طرف شخص می گردد ، خلاصه رؤیا از نظری حذف و اخراج افکار است که در نطفه خفته شده اند . کسی که فاقد قدرت خواب دیدن شود ، پس از مدتی کوتاه ، دیوانه می گردد . برای اینکه يك توده بزرگ از افکار ناتمام و بی شکل و تأثرات سطحی در مغزش انباشته می شود و احیاناً جلو واحدهای کامل نفسانی را که حافظه ممکن است از هدهه حفظ آن بر بیاید ، می گیرد ، رؤیا برای يك مغز بی اندازه پر : نقش دریاچه اطمینان را بازی می کند بنابراین رؤیا واجد خصیصه تسکینی و احیاناً درمانی است .

این آشکار است که وی چگونه برای تجلیات هنگام رؤیا ارزش تسکینی قایل است . برای اینکه از دو خصیصه ای که وی مطرح کرده است ، ظاهراً چنین استنتاج می کند که هنگام رؤیا قسمتی از تأثرات بی ارزش بنحوی غیر مشخص به موجب يك جریان جسمانی از صحنه ذهن حذف و طرد می شود و رؤیا يك جریان روانی خاص نیست ، بلکه راهی است از برای پی بردن به حقیقت مزبور و انکهی این حذف یا طرد ، تنها عملی نیست که هنگام شب در ذهن صورت می پذیرد ، خود روبر اضافه می کند که گذشته ازین ، تأثرات هنگام روز تدارک و هضم می شوند و آنچه از میان افکار تدارک نشده ، نتوانسته است حذف شود ، از طرف عاملی تطیر قوه تخیل که در واقع همان حافظه است بصورت يك تابلوی تفننی منتهی بی زبان ، کامل و منظم می گردد .

اما نظریه روبر با نظریه رایج امروز در خصوص رؤیا از لحاظ منابع رؤیایمباین است چه نظریه رایج بر این پایه استوار است که محرکات خارجی یا داخلی ، منابع چون و چرا ناپذیر رؤیا هستند . و حال آنکه روبر عقیده مند است که محرك رؤیا از خود ذهن سرچشمه می گیرد چه مغز گاهی بی اندازه پرمی شود و می خواهد شریار اضافی را از سر خود باز کند ، وی در اینجا بطور بسیار منطقی معتقد است که علل جسمانی (آلی) فرعی هستند و اگر خود آگاهی هنگام بیداری عناصر رؤیا را برای شخص فراهم نیآورده باشد ، این علل بهیچوجه و بهیچ نحوی از انحاء قادر نخواهند بود . فقط این مطلب را تأیید می کند : تصاویری که از اعماق ذهن برمی خیزند و در رؤیا توسعه می یابند ، ممکن است تحت تأثیر تخریفات عصبی قرار بگیرند . با آنچه گذشت ، به عقیده روبر رؤیا منحصر آ يك امر جسمانی نیست و در عین حال منحصر آ روانی هم نمی باشد و هیچ مقامی در میان پدیده های روانی هنگام بیداری ندارد ، بلکه يك جریان جسمانی دوره ای می باشد که در سطح دستگاره روانی جلوه می کند و فایده اش حفظ این دستگاره هست از يك کشش اضافی که بمناسبت تحمل اضافه بار حاصل میشود ، و یا اگر بشود این استماره را به کاربرد ، فایده اش همانا پاک کردن ذهن است از عناصر اضافی .

ایو. دلاژ هم نظریه اش را بر همین اساس بنا کرده است و مثال‌های مشابه بر گزیده...
جالب توجه اینجاست که چگونه تفاوت جزئی در درک موضوعات واحد، موجب پیدا شدن
نتایج کاملاً مباین می‌شود.

دلاژ وقتی که یکی از اشخاص بسیار عزیزش در گذشت، در خود مشاهده کرد که آنچه در
روز توجه ما را عمیقاً به خود معطوف می‌دارد، در رؤیا جلوه نمی‌کند مگر زمانی که رفته رفته
بصورت يك امر عادی در بیاید. عین همین مشاهده را در مورد اشخاص دیگری هم انجام داد و
به حقیقت آن معتقد گشت و ی در خصوص رؤیاهای زن و شوهرهای جوان مشاهده‌ای کرد که اگر
می‌شد اثبات کرد که در همه موارد صادق است، بسیار مضحك از آب در خواهد آمد؛ و اگر دو نفر نامزد
تا ملا شیفته هم بوده‌اند، تقریباً هیچگاه پیش از ازدواج یا هنگام ماه عسل همدیگر را در خواب ندیده‌اند،
و اگر خواب عشق را دیده‌اند، برای این بوده است که می‌خواستند به شخصی که برایشان
بی تفاوت و احياناً نفرت انگیز بوده است، بی وفا باشند. خوب، آنوقت چه خواب می‌بینند؟
دلاژ در رؤیاهای اقطاعاتی از تأثرات هنگام روز یا روزهای پیش را مشاهده کرده است.
آنچه در رؤیاهای ما تجلی می‌کند، آنچه را که ممکن است بعنوان مخلوقات خود در رؤیا
تلقی بکنیم، وقتی که آنرا از نزدیکتر و آری بکنیم می‌بینیم که يك چیز ناشناخته است منتهی
پیشتر در ذهن ما وجود داشته است و می‌توان آنرا به خاطر آن ناخود آگاهانه، موسوم ساخت.
عناصر تجسمات رؤیا واجد يك جنبه مشترکند و آن اینست که جملگی ظاهراً از تأثراتی
سرچشمه می‌گیرند که بیش از آن ذهن ما را تحت تأثیر قرار داده باشند، در حواس ما مؤثر
واقع شده‌اند و اندکی پس از ظهورشان توجه‌مان از آنها سلب شده است. هر اندازه تأثری
خود آگاهانه تر و قوی‌تر باشد، بهمان اندازه کمتر آن بخت را دارد که در رؤیای بعدی نقشی
را ایفا بکند.

دو بهر رفته سخن از همان دو مقوله مطرح است: تأثرات فرعی، تأثرات ناقص که نظریاً
روبر بر آن استوار بوده، اما دلاژ بنحو دیگری تفسیر می‌کند. به عقیده وی اگر این تأثرات
در رؤیا تجلی می‌کند، بدین علت نیست که اهمیت و اعتباری ندارد، بلکه برای اینست که
ناقص است. تأثرات فرعی، يك معنی، همان تأثرات ناقص است و با داشتن چنین کیفیتی در
حکم تأثرات جدیدی هستند که مانند فنرهای کشیده شده، در طول خواب شل میشوند. فلان
تأثر قوی‌ای که در عرض نشود، نمای خود مقید شده و یا عمداً سرکوب شده است، در رؤیا جای
مهمتری را اشغال می‌کند. آن نیروی روانی که از طریق اعمال نا تمام یا اجباری در مدت روز
ذخیره می‌شود، به هنگام شب موجود رؤیا می‌گردد. خلاصه آنچه را که به عنوان امور نفسانی یا
روانی منکوب و سرکوبی شده می‌شناسیم، در رؤیا به جولان در می‌آید. (۱)

بدبختانه اندیشه دلاژ ازین حد تجاوز نمی‌کند؛ وی برای فنالیت مستقل روانی
ناچیزترین نقش را قابل است و بلا درنگ نظریه خود را در مورد رؤیا به نظریه رایج مربوط
خواب نسبی منفر، منتسب می‌سازد. دو بهر رفته رؤیا محصول اندیشه سرگردانست که هدف روانی

(۱) آناتول فرانس هم در «سوسن سرخ» چنین می‌نویسد: «آنچه را که در رؤیا می‌بینیم
بنا بر ای ناچیز آن چیز است که به هنگام بیداری بدان دیده‌ا‌هتساءنگاه نکرده‌ایم، رؤیا اغلب
اوقات انتقام آن چیزهایی است که مورد تحقیر یا بی‌اعتنایی قرار گرفته‌اند.»

در پیش ندارد و بی دردی به مخاطراتی که باندازه کافی واجد شدت هستند که در سرداشی قرار گیرند و متوقفش سازند ، پند میشود و رابطه ای که گاهی خیلی ضعیف و مبهم و زمانی قوی تر و فشرده تر است ، میان آنها برقرار میسازد ، بر حسب اینکه فعالیت کنونی مغز در موقع خواب کم و بیش معدوم شود .

۳ - دست سوم نظریاتی هستند که برای ذهن به هنگام رؤیا فعالیت های روانی ویژه ای قایلند ، فعالیت هایی که به هنگام بیداری یا اصلاً وجود ندارند و یا وجودشان ناقص است و این را عمل مفید رؤیا می دانند . ارزشی که روانشناسان قدیم برای رؤیا قایل بودند ، از همین جا ناشی میشود . من درین جا فقط به ذکر گزارش پورداخ که معتقد است که رؤیا همان فعالیت خودکارانه روحست و چون محدود به تفرّد نیست و آگاهی بر خویشتن هم مغل آن نمی باشد و اراده را هم در آن راهی نیست ، پس همان جهش و فعالیت آزادانه و غیر مقید مراکز حسی شخص است .

پورداخ و سایر هواداران این طرز فکر باین عقیده هستند که ذهن بدین ترتیب به هنگام خواب استراحت میکند و خود را برای کارها هنگام روز آماده میکند . به همین جهت پورداخ مدعی را که شاعر معروف آلمانی ، نووالیس ، در خصوص رؤیا گفته ، قبول و نقل کرده است: «رؤیا از ماد پر ابر قلم و تر تیب و یکنواختی زندگی پستی میکند و بمنزله تفریح آزاد تخیل مقید ماست که آنوقت تمام تصاویر زندگی را بهم درمی آمیزد و حالت جدی مستمر مرد منین را متزلزل میسازد و جای آنرا بیک سرگرمی خوشایند می سپارد ، یقیناً اگر رؤیا وجود نداشت ، بی گمان زودتر پیر میشدیم ؛ اگر رؤیا را یکی از مواهب بی واسطه آفریدگار به حساب نیاوریم ، لا اقل یک وظیفه دلکش و یک همسفر شفق در زیارتگاه وجود هست .»

پور کینز هم بنحویب از تری عمل راحتی بخش و احیاء کننده رؤیا را تشریح میسازد: «مخصوصاً بنظر میرسد که رؤیا های آفریننده ، این نقش را ایفا کنند . اینها بازی های سبک قوه متخیله هستند که هیچگونه ارتباطی با حوادث هنگام روز ندارند . ذهن حاضر نیست همان شدت وحدت وضع خود را به هنگام روز حفظ بکند ، بلکه خسته شده استراحت میکند و از آن حالت کشیدگی و انقیاد درمی آید . پس برای این منظور نخست مقتضیاتی ایجاد میکند که کاملاً از مقتضیات روز پیش فرق داشته باشد ، بطوریکه حزن جای خود را به نشاط و نگرانی ها جای خود را به امید و آرزو و کینه جای خود را به عشق و دوستی و ترس جای خود را به شجاعت و اعتماد می دهد و از این همه تصاویر نشاط انگیز دلگشایی پدید می آید ، و شك را با یقین و اعتماد کامل و انتظار بیهوده را با بر آورده کردن امیال و آرزوها تسکین می بخشد . خلاصه خواب جراحی است که بیداری احیاناً ممکن است تیز تر بکند ، پنهان کرده مراقبت می کند و گاهی هم التیام می بخشد . ازینجاست ، اگر بتوان گفت ، قسمتی از عمل سلامت بخش زمان ماهمگی از فواید خواب مستفید شده ایم و قاطبه مردم تصور میکنند که رؤیا یکی از وسایلی است که بدان واسطه ، خواب فواید خود را منتشر میسازد .»

شرف در سال ۱۸۶۹ مبتکرانه ترین و دلکش ترین اقدام را برای توجیه رؤیا از راه یک فعالیت ویژه ذهن که جز به هنگام رؤیا از رؤیا از ذهن ساخته نیست ، کرد . کتابش «نوریا یا کسردر کمی و طمطراقی نوشته شده و هیجان فوق العاده اش موجب آزرده گی خاطر مخالفان آوازش می شود .»

تجزیه و تحلیلش واجد مشکلاتی است بطوری که ترجیح میدهم از بحث روشن تر و موجزتری که ولکلت از آراء شرنر بدست میدهد، درین جا استفاده کنیم. دازین هرج و مرج عارفانه؛ از این توجع باشکوه و مشتمع گاهی افکار پر مغزی بیرون می جهد اما این باعث آن نمی شود که عبارات فیلسوف روشن تر از همیشه شود. و چنین است نظریه شاگردان خاص شرنر درباره او.

شرنر از کسانی نیست که تصور می کنند ذهن بهنگام رؤیا تمام قوای خود را حفظ می کند بلکه نشان می دهد که چگونه قدرت تمرکز و نیروی خودروی ذهن، بهنگام رؤیا از کار بازمی ماند و چگونه بعد از این عدم تمرکز، معرفت و غرایز و اراده و قدرت تجسم تغییر می پذیرد و چگونه آنچه از قوای ذهنی باقی می ماند دیگر واجد خصیصه روانی نیست بلکه بصورت یک جزء کاملاً بیجان درمی آید. در عرض، قوه متخیله دامنه اش وسیع می گردد و از بند قوه عاقله می رهد و در قلمرو ذهن حاکم مطلق العنان می شود. راست است که این قوه مصالحش را از حافظه روز پیش استخراج می کند اما بنایی را که می سازد کلاً از محصولات زندگی گانی هنگام بیداری ممتاز است. زیرا نه همان گذشته را احیاء می کند بلکه چیزهایی را بدون دادا بودن مقدمات پیشین بوجود می آورد. ویژگی های آن در رؤیا مؤثر واقع می شود مثلاً تاملی ویژه به امور نفسانیده نخراشیده و خارج از میزان های معمولی دارد و چون از بند معقولات عقل رسته است، انعطاف پذیر تر و چابک تر و متغیر تر است و شامه اش برای جزوی ترین تحولات حیات عاطفی ما تیز است و بی درنگ به امور حیات درونی ما شکل انعطاف پذیر خارجی می دهد؛ در رؤیا نیز از زبان مخصوص معقولات استفاده نمی شود بلکه باید آنچه را که می خواهد بگوید، بطور تجسمی نشان بدهد و چون مدارک و معقولات قادر به ناتوان کردن آن نیست، بنا برین با فراوانی سرشاری، قدرت و عظمت زبان انعطاف پذیر یا تجسمی مزبور را نقاشی می کند. بهمین جهت علی رغم سرحاقت و وضوحش؛ زبانش مبهم و سنگین و ناشایسته است و این ابهام افزون تر می شود اگر بخاطر بیادوریم که مصر است باینکه اشیاء را آنطور که هستند عرضه نکند بلکه بصورت خارق العاده ای به نمایش بگذارد که فقط شباهتی یا اصل خود داشته باشد. این است فعالیت کنایه ای قوه متخیله. علاوه باید متوجه بود که قوه مزبور بهنگام رؤیا، اشیاء را بنحوی کامل توصیف نمی کند بلکه فقط طرحی از آنها و با اصطلاح بهتر نیم رخ آنها را بدست می دهد و قید و بند هم نمی شناسد. ازینجا اینطور بنظر می رسد که الهامی باو می شود. وانگهی باین بسنده نمی کند که اشیاء را نمایش بدهد بلکه یک اجبار درونی «من» رؤیا را وادار می کند که در کار آن مداخله کند و بالتیجه دست به فعالیت بزند. در مثل رؤیایی که معلول تحریکات حس بینایی است، سکه های طلای روی جاده را در خواب به نایم نشان می دهد بطوری که وی آنها را از زمین جمع می کند و راضی و خوشنود با خود می برد.

شرنر باین پندار است عناصری که مورد استفاده فعالیت هنری رؤیاست، بویژه از نوع تحریکات عضوی است که بهنگام روز بسیار نامعلوم و مبهم است. بدینمنوال نظریه واقماً غریب و خیالی شرنر و نظریه نسبتاً افراطی و وقت و سایر فیزیولوژی دانان که معمولاً در قلمب مخالف یکدیگر واقع اند، ازینجهت باهم موافقت اما بر طبق نظریه مبتنی بر فیزیولوژی، عکس العمل ذهن در برابر تحریکات درونی، مجرداً اینک تجسمات عریضاً ایجاد گردید و بعد هم مطابق

اصول تداعی معانی تجسمات دیگری احیاء شد ، به پایان می رسد و صاحبان این نظریه در پژوهش جریانات روانی ازین حدگامی فراتر نمی نهند . به عقیده شر نر ، برعکس ، تحریکات جسمانی عناصری در اختیار ذهن می گذارد که ذهن آنرا به حسب نقشه های قوه متخیله اش بکار می برد . به عقیده شر نر رؤیادرم مرحله ای نطفه اش بسته می شود که دیگران آن مرحله را پایان کار رؤیا می پندارند .

نمی توان آنچه را که قوه تخیل رؤیا از تحریکات عضوی ، تدارک می بیند ، مفید دانست چه این قوه بازی آزار دهنده ای را با تحریکات مذکور شروع میکند و اعضاء مولد آن را به نحوی کنایه ای در رؤیا جلوه میدهد . شر نر حتی تصور میکند . (ولکلّت و دیگران درین مورد با ادهم عقیده نیستند) که قوه تخیل ما به هنگام رؤیا تمایل ویژه ای دارد باین که تمام سازمان بدن را پیش چشم ما مجسم کند و این را به صورت خانه ، شاید ، نشان میدهد . خوشبختانه برای تجسمات خود باین هم اکتفا نمی کند ؛ بلکه ممکن است يك عضو منحصر به فرد را به صورت يك ردیف خانه به نمایش بگذارد ، مثلاً فلان تحریک روده ای را به صورت کنایه ای خیالی باین چند جلوه میدهد . و گاهی هم قسمت های بدن را به صورت کنایه ای یا سمبولیک قسمت های يك خانه بپا می کند . مثلاً کسیکه سردرد مزمن دارد سقف اطاقی را در خواب می بیند که پوشیده شده است از عنکبوت های موذی شبیه غوك ، این کنایه ایست از سر .

بجز خانه باز اشیاء دیگری هست که ممکن است بعنوان کنایه (سمبول) در مورد پاره ای از اعضاء بکار رود ؛ مثلاً بخاری پرازشعله بادم سوزان ، کنایه ایست از ریه ها ؛ صندوق از هر قسم که باشد وسایلهای خالی ، رمزی است از قلب و اشیاء گرد بشکل کیف و با بغاور کلی اشیاء مجوف نشانیست از مثانه . نایمی که يك تحریک جنسی را درک می کند ممکن است قسمت بالای يك قره نی یا يك چپق و بمدیك پوست خز در کوچه پیدا بکند ؛ سرقره نی و چپق کنایه ایست از آلت مردی ؛ پوست خز نیز رمزیست از پشم ناحیه شکم . در قلمر و اعضاء تناسلی جنس لطیف نیز ممکن است فاصله ای که میان راه های بهم فشرده ایجاد میشود ؛ به صورت حیاط تنگی که با خانه های متعدد احاطه شده و دهانه آن در محرم بصورت يك جاده باریک و بسیار نرم که بوسط حیاط منتهی میشود در مثل زن نایم برای رساندن نامه ای به مرد ؛ از آن عبور کند ؛ در رؤیا جلوه گر شود . (ولکلّت ص ۳۹) گفته است که در پایان رؤیای مسای مزبور که محصول تحریکات عضوی میباشد ؛ قوه متخیله به نحوی نقاب از چهره بر میدارد و آشکارا عضو تحریک شده یا عمل آن را به شخص می نمایاند . ازین قرار رؤیایی که از يك تحریک مربوط به دندان حاصل میشود سرانجام به کندن يك دندان ؛ از طرف نائم ؛ بپایان میرسد .

قوه متخیله ممکن است عوض آن که خود عضو تحریک شده را به کنایه عرضه کند ؛ محتوی آنرا به کنایه نشان بدهد . ازین قرار فلان تحریک روده ای ، ممکن است در رؤیا بدین صورت بما عرضه شود که از کوچه ای کثیف عبور میکنیم یا فلان تحریک مثانه موجب باین رؤیا شود که کنار آب های کف آلود به گردش مشغولیم ، نیز ممکن است خود تحریک یعنی شدت و ضعفش و هدفی را که دنبال میکند بطور کنایه ای یا رمزی در رؤیا جلوه گر شود و یا دامن رؤیا به کنایه ای که معرف وضع بخصوص خرد آنست رابطه ای محسوس ایجاد بکند ؛ مثلاً و تمبک ؛ به هنگام يك تحریک دردناک تصور میکنیم که با چند مسک هار یا چند گاونر خشمگین کشمکش میکنیم ، یا مو قعی که در

فلان رؤیای جنسی نام زن تصوری کند که مرد لختی دنبالش میکند، اگر از تنوع صحنه‌های رؤیای چشم ببوشیم، لاجرم باید قبول بکنیم که فعالیت تخیلی کنایه‌ای در حکم قدرت مرکزی تمام رؤیاهاست. ولگلت کوشیده است این تخیل را خوب‌تر بشناسد و آنرا صحیحاً وارد يك دستگاه فلسفی بکند، اما، کنایه، با این که زیباست و با حرارت نگارش یافته برای کسانی که خیلی زود با اسرار و موازین فلسفی آشنا و محرم نشده‌اند، باشکال قابل درک است. ظاهر آنرا لحاظ شمر؛ فعالیت تخیلی کنایه‌ای در رؤیا عمل مفیدی را انجام نمیدهد، ذهنی که خواب می‌بیند یا تحریکاتی که در اختیارش قرار میگیرد، بازی می‌کند، البته می‌توان فرض کرد که بد جوری بازی می‌کند. نیز می‌توان از ما پرسید حال که نظریه شرنر واجد خصایص افعال و من در آوردی زنده‌ایست، چرا وقت صرف آن میکنیم، بهتر تقدیر باید از آن دفاع کرد چه این عقیده با تأثرات شخصی استوار است که رؤیاهای خود را با دقت زیادی بررسی می‌کند و ظاهراً هم مثل این است که برای تحقیق در پدیده‌های مبهم روانی استعداد ویژه‌ای داشت؛ بملاوه نظریه مزبور موضوعی را مطرح کرده که از قدیم الاپام تا کنون بعنوان يك موضوع معمایی و از لحاظ محتوی غنی؛ تلقی شده است و علم هم خودش مدعی است باین که جز از راه انکار معنی و محتوی رؤیا و مخالفت با عقاید عامه در خصوص آن، در راه روشن کردن پیچیدگی‌های آن گامی برنداشته‌است، بالاخره، بدستی چنین به نظر میرسد که توجهات رؤیا تقریباً جنبه خیالی و تفریحی داشته‌است، همچنین در خصوص باخنه‌های مغزی توجهات خیالی وجود دارد. محقق معتدل و دقیقی مانند بنتنر در ۱۹ کتابش، وقتیکه شرح میدهد چگونه آغاز بیداری در توده یاخته‌های مغزی که سطحاً بخواب رفته‌اند، پدید می‌آید؛ مانند شرنر چهار توجهات واهی میشود؛ امیدوارم بتوانم اثبات بکنم که در وراء توجهات شرنر، واقعیتی وجود دارد که براساسی هنوز به وضوح بدان پی نبرده‌اند و واجد آن عمومیتی که فلان نظریه ویژه رؤیا باید دارای آن باشد، نیست؛ در هر صورت، نظریه شرنر، بدلیل مخالفتش با نظریه پزشکی، یما نشان میدهد که توجه اصل رؤیا، در روزگار ما میان چه قطب‌هایی در نوسان است.

۸- روابط خیال و رؤیا و بیماری‌های روانی

میتوان روابط میان رؤیا و اختلالات روانی را به سه شکل مورد مذاقه قرارداد؛ الف. روابط مربوط به انگیزه‌شناسی و کلبنیک، مثلاً موقه یک فلان رؤیا جانشین فلان اختلال روانی میشود یا موقه یک زودتر یا دیرتر از ظهور فلان اختلال روانی هویدا میگردد، ب - تغییراتی که به هنگام دیوانگی در رؤیا حاصل میگردد؛ ج - روابط عمیق بین رؤیا و ناراحتی‌های روانی که بر اثر شباهت فراوان، میتوان آن‌ها را از يك خانواده شمرد، این موضوع؛ در گذشته یکی از موضوعات مطلوب محققان امور پزشکی بوده است، چنان که میتوان تاریخچه و فهرست آثار مربوط را در آثار سپیتا و رادستوک و هوری و تیسیه خواند. بنابراین باز به این موضوع برگشتند در مثل سانت دو سانکتیس مخصوصاً با امان نظر بیشتری آن را مطالعه کرده‌است. و ما اکنون رؤس تحقیقات وی را درین جا خلاصه میکنیم.

برای تشریح مسأله روابط مربوط به انگیزه‌شناسی و کلبنیک بین رؤیا و دیوانگی میتوان مشاهدات ذیل را ذکر کرد. نهورهنبوم (بقول کروس) خاطر نشان می‌سازد که نخستین تظاهر

دیوانگی اغلب اوقات يك رؤیای خلیجان انگیز است نیز اغلب اوقات مرحله پیشرفته افکار هذیانی به این رؤیا مربوط است. سانت دو سانکتیس از چندین مورد مشاهده در خصوص بیماران روانی موسوم به «پارانویا» ذکر میکند که در مورد آنها، رؤیا «تنها علت اصلی و معین کننده» دیوانگی بوده است بیماری روانی ممکن است با این رؤیای مرضی که مترجم دیوانگی است، نطفه اش بسته شود. نیز ممکن است در طی رؤیاهای دیگری رشد و نما کند مثل رؤیاهایی که واجد تردید و دودلی و اعتقاد ناقص به هذیان میباشد. در یکی از موارد سانکتیس رؤیای نخستین «بایک سلسله بحرانهای هیستریکی خفیف و يك عارضه مالیخولیایی دلهره انگیز که معمولاً این یکی بعد از آن یکی پیش از رؤیا ظهور مینموند» همراه بوده است. قره. به قول تیسیه، از رؤیایی تریف میکند که منقلب آن بعداً مبتلی به يك فلج هیستریکی گردید؛ رؤیا را بعنوان علت اختلال روانی ذکر کردیم؛ اما میتوان گفت که رؤیا نخستین تظاهر اختلال روانی و مبداء بیماری است. در مثالهای دیگر، میتوان در رؤیا علاماتی دال بر بیداری پیدا کرد، گاهی بیماری روانی به رؤیا محدود میشود. قوهای رؤیاهای دلهره انگیز را در حکم مواردی سرعتی تلقی میکند، آلیزون (به قول رادستوک) يك قسم «دیوانگی شبانه» را تشریح میسازد که مبتلایان بدان بهنگام روز ظاهر آنچه آدمیزادگان سالم و کاملاً طبیعی بشمار میروند. اما بهنگام شب دچار خیالات واهی و عوارض خشم و غیره میشوند سانکتیس مشاهداتی را نقل میکند که نظیر مشاهدات بالاست مخصوصاً وضع يك مرد مبتلی به داء الخمر را شرح میدهد که در رؤیا در حکم يك پارانویا بود بدین ترتیب:

سداهایی بگوشش میرسد که فریب کاری زنتش را بر او فاش میساخت. تیسیه موارد متعددی را ذکر میکند که اعمال و محرکات مرضی آنها که دال بر دیوانگی بود، جملگی از رؤیا سرچشمه میگرفتند... گیسلن (Guislain) موردی را شرح میدهد که در ضمن آن خواب جای خود را به عوارض کوتاه متناوب مخصوص دیوانگی داده بوده است.

جای تردید نیست که پزشک باید بفکر بررسی جنبه تداوی روانی رؤیا بیفتد.

بهنگام تداوی فلان بیماری روانی گاهی مشاهده میشود: موقتی که عمل روانی به هنگام روز طبیعی است، باز رؤیا آشفته است. به قول گروس، اگر هموری نخستین کسی بود که اذهان را منوجه این موضوع کرد. ما کاریو (بقول تیسیه) سرگذشت يك دیوانه (مانیاک) را شرح میدهد که هشت روز پس از مداوای بیماریش، باز در طی رؤیا، افکارش قرار میگردد و محرکات بیماریش بصورت اغراق آمیزی جلوه گر میشد. تاکنون مطالعات قابل ملاحظه ای در خصوص تغییراتی که در رؤیای افراد مبتلی به جنون مزمن حاصل میشود نشده است. در عوض مسأله قرابت بین رؤیا و دیوانگی از دیرباز مورد بحث و فحص قرار گرفته است.

این گابانئیس است که بگفته هوری، نخستین بار این موضوع را در کتاب معروف خود بنام روابط میان روح و اخلاق مورد واری قرار داد و بعد از او به ترتیب لئوت و ج. همورو (اهل تود) و هن دو بیران نیز درین زمینه تحقیقاتی کردند. احتمال می رود که نخستین تحقیقات درین زمینه خیلی قدیمتر ازین حرفها انجام گرفته باشد. رادستوک مطالعات خود را با انتخاب ضرب المثلهایی در خصوص خویشاوندی بین رؤیا و دیوانگی، شروع کرده است. گانت درجایی مینویسد: «دیوانه، بخواب رفته ایست بیدار»؛ گروس عقیده دارد: «جنون رؤیایی است که در طی آن حواس بیدارند.»؛ شوپنهاور برین

عقیده است که رؤیا يك جنون کوتاه و جنون يك رؤیای طولانی است. هاگن (Hagen) چنین هذیان دار رؤیایی میداند که علتش خواب نیست بلکه یک قسم بیماریست. دونت در روانشناسی فیزیولوژیکی خود، چنین اظهار عقیده میکند: «در حقیقت؛ رؤیا باعث میشود که تمام حالاتی را که در بیمارستان مشاهده میشود، در خودمان بشناسیم.»

و اینک به عقیده سپینا (وی با هوری تقریباً هم عقیده است) قرايبهای دقیقی است که می توان بر آن تکیه زد: «الف - از بین رفتن یا سست شدن آگاهی بر خویشتن که موجب جهل بر حالت خویشتن است و عدم تعجب ما از اعمال مخالف اخلاقی که بهنگام رؤیا از ما سر میزند و با اصطلاح وجدان اخلاقی با اذ دست میدهم. از همینجاست. ب - تغییراتی که در ادراک یا دریافت حسی ایجاد میشود؛ با این تفاوت که رؤیا موجب کندگی و جنون بطور کلی باعث تندگی آن می گردد. ج - ارتباط تجسمات یا نفسانیات منحصراً بر طبق قوانین تداعی معانی است که موجب يك سلسله اختراعات مشابه و خود رو میشود و فقدان تناسب میانۀ تجسمات (اغراق، خارق العاده) که در واقع نتیجه مطالب بالاست. د - تغییر (و گاهی واژگونی) شخصیت و منشی (تبدیل شدن شخصیت).»

رادستوک باز چند چیز دیگر بدان اضافه می کند که همانا شباهت محتوی بین رؤیا و جنون از اهم آنست: «د اغلب خیالات واهی و توهمات بی پایه به قوه باسره و سامعه و بطور کلی به سایر حواس روی آور میشود. البته شامه و ذایقه، چنانکه در مورد رؤیا دیدیم، در جنون هم در درجه دوم اهمیت واقع اند. جنون همچنان آمیز درست مانند رؤیا موجب احیاء خاطرات گذشته دور دستی میشود که بهنگام بیداری و سلامت فراموش شده است. وجه شباهت میان رؤیا و جنون در آنجا ارزش حقیقی خود را پیدا می کند که حتی به جزئیات حرکات و حالات قیافه هم کشیده میشود.»

دکسانی که دردی دارند، رؤیا چیزی بدانها میدهد که واقفیت آنها از آنها پنهان میکند و آن سلامت و سعادت است. ازین قرار مناظری دلکش از سعادت و عظمت و شرافت و ثروت پیش چشم دیوانگان گسترده میشود. اساس هذیانها اغلب اوقات همین تصاحب ادعایی نعمت ها و تحقق یافتن خیالی آرزوها است و عدم تحقق آنها خود یکی از علل روانی جنون است. هذیان مادری که بچه محبوبش را از دست داده است از خوشی مادر بودن سرچشمه می گیرد، مردی که گرفتاریهایی داشته و بخت و ثروت باو روی نکرده است، فکر می کند که بی اندازه ثروتمند است و فلان دختر متروک می پندارد که به مهربانی دوستش دارند.

(این قطعه از رادستوک خلاصه ای است از شرح و بسط ماهرانۀ گریزینگر Grisinger که نشان میدهد تحقیق آرزوها وجه مشترک بین تجسمات رؤیا و بیماری های روانی است. تحقیقات من بعدها به من نشان دادند که اینجاست کلیدیک نظریه مبنی بر روانشناسی در خصوص رؤیا و جنون.)

و چیزی که اساساً رؤیا و جنون را مشخص میکند همانا تداعی معانی های سر درگم و بیقاعده و ناتوانی قوه تمیز است در آنها. «چندترین وجه در آن. ما ابداعاتی را که يك عقل سلیم در نظر ما بوج و احیاناً محال جلوه میدهد قابل ملاحظه تشخیص میکنیم. جریان کاله ایدوسکی

نماویر رؤیا با فرار افکار در موقع بیماریهای روانی، قابل مقایسه است. در هر دو مورد فقدان تخمین و ارزیابی زمان به چشم میخورد.

از هم پاشیدگی شخصیت در طول رؤیا - آنجایی که دانش مخصوص ما میان دو موجود تقسیم میشود که یکی از آنها «دیگانه» و بعنوان مصلح من حقیقی است - کاملاً شبیه است به تقسیم شخصیت در بیماری روانی خیالی. حتی در مورد افکار جنون آمیز با دوام، میتوان معادله‌هایی در رؤیاهایی که واجد جنبه‌های مرضی هستند بطور یکنواخت تکرار میشوند، (رؤیاهای مزاحم) پیدا کرد. بیماران که شفا یافته‌اند اغلب میگویند که هذیان‌شان فعلاً به صورت رؤیاهای آشفته بدیشان ظاهر میشود و حتی گاهی از اوقات 'لحظاتی کوتاه خود را مبتلی بهمان بیماری، احساس می‌کنند.

با آنچه گذشت جای تعجب نخواهد بود که رادستوک افکار خود وعده بسیاری از محققان را خلاصه کرده میگوید: «جنون جز اغراق يك پدیده عادی و دوره‌ای بنام رؤیا نیست.» (ص ۲۲۸).

کروس خوباوندی بین رؤیا و جنون را نه همان از راه همین شباهت مطلقاً خارجی مشخص میسازد، بلکه از راه انگیزه شناسی (یا بیادارت بهتر از راه مطالعه منابع تحریکات) مدلل میکند. نصر اساسی و مشترك این دو به عقیده وی همانا، چنانکه در سطور بالا ذکرش گذشت احساساتی است، که از راه تن دریافت می‌داریم. این شباهت انکارناپذیر حتی در جزئیات میان رؤیا و جنون پشتیبان اصلی فرضیه پزشکی در مورد رؤیاست، نظریه‌ای که بر طبق آن، رؤیا پدیده‌ای بیفایده و بی‌حاصل بلکه مضر و در حقیقت نمودار پستی گرفتن فعالیت روانیست.

ازین‌ها گذشته آشکار است که چقدر اطلاعات مادر خصوص ماهیت اختلالات روانی، مبهم و پریشانست، پس ازین راه نمیتوان به توجیه قطعی ماهیت رؤیا رسید و نیز گه‌تاخی نیست اگر امیدوار باشیم که شاید روزی يك استنباط ویژه از رؤیا، موجب پی‌بردن به اصل و چگونگی اختلالات روانی گردد.

باید توضیح بدهم که چرا دنباله تحقیقاتی را که در خصوص رؤیا در فاصله چاپ اول و دوم این کتاب انجام گرفته است، نکرده‌ام. عللی که مرا وادار به تهیه چنین تاریخچه‌ای کرده، دیگر ازین رفته بود و ادامه چنین کاری نیز احیاناً موجب زحمت بود و حاصلی هم نداشت و به علاوه درین مدت نه سال که میان چاپ اول و دوم کتاب فاصله افتاده است؛ اطلاعات و نظراتی که قابل باشد، بدست نیآمده است و کار من نیز در آناری که بعداً نشر یافت نه نقل گردید و نه مورد توجه قرار گرفت، البته منحصمان از وجود آن مطلع نگشتمند و ازین قرار نشان دادند که اهل علم و دانش از مآراف جدید دوری میکنند. بقول آقا تامل فرانس: «دانشمندان کنج‌گاو نیستند.» اگر در حوزه علم و معرفت تلاقی جایز باشد. من نیز به نوبه خویش حق دارم به کتاب‌هایی که پس از نخستین چاپ کتابم؛ انتشار یافت، اعتنایی نکنم، چند گزارشی ازین کتاب که در مجلات علمی نشر یافت آن چنان از عجاب و سوء تفاهات لبریز است که چاره‌ای ندارم جز این که از منتقدان تناخا کنم که دو باره در نج مطالعه این کتاب را بر خود هموار سازند و احتمالاً بدهم حتی يك بار هم این کتاب را نخواهند خواند.

کتاب‌های پزشکی که شیوه روانکاوی را در مداوای امراض روانی اختیار کرده‌اند شامل عده زیادی از رؤیاهایی است که بر حسب راهنمایی‌های من تمییر شده‌اند. نتایج این نوع کارها تا آن اندازه که مطابق النمل بالنمل مطابق روش من نیست؛ در گزارش کلی نظریه من گنجانیده شده است.

در پایان این کتاب، فهرست دیگری از کتاب‌های مهمی که پس از چاپ نخست کتاب حاضر نشر یافته است؛ بدست داده‌ام. کتاب بسیار غنی سانت دوسانتکتیس در خصوص رؤیا که اندکی پس از انتشارش به زبان آلمانی ترجمه گردید؛ هم‌زمان کتاب من نشر یافت به نحوی که توانستم از جوه آن آگاه شوم چنان‌که مؤلف مزبور نیز از کتاب من خبر نیافت. بعداً به فرصت مشاهده

کردم که کتاب عظیم مزبور حتی ذکرى از مسایل و مشکلات مورد نظر من نیز نکرده است؛ جز از دو کتاب که نزدیک تحقیقات من است؛ ذکرى نمیکنم: يك فیلسوف جوان 'هه سو بودا' سعی کرده است تا کشف «تناوب بیولوژیکی» مربوط به ویلهم فلیس را به پدیده‌های روانی تمییر دهد، وی در طی کتابی لبریز از تخیلات، سعی کرده است که این نظریه را با رؤیا منطبق سازد: (۱) پیشتر بگویم که این اصلا به اصل رؤیا نپرداخته است، چه وی رؤیا را به بازگشت خاطراتی مربوط میدانند که در شب مشابه برای اول بار یا دومین بار يك دوره بیولوژیکی را تمام کرده باشند؛ يك بار بفرم رسید که میباید انکارنده کارش را به جد نکرده باشد. اما ظاهر آشتباه کرده‌ام. در صحایف آینده چند مورد از بررسیها را راجع به استنباط سو بودا ذکر خواهم کرد؛ اما باید بگویم که ازین بررسیها چیزی دستگیرم، نکردید.

خیلی خوشوقت شدم وقتی که بتصادف در حوزه‌ای که بهیچوجه دنبال گمشده‌ام در آن نمیگشتم، استنباطی از رؤیا پیدا کردم که کاملاً با استنباط من مطابق است و تاریخ انتشارش هم طوری است که احتمال این که ممکن است مؤلف از کتاب من استفاده کرده باشد، ازین می‌رود. خوشوقتی من بیشتر است ازین که میتوانم به متفکری که مستقل از من، به نتایجی مشابه نتایج من رسیده است، تعظیم بکنم. این کتاب موسوم است به «تفنن‌های یکنفره» و جلد دوم آن به سال ۱۹۰۰ از طبع خارج شده است و نام مؤلفش هم لیتکوس است.

اضافه شده بسال ۱۹۱۳

صحایف پیشین به سال ۱۹۰۹ نوشته شد، پس از آن وضع عوض شد. کوشش من برای تمبیر رؤیا بهیچ وجه متوقف نشد اما این وضع جدید تدارک فهرست کتب منتشره درین باره را با زهم مشکل تر کرد. مسأله تمبیر رؤیا سلسله ای از مسایل و تا کیدات جدید را مطرح ساخت که مؤلفان و محققان متعدد به آنجا متفاوت آن را مطرح نظر قرار داده اند، من نمی توانم بدون آن که نظرات خاص خودم را بیان کنم، البته در آن قسمتی که بهم مربوطند، ازین کتب ذکر ی به میان آورم. بهر تقدیر اهم این کتب را در صحایف آینده وارد کرده ام.

فصل دوم

شیوه تعبیر رؤیا

تجزیه و تحلیل يك رؤیای نمونه

۱ - ملاحظات مربوط به متدولوژی (روش شناسی)

عنوانی را که به کتابم داده‌ام. این موضوع را می‌رساند که عقاید و افکار پیشینیان در خصوص رؤیا چه بوده و نظرم نیز در این میان نه کد است. پیشنهاد خود کرده‌ام که رؤیاها ممکن است دارای معانی باشند و اگر هم خود را صرف روشن کردن پاره‌ای از موضوعات سابق الذکر می‌کنم، فقط يك سو و فرعی از آن چشم دارم و در واقع در حاشیه آن مسأله اصلی است که در صد حل آن می‌باشم. با پذیرفتن این امر که می‌توان رؤیاها را تعبیر و تفسیر کرد، بشد نظریه رایج و تمام نظریه‌های مربوط به رؤیا با استثنای نظریه شرتر، گام بر میدارم. در واقع «تعبیر فلان رؤیا» یعنی معین کردن «معنای» آن و مباحثه آن با چیزی که ممکن است در سلسله فعالیت‌های روانی ما گنجانیده شود، یعنی حلقه زنجیری که شبیه حلقات دیگر هم در آن نه است.

تا آن جا که ما توانستیم و ادسی کنیم. در نظریات مربوط به رؤیا عموماً محلی برای مسأله تعبیر قایل نشده‌اند. برای این که از نظر ایشان رؤیا يك امر روانی نیست بلکه يك امر جسمانی است که منتهی بمدد باره‌ای از نشانه‌های روانی مکشوف میشود، اما قاطبه مردم همواره نظری برخلاف آنچه گذشت، داشته‌اند. با این که این دسته زیاد اهل منطق نیستند باز با قبول موضوع غامض و نامعقول بودن رؤیا، نتوانستند معنای آن را انکار بکنند و تحت رهبری يك حسن ششم مبهم ظاهراً معنایی برای رؤیا قایل شدند، اما معنایی پنهانی و کنایه‌ای و برای کشف این رمز باید بی‌باصل جنبه کنایه‌ای آن برد.

بشریت همواره برای تعبیر رؤیا کوشیده و برای این منظور از دوشیوه کاملاً مختلف استفاده کرده است. شیوه نخستین محتوی رؤیا را به عنوان يك کل در نظر می‌گیرد و میکوشد تا محتوی مشابه دیگری را جانشین آن سازد که برخلاف آن کاملاً معقول و سهیم الفهم باشد. این شیوه موسوم است به تعبیر کنایه‌ای یا سمبولیک اما این شیوه از تعبیر رؤیاهای نهمان غامض بلکه مبهم نیز عاجز است. توجیهی که یوسف در تورات از رؤیای فرعون بدست می‌دهد،

نمونه خوبی است برای این روش : هفت گاو لاغری که هفت گاو چاق را میدردند یکتسم پیشگویی کنایه‌ای است از قحطی هفت ساله در مصر که تمام آذوقه‌های را که در طول سالهای متمادی فراوانی انبار کرده‌اند ، از بین خواهد بود. اغلب رؤیاهای مصنوعی که شاعران آن را ابداع کرده‌اند، باید از روی این شیوه کنایه‌ای تعبیر و تفسیر شوند؛ چه این رؤیای بسودتی مرموز حاوی افکار شاعران است و در عین حال بتجربه ثابت شده است که خصایص رؤیاهای ما را نیز داراست (۱)

روش پیدا کردن این معنای کنایه‌ای قابل آموختن نیست و پیشرفت یا موفقیت در این موارد منوط است به درجه مهارت و قدرت انتقال ، ازین جهت تعبیر کنایه‌ای رؤیا توانسته است در جرگه فنونی قلمداد شود که فرا گرفتن آن مستلزم داشتن استعداد های مخصوصی است (۲)

دومین شیوه عمومی در مورد تجزیه و تحلیل رؤیا ، و دیگر مدعی چنین چیزهایی نیست می‌توان آنرا روش کشف رهنز نامید چه این شیوه رؤیا را در حکم نوشته مرموزی بحساب می‌آورد که تمام علامات آن باعلامات مشابه قابل کشف است و آنهم بد مدد کلیدی که هیچگاه تغییر نمی‌کند . فرض می‌کنیم که یک نامه بعد یک مراسم تدفین را در رؤیای دیده‌ام و غیره ؛ کتاب مخصوص کلید رؤیا را باز می‌کنم و متوجه میشوم که باید نامه را به کین و مراسم تدفین را به مراسم نامزدی تعبیر کرد . آنوقت با استفاده ازین کلمات اصلی ، باید رابطه‌ای بسازم و دوباره آنرا به عنوان رابطه‌ای در آینده به حساب آورم . آرتمیدور اهل دالدیس در رساله‌اش در خصوص تعبیر رؤیا یک تعریف جالب توجه ازین روش مبنی بر کشف رمز بدست میدهد (۳) خیمه مطلقاً مکانیکی و خشک ترجمه و تفسیر در اینجا بنحوی اصلاح

(۱) در ضمن خواندن ناولی از دویل یو. جنس (شاعر) بعنوان گرا دیو اچندین رؤیای مصنوعی را که صحیحاً ساخته شده بود با سانی تعبیر میشد، کشف کردم؛ بطوریکه می‌شد گفت که ابداع نشده بلکه واقعاً شاعر آنها را در خواب دیده است. وقتی که از شاعر استفسار کردم گفت که از نظریات من خبر نداشته است. من این هم آهنگی بین تحقیقات خود و ابداع فلان شاعر را حمل بر صحت تجزیه و تحلیل خود در مورد رؤیا کرده و این مطلب را بسال ۱۹۰۶ منتشر ساختم .

(۲) بقیده ارسطو، بهترین معبر رؤیا آن کسی است که بهتر قادر به درک شباهت‌ها باشد زیرا تصاویر رؤیا در حکم انعکاسات در آب هستند که حرکت آب آنرا بهم می‌زنند و آن کسی بهتر از دیگران موفق یکشف آن میشود که حتی در تصاویر یا انعکاسات در هم برهم ، قادر به باز شناختن حقیقت باشد.

(۳) آرتمیدور اهل دالدیس که ظاهراً در سده دوم میلادی پا بجهان گذاشت گزارشی جامع و مانع از شیوه‌های تعبیر رؤیا در دنیای یونان و روم برای ما باقی گذاشته است. چنانکه گوهر گز نشان می‌دهد، وی بویژه سعی کرده است که تجزیه رؤیا را بر مبنای مشاهده و تجربه استوار سازد و خصوصاً اصرار کرده است که هنرش را از سایر هنرهای فربنده مجزا کند . باز به روایت ناقل زیور ، پایه و اساس هنر تعبیر رؤیا وی چنانکه در مورد جادو و افسون چنین است، اصل تداعی می‌باشد، یکی از عناصر رؤیا مبین معنی آنست البته آن معنی که از لحاظ معبر معتبر است. اما یک عنصر واحد رؤیا ممکن است از لحاظ معبر و اجدمانی متدیده باشد و مخصوصاً در افراد مختلفه

شده است. چه نه همان معنوی رؤیادار اینجا مورد توجه قرار می گیرد. بلکه شخصیت و مقتضیات زندگی شخصی نیز مطرح است: مثلاً فلان موضوع از لحاظ مرد، توانگر یا متاهل یا خلیب واجد معنایی است که عین همان معنی را از لحاظ یک مرد بی‌نوا یا مجرد یا بازرگان ندارد. وجه مشخصه این روش آنست که تعبیر شامل کل رؤیا نمی‌شود، بلکه شامل هر کدام از اجزای عناصر آن بطور جداگانه میشود مثل اینکه توده ای در دست است و با یدقسمتهای مختلف آن جداگانه تکوین یافته باشد. یقیناً این رؤیاهای ناهم‌آهنگ و درهم برهم است که موجب پیدایش فکر شیوهٔ گشهرهز (۱) شده است.

موجب بروز خاطرات گوناگون گردد و چون چنین است خودرایی و نسامنی در امر تعبیر رؤیا اجتناب ناپذیر است. شیوه‌ای را که در صحایف آینده تشریح خواهیم ساخت از شیوهٔ قدما فرقدارد و فرقتی در این است که در روش من مسئولیت تعبیر بر عهده خود نایم است. روش من این موضوع را مطلق نظر قرار می‌دهد که فلان عنصر عوص آنکه چیزی یا مطلبی را به یاد معبر بیاورد، آن را بیاد نایم می‌آورد. بر طبق مشاهدات اخیر کفیش میلی بنام قفینگیجی، ظاهراً اغلب آنهایی که در مشرق زمین از روی خواب تفال می‌زنند، از همکاری خود نایم استفاده می‌کنند و اینک آنچه را که محقق مزبور در خصوص رمالان بین‌النهرین که هر چه پیشتر از همکاری نایم استفاده می‌کنند، نوشته است: «ما هر تیرین رمالان برای اینکه رؤیایار اصحیاً تعبیر بکنند از خود صاحبان رؤیا پرسش‌هایی می‌کنند و از آنچه به تصور آنها برای یک تعبیر درست لازم است، اطلاعی بدست می‌آورند.» خلاصه رمالان ما هیچ چیز را فرقدار نمی‌کنند و تا آخرین اطلاعات لازم را بدست نیاورند، تعبیر مطلوب را ابراز نمی‌نمایند. «میان این اطلاعات اغلب اطلاعاتی در مورد اقوام نزدیک از قبیل زن بچه، پدر و مادر و این دستور العمل منتهی به چشم می‌خورد، آیا قبل از یا بعد از رؤیای شب گذشته آمیزش جنسی داشتید؟

اصل در تعبیر رؤیا، توجیه رؤیاست از راه ضد آن.

۱ - دکتر آلفرد. رویستک توجه مرا به این موضوع جلب کرده است که کلیدهای رؤیا های شرقی که کلیدهای مادر مقابل آن در حکم یک انتحال محقرانه ادبی است. معانی عناصر رؤیایا را از راه شباهت و هم‌آهنگی کلمات توضیح می‌دهد. خصیصهٔ تفهیم‌دنی جانشینی در کلیدهای عامیانهٔ ماملول این موضوع است که ترجمه درین میان تمام این شباهت‌ها را منهدم می‌سازد. (برای درک اهمیت فوق‌العاده‌ای که تمدنهای باستانی مشرق‌زمین برای جناس قایل بودند، به کتابهای «هوگو و نیکلر» مراجعه شود) زیباترین نمونه‌ای که از تعبیر رؤیا از عهد باستانی به ما رسیده است، بر یک جناس مبتنی است.

آرتیمیدور نقل می‌کند: «بنظرم آریستاندر توجیه مناسبی به اسکندر داد. موقمی که وی شهر صور را محاصره کرده بود، بی‌تابی می‌کرد و در یک لحظه ناراحتی، چنین بنظرش رسیده بود که می‌دیده است مردی چن‌مانند، وی سبزی میرقصد. اتفاقاً آریستاندر در آن هنگام در حوالی شهر صور و در قشون شاه بود وی کلمات «مرد چن مانند» را به دو قسمت تجزیه کرد که معانی آنها این بود، صور از آن توانست. عاقبت چنین نتیجه گرفت که اگر شاه فالانته اقدام بکند، شهر رافتح خواهد کرد، به علاوه رؤیا آنچنان به بیان شفاهی وابسته است که بقول فرنجی که در واقع نیز چنین بقیه در صفحه ۸۲

این دو شیوه عامیانه تجزیه و تحلیل رؤیا یقیناً برای تحقیقات علمی قابل استفاده نیست . چه شیوه کنایه‌ای (سمبولیک) دارای دایره اشتمال محدودی است و نمی‌توان از آن يك دستگاہ کلی و جامع‌الاطراف بوجود آورد . روش کشف رمز نیز کاملاً وابسته است به کلید، کلید رؤیا، و هیچ چیز آنرا تضمین نمی‌کند ممکن است با توجه بد آنچه گذشت این وسوسه گریبانگیر ما شود که باید حق را به جانب فلاسفه و روان پزشکان داد و مسأله تبیین رؤیا را بنوان يك مسأله قلابی طرد کرد (۱).

اما من توانستم گامی فراتر نهم . بالاخره باین نکته متوجه شدم که مشاهده میکنم که یکبار دیگر سخن برسریکی از این موارد است که تقریباً شایع هم هست و در ضمن آن یقین قدیمی و لاجوجانه فامیانه بیش از عقاید و آراء کنونی ما واجد حقیقت است . من مدعی هستم که رؤیا دارای معنی است و يك روش علمی هم برای تبیین آن وجود دارد و اینك راهی که مرا پایتجا رسانیده است .

سألهای متشابهی است که بمنظور تداوی امراض روانی ، در خصوص يك سلسله از امراض روانی از قبیل ترس‌های بیجهت هیستریکی و انواع و اقسام دسوسه‌ها و غیره به مطالعه و بررسی مشغولم . مخصوصاً از زمانی به این کار گمریستم که يك اعلان مهم از طرف ژوزف پرویور نشر یافت و در ضمن آن این نکته اثبات شده بود که در خصوص این پدیده‌های روانی که بمنزله نشانه های مرضی مورد توجه قرار میگردد ، تبیین و توحیه آن در حکم «داوا و مالاجه» مریض است (۲) یعنی اینکه وقتی منابع قفلان ناراحتی روانی در روح بیمار کشف می‌شود، مرض از بین میرود و بیمار شفا می‌یابد، عدم توانایی شیوه‌های تداوی قدیم ما و جنبه حمایتی این حالات مرضی مرا پراکنیخت تا آنکه علی‌رغم تمام مشکلات راهی را که پرویور نشان داده بود ، تا او پسین منزل، دنبال بکنم . جای دیگر مفصلاً چگونگی پیدایش شیوه خود را با ذکر نتایج حاصله از آن شرح خوانم داد . باری در طی این تحقیقات، مبتنی بر «روانکاوی» بود که توجهم به تجزیه و تحلیل رؤیا جلب گردید . بیماران را که مجبور می‌کردم هر چه در سر دارند بر من فاش سازند (البته در خصوص يك موضوع تعیین) رؤیاهای خود را برایم شرح دادند و بدین نحو به من آموختند که می‌توان رؤیا را در سلسله حالات روانی که در خاطرات ما چشم می‌خورد (موقعی که عدنی مربوط به آسیب شناسی عصبی داشته باشیم) گنجانید . از اینجا ب فکر افتادم که رؤیا را نیز مانند سایر نشانه‌های مرضی و ادسی کنم و همان شیوه همان مریضه را در مورد آن بکار بندم . پس این گامی بیش نبود .

شیوه مزبور مستلزم بهیا کردن بیمار است و در این حال هم باید از او خواست که به ماجری‌های درانش توجه زیادی داشته باشد و آنها را ریز و درشت نکند و برای اینکه بتواند

است، هر زبانی، دارای يك زبان مخصوص رؤیاست بطریق قانون کلی، رؤیا غیر قابل ترجمه است، و من هم کتابی مثل کتاب حاضر را غیر قابل ترجمه می‌پنداشتم .

۱ - این کتاب پدید آمده بود که کتابی از اشتف Stampf دریافت داشتم وی کوشش این است که ثابت کند رؤیا واجد معنایی است و می‌توان آنرا تبیین کرد . اما این تبیین بر پایه يك قسم کنایات و اشاراتی است که درخور تمعیم نمی‌باشد .

۲ - تیمماتی درباره هیستری از پرویور و فرییده .

مشاهده بکند و حواسش را جمع کرده در خود به پژوهش بپردازد، بهتر است چشمهایش را ببندد و در یک وضع آسوده قرار بگیرد و برای اینکه از هر گونه ریز و درشت کردنی مصون بماند، باید به توصیهای صوری دست یازد و یواگفت که پیشرفت درین امر منوط به این چیزهاست: باید دقت بکند، مشاهده بکند و هر آنچه را که به ذهنش می رسد افشا سازد و بدلیل اینکه فلان اندیشه مهم نیست آنرا فروکش نکند و نسبت به اندیشههایش بیطرف و بیغرض باشد برای اینکه معمولاً ریز و درشت کردن است که مانع از پیدا کردن توجیه یا تعبیر برای فلان رؤیا با فلان اندیشه ثابت و غیره... می باشد.

در جریان کارهای روانکاو خود باین نکته پی بردم که رفتار روانی شخصی که می اندیشد خیلی از رفتار شخصی که اندیشههای خود را بدقت مشاهده می کند، فرق دارد چه قابلیت روانی بهنگام اندیشه کردن خیلی شدیدتر است از موقعی که شخص در افکار خودش به بررسی مشغول است هر چند که این بررسی با عمیق ترین دقتها توأم باشد. چه منظره متمرکز و پیشانی چین خورده کسی که اندیشه می کند در مقابل آسایش فکری کسی که مشغول تماشای ماجریهای روانی خویش است، دلیلی است برین مدعای ما. در هر دو مورد شخص در خود فرو می رود و با اصطلاح سر به جیب مراقبت فرو می برد اما وقتی که شخص می اندیشد، عمل انتقاد هم بدان افزوده می شود. این انتقاد یا با اصطلاح سنجش و ریز و درشت کردن موجب حذف آن دسته از اندیشههایی میشود که بعد از عمل ادراک جلوه کرده اند و یک عده را هم در نیمه راه متوقف میسازد و راهشان را سد می کند و باقی مانده هم عاقبت حتی موفق نمی شود از آستانه وجدان و خود آگاهی، عبور کند، این دسته قبل از عمل ادراک واژه میشود. بهنگام مشاهده اندیشههای خود، در عوض تنها عملی که شخص باید انجام بدهد همانا جلوگیری از اعمال انتقاد یا سنجش و یا ریز و درشت کردن است؛ وقتی که شخص موفق شد از انتقاد چشم پیوشد مقداری اندیشه که در غیر این صورت قابل درک نمی بود، وارد و خود آگاهی، یا وجدان میشود. در سایه مجموعه حقایقی که بدین ترتیب از راه خودنگری بدست می آید، موفق میشویم اندیشههای مربوط به - امراض و همچنین تصاویر رؤیا را تعبیر و توجیه بکنیم. چنانکه دیده میشود، رویه مرفته، سخن بر سر آنست که یک حالت روانی در شخص بوجود آوریم که نه خواب باشد و نه بیداری بلکه حالتی باشد بین این دو و از نقطه نظر تقسیم قوای روانی (قسمت متحرک دقت) با حالت ناشی از یک خواب مصنوعی قابل مقایسه باشد، لحظه ای که شخص به خواب می رود تجسمات غیر ارادی در سطح تجلی میکنند برای اینکه عمل اراده و انتقاد تقریباً از بین رفته است. معمولاً علت این سست شدن عمل اراده و انتقاد را به خستگی نسبت میدهند. تجسمات غیر ارادی و ناخواسته که یکدفعه رخ می گشایند به صورت تصاویر پصری و سمعی تغییر هیئت میدهند (۱)

(رجوع کنید به تذکرات شلاپرماخر و دیگران که درین کتاب آمده است) . درین حالت که ما می خواهیم برای تجزیه و تحلیل رؤیا و سایر اندیشههای مربوط به آسیب شناسی از آن استفاده کنیم، باراده باید از انتقاد و ریز و درشت کردن چشم پوشید و از انرژی روانی منتج ازین راه (یا از قسمتی ازین انرژی) برای تعقیب اندیشههای احضار نشده که جلوه

(۱) سیلبرر که تغییر تجسمات ناخواسته را به صورت تصاویر پصری مشاهده کرده است موازین مهمی از آن برای تحقیق در رؤیا استخراج کرده است .

کرده خصیصه تجسمی خود را حفظ می کنند (برخلاف آنچه در لحظه خواب جریان دارد) استفاده کرد. تجسمات یا تجویزات «ناخواستگانه» بدین ترتیب «خواستگانه» می شوند.

عده زیادی از افراد بزحمت می توانند خود را در چنین حالتی قرار بدهند و تمام اندیشه‌هایی را که بطور خود بخودی رخ می نماید ضبط بکنند و دست از عادت مألوف خود که همان ریز و درشت کردن اندیشه هاست بردارند «افکار ناخواستگانه» موجد نیرویی است که آنرا بطرف ناخود آگاهی سوق میدهد. اگر درین باره به قول شیلر که هم شاعر بود و هم متفکر بزرگ، اصنا بکنیم باید قبول کرد که بهنگام خلق شاعرانه حالتی نظیر حالت بالا پدید می آید. اتورا ناک در مساللات شیلر با گورنر قطعه زیر را استخراج کرده که در طی آن شیلر به آه و ناله در فتنش در خصوص اینکه دیگر نمی تواند چیز حساسی به وجود بیاورد، چنین جواب می دهد: «در نظر من ریشه این نامالایم در تحمیلی است که عقل تو به تخیلت می کند. من نمی توانم آنچه را که می خواهم برایت بیان کنم مگر به مدد یک استعاره این یک حالت کم فایده ای است برای فعالیت خلاقه روح که عقل به محض ظهور انبوه اندیشه‌ها، آزمایش خشنی را بر آنها تحمیل بکند. فلان اندیشه ممکن است اگر بطور جداگانه مورد توجه قرار بگیرد، غیر مهم و بی پایه جلوه کند در صورتی که ممکن است در پرتو اندیشه‌ای که از پی آن می آید، ارزش و اعتباری پیدا بکند و وقتی که با سایر اندیشه‌ها که آنها هم ممکن بود اگر بدون در نظر گرفتن اندیشه‌های ماقبل و مابعد، بی ارج جلوه کنند، در نظر گرفته شود، مجموعه‌ای دلپذیر ایجاد کند. عقل نمی تواند درباره آنها داورى کند مگر اینکه موقعی که ارتباط فیما بین آنها بطور صریح نمایان شد، از آنها پستی نماید. در یک سبزه خلاق مثل اینکه عقل پاسبان را از دم برداشته باشد؛ اندیشه‌ها بطور درهم و برهم بچولان در می آیند و عقل موقعی در آنها به دیده انتقاد می نگردد که بسورت توده متراکمی در آمده باشند. شما منتقدان، یا هر نام دیگری که به شما بدهند، از اجزاتی که آفرینندگان واقعی در آن دچار خلسه و اختلال حواس می شوند، عارویا بیم دارید و حال آنکه تنها وجه امتیاز بین یک خیالیات و یک هنرمند را مدت نسبت طولانی همین حالت معین می کند. شما لابد خیلی زود این حالت را ترک کردید و یا خوشونت زاید الوصفی داورى نمودید، سرمنشاء حالتی که از آن گله دارید همین جاست.» (نامه اول دسامبر ۱۷۸۸) در واقع، برداشتن پاسبان عقل از جلو درها کار چندان مشکلی نیست پس می شود چنانکه شیلر می گوید، بدین ترتیب بدون سنجش اندیشه‌ها به مشاهده آنها پرداخت. اغلب بیماران من در همان نخستین آزمایش بدین کار توفیق می یابند خود منهم بسادگی از عهدۀ این کار بر می آیم بطنی مخصوص اگر تمام اندیشه‌ها را بنویسم، چیزی که کم کم مهمی است. مقدار انرژی روانی که با ازین بردن فعالیت انتقادی ذهن حاصل می شود و بیکار خویشفتن نگری می خورد، بر حسب موضوع و هدف دقت فرق می کند.

در همان نخستین آزمایشهای علمی این روش، آدمی متوجه می شود که نباید دقت را متوجه رؤیا بنویسند بلکه آنرا بطرف عناصر مشکله رؤیا باید سوق داد. موقعی که از فلان بیمار تمرین نکرده می پرسم:

«این رؤیا شما را به چه فکری می اندازد؟ بطور کلی در دایره خود آگاهی چیز می یابد در عرض اگر رؤیا را بطور قطعه قطعه بدو عرضه کنم، در مورد هر قطعه ای یک سلسله اندیشه

را که می‌توان گفت «سوابق ذهنی» این قطعه از رؤیاست، به‌من تحویل خواهد داد. این نخستین شرط بکار بردن روش مزبور نشان دهنده آنست که روش من در تجزیه رؤیا از روش عامیانه تعبیر کنایه‌ای که در افسانه و تاریخ معروف گشته است، فرق دارد و نزدیک است به روش کشف رمز و مانند این روش، يك تجزیه «جزئی» است، نه کلی و مثل روش کشف رمز رؤیا را از همان وهله نخست بعنوان يك امر مرکب و باصطلاح «توده‌ای از امور روانی» در نظر می‌گیرد.

در طی روانکاویهای خود از مبتلایان به امراض عصبی، فرستی دست داد که چندین هزار رؤیایا تعبیر کنم اما ازین نوع مشاهدات درین مقال ذکر نمی‌خواهم کرد. اول آنکه این رؤیایا مال بیمارانست و در طی به‌رؤیای افراد سالم ندارد و به‌لاوه موضوع این رؤیایا همواره سرگذشت مرضی است که مبنای تاراجتی می‌باشد. ازینجا این نتیجه بدست می‌آید که برای یکایک رؤیایا نخست يك گزارش نسبتاً دراز مقدماتی و يك بحث در خصوص ماهیت و شرایط انگیزه‌شناسی امراض روانی لازم است. اینها مسایلی است که چندان مورد تحقیق قرار نگرفته و واجد شکیهای بسیار است و تنها کاری که از آنها ساخته‌است بزعم عده‌ای، همانا منحرف کردن ماست از موضوع مورد تحقیق و حال آنکه نظر من درست مخالف این است چه حل مسأله رؤیا ممکن است مقدمه‌ای برای تحقیقات دشوارتر در روانشناسی مربوط بامراض عصبی، بشماردود. اما اگر بدینمضوال از بحث در رؤیای مبتلایان به امراض عصبی که اساس مشاهدات ما را تشکیل می‌دهد، درگذرم در انتخاب سایر رؤیایا دچار زحمت خواهم شد. چه عاقبت، جز چند رؤیایی که از زبان دوستان شنیده‌ام یا بعنوان نمونه در کتابها خوانده‌ام برای من باقی نخواهد ماند. بدیختانه تجزیه و تحلیل این رؤیایا را در دست ندارم و بدون داشتن تجزیه و تحلیلی در یافتن معنای آنها برایم مقدور نیست. سخن کوتاه شیوه من به‌آسانی روش عامیانه کشف رمز که بر طبق آن می‌توان بایک کلید تعبیر ناپذیر، تمام رؤیایا را تعبیر و ترجمه و توجیه کرد؛ نیست حتی توانم گفت که فلان محتوی واحد در افراد گوناگون متفاوت است و معنی آن فرق می‌کند و مبتداً و خبر آن تعبیر می‌پذیرد.

این ملاحظات مبین این معنی است که چگونه متوجه رؤیایا می‌شوم و به‌مطالعه آنها پرداختم. چه دريك فرد طبیعی سرمایه‌ای از مشاهدات غنی که بسادگی قابل استفاده و با حوادث متعدد زندگانی روزمره مربوط است، وجود دارد. شاید به من بگویند که چنین تجزیه و تحلیل‌هایی از خویشتم چندان درخور اعتماد نیست و بی‌گمان اراده شخص در آن اثر خواهد گذاشت. اما به‌عقیده من شرایط چنین تجزیه و تحلیل‌هایی از خویشتم مطوب‌تر از شرایط تجزیه و تحلیل‌های دیگران است و بهر تقدیر جایز است که ببینیم تاچه اندازه می‌توان برای تعبیر رؤیا از راه تجزیه و تحلیل خویشتم استفاده کرد، به‌لاوه مسایل و مشکلات خصوصی، تری برایم مطرح است که باید آنرا حل بکنم چه انسان از آشکار ساختن اینهمه قضاای زندگانی شخصی خود شرم میکند و از تعبیرهای بدخواهانه بیگانگان بیم دارد. اما باید بالاتر ازین حرفها بود. چنانکه دلجووف تشریح می‌سازد: «هر روانشناسی باید برای روشن کردن مباحث تاریک حتی از اعتراف به نقاط ضعف خود، خودداری ننماید. و اگر به این رضایم‌دهم که خواننده در وهله نخست مجذوب‌دهن لقی‌های من شود، می‌خواهم امیدوار باشم که این کنجکاو

خیلی زود جای خود را به علاقه‌ای عمیق نسبت به مسایل مربوط به روانشناسی که من مدعی حل آن هستم ، خواهد سپرد .

پس الساعه یکی از رؤیاهای خود را مورد آزمایش قرار میدهم و شیوهٔ تعبیر رؤیای خود را بکارخواهم بست . هر رؤیایی ازین نوع مستلزم يك گزارش مقدماتی است . از خواننده تقاضا دارم که لطفاً لحظه‌ای اشتغالات مرا مال خودش فرض کند و در جزئیات حوادث زندگانی من شرکت جوید چه چنین انتقالی بنحو قابل ملاحظه‌ای توجه را بطرف معنای پنهانی رؤیا سوق خواهد داد .

رؤیای مربوط به تزریق « ایرما »

گزارش مقدماتی

در جریان تابستان سال ۱۸۹۵ فرصتی دست داد تا به شیوهٔ روانکاوی زن جوانی از دوستانم را درمان کنم که در عین حال بسیار باخا نوادهٔ ما مربوط بود . آشکار است که چنین روابط پیچیده‌ای در پزشك ممالج و ویژه در روان پزشکی يك حالت روانی مرکب از دغدغه و انتظار ایجاد می‌کند . قیمتی کدوی برای موفقیت قابل است خیلی بیشتر از مقام و اعتبار خود است و يك شکست ممکن است دوستی دیرینی را به خطر اندازد این مالمجه با يك موفقیت نسبی پایان پذیرفت و بیمار از آن خلجان هیستریکی خود نجات یافت اما تمام نشانه‌های جسمانی او بر طرف نشد . من آنوقت امیدانستم که علامات مشخص کنندهٔ پایان يك دوره هیستریکی کدام است و من راه حلی به بیمار پیشنهاد کردم که برای او قابل قبول نبود . مالمجه را در همین آتمسفر حاکی از عدم توافق قطع کردم چه تعطیلات تابستانی فرارسیده بود . چندی بعد یکی از همکاران و دوست جوانم بدیدنم آمد که قبلا برای عیادت بیمارم - ایرما - و خانوادهاش به ده رفته بوده است از او پرسیدم که ایرما را چگونه یافته است و او به من جواب داد : « حالش خوب است اما نه آنچنان که باید ، باید اعتراف بکنم که این کلمات رفیقم «اتو» یا عبارات بهتر لحن او بر من گران آمد و خیال کردم که مرا سرزنش می‌کند ازینکه بیهوده به بیمار وعده دروغین داده‌ام و من بر است یا بدروغ ، رفتارها و خواها نه فرضی «اتو» را به نفوذ خا نوادهٔ مرخص نسبت دادم چه حد اقل اینطور فکر می‌کردم که خانوادهٔ مزبور به مالمجه من خوشبین نبوده است به علاوه رنجی که بر دم هیچگاه در ذهنم مشخص نشد و من نیز آنرا بزبان نیاوردم . همان شب جریان بیماری « ایرما » را نوشتم تا آن را به دوست مشترک خود کتر م . . . که در آن روز کارشخص من منقذ جمع ما بود ، بدمم و در نتیجه درست بودن مالمجه خود را به اثبات برسانم . شب هنگام (محملاً نزدیکیهای بامداد) این خواب را دیدم که بی‌درنگ پس از بیداری آنرا یادداشت کردم .

رؤیای ۶۴-۶۳ ژوئیه سال ۱۸۹۵ (۱)

(طالار بزرگی بود و میهمانان بسیار و ما پذیرائی می‌کردیم - در میان این میهمانان « ایرما » به چشم می‌خورد بیدرنك او را بکناری کشیدم تا مالمتش کنم که چرا « راه حل » مرا نپذیرفته است (در جواب نامهاش) باو گفتم : « اگر بازم ناراحتی تقصیر خود تست . »

(۱) این نخستین رؤیایی است که مفصلاً آنرا تجزیه و تحلیل کردم .

در جواب گفت: «کاشکی می دانستی که چه دردی در منده، گلووشکم دارم، دارم خفه می شوم»، من ترسیدم و بای نگاه کردم. رنگش پریده و صورتش زف کرده بود. باخود گفتم: آیا ممکن است فلان علامت جسمانی را از نظر انداخته باشم؛ او را به کنار پنجره بردم و گلویش را معاینه کردم. مثل زنهایی که دندان عاریه دارند مقاومت می کرد، باخود گفتم: با این وجود به دندان عاریه احتیاجی ندارد. آنوقت دهانش را بخوبی باز کرد و من در سمت يك لکه بزرگ سفید دیدم و از طرف دیگر چشم به زخم های خارق العاده ای افتاد که ظاهر آشپه کورنهای بینی بودند و روی آنها را قشری سفید مایل به خاکستری از چرك فرا گرفته بود. بلافاصله دکتر م. را خواستم و او نیز بنوبه خود مرخص را معاینه کرد و نظرات مرا تأیید کرد... دکتر م. مثل همیشه نبود بلکه بسیار رنگ پریده بود و می لنگید و ریش نداشت... دوستم «اتوه» هم آنجا بود و کنار مرخص ایستاده بود و دوست دیگرم «لئوپولد» چند ضربه به علامت معاینه به گرده ایرما نواخت و گفت: «در طرف چپ ایشان يك ناحیه بی رنگ وجود دارد» و نیز اشاره به يك ناحیه مات در پوست هم سطح شانه چپ کرد (چیزی که با وجود لباس منم بنوبه خود آنرا مشاهده کردم). دکتر م. گفت: «شکی نیست، این ناحیه چرکی است اما چیزی نیست، بزودی دچار اسهال خونی خواهد شد و این زهر از بین خواهد رفت و ما بنحوی مستقیم می دانیم که چرک مذکور از کجا ناشی می شود چه دوست من «اتوه» بتازگی، یکی از این روزها، که ایرما احساس کنالت شدید کرده بود، محصولی از آسید «پروپونیک» بدو تزریق کرد که فرمولش تحت عنوان *تروپیتالهمین* باخط درشت پیش چشم بود... این تزریق ها آسان نیست... و حتی احتمال می رود که سوزن آلوده بوده باشد).

این رؤیا با داشتن يك جنبه مهم از سایر رؤیاها ممتاز است. زیرا بیدارنگ می توان فهمید که مربوط به کدام حادثه هنگام روز و در خصوص چه موضوعی است و گزارش مقدماتی درین باره اطلاعاتی به ما داده است: اخباری که «اتوه» در مورد تندستی ایرما به من داد، تاریخچه بیماری را که دیر وقت بهنگام شب تهیه کرده بودم بوقت خواب هم دست از سرم بر نداشت با این وجود هیچکس نخواهد توانست با مطالعه ساده گزارش مقدماتی مزبور و عین رؤیایی به معنای آن ببرد. خود منم از چنین کاری عاجز منتهی از نشانه های مرضی که ایرما در ضمن رؤیا از آن به من شکایت کرد؛ متعجب هستم، چه علت معالجه من این عوارض نبود. اندیشه بی معنای تزریق آسید پروپونیک و دلگرمی های دکتر م. برای من خنده آور است، سرانجام رؤیا مبهم تر و پیچیده تر از سر آغاز آن بنظر می رسد. برای درک معنای تمام این امور تصمیم گرفتم مفصلا این رؤیا را تجزیه و تحلیل بکنم.

تجزیه و تحلیل

طالاریز رسمی بود و میهمانان بسیار. ما پذیرایی می کنیم. آنسال ما در «بلو»، دریک خانه دور افتاده؛ روی یکی از تپه هایی که به کالنبرگ منتهی می شود، مسکن داشتیم. این خانه که بنظور يك محل عمومی ساخته شده بود؛ اطاقهایی داشت که مانند طالارهای بزرگ بطور خارق العاده ای بلند بود. رؤیای مزبور چند روزی پیش از سالروز تولد زنه در «بلو» صورت پذیرفت و روز پیش زنه گفته بود که خیال دارد برای روز تولدش چند تن از دوستان را

دعوت کند، که از آنجمله بود، ایرما. رؤیای من پیشدستی کرد: روز تولد زَنَم هست و ما در طالار بزرگه دبلود، از میهمانان بسیاری که ایرما هم جزو آنهاست، پذیرائی می کنیم .

ایرما را ملائمت می کنم که چرا تاکنون «راه حل» مرا نپذیرفته است و باو گفتم : «اگر باز هم ناراحتی ، تقصیر خودت است » می توانستم این موضوع را بهنگام بیداری هم باو بگویم ، شاید هم باو گفته باشم. آنوقت تصور می کردم (بعدها فهمیدم که اشتباه کرده بودم) که وظیفه من محدود باین است که معنای پنهانی نشانه های مرضی بیمار ام را برای آنها فاش سازم و اعتنائی به رفتار آنها نکنم و به قبول یا رد آنها دمرورد راه حل خود که درعین حال توفیق درمعالجه بدان مربوط بود؛ توجهی نداختم باشم. (این اشتباه که فعلا منتفی شده است؛ زندگی مرا موقعی آسان کرده که علی رغم جهل اجتناب ناپذیر خود ، لازم بود که در شغل و حرفه خود پیشرفت هایی بکنم .) عبارتی که در طی رؤیا به ایرما گفتم مبین این مفاسد که من نمی خواهم مخصوصاً مسئول دردهایی که هنوز گریبانگیر اوست ؛ باشم زیرا اگر تقصیر از ایرماست پس تقصیر من نیست . آیا باید علت غایی درونی رؤیا را در این مسیر جستجو کرد ؟

شکایت ایرما ، درد گلو و معده و شکم ، احساس فشار . دردهای مدهه جزء علامت مرضی بود که در مریض مشهود بود ، اما چندان مورد توجه واقع نشده بود. مخصوصاً از حالت تهوع و دل آشوب شکایت داشت و درد گلو و شکم و احساس فشار در او نقش مهمی نداشت ازینجهت انتخاب نشانه های مرضی مزبور باعث تعجب من است اما بحث درین زمینه را به بعد موکول می کنم .

رنگش پریده و صورتش پف کرده بود . بیمار من همیشه گلگون بود حدس می زنم که درین مقام شخص دیگری در رؤیا جاننشین او شده باشد .

ترسیدم ازینکه مبادا فلان ناراحتی جسمانی را از نظر انداخته باشم . این ترس برای فلان متخصصی که فقط با مبتلایان امراض عصبی سروکار دارد و عده ای از نشانه های مرضی را که اطباء دیگر جز نشانه های جسمانی به حساب می آورند ، در زمره عوارض بستری یکی بشمار می آورد؛ خیلی سهل الفهم است با این وجود نمی دانم چرا ؛ دمرورد راست بودن ترس گاهی دچار تردید می شوم. اگر دردهای ایرما ازینک علت جسمانی سرچشمه بگیرد ، معالجه آن از دست من ساخته نیست؛ زیرا معالجه من فقط مربوط به دردهای ناشی از هیستری است . آیا در دلم بود که با تراشیدن يك اشتباه در نحوه تشخیص مرض ، مسئولیت این شکست یا عدم موفقیت را از خود زایل سازم ؟ اورا بکنار پنجره کشیدم تا گلویش را معاینه کنم. مثل زنهایی که دندان عاریه داشته باشند ، مقاومتی کرد . باخود گفتم : **معدالك به دندان عاریه احتیاج ندارد .** هیچگاه این فرصت دست نداده است که گلوی ایرما را معاینه بکنم .

حادثه رؤیا به یادم آورد که چندی پیش مجبور شدم يك منلمه را معاینه بکنم که در وهله اول بنظر جوان زیبایی رسیده بود و وقتی که قرار شده بود دهنش را باز بکند ، طوری رفتار کرده بود که دندان عاریه اش از نظر پنهان شود . خطرات دیگری در همین مورد معاینه

پزشکی و افشای رازهای کم اهمیت در طی چنین فرصتهایی که هم برای مریض و هم برای پزشک مایه درد سراسر است، همه و همه در حکم موضوع مانحن فیه می باشد. **معذالک به دندان عاریه احتیاج ندارد.**

این عبارت در وهله نخست در حکم تمارفی است به ایرما، اما من ازین عبارت معنای دیگری استنباط می کنم. وقتی که خودمان را تجزیه و تحلیل می کنیم، حس می کنیم که آیا از افکار و اندیشه هایی که زیر و خود آگاهی، وجدان انباشته شده است، مصرف کرده ایم یا نه وضع ایرما موقمی که کنار پنجره ایستاده است؛ مرا به یاد حادثه دیگری می اندازد. ایرما دوست یکرنگی دارد که خیلی مورد احترام من است. شبی که به دیدنش رفته بودم، او را بهمان نحوی که ایرما در رؤیای من کنار پنجره ایستاده بود؛ کنار پنجره یا قتم و پزشکی که همین جناب دکتر م. م. بود داشت می گفت که در گلوی خانم قشرهای کاذب مخصوص دیفتری به چشم می خورد؛ دکتر م. م. و قشرهای کاذب دیفتری هر دو درد نباله همین رؤیا مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهند گرفت. حالا باین فکر می کنم که درین ماههای اخیر به این نتیجه رسیده بودم که این خانم هم مبتلی به هیستری است بملاوه خود ایرما این موضوع را به من گفته بود. اما برآستی در خصوص بیماری او چه می دانم؛ فقط این را می دانم که وی نیز مانند ایرما (البته در طی رؤیا) از احساس فشار هیستریکی در رنج است. پس در طول رؤیا ایرما را جانشین دو-تیش کردم. حالا به خاطر می آورم که اغلب پیش خود خیال کرده ام که ممکن است این خانم برای معالجه به من مراجعه بکند. اما در همان وقت معلوم بود که ممکن نیست به من مراجعه کند برای اینکه زن تو دارملاحظه کاریست. با ایهت است؛ چنانکه ایرما در رؤیا چنین بود. تمبیر دیگر: به دندان عاریه احتیاج نداشت؛ این است که وی تا کنون آنچنان خود را قوی نشان داده است که برای اداره اعصابش به کمک دیگری احتیاجی ندارد. حال باقی می ماند چند موضوع دیگر رؤیا که نمی توانم نه به ایرما ونه به دوستش نسبت بدهم و آن عبارتست از رنگ پریدگی، پف کردن صورت، دندانهای مصنوعی و اما دندانهای مصنوعی مرا به یاد آن مسلمة پیری می اندازد که ذکرش گذشت اما من بیشتر راغب هستم که به دندانهای خراب بسنده بکنم. آنوقت به یاد شخص دیگری می اقم که این موضوع ممکنست منطبق با حال او باشد. من این شخص را هیچگاه معالجه نکرده ام، و میلی هم ندارم که دست باین کار بزنم زیرا وی از من رودر بایستی دارد و طبیعتاً باید بیمار پر زحمتی باشد. وی معمولاً رنگ پریده است و مدت می هم پف کرده بود. (۱) پس بدین منوال من ایرما مریض خودم را با دوشخص دیگر که هر دو بنحوی از انحاء در مقابل معالجه از خود مقاومت نشان داده اند؛ مقایسه کرده ام. چرا در رؤیای خود دوستش را به جای او گرفتم؟ بدون تردید برای اینکه آرزومند چنین جانشینی ای

(۱) دردهای شکم رانیز که هنوز آنرا تمبیر نکرده ام، باید باین شخص ثالث نسبت دهد. این شخص زن منست. دردهای شکم فرستی را بخاطر می آورم که در طی آن بوضوح منوجه حیای او شدم. اعتراف می کنم که درین رؤیا با ایرما و زنم چندان میربان نیستم. شاید این امر را که من زن خود و ایرما را رویهم رفته با مریض کمال مطلوب که آسان تر قابل معالجه است، مقایسه می کنم، یک مورد تخفیف دهنده بحساب آورده شود.

بوده‌ام؛ دوستش در نظرم مهربان‌تر یا به‌تصورم هوشمندتر آمد. من ایرما را نادان می‌دانم برای اینکه راه حل مرا نپذیرفته است. دوستش شاید هوشمندتر باشد و بالنتیجه دستورهای مرا بهتر عملی کند. آنوقت دهانش را کاملاً باز کرد. شاید بیشتر از ایرما اطلاعاتی در اختیار من بگذارد. (۱)

آنچه را که در گلودیدم: یک لکه سفید و چند محل زخم. لکه سفید مرا به فکر دقتی و بالنتیجه به فکر دوست ایرما می‌اندازد و نیز بیماری شدید دخترم را در دو سال پیش و روزهای ملال‌انگیز آن دوره را بیاد می‌آورد. و محل زخم‌ها نیز مربوط است به خلع‌جان‌های مربوط به سلامت خودم چه در همان دوران، فراوان کواکبین مصرف کرده بودم تا یاورم دردناک مخاط بینی مبارزه‌ای کرده باشم؛ چند روز است که بمن اطلاع داده‌اند. فلان مرضی که بهمین نحو مالجه می‌کرد؛ تمام یاخته‌های مخاط بینی فاسد شده‌است، از طرف دیگر از سال ۱۸۸۵ که کواکبین را تجویز می‌کردم؛ خیلی‌ها سرزنش کرده بودند. بالاخره یکی از دوستان بسیار عزیز که پیش از سال ۱۸۹۵ فوت شد؛ با اسراف این دارو مرگش را جلو انداخته بود.

بی‌درنگ دکتر م. را صدا کردم که بنوبه خود مرضی را معاینه کرد. تعبیر این قسمت مربوط است به مقامی که دکتر نامبرده در جمع ما دارد. اما کلمه «بی‌درنگ» محتاج تعبیر و توجیه علیحده است و مرا یاد آن حادثه دشوار از دوران حرفه پزشکی می‌اندازد چه با تجویز مداوم ماده‌ای که در آن روز گارمسکن تشخیص کرده شده بود، در یکی از بیمارانی مسمومیت شدیدی ایجاد کرده بودم. آن دارو سولفانول بود و من با دست‌چاکی همین همکارم را که من‌ترو آموزنده‌تر از من است به کمک خواستم. جزیی ازین ماجری متقاعد می‌سازد که تعبیر «بی‌درنگ» جز این نیست چه مرضی که مسموم شده بود اسم کوچکش با اسم کوچک دختر ارشد من یکی بود. تا امروز هیچگاه به این موضوع نیندیشیده بودم؛ این موضوع فعلاً مثل یک مجازات آسمانی در نظرم جلوه می‌کند. چه همه! امارات مشر برای آن است که این عمل جانشینی اشخاص بنحود دیگری انجام می‌گیرد؛ این ماتیلد جای آن یکی ماتیلد را می‌گیرد و چشم عوض چشم و دندان عوض دندان باید داد. ظاهر! اینطور به نظر می‌رسد که من عمداً آن مواردی را برگزیده‌ام که مرکب خطایی حرفه‌ای شده‌ام و باید به علت آن خود را سرزنش بکنم.

دکتر م. رنگ پریده و بدون ریش بود و می‌لنگیده این درست است که قیافه رنگ پریده وی همواره موجب تشویش دوستانش شده است اما آن دو خصیصه دیگر باید به کس دیگری متعلق باشد ناگهان فکر متوجه برادر بزرگترم شد که ریش ندارد و در خارج زندگی می‌کند؛ دکتر م. در رؤیای من خیلی باوشبیه است. برادرم چند روز پیش نامه‌ای بمن نوشت که بر اثر عارضه درد مفصل در ناحیه تهیگاه؛ اندکی می‌لنگد. علت آنکه من این دو شخص را در رؤیای خود بهم در آمیخته‌ام این است که از هر دو گله داشتم که چرا فلان دستور العمل مرا

(۱) حس می‌کنم که تجزیه و تحلیل این قسمت آنچنان پیش نرفته است که تمام معنای ناپیدای آن روشن گردد. اگر من مقایسه این سه نفر زن را دنبال بکنم، بیم آن می‌رود که گمراه شوم. خلاصه در هر رؤیایی، عنصر تعبیر و توجیه ناپذیر وجود دارد که در شمار امور شناختنی محسوب می‌شود.

دوستم اتو، حاضر و در کنار مریض ایستاده است و دوست دیگرم، لئوپولد مریض را معاینه میکنند و یک قسم بیزنگی در ناحیه چپش تشخیص می کنند .

دوست من لئوپولد هم پزشک و یا اتو خوشش است. اتفاقاً هر دو در یک رشته متخصص و رقیب هم هستند و روی این اصل همواره آنها را با هم دیگر مقایسه می کنند. اینها هر دو سالهای متمادی دستیار من بودند : موقمی که مشاور عمومی امراض عصبی بچه ها بودم . در آن زمان اغلب حوادثی نظیر آنچه را که در رؤیا دیدم، بوقوع می پیوست . موقمی که در خصوص تشخیص علت بیماری با اتو گفتگو می کردم ، لئوپولد دوباره بچه را معاینه کرده بود و حاصل ماینه اش اغلب طوری بود که به مشاخره من و اتو پایان میداد . میان این دو پسر عموها مقدار اختلاف سلیقه و خصوصیات اخلاقی وجود داشت که میان بر ازیکت، با زرس ما و رقیبتش کارل . یکی پر کار ولی دیگری آرام و متین و عمیق بود . وقتی که در رؤیای خود اتو را در نقطه مقابل لئوپولد محتاط قرار می دهم ، آشکار است که می خواهم بدینوسیله ارزش این یکی را برجسته نشان بدهم، این است دو بهمرفته آنچه با ایرها مریض نافرمان و دوست با فراستش کردم . حالایکی از راههای تداعی معانی را در رؤیای خود نشان می دهم : از بچه بیمار تا بیمارستان بچه های بیمار . آن بی زنگی در ناحیه چپ، لابد خاطره موردی است که در طی آن بطور شگفت آوری مسحور متانت و ثبات قدم لئوپولد شده بودم و نیز اینطور بنظر می رسد که این قسمت از رؤیا مربوط به یک تغییر محل درد یا مرض و یا اینکه اساساً اشاره ای باشد به آن مریضی که آرزو داشتم عوض ایرما، او را معالجه بکنم. این خانم بیمار، تا آنجا که می توانم داوری بکنم ، اینطور وانمود می کند که مسلول شده است.

یک ناحیه مات در پوست همسطح شانه چپ . بی درنگ متوجه می شوم که این قسمت مربوطست به رومانیس شانه خودم که هر وقت شب زنده داری کنم، عود می کند. اجتماع کلمات نیز در رؤیا در مرض ابهام است: عبارت منهنم مثل او احساس می کنم لابد مبین این معنی است که من در تنم احساس می کنم . بلاوه بفکر می رسد که عبارت ناحیه مات پوست ، عجیب است. اما ما یک چنین چیزی در رأس ناحیه چپ سراغ داریم و این مربوط به دیه و بالنتیجه دوباره منجر می شود به سل . (دوست ایرما فقط بدلیل دیستری و بدون داشتن عوارض عصبی خود را مسلول وانمود میکرد)

با وجود لباس . این نیست مگر یک موضوع فرعی ، البته ما وقتی که می خواستیم بچه ها را در بیمارستان معاینه کنیم، دستور می دادیم لباسشان را بکنند، اما آدم مجبور است با زنه ای بیمار بنحو دیگری رفتار بکند ، شاید این قسمت مبین تقابل بین پاره ای از پزشکان باشد. می گفتند که فلان پزشک بسیار سرشناس همواره تن بیماران خود را با وجود لباس معاینه می کرد. بقیه رؤیا برایم مبهم است و اگر صریح تر صحبت کنم باید بگویم که مایل به بررسی آن نیستم .

دکتر م. به من گفت: «این یک ناحیه چرکیست، اما چیزی نیست، بزودی دچار اسهال خونی خواهد شد و این زهر از بین خواهد رفت . این قسمت در وهله

اول بنظرم خنده آور می‌رسد. اما فکر میکنم که جا دارد آنرا نیز مانند سایر قسمتها دقیقاً تجزیه و تحلیل کنم. چه اگر از نزدیک بدان توجه شود، می‌توان معنایی از برای آن کشف کرد. من در بیمارم یک قسم گلودرد دیفتریکی تشخیص کرده بودم. بخاطر دارم که در موقع بیماری دخترم، در خصوص دیفتری موضوعی و دیفتری عمومی بحث و فحص کرده‌ام. دیفتری موضوعی موجب عفونت (چرک) عمومی میشود. از نظر لئوپولد، بی‌زنگی سبب تغییر محل درد و علامت یک عفونت عمومی خواهد شد. و حال آنکه از لحاظ من تصور نمی‌کنم که این نوع تغییر محل بیماری‌ها به هنگام دیفتری ظاهر شود بلکه پیوهیمی (مسمومیت خون) موجب چنین عوارضی میشود.

چیزی نیست. این یک قسم دل‌داری است و تبیرش این است که آخرین قسمت رؤیا دردهای بیمار ما را به ناراحتی جسمانی شدیدی نسبت می‌دهد. ظاهراً مثل این است که من خواسته باشم بدین طریق از خود سلب مسئولیت بکنم، چه از یک ممالجه روانی نمی‌توان منتظر بود که در بهبود فلان ناراحتی ناشی از دیفتری مؤثر بوده باشد. اما در عین حال پشیمانم از اینکه برای سلب مسئولیت از خود یک بیماری باین سختی را بار ایر ما کرده‌ام. برآستی که سببیت است. من باین احتیاج دارم که از نتیجه کار خاطر جمع شوم و این بنظرم زیر کی آمد که این دل‌داری را عمداً در دهان دکتر م. بگذارم. اینجا از احد رؤیا تجاوز می‌کنم و این نیز مستلزم توجیه جدی‌گانه است. خوب چرا دل‌داری مورد بحث اینهمه نامقولست؟

اسهال خونی. نظریه مبهمی هست دایر بر اینکه روده ممکن است اثر زهر را از بین ببرد. آیا بدین وسیله می‌خواستم دکتر م. را به سبب نظریات بی‌بایه و استنباطات و توصیه‌های خارق‌العاده در مورد آسیب‌شناسی دست ببندازم؟ در خصوص اسهال خونی باز فکر متوجه چرپان دیگری می‌شود. چند ماه پیش مرد جوانی بیمارم بود که ناراحتی‌های روده‌ای عجیبی داشت و همکاران من علت آنرا کم خونی و ناراحت بودن وضع غذایی تشخیص کرده بودند. اما حق اینطور استنباط کردم که وی مبتلی به یک حالت هیستریکی است اما نخواستم ممالجه روانی خود را در مورد او بکار بندم بنا بر این او را فرستادم که مسافرتی بکند. چند روز پیش نامه‌ای مایوسانه از مصر برایم فرستاد حاکی از اینکه باز دچار عارضه تازه‌ای شده و پزشک آنرا مربوط به اسهال خونی دانسته است. حدس می‌زنم در این مورد از طرف پزشک ممالج اشتباهی در تشخیص رخ داده و فریب عوارض هیستریکی را خورده است اما من ازین جهت بخود سرزنش میکنم که چرا گذاشتم مریض من به عارضه هیستریکی لوله گوارش خود، یک بیماری جسمانی اضافه بکند. بمالوه اسهال خونی یا کلمه دیفتری، کلمه‌ای که در رؤیا بزبان آورده نشده است، قافیه می‌شود و یکی ممکن است دیگری را بیاد بیاورد (دیستری و دیفتری). نه درست همین است: دکتر م. رادست می‌اندازم و به تشخیص تسلی بخشش بدیده اعتنا نگاه نمی‌کنم: تشخیص در مورد اسهال خونی هم بدان اضافه میشود. یاد می‌آید که سالها پیش، همینطور که می‌خندید، موضوعی مشابه موضوع بالا را در خصوص یکی از همکاران برای من تعریف کرد. روزی این همکار او را بالای سر مریضی که به سختی بستری بود، به مشاوره خواست و وی به فکر اینکه مجبور است حتماً نظر خود را باو بدهد گفت که مریض در ادرارش آلبومین هست و آن همکار هم که خیلی ساده دل بود در جواب گفته بود: «چیزی نیست! همکار عزیز، آلبومین بخودی خود از بین خواهد رفت!»

پس جای شك نیست که این قسمت رؤیا، يك قسم پوزخند باشد به آن عده از پزشگانی که از هیستری سردر نمی آورند. وانگهی فرضیمن نیز بلادرنکه تایید میشود: بر فور از خود میپرسم. آیا دکتر. م. می داند که علایم مشهود در بیمارش (دوست ایرما) که آنرا به حساب سل گذاشته بودند، از علایم هیستری است؟ آیا متوجه این هیستری شده یا اینکه از آن غفلت کرده است؟

اما ازینها گذشته من چه حقی دارم که با دوستی چنین بدرقاری بکنم؟ دلیل این بدرقاری آشکار است برای اینکه دکتر. م. بیشتر از خود ایرما به «داه-حل» من در مورد ایرما بی اعتناست.

پس ازین قرار در ضمن رؤیا از دو نفر انتقام کشیده ام: نخست از ایرما با گفتن این عبارت که «اگر باز درد داری، تقصیر از خود تست.» و از دکتر. م. با گذاشتن کلماتی دایره تسلیت احسانه در دهانش.

ما بنحوی مستقیم می دانیم که این تزریق از گچا سر چشمه می گیرد. این دانش مستقیم در رؤیا بسیار جالب توجه است. چه يك لحظه پیش ما آنرا نمی دانستیم برای اینکه وجود عفونت محقق نگردید مگر با دقت لثوولد.

دوستم اتو، روزی که ایرما درد می کشید، باو تزریق کرده بود. (زیر جلدی) در واقع اتو برایم تعریف کرده بود که در مدت کوتاه اقامت خود در خانوادۀ ایرما به مهمانخانه مجاور دعوت شد زیرا در آنجا شخصی بطور ناگهانی مریض شده بود وی آمپولی یاو تزریق کرد. این تزریقها ازینها گذشته دوست نا کام را به یاد می آوردم که با کوکابین خودش را مسموم کرده و من این دارو را برای استعمال داخلی بهنگام مبارزه با اعتیاد به افیونش یاو تویسه کرده بودم، اما او بلادرنکه آن را بخودش تزریق کرده بود. با محصولی از پروپیل... پروپیلین... آسید پروپیانیک. این دیگر مربوط به چیست؟ شبی که در طی آن تاریخچه بیماری ایرما را نوشتم، زخم دريك شیشه لیکور را باز کرد که روی آن کلمۀ افاناس رامیشد خواند (۱) و آنرا دوست ما، اتو، به ما هدیه کرده بود. آخر اتو عادت دارد که در هر فرصتی چیزی را هدیه بکند. البته وقتی که ازدواج کرد این فکر از سرش می افتد (۲) شیشه بازان چنان بوی ریگی کی منتشر کرد که من نتوانستم آنرا بچشم. زخم گفت: «آنرا بدهیم به نوکر کلفتها.» اما من که محتاط تر و انسان تر از او بودم. او را از فکرش منحرف کرده گفتم: «آنها داهم نباید مسموم کرد.» بوی ریگی کی (بوی بد آمیلی) در ذهن من موجد احیاء خاطره سلسله: متیل... پروپیل و غیره شده و سرانجام در طی رؤیا به ترکیبات پروپیلی منجر گشته است. یقیناً چیزی را جان نشین چیز دیگر کردم، چه پس از استنشام بوی آمیل خواب پروپیل را دیدم، اما این جان نشینی، اگر بتوان گفت از نوع جان نشینی هایی است که در شیمی آلی مجاز است.

(۱) این کلمه با نام خانوادگی مریضم، ایرما هم قافیه است

(۲) رؤیای مورد بحث ازین جهت حاکی از پیشگویی نیست. بلکه جنبۀ حاکی از پیشگویی

آن از جهت اختلالات شکمی معالجه نشده مریضم، سرچشمه می گیرد. این عوارض که من حاضر به قبول مسئولیت آن نبودم نخستین نشانه های پیدایش سنگ در کیسه صفرا می باشد.

تريمتيالمين. من حالا فرمول شيميايى اين ماده را پيش چشم مي بينم و اين خود دليل بر دقت من است در آن، و اين فرمول با حروف درشت چاپ شده است، بطوري كه تو گويى خواسته باشى آنرا مخصوصاً برجسته نشان بدهند. پس تريمتيالمين كه بدین نحو تو جهم را بخود مشغول داشته است، چه چیز را در فكرم زنده ميكند؟ جريان گفت و شنيد با دوستي را كه از سالها پيش در جريان كارهاي منست چنانكه من نيز از همان آغاز در مسير كارهاي او بودم. وي نظراتش را در خصوص جنبه هاي شيميايي غده هاي جنسي بمن نوشته بود و مخصوصاً نوشته بود كه تصور کرده است ذرمانه محصولات متابوليسمي اين غده ها متوجه وجود ماده تريمتيالامين شده است - اين ماده بدین ترتيب مرا بفكر امور جنسي مي اندازد، من براي اين امور در تكوين اختلالات عصبی كه مورد ملاحظه منست، اهميت فوق العاده اي قايل هستم، ايرما يك بيوه جوان است، براي اين كه شكست ملاحظه خودم را توجيه بكنم، با اين فكر افتادم كه آنرا بحساب اين وضع بگذارم كه دور و بري هايش منتظر پايان آن بودند. بعلاوه چقدر اين رؤيا شكست انگيز است او دوست ايرما هم كه در رؤيا جانين او ميشود، يكرن بيوه است.

حديس ميزنم چرا اين فرمول تريمتيالامين چنين اهميتي پيدا کرده است. اين فرمول نه همان نقش غالب امور جنسي را بخاطر مي آورد بلكه دوستي را بياد مي آورد كه من وقتي كه خود را در عقیده ام تنهامي بينم، با خوشحالي باو فكر ميكنم. اين دوست كه نقش بزرگي در زندگاني من بازي ميكند، آيا او را در دنباله تداعي هاي رؤيائي مزبور ملاقات خواهم كرد؟ بلى، زيرا اوست كه به نحو ويژه اي ظنين ناراحتی هاي حفرات بيني و ضميمه هاي آن را وادسي کرده و كتاب هايي در مورد روابط شكست بين كورنه هاي بيني و اعضاء تناسلي زن، منتشر کرده است. (سه ناحيه زخمي كورنه اي شكل؛ در گلوي ايرما) حتى از او خواستم تا ايرما را معاينه بكنند و نظرش را درباره اين كه درد معده اش از بيني سرچشمه ميگيرد يا نه، بمن بگويد، خودش هم از فنا مبتلي به ترشح جركي بيني است، چيزي كه بسيار مرا بخود مشغول داشته است. بدون شك كلمه پيوهيمي كه همزمان با تغييره محل دردها در ضمن رؤيا به ذهنم خطور كرد، اشاره اي است به همین موضوع.

اين تزريقها آسان نيست. اين قسمت بطور غير مستقيم سرزني است در خصوص بي احتياطي بدوستم اتو؛ من بايستي چيزي مشابه اين موضوع در مدت بعد از ظهر انديشيده باشم آنهم موقتيكه حرفها و وضع قيافه اش بمن فهماوند كه بر زدن تصميمي گرفته است، من بايستي بخود گفته باشم؛ چقدر اين مرد نفوذ نا پذير و فلفله قوه تميز است! - همچنين اين قسمت از رؤيا مرا به فكر آن ناکام دوستي مي اندازد كه خيلي زودتر از موقع تصميم گرفته بود پايين كه كو كايين بخود تزريق بكنند، لابد فراموش نكرده ايد كه من بهيچوجه باو تجويز نكرده بودم كه اين ماده را بخود تزريق بكنند. سرزني كه در مورد استعمال اين مواد از دوي بي احتياطي به اتو ميكنم، در مقابل مرا بياد سرگذشت پراز ناکامي ماتيلد مي اندازد كه در مورد او تقصير از خود من بود من درين جامه اعمال كردم و هم دقت و موشكافي آنطور كه در خود شغل منست.

نيز احتمال دارد كه سوزن آلوده بوده باشد. اين هم در حكم سرزني است به اتو، منتهي از يك سرچشمه ديگر؛ من ديروز بمصادف پسر يك پيرزن را كه بسن ۸۲ سالگي رسيده است،

ملاقات کردم . من هر روز دوبار پایین زن آمپول مرفین تزریق میکنم . فعلا دربیلاقی است و پسرش بمن گفت که مدتی است مادرش از درد جدار ورید رنج میکشد و من بی درنگه بنکریم خطور کرد که این مرض باید مربوط به آلوده بودن سوزن بوده باشد .
 خوشحالم که در عرض دو سال مالجه حتی يك بار هم جای تزریق او را مجروح نکرده ام ، چه بینهایت بدعنوانی سوزن اهمیت میدهد . و درین مورد خیلی محتاط هستم و رم جدار ورید مرا بنکر زنم میاندازد که بهنگام یکی از ادوار حاملگیش مبتلی باین بیماری شده بود . سپس حوادثی در حافظه ام زنده شد که مشابه موضوع مزبور و مربوط بود بزخم و ایرما و ما تولید که درسطور بالا داستان مرگش را شرح دادم ، شایهات این حوادث مبین این معنی است که من در طی رؤیای خود این سه نفر را یکی پس از دیگری جانشین یکدیگر کردم .

و اینک تجزیه و تحلیل رؤیا بپایان رسیده است . (۱) در ضمن این کار تا آنجا که قادر بودم از مقایسه محتوی رؤیا با افکار ناخود آگانه که در بطن آن نهفته بود ، صرف نظر کردم . میلی را خاطر نشان کردم که در ضمن رؤیا به حقیقت پیوست و هماغه نا علت واقعی رؤیای مزبور بود ، این رؤیا آن عده از امیال مرا درجه اول و واقعی جلوه داد که حوادث هنگام شب در من بیدار کرده بود . (اخباری که اتو آورده بود و نوشتن تاریخچه بیماری ایرما و غیره) نتیجه این رؤیا آنست که من مسئول ادامه ناراحتی ایرما نیستم و مقصر حقیقی همانا اتو است ، اتو با تذکرات خود در مورد شفای ناقص ایرما ، حوصله ام را سر برده بود ، لیکن رؤیا انتقام مرا کشید چه سرزنش ها را متوجه او کرد و بار مسئولیت بیماری ایرما را از پشت من برداشت و بلبل دیگری نسبت داد (که مفصلا شرحش گذشت) ، رؤیا آنچنان قضایا را مطرح ساخت که من دلم میخواست . خلاصه این رؤیا معلول يك خواست است و محتوی آن نیز به حقیقت پیوستن همان خواست .

آنچه گذشت آشکار است اما جزئیات رؤیا نیز در پرتو فرضیه ما روشن میشود . من همان از غرض ورزی و بی احتیاطی اتو در این رؤیا انتقام میکشم (با نسبت دادن يك طریقه طبی مطالعه نکرده مانند يك تزریق باو) بلکه از اثر بدی که بوی ناخوش لیکور در من گذاشته بود ، نیز انتقام میکشم و در ضمن رؤیا به تعبیری بر میخوریم که این هر دو را در يك جا گرد آورده است و آن تعبیر زیر است : يك تزریق با محصولی از پروپینن . اما باین حد رضای نیستم و دنبال انتقام خود را میکیرم بدین نحو که : رقیب ثابت قدم تر اتو را با او برابر مینهم . مثل این که باو گفته باشم : من او را بیش از تو دوست دارم ، ولیکن اتو در تحمل خشم من تنها نیست بلکه همچنین با گذاشتن بیمار پاهوش تر و حرف شنوتری بجای بیمار نافرمان ، از او نیز انتقام میکیرم و نیز از سر تعبیر او در مخالفت با عقیده دکتر م . نیکندم و یا کنایه آشکاری بدو میفهمانم که درین ماجرای رفتاری جاهلانه کرده است (سهال خونی هم بدان اضافه خواهد شد و غیره .) ظاهراً حتی بدوست مطلع تری درین باب استیفاف میدهم . (آن دوستی که از ترمیتیا لامین بامن حرف زد) . همان طوری که در مورد ایرما بدوستش و در خصوص اتو به لئوپولد استیفاف داده ام . بدین سوال با جانشین کردن سه نفر دیگر با انتخاب خود بجای سه حریفم ، از زیر بار ملامتی که

(۱) آشکار است که در ضمن تعبیر رؤیا همه آنچه را که به ذهنم رسیده است ، نقل کرده ام .

بصورت غیر منصفانه بوده است، رهایی یافته‌ام.

وانگهی رؤیا بفراوانی نشان میدهد که این ملامت‌ها و سرکوفت‌ها در حق من نادر بوده است چه من مسئول دردهای ایرما نیستم بلکه خودش مقصر است که به راه حل من پدیده اعتنا ننکرده است. دردهای ایرما بمن مربوط نیست چه واجد ریشه‌ای عضوی میباشد و با مالجه تزروانی مالجه نمیشود. ناراحتی‌های ایرما از جهت بیوگی (تریمیثیالافین) سرچشمه میگیرد و درین مورد کاری از دست من ساخته نیست. دردهای ایرما ظاهراً از یک تزریق ناشایسته پدیده آمده که حاوی ماده‌ای نامناسب بوده است، من چنین کاری بهیچوجه نمی‌کردم، ناراحتی‌های ایرما معلول تزریقی است که با سوزن آلوده انجام گرفته است، چنانکه پروزی بیماری تو دم‌چدار و دیدی در آن پیره زن هم از همین بی‌احتیاطی سرچشمه می‌گرفته است. و حال آن که چنین پیش‌آمدی برای من ممکن نیست اتفاق بیفتد. راست است که تمام این تغییرات و توجهات که جملگی در تبره کردن من از هم سبقت می‌گیرند، نه همان‌هم آهنگ نیستند بلکه گاهی منافی هم نیز میباشد، کلیه این مذاقات (البته رؤیا چیزی جزین نیست.) انسان را بیاد دفاع آن مردی می‌اندازد که همسایه متهمش کرده بود که دیگرچه‌اش را سوراخ کرده و پاو بز گردانده است، اول آن که دیگرچه را صحیح و سالم باز گردانده و در ثانی دیگرچه مزبور در لحظه‌ای که متهمش آن را به عاریه می‌گرفته، سوراخ بوده ثالثاً آن که وی هیچگاه دیگرچه از همسایه‌اش به عاریه نگرفته است. چه بهتر، ولی کافی است یکی ازین سه دلیل موجه اعلام شود تا یرا امت مرد متهمش مسلم گردد.

در رؤیای ما نحن فیه باز موضوعات دیگری بچشم می‌خورد که رابطه آن با دفاع من در خصوص بیماری ایرما چندان روشن و آشکار نیست. ما تند بیماری دختر می‌بیماری مرضی که هم نام او بود و اثرات زیان‌آور کوکابین و ناراحتی مرضی در سفر مصر و نگرانی‌هایی که در خصوص تندرسی زن و پیر آدمود کتر. م. موجود است و ناراحتی‌های خودم و تشویشی که در خصوص دوست غایبی که به مرض چرک بینی مبتلی شده است، وجود دارد. اما اگر یک نظر کلی بهمه اینها بیندازم میتوانم آن‌ها را در یک قالب‌جای بدم و بر حسب نگرانی‌ها در مورد تندرسی، را بدان بزنم (چه نگرانی از لحاظ سلامت خودم و چه از لحاظ سایر بیماران مربوط میشود به وجدان پزشک) بیاد می‌آورم آن حالت انفعال مبهم دشواری را که بهنگام شنیدن احوال ایرما از دهان اتو. در خود احساس کردم. دلم می‌خواست در میانه این افکار مربوط به نگرانی از لحاظ تندرسی، نشانه‌ای از آن حالت انفعال فرار پیدا بکنم. تو رو بهم رفته بمن گفته بود که وظایف پزشکی خود را جدی تلقی نمیکنم یا به وجدان و بقول خود وفادار نیستم و حال آن که افکار محتوی در قالب نگرانی‌ها در مورد تندرسی، در ضمن رؤیا بکمکم رسیده بمن فرصت داد تا تأیید بکنم که چقدر با وجدان هستم و تا چه اندازه به سلامت افراد خانواده و دوستان و بیمارانم توجه عمیق دارم. همچنین خاطرات دشواری در طی این قسمت رؤیا یافته میشود که بیشتر بکار تأیید اتهامات اتو می‌آید تا بکار تبره من و این خود جلوه‌ایست از بیطرفی و انصاف. اما با توجه بهمه آنچه گذشت رابطه موجود بین محتویات عرضی و طویل رؤیا و یک خواست یا آرزو که همان خواست مربوط به سلب مسئولیت از خود در قبال ناراحتی‌های ایرما باشد؛ انکار پذیر نمیباشد.

من بهیچوجه مدعی نیستم که کاملاً معنای این رؤیا را روشن کرده یا در طی تعبیر آن اشتباه یا غفلتی نکرده‌ام. بلکه بمسکن بود پای به تجزیه و تحلیل پرداخته توجیهاات تازه‌ای می‌یافتم و

مشکلات حل نشده را حل می‌کردم و هم اکنون نیز سررشته در دستم است ولیکن ملاحظاتی که همگی بمراعات آن در طی تعبیر رؤیاهای شخصی خود رأی می‌دهیم، مانع ازین است که ازین حد تجاوز بکنم. امیدوارم کسانی که به ملت این خویشن‌داری ملامت خواهند کرد، خودشان این نقصان را بر طرف نمایند. من فعلاً به موضوع تازه‌ای که این تجزیه و تحلیل بمیان آورده است بسنده می‌کنم و آن موضوع اینست که در موقع بکار بستن شیوه‌ای که من برای تعبیر رؤیا پیشنهاد کرده‌ام، آشکار میشود که رؤیا واجد معنایی است و آن با فعالیت موضعی فلان ناحیه مغزی چنان که بعضی محققان مدعی شده‌اند، رابطه‌ای ندارد - خلاصه وقتی که رؤیایی را به نحو اکمل تجزیه و تحلیل کردیم، آن وقت بر ما معلوم خواهد شد که چیزی جز به حقیقت پیوستن يك آرزو یا خواست نبوده است.

فصل سوم

رؤیا

به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوهاست

وقتی که ازجاذبه تنگی عبور کرده یکدفعه بیک بلندی میرسیم و از فراز آن چشممان به چشم اندازهای گوناگون می افتد، مردد میمانیم و از خود میپرسیم کدامیک را انتخاب باید کرد و از راه آن وارد شد. ماهم فعلا پس از بیابان بردن تجزیه و تحلیل رؤیای ایرما، اینک مردد مانده ایم که از کدام چشم انداز باید شروع کرد.

رؤیا مباحثی از اصوات ناماز نیست و بی معنی و بی حاصل هم نمیشود. و برای توجیه آن نیز نیازی به فرضیه بخواب رفتن قسمتی از تجسمات ما و بیدار ماندن قسمت دیگر آن نیست بلکه رؤیا پدیده ای روانی است به تمام معنای کلمه و آن نیست مگر به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوها و باید آنرا دنباله اعمال روانی معقول هنگام بیداری به حساب آورد چه فعالیت ذهنی ای که موجد آنست، فعالیتی عالی و پیچیده است.

اما همین موضوع موجب یک سلسله پرسش می شود. بدین معنی که اگر رؤیا پس از انجام تجزیه و تحلیل مانند یک خواست انجام یافته؛ جلوه می کند، پس چنیقه شکفت انگیز و غیرهادی آن از کجا سرچشمه می گیرد؟ افکار ما برای اینکه به رؤیا منجر گردد - آنطور که ما به هنگام بیداری آنرا به یاد می آوریم - دستخوش چه نوع تغییر و تحولی واقع می شود؟ این تغییر شکلها تابع چه قاعده و قانونی است؟ منشاء محتوی تجسمی رؤیا و پاره ای از منتخبات آن که در ضمن تجزیه و تحلیل موجب شکفتن ما می شود مانند تناقض (به مثال دیگری بطور پیشین رجوع شود) کدام است؟ آیا رؤیا قادر است مطلب تازه ای در خصوص حیات روانی ما به ما بدهد یا تصورات و اعتقادات هنگام بیداری ما را اصلاح بکند؟ ما فعلا این پرسشها را بکناری می نهیم. فهمیدیم که رؤیا همانا جریان به حقیقت پیوستن خواست یا آرزوی ما را به نمایش می گذارد. حال وقت آن رسیده است که از خود میپرسیم آیا این یک خصیصه ذاتی رؤیا است یا آنکه تصادفی پیش نبود و در مثل در رؤیای سایق الذکر (مربوط به ایرما) جلوه کرده است. در حقیقت هر چند که برای هر رؤیایی معنایی فرض کنیم، یا ناممکن است که این معنی در رؤیاهای گوناگون،

باشد نخستین رؤیای سابق الذکر ما به حقیقت پیوستن خواست یا آرزو بود و حال آنکه رؤیای دیگر ممکن است به حقیقت پیوستن ترس و رؤیای سومی به حقیقت پیوستن فلان اندیشه و بالاخره رؤیای چهارمی جریان به حقیقت پیوستن فلان خاطره ساده باشد. مسأله‌ای که بطور کلی مطرح میشود این است: آیا تمنا در رؤیاهایی که حکایت از خواهش یا آرزویی بکنند، زیاد است یا آنکه رؤیای مطلقاً رسالتی جز به نمایش گذاردن فلان خواست یا آرزوی آدمیزاد ندارند؟

خمیصه بالاغلب اوقات آنچنان آشکار است که انسان از خود می‌پرسد چگونگی تهای مدید از درک زبان رؤیای عاجز بوده‌اند. بعنوان مثال رؤیایی را انتخاب بکنم که من یاداره قادر به ایجاد آن هستم و به لحاظی در حکم يك آزمایش است. وقتی که برای شام، ساردین یا زیتون و یا مشی شور دیگری می‌خورم، شب هنگام تشنه‌ام می‌شود و بیدار می‌شوم اما همواره درین گونه مواقع خواب می‌بینم که دارم آب می‌نوشم. آب را با جرعه‌های جانانه‌ای سر می‌کشم طعمش را عالی می‌یابم و مانند مرد از حال رفته‌ای آنرا می‌چشم. درین موقع بیدار می‌شوم و باید واقعا آب بنوشم. علت واقعی رؤیای بدین سادگی همانا احساس تشنگی است که هنگام بیداری به من دست می‌دهد. احساس تشنگی موجب میل به آشامیدن می‌شود و رؤیا این میل را به حقیقت پیوسته نشان می‌دهد و درین مورد تشنگی را ایفا میکند که می‌توانم به طریق ذیل آن را تعبیر و توجیه بکنم. من خوابم سنگین است و به ندرت اتفاق می‌افتد که برای قضای حاجتی بیدار شوم چه اگر با نوشیدن آب در ضمن رؤیا بتوانم تشنگی خود را تسکین بدهم؛ دیگر مجبور نیستم بیدار شوم و واقعا آب بنوشم. پس این رؤیا برای تن آسائی است؛ چنانکه اغلب در زندگانی اتفاق می‌افتد؛ رؤیا جانشین واقعت می‌شود بدبختانه فرو نشاندن يك تشنگی واقعی در ضمن رؤیا مشكلتر از خاموش کردن عطش انتقام است؛ چنانکه در مورد دوستم اتو یا دكترم چنین بود؛ اما خواهش یا آرزو در هر دو حال یکسان است. همین اواخر باز چنین خوابی دیدم منتهی با آنكه تفاوتی. پیش از خوابیدن تشنه‌ام بود ولیوان آبی را که کنار تخت خوابم روی میز بود؛ سر کشیدم. چند ساعت بعد در دل شب دوباره تشنه‌ام شد. این دفعه دیگر نوشیدن آب چندان آسان نبود، چه لازم بود بلند شوم. ولیوان آبی را که روی تخت نزدیک تخت خوابم زخم بود، سر بکشم. در این اثنا خوابی دیدم که مناسب مقتضیات بود؛ خواب دیدم زخم در سبوی مخصوص خاکستر مردگان که بتوانم يك اثر عتیق از اینالیا با خود آورده و باو بخشیده بوم، دارد بمن آب می‌دهد. اما طعم آب آنقدر شور بود (لا بد به دلیل وجود خاکستر) که من بیدار شدم توجه بکنید چقدر این رؤیا حکایت از تن آسائی میکند و چون هدف منحصر بفر دادن به حقیقت پیوستن خواهش یا میل است، کاملاً خود خواهانه می‌باشد چه عشق به تن آسائی خویشتن با شکل با نگاه داشتن پاس دیگران سازش دارد. حضور آن سبوی مخصوص خاکستر مردگان هم در جای خود در حکم انجام خواست یا آرزویی است چه متأسف هستم ازینکه دیگر این سبورا در اختیار ندارم، همانطوریکه برایم ناخوشایند است ازینکه نمی‌توانم به لیوان آبی که کنار زخم هست، دست برسانم. بهلاوه سبوی مزبور با احساس دایم التزاید طعم شور مر بو طست کمی داتم بیدارم خواهد کرد (۱)

(۱) رنگانت این جنبه از رؤیاهای مربوط به تشنگی را خوب مشاهده کرده است و چنین

بقیه در صفحه ۱۰۰

وقتی که جوان بودم، همواره چنین رؤیاهایی می‌دیدم. عادت بود که تا پاسی از شب گذشته کار بکنم و بهمین سبب بهنگام صبح بزحمت بلند می‌شدم. اغلب خواب می‌دیدم که بلند شده و پشت میز آرایش خود هستم ولی پس از مدتی، مجبور بودم قبول بکنم که هنوز بلند نشده بلکه بدینوسیله لحظه‌ای بیشتر خوابیده‌ام. یکی از همکاران جوانم که چون من عاشق خواب است عین همین خواب مربوط به تن آسانی و کاهلی را بنحو بسیار جالب توجهی دیده‌است. وی نسبتاً نزدیک بیمارستانی که هر صبح بدانجامی رفت، خانه داشت و صاحبخانه‌اش دستور داشت که صبح زود او را بیدار بکند اما در کارش بسختی موفق میشد. روزی از روزها رفیق ما در خواب عمیقی فرو رفته بود. زن صاحبخانه فریاد زد: «آقای پپی، بلند شوید، باید به بیمارستان تشریف ببرید!» نایم خواب دید که در بیمارستان است و در یکی از اطافهای آن دراز کشیده وزیر سرش اعلامی است که روی آن این کلمات نوشته شده‌است: «پپی ه. دانشجوی پزشکی؛ بیست و دو ساله» و در ضمن رؤیا با خود می‌گوید: «حال که در بیمارستان هستم پس دیگر احتیاج ندارم به آنجا بروم.» پس غلطی زد و بخوابش ادامه داد. بدین منوال بدون رودر بایستی به علت رؤیایش پی برد.

و اینک رؤیای دیگری که محرک آن نیز بهنگام خواب فمالست. یکی از بیماران مؤنث من که آرواره‌اش را عمل کرده بود، عملی که بخوبی انجام نکرفته بود، به تجویز پزشکان معالجتش، شب‌روزی می‌بایست یک دستگاہ سردکننده روی گونه آسیب دیده می‌گذاشت اما عادت کرده بود که بهنگام خواب آن را بردارد. روزی از من تقاضا کردند که با او درین باره تذکراتی بدهم. چه دوباره دستگاہش را دور انداخته بود. مریض به من جواب داد که: «این دفعه دیگر کاری از دستم ساخته نیست چه این دفعه عمل من دنباله رؤیایی است که شب در خواب دیده بودم. خواب دیدم که در اِپرا هستم و در یکی از لولها قرار دارم و با علاقه و آفری به نمایش چشم دوخته‌ام. در مطب آقای کارل مایر بود که از درد سرهای وحشتناک می‌نالید. با خود گفتم: «من که سرم درد نمی‌کند پس احتیاجی به دستگاہ ندارم؛ بهمین جهت آنرا دور انداختم.» این رؤیای مریض بینوای من در واقع به حقیقت پیوستن مثل معروف «لذت‌های کمیاب تری وجود دارد» می‌باشد چه رؤیای مزبور یکی از همین لذت‌ها را عرضه کرده‌است آقای کارل مایر، کسی که نایم درد‌های مخصوص خود را بدون نسبت می‌دهد، از میانۀ جوانانی که با او آشنا بودند، تنها کسی بود که بیش از همه با او بی‌اعتنا بود.

می‌نویسد: «احساس تشنگی نزد همه بنحوی مشخص ادراک می‌شود و آن این است که احساس مزبور تجسم مربوط به تشنگی خود را در ذهن شخصی ایجاد میکند. رؤیا بناچار گوناگون این احساس را تسکین می‌دهد بطوریکه میان این راه‌های گوناگون و تازه‌ترین خاطرات رابطه‌ای موجود است چیزی که اغلب اوقات درین مورد و همچنین در بسیاری از موارد دیگر، به چشم می‌خورد همانا یک قسم احساس گول خوردگی می‌باشد چه نایم تشنج می‌کند از اینکه اثر نوشیدن‌های با اصطلاح خنک کننده را تا این اندازه ضعیف می‌بیند. چیزی که توجه و یگانگی را بخود جلب نمی‌کنند همانمناهی عمومی این عکس‌العمل رؤیاست در قبال یک تحریک. — موضوع آنکه عده‌ای از افراد بهنگام شب احساس تشنگی می‌کنند ولی بدون دیدن رؤیا، بیدار می‌شوند، با آزمایش شخصی من مابین نیست بلکه این موضوع قطعاً اثبات می‌کند که اینان بینی‌جویند.

همچنین کشف این موضوع که رؤیا محل وقوع یا به حقیقت پیوستن فلان میل یا آرزوست در بسیاری از رؤیاهای دیگر که برای افراد سالم اتفاق می افتد ، آسان است . یکی از دوستان که به تئوری من آشنا و آنرا برای زنتش تشریح کرده است ، روزی بمن گفت: «باید بتویگویم که زنده در خواب دیدم که قاعده شده است. لابد تو معنای این رؤیا را می دانی.» البته که می دانم. اگر این زن جوان خواب دیده که قاعده شده است، بدین جهت بوده که در آن ماه قاعده نشده بوده است. تصور می کنم آرزویش این بود که با زهم چند صباحی پیش از آنکه گرفتار مشکلات مادری بشود ، از آزادیش لذت ببرد. این رؤیا در باطن امر وسیله ماهرانه ای بوده است در خصوص آشکار کردن نخستین حاملگیش . دوست دیگری به من نوشت که زنتش به تازگی خواب دیده است که روی پیراهنش لکه های شیر به چشم می خورد. اینهم باز چنانکه در تعبیر رؤیای قبلی گفتم وسیله است ماهرانه از برای اعلام حاملگی اما این دفعه دیگر نخستین حاملگی نیست بلکه مادر جوان آرزومند است که برای فرزنددوش شیر بیشتری نسبت به بچه اول خود داشته باشد.

زن جوانی که مجبور شده بود هفته ای چند از کنار بستر فرزندش که به يك بیماری عفونی مبتلی شده بود، تکان نخورد و دور از دیگران بسر ببرد پس از خوب شدن حال فرزندش خواب می بیند که در يك مجلس شب نشینی است و میانه میهمانان آنجا با آلفونس دوده و پل بورژو دو ماسل پرو و ملاقات می کند و اینان سخت با او به محبت رفتار میکنند و چیزهای سرگرم کننده ای با او می گویند و دونویسنده اول نیز شبیه عکس هایی بودند که نایم از آنها دیده بوده است و مارسل پرو که نایم هیچگاه عکسش را ندیده بوده است، به کارمند سرویس ضد عفونی شبیه بود که روز پیش برای ضد عفونی اطاق بیمار کوجولو آمده بود و این اول شخصی بود که پس از روزهای متمادی انزوا ، نایم ما با او ملاقات کرده بوده است، این رؤیا را بسادگی میتوان تعبیر و تفسیر کرد: نایم شرکت در مجالس عیش و عشرت را بر مواظبت همیشگی از بیماران ترجیح میدهد.

شاید همین چند مثال مزبور برای اثبات این موضوع که در انواع و اقسام رؤیاهای میتوان سراغی از موضوع به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو گرفت، کافی باشد. این نوع رؤیاهای اغلب کوتاه و ساده هستند و مکارانه بر خیل رؤیاهای مبهم و پیچیده ای که مخصوصاً توجه محققان را بخود جلب کرده ؛ سبقت جسته اند بجات که این رؤیاهای ساده را دقیقتر بررسی کنیم .
مقدماتی ترین اشکال و سوراخ این گونه رؤیاهای را میتوان در رؤیای بچه ها جستجو کرد چه فعالیت روانی بچه ها به مراتب ساده تر از فعالیت روانی بزرگترهاست. روانشناسی کودک به روانشناسی بزرگترها همان نوع کمکی را میکند که شکل شناسی و جنین شناسی جانوران پست به جانوران عالی در طبقات جانورشناسی کمک میکند. بدبختانه ، تاکنون از روانشناسی کودک درین جهت استفاده نشده است. رؤیاهای بچه های کوچک اغلب به حقیقت پیوستن های ساده لوحانه ای بیش نیست . ازین دیدگاه ، این رؤیاهای به پای رؤیاهای بزرگترها نمیرسد. چه در چنین رؤیاهایی به معما بر نمیخوریم، ولیکن برهان قاطعی است بر اینکه رؤیا بالمره چیزی جز به حقیقت پیوستگی خواستها و آرزوها نباشد. و اینک مثال هایی درین زمینه که از رؤیاهای بچه های خودم اقتباس کرده ام: پس از گردشی که از ناحیه اوس تاهالشتاد انجام دادیم (در تابستان سال ۱۸۹۶)

شرح دو رؤیایا یادداشت کردم که یکی اذآن دخترم بود که در آن تاریخ هشت سال و نیمش بود و دیگری اذآن پسرم که پنج سال و سه ماهش میشد. این را هم ناگفته نگذارم که در آن تابستان بر فراز تپه‌ای در جوار اوس خانه داشتیم که بهنگام آفتاب دورنمای زیبایی بطرف کوه داخشتاین داشت و بایک دوربین يك چشمی خسته خانه سیمونی نمایان بود. بچه‌های من به این خسته خانه چشم میدوختند، اما نتیجه این کار بزمین معلوم نبود، پیش از گردش مزبور برای بچه‌ها شرح دادم که ناحیه هالشتاد در پای کوهستان داخشتاین واقع است و بهمین جهت پیش از پیش رانج به این گردش شدند. اذ هالشتاد بطرف دره دشرن که با مناظر متلون خود آنها را مسحور کرد، براه افتادیم.

فقط پسرک پنج ساله رفته رفته حوصله‌اش سر رفت و هر وقت که تپه تازه‌ای به چشم می‌خورد، از من می‌پرسید: «این داخشتاین است؟» پس از آنکه چندین بار همین پرسش را تکرار کرد، کاملاً دم فرو بست و از ملی‌راهی که اندکی سریالا بود و به آبشار منتهی میشد، خودداری کرد. فکر کردم خسته‌است، روز بعد نزد من آمد. سر حال و با نشاط بود؛ برایم نقل کرد که: «ما شب خواب دیدم که به خسته خانه سیمونی رفته‌ایم، آنوقت شستم خیردار شد چه وقتی در خصوص داخشتاین با او صحبت کرده بودم، خیال کرده بود که بهنگام گردش میبایستی از این کوه بالا رفت، کوهی که بهنگام نظاره آن با دوربین يك چشم، خیلی چیزها درباره آن بگوشش خورده بوده است. موقعی که متوجه شد که جز کوه‌های قبلی و آبشار سابق الذکر چیزی نخواهد دید و باید بهمین بسنده کند، سرخورده و منموم شده بود. اما رؤیا، این سر خوردگی اورا جبران کرد. سمی کردم از جزئیات رؤیای پسرم باخبر کردم، این جزئیات خیلی فقیرانه بود چه عبارت ذیرتنها چیزی بود که بگوشش خورده بوده است: «شش ساعت برای طی يك جاده سریالایی باید وقت صرف کرد.»

دختر هشت ساله و نیمه‌ام نیز بهنگام این گردش آرزوهای دسر پخته بود که رؤیا میبایست به آنها جامعه و اوقیت پیوشاند. ما پسر دوازده ساله همسایگان خود را در ضمن این گردش همراه برده بودیم این پسرک حرفی در نفس کامل بود قلب دخترک را تسخیر کرده بود و این موضوع از ظواهر امر مشهود بود. صبح روز بعد، دخترم این رؤیا را برای ما حکایت کرد، و باور میکنی، خواب دیدم که امیل از ما بوده و شما را پدر و مادر میخوانده و ما نقد افراد خانواده ما، با ما دویک اطاق میخواست دیده‌است، درین حیص و بیص مامان سر رسید و قطعات بزرگ شکلات را که با کاغذهای سبز و آبی بسته بندی شده بود، زیر تخت خواب یکایک ما پر تاب کرد. «برادرانش که هنوز مستقیم و آشکارا فن تمبیر رؤیا را از من پادش نبرده‌اند، قضایاتی مشابه قضاوت محققان ما ابراز داشتند و گفتند: «این رؤیای منی است.» دخترک از قسمتی از رؤیای خود دفاع کرد (از لحاظ ثوری مربوط به بیماران عصبی دانستن اینکه از کدام قسمت دفاع کرده مهم است) و آن قسمت این است: «البته از اینکه خواب دیدم که امیل از ما بوده است با نظر شما موافق اما در مورد شکلات ما خیر.» درست همین قسمت بود که بنظر مهم میآمد. مادر بچه‌ها عناصر مربوط به توجیه و تمبیر رؤیایا در دسترس من گذاشت. وقتی که بچه‌ها از ایستگاه به خانه بازمی‌گشتند، جلویک دستگاه موز خودکار درنگ کرده بودند و دلشان می‌خواست از قرص‌های شکلاتی که با کاغذ قرم‌های پیچیده شده بود و بتجر به می‌دانستند که در آنجا یافته می‌شود، بخوردند. مادرشان به حق

عقیده داشت که هنگام روزعه‌های از آرزوهای چجه‌ها به تحقق رسیده منتهی این یکی فقط از آن میان نصیب رؤیا شده است. من این صحنه کم اهمیت را از نظر انداخته بودم پس بدون زحمت متوجه معنای آن قسمت رؤیا شدم که دخترم بتوانم فاقدمعنی طرد کرده بود. چه خودم شنیده بودم که چگونه میهمان مؤدب ما هنگام عبور از جاده سایر بچه‌ها را متعجب کرده بود که منتظر شوند تا پاپا و مامان از راه برسند. بنابراین رؤیای دختر کوچولوی من از این ارتباطات موقتی و تصادفی يك مسجون پابرجا و بادوام بوجود آورده بود چه روح کوچکش شکل دیگری از زندگانی مشترك جز آنچه را با برادرانش داشت، رؤیا آنرا به حقیقت می‌پیوست، نمی‌شناخت. بدون استنطاق بچه غیرممکن بودیدانیم چرا قرص‌های شکلات زیر تخت خوابها پرتاب می‌شده‌است.

عده‌ای از دوستان، رؤیایی کاملاً نظیر رؤیای پسر کوچکم برای من نقل کرده‌اند، اما این دفعه نایم دخترك هشت ساله‌ایست که پدرش با چندین بچه، گردشی به درون‌باخ کرده بوده تا روز روهوت را با آنها نشان بدهد، اما به نیمی راه نرسیده بدلیل اینکه خیلی دیر شده، برگشته بوده و به چجه‌ها قول داده بوده است که در فرصت دیگری آنرا با آنها نشان بدهد اما در بازگشت با تابلویی روبرو شدند که راه هامو را شان می‌داد. بچه‌ها تقاضا کردند که به هامو بروند. ولی بازمثل دفعه پیش با آنها وعده داده شد که روز دیگری به هامو بروند. صبح فردای آنروز، دختر کوچولوی هفت ساله با خوشحالی رؤیای ذیل را برای پدرش تعریف کرد: «پاپا امروز خواب دیدم که تو با ما به روز روهوت و به هامو آمده‌ای.» دخترك چون بی‌تاب بود از پیش وعده پدرش را طی رؤیا به انجام رسانیده بود و آرزویش برآورده شده بود. دختر کوچولوی من نیز، موقیبه که سه سال و سه ماهش بیشتر نمی‌شد رؤیایی بهمین وضوح دید. این رؤیا از بیایی منظره اوس الهام کرده بود. دخترك برای نخستین بار سفری در دریاچه کرده بود و مدت این گردش نیز بنظرش خیلی کوتاه رسیده بود. او نمی‌خواست در اسکله از کشتی پیاده شود و از ته‌دل گریه میکرد. فردای آن روز چنین تعریف کرد: «امشب خواب دیدم که دارم روی دریاچه گردش میکنم.» باید امیدوار بود که این دفعه گردش روی دریاچه بطول انجامیده باشد زیرا این آرزویش بود.

پسر ارشدم، موقی که بیش از هشت سال نداشت اغلب خیالی‌هایی‌های روز را به هنگام شب در ضمن رؤیا میدید. مثلاً با آشیل سوار تانك میشد و دیومه (پادشاه سبع افسانه‌ای تراس) آنرا هدایت میکرد و علت رؤیاهای بالا این بود که مثلاً روزهای پیش نسبت به درس افسانه‌های یونانی که بخوهر ارشدمش داده بودند، علاقه وافری در خود احساس کرده بود.

اگر درین نکته با من موافق باشید که کلماتی که از دهان بچه‌ها هنگام خواب بیرون می‌آید، جزو رؤیاست، میتوانم یکی از تازه‌ترین رؤیاهای مجموعه خودم را در اینجا نقل بکنم. کوچکترین دخترم در نوزده ماهگی، صبحی از خواب برخاست و شروع به استغراق کرد و غذایش در تمام مدت روز مورد مراقبت قرار گرفت و هنگام شب گرسنه به بستر رفت و در بحبوحه يك خواب ناراحت، این کلمات را با فریاد ادا کرد: «آنا فریوید. توت فرنگی. توت فرنگی‌های درشت. فرنی. نان خامه‌ای» نام خود را نیز برای بیان تصاحب ذکر کرده بود. در صورت غذایی که در ضمن خواب بزبان آورده، همان غذاهایی به چشم می‌خورد که وی

هنگام روزان خوردن آن منع شده بود و اما اینکه چرا دو نوع توت فرنگی را نام برده در واقع خواسته بوده است تظاهری بر ضد پلیس بهداشتی خانه کرده باشد، چه ملاحظه کرده بود که پرستارش علت کسالت او را خوردن يك بشقاب توت فرنگی تصور کرده بوده پس با این رؤیا انتقام خود را از تصور زحمت افزای پرستار گرفت (۱)

موقعی که میگویم دوران کودکی دوران خوشبختی است برای اینکه هنوز خبری از احتیاج جنسی در میان نیست؛ فراموش میکنیم که يك احتیاج حیاتی بزرگ دیگر، چه سر-خوردگیها و امساکهای مدام و در نتیجه، رؤیا برای کودکان ایجاد می کند (۲) و اینك يك نمونه دیگر: خواهرزاده کوچکم که ۲۲ ماهش می شود مأمور شد که در جشن تولدمن برای من سلامت و سعادت آرزو کند و يك سبد هلز که در آن موقع هنوز نوپربود، بعنوان هدیه برای من بیاورد. این کار بر او مشکل می نماید پس تکرار میکند که: «هلوهاتوی سبداست.» و نتوانست تصمیم بگیرد که سبدا بدهد. اما در شب این ماجری جبران شد. تا آن روز هر روز برای مادرش حکایت می کرد که خواب آن «سرباز سفید» را دیده است (يك افسر گارد پارپوشش) که روزی در خیابان از او خوشش آمده بوده است. اما روز بعد از انجام آن فداکاری در دناک با خوشحالی از خواب برخاست و گفت: «هرمان تمام هلوهار خورد» (۳) چنانکه ملاحظه می شود بچه

۱- چند روز بعد، مادر بزرگ خوابی مشابه توهاش دید (من مادر بزرگ و نوه در بهمرفته در آن روزگار ۷۰ سال بود) مادر بزرگ میجور شده بود يك روز تمام از خوردن پاره ای از غذاها به علت مرضی که غارزش شده بود، امساک بکنند. شب هنگام در خواب دید که جوانی و طراوت را باز یافته است و به ناهار و شام دعوتش کرده اند و مشغول تناول غذاهای مطلوب است.

۲- اگر روح کودک را عمیقاً واری کنیم، متوجه خواهیم شد که در واقع نمایان جنسی، با همان هیأت کودکان خود، چه نقش مهمی در فعالیت روانی او بازی می کند و تاکنون هیچکس بدان توجه نکرده است و این موضوع ما را به «خوشبختی دوران کودکی» که بزرگترها بعدها بزبان می آورند، مشکوک می سازد. (از کتاب سه آزمایش در خصوص نظریه امور جنسی چاپ پاریس ۱۹۲۳)

۳- در اینجا مناسب است خاطر نشان سازیم که بچه ها رفته رفته خوابهای پیچیده تر و مهم تری خواهند دید و در عوض، درباره ای از اوقات، بزرگترها خوابهای ساده و باصلاح بیگانه می بینند. من اثبات کرده ام که چقدر رؤیاهای بچه های چهار تا پنج ساله از لحاظ افکار غیر مترقب و بی مقدمه غنی است و درین مورد من و یونگ نمونه هایی در کتابهای خود به شهادت آورده ایم. عده ای از محققان از قبیل ه. فن. هوگ - هلموت و پوت نام و راکلتو و شپیلر این کاروسک و بالاخره بانثیری و بوژمان و دوگلیا پاره ای از رؤیاهای بیگانه را تجزیه و تحلیل کرده اند که از آن میانه و بیگام در خصوص اینکه رؤیای بچه ها به حقیقت پیوستن امیال و آرزوهایشان می باشد اصرار کرده است. بزرگترها موقعی خوابهایی - تا به خوابهای بچه های می بینند که خود را در شرایط غیر عادی ببینند. و اینست آنچه را که نوردنک یولدر در خصوص گروهی که با او بهنگام بدی هوا، در يك پناهگاه بسر برده اند می نویسد: «هیچگاه رؤیاهای ما مثل رؤیاهای این دوره فراوان و جاندار نبوده است؛ رؤیاهای این دوره همواره خصوصی ترین افکار ما را بر ملا می ساخت. آن عده از رفقای ما که جز در موارد استثنایی خواب نمی دیدند، در آن موقع وقتی که صبح از خواب

رازدلش را در ضمن این رؤیا بیان کرده است چه در دلفی بود که اساساً حلوما را همین هدیه نکند .

من نمی دانم حیوانات چه خواب می بینند. اما ضرب المثلی که یکی از شوقه گانم به من آموخته است، ظاهراً مثل این است که باین نکته اشاره میکند . ضرب المثل مزبور چنین می گوید «غاز خواب ذرت را می بیند.» (۱) ضرب المثل معروف فارسی: «شتر در خواب بیند پنبه دانه نیز مشمر بر همین معنی است.» (۲) تمام حقیقت تقویری رؤیای منی بر اینکد رؤیا جز به حقیقت پیوستن امیال و آرزوها نیست . در همین چند سطر بالا نهفته است. (۲). در پایان خاطر نشان

بلند می شدند؛ قصه های درازی را حکایت می کردند و بدین منوال قهرمانی های خود را در عالم خیال متفا بلادر اختیار هم دیگر می گذاشتیم. مضمون رؤیاهای ماهواره همان زندگانی گنشته ما ازین جهت که سالها از ما فاصله داشته است با نضمام حوادث زندگانی کنونی ما ، رؤیای یکی از دوستان ما ازین جهت ممتاز است : « خواب دید که پشت نیمکت مدرسه نشسته است و بمنوان تکلیف، مأمور شد که بگوید که یوست سگهای کوچک دریائی را که مخصوصاً برای درس تهیه کرده اند؛ بکند.» اغلب اوقات خواب غذا و مشروب می بیند؛ یکی از ما بار رؤیاهای خود در خصوص میهمانی از ما امتحان می شد و هنگامی که بوقت صبح می توانست به ما بگوید که در رؤیا « به دسته های مختلف میهمانان در سه نوبت شام داده است » کاملاً خوشحال بود . دیگری توتون و کوههایی از توتون و آن دیگری کشتی را در خواب می دید که با تمام بادبانهای خود در اوسط دریای آزاد عبور می کند. يك رؤیای دیگر هم میان ما متداول بود بدین معنی که در خواب می دیدیم که بستنی بایسته های مراسلات آمده است و به تفصیل علل تأخیر خود را توضیح می دهد و ازینکه نامه هایش را بدتوزیع کرده است ، غم آلم روی دوش سنگینی می کند زیرا باید دوباره آنها را توزیع بکند . البته مضامین دیگری هم در ضمن رؤیاهای ما یافته می شد ؛ اما آنچه در رؤیاهای خودم و دیگران باعث تعجب من شده بود ؛ همانا فقدان تخیل بود . از لحاظ روانشناسی یادداشت همه آنها بسیار جالب می باشد . ناگفته آشکار است که چقدر دلمان می خواست بخوابیم چه حادثه ترین امیال ما در ضمن رؤیا به حقیقت می پیوست .

— دویریل چنین می نویسد: «هونگو پارک در طی سفری به آفریقا؛ داشت از تشنگی می مرد دبی در بی خواب دره ها و جمنزارهای پر آب میهن خویش را می دید نرنك که از گرسنگی جان می سپرد؛ خواب دید که در دست نشانز ایالت ماگدبورگ است و غذاهای مطبوع و دست چین شده ای اطراف او را فرا گرفته است جرج يك هم که در نخستین لشکر کشی فرانکلین شرکت جسته بود؛ در شرایط مشابه خواب دیده بود که غذاهای فراوانی در دسترس او قرار دارد .

۱ - يك ضرب المثل مجارستانی که فرنجی در کتابش آورده است، حاکیست که: «خوك خواب بلوط را می بیند و غاز خواب ذرت را» و يك ضرب المثل مربوط به قوم یهود حاکیست که: « مرغ خواب ارزن را می بیند» (يك ضرب المثل ارمنی می گوید ، گرسنه نان و تشنه آب را خواب می بیند . م .)

۳ - من مدعی نیستم که نخستین کسی که متوجه شده ام امیال منشاء رؤیاست (رجوع شود به سرآغاز فصل آینده) کسانی که می خواهند از پایه گذاران چنین نظریه ای با خبر گردند، می توانند به تاریخ پیش از میلاد مراجعه کنند ؛ در آن روزگار پزشکی بود هر وقیل نام که در عهد

می‌سازیم که اگر از کلمات قصار و ضرب‌المثل‌ها استفاده کرده بودیم، خیلی زودتر به نتیجه مطلوب خود رسیده بودیم چه گاهی از اوقات، درست است که مردم عادی به تحقیر از رؤیا ذکر می‌کنند (و درین صورت مثل این است که می‌خواهند بایان «این موضوع که در رؤیا دروغ است» حق را بجان علم بدهند) اما اغلب اوقات نیز آنرا بعنوان یک قاصد خوش خیر گرامی می‌دارند وقتی که واقعیت از حد انتظارات ما فراتر برود: بی‌درنگ می‌گوییم: «در خواب همچنین چیزی را نمی‌دیدم!»

* * *

بطلمیوس اول می‌زیسته و بقول Büchenschutz بوخسترشوتز رؤیاها را به دسته‌های بزرگی تقسیم می‌کرده است: رؤیاهایی که از طرف خدایان نازل می‌شود؛ و رؤیاهایی که از تصور حوادث پیش‌بینی نشده و آینده نجات بخشید می‌آید و بالاخره رؤیاهایی که مختلط و زائیده خود بودند و از کنار هم قرار گرفتن صور ذهنی پدیدار شده و به آرزوها و امیال ما جامعه واقعیتی پوشانند؛ ج، اشعار که از میان رؤیاهایی که شرفرا انتخاب کرده است؛ رؤیائی را بیرون می‌کشد که محقق؛ خود؛ آنرا به حقیقت پیوستن یکی از امیال تلقی کرده است؛ شرفر چنین می‌نویسد: «قوة متخیله بی‌درنگ آرزوی نایم را به جامعه واقعیت آراست زیرا این آرزو تأثیر حادی بهنگام بیداری در روح او کرده بوده است» این رؤیا در ردیف رؤیاهای عاطفی و حاکی از درد عشق و غم دل است. چنانچه ملاحظه می‌شود؛ شرفر میان نقش آرزو و سایر اتفاقات هنگام بیداری در تکوین رؤیا قری قابل شده است پس نمی‌توان گفت که وی به ارتباط فیما بین میل یا آرزو با ماهیت رؤیا واقف بوده است

فصل چهارم

جایگاه شدن عناصر در رؤیا

اگر بدینمنوال تصدیق می‌کنم که رؤیا یعنی آرزوی میل به حقیقت پیوسته، و رؤیایی نیست که ازین قاعده مستثنی باشد، می‌دانم که با مخالفت آشتی ناپذیری روبرو خواهم شد. بر من خرده خواهند گرفت که : این نظریه، يك نظریه تازه نیست. وعده‌ای از محققان قدیمی سالها پیشتر ازین، باین موضوع توجه کرده‌اند از قبیل رادستوک، ولکلت، پورکینز، تیسیه؛ م. سیمون (در خصوص رؤیاهای مربوط به گرسنگی بارون ترنگ در مدت اسارتش) و گریزینگر. (۱) و بعد می‌گویند : اظهار این نکته که جمیع رؤیایا در حقیقت چیزی جز به حقیقت پیوستن امیال و آرزوها نیست؛ يك قسم تعمیم غیر موجه است که می‌توان بی درنگ آنرا انکار کرد زیرا بسیارند رؤیاهایی که واجد يك محتوی غم‌انگیز می‌باشند و نشانی از به حقیقت پیوستن آرزوی میل در آنها یافته نمی‌شود. محققى که صریح‌تر از دیگران با استنباط ما مخالفت می‌کند شاید فیلسوف بدین اد. و. هارتمان باشد و اینک آنچه را که وی در کتاب خود موسوم به **فلسفه ناخود آگاهی** نوشته است می‌آورد : دو اما راجع به رؤیا، رؤیا بدبختی‌های هنگام بیداری را در خواب پیش چشم ما باز میکند و از آنچه ممکن است در گذرد همانا آنچه‌هایی است که ممکن است مردم تحصیل کرده را بازنگی سازش بدهد از قبیل شوق به دانش و هنر. (۲)

محققان خرده گیر دیگری هم که از لحاظ بدبینی به پای هارتمان نمی‌رسند، ایرادی تقریباً نظیر ایراد بالا بر من گرفته می‌گویند که عده عناصر نامطبوع و دردناک در رؤیا بیشتر از عده عناصر مطبوع و خوشایند است. (ص ۲۳ از کتاب شولتز و ص ۸۰ از کتاب ولکلت). ساراه ویدفلورانس هالام که هر دو در خصوص رؤیاهای خود به تحقیق پرداخته‌اند، کوشیده‌اند که باین تفوق عناصر نامطبوع و غم‌انگیز در رؤیا، يك جنبه آماری بدهند. به عقیده

-
- ۱- فلورین در گذشته می‌گفته است : « وقتی که امیال ما کاهیب نمی‌شوند، قوه منسلیه فرا می‌رسد و آنها را در نظر ما کاهیب جلوه می‌دهد.
 - ۲- درس ۳۴۴ از چاپ آلمانی.

این دو خانم ۲۸/۶ درصد از رؤیایا خوشایند و ۵۸ درصد آنها نامطبوع و دردناک است . گذشته ازین رؤیایا که حالات عاطفی دردناک هنگام بیداری را در مدت خواب ادامه می دهند ، کابوس ها و رؤیایا های خلیجان انگیزی هم هست که ترس و خلیجان ناشی از آن بنحوی ما را از پای درمی آورد تا بالاخره باحالتی پریشان از خواب بیدار می شویم . و این نوع رؤیایا تحقیقاً در بجهما ، یعنی در کسانی که رؤیایا می ربوط به میل و آرزو در آنها بروشنی مشهود بود ؛ بسیار فراوانست (از کتاب دبا کر موسوم به وحشترهای شبانه بجهها چاپ ۱۸۸۱) .

ظاهراً مثل اینست که کابوس های مزبور با قانون کلی ما که از نمونه های مزبور در فصول پیش استنتاج شده ، متناقض است و تممیم ما را از ارزش میاندازد .

اما با این وجود رد چنین ایرادهای ظاهراً قانع کننده ، چندان مشکل نیست ، فقط کافیت بخاطر بیاورید که تئوری ما مبتنی است بر بررسی دقیق محتوی اندیشه های که تعبیر درو راهر رؤیایی تمیز میدهند و نه بررسی محتوی ظاهری رؤیایا ، بدین معنی که ما محتوی ناپیدا را در مقابل محتوی پیدایا قرار میدهیم . البته رؤیایا های هم هست که محتوی پیدای آن ها غم آلود است ؛ اما آیا هجوتت ب فکر افتاده اند که این نوع رؤیایا ها را ؛ تشریح کنند و به مدد تجزیه و تحلیل پی به محتوی ناپیدای آن بیرند ؛ و گر نه هیچ کدام ازین ایرادها ارزش واقعی نخواهد داشت ، برای اینکه مگر نمیشود تمام رؤیایا های دردناک و کابوس ها را تجزیه و تحلیل کرد در ضمن تعبیر و تفسیر و کشف معنای ناپیدای آنها متوجه شد که اینها نیز در باطن امر ، همان رؤیایا های حاوی اجابت میل یا آرزو میباشند ؟ (۱)

وقتی که در طی پژوهشی ؛ حل مشکلی با مرانغ رو بر روشد ؛ اغلب مفید است که شخص بی دردناک بمشکل بعدی بپردازد ؛ چه اگر دو گردورا روی هم دیگر قرار بدهیم ؛ یا سانی شکسته میشوند . ما بر آن نیستیم که یکباره این مسأله را حل کنیم که چگونه کابوس ها و رؤیایا های دردناک ممکن است بصورت امیال و آرزو های بحقیقت پیوسته ؛ تعبیر ماهیت می دهند ، بلکه نخست مصمم هستیم بر سر مسأله ها مشکل دیگری برویم که از مطالب صحایف پیشین سرچشمه می گردو آن اینکه چگونه رؤیایا های ظاهر آبی ا هیتی که در ضمن تجزیه و تحلیل معلوم میشو د از همان قماش رؤیایا های حاوی میل و آرزو هستند ؛ این میل یا آرزو را صریحاً بیان نمیکنند ؛ رؤیای می ربوط به تزییق ایرما که به تفصیل شرحش گذشت ، هیچ جنبه غم انگیز یا احیاناً دردناکی نداشت ولیکن در طی تجزیه و

۱ - نمی توان باور کرد که باجه لجاجتی خواننده و منتقد ، از زیر پا را این بررسی ، شاده خالی می کنند و تفاوت اساسی فی ما بین محتوی پیدایا و محتوی ناپیدایا را نادیده می گیرند . - در عوض هیچکس منلج ، سولی در قسمتی از مقاله اش موسوم به رؤیایا در حکم کشف است ، درین موضوع با من هم عقیده نیست . البته نباید از ارزش این مقاله بدلیل این که جز درین جا در هیچ کجا نقل نشده است ، کلمه شود ، بنا برین دیده میشود که رؤیایا رو بهمرفته کاملاً چنانکه مردان نام آوری نظیر چاسر و شکسپیر و میلنون گفته اند ، کاملاً فاقد معنی نیستند . توده های در هم و برهم تفتن و هوسبازیهای شبانه ما واجد معنایی است و معلومات تازه ای را منتقل می سازد . مانند حرفی که به عهد نوشته شود ، مر قومات رؤیایا همس از کشف رمز ، آن ظاهر معنایی و نفهمیدنی خود را از دست می دهند و بصورت یک چیز معقول و جاری در می آید همینکه آهسته آهسته پرده را پس بز نیم متوجه خواهیم شد که رؤیایا در پشت ظاهر بی معنای خود آثار و نشانه های از یک ارتباط دیرین و ارزنده در بردارند ،

تحلیل بر ما مسلم شد که در نفس امر جز بر آورده شدن بسیار واضح فلان خواست یا آرزو نبوده است ، اما ببینیم چرا اصلاً چنین تجزیه و تحلیلی ضروری بود و چرا رؤیای بزرگ معنای واقعی خود را آشکار نمی سازد؟ مثلاً از ظاهر رؤیای مربوط به تزریق ایرما بهیچ وجه پیدانست که ممکن است برای بر آوردن فلان خواست یا آرزوی نام بوده باشد . خواسته تا کتون پی باین موضوع برده است و من خودم پیش از اینکه آن را تجزیه و تحلیل بکنم ؛ ازین جنبه اش باخبر نبودم ، اگر ما این موضوع را به جا به جا شدن عناصر در رؤیا موسوم سازیم ، بی درنگ مسأله یا مشکل دیگری مطرح میشود و آن اینکه این جا بجاشدن از کجا سرچشمه می گیرد؟ در وهله نخست جوابهای متعدد و گوناگونی به ذهن خطور میکند . مثلاً این جواب که : چون در ضمن خواب ، یافتن تما بیری که به افکار پشت پرده رؤیا بخورد ، ناممکن است ؛ پس تما بیر مربوطه جا بجا میشود . اما تجزیه و تحلیل پاره ای از رؤیاها ما را وادار میکنند که ترجیه دیگری ازین موضوع را بجاشدن عناصر بدست بدهیم و برای اینکار به بحث درباره یکی دیگر از رؤیاها می پردازیم و بالنتیجه مرتکب دازشکنی های دیگری خواهیم شد اما این از خود گذشتگی شخصی باروشن شدن کامل مسأله مورد بحث ، جبران خواهد شد .

گذارش مقدماتی : در بهار سال ۱۸۹۲ ، خبر یافتیم که دو نفر استاد از دانشگاهی که من در آن کار میکردم ، پیشنهاد کرده بودند که بمن درجه استادی فوق العاده اعطاء شود . از این خبر حیرت کردم و بشدت خوشحال شدم چه دوستاند بلند پایه که بهیچوجه در جرقه دوستان من بشمار نمی آمدند ، بدین نحو ، علناً ارزش مرا به رسمیت شناخته بودند . اما بی فاصله باخود گفتم که نباید به شبهه بیفتم چه وزارتخانه ، درسالهای اخیر ، بسیاری از پیشنهادهای مشابه را رد کرده بوده و عده زیادی از همکاران من ترا من که لااقل باندازه من خدمت کرده بودند ؛ بیهوده بانتظار رتبه و مقام نشسته بودند و دلیلی وجود نداشت که با من بهتر از آن ها رفتار کنند . سرانجام بر آن شدم که درین خصوص تصمیم خود را بگیرم ، تصور نمی کنم آدم حریصی باشم چون باندازه کافی مشتری دارم و برای داشتن مشتریهای بیشتری احتیاج بمنوان یا مقام ندارم . وانگهی قضیه این نبود که غوره نشده مویز بشوم چه مهال بودن این موضوع بر من آشکار بود .

شبی از شبها ، یکی از همکاران که دوست من و در شرایط من نیز بود و از مدت های پیش استحقاق چنین رتبه ای را داشت ، بدیدن من آمد . در اجتماع ما عنوان استادی دانشگاه ، پزشک را نزد بیماران يك نیمچه خدا جلوه میدهد . اما چون این دوست مثل من آدم قانمی نبود ، گاهگاهی به ادارات وزارتخانه سری می زد تا از چگونگی جریان رتبه یا مقامش باخبر گردد . و همینکه از آنجا آمد . برای من نقل کرد که ایند فقه راه گریز را بر رئیس اداره بسته و باو گفته است آیا راست است که مقننات ناگفتنی مانع سدور رتبه اش شده است اما باو جواب داده بودند که البته باتوجه به مقننات روز ، مدتی باید صبر بکنند . سرانجام رفیقم چنین نتیجه گرفت که : لااقل من می دانم کار بکجا کشیده است . من از آنچه گذشت چیزی دستگیرم نشد ، بلکه در قناعت و تسلیم و رضای خود مصر تر شدم چه شاید چنین مقنناتی درباره منم وجود می داشت . روز بعد خواب زیر را دیدم که حتی هیأت ظاهری آن موجب تحریک کنجکاو بوده این رؤیا از دواندیشه و دو تصویر ترکیب شده بود به نحوی که هر دو جفت اندیشه و تصویر باعث

توجه و تعبیر یکدیگر می‌شدند. من جز به نیمه اول آن اشاره نمی‌کنم و به نیمه دیگر درین مقام کاری ندارم.

۱ - (اندیشه) اول دوست من، عمومی هست. و علاقه و افری باو دارم.
۲ - (تصویر) اول چهره اش را اندکی تغییر یافته می‌بینم، ظاهر آندکی کشیده تر شده است و ریش زردی که آنرا احاطه کرده بخوبی دیده میشود. و بعد قسمت دیگر فرا می‌رسد که در واقع از یک اندیشه و یک تصویر مرکب است و من فعلاً از نقل آن صرف نظر میکنم.

و اینک شیوه تعبیر من در مورد اندیشه و تصویر اولی. وقتی که در طی بعد از ظهر دوباره این رؤیا از خاطر من گذشت، خنده ام گرفت و گفتم: «این رؤیا بی‌معنی است! اما ممکن نبود آنرا از خود دور کنم. چه تمام مدت روز موی دماغ من بود، سرانجام نزدیکی های شب به خود سرزنش کردم: و اگر بهنگام تعبیر رؤیایی، یکی از بیماریات بتو بگویند و لاش کن. این رؤیا معنایی ندارد، تو نکوهش می‌کنی و بفکرت میرسد که در وراء آن سرگذشتی نهانست که نایم بدلیل نامطبوع بودن آن، ترجیح می‌دهد که آن را بزبان نیاورد، پس با خود نیز همین معامله را بکن. و اینکه تصویری کنی که رؤیایت بی‌معنی است! در واقع مبین این معنی است که تو در برابر تعبیر داری مقاومت می‌کنی. پس منصرف نشو، این بود که بی‌درنگ به تعبیر پرداختم.

آقای ر. عمومی هست. این اندیشه را به چه میتوان تعبیر کرد؟ من جز یک عمومی نداشتم و او هم بنام یوسف بود. (۱) وی دارای سرگذشتی حزن انگیز است. چه قریب سی سال پیش، گرفتار تخیلاتی شده بود؛ که او را بپیراهه کشاند. البته مجازات شد اما پدرم که از غم و غصه روزگار؛ در جوانی موهایش رنگ سیاه خود را از دست داده بود پیوسته می‌گفت که عمومی یوسف آدم بدی نیست بلکه عقلش کم است؛ این عبارتی بود که پدرم بزبان می‌آورد. پس اگر دوستم ر. عمومی من شده است (در رؤیا) یقیناً باین معنی است که او نیز کم عقلست. البته سختم است که این را باور بکنم و بر ایم ناخوشا بیند است. با این وجود صورت کشیده و ریش زردی که در رؤیای خود دیدم این نظرم را تأیید می‌کند. چه عمومی منم صورتی کشیده داشت و ریش بور زیبایی آن را در بر گرفته بود. دوست من ر. خیلی سبزه بود اما وقتی که اشخاص سبزه شروع به خاکستری شدن می‌کنند؛ کفاره رونق دوران جوانی خود را میدهند، چه ریش سیاه آنها شروع میکنند به سرخی زدن و بعد رفته رفته رو بزرگی می‌نهد و بالاخره خاکستری میشود. دوست من ر. نیز در چنین شرایطی است و منم. اما با احساس ملال باین مطلب اشاره میکنم، صورتی را که من در رؤیای خود با آن رو برو شدم، در عین حال هم مال دوست من ر. و هم مال عمومی من یوسف بود. در واقع این یک تصویر نمونه‌ای به شیوه **سالتون** است که، چنان که میدانیم، دستور میداد چند صورت را روی یک صفحه عکس بیندازند تا خاصیت خانوادگی از آن‌ها

(۱) جالبست که، بهنگام بیداری، خاطرات من کم می‌هوزد برای اینکه تجزیه و تحلیل را آسان بکنند. من تا آنجا که به یاد دارم پنج عمومی داشتم که چمکی را دوست می‌داشتم و یکی از آنها را تصحیح می‌کردم و حال آنکه الساعه که بر مقاومت خود بر ضد تعبیر رؤیا، پیروز شده‌ام، بخود می‌گویم که جز یک دایی نداشته‌ام؛ مخصوصاً همان دایی که یقیناً در رؤیا مطرح است.

استخراج خود. پس تردیدی نیست، از اینکه دوستم را مثل هموی خود، مردی کم عقل به حساب آورده‌ام، در تمپیر راه اشتباه نرفته‌ام. »

هنوز نمیتوانم تصور بکنم که چگونه و از روی چه هدف و منظوری چنین مقایسه‌ای که باعث خشم منست، میان همو یوسف و دوستم برقرار کرده‌ام. البته این مقایسه چندان عمیق نیست چه هموی من جنایتی مرتکب شده بود و حال آنکه دوستم هیچگونه خطایی نکرده و جز یکبار که با دو چرخه‌ای شاگرد مدرسه‌ای را نقش زمین کرده بود، جریمه‌ای نپرداخته است. آیا درین مقایسه باین نکته توجه داشته‌ام؟ اینکه مسخره است، اما مذاکره دیگری که بایکی از دوستان همکار بنام ن. در خصوص همین موضوع ارتقاء رتبه کرده‌ام، هم اکنون در خاطر منست. من ن. را در خیابان دیدم، او نیز بمنوان اسناد پیشنهاد شده است ولی چون میدانست که چه افتخار بزرگی نصیب من شده است، بمن تبریک گفت. باو گفتم: «چرا شوخی می‌کنی! خودتان بهتر به ارزش این نوع پیشنهادها آشنا هستید» او در جواب: شاید بدون توجه به اهمیت موضوع، گفت: «خیر اینطور نیست، برضد من مدرک مخصوصی در دست هست. مگر نمیدانید که یکبار زنی از من به دادگستری شکایت کرد تا از من حق سکوت بگیرد البته باز پرسید که از چه متعوقف کردم و از مجازات شاکی جلوگیری نمودم. اما شاید در وزارتخانه بهمین دلیل با نامزدی من برای شغل اسنادی مخالفت بکنند. و حال آنکه شما خطایی نکرده‌اید و مدرکی برضد شما وجود ندارد.» آها! آن جانی و همچنین منی و جهت گرایش رؤیای من پیدا شده است، همو یوسف نقش دو نفر را بازی میکند، یکی را بمنوان اینکه کم عقل است و دیگری را بمنوان اینکه جانی است. حالا می‌فهمم که چرا باین ترکیب احتیاج دارم باری اگر مقتضیات شملی مانع از اسناد شدن همکاران دو گانه من شده، اسناد شدن من هم کاملاً مشکوک است، اما اگر من بتوانم این مخالفت را با سایر موجباتی که بهیچوجه به من مربوط نیست، نسبت بدهم، موجبی وجود ندارد که امیدوار نباشم. این است که رؤیای من از ر. يك فرد کم عقل و از ر. يك فرد جانی پرداخته و چون در زمره هیچکدام ازین دو نیستیم پس وجه مشترکی بین ما نیست بنا برین می‌توانم باور بکنم که ممکن است نامزد اسنادی بشوم و بدین نحو از زیر بار این احساس دردناک که وضع همکاران سابق الذکر با من قابل تطبیق است، نجات می‌یابم.

باید این رؤیا را کاملتر تمبیر بکنم. هنوز راحت نیستم. نمی‌توانم تصمیم خود را در خصوص آن جلافتی که مرا وادار کرد از ارزش دو نفر از همکاران باشرفم بکاهم تا بدین وسیله راهی برای خود باز بکنم، بگیرم. اندکی از تکرار اینم کاسته شده است چه به ارزش شهادت در رؤیا آشنا هستم و حاضر من علناً اعتراف بکنم که دوستم ر. کم عقل نیست و ن. نیز قربانی يك دغلی بازی شده است. نیز گمان نمی‌کنم که ایرها به علت تزدیق پروپیلن بدست آتو بسختی بیمار شده باشد، در مورد اخیر نیز چنانکه در مورد سابق توضیح دادم، رؤیای من فقط بین آرزوی منست چه در هر دو مورد محتویات رؤیا درست مطابق با آرزوی من بوده است. منتهی در رؤیای دومی این مطابقت معقولتر است تا در رؤیای اولی بدین معنی که رؤیای دومی را می‌توان به تهمتی شبیه کرد که با اصطلاح معروف «حقیقتی هم دارد»، مثلاً در مورد دوستم ر. بخاطر دارم که یکی از همکارانتی سابقاً برضد او اظهار نظری کرده بوده است.

و آقای ن. نیز خودش حربه‌هایی برضد خویش به من داده بوده است. با این وجود باز هم

تکرار میکنم که تصور نمی‌کنم رؤیای مزبور را کاملاً تغییر کرده باشم ، حالا بفکر می‌رسد که رؤیای بالا واجد نکته‌ایست که تاکنون آنرا تبیین نکرده‌ام . همینکه متوجه شدم که ر. عمو منست ، نسبت با مهر آتشینی در خود احساس کردم . این محبت از کجا ناشی میشود ؟ مطمئناً هرگز چنین محنتی به عمویوسف در خود احساس نکرده بودم . سالهای متعاقب است که ر. را دوست دارم اما اگر در حضورش محبتی از نوع محبتی که در رؤیا نسبت با او در خود احساس کردم ، باومی‌کردم ، بی‌گمان متعجب می‌شد . بنا بر این ، محبت خود را نسبت بدو دروغین و اغراق آمیزی بینم و این اغراق را ، هر چند در جهت مخالف ، در مورد ارزش مننوی رفیقم نیز مرتکب شده‌ام چه او را با عمو خود ، یوسف ، مقایسه کرده‌ام . دارم حدس می‌زنم ، این محبت مربوط به محتوی ناپیدای رؤیا نیست بلکه در نقطه مقابل آن قرار دارد و نقشش اینست که مانع تغییر شود . اشتباه نمی‌کنم . یادم هست که چقدر در برابر تبیین این رؤیا مقاومت کردم و تا چه اندازه از زیر بار آن شانه خالی مینمودم و خود را بدین نحو قانع می‌کردم که واجد معنایی نیست . به تجربه دریافته‌ام که چگونه چنین امتناع‌هایی را باید تبیین و تفسیر کرد ، البته ارزش ایضاحی ندارد ولیکن مبین احساسات و عواطف ماست . وقتی که دختر کوچکم دلش نمی‌خواهد سببی را که بدو تعارف میکنند ، بخورد بدون آنکه آنرا بدنندان بگیرد و بچشد ، می‌گوید که تلخ است . وقتیکه بیمارانم به شیوه دخترم رفتار میکنند ، بی‌درنگه متوجه میشوم که موضوع از چه قرار است چه بدینوسیله می‌خواهند پاره‌ای از تجسمات را در نهاد خود سربوبی کرده به عقب برانند . چنین است در مورد رؤیای من : نمی‌خواهم آنرا تبیین کنم ، برای اینکه تبیین آن واجد چیزی است که محرك امتناع یا استنکاف منست . حال که تبیین به پایان رسیده بر من آشکار شده که موضوع از چه قرار بوده است : من در برابر این اندیشه که ر. فردی کم‌عقلت ، مقاومت می‌کردم . محبتی که باو داشتم از محتوی ناپیدای رؤیای من چشمه نمی‌گرفت بلکه از مقاومت بود . اگر محتوی ناپیدای رؤیای من بدین نحو جا بجا شده و تنبیر هیئت داده و جای خود را به خودش داده برای این است که محبت درین مورد برای من مفید است . به عبارت دیگر این جا بجا شدن مطلوبست و در واقع يك قسم کتمان یا تقیه است چه اندیشه‌هایی که در رؤیای من هست از لحاظ ر. توهین آمیز است پس برای اینکه خودم متوجه این اهانت نشوم ، یا ضد خود که همان مهر آتشین باشد ، جا عوض کرده‌ام .

می‌توان پذیرفت که این مقوله واجد ارزشی کلی است . چنان که در فصل سوم گذشت ، رؤیا هایی هست که از لحاظ به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو آشکار و بیان است ولیکن در رؤیا هایی ازین نوع که انجام خواست یا آرزو در طی آن بسادگی معلوم نمیشود ، می‌توان پذیرفت که مطمئناً تمایلی به سربوبی و به عقب راندن آن آرزو در کار بوده و تحقق خواست جز به طریق غیر مستقیم و با اصطلاح بالباس مبدل که همان جا بجا شدن باشد ، ممکن نبوده است .

در زندگانی اجتماعی نیز با نظایر این نوع لباس‌های مبدل روبرو میشویم . مثلاً دهنری که با هم مربوطند و یکی ازیشان به قدرت میرسد و دیگری باید با او مدارا بکند ، آشکار است که این فرد اخیر افکار و اندیشه‌های خود را در لباس مبدل عرضه خواهد کرد و نیز ادب و انسانیتی که روزانه مورد رعایت ماست ، در حد خود يك قسم تقیه و با اصطلاح معمولی تر ، لباس مبدل است و به علاوه وقتی که رؤیاهای خود را برای خوانندگان تبیین می‌کنم ، مجبوراً آنها را

تحریر بکنم و در لباس مبدل نشان بدهم. شاعران با چنین تزییفات بیخوبی آشنا هستند وقتی که میگویند: «بهترین چیزی را که می دانی، هرگز نمی توانی آنرا به این سربازها بگویی». فلان نویسنده سیاسی نیز وقتی که میخواهد حقایق تلخ را گوشزد آقویا بکند، با مشکلی نظیر مشکل بالا دست بگریبان میشود چه اگر عقیده اش را علناً اظهار بکند، خاموش خواهند کرد؛ اگر این اظهار عقیده از حدود حرف تجاوز نکرده باشد، بعداً و گرنه اگر به چاپ متوسل شده باشد، قبلاً دهانش را خواهند بست. نویسنده از سانسور و اهماه دارد و همین جهت افکارش را تعدیل کرده آنرا در لباس مبدل بیان می کند منتهی این تبدیل لباس و ملاحظه کاری با میزان قدرت و شدت سانسور فرق می کند و زمانی در لباس ایما و اشاره و گاهی در لباس دلسوزی جلوه خواهد کرد مثلاً آنوقت عوض اینکه از دستگاه حکومت کشور خویش سخن گوید، از رؤسای حکومت پرتغال یا چین شکوه خواهد کرد. بهر تقدیر هر اندازه سانسور شدید تر و خشن تر باشد، بهمان نسبت تبدیل لباس کاملتر و پیچیده تر و وسایل تفهیم مطالب به خوانندگان ما هر آنه تر خواهد بود (۱)

(۱) خانم. و. هوگ هلموت بسال ۱۹۱۵ رؤیائی را نشر داد که بهتر از هر دلیلی مصطلحات مرا موجه می کند در رؤیای نمونه او موضوع جایجا شدن عناصر درست همان نقشی را در رؤیا ایفا می کند که سانسور در مطبوعات، قسمت هایی را که بنیان کن تشخیص می کند، حذف نماید منتهی با این تفاوت که سانسور مطبوعات این قسمت ها را در بزرگترین، می کند و حال آنکه سانسور رؤیای جای آنها را بایک فرض نامحسوس عوض و بدل می سازد. باید تذکر داد که این خانم نایم خانمی است محترم و اصیل و صاحب جاه و مقام و به سن پنجاه و بیوه افسار شدی که دوازده سال پیش مرحوم شده و مادر پسران متمنی است که یکی از ایشان در موقع رؤیا در جبهه بوده است.

این خانم خواب «بخش ازدواج» را می بیند. به بیمارستان شماره یک می رود به محض ورود به استوار کشیک می گوید که با فلان رئیس بخش کار دارد چه باید در بیمارستان بکار مشغول شود. استوار نخست از لفظ فلانی چیزی عایدش نمی شود ولیکن از لحن خانم می فهمد که با بخش ازدواج کار دارد. و چون او را زنی مسن تشخیص می کند، پس از لحظه ای درنگ بدر اجازه ورود می دهد.

اما خانم عوض آنکه نزد رئیس بخش برود وارد اطاق تاریک بزرگی شده که عده زیادی پزشک و افسر دور میزی، نشسته و ایستاده بودند. ورقه درخواستش را به یک سرگرد پزشک عرضه کرد و او پس از مرور سطرهای اول، منظورش را دریافت. خانم در طی رؤیا گفت، «من وعده زیادی از زنان و دختران و بن حاضرم سربازان و گروه بانان و افسران را بدون رجحان یکی بر دیگری، به شوهری قبول بکنیم...» (اینجا، یک زمزمه نامحسوس). اما قیافه مندی و ریشخند آمیز افسران با و فهماند که همه به منظورش بی برده اند. اما خانم ادامه می دهد، «می دانم که تصمیم ما شاید غیر مترقب جلوه کند، اما بدانید که جدی است زیرا از سربازی که در جبهه می جنگند نمی پرسند که مایل است بمیرد یا نه.»

در اینجا چند لحظه ای یک سکوت سنگین حکم فرما می شود. سرگرد پزشک دستهایش را دور کمر خانم حلقه کرده می گوید، «فرض کنید که واقماً باید...» (اینجا، یک زمزمه نامحسوس) خانم خود را از حلقه بازوان افسر می رهاند و با خور فکری می کند، یکی است مثل دیگران... و جواب بقیه در صفحه ۱۱۴

شباهتی که حسی در جزئیات فیما بین سانسور و موضوع جایجا شدن عناصر رؤیا، به چشم میخورد مؤید این فرضیه است که از لحاظ اصل و منشاء نیز میان این دو تجانسی وجود دارد. بدینمنوال با نجا هدایت شده ایم که باید رقابت دو نیرو را در تکوین رؤیا جایز شماریم یکی نیروی عقل و دیگری نیروی دل که یکی موجد خواست و آرزوست و دیگری موجب بازرسی و سانسور و تبدیل لباس آرزو. حال می توان این پرسش را مطرح ساخت که نیروی عقل یا چه قدرتی سانسورش را اعمال می کند. اگر باین فکر بکنیم که افکار ناپیدا پیش از تجزیه و تحلیل، خود آگاهانه نیستند (یعنی ما از احوال آنها بی خبر هستیم) ولی بنحو خود آگاهانه ای محتوی پیدای رؤیا را به یاد می آوریم، آنوقت اگر نقش نیروی عقل را در اجازه ورود دادن به عالم خود آگاهی محدود کنیم زیاد دور نرفته ایم چه هیچ چیزی از قلمرو دل (احساسات و تمایلات) بدون عبور از حوزه عقل (ظواهر اجتماعی و اخلاقی و غیره) نمی تواند وارد مرحله خود آگاهی شود. و این حوزه عقل (سانسور) تا عوارض خود را نگردد و لباس مبدل متناسبی در برشان نکند. به هیچکدام از احوال ناخود آگاهانه اجازه ورود به مرحله خود آگاهی را نمی دهد. نکات مزبور مستلزم درک ویژه ای از داهیت خود آگاهی (وجدان باشمورد) است. موضوع خود آگاه شدن از لحاظ من یک عمل روانی ویژه ای است که کاملاً از چگونگی ظهور فلان اندیشه یا تجسم، ممتاز و مستقل است. خود آگاهی بنظر من یک عضو حسی است که محسوسات و محتویات حسی حوزه دیگری را می گیرد و می توان اثبات کرد که علم امراض روانی هم نتواند از قبول این اصل اساسی سر باز زند و مادر صحایف آینده اندکی مفصلتر بدین نکته اشاره خواهیم کرد.

اگر آنچه را که درسطور بالا در خصوص دو نیروی روانی و ارتباطاتشان با حیات خود آگاهانه گفتیم، با رؤیای عمو، تطبیق بکنیم، میان محبتی که من نسبت به دوستم. در طی رؤیا در خود احساس کردم و آنچه را که گاهی در عالم سیاست می بینم، شباهت تامی به چشم خواهد خورد. در قتل بگیرید مملکتی را که حکمرانش به قدرت خویش علاقمند است و بر ضد عقیده انقلابی مردم مبارزه می کند. مردم بر ضد کارمندی عصبان می کنند و تقاضای عزل او را می نمایند. حکمران برای آنکه نشان بدهد که به افکار عامه توجهی نمی کند، کارمند مزبور را بدون هیچگونه دلیلی به مقام بالاتری ارتقاء می دهد. نیروی عقل من نیز که همان فرمانده آستانه خود آگاهی باشد،

می دهد، «حجب ا من زن مننی هستم و شاید قاعده هم نشوم... باید در ملی عم گذاشت، مثلاً یک زن مسن و یک پسر جوان... (زمزمه)؛ اینکه وحشتناک است» سرگرد پزشکی می گوید: «خوب منظور تان را می فهمم، چند افسر که در میان آنها، خواستگار قبلیش دیده میشد، می زنند زیر خنده، سرانجام خواهش می کنند که او را نزد رئیس بخش ببرند که با او آشناست و می تواند به درخواستش ترتیب اثری بدهد، آنوقت با حیرت آمیخته به وحشت متوجه می شود که نام رئیس را نمی داند. بهر حال سرگرد پزشکی با کمال ادب و احترام، پلکانی را با نرده آهنی بسیار کوچکی که به طبقه بالا وصل میشد، باو نشان داد. در حال بالا رفتن از پلکان افسری رو به افسردگی کرده می گوید: «این یک تصمیم مخوفیست! پیریا جوان، خلاصه زن محترمیست!» خانم از پلکان تمام نشدنی بالا می رود با این نیت که وظیفه اش را انجام بدهد.

عین همین رؤیا دو یا سه بار دیگر با اندک تغییر ناچیز و صرف نظر کردنی و فاقد معنی بازر در عرض چند هفته بوقوع پیوست.

بهمین نحو عمل میکند چه اگر ر. را دره و جی از محبت غرق می سازد برای این است که تمایل آن نیروی دیگر که همان دل باشد این بود که از او یک فرد کم عقل بسازد و این نیز به سبب جهات خاصی انجام می گرفت که امیال مربوط به نیروی دل به شدت بدان وابسته بوده است. (۱).

در اینجا باین عقیده هستیم که تغییر رؤیا ممکن است در خصوص ساختمان ذهن چیزهایی به مایما موزده تا کنون بیهوده آنرا از فلسفه انتظار داشتیم، اما فعلا کاری به این مطلب نداریم و حالاً که موضوع تبدیل لباس رؤیا را روشن کردیم، باز بر میگردیم بهمان نقطه ای که از آنجا آغاز کرده بودیم. از خود پرسیده بودیم که چگونه می توان باور داشت که فلان رؤیا با محتوی غم بار خود، در حقیقت همان به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو باشد. می بینیم که چنین چیزی ممکن است منتهی جا بجا شدن در کار است و محتوی غم بار در واقع نقابی است بر چهره امیال و آرزوهای ما و بار عایت دو نیروی روانی مزبور خواهیم گفت که: رؤیاهای غم بار فقط در مرحله سانسور حاوی بسی واقعات غم انگیز هستند اما در واقع شامل اجابت یا به حقیقت پیوستن میلی از امیال می باشند که مربوط به عالم دل (تمایلات) است. اینها رؤیاهای حاوی خواست یا آرزو هستند زیرا هر رؤیایی که تصور شود، اذ دل سر چشمه میگیرد و دل هم مرکز امیال و آرزوهاست و اما عقل که مرکز ملاحظه کار به اوست، در تکوین و تحول رؤیا نقش خلاق ایفا نمیکند و فقط آنرا تنقیش می کند و اگر ما فقط به هم نیروی عقل در خصوص رؤیا توجه کنیم، هیچگاه به شناخت واقعی رؤیا نایل نخواهیم شد و با همان مشکلات و مسایلی روبرو خواهیم گشت که سایر محققان تا کنون در مورد رؤیا ن روبرو بوده اند.

تجزیه و تحلیل باید پرده از اسرار رؤیا بردارد تا معلوم شود که چیزی جز به حقیقت پیوستن فلان خواست یا آرزو نیست. من چند رؤیا را با محتوی غم بار انتخاب میکنم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازم. عده ای از این رؤیاها، رؤیاهای مربوط به بیماران هیستریکی است و این نوع رؤیاهای مستلزم دادن گزارشهای مقدماتی مفصل است و گاهی نیز باید در طی آن به جریانات روانی مربوط به بیماری هیستری گریز زد. اما من نمی توانم از این کیفیت صرف نظر بکنم هر چند که گزارش قضا یا را مشکلتر میسازد.

چنانکه بدان اشاره کرده ام، وقتی که بیماران عصبی را معالجه می کنم، رؤیاهایشان منظمأ موضوع گفت و شنیده ما قرار میگیرد. من آنوقت همه گونه توجیحات مبتنی بر روانشناسی

(۱) رؤیاهایی از این نوع که به رؤیاهای ریاکارانه موسوم است. کم نیست. مثلاً زمانی که به یک مسأله علمی مشغول بودم، چندین شبحتوالی رؤیاهای نسبتاً نودرهمی دیدم که در طی آن با دوستی که سالها پیش از این ترکش کرده بودم، آشتی می کردم خلاصه در دهم موسوم با چهارم بالاخره موفق به درک معنای واقعی آن شدم و آن این بود که میخواستم بدون قید و شرط از او قهر بکنم و دیگر کمترین احترامی هم برایش قابل نشوم. و حال آنکه رؤیا ظاهراً ریاکارانه ضد این معنی را القا می کرد، یک رؤیای آدیبی، ریاکارانه را منتشر کردم که در طی آن قوه متفکر رؤیا، شدیدترین تحریکات خصمانه و آرزوهای جنایتکارانه را در لباس مهرمحبت سوزان جلوه گر می سازد. . . . در صحایف بعد (در فصل ششم، تکوین رؤیا) نوع دیگری از رؤیای ریاکارانه را توصیف خواهم کرد.

برای آتھامی آورم و بدمد آنها خود نیز موفق به تشخیص عارضه آنها می شوم و باین مناسبت بیرحمانه بمن حمله می کنند و مرا سنگدل ترین متخصص بشمار می آورند.

بیماران من مرتباً از قبول اصلی که بر طبق آن رؤیا چیزی جز به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوها نیست؛ سر باز می زنند و اینک چند نمونه از رؤیاهایی که بر ضد نظریه من ارائه داده و گفته اند که این رؤیا برخلاف نظریه من واجد انجام خواست یا آرزویی نمیباشد. یکی از بیماران من که زنی حاضر جواب بود روزی رو بمن کرده گفت: «شما همیشه می گوید که رؤیا چیزی جز یک خواست بر آورده شده یا انجام یافته نیست، من الساعة رؤیایی را برای شما نقل می کنم که درست در قطب مخالف نظریه شما واقع است، شما چگونه ممکن است آنرا با نظریه خودتان توجیه و تعبیر کنید؟ و اینک آن رؤیا:

«میخواهم شامی بدهم ولیکن چیزی جز مقداری ماهی دودی ندارم. خواستم بروم چیزی بخرم ولی ناگهان بادم آمد که روز یکشنبه است و تمام مغازه ها بسته است. خواستم بچند نفر از فروشندگان تلنون بکنم، دیدم تلفون قطع شده است؛ سرانجام مجبور شدم از میل خود دایر بسور دادن سرف نظر بکنم.»

طبیعی است که در جوابش گفتم: تنها به کمک تجزیه و تحلیل می توان پی بمعنای این رؤیا برد؛ در هر صورت باشما موافقم که ظاهر آن کاملاً عاقلانه و یک پارچه است و بنظر می آید که بر ضد رأی من مبین انجام آرزو یا خواستی نباشد. و اما کدامست عناصر این رؤیا؟ شما میدانید که موجبات یک رؤیا به موارد درواقیات یا قضایای روزهای پیش یافته میشود.»

تجزیه و تحلیل - شوهر بیمار من قصاب عمده فروش است؛ مرد شجاعی است، خیلی فعال است، چند روز پیش ازین باو گفته بودم که خیلی چاق میشود. می خواهد با جاقی مبارزه کند. پس از این صبح ها خیلی زود بلند شده به ورزش خواهد پرداخت و رژیم غذایی خواهد گرفت و دیگر به میهمانی ناهار یا شام نخواهد رفت؛ بیمار من، خنده کنان، بگزارش خود ادامه داده گفت که: شوهر من سر میز مشتریان همیشه دستورانی که وی مشتری آنست، با نقاشی آشنایی بهم زده که میخواسته است بهر قیمتی که شده تصویر او را بسازد چه قیافه ای بدین گویایی نجسته بوده است؛ اما شوهرش با خشونت معمولی خود جواب داده بوده که بسیار از او متشکر است؛ ولی در واقع فکرش این بود که نقاش مزبور به موقش یک تکه از گوشت عقب دختر زیبایی را به تمام صورت او ترجیح خواهد داد. مریض من فعلاً شیفته شوهرش است و پیوسته سر بسرش می گذارد و نیز از او تقاضا کرده است که با او خوابار نهد. - اینهمه چه معنی میدهد؟

در واقع این خانم مدت هاست که آرزو می کند که بداند ظهرها یکساندویج خوابار بخورد، اما دلش نمی خواهد این خرج را بکند. البته اگر این مطلب را با شوهرش در میان می برد، گذاشت بی - درنگ آرزویش بر آورده میشد؛ اما برعکس از او خواهش کرده است که از دادن خوابار بدو خودداری کند؛ بنحوی که مدتها بتواند با طرح این موضوع سر بسر او بگذارد.

(آنچه رفت بنظر من زورکی و من در آوردی بود؛ این نوع اطلاعات نا کافی معمولاً سرپوشی است که افراد روی موجبات یا انگیزه های اعمال خود که مایل با نقاشی آن نیستند، می گذارند، مثلاً در نظر بگیر دیدگی از هیپنوتیزم شدگان بر نهایی ما در حین انجام عملی که خواب کننده.» در طی خواب مصنوعی دستور آنرا بدو داده بوده است، اگر انگیزه عملش را از او پرسیدم عرض آنکه

در جواب بگوید: « من خودم نمیدانم چرا دست به چنین کاری زدم. به دلایل ناگفته‌ای من با این دست می‌بازدموضوع خواب‌ها را این بیمار من نیز از همین نوع دلایل بهره‌بردارم. چمن صمیمانه دارم که وی مجبور است برای خویشتن میل ارضاء نشده‌ای خلق بکند و رؤیایش نیز این میل را در نظر او کاملاً ارضاء نشده، جلوه داده است؛ اما ببینیم اصلاً چرا آرزوی ارضاء نشده برای او لازم بوده است؟ »

چیزی که تاکنون بذهن او خطور کرده؛ به تعبیر رؤیا کمکی نکرده است. درین باره پا فشاری کردم و بالاخره پس از مدتی، چنانکه باید و وقتی که باید ما نمی‌توانیم را از پیش پای برداشت، بمن گفت که دیروز بیدین یکی از دوستانش رفته بوده است و خیلی هم پاپین دوست علاقمند است برای اینکه شوهرش همیشه از او به نیکی یاد میکند. خوشبختانه دوستش باریک اندام و لاغر است ولی شوهرش چاق دوست دارد. پس این دوست لاغرا از چه صحبت می‌کرد، لابد از میل به چاق شدن خود. نیز بیمار ما از او پرسید: « دو باره کی ما را با اینجا دعوت می‌کنید؟ خرداکی‌های شما همیشه عالیست. »

حالا دیگر تعبیر رؤیا آسان شد، میتوانم به بیمارم بگویم: « معنی این رؤیا درست مثل این است که در دلتان باو گفته باشید که « بله! من دعوت بکنم تا تو غذای خوب بخوری و چاق بشوی و بیشتر ازین مورد توجه شوهرم قرار بگیری! حالا که اینطور شد، حاضر من تا عمر دارم به کسی سود ندهم! » و رؤیا نیز بشما میگوید که قادر به سود دادن نیستید تا بدین وسیله آرزوی شما را دایر باینکه برای زیباتر شدن دوستان نقشی ایفا نکنید، با انجام برسانند و تصمیم شوهرتان دایر بر این که دیگر دعوت قبول نکنند تا باین وسیله از چاقی خود جلوگیری بعمل آورده باشد، در واقع اختطاری است بشما که سور باعث چاقی میشود. »

و حال جزیک نکنه باقی نمانده که حقا نیت‌داه حل ما را تأیید کند و آن وجود ماهی دودیست در رؤیای خانم. از ایشان پرسیدم: « چگونه ماهی دودی در خواب دیدید؟ » در جواب گفت: « ماهی دودی غذای مطلوب دوست منست. » اتفاقاً من هم این خانم دوست را میشناسم و میدانم که به ماهی دودی بسیار علاقمند است همچنانکه بیمار من بخواه یار.

همین رؤیا درخور تعبیر دیگریست که اندکی دقیق‌تر از تعبیر بالا است و حتی می‌توان

گفت که یک کیفیت فرعی و درجه دوم موجب ضرورت آن شده است؛ این دو نوع تعبیر با توجه به مناقض هم نیستند بلکه مقوم و مؤید همنند نمونه گویایی است ازین موضوع که رؤیا هم مانند سایر پدیده‌های روانی شامل دو معنی است. خلاصه از آنچه رفت آشکار شد که بیمار ما همزمان غور در رؤیای خود که شامل خواستی ارضاء نشده است، باین موضوع که چگونه خواستی انجام نیافته برای خود ایجاد کند، نیز می‌اندیشیده است (میل به ساند ریچ خواب‌ها را). دوستش نیز آرزوی از آرزوهای خود را بدو گفته بود (آرزوی چاقی). البته اگر بیمار ما خواب دیده بود که یکی از آرزوهای رفیقش با انجام نرسیده است، جای شگفتی نبود چه وی خواهان آنست که آرزوی مورد بحث رفیقش به انجام نرسد. ولیکن خواب می‌بیند که یکی از خواست‌های خودش بر آورده نمیشود. رؤیا معنای دیگری حاصل میکند مشروط باین که در طی آن عوض این که سخنی از بیمار ما مطرح شود، تمام حوادث گرد رفیقش دور بز تدا اینک خودش را جای رفیقش تصور بکند و ببارت دیگر خود را با او یکی بیندارد. بنظر من بیمار ما نیز خود را با او یکی بینداشته، و بدلیل همین یکی شدن، در زندگانی

واقع است که میلی تحقق نیافته برای خود ایجاد کرده است. و اما یکی شدن هیستریکی یعنی چه؟ برای توضیح این موضوع باید اندکی وارد آن شویم. یکی شدن در مکانیزم بیماری هیستری عامل بسیار مهمی است. و همین واسطه است که بیماران مبتلی به هیستری میتوانند وسیله تظاهرات مرضی خود حالات درونی عده زیادی از افراد را علاوه بر حالات درونی خود ظاهر سازند و به اصطلاح می‌توانند بنحوی عوض عده ای از افراد رنج ببرند و به تنهایی تمام نش‌های مختلف يك نفاشنامه ترازدی را بازی کنند. و این که میگویند مبتلایان به هیستری مقلده هستند و در تقلید از نشانه‌های مرضی دیگران که در آنها مؤثر می‌افتد، استمداد خاصی دارند، از همین جاست. بطوری که يك اظهار هم‌دردی ساده ممکن است باعث پیدایش خود مرض در آنها بشود. اما آنچه در سطور بالا گفته شده مربوط است به چگونگی جریان روانی تقلید هیستریکی. و حال آنکه خود این جریان روانی قابل بحث است و همچنانکه مثالی آنرا اثبات خواهد کرد، این جریان (Processus) روانی در واقع جواب گوی يك سلسله استنتاج‌های ناخود آگاهانه است. در مثل اگر پزشکی زن مرضی را که مبتلی به يك قسم رعشه است شبی در اطاقی میان سایر بیماران بگذارد، وقتی که بهنگام سبوح متوجه شود که این عارضه هیستریکی بدیگران نیز سرایت کرده است، تعجب نخواهد کرد و با خود خواهد گفت که بیماران شاهد این عارضه بوده و آنرا تقلید کرده‌اند و این نیست مگر يك سرایت روانی. بله. اما سرایت روانی تقریباً بشیوه‌ای صورت می‌گیرد که ذیلامی آید. بیماران معمولاً به احوال یکدیگر پیش از بز شک آگاهند و پس از عیادت پزشکی باز منوجه همدیگر میشوند در مثل اگر یکی از ایشان امروز دستخوش بحرانی شود فرد است که سایر بیماران به علت آن پی ببرند و این علت ممکن است رسیدن يك نامه خانوادگی یا به یاد آوردن فلان غم‌عاشقانه یا موارد مشابه دیگر باشد، اینجا است که دلسوزیشان به جوش می‌آید و بطور ناخود آگاهانه چنین استدلال می‌کنند: اگر این نوع موجبات باعث چنان عوارضی یا بحرانهایی میشود، من هم ممکن است دچار همین بحران‌ها بشوم برای این که همین موجبات در من نیز هست. چنانچه این استدلال‌ها بطور خود آگاه انجام بگیرد، هنگام تصور عوارض مزبور، بیمار دچار قلق و نگرانی خواهد شد اما چون بیمار بطور ناخود آگاه به چنین استنتاج‌هایی دست می‌زند، این است که عین همان عارضه یا بحران و یا نشانه مرضی در وی بروز میکند، پس یکی شدن تقلید ساده‌ای نیست بلکه تخصیص دادن بخود است بدلیل وجود يك علت مرضی واحد و در واقع مبین يك درست مثل اینکه، و مربوط است به يك قسم اشتراکی که در عالم ناخود آگاه پابرجا مانده است.

یکی شدن اغلب اوقات در مبحث هیستری مبین يك اشتراك جنسی است چه فرد مبتلی به هیستری؛ البته نه منحصرأ بلکه مرجحاً با اشخاصی یکی می‌شود که با آنها روابط جنسی داشته یا در داشتن روابط جنسی با فرد مبتنی با آنها مشترك بوده است، و انگهی زبان مسئول این استنباط است چه در زبانها هیچ است که عاشق و معشوق «یکی» روح هستند اندر دو بدن. تخیل هیستریکی، مانند رؤیا، برای یکی کردن باین امر اکتفای کند که روابط جنسی، مورد توجه آدمیزاد است، بدون اینکه، از طرف دیگر، این روابط واقعی باشد. بنابراین بیماری که با گذاشتن خود به جای دوستش در طی رؤیا و با ایجاد يك نشانه مرضی (نشانه مرضی میل ارضاء نشده) که موجب اتحاد او با دوستش می‌شود، حسادتش را (حسادتی که خودش هم می‌داند که غیر موجه است)

برسد او ابراز می‌دارد، در واقع از قواعد طرز تفکر هیستریکی پیروی میکنند. (۱) یکی دیگر از بیماران من که خانمی بود در حاضر جوابی از تمام خیال‌با فان دیگر من چیره دست تر بود، بنحو ساده تری با نشان داده است که چگونه عدم تحقق فلان خواست ممکن است نشانه تحقق خواست دیگری باشد. روزی برایش گفته بودم که رؤیا در واقع به حقیقت پیوستن خواست یا آرزوست، روزی در خواب دید که با مادر شوهرش عازم دیده است. من می‌دانستم که وی چقدر تقلا کرده بود که تابستان را نزد مادر شوهرش نگذراند، و نیز می‌دانستم که چند روز پیش با اجازه یک خانه دهقانی در محلی که با محل سکونت مادر شوهرش فاصله زیادی داشته از شر این اضطراب رها شده بوده است و اما رؤیا درست برعکس این کمال مطلوب را نشان داده بود، آیا این رؤیا تئوری مرا نقض نمی‌کند؟ مطمئناً میشد برای فهم آن بهمان نتیجه اش بسنده کرد و بر ضد تئوری من رأی داد ولیکن خواستس این بود که تئوری مرا لکه دار کند و این خواستش نیز در طی رؤیایش انجام یافته بود. اما میل او دایر باینکه من اشتباه می‌کنم و تئوری من بی‌ارزش است، با اینکه در مورد خانه روستایی به تحقیق پیوسته است؛ در حقیقت به یک موضوع جدی تری مربوط بوده است. چه در همان او ان اعضا صریح که باروانگاری او بدست آورده بودم. چنین استنباط کرده بودم که می‌بایستی در دوره ای از زندگانی حادثه مهمی رخ داده باشد که از لحاظ بیماریش حایز اهمیت بسیار بوده است اما او به دلیل اینکه چیزی از این حادثه به یاد ندارد آنرا انکار کرده بود. اندکی بعد آشکار شد که حق با من بوده است پس میل او دایر به اشتباه من که در رؤیایش به صورت مسافرتی با تفاق مادر شوهر به دیده آورده بوده، در باطن جوابگویی این خواست بسیار طبیعی بوده که حادثه مورد نظر من بهیچوجه در زندگانی او به وقوع نپیوسته است و من درین باب اشتباه کرده بوده ام.

در اینجا به خود اجازه می‌دهم که بدون تجزیه و تحلیل فقط و فقط به مدد یک حدس؛ مورد بی‌اهمیت زیر را که برای یکی از دوستان قدیم که مدت هشت سال متوسطه را با او همدرس بوده ام، اتفاق افتاده است، تبیین کنم. روزی در یک مجمع کوچک که رفیق ماهر در آن شرکت داشت من این عقیده تازه را ابراز کردم که رؤیا چیزی جز به حقیقت پیوستن یک خواست یا آرزو نیست، رفیق ما به خانه بازگشت و خواب دید که در تمام محاکم محکوم شده است. شغل وی و کالت دادگستری بود. و این رؤیا ظاهراً ناقص عقیده من در مورد رؤیا بطور کلی بود. خلاصه به شکایت نزد من آمدم و من با گفتن این جمله که نمی‌توان در تمام محاکم حاکم شد، شر او را از سر خود باز کردم ولیکن با خود گفتم: جای تعجب است! من در تمام مدت هشت سالی که با وی همدرس بودم همیشه شاگرد اول بودم و او شاگرد متوسطی بیش نبود و حال از رؤیایش معلوم می‌شود که هیچگاه نمی‌خواست است که از دهان من حرف درستی در بیاید و این خواستش نیز در ضمن رؤیایش به انجام رسیده و حرف یا عقیده من بزعم او درست و مطابق با واقع در نیامده است.

(۱) من خود از آوردن این قسمتها که مربوط به آسیب‌شناسی روانی هیستری است، پشیمانم چه به سبب یکبارچگی، کمتر جنبه توضیحی دارد ولیکن اگر همین قطعات پراکنده این موضوع را بتواند اثبات کند که میان رؤیا و بیماریهای روانی رابطه محکمی وجود دارد؛ فرض من حاصل است.

یکی از بیماران من رؤیای را برای من حکایت کرده است که از موارد بالا غم انگیز تر است و بنظر ناقل، ناقص ثنوی و رؤیا - آرزوی می آمد. این دختر به من گفت: « شما می دانید که خواهرم دیگر جز یک پسر ندارد و نامش شارل است و پسر ارشدش، اتورا از دست داده است. زمانیکه من در منزل او زندگی می کردم، اتورا دوست داشتم و خودم او را تربیت کرده بودم. هر چند که شارل را دوست دارم ولیکن این دوستی به پایه دوستی من و اتورا نمی رسد. امشب خواب دیدم که هر دو شارل را جلو خود می بینم که در تابوت کوچک خود دراز کشیده و دستهایش بهم متصل شده است، و شمع های مومی بزرگی در اطرفش قرار دارد. درست همان منظره ای بود که موقع مرگ اتورا کوچک بود دیده بودم شما می دانید که چقدر از مرگ او متأثر شده ام.

خوب این رؤیا را به چه می توان تعبیر کرد؟ شما مرا می شناسید، آنقدر بی عاطفه نیستم که خواهان یا آرزومند مرگ فرزند منحصر به فرد خواهرم باشم. تعبیر رؤیای من اینست که من مرگ شارل را به مرگ اتورا که خیلی دوستش داشتم، ترجیح می دادم؟

با اطمینان دادم که این تعبیر آخری درست نیست. پس از لحظه ای درنگ توانستم تعبیر واقعی رؤیایم را برای او بگویم بطوری که خودش هم آنرا تأیید بکند.

البته من از عهده این کار برآمدم برای اینکه به تمام زندگانی نایم آشنا بودم. نایم خیلی زود یتیم شده و در خانه خواهرش که خیلی بزرگتر از او بود، تربیت شده بود، درین حیص و بیص مردی از آشنایان خانوادگی خواهرش تأثیر عمیقی در روح او گذاشته بود. در وهله نخست چنین بنظر می رسید که این عشق سبب فاش شده شاید با ازدواج به پایان برسد اما معلوم نشد به چه دلیل خواهرش ازین کار جلو گرفت. پس ازین جدایی، مردی که مورد علاقه مریضم واقع شده بود، از رفتن به آن خانه احتراز کرد و وجود این مریض نیز پس از مرگ اتورا که مالک تمام محبتش شده بود، آن خانه را ترک کرده، زندگانی مستقلی برای خود برگزیده بود اما نتوانسته بود از قید محبت دوست خانوادگی خواهرش وارهد. غرورش بدو حکم می کرد که از عشق صرف نظر بکند، اما نتوانسته بود به هیچیک از خواستگاران بدی دل بیند. وقتی که اعلام میشد که این مرد در فلان محل سخنرانی دارد (این مرد ادیب و معلم بود) بهر نحوی که بود در جرقه شنوندگانش قرار می گرفت و ازین گذشته پیوسته در کمین دیدار او بود. بیاد دارم که یکبار به من گفته بود که فلانی امشب به کنسرت می رود و من هم برای ملاقاتش به آنجا خواهم رفت، و این مطلب را روز پیش از رؤیا به من گفته بود و کنسرت نیز در همان روزی که رؤیا را برای من نقل کرد! انجام می گرفت بنا برین توانستم باسانی خوابش را تعبیر کنم و از او پرسیدم: آیا آن حادثه را که موقع مرگ اتورا به وقوع پیوست به یاد دارید، بی درنگ در جواب گفت: « یقیناً چه من آنوقت پر و فرسود را که مدتی بود ندیده بودم و تازه از مسافرت برگشته بود، کنار تابوت اتورا کوچک بودم.»

این همان چیزی بود که من دنبالش می گشتم. پس رؤیایم را به ترتیب ذیل تعبیر کردم: و اگر شارل هم بمیرد، چنان حادثه ای اتفاق خواهد افتاد چه در آنوقت یقیناً نزد خواهرتان خواهید بود و پر و فرسود هم برای مرض تسلیت به آنجا خواهد آمد و شما درست در همان شرایط پیشین یا دیگر موفق به دیدارش خواهید شد. رؤیای شما مبین همین میل به دیدار اوست که

باطناً با آن در کشمکش هستید و من می‌دانم که بلیط کنسرت نواز سازه در جیب شماست .
رؤیای شما ، رؤیای عجولانه‌ایست چه حادثه‌ی امشب را چند ساعت زودتر از وقوع آن به شما
نمایش داده‌است .

او علناً برای کتمان میلش وضعی را بر گزیده بود که معمولاً برای سرکوب کردی چنین
آرزوهایی مناسب است ، آنچنان در عزایش فرو رفته می‌نمود که گویی قادر نیست به چیز
دیگری بیندیشد . و حال آنکه کاملاً ممکن است ، در همان وضع واقعی چنانکه رؤیا با امانت
آن را نشان داده بود ، در کنار تابوت بچه‌ای که آنهمه مورد علاقه‌اش بود ، نتوانسته باشد از
سرکوب کردن عشقش به کسی که مورد محبتش بود و مدتها می‌شد که یکدیگر را ندیده بودند ؛
بخوبی برآید .

یکی دیگر از بیمارانم خوابی مشابه دید ولی بنحو دیگری تعبیر شد . این زن که در
گذشته ذهنی تند و خاطری خوش داشته بوده است ، باز در طی ممالجه از راه اندیشه‌هایی
که به ذهنش خطور می‌کرد ، همین صفات را بروز داد . در طی رؤیایی دراز دختر پانزده ساله
منحصر به فرد خود را دید که به حال مرگ در جمبه‌ای دراز کشیده است این خانم بزعم
خودش میخواست از این رؤیا حربه‌ای بر ضد نظریه‌ی من بترشد . اما جمبه مزبور بود و فهماند
که باید به نحو دیگری آن را در نظر بگیرد (۱) . موقع تجزیه و تحلیل بیادش آمد که شب
پیش از رؤیا در مجمعی از کلمه‌ی انگلیسی «Box» (جمبه) و ترجمه‌های ممکن آن در زبان
آلمانی سخن به میان آمده بود از قبیل: جمبه . آلونک . صندوق . سیلی و غیره . قسمتهای
دیگر رؤیای مزبور این حدس را به من القاء کرد که وی متوجه قرابت بین کلمه «Box»
(بوکس) انگلیسی و کلمه «Büchse» (بوخس) آلمانی شده بوده و در خاطر داشته بوده
است که معنای عامیانه کلمه‌ی آلمانی مزبور همان اعضاء تناسلی زن است . پس با توجه به معلومات
خود در خصوص تشریح توصیفی ، میشد حدس زد که تصویر دخترک در جمبه در حکم تصویر
چنین بچه بود در رحم مادر . وقتی که باین مرحله از تعبیر و توجیه رسیدم ، اعتراف کرد
که تصویر رؤیا درست مطابق است با یکی از خواستها و آرزوهایش چه اوهم مثل عده‌ی زیادی
از دوشیزگان بهیچوجه از آبستنی خود خشنود نبوده و چندین بار خواهان مرگ بچه‌شده
بوده است و حتی در طی یک بحران عصبی که پس از مرافه با شوهرش ، بدو دست داده بود ؛
محکم به شکم خود زده بوده است تا بچه بیفتد . بنابراین تصویر بچه مرده در ضمن رؤیا در
واقع به حقیقت پیوستن یکی از آرزوهایش بود منتهی میلی که فراموش شده بود و پانزده سال
از آن می‌گذشت و البته جای تعجب نیست که چرا بوقت تحقق پس از موقع چنین آرزوهای ؛
ناهم از باز شناختن آن عاجز می‌ماند زیرا بسا چیزها درین فاصله‌ی زمانی عوض می‌شده‌است .
وقتی که از رؤیاهای مشخص نوعی یا نمونه‌ای (Typique) سخن به میان خواهم آورد
به گروهی از آن بر می‌خوریم که این دور رؤیای بالا بدان تعلق دارد ، و آن رؤیاهایی است که
موضوع اصلی در آن ، گرده‌رگ یکی از اقوام مورد علاقه‌ی چرخ زند ، آنوقت به مدد نمونه‌های
تازه دیگری ، نشان خواهم داد هر چند که محتوی این نوع رؤیایا کمتر از طرف نا هم خواسته ،

(۱) جمبه مزبور در این رؤیا همان نقشی را ایفا می‌کند که ماهی دودی در رؤیای سوری
که داده نشد .

شده باشد، باز باید آنها را در زمره رؤیاهای حاوی اجابت آرزو، به حساب آورد و یکسان تعبیر کرد. رؤیای ذیل متعلق به بیماران من نیست بلکه آنرا به یکی از دوستان حقوق دان خود مدیون هستم که بسیار هوشمند است. وی این رؤیایا را بدان سبب برای من حکایت کرد که مرا از تعمیم عجولانه نظریه ام در مورد رؤیا همان خواست یا آرزوی انجام یافته است، باز دارد. باری چنین حکایت کرد: «خواب دیدم که باز و به بازوی زنی به در خانه خود رسیدم. اتومبیل مسدودی توقف کرد و مردی بطرف من آمد و پس از اینکه بان نشان دادن مدرکی به من فهماند که پلیس است، اخطار کرد که به همراه او بروم. من هم از او خواستم که به من مهلت بدهد تا به کارهایم سر و صورتی بدهم. شما واقفاً خیال میکنید که من آرزو کرده بودم بزندان بروم؟» - «البته باید بگویم نه آیا می دانید به اسناد چه جرمی؟» - «بله، خیال می کنم برای بچه کشی.» - «بچه کشی؟ شما که می دانید در این مورد مادر مجرم است!» - «راست است.» (۱) - «خوب در چه شرایطی این خواب را دیدید، شب پیشی چه گذشته بوده؟» - «دلم میخواهد این را دیگر برای شما تعریف نکنم برای اینکه يك کمی خصوصی است.» - «با این وجود باید آنرا بدانم و گرنه تعبیر نمی کنم.» - «پس باشد. من آنشب را در خانه خودم نبودم، بلکه در خانه خانمی گذراندم که خیلی باو علاقه دارم. وقتی که بیدار شدیم، صبح بود و باز با هم مشغول شدیم. من دوباره بخواب رفتم و این خواب را دیدم.» - «این زن شوهر دارد؟» - «بله.» - «خوب شما نمی خواهید بچه داشته باشید؟» - «نه، نه؛ برای اینکه ممکن است، باعث آبروریزی شود.» - «پس با او بطور طبیعی طرف نمی شوید؟» - «البته مواظبم که به موقع خودم را پس بکشم.» - «آیا نباید حدس بزنم که موقع شب چندین بار این عمل را کردید، کاملاً مطمئن نیستید که موقع صبح نیز موفق شده باشید؟» - «البته کاملاً ممکن است.» - «پس رؤیای شما در واقع انجام یکی از امیال شماست. این رؤیا تقریباً به شما اطمینان می دهد که بچه درست نکرده اید یا به عیادت دیگر بچه راکشته اید و اینهم آرزوی شما بود و من میتوانم به آسانی به مطالب میانجی دیگری در این مورد اشاره کنم. آیا بیاد دارید که چند روز پیش در خصوص بدبختیهای ازدواج و نامعقول بودن عملی که وسیله عدم انعقاد نطفه است و از این بردن جنین را پس از ملاقات تخمک و اسپرما توزوئید، مانند يك جنایت کفر می دهند، با هم صحبت کردیم و بعد به مجادله قرون وسطی در مورد لحظه ای که روح وارد جنین می شد و از آن پس در صورت از بین رفتن جنین ممکن بود بگویند که قتل واقع شده است، پرداختیم. یقیناً همینطور منظومه دهشتناک لوزو را خوانده اید که چگونه وی در طی آن بچه کشی و احتراز از آبستنی را در يك ردیف قرار میدهد.» - «عجیب است، همین امروز بدناظره اتفاقاً درباره لوزو فکر میکردم.» «اینهم بازانمکاسی است از رؤیایان. و من باز در طی همین رؤیا تحقق میل های فرعی و درجه دوم را به شما نشان خواهم داد. شما بازو به بازوی خانمی به در خانه تان رسیدید. پس شما او را به خانه خودتان می بردید و با او

(۱) اغلب اتفاق می افتد که رؤیا را ناقص تعریف می کنند و به وقت تجزیه و تحلیل تازه قطعات فراموش شده پیدامیشود آنوقت از همین قطعات فراموش شده می توان کلید تمام تعبیر را بدست آورد. درین باب مراجعه شود به آنچه اندکی بعد درباره موضوع فراموشی رؤیا خواهیم گفت.

ازدواج می‌گردید و حال آنکه در واقع شب را در خانه اویسر برده بودید. موضوع اینکه انجام خواست شما که تمینۀ اصلی رؤیای شما را تشکیل می‌دهد؛ به صورتی تلخ و ناخوشایند جلوه کرده است پیش ازیک علت دارد. شما باید در کتاب من در خصوص علت ظهور خلجان در امراض عصبی؛ دیده‌اید که من علت مهم ظهور خلجان را نزد این دسته از بیماران همان جماع منقطع دانسته‌ام. و موضوع اینکه جماع‌های منقطع متعدد موقع شب، اثر ناخوشایندی در شما گذاشته که جزء عناصر رؤیای شما به حساب آمده است؛ مؤید نظرات منست و نیز خودتان به دلیل اینکه رؤیای ناخوشایند بوده نمی‌خواستید باور بکنید که در واقع حاوی تحقق و انجام آرزوی پنهان بوده است. اما موضوع بچه‌کشی را هنوز توجیه نکرده‌ایم، چگونه ممکن است جنایتی مرتکب شوید که تا این اندازه خاص نژاست؟ - من باید نزد شما اعتراف بکنم که چند سال پیش وارد چنین ماجرای بی‌پایه‌ام چه من باعث شدم که دوشیزه‌ای با ستم جنین مانع افشای روابطش با من شود. طبیعتاً در انجام این عمل کمکی بدو نکردم اما مدتها اسیر این خلجان و دغدغه خاطر بودم که مبدا ماجری کشف شود. - «منوچهم؛ این خاطره سبب شده است که شما برسید از اینکه مبدا به موقع خودتان را نکشیده باشید و در نتیجه تلفه بسته شده باشد.»

پزشک جوانی که سردرس من حاضر بود، این رؤیا را از دهان من شنید و آنچنان از آن متأثر شد که دوباره عین همان را در خواب دید منتهی افکارش را در یک زمینۀ دیگری جابجا کرده بود. چند روز پیش اظهار نامه مالیاتی خود را که صحیحاً حاکی از درآمدش بود؛ به اداری تسلیم کرده بود چه درآمدش اندک بود و چندان احتمال اشتباه نمی‌رفت. خواب دید که یکی از رفقای پیش از یکی از جلسات کمیسیون مالیاتی به دیدنش آمده و با او گفته است که تمام اظهار نامه‌ها پذیرفته شده مگر مال او که بدگمانی همگی را برانگیخته است و وی باید به این جهت مبلغی به عنوان جریمه بپردازد. البته این رؤیا هم حاکی از انجام خواست یا آرزوی بی‌است؛ چه او دلش می‌خواست مردم او را پزشکی که پول بسیار بدست می‌آورد؛ بحساب آورند. این رؤیا انسان را بیاد ماجرای بسیار معروف آن دوشیزه می‌اندازد که با توصیه کردند فلان خواستگار را قبول نکند بدلیل اینکه مردی خشن است و همینکه زنش شد؛ کتکش خواهد زد. و دوشیزه جواب داده بود که: «کاشکی از همین حالا کنتم می‌زد؛ آنقدر دلش می‌خواست شوهر بکنند که همان کتک را به جان می‌خرید بلکه آنرا آرزو می‌کرد.»

اگر رؤیاهای متداولی را که با بدلیل بر آورده نکردن امیال و آرزوها یا واجد بودن حوادث نسبتاً ناخوشایند؛ ظاهراً ناقص نظریه من جاوه می‌کنند، تحت عنوان رؤیاهای ناقص هیل نام ببریم؛ باز متوجه خواهید شد که این رؤیاها با بدلیل چنین می‌نمایند که یکی از آن میان را هر چند که در زندگانی و در رؤیای افراد نقش مهمی را ایفا میکند؛ هنوز آنرا مطرح نکرده‌ام و یکی دیگر همان میل بینندگان خوابست باینکه من در نظریه خود اشتباه می‌کنم. این نوع رؤیاها مرتباً در جریان معالجه دست می‌دهد مخصوصاً موقعی که مریض مقاومت می‌کند و من بهمین بهانه می‌توانم با ارائه نظریه خود بهر یک از بیمارانی که در مقابل من مقاومت می‌کنند؛ چنین رؤیایی را عمداً در آنها بوجود آورم (۱) و بناچار حدس می‌زنم که عده‌ای از خوانندگان من نیز مصداق

۱- رؤیاهای ناقص میل ازین نوع، بارها از طرف شنوندگان من درین سال‌های اخیر، من

همین موضوع هستند؛ چه اینان در ضمن رؤیا؛ برای ارضاء میل خود دایر باینکه من در اشتباه هستم؛ فلان آرزوی خود را رد می کنند و زیر بار آن نمی روند .

واپسین رؤیایی که از بیماران خود ذیل نقل خواهم کرد؛ واجد همین خسیصه است .
دوشیزه ای که برای ادامهٔ ممالجهٔ من می بایستی با نظر افراد خانوادهٔ خود همه کسانی که به خواهش افراد خانواده به کمک آمده بودند؛ مبارزه بکند؛ چنین خواب دید:
«در خانه جلوی او را می گیرند تا دوباره نزد من نیاید؛ آنوقت این موضوع را پیش میکشد که من باوقول داده ام که در صورت لزوم مجازاً معالجه اش کنم ولی من با جواب دادم که: «در مورد پول اهل همدارا نیستم.»

البته در اینجا پیدا کردن اجابت خواست یا آرزو چندان آسان نیست اما در تمام موارد مشابه حل معمای فرعی کمک به حل معمای اصلی میکند. خوب ببینیم این کلمات که او در دهان من می گذارد از کجا ناشی میشود؛ یقیناً من خودم هیچوقت ازین حرفها با او نزدم اما یکی از برادرهایش؛ درست آن برادری که در اونفوذ بیشتری دارد از راه لطف چنین چیزی را دربارهٔ من انتشار داد. پس هدف رؤیایش همان حق دادن بر برادرش بوده است و این موضوع را فقط در رؤیا آرزو نمی کند بلکه محتوی زندگی و علت بیماریش نیز همینست. پزشکی بنام شتار که رؤیای خود را که ظاهراً با نظریهٔ «میل» منافات داشت؛ تعبیر کرد؛ «در بند آخر انگشت سبابه ام نخستین زخم سیفیلیسی پیدا شده و آنرا مشاهده می کنم.» خوب؛ محتوی این رؤیا آنقدر تلخ و ناخواستی است که نایم حتی حاضر به تجزیه و تحلیلش نمی شود اما وقتی آنرا تجزیه و تحلیل بکنیم متوجه می شویم که «زخم نخستین» در واقع همان «محبت نخستین» و با «نخستین عشق» است و به قول شتار که این زخم موحش «در واقع انجام آرزوی است که اذ لحاظ قدرت تأثیر بسیار شدید بوده است.»

دومین انگیزه یا علت رؤیاهای ناقص میل آنقدر به ما نزدیک است که بیم آن می رود که متوجه آن نشویم؛ چنانکه خود من نیز مدتهای مدید متوجه آن نشده بودم. در طبیعت جنسی بسیاری از افراد عناصر هاروشیستی وجود دارد که از تبدیل تمایلات حمله آمیز و سادیکی به ضد خود، پدید آمده است.

این نوع افراد را ما زوشیست «ایدالی» می نامیم؛ مشروط بر اینکه لذت خود را در رنج جسمانی جستجو نکنند بلکه آنرا در غم و سرشکستگی خود پیدا کنند. آشکار است که این اشخاص ممکن است خوابهایی ناقص میل یا آرزو و آغشته به رنج و آلم ببینند و حال آنکه همین درد اذ لحاظ آنها عین آرزو و کمال مطلوب باشد و تمایلات ما زوشیستی شان را تسکین بدهند و اینک رؤیایی ازین نوع؛ «مردی که چندین سال پیش بسیار موجب آزار برادرش شده است (برادری که از او بزرگتر و مورد تمایل جنسی او بود) و قلاً بکلی تغییر خو و منش داده است، خوابی دیده است که مرکب است از سه قسمت؛ الف، چگونه برادر بزرگترش او را تشریح می کند. ب چقدر زیبا هستند دو مردی که با هم روابط جنسی دارند؛ ج برادرش بنگاه عمومی خود را که نایم وعدهٔ ادارهٔ آنرا در آینده

ارائه داده شده است، این رؤیایا در واقع در حکم عکس العمل آنهاست در برابر این نظریه که رؤیا چیزی جز به حقیقت پیوستن آرزو یا میل نیست.

بخود می‌داده فروخته است. نایم وقتی که بیدار می‌شود؛ غمین می‌گردد و حال آنکه این رؤیا؛ خود يك رؤیای حاوی میل مازوشیستی است که می‌توان آنرا بنحو ذیل تعبیر کرد: خوشا به احوال من که برادرم برای تلافی پدرقناریهای سابقم بنگاهش را فروخته است.

امیدوارم اندیشه‌ها و رؤیاهای مرا که بعنوان نمونه تاکنون ذکر کرده‌ام؛ لااقل بطور موقت برای قبول این مطلب که رؤیاهای غم بارهم سرانجام به همان رؤیاهای مربوط به تحقق میل و آرزو؛ منجر می‌شود، کافی باشد؛ به علاوه باز در صحایف آینده به موضوع رؤیاهای ناخوشایند برخواهم گشت. به نظر من کسی نیست که این موضوع را حمل بر تصادف کند که تعبیر این نوع رؤیاهای همواره شامل امور است که انسان عمداً عالماً، نه بداند می‌اندیند و نه از آن حرفی می‌زند. احساسات دردناکی که این رؤیاهای در نایم احیاء می‌کنند؛ به نظر من؛ عین همان نفرت و یا انزجار است که ما را فرامی‌گیرد موقعی که می‌خواهیم این امورها مورد بررسی قرار بدهیم یا جایی آنرا نمایان سازیم. البته این نفرت مانع ازین می‌شود که ما امورها را به حساب بیاوریم و اغلب هم تسلیم می‌شویم؛ و حال آنکه باید بر آن مسلط شد. اما این احساس نامطلوب که در رؤیا مجال جلوه‌گری پیدامی‌کند؛ وجود میل یا آرزویی را نفی نمی‌کند؛ چه در نهاد هر فردی آرزوهایی هست که مایل نیست آنرا حتی برخ خودش بکشد. حال می‌توانیم میان خصیصه ناخوشایند و نامطلوب این رؤیاهای و موضوع تبدیل لباس در رؤیا بطور کلی رابطه‌ای برقرار سازیم و چنین استنباط کنیم که رؤیا بدین نحو جایجا شده است و انجام یا به حقیقت پیوستن میل آنچنان در طی آن تغییر لباس داده است (البته به علت همان نفرت یا انزجاری که نسبت به خود موضوع رؤیا یا نسبت به میل یا آرزویی که در بطن آن نرفته است در نایم وجود دارد و می‌خواهد آنرا به عقب براند؛ بعبارت بهتر؛ سرکوبی کند) که خود نایم نیز از عهده باز شناختن آن بر نمی‌آید.

بدینمه‌نوال جایجا شدن در رؤیا در نظر ما با موضوع سانسور یکی است. پس برای آنکه همه جزئیاتی را که در خصوص موضوع رؤیا از طریق تجزیه و تحلیل آموخته‌ایم در ترتیب خود از رؤیا گنجانیده باشم، چنین گوئیم: رؤیا در واقع همان انجام خواسته‌ها و آرزوهای (پس رانده و سرکوبی شده) است؛ (در لباس مبدل). (۱)

باقی می‌ماند نوعی از رؤیا با محتوی غم بار که به کابوس معروف است و کمتر آنرا به دیده رؤیای واجد تحقق آرزو نگریسته‌اند ولیکن من در اینجا کاملاً به اختصار می‌گویم که کابوس‌ها نیز تابع همان قاعده پیشین است و واجد مشکل جدیدی نیست؛ و برای درک آن فقط باید به موضوع

۱- یکی از شاعران بزرگ معاصر ما که بقول معروف آرزو انکوی و تعبیر رؤیا خوشش نمی‌آید، ت. شپیتلر، با این وجود خودش تقریباً فرمولی مشابه و یکسان با فرمول من برای تعریف رؤیا پیدا کرده است، «رؤیا همان جلوه‌جا بجاشده امیال و آرزوهای پس‌رانده شده است با ظاهری دروغین و نامی مستعار» (از کتاب تجارب کودکی من اکتبر ۱۹۱۳).

در اینجا، پیش از آنکه مطالب آورنده را گفته باشم، باین نکته اشاره می‌کنم که آثوراناک چگونه فرمول مزبور را تغییر داده و وسیع‌تر کرده است. «رؤیا معمولاً انجام امیال جنسی منافی هفت‌گونی را با هیأتی بزرگ کرده و با لباسی کنایه آمیز بازمینه‌ای از عناصر جنسی سرکوبی شده ایام کودکی، به نایم عرضه می‌کند.» (از رؤیایی که بخودی خود تعبیر میشود)

خلجیان توجه داشت .

خلجانی که بهنگام رؤیا عارض مامی شود ظاهراً جز از طریق خود محتوی رؤیا قابل توجه نیست ولیکن وقتی که رؤیا را تعبیر می کنیم متوجه می شویم که محتوی از توجه خلجیان عاجز است همانطوری که تجسماتی که با فلان ترس بیجهت همراه است خلجیان آن را توجه نمی کند. درست است که مثلاً ممکن است از پنجره بیفتیم و این شرط عقل است که بهنگام خم شدن از پنجره جانب احتیاط را رعایت کنیم ! اما معلوم نیست چرا ترس بیجهت مربوط بهمین موضوع افتادن از پنجره با آنهمه خلجیان توأم است و مریض را تعقیب می کند حتی در موقعی که وی دلیلی برای آن نمی بیند پس با آنچه گذشت؛ برای ترس های بیجهت و کابوس های خلجیان انگیزیک نوع توجه لازم است. خلجیان به تجسماتی که همراه آنست فقط لحیم شده است و گرنه از جای دیگری سرچشمه می گیرد .

رابطه عمیقی که میان خلجیان ناشی از رؤیا و خلجیان مبتلایان به امراض عصبی وجود دارد، کمکم می کند که برای تعبیر و توجه اولی به توجه دومی حواله دهم سابقاً در کتاب کوچکم در خصوص خلجیان مبتلایان به امراض عصبی (نوروز) این موضوع را مطرح کردم که خلجیان مربوط به امراض عصبی از حیات جنسی ناشی می شود و مربوطست به يك **لی ییدو** که از مقصدش منحرف شده و مورد استعمال قرار نگرفته است . بعداً این نحوه توجه پیش از پیش صحت خود را اثبات کرد. پس میتوان ازین موضوع نتیجه گرفت که کابوس ها در واقع همان رؤیا های جنسی است که **لی ییدو** (بمعنای شهوت بطور اعم در قاموس فرویدی. م.) در آن بخلجیان مبدل شده است ، در فصول آینده فرصت مناسبی پیش خواهد آمد تا با تجزیه و تحلیل چند رؤیای مربوط به مرضای عصبی ؛ قاعده مزبور را تسجیل کنم. در تکمیل نظریه خود را جمع به رؤیا ، شرایط کابوس (بختك) و درجه مطابقت و موافقت آن را با رؤیا های حاوی میل یا آرزو و ادسی خواهم کرد .

•*•

فصل پنجم

عناصر و منابع رؤیا

پس از تجزیه و تحلیل رؤیای ایرما و مشاهده این موضوع که رؤیای مزبور منضم انجام یا بحقیقت پیوستن خواستی است، این مسأله را مطرح کرده بودیم که آیا این موضوع کلی و درباره همه رؤیای صادق است یا نه. البته بعدها نیز در طی کار تمبیر رؤیاهای دیگر با مسایل دیگری ازین مقوله روبرو شدیم و حال چون مسأله نخستین با اندازه کافی روشن شده است، می توانیم بی بحث در مسایل دسته دوم بپردازیم؛ ولو اینکه برای مدتی موضوع علت انجام خواست در رؤیا را که تحقیق در آن بهیچوجه پایان نگرفته است؛ مسکوت بگذاریم. در پر تو کار تمبیر رؤیای خود باین نکته پی بردیم که محتوی پیدای رؤیا سرپوشی است برای محتوی ناپیدای آن که بسیار مهمتر است. آیا ایجا نیست که بار دیگر مسایل مختلفه رؤیا، ازین جلوه گاه نظاره کنیم و ازین راه به حل معماها و تناقضهای رؤیا که تاکنون بر اثر عدم توجه به محتوی ناپیدای آن، حل ناشدنی جلوه کرده است، بپردازیم؟

ما در فصل اول این کتاب عقاید دیگران را در خصوص روابط بین رؤیا و بیداری و سرمنشاء عناصر محتوی رؤیا، باز نمودیم، درینجا بار دیگر آن سه کیفیت اختصاصی حافظه رؤیایا که اغلب مورد مطالعه واقع شده ولیکن هیچگاه توجه و تبیین نشده است، بیاد می آوریم: الف - رؤیا مرصحا تأثرات روز پیش را دوباره احیاء می کند. (روبر، شترامپل، هیلد برانت، ویدوها لام).

ب - رؤیا بر طبق اصول دیگری که با اصول حافظه موقع بیداری ما فرق دارد، در میان تأثرات روز پیش دست به انتخاب میزند و آنچه را بیاد می آورد که مهم و قابل ملاحظه نبوده و به هنگام بیداری نیز بهیچوجه توجه ما را بخود جلب نکرده و در واقع تأثیری فرعی درین اهمیت بوده است.

ج - رؤیا از تأثرات دوران کودکی و مخصوصاً از محقرانه ترین آنها که در نظر ما پیش پا افتاده جلوه می کرده و به هنگام بیداری هم آنها را فراموش شده تلقی می کردیم، استناد

می کند ، (۱)

این اختصاصات برای انتخاب عناصر رؤیا ، یقیناً از مشاهداتی سرچشمه گرفته که در مورد مخوی پیدای رؤیا انجام گرفته است .

۱ - عنصر جدید و عنصر بی اهمیت در رؤیا

اگر در ضمن تحقیق در خصوص اصل و ریشه عناصر رؤیا فقط و فقط بپررسی حاصل تجربه خود بپردازیم؛ یقیناً این موضوع را تصدیق خواهیم کرد که رؤیا به حوادث جدید روز پیش وابسته است، رؤیاهای خودی و بیگانه جملگی مؤید این موضوع است . پس با آگاهی بدین نکته می توان با استطلاع از حوادث روز پیش ، هر رؤیایی را تعبیر کرد و این در موارد عدیده کوتاه ترین راه تعبیر رؤیاست - و اما در رؤیاهایی که دقیقاً آن را تجزیه و تحلیل کردم (رؤیای ابر ماورای عمو با ریش زرد) موضوع روابط آنها با حوادث روز پیش آنچنان متواتر است که نیازی به تفصیل درین باب نیست. اما برای اینکه نشان بدهم تا چه اندازه این روابط کلی و عمومی است، الساعه قسمتی از رؤیاهای خودم را که روزانه یادداشت کرده ام ، درینجا نقل می کنم و جز به بررسی آن قسمت از آنها که برای کشف منبع لازم بنظر میرسد ، نمی پردازم .
رؤیا: برای دیدن دوستی بخانه اش رفتم و بزحمت توانستم مراجعت بکنم چه درین موقع خانمی منتظر من بود .

منبع : روز پیش با خانمی از خورشان که میبایستی منتظر تومبیه های من نسبت بخود بوده باشد ، مذاکره کرده بودم .

رؤیا : یکتسم گیاه نامشخصی را توصیف کردم .

منبع : روز پیش توصیفی از گل سیکلامن در کتابخانه ای دیده بودم .

رؤیا : دونفر خانم را در خیابان دیدم که یکی مادر آن دیگری بود .

منبع : بعد از ظهر روز پیش یکی از بیمارانم که دوشیزه ای بود نرگس آمده گفته بود که مادرش با ادامه معالجه زیاد جدی مخالف است .

رؤیا : مجله ای را به سالی ۲۰ فلورن مشترک می شوم در کتاب فروشی س.د.

منبع : روز پیش زنم بیادم آورده بود که ۲۰ فلورن از پول هفته را بدو میدونم .

رؤیا : دعوتنامه ای از کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات بعنوان یک فرد

حزبی بمن رسید .

منبع : روز پیش دعوتنامه هایی از طرف کمیته انتخاباتی لیبرال و دفتر انجمن خیریه بمن رسیده بود که واقماً عضو آن بودم .

رؤیا : دیدم مردی بشیوه بوکلن در وسط دریا روی سنگ شیب داری ایستاده است .

منبع : در نفوس در چیزه شیطان و چیزهایی از یکی از اقوام ازانکستان وغیره .

می توان این موضوع را مطرح ساخت که آیا رؤیا همواره به حوادث روز پیش مربوط است

۱ - توجیه روبرو دابر برینکه رؤیا وسیله ایست برای تخلیه حافظه ما از تاثرات کم اهمیت هنگام روز، ارزش خود را از دست می دهد وقتی که می بینیم که رؤیا حاوی مقدار زیادی از خاطرات بی اهمیت ناشی از دوران کودکیست. یا اینکه باید بگوییم که رؤیا وظیفه اش را خیلی بد انجام می دهد.

یا اینکه ممکن است از تأثرات گذشته دورتری هم استفاده کند .

این مسأله چندان مهم نیست اما من خیال میکنم اصل همان روز پیش یا دیروز باشد، هر دفته که به گمانم خواستم منبع رؤیا را در تأثیری که دو یا سه روز از عمر آن گذشته بوده، جستجو کنم ، يك آزمایش دقیق تر بمن نشان داده است که عین همین تأثر در روز پیش از وقوع رؤیا بیاد ناہم آمده بوده است . بدین منوال یادآوری فلان حادثه از زمان وقوع خود به زمان وقوع رؤیا بریده بوده و بعلاوه میشد گفت به چه علتی خاطرہ يك تأثر پیشین باردیگر احیاء شده است، اما در عرض منور توانستم مابین تأثر مزبور و تجلی آن در طی رؤیا، يك فاصله منظم با واجد بودن معنای بیولوژیکی ، تمیز بدم (چنانکه ، ۸ . سوو بودا) از فاصله هزده ساعتی سخن به میان می آوردم . (۱) .

۱ - چنانکه در فصل نخست متذکر شده ام . سوو بودا فواصل بیولوژیکی را به حوزه نفسانیات منتقل ساخته است (فواصل ۲۳ و ۲۸ روزه کشف فلیس) . سوو بودا ، ویژه ، چنین گمان می برد که این فواصل برای تجلی عناصر رؤیا ضروری و اجتناب ناپذیر است . اگر این نظر به اثبات هم برسد ، باز در اصل تعبیر رؤیا ، تفسیری ایجاد نخواهد کرد بلکه بدین طریق به یکی از منابع جدید مصالح رؤیا آگاه خواهیم شد . بتازگی برای اثبات این فرضیه تناوب بیولوژیکی در رؤیاهای خود به پژوهش پرداختم و برای این موضوع البته از واقعات برجسته ای که تشخیص تاریخ وقوع آنها مرا با اشکالی روبرو نمی کرد ، استفاده کردم .

الف - رؤیای ۱ - ۲ ماه اکتبر سال ۱۹۱۰

... در نقطه ای از ایتالیا . سه نفر دوشیزه ، اشیاء کوچک قیمتی را ملادریک مغازه عتیقه فروشی بمن نشان می دهند و بلاد رنگروی زانوان من می نشینند . من به یکی از این اشیاء نگریسته می گویم : «من این را به شما داده ام ، در ضمن ادای این جمله به وضوح يك نیمرخ کوچک با خطوط نازک از صورت ساوونارول (روحانی معروف ایتالیایی که در سده پانزدهم زیسته است . م .) می بینم .

آخرین دفته ای که مجسمه ساوونارول را دیدم کی بود؟ چنانکه از یاداشتهای سفرم برمی آید ، روزهای ۴ و ۵ دسامبر در فلورانس بودم ، و فکر کردم مجسمه روحانی متعصب قشری فلورانس را در خیابان پیاتزا سینوریا ، جایی که در آنجا سوزانیده شده بود ، به همراه من نشان بدم و به گمانم ساعت همد از ظهر آنرا به آنها نشان دادم . از آن روز تا زمان وقوع رؤیا ۲۸ روز و بقول فلیس «يك دوره ماده» سیری شده است . بدبختانه در مورد این رؤیا باید یادآوری کنم که در همان روز وقوع رؤیا برای نخستین بار پس از بازگشت از سفر خود ، فلان همکار عالی قدم را دیدم که به مناسبت داشتن چشمهای نافذ ، سالها بیشتر ازین او را به رابی ساوونارول ملقب کرده بودم ، وی مریضی را که در يك سانحه راه آهن در مسیر پونتیا ، نقطه ای که هشتاد و پنج روز پیش از آنجا عبور کرده بودم ، مجروح شده بود ، به من معرفی کرده و بدین ترتیب فکرم را متوجه سفر اخیرم به ایتالیا کرده بوده است تجلی ساوونارول در رؤیای من به علت دیدن همکارم بوده است در روز پیش از رؤیا و بنابراین فاصله ۲۸ روزه درین مورد ارزش خود را از دست می دهد ،

ب - رؤیای ۱۰ - ۱۱ اکتبر .

دوباره در آزمایشگاه دانشگاه مشغول آزمایشهای شیمیایی هستم - پروفور . ل .

بقیه در صفحه ۱۳۰

هاولوك الیس که خود نیز درین موضوع غور کرده است ، تصدیق می کند که با وجود « دقت فراوانی » که بکار برده توانسته است مصداق این تناوب را میان رؤیاهایش پیدا کند . وی رؤیایی را نقل می کند که در اسپانیاست و می خواهد محلی به نام داروس . واروس یا زاروس

مرا به جای دیگری دعوت می کند و خودش در دهلیز ساختمان جلومن در حرکت است . حرکاتش شگفت انگیز است ، سرش را بطرف جلو دراز می کند و در حالیکه دستش را بلند می کند چیزی شبیه چراغ یا یک افزار نافذ دیگر را جلوجلو باخود می برد .
(بقیه رؤیا فراموش شده است.)

چیزی برجسته درین رؤیا همانا وضع پروفور . ل ، است که چشمش را به نقطه دور دستی دوخته است و چراغ (یا ذره بین) را جلوجلو باخود می برد . سالهای متماد است که دیگر ل . را ندیده ام اما بخوبی می دانم که وی در طی این رؤیا جانشین شخص دیگری شده است ، وی جانشین ارشمیدس شده است که در شهر سیراکوس ، موطن خود ، نزدیک چشمه آرتوس ، به همین وضع مجسمه اش را برپا داشته اند ؛ آیینة سوزانش را در دست دارد و نگاهش را به قشون مهاجم که وطنش را محاصره کرده اند ، دوخته است . من کی برای نخستین بار و (آخرین بار) این مجسمه را دیده بودم ؟ چنانکه از یاد داشته ام برمی آید شب ۱۷ ماه سپتامبر بود و ازین تاریخ تا روز وقوع رؤیا ، ۲۳ روز گذشته است که بقول فلیس یک « دوره نر » است .

به بختانه این پیوستگی پس از تمبیر رؤیا ارزش خود را از دست می دهد . چه ، انگیزه رؤیا دار واقع این خیر بوده که در آن روز بدستم رسیده بوده است معنی برای آنکه بزودی محل درس من به جای دیگری منتقل خواهد شد و من این مکان جدید را نپسندیده بودم و با خود گفته بودم که دیگر محل درسی در اختیار نخواهم داشت . بدینمنوال به آغاز کار تدریس کشانیده شدم . بزمانی فکر کردم که تازه استاد شده بودم و سالن تدریس نداشتم و استادان با کرسی از من به گرمی استقبال نمی کردند تا آنکه روزی نزد پروفور . ل . که در آن تاریخ رییس دانشگاه بود ، رفتم . در واقع او را پشتیبان خود به حساب می آوردم البته به من وعده کمک داد و دیگر حرفی ازین مقوله به میان نیامد و من از ایشان بی خبر ماندم . و اما در رؤیای من در جلد ارشمیدس جلوه کرده و از من پشتیبانی نموده است و خودش مرا به مکان جدید هدایت می کند .

و آشکار است که نیاز به انتقام و اندیشه های بلند نسبت به این رؤیا بیگانه نیست و بدون این انگیزه ها ، ممکن بود آتش این خواب را نبینم و هنوز نمی دانم آیا تأثر جدید و قوی ناشی از دیدن مجسمه شهر سیراکوس ، ممکن نبوده است در فاصله ای غیر از فاصله من بود در طی یک رؤیا بیاد من بیاید .

چ- رؤیای ۳-۴ اکتبر ۱۹۱۰

... چیزی در خصوص پروفور اوزر که خودش فهرست غذاهای مرا مرتب ساخت و به من داد . این موضوع موجب کمال راحتی من شد . (بقیه فراموش شده است.)

این رؤیا مربوط است به یک اختلال گوارشی به هنگام روز . از خودم پرسیدم آیا لازم نیست بروم نزد یکی از همکاران و از دستوری برای غذا بگیرم . موضوع این که در رؤیا به پروفور اوزر که در جریان تابستان مرده است ، رجوع کردم ، مربوط است به مرگ بسیار جدیدی که یکی دیگر از استادان دانشگاه که نزد من بسیار گرمی بود . اوزر ، کی مرد و چه وقت از مرگش اطلاع یافتیم ؟
بقیه در صفحه ۱۳۱

دا پیدا کند. وقتی که بیدار شد چنین نامی را به یاد نیاورد و فکر رؤیا را هم از سرش بدر کرد. پس از چند ماه ناگهان متوجه شد که این نام زاروس نام منزلت میان ناحیه سن. ساستین و بیلباگودوی که ۲۵۰ روز پیش از رؤیا با قطار از آنجا عبور کرده بوده است (ص ۲۲۷). به عقیده من هر کدام از رؤیاهای ما محصول حادثه یا واقعه ایست که پس از وقوع آن هنوز یکشب بیش، نخواهد بیداریم.

اگر روز پیش از رؤیا را از میدان تحقیق خود طرد کنیم، تأثیرات يك گذشته نزدیک یادور دیگر سبب به محتوی رؤیا بی تفاوت است و رؤیا ممکن است عناصر خود را بدون هیچگونه امتیازی از گذشته ما استخراج کند، به شرط آنکه تدامی معانی آن عناصر را به حوادث روز ماقبل وقوع رؤیا مربوط ساخته باشد (حوادث یا عناصر جدید).

اما ببینیم چرا حوادث جدید رجحان دارد؟ وقتی که یکی از رؤیاهای سابق الذکر را در این مقال دقیقاً تجزیه و تحلیل کنیم، آنوقت می توان حدس هایی درین مورد زد و فرض هایی کرد. من در اینجا رؤیای مربوط به توصیف گیاهی را انتخاب می کنم.

محتوی رؤیا. برای توصیف یک قسم گیاه نامشخص منحصرأ کتابی نوشتم و کتاب برابر منست و مخصوصاً صفحه ای را ورق می زنم که يك تابلوی رنگی بآن متصل است. هر کدام از نسخه ها حاوی نمونه ای از گیاه خشک شده است مثل يك جنگ گیاهی.

تجزیه و تحلیل: بعد از ظهر آن روز توصیفی از گل سیکلامن در کتابخانه ای دیده بودم که به تازگی منتشر شده بود و عنوانش نوع سیکلامن بود، احتمالاً این کتاب فقط حاوی توصیف گل سیکلامن بود (مونوگرافی سیکلامن).

گل دلخواه زن من نیز همین گل سیکلامن است. من خود را سرزنش می کنم از اینکه چرا به ندرت برایش ازین گلهای می برم. در خصوص بردن گل، قصه ای به یادم آمده که به تازگی (جدیداً) در جمی از دوستان آنرا حکایت کرده ام و بدین وسیله می خواهم این نکته را ثابت کنم که فراموشی های ما نیز معمولاً نظرات و خواست های دنیای ناخود آگاه (لاعن شومر) ما را بر آورده می کنند و از این راه می توان به آنچه در ضمیر فرد فراموش کننده می گذارد پی برد. و اما آن قصه: زن جوانی خو کرده بود به این که روز تولدش گلهایی از دست شوهرش بگیرد. از تصادف روزگار یکبار این کار انجام نشد و زن گریست؛ شوهرش از علت گریه سردر نیاورد تا اینکه زنش گفت:

چنانکه از یاد داشتم برمی آید وی روز ۲۲ اوت در گذشته است من در آن هنگام در هلاند بودم مرتباً روزنامه وینترستونگ را برای من می فرستادند و من بقیماً باید خیر مرگش را در ۲۴ یا ۲۵ اوت در روزنامه مزبور خواننده باشم و این مدت فاصله با هیچکدام از ادوار بیولوژیکی فلیس مطابق نیست چه درین میان ۳۹ یا ۴۰ روز فاصله است و بعلاوه نمی توانم بیاد بیاورم که درین فاصله به اوزراندیشیده یا ازو حرفی زده ام. ازین نوع فواصل زمانی که در نظریه تناوب فلیس نمی گنجد در میانه رؤیاهای من خیلی فراوان تر از نوع رؤیاهایی است که نسبتاً با نظریه تناوب جور درمی آید. تنها رابطه ای که ظاهراً ثابت بنظر می رسد همانا رابطه ایست که من پیش تر ازین در متن کتاب حاضر بدان اشاره کرده ام بدین معنی که تأثیرات روز پیش از رؤیا، در رؤیا تجلی می کنند.

در آخر امروز، روز تولد منست. اینجا شوهر بشدت به پیشانی‌ش زد و فریاد کرد: «مذرت می‌خواهم، اصلاً فراموشی کرده بودم.» و در شرف رفتن پی‌گل بود، اما این کار، زن را تسکین نمی‌دهد زیرا فراموشی شوهرش را برین حمل کرده که وی دیگر برای او همان ارزش قدیم را قایل نیست. این خانم. ل. دوروژ پیش زخم را دیده و با او گفته است که حالش خوبست و از احوال من جویا شده بود وی چند سال پیش مشتری من بوده است.

و اینک يك واقعه دیگر در گذشته چیزی شبیه توصیف يك گیاه (مونوگرافی) نوشته‌ام : گیاه مورد بحث من گوگا بوده و توجه ك. گولر را به خصایص بی‌حس‌کنندگی کوکایین جلب کرده بوده است خود من نیز به این مورد استفاده توجه داشته‌ام اما موضوع را کاملاً وادسی نکرده بودم، این را اینجا نگاه دارید. فکر می‌کنم که، بعد از ظهر روز بید از رؤیا (هنگام شب فرصت تعبیر آنرا پیدا کردم) در طی يك سلسله خیالیافی به کوکایین فکر کرده بودم. باین نحو که اگر چشم آب سبز آورد برای عمل جراحی نزد یکی از دوستانم به برلن خواهم رفت تا او مرا به‌طور ناشناس نزد کحالی ببرد. پزشک مزبور که از هویت من مطلع نخواهد بود یکبار دیگر به این موضوع اعتراف خواهد کرد که پس از کشف خصایص بی‌حس‌کنندگی کوکایین جقدر عملیات جراحی آسانتر شده است و من آنوقت بهیچ نحوی سهم خود را در کشف این ماده فاش نخواهم کرد. البته این خیالیافیها با افکار ناخوشایندی که معمولاً به پزشکان دست می‌دهد موقعی که کمکی از همکاران خود بگیرند، توأم بود. خلاصه من نیز مثل سایرین پولی به چشم پزشکی بر لینی که مرا نمی‌شناسد، خواهم داد.

— حالا که این خیالیافیها را به یاد می‌آورم؛ متوجه شدم که این خیالیافیها سرپوشی است بر روی خاطرات يك حادثه بسیار مشخص: عاقبت؛ اندک زمانی بعد از کشف گولر، پدرم مبتلی به آب سبز شد و دوست چشم پزشکی من به نام اونی گشتاین او را جراحی کرد و کمتر گولر نیز با کوکایین او را بیهوش کرد و خاطر نشان ساخت که سه نفری که در کشف اثر بی‌حس‌کنندگی کوکایین شرکت داشته‌اند، درین جا حاضرند.

اکنون از خود می‌پرسم کی برای آخرین بار به این تاریخچه اندیشیده‌ام. چند روز پیش وقتی که کتاب شاگردان باوفارا که به مناسبت جشن پنجاهمین سال استاد و رییس آزمایشگاهشان منتشر کرده بودند، دریافت کردم، به این تاریخچه اندیشیدم. درین کتاب یاد بود، در میانه اختراعات آزمایشگاه، کشف خصایص بی‌حس‌کنندگی کوکایین و سبب گولر را نیز ذکر کرده بودند، حالا خوب می‌توانم بگویم که علت رؤیای سابق الذکر همانا حادثه‌ای از حوادث روز پیش آن بوده است بدین ترتیب که همراه دکتر ادنی گشتاین به منزلش رفتم و موضوع گفت و شنیدم دور مطلبی گشت که اشاره بدان همواره موجب تأثر من می‌شود، همینکه به مدخل خانه رسیدم، پروفیسور گارتمر (۱) با زن جوانش از کنار ما عبور کرد و من نتوانستم از گفتن تیریک به آنها به لحاظ شکفتگی قیافه‌شان، خودداری کنم، باری پروفیسور گارتمر یکی از تهیه‌کنندگان کتاب یاد بود سابق الذکر است و ملاقات او ممکن است باعث شده باشد که کتاب مزبور و محتویات آن به هادم آمده باشد.

به‌علل دیگری، موضوع خانم. ل. که الساعه شرح رفع خیال واهی او را در روز تولدش

(۱) کارتنر در زبان آلمانی بمعنای باغبانست.

شرح دادم، مورد گفت و شنیدنم بادکتر **اونی گشتاین** بوده است اینک سعی میکنم به سایر حوادثی که ممکن است موجود چنین رؤیایی شده باشند، اشاره کنم. **توصیف (مونوگرافی) حاوی نمونه‌هایی از گیاهان خشک شده است، به مانند یک جنگ گیاهی.** در جنگ گیاهی مربوط می‌شود به یکی از خاطرات دوران دبیرستانم. ناظم دبیرستان شاگردان کلاس‌های بالا را یکجا جمع کرد و جنگ گیاهی مدرسه را به آنها داد تا مشاهده و بعداً پاکیزه کنند، چه گرمهای ریزی در آن مشاهده شده بود. ظاهراً مثل این بود که اعتمادزبادی به من نداشت چه بیش از چند ورق از آن را بدست من نداده بود. یاد هست که درین چند برگه، مقداری گل از تیره چلیپا بیان به چشم می‌خورد. من هیچوقت به گیاهشناسی چندان علاقه‌ای نداشتم. موقع امتحان گیاهشناسی یک گل از تیره چلیپا بیان به من دادند که توصیفش کنم اما این کار از عهده من بر نیامد و اگر اطلاعات نظری به کمک نرسیده بود، کمیتم لنگ می‌ماند. خلاصه از چلیپا بیان بسراغ مرکبات رفتم. کنکریک گیاه مرکب است و همانست که می‌توانم آنرا **گل دلخواه** خود بنامم. و زن بهتر از من نیز همیشه این گل دلخواه را برای من از بازار می‌آورد.

کتابی را که نوشتم در برابر خود می‌بینم، این قسمت هم بی دلیل نیست. یکی از دوستان من که توهم بصری در او بسیار قویست، روز قبل از وقوع رؤیا از برلن بمن نوشت: «من خیلی بکتاب تو در خموس رؤیا فکر می‌کنم. و اینک آن را تمام شده برابر خود می‌بینم و آن را ورق می‌زنم.» چقدر به سبب این صفتش باورشک بردم آکاشکی منم می‌توانستم کتاب خود را تمام شده پیش چشم مجسم کنم.

تابلوی رنگی که به او راق آن متصل است. موقعی که طب می‌خواندم، نمی‌خواستم جز باین نوع توصیفات وارد شوم و درباره آن بمطالعه بپردازم، با وجود اسنطاعت مالی ناچیز خود چندین روز نامه پزشکی را مشترک بودم برای اینکه از تابلوهای رنگی آنها خوشم می‌آمد. و از دقیق بودن خود سرافراز بودم. موقعی که خودم شروع به نشر کتاب کردم معمولاً تابلوهای ترسیم می‌کردم و بیکارهایم اضافه می‌کردم، و من میدانم که یکی از این تصاویر آنچنان بی‌متدار جلوه کرد که یکی از همکاران من با وجود داشتن حسن نیت بسبب آن به ریش من خندید. بآنچه گفتم به آنکه علتش را بدانم یکی از خاطرات دوران کودکی مرا باید اضافه کرد.

پدرم روزی به این دلخوش کرد که بخواهر ارشد من و خود من کتابی با تصاویر رنگی بدهد، این تصاویر توصیف یک مسافرت با یران بوده، من در آن هنگام پنج ساله بودم و خواهرم بیش از سه سال نداشت و تنها خاطره مجسمی که از آن دوره بیاد دارم همانا شادی بی پایانی بود که مادونفر بهنگام کندن برگه‌های این کتاب بر گه‌بهر گه، مثل اینکه گنگر بود. در خود احساس می‌کردیم. اندکی بعد وقتی که دانشجو بودم. علاقه زیادی بکتاب داشتم. دلم می‌خواست جنگی از آنها داشته باشم و تعداد زیادی از آن تهیه کنم؛ (این هم، مثل احتیاج بمطالعه در توصیفات، علاقه‌ای بود که میتوان آنرا با عشق بگل سیکلامن و کنگردر اندیشه رؤیا مقایسه کرد). من با اصطلاح گرم کوچک شدم (موش کتاب‌خانه و اگر کلمه بکلمه تعبیر کنیم: گرم کتاب). از موقعی که خودم را شناختم، همواره این «عشق نخستین» خود را معلول آن تأثیر ایام کودکی، دانسته‌ام و بسیار بهتر متوجه شدم که صحنه کودکی مزبور من در واقع «خاطره پنهان»‌ای بود برای کتاب دوستی دوران بعدی من، البته بزودی آگاه شدم که عشق و علاقه‌ما موجب زیان‌هایی

میشود. بسن ۱۷ سالگی؛ حسایی از کتاب فروش کتاب می گرفتیم ولیکن وسیله ای برای پرداخت قیمت آنها نداشتیم و پدرم نیز بدلیل کتاب دوستی من، این زیاده روی را بمن نمی بخشود، یادآوری این خاطره بی درنگ مرا متوجه گفت و شنید سابق الذکر خود باجناب دکتر اونی گشتاین کرده که وی نیز بدلیل اینکه تسلیم هوسات خود میشوم، سرزنشم می کرده است.

بدلیل ناگفته دیگری تعبیر رؤیا را بهمین جا پایان میدهم اما خط سیر آنرا همین خواهم کرد، کار تعبیر محبوبم کرد که چندین بار از گفت و شنید خود با دکتر اونی گشتاین یاد بکنم؛ وقتی که به یاد آوردم که سخن از چه باب بود؛ معنی رؤیا به نظر روشن جلوه کرد. تمام اندیشه هایی که گرد هوسات زخم و خودم و کو کابین و اشکالاتی که در مورد معالجه پزشکان بدست یکدیگر وجود دارد و

علاقه من به توصیفات (توصیف رادرین بطور معادل کلمه فرانسوی مونوگرافی Monographie برگزیدم ۴۰). ویی اعتنایی من در مورد پاره ای از شعبه های علوم از قبیل گیاه شناسی، دور میزند، همه همه اداممی باید وانگیزه ودلیلی در میانه مباحثه و گفت و شنید بسیار متنوع و گوناگون ما پیدا میکند. این رؤیا نیز؛ ما نند رؤیای مربوط به تزیق ایر ما، در حکم یک توجیه از اعمال خود و یا خطابه تداقی یک وکیل است و حتی میشود گفت که این رؤیا دنباله همان رؤیاست؛ منتهی به اضافه یک ننده عناصر جدیدی که در فاصله بین آنها رخ داده است. تعبیر بظاهری اهمیت رؤیا نیز واجد معنایی است بدین نحو که: من مردی هستم که در مورد کو کابین کار باارزشی انجام داده ام کار پر حاصلی. همانطور که در آنها ننگام می گفتم، من یک دانشجوی کاری هستم. در هر دو مورد نتیجه یکی است. یعنی اینکه من از عهدت این کار بر می آیم (و این خود یک قسم توجیه یا تبرئه خویشتن است). در اینجا میتوانم تعبیر رؤیا را متوقف سازم؛ چون این رؤیا را نقل نکردم مگر باین نیت که با بیان نمونه ای؛ رابطه موجود میان محتوی رؤیایا با عناصر مؤثر روز پیش برسانم. مدت مدیدی که فقط بمحتوی پیدای رؤیا توجه داشتم، جز بیکی از روابط موجوده فیما بین خواب و تأثرات روز پیش؛ پی نبردم، اما پس از تجزیه و تحلیل باین نکته واقف شدم که در یکی دیگر از واقعات همان روز نیز میتوان منبع دیگری برای رؤیا پیدا کرد؛ رابطه اولی در واقع یک تأثر ثانوی ویی اهمیت است. بدین معنی که پشت و پیشین فلان کتاب خانه کتابی دیدم که عنوانش توجیه را جلب کرد، و حال آنکه محتویش اسلا برای من جالب نبود. واقعه دوم یا رابطه ثانوی واجد معنای عمیق روانی است. قریب مدت یک ساعت با رفیق چشم پزشکم مذاکره کرده و از موضوعاتی که برای هر دو نفر ما مهم بود، با او صحبت داشتم بودم و این مکالمه در روح من باعث احیاء خاطرات گوناگونی شده و در من بسیار مؤثر شده بود، و آنکه ویی این گفت و شنود نا تمام مانده بود، برای اینکه دوستان سر رسیده بودند؛ چه رابطه ای میان این دو تأثر روز پیش از وقوع رؤیا و همچنین بین این دو تأثر رؤیایی که بدآ پیدا آمده است وجود دارد؟

در محتوی رؤیای جز یک تذکر در خصوص تأثر بی اهمیت نمی بایم پس می توانم اظهار عقیده کنم که رؤیا مرجحاً از تأثرات دومی استفاده میکند؛ اما برعکس، تعبیر بی دردی مرا متوجه حوادث و تأثرات مهمی که به واقع در من مؤثر واقع شده بود؛ میکند. پس اگر چنانکه شایسته است، معنای رؤیایا از روی معنای ناپیدای آن قیاس بکنم، بی درنگه دقیق تازه و مهمی کشف خواهد شد. اولاً این نظریه که میگوید رؤیا از واقعات روز پیش فقط آن قسمتی را حفظ میکند که فاقد ارزش باشد، اعتبار خود را از دست میدهد و نیز این عقیده که رؤیا بهیچوجه دنباله حوادث روز پیش

نیست و در نتیجه مظهر يك مشت اباطیل و حوادث ناممقول و غیر منطقی پیش نمیتواند باشد. از اعتبار می افتد و در تانی حقیقت عکس آنچه رفت، آشکار میشود بدین معنی که: به وقت رؤیا اشتغالات فکری هنگام روز بر روح ما حاکم می شود و جز آنچه را که بهنگام روز پیش در ذهن ما می گذشته است، در رؤیا نمی بینیم. رؤیای ما که مطابق بحث بالا برانگیخته و معلول حوادث مهم است، در تار و پود خود باز اوجد تأثرات بی اهمیت روز پیش است. این خود موضوعی است که بمدد مبحث جا بجا شدن قابل توجیه و تمییر است. این عمل جا بجا شدن، چنانکه در بالا ذکر شد، در واقع بهمان استعداد روانی که مانند يك قسم ما نسور عمل میکند، قابل تحویل است. خاطرۀ توصیف (مونوگرافی) گل سیکلامن باعث احیاء گفت و شنید من با دوستم شده همانطوری که در رؤیای مربوط به سوری که داده نشد، احیاء خاطرۀ دوست، جای خود را به ماهی دودی داده بود و حال به تحقیق می توان از خود پرسید که کدام تداعی معانی سبب شده است که مونوگرافی مزبور در واقع اشاره ای به گفت و شنید من با جناب دکتر ارونی گشتن این باشد.

درین رؤیا این تداعی در وهله نخست بچشم نمی خورد و حال آنکه در رؤیای سوخته داده، این رابطه بی درنگه بچشم می آید، بدین نحو که: ماهی دودی غذای دلخواه دوست نايم است. پس این خود یکی از تجسماتی است که دوست مزبور می تواند آنرا در ذهن نايم احیاء کند. در رؤیای خود من سخن از دو تأثر کاملاً متفاوت در میانست و ظاهراً وجه مشترک دیگری جزین ندارد که در يك روز یکی بمذاذ دیگری دست داده است. صبح مونوگرافی را دیدم (تأثر اول) و عصر هم با دوستم گفت و شنیدم (تأثر دوم) اما ما میدانیم روابطی که در وهله نخست جلوه نمی کنند بعداً وقتی که محتوی نمایشی دو تأثر مزبور را با هم برابر نهادیم، آشکار میشوند. من در وهله اول گل دلخواه زنم و دسته گل فراموش شده خانم. ل. را به تأثر مونوگرافی مربوط کردم، اما دیدم این اندیشه ها برای برانگیختن رؤیا کافی نیستند. در نمایشنامه ها هاملت آمده است که: «اینجا نیازی بر روح نیست، سرور من، خودت از قبر در آی و اینرا بما بگو، اما تجزیه و تحلیل بیادم آورد که گفت و شنید ما با آمدن پر و قوسر گار تفرق قطع شده بود و من به سبب شکفتگی قیافه شان بدیشان تبریک گفته بودم و فوراً بیادم آمد که لحظه ای هم در خصوص یکی از بیماران بنام شکوفه با دوستم صحبت کرده بودم (شکوفه و شکفتن از اصطلاحات گیاه شناسی است. ۱۰۰). خیلی محتمل است که این تداعیات معانی مربوط به گیاه شناسی موجب اتصال دو حادثه هنگام روز شده باشند، حادثه ای که از لحاظ من کم اهمیت و حادثه ای که از نظر من مهم و موجب تأثر من شده بود. البته روابط دیگری هم ممکن بود درین میان وجود داشته باشد، چه تصور کو کابین حقا می توانست اندیشه مربوط بدکتر ارونی گشتن را با اندیشه مربوط بان مونوگرافی گیاهی که من نوشته ام، متصل سازد. و ممکن بود آنچنان باعث اختلاط و اتصال این دو نوع تجسمات بشود که قسمتی از حادثه اول برای نمایش یا تجسم حادثه تانی قابل استفاده بشود.

من میدانم که این نوع توجیه و تمییر در انتظار ساختگی و من در آوردی جلوه خواهد کرد. خوب چه اتفاق می افتاد اگر پر و قوسر گار تتر و زنش با آن قیافه شکفته، سر نرسیده بودند؟ و اگر بیماری که مورد بحث من و دوستم واقع شده بود، عوض شکوفه، نامش آنا می بود؟ جواب این پرسش ها آسانست. چه اگر این تداعیات معانی (۱) امکان وقوع نمی یافتند، تداعیات

۱ - تداعی معانی همان همبستگی و ارتباطی است که بجهتی از جهات میانه اندیشه ها برقرار میشود. ۴۰.

معانی دیگری جانشین آن میشوند زیرا ایجاد چنین روابطی سهل است و وجود انواع واقعا معماها و جناس ها و تر دستهای فکری دیگر آنها با ثبات میرساند. قلمرو آنها نامحدود است و حتی می خواهم بگویم اگر ایجاد روابطی می بین این دو تاثر یا حادثه های هنگام روز ناممکن میشد، رؤیای در لباس دیگری مسلماً جلوه می کرد. ممکن بود قلاب حادثه بی اهمیت، از قبیل حوادثی که روزانه با بسیاری از آنها روبرو می شویم و بعد نیز آنها از یاد می بریم، جای مونیوگرافی را می گرفت و به محتوی گفت و شنید ما مربوط و همبسته میشد و آنها در رؤیا نمایش می داد و ظاهراً، چون مونیوگرافی عین همین نقش را درین رؤیا بازی کرده است، چنین بنظر می رسد که از سایر حوادث مشابه خود برای این کار متناسب تر بوده است و نباید مانند هانش شالو، قهرمان آثار لسینگه از این نکته تعجب کرد که چرا تنها تو انگران درین دنیا بیشتر از دیگران پول دارند، آن جریان روانشناسی که يك حادثه خفیف و بی معنی را جایگزین حوادث مهم میکند، ممکن است عجیب و باور نکردنی جلوه کند ولی ما در فصول آینده ویژگیهای این عمل ظاهر ابقاعده را توضیح خواهیم داد. و درین مقام فقط به بررسی نتایج آن بسنده می کنیم چه بر اثر تجزیه و تحلیل عای بیشماری که در خصوص رؤیاهای گوناگون با انجام رساندیم، حقایق این نتایج به ما ثابت شده است. ظاهراً مثل این است که در ضمن این جریان روانی چیزی شبیه به يك تغییر مکان شدت روانی در مسیر تداعی وجود داشته باشد بطوریکه «پارروانی» از تجسماتی که پتانسیل اولیه شان بالاست بطرف تجسماتی که کشش کم است؛ سرازیر میشوند و تجسمات اخیر الذکر بدین ترتیب از آستانه وجدان یا شعور و یا خود آگاهی عبور می کنند، این نوع تغییر مکانها؛ موقمی که سخن از يك مقدار بار عاطفی یا بنحو کلی تر؛ از يك مشت احساس های محرک در میان است، شکفت انگیز نیست مثلاً محبت پیر دخترها به جانوران و علاقه پیر پسر ها به کلکسیون های گوناگون و شور و حرارت سر باز در دفاع از تکه پارچه رنگارنگی به نام پرچم و خوشبختی عاشق موقمی که لمحهای بیشتر دست معشوقه را در دست می فشارد و خشم اقلو به سبب دستمالی که گم شده است همه همه نمونه های جالبی از تغییر مکانهای مزبور است، اما اینکه وسیله همین شیوه ها و اصول بتوان میان تجسماتی که از آستانه وجدان و خود آگاهی می گذرند و آنها که از آن دور می مانند؛ وجه تمایزی بی ثبوت رسانید؛ و در واقع تحدید آنچه در فکر ماست؛ بنظر مایک امر مرضی است و ما اعلام میکنیم که بر روز چنین چیزی در زندگانی هنگام بیداری با خبط عقل قرین خواهد بود. هر چند که بعداً توضیح خواهیم داد که چگونه به این نتیجه رسیدیم؛ اما باز درین مقام خاطر نشان می سازیم که سیر روانی تغییر مکان که ما در ضمن رؤیا به کشف آن نایل شدیم؛ مرضی نیست بلکه فقط؛ نوع ابتدایی تر آن با پدیده های طبیعی و عادی فرق دارد.

اما موضوع اینکه رؤیا حاوی بقایای حوادث کم اهمیت هنگام روز است، با توجه با آنچه گذشت، در نظر ما در حکم يك جایجا شدن (از راه تغییر مکان) است و در ضمن یاد آور میشویم که این جایجا شدن نتیجه سانور و قرظینه روانی است. از همین حالا فرض می کنیم که تجزیه و تحلیل، پیوسته آن عده از حوادث هنگام روز پیش را که با انتقال شدت روانی خود بسایر حوادث بی اهمیت، در رؤیا مؤثر واقع شده اند. به ما نشان خواهد داد. پس بدینمنوال نظریه روپر را رد می کنیم و معتقد میشویم که موضوع مورد بحث روپر اصلاحت ندارد و وی مرتکب اشتباهی شده است، و آن اشتباه اینست که محتوی پیدای رؤیا را، محتوی و معنای واقعی آن پنداشته است و

بعلاوه این ایراد بر او وارد است که : اگر واقعاً وظیفه رؤیا این بود که حافظه ما را از دقتاً، خاطرات هنگام روزپیش ، بکمک يك كار روانی از نوع ویژه ، آزاد بکند، خواب ما خیلی بیشتر از موقع بیداری آشفتن و تابع فعالیت‌های خشنتری می‌شد، چه تعداد تأثرات بی‌اهمیت هنگام روز که باید شرشان را بقول روبر ، از سر حافظه خودمان بازکنیم ، بی چون و چرا به‌شمردن نمی‌آید و همه مدت شب‌هم برای این‌رہایی کافی نخواهد بود. پس بهتر است گفته شود که فراموش کردن تأثرات بخودی خود صورت می‌گیرد و نیروی روانی ما فعلاً نه در آن مداخله نمی‌کند . اما نباید به جرم این اشتباه ، تمام اشارات روبر را از سر تاته مردود بپنداریم. چه ما هنوز این مسأله را حل نکرده‌ایم که چرا یکی از تأثرات روزپیش (یا به عبارت بهتر آخرین روز) منظمآ وارد رؤیا می‌شود. رابطه‌ای که ممکن است در مرحله ناخود آگاهی میان این تأثر و منبع واقعی رؤیا وجود داشته باشد، بهتر تقدیر بدون واسطه آشکار نشده است و بنظر می‌رسد که این رابطه بعداً یعنی موقع تکوین رؤیا برقرار شد تا به در آن تغییر مکان مطلوب بخورد. پس باید فشاری در میانه باشد تا این رابطه را به اجبار، فیما بین تأثر جدید و بی‌اهمیت مزبور با منبع واقعی رؤیا برقرار سازد و این تأثر نیز بناچار باید واجد خصایص ویژه‌ای باشد و گرنه اندیشه‌های رؤیا ممکن است ، بنحوی که گذشت، شدت روانی خود را به یکی دیگر از تصاویر عالم تجسمی خود منتقل سازد.

تجارب ذیل ممکن است ما را در مسیر توضیح یا توجیه این مسأله قرار بدهد. وقتی که در میانه حوادث با ماجراهای روز پیش دو حادثه یا بیشتر وجود داشته باشد که بتواند موجود رؤیا شود رؤیای ناشی از آن همه اشارات و کنایات مربوط به آنها در يك نمایش جلوه می‌دهد؛ یعنی آنها را با هم یکی می‌کند. و با اصطلاح فشاری وجود دارد که رؤیا را مجبور می‌کند تا از آن همه، يك مجموعه واحد بسازد. و اینک مثالی برای این گفتار : بعد از ظهر يك روز تابستانی سواد واکن راه آهن شدم و آنجا دو تن از دوستانم را ملاقات کردم که با هم آشنا نبودند. یکی از آنها همکار متنغذی بود و دیگری عضویك خانواده ممتاز که من پزشك آن بودم. من آنها را با هم آشنا کردم اما در تمام مدت مسافرت باقطار، به توبه مخصوصاً با من حرف نمی‌زدند و من می‌بایستی گاهی با این یکی و زمانی با آن یکی صحبت بکنم. من از همکارم تقاضا کردم مواظب یکی از دوستان مشترکمان که تازه پزشك شده بود، باشد. به من جواب داد که به ارزش علمی او واقف است اما به سبب حجب و کمرویی فراوان دست یافتن به مقامات عالی برایش مشکل است. من در جواب گفتم : «برای همین است که می‌خواهم شما سفارشش را بکنید.» و از آن یکی پرسیدم که حال عمه‌اش - ایشان مادر یکی از بیماران من بودند - که در آنه‌وقع به سختی بیمار و در بستر افتاده بود، چطور است . شبش خواب دیدم دوستی که برایش تقاضای کمک از آن دوست سرشناس کرده بودم، در يك سالون مجلل است و به شیوه مردم اهل معاشرت در برابر جماعتی از زیدگان قوم که جملگی را از میان ثروتمندان و ممتازان برچین کرده بودم، مرتبه‌ای دربارهٔ مرك آن پیرزن ، عمه‌مسافر دوم (که در طی رؤیای من مرده تلقی شده بود)، می‌خواند. (در اینجا باید اعتراف کنم که روابط من با این پیرزن حسنه نبود.) بنا برین رؤیای من دو تأثر هنگام روز را بهم ملحق کرده و از آن يك وضع واحد بوجود آورده است .

بر اساس تجارب مشابه فراوانی که دارم می‌توانم به عنوان اصل و پایه این موضوع را

مطرح کنیم که در تکوین رؤیا ضرورتی وجود دارد تا تمام انگیزه‌ها یا موجبات آن در یکجا جمع شود. (۱) باز به همین ضرورت یا قیام (در فصل تکوین رؤیا) اشاره خواهیم کرد. این ضرورت یا قیام و یا جبر به توان قسمتی از یک جریان اولیه دیگری موسوم به تراکم، جلوه خواهد کرد. باقی می‌ماند این موضوع که آیا انگیزه رؤیا که از راه تجزیه و تحلیل مکشوف می‌شود، همواره باید یک حادثه جدید الوقوع (و مهم) باشد یا اینکه فلان حادثه مربوط به زندگی خاصی، مثلاً خاطره حادثه‌ای که از لحاظ ما و اجداد رزش روانی است، ممکن است همان نقش را ایفا کند. چنانکه از تجزیه و تحلیل‌های عدیده برآمده است فلان حادثه خصوصی هم که از لحاظ شخصی و اجداد رزش روانی است، ممکن است موجود رؤیا شود. باری انگیزه رؤیا ممکن است فلان امر از امور مربوط به زندگی خاصی باشد که فعالیت قدرت مفرک ما در طی آخرین روز آنرا به یادمان آورده است.

وقت آن رسیده است که انگیزه‌های گوناگون مسبب رؤیا را در جمله‌های کوتاه و موجز خلاصه کنیم و این جملات عبارتند از:

(الف) یک حادثه جدید الوقوع و مهم از حوادث حیات روانی ما که مستقیماً در رؤیا به نمایش گذاشته میشود. (۲)

(ب) چندین واقعه جدید الوقوع مهم که در رؤیا باهم متحد شده به صورت یک حادثه واحد و یکپارچه درمی‌آید. (۳)

(ج) یک یا چند حادثه جدید الوقوع مهم که وسیله نمایش یک حادثه همزمان ولی کم‌اهمیت در رؤیا تجلی می‌کند. (۴)

(د) یک حادثه از حادثات مهم خصوصی (خاطره یا دنباله افکار) که همواره از طریق یک حادثه جدید الوقوع ولی کم‌اعتبار در رؤیا پدیدار می‌شود. (۵)

از آنچه گذشت آشکار می‌شود که تعبیر رؤیا برین اصل استوار شده است که همواره قسمتی از نمایشهای رؤیا تکرار است از فلان حادثه جدید الوقوع که ممکن است از دستة تجسمات منتسب به منبع واقعی رؤیا- ممکن است یک قسمت مهم یا غیر مهم از آن- یا از تأثیر بی‌اهمیتی که از طریق روابط کم و بیش عدیده با منبع حقیقی رؤیا مربوط شده است، باشد. کثرت یا تعدد ظاهری شرایط درین مقام منحصرأ وابسته به حضور یا غیاب فلان تغییر مکانست و درینجا دقیقاً ملاحظه خواهد شد که این انتخاب دست ما را در توجیه تناقضات رؤیا، باز خواهد گذاشت، بهمان سادگی و آسانی که بیداری‌های فرضی و بی‌درپی یا خسته‌های مغزی- از همان بیداری ناقص گرفته تا بیداری کامل- در ضمن نظریه پزشکی مربوط به رؤیا، این تناقضات را توجیه می‌کرد. به علاوه ملاحظه خواهد شد که حادثه‌ای که واجد ارزش روانیست ولی جدید الوقوع نمی‌باشد

۱- گرایش رؤیا به یکی کردن عناصر هم ارز بیش از آنکه نیز از طرف محققانی از قبیل دلاز و دلبوف (« اجتماع اجباری ») و هاولوک الیس مورد مطالعه قرار گرفته بوده است.

۲- رؤیای مربوط به تزیین ایما، رؤیای مربوط به دوستی که عمومی من شده بود.

۳- رؤیای مربوط به مرتبه‌ای که وسیله پیشک جوان خوانده شد.

۴- رؤیای مربوط به مونسو گرانی گیاهی.

• رؤیای بسیاری از بیماران من موقع انجام تجزیه و تحلیل ازین نوع است.

(دنباله افکار یا یک خاطره) ، ممکن است جای خود را به یک عنصر جدید الوقوع و تازه ولی از لحاظ روانی بی اهمیت که بسادگی ممکن است در تکوین رؤیا مداخله کند ، بدهد و برای این جانشینی دو شرط زیر کافی است : الف) آنکه محتوی رؤیا با این حادثه تازه مناسبتی داشته باشد. ب) آنکه منبع رؤیا یک امر با ارزش روانی باشد. و این دو شرط فقط در مورد الف) از موارد چهارگانه منابع رؤیا که سابقاً ذکر کردیم ، در یک تأثر جمع شده است . و بعلاوه اگر این موضوع را مطرح کنیم که همین تأثرات بی اهمیتی که بعنوان عناصر تازه در رؤیا عرض اندام می کنند، پس از گذشت چند روزی اعتبار خود را از دست می دهند ، در اینجا باید به این نکته توجه داشت که تازگی فلان تأثر ، از لحاظ تکوین و ایجاد رؤیا چیزی بدان عطا می کند که معادل ارزش روانی خاطرات یا دنباله های افکار است که واجد شدت عاطفی باشند و ازین گذشته ، اندکی بعد خواهیم دید که اهمیت و اعتبار تأثرات تازه در ایجاد رؤیا از کجاست (۱) همچنین باید به خاطر داشت که ممکن است تحولات مهمی بهنگام شب در خاطرات و تجسمات (سورذمنی) ما روی بدهد بدون آنکه از آن آگاه شویم . کاملاً حق داریم اگر تصور بکنیم که شب و قضا یا را حل می کند ، ملاحظه کنید که ما از روانشناسی رؤیا به روانشناسی خواب منوجه شده ایم و بار دیگر نیز بهمین جا خواهیم رسید . (۲)

اما ایراد دیگری هم هست که بیم آن می رود به نتایج اخیر مالمه بزند و آن اینکه: اگر تأثرات بی اهمیت جز در مواردی که تازه و جدید الوقوع هستند ، ممکن نیست در رؤیا جلوه کنند، پس چگونه در طی رؤیاهای خود با عناصری روبرو می شویم که مربوط به ادوار گذشته عمر ماست و در آن زمان هم که تازگی داشتند ، بگفته شتر اهل داجد هیچگونه ارزشی نبودند و بنا برین میبایستی خیلی بیشتر ازینها فراموش شده باشد زیرا ، عناصری هستند که نه تازه هستند و نه مهم ، می توان با توجه به نتایجی که روانکاوی (Psychanalyse) بيماران عصبی در دسترس ما گذاشته است ، این ایراد را بکلی رد کرد چه روانکاوی مزبور بما می آموزد که موضوع تغییر مکان (چیزی که چه در فکر و چه در رؤیا ، عناصر مهم روانی را با عناصر بی اهمیت عوض و بدل میکند) در همان مراحل اولیه در مورد عناصر مورد بحث انجام گرفته و بعداً نیز در حافظه پابرجا مانده است چه این حادثات از اصل بی اهمیت ، پس از انجام عمل تغییر مکان ، دیگری اهمیت باقی نمی مانند ، زیرا

۱ - در فصل هفتم آن قسمت را که مربوط به نقل و انتقال شدت است ، ملاحظه کنید.

۲ - او پوتزل نیز پس به ارزش نقش عناصر تازه در تکوین رؤیا افزوده است بدین ترتیب که عده ای را وادار کرد تا آنچه را که از فلان تصویر وسیله تاشیتوسکوپ دیده بودند ، رسم کنند و بعد خواست از رؤیای آن شبشان آگاه شود لذا به آنها دستور داد تا قسمتی از آنچه را که در رؤیا دیده بودند ، رسم کنند . آنکه بنحوی چون ویرا ناپذیر متوجه شد که قسمتهایی از تصاویر مورد بحث که در وهله نخست دستگیرشان نشده بود ، در تکوین رؤیایشان نقش مهمی بازی کرده است و حال آنکه رسم اولیه شان بهیچوجه در رؤیای آنها جلوه نکرده بوده است و عناصری که وارد رؤیا شده ، بنحو مستبدانه ای بکارگماشته شده اند و بمبارت بهتر بنحو خودسرانه ای . البته القات پوتزل درین کتاب ، با نظریه من در تعبیر رؤیا چنانکه درین کتاب مورد بحث است ، منافات ندارد اما در عین حال باید به این نکته توجه بکنیم که این شیوه تجربی برای تحقیق در تعبیر رؤیا چقدر با شیوه ناهنجار پیشین که با وارد کردن تحریکات محل خواب در رؤیا بسنده می کردند ، فرق دارد .

قایم مقام مناصری میفروشند که واجد ارزش روانی هستند و بدین واسطه آن عده از عناصری که واقماً بی‌اهمیت میمانند، دیگر نمیتوانند در رؤیا بنمایش گذاشته شوند.

بمقیده من از توضیحات بالا حتماً این نتیجه بدست می‌آید که عناصر بی‌اهمیت نمی‌توانند منبع رؤیا واقع شوند پس رؤیای بی‌اهمیت و عبارت دیگر بی‌معنی هم بطریق اولی وجود نخواهد داشت و من صد در صد پابین موضوع معتقدم و آنرا درباره تمام رؤیای مکرر رؤیای بچه‌ها و پاره‌ای از رؤیای مر بوط به احتلام و نظایر آن، صادق میدانم و گرنه ازین دو دسته رؤیا که بگندیم، آنچه را که در رؤیای مبینیم یا آشکارا بامعنی است و یا آنکه منهای واقعی آن آشکار نیست و جابجا شده است و برای دست یافتن بدان باید به تعبیر پرداخت: رؤیا هیچگاه به عناصر بی‌معنی و بوج مجال بروز و ظهور نمیدهد و ما نیز نمی‌گذاریم باین سادگی‌ها خواب ما مختل شود (۱) رؤیای مظاهر بی‌گناها نه چه بسا که پس از تعبیر پرازد «شیطنت» از آب درمی‌آید. چه این رؤیایا اگر بتوان گفت، واجد مقداری از افکار است که در پشت کله آمده‌یزاد است و خود از آن اطلاعی ندارد و حال که این موضوع مطرح بحث است از فرصت استفاده. می‌کنم و با تجزیه و تحلیل قسمتی از رؤیای «بی‌گناها» مجموعه خود، موضوع جابجا شدن را اثبات خواهم کرد.

۱- بانوی جوان باهوش و حساسی که از گروه به اصطلاح «آب‌زیرکاه» و تو داراست حکایت میکند: «خواب دیدم دیر وقت به بازار رفته‌ام، اما گوشت قصاب و سبزی‌سبزی فروش تمام شده است.» این دیگر یک رؤیای بی‌گناها نیست، اما رؤیا باین سادگی ماهیتش را آشکار نمی‌سازد و برای پی‌بردن به اصل قضیه احتیاج بیک گزارش مفصل است. و اینک آن گزارش: ایشان با آشپزشان به بازار رفتند تا سبزی را بپوشان بیاورد. از قصاب چیزی خواست و این جواب را شنید: «خانم آنچه می‌خواهید نداریم و نمیتوانیم هم از آن داشته باشیم.» و بعد چیز دیگری بدو نشان داده گفت: «ازین بپیرید که بد چیزی نیست.» خانم از آن نخواست و نزد سبزی فروش رفت. وی نیز چند دسته کوچک سبزی به رنگ سیاه و از نوع بسیار عجیب و غریب آن بدو عرضه کرد و خانم گفت: «من ازین نوع سبزی سر در نمی‌آورم و آنرا نمی‌خواهم.»

مربوط ساختن این رؤیا به حادثات روز پیش کار آسانی است. خانم واقماً دیر وقت بی‌بازار رفته بوده و چیزی هم پیدا نکرده بوده است. در این موقع میتوان گفت: قصاصی هم گله بسته است. اما آیا این عبارت - یا بهتر بگوییم؛ عبارت عکس آن - برای اشاره بیک سهل انگاری در انداختن گله شلوار فلان مرد زیاد زنده نیست؟ بلاوه نایم این عبارات را بکار نبرده و حتی شاید از آن احتراز کرده است. پس برویم سر تعبیر و جزئیات، رؤیا.

موقعیکه در فلان رؤیا عنصری هست که بیک مذاکره، گفته یا شنیده شده ولی نه فکر کرده شده، می‌خورد، معمولاً بدون زحمت قابل تشخیص است و همانا از گفت و شنیده‌های هنگام بیداری سرچشمه می‌گیرد. بدون تردید این نوع گفت و شنیده‌ها در ضمن رؤیا مانند مواد اولیه تغییر شکل میدهد و

۱- هاولوک‌الیس، از مهربان‌ترین منتقدان نظریه ما، چنین می‌نویسد، این موضوعی است که عده زیادی از ما در آن با فروید مخالفیم. «اما هاولوک‌الیس به کار تجزیه و تحلیل نپرداخته است و نمی‌داند تاجه اندازه داوریهای مبتنی بر ظواهر رؤیا، تا صحیح است.

پاره پاره میشود و به ویژه از آن کلی که بدان تعلق داشت ، جدا می شود ، (۱) پس ما نیز کار تعبیر خود را از همین گفت و شنیدها آغاز می کنیم . خوب حرف های قصاب از کجاسر چشمه میگیرد : «نمی توانیم هم از آن داشته باشیم» . من خود این کلمات را چند روز پیش موقی که داشتم برای او توضیح میدادم که مانمی توانیم حادثات هنگام کودکی خود را چنانکه بود ، بیاد بیاوریم یا (داشته باشیم) ، بزبان آورده بودم و باو گفته بودم که این حادثات خیلی قدیم بهنگام تجزیه و تحلیل بصورت رؤیا و نقل و انتقال ،هایی در اختیار ما قرار می گیرد . پس این قصاب در رؤیای او جان شین میشده است و خانم با رد کردن آنچه را که قصاب میخواست به او عرضه کند ، در واقع توضیحات ، را در خصوص نقل و انتقال ، های حادثات قدیم مربوط به عنفوان کودکی ، رد کرده است . - و اما سرمنشاء حرفهایی که در ضمن رؤیا زده است : « من ازین سردر نمی آورم . و آن را نمیخواهم . » . ربطی تجزیه و تحلیل باید این عبارت را بدو قسمت تقسیم کرد . خودش ، چند روز پیش از وقوع رؤیا ، در طسی يك گفت و شنید به آشپزش گفته بود : « من ازین سردر نمی آورم . » اما بلافاصله افزوده بود که : « مرتب باشید . خواهش میکنم . » اینجا با يك تغییر مکان روبرو هستیم بدین معنی که ازین دو عبارت مزبور که در مخالفت با آشپزش بزبان آورده است ، جز آن عبارت را که فاقدمنی بوده در رؤیا حفظ نکرده است . و عبارت دیگر که خانم آن را باصطلاح سر کوب کرده پس رانده است ، منحصرأ با بقیه رؤیا ، مربوط است چه عبارت : « مرتب باشید . خواهش میکنم ، » رامعمولا بمردی میگویند که عمداً در انداختن دگمه پوشاك خود مرتکب سهل انگاری شده باشد .

صحت تعبیر ما ، در ملاحظتش با اشارات و کنایاتی است که در بطن حادثه فرعی یعنی زن سبزی فروش وجود دارد . سبزی درازی که بصورت دسته های کوچک فروخته میشود (البته خانم بندا افزوده بود که سبزی دراز بود) خلاصه يك جور سبزی سیاه . ممکنست چیزی غیر از مخلوطی از مارچوبه و شلغم سیاه باشد که در رؤیا بهم درهم آمیخته است ، من احتیاجی ندارم مارچوبه را در این مقام برای کسی تعبیر بکنم ، اما سبزی دیگر نیز که همان شلغم سیاه باشد ، بظن من گوشه یا کنایه ایست (۲) به همان موضوع جنسی که از همان آغاز کار تعبیر حدس آن رازده بودم و میخواستم تمام ماجرای رؤیا را به این جمله کنایه ای خلاصه کنیم که قصابی هم که بسته است . ما در اینجا نیازی نداریم که تمام معانی این رؤیا را افشاء سازیم . چه همین کافی بود نشان بدیم که این رؤیا کاملا بامعنی است و بهیچوجه بیگناها نه نمی باشد . (۳)

۱ - در خصوص گفت و شنیدها به فصل تکوین رؤیا مراجعه شود . تنها دلیلوف از میان جمیع محققان بی به اصل و ریشه گفت و شنیدهای رؤیا ، برده است ، وی آنها را با کلیه جملات قالبی مقایسه کند .

۲ - کلمه شلغم سیاه در زبان آلمانی معادلت با « سیاه » خودت رانجات بده ، باید دانست که معنای کنایه ای اسلحه تیز و اشیاء دراز و سخت و تنه درخت و عصاره ، آلت رجولیت است و از گنجه و جبهه و درشکه و بخاری باید به عضو تناسلی زن بی برد - مترجم .

۳ - به کسانی که مایل به تمق درین رؤیا باشند توصیه میکنم که این رؤیا را چند اسانسی است ممتد که بیمار مورد بحث برای خود حکایت کرده است . رفتار تحریک کننده من از يك طرف

بقیه در صفحه ۱۲۲

۲- و اینک رؤیای بی گناهانه دیگری از همین نایم. البته این رؤیا، به نحوی از انحاء باروئای قبلی مابین و متناقض است. شوهرش از او میپرسید: آیا نباید بدهم پیا نورا كوك كند؟ نایم جواب میدهد: به زحمتش نمی آرزو، برای اینکه در وهله اول باید آن را بدهید خوب پپوشانند، در اینجا نیز باز با تکرار يك حادثه واقعی از روز پیش از رؤیا، روبرو هستیم. شوهرش عین همان پرش دیروز را از او کرده و او نیز همان جواب را داده بود. اما چرا خوابش را دید؟ البته راست می گوید که این پیا نورا مندوقی بدقواره و بد صداست و شوهرش نیز پیش از ازدواج با او آنرا داشته بوده است (۱) و غیره... اما برای حل مشکل ما این جمله بکار می آید که: «به زحمتش نمی آرزو» روز پیش از رؤیا وقتی که به دیدن یکی از دوستانش رفته بود و آنها اصرار میکردند که ژاکش را در بیاورد، وی این جمله را بزبان آورده بود که: «به زحمتش نمی آرزو». دیگر وقت رفتن است. «یادم هست دیروز نیز وقتی که داشتم رؤیایش را تجزیه و تحلیل میکردم، ناگهان دستش را بطرف ژاکش برد تا گمهای از آن را که تازه باز شده بود ببیند، مثل اینکه گفته باشد: خواهش می کنم، به سینه من نگاه نکنید، به زحمتش نمی آرزو». بدین ترتیب خانم در مکالمه با من سینه را جانشین صندوق می سازد. (دو کلمه سینه و جبهه بزبان آلمانی از يك ماده مشتق میشوند. م. م.) و تعبیر رؤیا ما را به تاریخ تکوین رؤیا بازمی گرداند. لابد بموقی که نایم تازه داشت از قد و قواره خود ناراضی می شد. اگر بکلمات «بدقواره» و «بدصدا» توجه بیشتری بکنیم و بیاد بیاوریم که چند بار قسمت های کوچک تن خانم هادری رؤیاهایشان، جانشین قسمت های بزرگ آن میشود، باز تجزیه و تحلیل ما را به ادوار قدیم تر روزگار کودکی صاحب رؤیا باز خواهد گرداند.

۳- من این سلسله رؤیاها را با نقل رؤیای کوتاه و بی گناهانه يك نفر جوان به پایان میرسانم: این جواب خواب دید که: پالتوی زمستانی را می پوشد و این برایش مخوف جلوه می کند. شاید سرمای ناگهانی بهانه این رؤیا باشد. وقتی از نزدیک باین رؤیا توجه شود، بهر تقدیر این موضوع مسلم خواهد گشت که دو قسمت رؤیا با هم سازگار و موافق نیست. زیرا پوشیدن پالتوی ضخیم و سنگین زمستانی موقی که هوا سرد میکند، بهیچوجه مخوف و وحشتناک نمی باشد. بدبختانه در مورد بی گناهانه بودن این رؤیا، نخستین موضوعی که بهنگام تجزیه و تحلیل به ذهن میرسد، خاطر: خانمی است که روز پیش از رؤیا محرمانه با او گفته بوده

و دفاع او از طرف دیگر. میدانید چقدر پزشکان مجبورند تا بحمل این نوع اتهامات را از جانب بیماران هیستریکی، خود داشته باشند، چه این نوع خیالیانها بهیچوجه در طی رؤیای این بیماران تغییر مکان نمی دهد و جابجانی شود بلکه بدون هیچگونه تقیه یا کتمان به صورت تراکیب مرضی جلوه میکند رؤیای مزبور مقارن با مبالغه صاحب رؤیا از راه روانکوی وقوع یافته است و بعداً نیز متوجه شدیم که همان جراحی ابتدایی را به نمایش گذارده که موجب اصلی بیماری روانی خانم شده بوده است. اشخاص دیگری هم که در روزگار کودکی با چنین جراحات روانی روبرو شده بودند و در رؤیای خود آرزوی تجدید تکرار آن را داشتند، همواره پدیده های واحدی را در میدان مشاهدات و در دسترس من قرار داده اند.

(۱) چنانکه از تجزیه و تحلیل آشکار خواهد شد، خانم عکس آنچه را که در اندیشه داشته بزبان آورده است.

است که بچه اخیرش زندگی خود را مدیون يك كاپوت پاره است . و حوان بخاطرش گذشته بود که کاپوت نازک مخوفست و کاپوت کلفت (منخیم) هم که بدردن بخود ، بعید نیست کاپوت جای پالتور بگیرد چه هر دو در حکم روپوش است و اگر حادثه مر بور به سر این مرد مجرد ، می آمد البته خیلی مخوف و وحشتناک بود .

و حال برویم سراغ صاحب رؤیای بیگناها نه سابق خودمان .

۴ - شمع در شمعدان می آید . شمع شکسته است بطوری که کج می ایستد . دختر کان کوچک مدرسه میگویند که وی ناشی است ، اما معلم میگوید که تقصیر او نیست .

درین جائیز باز با تکرار با تجدید يك امر واقعی در رؤیا رو بر می شویم . چند روز پیش شمع در شمعدان گذاشته بود ؛ اما این شمع واقعی دیگر شکسته نبود . اشارات و علامات و اعلامانی که درین رؤیا بکار رفته اظهار من الشمس است زیرا می دانیم که شمع کنایه از حیثیت و اگر شکسته هم باشد و نتواند روی پای خودش بایستد ، اشاره ایست به ناتوانی جنسی مرد (تقصیر او نیست) . اما چگونه این زن جوان که بخوبی تربیت شده و از هر چه زشت بوده ، دور نگاه داشته شده است ، می تواند باین نوع مورد استعمال شمع آشنا باشد ؟ معلومست فقط خودش می تواند بگوید که چگونه آنرا آموخته است . موقعی که با قایق در رودخانه رن گردش می کرد ، با یک کشتی مواجه شد که پر از دانشجو بود و جملگی با حرارتی و بزم این سرود را می خوانند : « موقعی که ملکه سوئد ، دریچه های بسته ، با شمع های آپولون ... » آخرین کلمه را شنیده بود یا نه می داند بود که شوهرش آنرا برایش گفت . این اشعار در رؤیای او جای خود را به خاطر بیگناها نه ما موریتی داد که موقعی که در شبانه روزی بود آنرا ناشیانه با انجام رسانیده بود و دلیل ناشیکریش هم این بود که دریچه ها را بسته بودند ، رابطه بین اسمناء و عنی نیز ناگفته پیداست . آپولون مربوط به محتوی ناپیدای رؤیای مانحن فیه ، باعث میشود که این رؤیا با رؤیای دیگری که در آن سخن پالاس در میان است ، (یکی دیگر از خدایان یونان و روم . م . م .) مرتبط شود و هیچکدام از آنها نیز بیگناها نه نمی باشد .

۵ - برای اینکه در آسان جلوه دادن تعبیر رؤیا از طریق مراجعه به حادثات دوران زندگی صاحب رؤیا ، راه اغراق نپویم ، باز رؤیای دیگری از خانم مزبور را در اینجا نقل میکنم . این رؤیا نیز ظاهرا بسیار بیگناها نه جلوه میکند . خانم گفت که خواب دیدم آنچه را که واقعا روز پیش انجام داده بودم . جامدانی را خواب دیدم که از کتاب انباشته شده بوده و بزحمت بسته میشود . درست به همان ترتیبی که روز پیش در عالم واقع و بیداری اتفاق افتاده بوده است ، چنانکه ملاحظه می شود صاحب رؤیا درین مورد خود نیز به توافق و تطابق بین رؤیا و بیداری اشاره می کند اما تمام قضاوت های این نوع و تمام ملاحظات و تذکراتی که در خصوص رؤیا داده میشود ، حتی آن زمان که حقیقه با زندگی هنگام بیداری توافق و سازگاری دارد باز متماق به محتوی ناپیدای رؤیای می باشد . چنانکه با نقل نمونه های دیگری آشکار تر به این موضوع اشاره خواهم کرد صاحب رؤیا ، پس ، اقرار می کند باینکه نمایش رؤیا عیناً به هنگام بیداری و در عالم واقع در روز پیش اتفاق افتاده بوده است . البته اگر بخواهم این موضوع شرح بدهم که چگونه بگوش رسید که از آن کلمه انگلیسی (Br)

برای تبیین رُویا کمک بگیرد ، به درازا خواهد کشید . (اشاره به آن رُویا که دختر پانزده ساله مرده‌ای را در صندوق نمایش داده بود .) خلاصه در مورد مانحن فیه نیز موضوع همان جعبه کوچک (Box) مطرح است که از بس انباشته شده است ، دیگر نمی‌توان چیزی داخل آن کرد ، منتهی این دغه چیزی که حاکی از گناه باشد ، در آن یافته نمیشود .

در تمام رُویاهای «بیکناخانه» مزبور ، بوضوح پیداست که چگونه انگیزه های جنسی باعث برانگیختن سانسور شده است . اما این موضوع آنقدر مهم و اساسی است که باید بحث و تحقیق در آن را به فرصت مناسبتری موکول کرد .

۲- عناصر هر بوطبه دوران کودکی که منابع رُویا واقع میشود .

باتفاق تمام محققانی که در این زمینه کار کرده اند (ارجمله روبر) آگاه شده ایم که می‌توانیم تأثرات مربوط با دوار قدیم زندگی خود را ، تأثراتی را که حافظه ما به هنگام بیداری از بیاد آوردن آن عاجز است ، در ضمن رُویا باز یابیم ، این نکته ، سومین ویژگی یا خصیصه محتوی رُویاست . البته دانستن این موضوع که ویژگی مزبور متواتر و قراوانست یانه ، نه همان اندکی دشوار تر است چه تشخیص اصل و ریشه عناصر رُویا پس از بیداری ناممکن است بلکه پیدا کردن مدرکی که مؤید این معنی باشد که در فلان مورد مثلاً محتوی رُویا از تأثرات دوران کودکی سرچشمه گرفته است ، باید از طریق عینی و ابر کتیف انجام بگیرد و بندرت ممکن است چنین وسایلی در اختیار داشته باشیم . هوری سرگذشت واقعا قانع کننده ای را برای ما حکایت کرده است و آن سرگذشت مردیست که پس از بیست سال غیبت تصمیم می‌گیرد به وطنش باز گردد . شب پیش از عزیمت خواب دید که در ناحیه ای کاملاً ناشناس است و در جاده با مردی بیکانه ای آشنا شده و با او صحبت می‌کند . وقتی که به وطنش رسید متوجه شد که این نقطه ناشناس یکی از شهرهای نزدیک وطنش است و آن ناشناس نیز یکی از دوستان پدرش بوده که هنوز در قید حیات است . باری همین رُویا مدرک قانع کننده ایست برای این موضوع که نایم در کودکی آن شخص و آن ناحیه را دیده بوده است . این رُویا نیز باید مثل یک رُویای عجولانه و حاکی از شتاب و ناشکیبایی از نوع رُویای آن دختری که بلیط کنسرت در جیبش بود ، تعبیر شود یا رُویای آن بچه ای که پدرش گردش در «هامو» را باو وعده داده بود و غیره و آنکهی بدون کمک تجزیه و تحلیل نمی‌توان ازین نکته آگاه شد که چرا نایم مخصوصاً به طرف این‌ده از تأثرات دوران کودکی سوق داده میشود .

یکی از شنوندگان من که از نداشتن رُویاهای حاوی جا بجا شدن بخود می‌پالید ، روزی برای من حکایت کرد که چند روز پیش خواب دیده است که آموزگار سابقش ، در رختخواب خدمتکار خانه است ، خدمتکاری که از دوران کودکی نایم ناسن یازده سالگی در خانه آنها بوده است . در رُویایش حدوداً این منظره یا صحنه را نیز می‌دیده است ، چون خیلی مجذوب شده بود ، رُویا را برای برادرش نقل کرد و او نیز با خنده صداداری واقعی بودن رُویا را تضمین کرد . برادر مزبور که در آن روز گارش ساله بود ، بخوبی جزئیات آن صحنه را به خاطر داشت چه عاشق و معشوق ما برده عادت کرده بودند پانکهارش بچه ها را با آ بجومست بکنند تا در فرصتهای مساعد شبانه مزاحم آنها نشود ولی پس بچه سه ساله - یعنی نایم مزبور که در اطاق خدمتکار بخواب می‌رفت ، مزاحم تلقی نمیشده است .

باز هم بیشتر ازین می‌توان با قطع و یقین و بدون کمک تعبیر ، تضمین کرد که فلان رُویا

حاوی عناصر مربوط به دوران کودکیست موقمی که رؤیای مزبور از نوع «پردوام» باشد یعنی پس از اینکه یکبار در زمان کودکی بخواب شخص آمد، همواره متناوباً در زمان بزرگی و بلوغ هم بخوابش بیاید. هرچند که خودم چنین رؤیایی نداشته‌ام، باز می‌توانم نمونه‌هایی درین خصوص بیاورم. پزشکی که سی‌سالش میشده برای من حکایت کرده است که از زمان کودکی تا کنون اغلب در طی رؤیاهایش شیر زردی می‌بیند که، میتواند با دقت هرچه کاملتری آنرا توصیف کند، تا اینکه روزی این قهرمان رؤیاهای خویش را باز شناخت، این شیر در واقع یک شیشی لوکس از نوع چینی بوده که مدتها پیش آنرا بکناری گذاشته بودند و، مادرش باو گفت که وی (نایم) در دوران بچگی خود اغلب اوقات با آن ورمی رفته است و حال آنکه خود نایم ازین ماجری چیزی به یاد نداشته است. اگر پس از بررسی محتوی پیدای رؤیا به آزمایش افکار نهائی و نا پیدای آن که جز از راه تجزیه و تحلیل قابل کشف نیست، بپردازیم با کمال شگفتی و حیرت متوجه خواهیم شد که حادثات روزگار بچگی حتی در رؤیاهائی که تصورش را نمیشود کرد، مؤثر است. همکار سابق الذکر رؤیایی ازین نوع را نیز بعنوان نمونه در اختیار من گذاشته است. این رؤیا بنحو ویژه‌ای آموزنده است. همکار مزبور پس از مطالعه گزارش سفر نانس به قلب شمال، خواب دید که در وسط بیابان بیخ‌بندان، برای رهاندن کاشف جـورازیک سیاتیک دردناک مشغول ممالجه با برق است بهنگام تجزیه و تحلیل این رؤیا، ماجرای از ماجراهای زمان بچگی پیادش آمد. و گرنه رؤیا قابل فهم نمیشد. پاری سه‌ساله با چهارساله بود که روزی شنید که بزرگترها در خصوص سفرهای اکتشافی صحبت می‌دارند، آنوقت از پدرش پرسید: آیا این بیماری خطرناک است که بدون شك کلمه مسافرت را که بزبان آلمانی Reisen است با کلمه درد که بزبان آلمانی Reissen است، اشتباه کرده بود و درین موقع برادرانش به تمسخر باو خندیده بودند و همین نیش خندها سبب شده بود که هیچگاه این اشتباه خویش را از یاد نبرد.

در مورد رؤیای مربوط به مونوگرافی گل‌سیکلان نیز وقتی که تجزیه و تحلیل را به پایان بردم، به یک خاطره از خاطرات دوران بچگی رسیدم: پدرم پسر بچه پنج ساله‌اش را ول می‌کرد تا کتابی را که دارای اشکال رنگی بود، پاره کند شاید این شك پیش بیاید که خاطره مزبور در ایجاد رؤیا مؤثر نبوده و تجزیه، پس از پایان کار تعبیر، چنین رابطه‌ای در این رؤیا و خاطره نامبرده برقرار کرده است. اما وفور و تلافی تداعیات، صحت تعبیر اول را تضمین می‌کند: سیکلان (گل دلخواه)، غذای دلخواه (کنگر)، ورق ورق کردن کتاب مانند کنگر (چنین ترکیب لفظی برای همه کس آشنا بود زیرا به مناسبت تقسیم امپراطوری چین، در آن زمان رایج بود) - و جنگ گیاهی - کرم کتاب (موش کتابخانه) که کتاب را بیش از هر غذای دیگری دوست می‌داد بعلاوه می‌توانم تضمین بکنم که معنای نهائی رؤیای مزبور که درین کتاب آنرا نقل نکردم کاملاً با محتوی این صحنه از دوران کودکی من که در بالا ذکرش گذشت مربوط است.

تجزیه و تحلیل سلسله دیگری از رؤیاهای ما نشان می‌دهد که آرزو خواست محرک رؤیا، آرزویی که رؤیا در حکم بیان تحقق آنست؛ از دوران کودکی سرچشمه می‌گیرد، بنحوی که از بجا آوردن دوران کودکی خود با تمام آمال و آرزوهای مربوط، در رؤیا متحیر می‌مانیم.

من در اینجا تبیین رُویایی را ذکر می‌کنم که تاکنون بکرات مورد استفاده واقع شده است: **دو ستم**، **ر. عموی** من میشود. اگر فراموش نکرده باشید، ماتریزه و تحلیل را تا آنجا پیش برده‌ایم که میل باساز شدن از آن مستفاد می‌گشت و چنین اظهار عقیده کرده بودیم که رُویا برای جبران اهانت‌هایی که در حق دو تن از همکارانم روا داشته بوده، محبتی به **ر. ابداع** کرده بوده است. رُویا از آن من بود: پس می‌توانم بگویم که این تجزیه و تحلیل مرا قانع و راضی نکرده است. چه من در ورزش واقف بودم که تا چه اندازه قدر این دو همکارم را می‌شناسم بنا برین میلم دایر بر اینکه شریک سرنوشت آنها نیاشم و استاد شوم، بنظر من برای توجیه این اختلاف که در قضاوت‌های موقع رُویا و موقع بیداری من وجود داشته است؛ کافی نبود و داشتن چنین احتیاجی به عنوان در نظر من، احیاناً، یک‌جاء طلبی مرضی جلوه می‌کرد و من نه تنها چنین احتیاجی در خود سراغ ندارم بلکه تصور می‌کنم، فرسنگها نیز از آن دور باشم نمی‌دانم نظر دیگری که مرا می‌شناسند، درین باب چیست؛ شاید هم جاه طلب بوده‌ام، اما تصور می‌کنم هدف طلبی من هیچگاه عنوان و مقام استادی فوق‌العاده نبوده است.

پس این‌جاء طلبی که رُویا آنرا به من نسبت می‌دهد، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ بی‌درنگ فکرم به موضوعی منتقل شد که در روزگار کودکی اغلب آنرا برایم حکایت کرده‌اند: موقع تولد من؛ زن دهقانی پیر برای مادرم که از فرزند اولش بخود می‌بالید، پیش‌بینی کرده بود که این فرزند مرد بزرگی خواهد شد. البته چنین پیشگویی‌ها یکی دو تا نیست، چه عده مادرانی که دلی پر از امید در سینه دارند و پیره‌زنانی که آمیدی به حال ندارند بادلستن به آینده این دلخوری خویش را جبران می‌کنند، کم نیست و بلاوه این پیشگوئی‌ها در واقع دکان پیشگوست آیا عطش من به بزرگی و جلال از اینجا ناشی می‌شود؟ باری یادم می‌آید وقتی که پسر نسبتاً بزرگی شده بودم شبی با پدر و مادرم به یکی از کافه‌های پراثر رفته بودم؛ در آن زمان بیش از ده یا زده سال نداشتم. مردی را دیدیم که ازین میزبان میز میرفت و در آناه چندشاهی، در خصوص هر نوع مضمونی که پیشنهاد می‌کردند، بالبداهه شعر می‌سرود. مرا فرستادند تا شاعر را به میز خودمان بخوانم و مرد شاعر برای حق شناسی ازین دعوت بی‌درنگ چند شعر در خصوص من سرود و پیش‌بینی کرد که روزی وزیر حوالم شد. تأثیری که این پیش‌بینی دومی در من کرد؛ بخوبی یادم هست.

دوره وزارت بورژواها بود و چند روز پیش پدرم عکس آقایان دکتر هر بست و دکتر گیسگر و دکتر انگور و دکتر پر گمر و دیگران را بخانه آورده بود. و ما به افتخار آنها چراغان کرده بودیم چند نفر یهودی هم میانه آنها بودند. و از آن پس هر بچه یهودی زرننگه یک کیف مخصوص وزراء را در کیف مدرسه‌اش می‌گذاشت. شاید تأثرات مربوط به این دوران بود که نخست توجهم را به علم حقوق متمایل کرده بود زیر الحظله آخر بود که مصمم شدم طب بخوانم و می‌دانستم که یک نفر پزشک هیچگاه وزیر نخواهد شد. حال پر گردیم به رُویای خودم بخوبی واقفم که این رُویا مرا از یک زمان حال نسبتاً غم‌انگیز؛ به دوران نشاط آور پر از امید وزارت بورژوا باز گردانده و کوشیده است تا آروزهای بچگانه آن روزگار را بر آورده سازد. به دوست‌های دانشمند و محترم خود اهانت کرده‌ام برای اینکه یهودی هستند؛ یکی را به ضعف عقل و دیگری را به جنایت متهم کرده‌ام، مثل اینکه وزیر بوده‌ام. باری در رُویا؛

خود را به جای وزیر گذاشته بودم. چه انتقامی! ایشان (جناب آقای وزیر) با عنوان استادی فوق‌الماده من مخالفت می‌کنند ولی من خود را به جای ایشان می‌گذارم .

در مورد دیگری باین نکته واقف شدم : آرزویی که محرك رؤیای ماست ، هر چند که مربوط به زمان حال باشد ، باز با تأثرات عمیقی که ازدوران کودکی ، اسرجشمه می‌گیرد ، تقویت میشود . منظوم سلسله رؤیاهایی است که میل مرا بمسافرت برم ، افشاء می‌سازند ، باز مدت‌ها باید باین اکتفاء کنم که فقط در رؤیای این خواست یا آرزویم را ارضاء کنم برای اینکه موقعی هم که بتوانم اقدام باین مسافرت بکنم ، باز بدلیل مربوط بمزاج نمی‌توانم بمرم بروم (۱) روزی خواب دیدم که ، از پنجره يك‌واگن ، رودخانهٔ تیبر (از ایتالیا) و پل سن - آفر را تماشا میکنم ، سپس قطار دوباره شروع به حرکت کرد. و من تصور کردم که در شهر پیاده نشده‌ام. آنچه را که درین رؤیای دیدم از تصویر معروفی مرکب شده بود که روز پیش همچنان سطحی درسالون یکی از مشتریان دیده بودم. یکبار دیگر ، در ضمن خواب ، مرا بر فراز تپه‌ای بردند درم را که تانیمه درمه فرو رفته بود و خیلی دورتر از چشم انداز من قرار داشت بطوری که تعجب کردم از اینکه آنرا پروش می‌بینم ، دیدم محتوی این رؤیا یادآور تر از آن است که درین مقام اشاره ای بدان کنم ، جملهٔ مبتذل قالبی معروف را که می‌گویند : ارض موعود را از دور تماشا کنید ، در رؤیای مزبور می‌بینم . شهری را که ازدور بحیوحت مه‌میخ دیده در بودم لوبک ، شهر معروف آلمان است ، و آن تپه هم ، تپه معروف آلمان بنام گلاخنبرگ . در رؤیای سومی بالاخره خود را در شهر رم دیدم . اما نومیخ . برای اینکه شهر را ندیدم مگر : رودخانهٔ کوچک با آب های تیره از يك طرف محدود به صخره‌های سیاه و از طرف دیگر به چمنزار هایی چند با گل های بزرگ سفید و با آقایی به نام تسوکر (که تا اندازه‌ای با او آشنا هستم) روبرو شدم و تصمیم گرفتم راه رم را از او سراغ بگیرم - آشکار است که تلاش من در طی رؤیای برای دیدن شهری که هیچوقت بهنگام بیداری موفق به زیارتش نشده‌ام ، بیهوده است . اگر تصاویر موجود در رؤیایا بمناسر مر کبه‌اش تجزیه کنم ، معلوم میشود که گل‌های سفید اشاره به روان (شهری از ایتالیا) است که پیش تر آنرا دیده بوده‌ام و روزی هم در شمار پایتخت بوده است و مادر آب گیرهای این شهر بودیم که در دل آب‌های سیاه ، موفق بیافتن نیلوفرهای مجلل شدیم ، منتهی رؤیا این گل‌های درشت را در وسط چمنزار قرار میدهد ، مانند نرگس‌های اوسه خودمان ، برای اینکه رسیدن باین گلها در وسط آب واقماً برای ما مشکل بود ، صخره‌های سیاه که در يك طرف رودخانه در رؤیای دیده می‌شده است ، اشاره ایست به درهٔ تپل واقع در نزدیکی های کارلسباد و نیز خاطرهٔ کارلسباد علت پرسش مرا از آقای تسوکر بیان میدارد . در عمق این خاطره دو حکایت ازین حکایات خوشمزه مربوط بیهودی‌ها که همواره حاوی معانی عمیق و گاهی واجد حکمت تلخی میباشد و ما با کمال میل در ضمن نامه‌ها و گفت و شنیده‌های خود از آن استفاده میکنیم ، وجود دارد . یکی مربوط است به سرگذشت آن بیهودی فقیری که بدون بلیط ، دزدکی سوار ترن کارلسباد شده بود و باز پرس قطار هر بار که او را میدید از قطار پیروش میکرد ولی بدتر از دفعهٔ پیش با او روبرو می‌شد تا اینکه یکی از دوستان در یکی از منازل

(۱) بندها متوجه شدم که برای تحقق این نوع آرزوها که در وهلهٔ نخست انجام ناپذیر جلوه می‌کنند ، فقط يك‌جور خسارت لازمست .

این راه مدناکها اومصادف شده ازو میپرسد به کجا میرود، وی در جواب می گوید: «به کارلسباد، اگر با مزاحم کنار بیاید.» حکایت دیگر مربوط است به آن مرد یهودی که فرانسه نمی دانست و نرود از روی شیطنت باو گوشزد کرده بودند که محض ورود به پاریس سراغ کوچه ریشلیورا بگردد. رفتن به پاریس مدت های یکی از آرزوهای من بود وقتی که قدم به پاریس گذاشتم، آنچنان احساس خوشی کردم که گفتم دیگر تمام آرزوهای من بهمین نحو تحقق خواهد یافت. ازینکه راه خود را از توگر پرسیدم اشاره مستقیمی است بهم زیرا همه میدانیم که تمام راهها بهم منتهی می شود. وانگهی نام توگر ما را به کارلسباد بر میگرداند. جایی که مبتلایان بمرض قند را به آنجا گسیل میداریم. انگیزه رؤیای مزبور نیز بدون تردید این بود که یکی ازرقای من در برلن بمن پیشنهاد کرده بود که برای عید پاک به پراگ بروم و میبایستی از جمله در خصوص موضوعات مربوط بقند بمرض قند با هم صحبت کنیم.

رؤیای چهارمی نیز مرا به رم باز میگرداند؛ در رؤیا، جلوی خود خیابانی دیدم که تمام لوحه های منازمه های آن بزبان آلمانی بود و از جمعیت تعجب کردم. چند روز پیش بدوستم نوشت بودم که شاید پراگ برای سیاحان آلمانی جای دلپذیری نباشد. رؤیای من در عین حال هم این موضوع را میرساند که میل دارم او را در رم ملاقات کنم (و نه در یک شهر از نواحی بوهم) و هم این آرزو را که زبان آلمانی در پراگ رواج گیرد (و این آرزوی اخیری گمان از دوران تحصیل من سرچشمه می گردد). وانگهی من در دهکده کوچکی از نواحی هر اوی بدنی آمدم و لابد تا سه سالگی زبان چکرامی فهمیدم بودم. زیرا ساکنان موطن من از نژاد اسلاو بودند و شعر بچکانه کوتاهی را که در هفده سالگی بزبان چک شنیده بودم، بیاد دارم. و هم اکنون نیز ممکن است آنرا از بر بخوانم بدون اینکه معنای آنرا بفهمم. پس با توجه بسطور بالا این رؤیا با تأثرات باخاطرات او ان کودکی من روابط محکمی دارد.

موقع آخرین مسافرتم به ایتالیا، هنگام عبور از مقابل دریاچه ترازیمن، پس از دیدن قیبر و به عقب برگشتن قریب ۸۰ کیلو متر از رم، متوجه شدم که کدام تأثرات و خاطرات مربوط بدوران کودکی، در تشدید درد غربت من نسبت بهم، این شهر ابدی، مؤثر بوده است چه مخصوصاً فکر کردم سال آینده برای رفتن به ناپل میتوانم از رم بگذرم و یک جمله از جملاتی را که بدون تردید در آثار یکی از نویسندگان کلاسیک خودمان خوانده بودم بیامد آمد: «که می داند کدامیک بهنگام مسافرت بهم شتاب زده تر از خانه اش درآمد، آنیبیال، آن جنگاور معروف یا وینکل مان، مائون رییس دانشگاه؟» من رد پای آنیبیال را تمییز کرده بودم: دیدن رم در سر نوشت من هم نبود، و خود او هم موقعی که در رم انتظارش را می کشیدند، بکمیانی رفته بود. آنیبیال کسی که این رجه شباهت را میان او و خودم کشف کردم. در طول مدت تحصیلات متوسطه قهرمان محبوب من بود. وقتی که جنگ های قرناحنه را خوانده بودیم، همدردی من مثل همدردی تمام پسر بچه های هم سن و سال من عوض آنکه متوجه رومیان شود؛ متوجه آنیبیال، سردار قرناجنه شده بود. در کلاس های عالی؛ موقعی که فهمیدم از نژاد بیگانه بودن چه نتایجی برای من دارد و موقعی که تما یلات ضد سامی رفقایم وادارم کرد که وضع مقاوم خودم را در مقابلشان روشن بکنم، باز برای این سردار سامی ارزش زیادی در فکرم قایل بودم، آنیبیال ورم در آن زمان در سن من مظهر سماجت یهودی ها و مدون دستگاه کاتولیک ها بود. معنایی که نهضت ضد سامی بعداً در ذهن ما پیدا کرد و در تثبیت

اقتار و احساسات دوران نوجوانی مأمور واقع شد. بدینسوال آرزوی رفتن بدرم در طی رؤیایاد واقع دستاویز و کنایه از چندین آرزوی حاد دیگر است که برای تحقق آنها باید با همان ثبات و استقامت مخصوص مرد در قر تاجنه کار کرد و در عین حال تحقق آنها نیز مانند تحقق خواست آنیبال چنان مشمول عنایت تقدیر نیست .

بالاخره به حادثه دوره جوانی خود می پردازم که هنوز هم در احساسات و رؤیاهای من مؤثر است، بیش از ده دوازده سال نداشتم که پدرم شروع کرد مرا با خود به گردش ببرد و در طی آن درباره عقاید خود و سایر موضوعات کلی با من گفتگو میکند . روزی از روزها برای اینکه بمن نشان بدهد که چقدر روزگار من بهتر از او بوده است ، واقعه زیر را برایم حکایت کرد : « در روزگار جوانی روزی از روزها ، در همان دهکده ای که تو در آن بدنیا آمدی ، از خانه پسر کجوه و خیابان بیرون آمدم ، روز شنبه بود و لباس فاخری بر تن و کلاه ای بپوشتم . یک مرد مسیحی پیش آمد و با ضربتی کلاه تازه ام را در لجن پرتاب کرد و فریاد کشید : « ای یهودی ، از پیاده روی این رواه - ه گفتم ، توجه کردی ؟ » پدرم گفت ، « کلام را برداشتم ، این عمل از طرف مرد بلند بالای قوی هیكلی که دستم را در دست داشت ، چندان پسندیده نبود . از این صحنه بمن آمد و صحنه دیگری را که مورد پسندم بود در برابر آن قرار دادم . درین صحنه ها همیلکار (۱) (پدر آنیبال) پسرش را به معبد برد و او را وادار کرد تا در برابر مجراب قسم یاد کند که از در میان انتقام خواهد گرفت . از آن پس آنیبال مقام مهمی در خیالبا فانی های من برای خود باز کرد . تصور میکنم بتوانم علاقه خود را به سردار قر تاجیه بدوران بازهم دورتر روزگار کودک خود مربوط سازم . درین مقال ، بطور کلی ، سخن از نقل و انتقال احساساتی است که پیش تر شکل گرفته است . موقمی که تازه خواندن آموخته بودم ، یکی از نخستین کتابهایی که بدستم رسیده بود کتاب تاریخ کنسولی و امپراطوری بود . یادم هست که اسامی سرداران امپراطوری را در وی کاغذ های کوچکی نوشته به پشت سر بازان چوبیم می چسباندم اما هاسنا (که نامش شبیه نام ماناسه ، شیخ یهودی ، بود) بیش از سایر سرداران در دل من جای داشت (شاید علت این ترجیح همانا یکی بودن تاریخ تولد ما بوده باشد زیرا تاریخ تولد من درست یک قرن بعد از تاریخ تولد او بوده است) ناپلئون هم مانند آنیبال ، از کوههای آلپ گذشته بود . و بنابراین شاید این کمال مطلوب جنگی من از روابط گاه دوستانه و گاه پر خاش گرانه من تا سه سالگی با پسری که یک سال بزرگتر از من بوده است ، سرچشمه گرفته باشد . خلاصه هر اندازه که در مسیر تجزیه و تحلیل رؤیا های بیشتر پیش برویم ، بیشتر به کشف حاد ناط زمان کودک که در تکوین محتوی ناپیدای رؤیا نقش مؤثری ایفا کرده است ، نایل خواهیم شد .

چنانکه در محایف نخستین این کتاب دیدیم ، بندرت پیدا می شود رؤیایی که بدون کم و کاستی خاطرات مورد استفاده خود را در محتوی پیدای خویش جلوه دهد ، با این وجود نمونه های درین مورد وجود دارد و من هم میتوانم نمونه های دیگری بدان بیفزایم که حاوی صحنه های از دوران کودکي باشد . یکی از بیماران من روزی یک ماجرای جنسی را در رؤیای دید که بهیچوجه

(۱) در چاپ نخست این کتاب به جای همیلکار ، هاسندروبال نوشته بودم ، البته اشتباه

عجیبی است اما علت چنین اشتباهات عجیب و غریب را در کتاب روانشناسی مرض روانی روزانه باز کرده ام .

دستخوش زیادی و کمی یا تغییر و تبدیل (جابجاشدن) ندهد بود و نایم بدون زحمت متوجه شد که رؤیا در نمایش این ماجری کاملاً از یک ماجرای واقعی که هنگام بیداری اتفاق افتاده بود استفاده کرده است نه چیزی بدان افزوده و نه چیزی از آن کاسته است. البته هنگام بیداری، نه این که خاطره مزبور را کاملاً فراموش کردیم، بلکه این خاطره نسبتاً محو شده بود و جز بمدت تجزیه و تحلیل جانی نمیگرفت. نایم در سن ۱۷ سالگی به عیادت یکی از دوستان بستری خود رفته بود و وی تصادف، بی گمان، حرکتی کرد و تنش عیان گردید. نایم هم، بر اثر یک تحریک ناگهانی، در حالی که لباس خودش را مرتب میساخت، حرکتی از او سرزد که از حیا و حجاب بدور بود؛ بطوری که رفیق بیمار باشکفتی بدو نگرست و او از حرکت زشت خویش خجل شده با شرمساری بازگشت؛ ۲۳ سال بعد رؤیایی همه جزئیات این صحنه را احساساتی که ضمیمه اش بود، تجدید کرد، البته با اندک تغییر و تبدیلی، بدین معنی که نایم در ضمن رؤیای خود تنش غیر فعال را برعهده داشت و رفیق بیمارش نیز در ضمن رؤیا جای خود را یکی از دوستان کنونی اش داده بود.

بطور کلی صحنه ها و ماجرای های مربوط بدوران کودکی ما هیچگاه چنانکه بوده در محتوی پیدای رؤیای ما جلوه نمیکند و همواره گوشه و کنایه ای در آن بکار می رود که جز بمدت تعبیر قابل کشف نیست. این نوع مثالها چندان مقنع نیست برای این که اغلب اوقات ضامنی برای وقوع این گونه حادثات در دوران کودکی در دست نداریم و هنگامیکه به او آن دوران بچگی ما مربوط میشوند، دیگر از باز شناختن آن عاجز می مانیم. خوشبختانه بررسی های مبتنی بر روانکاوی، سلسله عواملی کشف کرده است که موافقت و مطابقت آنها با حوادث دوران کودکی مسلم است، و بدینوسیله میتوان فهمید که فلان دسته از حادثات موجود در رؤیا، واقعاً در دوران کودکی ما انجام گرفته است یا نه، شاید قسمت هایی از رؤیا که مربوط بدوران کودکیست و من الساعه آنها را از مجموعه خود جدا کرده تعبیر می نمایم، چندان ثمر بخش نباشد و من به همین دلیل تمام واقعاتی را که تعبیر من بر آن استوار است در اینجا نقل نخواهم کرد، و اینک چند نمونه:

۱ - تمام رؤیاهای یکی از بیمارانم یک چیز شبیه به «مسابقه دو» دارد، مثلاً برای این که قطار حرکت نکند؛ میدود تا زودتر برسد و غیره؛ در یکی از رؤیاهایش؛ باید به باز دید دوستی برود، مادرش به او گفته است که سواره باید برود و پیاده به آن جان رود؛ بنا بر این می دود و مرتباً نیز زمین می خورد. پس از تجزیه و تحلیل معلوم شد که خاطرات مسابقات دو در زمان کودکی او در بین رؤیا نقش مهمی ایفا کرده است. (البته میدانیم که دویدن، در قواموس اهالی وینه یعنی چه) در ضمن تجزیه و تحلیل به جمله ای رسیدیم که بچه ها بشوخی آنچنان تند آنرا ادما می کنند که گویی یک کلمه بیشتر نیست و آن جمله اینست: «گاو آنقدر می دود تا آنکه بیفتند»، البته همین جمله برای تعبیر رؤیا کافیست چه اینهم نوعی از مسابقه دو است. تمام این نوع شوخیهای بی ضرر و بیگناها نه میان بچه ها جای خود را به شوخیهای دیگری می دهد که چندان هم بی ضرر نمی باشد.

۲ - بیمار دیگر رؤیای زیر را دید: دید که در اطاق بزرگوست در آن انواع و اقسام ماشین هست. فکر کرد در یک موسسه مربوط به اصلاح بدن است، شنید که به کسی می گویم: وقت زیادی لازم نیست او پنج نفر دیگر را باهم معالجه

خواهم کرد . وی سر کشی می کند و از دراز کشیدن روی تخت ابا می نماید و در گوشه ای می ایستد و منتظر است که باو بگویم که این راست اینست . سایرین باو می خندند و می گویند که ریا می کند . در عین حال بنظرش می رسد که باید تعداد زیادی مربع رسم بکند .

قسمت اول رؤیا مربوط است به معالجه اش و نقل و انتقال در خصوص من ، قسمت دوم اشاره ایست به محنه ای از زمان کودکی ، و یاد آوری تخت نیز این دو قسمت را بهم می پیوندد . مؤسسه مربوط به اصلاح بدن Orthopédique در واقع یاد آوری (تذکر) عبارتی است که من بزبان آورده بودم و در طی آن معالجه را از حیث طول مدت و جگونی آن بایک معالجه مربوط به اصلاح بدن مقایسه کرده بودم و در همان آغاز کار باو گفته بودم که در وهله اول وقت زیادی صرفش نمی کنم ولی اندکی بعد شاید بتوانم روزانه یک ساعت وقتش بکنم . این موضوع نازک و نرنجی بودن و حساسیت فوق العاده زمان کودکیش را بار دیگر در وی بیدار و زنده کرده بود چه این زود رنجی نشانه شاخص بچه هایی است که مستعد بیماری هیستری هستند . این بچه ها بطور تسکین ناپذیری احتیاج به محبت دارند . بیمار مورد بحث من کوچکترین فرزندشکانه خانوادهاش بود و به همین مناسبت بیش از سایرین مورد محبت پدرش بود . اما ظاهراً مثل این است که متوجه شده باشد که پدر آئومه محبوبش چنانکه باید وقت صرفش نمی کرد و محبت نمی ورزید - به همین دلیل است که در ضمن رؤیا انتظار داشت بگویم : « این راست نیست ، فلان شاگرد کوچک خیاط ! لباسی برای او آورده بود و خسانم پولش را پرداخته بود . سپس از شوهرش پرسیده بودا اگر بچه پول لباس را کم بکند ، دوباره باید با پول دادیانه و شوهر نیز برای اینکه سر بسرش بگذارد : جواب داده بود بله (سر بسر گذاشتن در رؤیا) وزن باز پرسیده بود و منتظر مانده بود تا آنکه شوهرش بستوه آمده بگوید : این راست نیست . پس می توان تصور کرد که در محتوی ناپیدای رؤیا ؛ خانم این پرش را از خود می کند . اگر من دوباره بر حالا وقت صرفش کنم او باید دو برابر بر حق الزحمه ، من پردازد ؛ این اندیشه « خست آمیز ، و تنفر آور است . (توضیح آنکه بیجایی زمان کودکی ، در رؤیا در لباس « خست » جلوه می کند و کلمه « تنفر آور » و ترکیبات آن نیز در اینجا در حکم واسطه یا میانجی است) اما اگر انتظار او باینکه « من بگویم که این راست نیست ، مبین معنای فوق باشد ، در گوشه ای ایستادن و دراز نکشیدن روی تخت ، نیز قسمت های دیگری محنه از زمان کودکیست : وی تختش را کلیف کرده بود و برای اینکه تنبیهش بکنند ، او را گوشه ای نهاده بدو گفته بودند که پدر و برادرانش دیگر دوستش نخواهند داشت و غیره . و اما مربع ها مربوط است به درس حسابی که به دختر برادرش می دهد و به تصور من وی به او یاد می دهد که چگونه می توان در نه مربع ، اعدادی نوشت که از هر طرفی که آنها را جمع یزنند حاصل جمع بشود پانزده .

۳ - رؤیای یکنفر مرد : دو پسر بچه را دید که داشتند زد و خورد می کردند و او از آشیایی که دور و بر آنها دیده میشد ، حدس زد که باید پسران چلیک ساز باشند ؛ یکی از پسر ها دیگری را بزمین زد ، پسر زمین خورده گوشواره هایی از سنگهای آبی داشت ، عصای درازی را بطرف حریف پرتاب کرد تا او را تنبیه کند و او نیز به دامن زنی ، که گویی مادرش بود پناه برد . زن نزدیک پرچین

ایستاده بود. زن کارگری بود. پشتش را به نایم کرد. سرانجام سرش را برگرداند و نگاه و حشمتاکی باو کرد و نایم وحشتزده شده فرار کرد. زیرا گوشت قرمز پلک پایین زنک بطرف زیر کشیده میشد.

درین رؤیا حوادث مبتذل روزی پیش به وضوح پیداست چه نایم واقماً دوچهره را در خیابان دیده بوده است که باهم زدو خورد می کردند و یکی دیگری را بزمین انداخته بود. و چون وی خواسته بود میانجگری کند، آنها با بفرار گذاشته بودند. در ضمن تجزیه و تحلیل رؤیای دیگری عبارت «برداشتن تویی منبع آب» را استعمال کرده بود و علت اینکه در رؤیای مورد بحث چهره هارا بجای پسران چلیک ساز گرفته است، همانا عبارت مزبور است. نایم دیده بوده است که روسیها گوشوارههایی از سنگهای آبی به گوش می آویزند و یک ترانه عامیانه در خصوص دو پسر بچه می گوید: «نایم پسر بچه دیگر هاری بوده» (ماری اسم دختر است) - زن ایستاده: پس از صحنه زدو خورد دو پسر بچه، نایم بقصد گردش به ساحل رود دانوب بدفته بوده و از تنهایی استفاده کرده روی پرچینی شاشیده بوده است. اندکی دورتر از آنجا، در طول راه زن پیر خوش پوشی به مهربانی باو خندیده بوده و کارت ویزیتش را بدو داده بوده است. - زنی که در رؤیای وی (ما تندخوش هنگام شاشیدن) ایستاده است، واضح است که دارد می شاشد، منظره و حشمتاکی و گوشت قرمز جعم از همینجاست چه گوشت قرمز مطمئناً اشاره به آلت تناسلی زنت هنگام شاشیدن، چنین منظره ای باز بخاطرش آمده بوده، منتهی با همان هیاتی که در بچگیش آنرا دیده بوده است. اما این دفعه به صورت گوشت مرده، بصورت یک زخم (قرمز) جلوه کرده بوده است. نایم دوموردی را که در طی آن در دوران کودکی خود، توانسته بود آلت تناسلی دختر بچه هارا ببیند، درین رؤیا بهم در آمیخته است و آن دومورد عبارتست از موقعی که دختر بچه هارا با زروی زمین می افتادند و دیگر موقعی که می شاشیدند و چنانکه از بقیه رؤیای مستفاد می شود، نایم در زمان کودکی به علت کنجکاوی فوق العاده ای که درین گونه موارد از خود بروز می داد، از طرف پدرش تنبیه و تهدید میشده است و نگاه و حشمت از زن در رؤیا نیز، اشاره به همین موضوع است.

۴ - رؤیای ذیل متعلق به یک زن جوانست، این رؤیا از همه گذشته، مقداری از خاطرات دوران کودکی را به نحو غمباری بهم در آمیخته است و اینک متن رؤیا: به عجله خارج شد تا کارهایش را انجام بدهد در مرحله گر این بز انو افتاده و زخمی شد. عده زیادی بویژه سورچیان در شبکه های گرایه ای دور و برش جمع شده بودند اما کسی باو کمک نکرد تا از زمین بلند شود. خیلی تقلا می کرد که از زمین بلند شود اما موفق نمیشد، سرانجام بلند شد و سوار در شبکه اش کردند و به خانه بردند. از پنجره سبلی پر از اشیاء سنگین بطرفش پرتاب کردند. سبد بزرگی بود، از نوع سبدهایی که کدبانویان به بازار می برند.

این همان مرضی است که همواره در رؤیایهایش می دود چنانکه در دوران کودکی می دیده است. نخستین تصویر رؤیای مزبور باید خاطر: سقوط آسبی باشد که نایم بیشتر ناظر آن بوده است چه فرو افتادن یا سقوط از اسب اشاره ایست به مسابقات دو. وقتی که جوان بود، سوار اسب میشد، و مدت مدیدی بود که دیگر سوار اسب نشده بوده است، پس خودش در رؤیا جانشین اسب شده است. این سقوط سقوط، یکی از خاطرات مربوط به او ان کودکیش را به یاد می آورد بدین ترتیب

که: پسر دربان که ۱۷ سال داشت در خیابان گرفتار حمله شده بود و او را با درشکه به خانه باز گردانیده بودند. البته بیمار ما این ماجری را از دیگران شنیده بود اما تجمع حملات مرمی و مخصوصاً تجمع مربوط به سقوط، نقش مهمی را در خیالاتش بازی کرده بود و بعدها نیز در شکل حملات هیستریکی وی مؤثر افتاده بوده است. وقتی که زنی، سقوط را در خواب می بیند، بی درنگ باید متوجه معنای جنسی آن شد چه او «زنی است که سقوط می کند»، در خصوص صحت تعبیر رؤیای ما نحن قیه جای تردید نیست چه تا نیم در مرحله گمراهی افتاد که در وینه محله بدنام است. سبدهم و اجد پیش از یک معنی است و بیاد آورنده سبدهایی، است که به عشاق خود داده بوده است (یا لمانی اصطلاح: سبیدی دادن بمعنای اظهار عشقی را در کردن است) و همچنین بیاد آورنده سبدهایی است که بعداً به گماشتی از دیگران گرفته بوده است (یعنی کسانی که مورد علاقه اش بودند، عشقش را در می کردند). و عبارت «اما کسی با کمک نمی کرد»؛ چنانکه خودش آن را تعبیر کرد؛ نشانه بی اعتنایی معنوقا نسبت با او. به علاوه از این معنی گذشته؛ سبدمز بوریاد آورنده خیالات و تفکرات متنوع است که به مدد تجزیه و تحلیل به کشف آن موفق شدیم؛ بدین معنی که: این خانم با طیفه پایین تر از خود ازدواج کرده و فعلاً مجبور است خودش بیازار برود و غیره. بالاخره سبدمز بوریاد آورنده خاطره یک خدمتکار باشد. در میانه خاطرات مربوط به دوران کودکی؛ به خاطر؛ زن آشنیزی بر می خوریم که به علت دزدی از خانه رانده شده بوده و بزنا افتاده بوده تضرع می کرده است. بیمار مادر آن روزگار ۱۲ ساله بود. و نیز با خاطره خدمتکاری روبرو می شویم که به سبب داشتن روابط نامشروع با سوریچی خانه، بیرونش کرده بوده اند و سبدمز با همان سوریچی ازدواج کرده بوده است. از این خاطرات سرچشمه وجود سوریچی مادر رؤیا (که برخلاف آنچه گذشته بود، بزنا افتاده کمکی نمی کنند) آشکار می شود. حالامی ماند تعبیر سبید پرتاب شده، سبیدی که از پنجره پرتاب شده است. این تصویر تا نیم را بفکر بسته هایی که باره آهن ارسال شده بود؛ بفکر پنجره های کوچکی که بطرف بیلاق باز میشد، و تأثرات ناچیز مربوط به مدت اقامتش در بیلاق انداخت مثلا چگونه آقایی گوجه های نارس را از پنجره اطافش برای خانمی پرتاب می کرده؛ چگونه خواهر کوچکش موقی که مردی ادبی از راه پنجره به اطافش نگاه کرده بوده، ترسیده بوده است، بالاخره خاطره میهمی به ذهنتش رسید، خاطره ای که مربوط به سن ده سالگی او بوده است؛ خاطره خدمتکاری که بدلیل داشتن روابط نامشروع با نوکر خانه؛ بهنگام اقامت در بیلاق از خانه بیرون رانده شده بود و او که بچه بود شاهد این روابط بوده است؛ خدمتکار مزبور را «بیرون» کرده بودند (رؤیا عکس این موضوع را نمایش می دهد برای اینکه سبیدا از پنجره به داخل خانه بطرفش پرتاب کرده بودند)؛ البته از راه های دیگری به این ماجری نزدیک شده بودیم. در وینه بسته یا سبید خدمتکاران را «هفت گوجه» می نامند: «هفت گوجه ات را جمع و جور کن و برو» (یعنی بسته ات را جمع کن و برو).

تعداد بسیار زیادی از رؤیاهای بیمار را جمع کرده ام که بهنگام تجزیه و تحلیل ما را به وجود تأثرات دوران کودکی آنها در آن هدایت میکند: تأثراتی که بزحمت بیادشان می آید و اغلب اوقات مربوط به دوران سه ساله اول زندگی شان است. اما همین و بس و نمی توان نتایج ارزنده ای از این نوع رؤیاها برای ساله رؤیا بطور کلی استخراج کرد. چه درین گونه موارد صاحبان رؤیاها یا هیستری دارند و یا به سایر امراض صیبی مبتلی هستند و

ممکن است نقشه صحنه‌های مربوط به روزگار کودکی در رؤیاهای آنها، منوط به مامیبت بیماریشان باشد نه خود رؤیا. در عوض، موقی که رؤیای خود را تمبیر می‌کنم - و هیچگونه نشانه مرضی درمیانه نیست - غفلتاً یا فلان صحنه از زمان کودکی رو برد می‌شوم، و متوجه می‌شوم که این صحنه اساس و شالودهٔ يك سلسله از رؤیایها بوده است. من بیشتر نمونه‌هایی ازین مقوله بدست داده‌ام و باز به مجرد دست دادن فرصت، نمونه‌های دیگری بدست خواهم داد. اما اگر چند نمونه از رؤیایهای خود را که در طی آنها، عناصر جدید با صحنه‌های دوران بچگی ملحق شده است، درین فصل تشریح نکنم، نمی‌توانم بگویم چنانکه باید اینکار را به پایان برده‌ام.

۱ - پس از مسافرت، وقتی که خسته و گرسنه دراز می‌کشیم؛ احتیاجات مبرم زندگی بهنگام خواب احساس می‌شود. خواب دیدم: به آشپزخانه رفتم تا دستور غذای شیرینی را برای خود بدهم. در آنجا سه نفر زن بر خوردم، یکی از آنها میزبان بود و چیزی را در دستش می‌چرخاند؛ مثل اینکه کوفته ریزه درست می‌کرد. به من جواب داد که باید منتظر بنشینم تا تمام بکنند. (معلوم نیست حرف زده باشد) من بیتابی کرده با خشم رفتم پالتویم را بپوشم، اما پالتوی اولی برایم دراز بود، آنرا در آوردم و از اینکه دیدم به پوست مزین است، جاخوردم. پالتوی دومی دنباله درازی منقش به نقشه‌های ترکی داشت. يك نفر بیگانه که دارای صورتی کشیده و ریش تکی تیز بود، از راه رسید و مانع شد که آنرا بپوشم و گفت که از آن اوست. باو نشان دادم که پر از گلدوزیهای ترکی است. او پرسید؛ کدام قسمت این ترکیبازیها (دنباله لباس یا نقشه‌ها) به شما مربوط است، بعداً باهم دوست شدیم.

هنگام تجزیه و تحلیل این رؤیا، غفلتاً بیاد نخستین زمانی افتادم که درسزده سالگی خوانده بودم. من آنرا از آخر جلد اول شروع کرده بودم و هرگز عنوان مؤلف آنرا ندانستم. اما پایان آنرا بخوبی بیاد دارم. باری قهرمان داستان دیوانه شده بود و بی‌درپی نام سه نفر زن را که موجبات خوشبختی او را در زندگی فراهم آورده بودند. با صدای بلند می‌برد. یکی ازین اسامی پلاژی بوده است. بهیچوجه نمی‌دانم این اسم به حال این تشریح یا تجزیه و تحلیل من چه نفعی خواهد داشت. این سه نام مرا به فکر سه دختری (الهه) می‌اندازد که سر رشتهٔ سر نوشت مادر دست آنهاست (اشاره به پارکها، خدایان افسانه‌ایست که سه نفر دختر می‌باشند بنامهای کلو تو، الهه تولد، و لاشزیس و آتروپوس ۲۰). و من میدانم که یکی از آنها یعنی میزبان رؤیا، همان الهه مادر است که زندگی و نیز نخستین غذا را به موجود زنده می‌بخشد. پستان زن نیز، عشق و گرسنگی هر دو را به یاد آدمی می‌آورد. لابد قصد آن مرد جوان را می‌دانید که عاشق و شیفتهٔ زیبایی زنها بود و روزی که دربارهٔ دایهٔ خوشگلی که باو شیر داده بود، حرف می‌زدند؛ غمین شده بود که چرا از فرصت استفاده نکرده بوده است. من عادت دارم که وسیله همین قصه، عامل مربوط به زمان گذشته را در مکانیسم امراض روانی توضیح و توجیه کنم: پس یکی از پارکها طوری دستهایش را بهم می‌مالد که گردی کوفته ریزه می‌سازد. البته چنین مشغله‌ای برای يك پارک (الهه) سخلی بی‌مذاقت پس باید این موضوع را روشن کرد. برای اینکار باید

از یکی دیگر از خاطرات دوران کودکی خود استمداد بکنم. وقتی که شش ساله بودم . و درسهای نخستین خود را از مادرم می گرفتم وی برای من حکایت کرد که ماهمه از مثنی خاک سر رشته شده ایم و بار دیگر بهمان خاک مبدل خواهیم شد. من این حکایت را باور نکردم و مررد ماندم. مادرم آنوقت کف دستهایش را (مثل اینکه داشت کوفته ریزه درست می کرد منتهی بدون خمیر) سخت بهم مالید و لوله های کوچک سیاه قام پوستش را که از کف دستش جدا شده بود، بمنوان برهان قاطمی برای گفتن خود که ما از خاکیم، بمن نشان داد، ازین استدلال «بصری» به حیرت افتادم و سرانجام تسلیم این عقیده شدم که مادرم بعدها بهمن آموخته بود : تو باید وجودت را به طبیعت پس بدهی (۱) پس یقیناً بطرف پارک های آشنه خانه رفته بودم؛ مثل اغلب اوقات موقمی که بچه بودم و گرسنه ام میشد بطرف مادرم می رفتم و او در کنار اجاق از من می خواست که اندکی صبر کنم. و حال بر گردیم به موضوع کوفته ریزه ها . یکی از استادان من که اطلاعات مربوط به نسج شناسی خود را بدو مدبونم (پوست؛ جلد) شخصی بنام کنول (کنول = کوفته ریزه) را منظم می کرد باینکه آثارش را دزدیده است (دزدیدن = Plagier) پس پلاژی، یعنی بخود اختصاص دادن آثار دیگران، مربوط می شود به قسمت دوم رؤیا که در طی آن با من میل آن دزدی رفتار شده است که یکوقتی پالتوهای ما را در دانشکده می دزدید . کلمه پلاژی (به معنای دزدی ادبی) را بدون قصدی نوشتم برای اینکه همینطور به ذهنم رسید ، اما اکنون می بینم که باید جزه محتوی ناپیدای رؤیا باشد برای اینکه بکارالحاق قسمتهای مختلف محتوی پیدای آن خورده است. سلسله تداعی: پلاژی - پلاژی - پلاژی یوستوم (۲) (به معنای یکنوع ماهی) - بادکنک هر بوط به شناگری، همه همه موجب الحاق موضوع کنول و پالتو - که آشکارا یک شبی کنایه ایست (رجوع شود به رؤیای کیلو - لوتو . انهوری) - و زمانی که در کودکی خوانده بودم، شده است . این رابطه یارشته اتصال والحق و تداعی بی گمان ظاهراً بی معنی و زور کیست، اما وقتی که بیدار شدم نتوانستم خود را قانع کنم که رؤیا درین مورد دست اندر کار نبوده است. ظاهراً ضرورت ایجاد روابط فیما بین کلمات ملاحظه هیچ چیز را نمی کند، دلیلش آنکه نام عزیز برو که (برو که = پل، و در برو که = کلمه = پل یا لفظ اتصال)، چنانکه دیده شده؛ فقط بدرد این کار خورد که انستیتوی دانشگاهی را که خوشترین دوران عمرم را در زمان تحصیلی، موقمی که هنوز شهوتی (۳) در من نبود، در آن گذرانده بودم، بیادم آورد و این نیز با احتیاجاتی که در ضمن رؤیا موجب تشویش من شده بود، تناقض کامل داشت. بالاخره یکی دیگر از استادان من نیز در خاطر ام احیاء شد که نام او هم با نام یکی دیگر از غذاهای تقریباً متشابه است: فلایشل (فلایشل = گوشت، مانند کنول، کنودل = کوفته ریزه)،

(۱) دو حالتی که درین صحنه بروز کرده، حالات تحیر و سپس تسلیم، چند روز پیش در طی رؤیایی که برای نخستین بار این حادثه مربوط بدوران کودکیم را به یاد آورده بودم، یافته شده بوده است .

(۲) چندان به میل خود در مورد خوردن پلاژیوستوم نمی اندیشم برای اینکه مرا بفکر صحنه ششم انگیزی می اندازد که در طی آن در برابر استاد مورد بحث، کاملاً خود را مسخره کرده بودم.

(۳) و هر روز در مرکز حکمت و دانایی هم با قوه شهوانی بیشتری روبرو هستم .
(گوته، فاوست، ۱ .)

و باز صحنه‌ای بیادم آمده است که لوله‌های پوست (مادر-میزبان) و پریشانی حواس (نام‌رمان) و یکی از محصولات دارویی بنام کوکابین که گرسنگی را تسکین می‌دهد، در آن نقشی را ایفا می‌کنند.

باز هم ممکن است بهمین نحو دنباله‌سیر فکرم را بگیرم و آن قسمت از رؤیای خود را که به تجزیه و تحلیل نیامده است، کاملاً توجیه و تبیین کنم. اما چنین کاری نمی‌کنم چه آنوقت مجبور می‌شوم بیش از اندازه از خویشتن حرف بزنم. فقط به یکی از کوره راه‌هایی که، از وسط پیراهه رؤیا، مارا بطرف اندیشه‌های اصلی و محرک آن هدایت میکند، اشاره می‌کنم. آن مرد بیگانه بارش تنگ و صورت کشیده که مانع پالتو پوشیدنم میشد؛ شبیه فروشنده ایست از اهالی شهر سیپالانو که پارچه‌های ترکی را بسیار گران‌بزم فرخته است. وی نامش پوپوویک (۱) بوده و فکاهی نویس معروف، شتم‌هایم، بدین مناسبت شوخی زیر را با او کرده است:

«پوپوویک اسمش را به من گفت و بعد خجالت کشید و دستم را فشرده، باید توجه داشت که درین جا باز بایک جنس یاد و کلمه‌مشابه سر و کار داریم (پوپو و پوپوویک) چنانکه در مورد پلاژی، کنول و پروک و فلایشل، سروکار داشتیم. این نوع کلمات و اسامی معمولاً دست آویز بچه‌های بی‌تربیت قرار می‌گیرد؛ و اگر من هم در بالا از چنین دستاویز و بازیچه‌ای استفاده کرده‌ام در واقع یک قسم انتقام و معامله‌به مثل بوده است چه بسا اسم من نیز بهانه چنین شوخی‌های بیمزه‌ای واقع شده بوده است. گو تو هم روزی متوجه شدی که چقدر انسان در خصوص نام خود حساس است، چه همان‌قسم که با وجود خویش انس می‌گیرد، به آن نیز مایوس می‌شود و گو تو زمانی به این نکته پی‌برد که هر در (شاعر معروف آلمانی م.م.) این اشعار ساخت:

دتویی که از خدایان یا از گوت‌ها (به معنای وحشی‌ها) و یا از گل بوجود آمدی ..

«همینطور، شاهم که بشکل خدایان هستی، گرد و غباری بیش نیستند.» (۲)

به‌دقت مشاهده کرده‌ام که گریز به استعمال نامشروع اسامی خاص، فقط برای رساندن این نوع تأسف است، اما ازین مقوله صرف‌نظر کنیم. خریدمادر شهر سیپالانو بیادم آورد که چگونه در سگاتارو، خریدمناسبی را از دست دادم برای اینکه بیش از اندازه تردید کرده بودم. بهمین ترتیب فرصتهای خوبی از دستم رفت (همان‌قسم که یاد فرصت استفاده از دایه‌خوشگلش را از دست داده بوده است). بنا بر این یکی از اندیشه‌های القای احساس گرسنگی به‌نکام رؤیا به‌نایم این بود که: «از فرستی استفاده باید کرد و آنچه بدست آوردنی است، بدست باید آورد هر چند که موجب گناهی گردد. خلاصه‌دم را غنیمت‌شمار که عمر کوتاه و مرگ در کمین است.» و چون این اندیشه‌ها معنایی جنسی هست (بدلیل اینکه گناه را به لذت طلبی می‌فروشد) جنبه‌ی فرصت‌طلبی خود را از ترس سانسور در پشت‌رؤیایی پنهان کرده بوده است البته گذشته ازین فکر، نایم فکرهای متضاد دیگری هم به‌نکام گرسنگی کرده بوده است: از قبیل انواع پرهیز و تهدیدهای امراض خاص و خاطرات روزگاری که فقط یک غذای معنوی کافی بود.

(۱) پوپو در زبان خودمانی (آلمانی بویژه بلسان بچه‌ها) به معنای آلات جنسی زن‌هاست.

(۲) البته در ترجمه فارسی فقط یکی از کلمات با نام گوت‌ها متشابه است و حال آنکه در اصل آلمانی به کلمه درین شعر هست که با کلمه گوت‌ها متشابه است و واجد معنایی زیبایی هم نمی‌باشد م.م.

۲- این رؤیای دومی مستلزم گزارش مقدماتی مفصلتریست.

و برای استفاده از مرخصی عازم اوسه بودم که به ایستگاه اوست Oues رفتن برای تماشای قطار ایشل Ischl که پیش از قطار من حرکت می کرد، بطرف راه آهن برافتم. در آنجا با کنت تن Thun مصادف شدم که باردیگر برای زیارت امپراطور عازم ایشل بود. با وجود یاران، بادرشکه سر باز آمده بود. از در قطارهای ویژه حومه داخل محوطه راه آهن شده بود و بایک حرکت دست بدون آنکه حرفی بزنند با زرس قطار را که او را نشناخته و از او تقاضای بلیط کرده بود به عقب زده بود. وقتی که قطار حرکت کرد، بناچار به اطاق انتظار بازگشتم؛ ازماندن در آن اطاق فوق الماده گرم حوصله ام سر رفت. پیوسته مترصد بودم ببینم کسی پیدا میشود که ملاحظه اش را بکند و جای مناسبی برایش در نظر بگیرد چه بی درنگ اعتراض می کردم و همان چیز را مطالبه می نمودم. درین حین و بیس چیز را زمره می کردم که بعداً فهمیدم آهنگ عروسی فیگارو است:

داگر حضرت آقای من می خواهد بر قصد،

کافیت از من بخواهد

تامن بجای او بازی بکنم،

(هر که جای من بود شاید متوجه نمیشد که این آهنگ، آهنگ عروسی فیگاروست) تمام مدت شب را با گستاخی و ستیزه جویی گذرانده و سر بسر پیشخدمت دستوران و سوری گذاشته بودم، البته بدون آنکه آنها را آزرده بوده باشم؛ یا لااقل امیدوارم که اینطور باشد. و اکنون اندیشه های انقلابی و جسارت آمیز با شکل گوناگون در مغزم و ول می زد چنانکه با حرفهای فیگارو و کمدی بومارشه که آنرا در تماشاخانه فرانسه، نشا کرده بوده ام؛ جور در می آمد. (بومارشه نویسنده فرانسوی صاحب کمدی عروسی فیگارو م.م.) به جمله فیگارو در مورد عالیجنابانی که زحمت بدنی آمدن بخود داده اند و به حق اربابی ای که جناب کنت آلمایویا (یکی از اشخاص نمایشنامه بالا م.م.) در مورد سوزان (یکی دیگر از اشخاص نمایشنامه که در واقع عروس فیگاروست م.م.) مطالبه می کرد و همچنین به مسخره بازیهای روزنامه های مخالف دولت خودمان که سر نام کنت تن در آورده بودند و او را عوض فن (به معنای کار و عمل)، نیکستن (به معنای بیکار و بی عمل) می نامیدند، فکرمی کردم. من بر منتهیاد واقفاً حسد نمی بردم؛ چه وی نزد امپراطور شافل مقام پر مسئولیتی بود و کنت نیکستن (بیکار) در حقیقت من بودم که به مرخصی میرفتم. خلاصه در عین حالیکه باین مطالب فکرمی کردم؛ نقشه های نشاط انگیزی برای طی مدت مرخصی خرد می کشیدم؛ درین اثنا آقای از راه رسید که من او را می شناختم زیرا وی یونگام آهنگانات پزشکی نماینده دولت بوده ز خدماتی که در آن موقع انجام داده بوده است بمهربانی نامش را گذاشته بود اند؛ ما مورحم کاسه دولت وی عنوانش را بر رخ کارمندان کشید و تقاضای نیم جایی در قسمت درجه اول کرد و بلافاصله شنیدم که یکی از کارمندان قطار به کارمند دیگری میگفت: پس (اشاره بمن) این آقا را کجا جا خواهیم داد؛ آخر او هم همین بلیط را دارد؛ باز هم یک تبمیش، خودم پول بلیط تمام جا را پرداختم ولی جایی را بمن دادند که در یک واگون بدون دالان قرار داشت؛ بطوری که بهنگام شمس تراخ در اختیار نداشتم. بدون آنکه به نتیجه برسیم شکایت کردم و برای انتقامجویی پیشم دکردم تا

لااقل سوراخی در کشف قسمت مزبور حفر کنند تا مسافران بوقت حاجت در مضیقه نیفتند. بملاوه نزدیکی های ساعت سه و ربع کم صبح بیدار شدم؛ (برای قضای حاجت) در حالی که در بجهوه رؤیای زیر بودم :

از دحام، تجمع دانشجویان، يك نفر كنت به نام (تن یا تا آفه Taaffe) حرف می زد. از او تقاضا کردند که از آلمانیان حرف بزند. با حرکتی هزل آمیز اظهار داشت که سعالی گل محبوب آنهاست و در این اثنا چیزی شبیه يك برك پاره؛ يك استخوان بندی برك برك پیچیده به جا دگمه های خود آویخت. از کوره در رفتم؛ از کوره در رفتم (۱) اما از وضع خود تعجب کردم.

سپس بنحوی که کمتر واضح بود؛ دیدم که در سالن بزرگ دانشگاه هستم و دم درها نگهبان گذاشته اند و باید فرار کرد؛ از وسط اطاق های بسیار مرتب راهی برای خود پیدا کردم؛ گویی آیاتر تمان های رسمی بود؛ مبل ها از پارچه های که رنگ آن میان بلوطی و بنفش بود؛ پوشیده شده بود؛ سرانجام به دالانی رسیدم که کلفت پیر نسبتاً تنومندی آن چانشسته بود، از حرف زدن با او پرهیز کردم. ظاهراً تصور کرده بود که حق ورود به آن جا را دارم زیرا از من پرسید که لازم است با چراغ دنبال من بیاید؛ باو گفتم، با اشاره به او فهماندم که باید روی پلکان بایستد و از اینکه چنین ماهرانه او را اغفال کرده بودم، خود را ناقلاً تصور کردم، بالاخره خود را در پایین عمارت دیدم و با جاده باریکی مصادف شدم که عمودی میرفت؛ آنرا در پیش گرفتم.

باز هم به نحوی که کمتر واضح بود؛ به نظرم آمد که اکنون وظیفه دیگری را باید ایفا کنم، یعنی همان طوریکه دقیقه ای پیش مجبور بودم از خانه خارج شوم؛ اکنون می بایست از شهر بیرون بروم، سوار درشکه شدم به ایستگاهی رفتم. به سورچی که از اجحاف من شکوه داشت گفتم: «البته من نمی توانم با درشکه مسیر قطار را طی کنم.» وضع چنین نشان می داد که من نصف راهی را که معمولاً با قطار طی میکنند، با درشکه طی کرده بوده ام، در ایستگاه ها نگهبان گذاشته بودند و من از خود می پرسیدم باید به کربس Krebs یا به تسنم Znaim بروم، اما فکر کردم آن جا دربار هست و مصمم شدم به گراتس Graz بروم یا چیزی شبیه آن، فعلا در واگون هستم، واگونی که شبیه واگون های قطار کمربندی است و شعی درازی که بطور خارق العاده بافته شده است؛ به جای دگمه های من آویزان است و چند شاخه گل بنفشه که به رنگ بنفش مایل به قهوه ای و از بارچه زمختی می باشد، بدان متصل است و مردم از دیدن آن تعجب میکنند، صحنه بهمین جا پایان میگیرد.

دوباره خود را جلو ایستگاه یافتم؛ اما این دفعه با اتفاق يك آقای پیر؛ نقشه ای کشیده بودم که شناخته نشوم و تازه آنرا عملی کرده بودم، این جا

(۱) تکرار مزبور که ظاهراً بر اثر بی توجهی و سر به هوايي وارد متن روایانده است. پس از

تجزیه و تحلیل معلوم شده است که چندان بیهوده و بی سبب نیست.

گفتم و کردن از هم فرقی ندارد چه آقای پیر ، کور یا حد اقل احوال بود؛ من ظرف ادرار شیشه‌ای را بدستش دادم . (که می‌بایستی می‌خریدیم یا اینکه در شهر خریده بودیم) ؛ پس در حکم پرستارش بودم و به سبب کوریش لازم بود ظرف ادرار را بدستش بدهم، رئیس ایستگاه بدون توجه به احوال ما؛ ما را رد کرد، بطور مجسم حرکات مردی را که داشت می‌شاشید دیدم . در این جا با احساس نیازی که برای شما گفتم از خواب بیدار شدم .

رؤیای مزبور خیالات مبهمی را نشان میدهد که مربوط بسال ۱۸۴۷ است ، خاطره این سال به مناسبت جشن پنجاهمین سال ، بسال ۱۸۹۸ یاد آوری شده بود؛ علاوه من در طی گردش در نزدیکی واخو Wachau از ناحیه اهرسدورف بازدید کردم که به اشتباه آنرا مدفن فیشهوف . رهبر نهضت‌های دانشجویان تصور میکردم ، قسمت‌هایی از محتوی پیدای رؤیای مزبور مربوط به این بازدید است؛ سپس يك تداعی همانی مرا به انگلستان سوق میدهد، به خانه برادرم که عادت داشت در ضمن شوخی به زنش بگوید: «پنجاه سال پیش» ؛ (مطابق عنوان منظومه‌ای از تنیسون شاعر انگلیس) ، و بچه‌ها غالباً این جمله را تصحیح کرده می‌گفتند: «پانزده سال پیش» و اما این خیالات مبهم که ظاهراً به افکاری مربوط میباشد که از دیدار کنت قن حاصل شده است ، مانند پاره‌ای از رونماهای کلیساهای ایتالیایی است که با ساختن عتی خود هیچگونه رابطه‌سازمانی ندارد ؛ و بدتر آنکه این خیالات مبهم پرازخلاء ، کم‌وکاست . و هرج و مرج ویی نظمی است و پاره‌ای از قسمت‌های محتوی ناپیدای رؤیا نیز جسته گریخته در آن به چشم می‌خورد. پرده اول آن به کمک چندین صحنه یا منظره بوجود آمده است که می‌توانم آنها را بجا بیاورم مثلاً رفتار متکبرانۀ کنت در طی رؤیا همان رفتاری است که بسن پانزده سالگی در دیرستان دیدم . آنروز بر ضد استاد بی‌سواد نامهربانی باهم دست یکی شده بودیم و رهبر این توطئه یکی از رفقای ما بود که از آن پس ظاهراً هانری هشتم ، پادشاه انگلستان را سرمشق قرار دادنش بزرگ این توطئه با من بود و آن سخنی بود در خصوص اهمیت رود دانوب برای سرزمین اطیش (واخو) که در واقع بهانه‌ای برای يك سرکشی علنی گردید؛ یکی از همدستان ، که تنها فرد اشراقزاده ؛ جمع ما بود (او را زرافه می‌خواندیم برای این که قد بسیار بلندی داشت) و از خواسته بودیم که حرف بزنند ، جلوی پادشاه مستبد ما یعنی معلم آلمانی ایستاده بود؛ چنانکه کنت در رؤیای من . و اما تعبیر گل محبوب و موضوع اینکه آلمانها کلی به جادگه‌ای خود می‌آویزند (این قسمت گل ثعلبی را بیاد می‌آورد که من آنروز بدختری هبه کرده بودم و همچنین گل سرخی که از فلسطین با خود آورده بودم) بطور چون ناپدید صحنه‌ای را به یاد من آورد که درام شکسپیر در آغاز جنگ دو گل سرخ (گل سرخ سفید و گل سرخ قرمز) قرار داده است ، این نام هانری هشتم است که باعث یاد آوری بالا شده است . و آنکه ، میان گل سرخ و میخک سرخ چندان فرقی نیست . (دو دویستی کوچک به یاد آمد یکی بزبان آلمانی Rosen , Tulpen Nelken - alleblumenwelken ، و دیگری بزبان اسپانیولی : Isabelita , Noilores bue se marchitan Las Flore .) این یکی از فیگاروست . (در شهر وینه میخک سفید نشان ضد یهودیانست و میخک سرخ نشان سوسیال دموکرات‌ها ، در طی مسافرتی با قطار در ساکس (انگلوساکسون) شاهد یکی

ازین پلوهای خدسامی بوده ام . بالاخره سومین صحنه که برای تشکیل پرده نخستین رؤیای مزبور بکار رفته است : مربوط است به سالهای اول زمان دانشجویی من ، میانۀ گروهی از دانشجویان آلمانی سخن از روابط فیما بین فلسفه و علوم طبیعی مطرح بود . من در آنوقت جوان بی تجربه ای بیش نبودم و مغز پر بود از عقاید مادی گری و در آنجا منحصرأ از عقاید دفاع کردم ، یکی ازرقای من ! که من تر و پخته تر از من بود و بعدأ هم نشان داد که قادر به رهبری و متحد کردن توده هاست ، (واظرفی نام یکی جا نوران را داشت) با نظرم بشدت مخالفت کرد و گفت که او هم پسر ناخلفی بوده و در نوجوانی خوگ چرانی کرده و بعد نام شده و به خانه برگشته بوده است . من از گوره در رفتم (چنانکه در رؤیا) و بی ادب شدم (سوگروب بزبان آلمانی مبادلت با : بی ادب مثل خوگ ماده) بدازه و جواب دادم : حالا که دانستم خوگ چران بوده است ، دیگر از شیوه حرفزدنش تعجب نمیکنم (در رؤیا از وضع ناسیونالیستی خود تعجب کرده بودم) خلاصه همگی خشمگین شدند و به من تکلیف کردند که حرفم را پس بگیرم اما من زیر بار نرفتم ، ولی حرفه اقلتر از آن بود که این را بحساب تحریک بگذارم لذا مطلب را در زگرفتم .

سایر عناصر این صحنه از زمانهای دورتر دوران زندگیم سرچشمه می گیرد . چرا کنت عمالی را انتخاب کرد ! اگر دنبال تداعی های خودم را بگیرم ، می رسم به : **Huflattich** (بزبان آلمانی مبادلت با سالی) - **alathund-Sqlat-Lattich** (سک باغ) = **سک باغیان** : سگی که به دیگری نمی بخشد آنچه را که خود نیز نمی خورد) . در اینجا گویی جنگی از ناسزهاست : **زراله** (آفه در زبان آلمانی مبادلت با بوزینه) ، **خوگ خوگ ماده** **سک** ، همچنین می توانم اسم خور را هم به این جنگ اضافه کنم و بدینم نوال یکی از استادان خودمان را مسخره بکنم . از طرف دیگر ، با اینکه نمی دانم درست است یا نه ، **Huflattich** (سالی) را به **گل قاصد** ترجمه میکنم **Pisenlit** = گل قاصد یا بچه ای که در رخت خواب می باشد) ، من این کلمه را در ضمن خواندن کتاب **ژر هیناک** (اثر امیل زولا ، نویسنده فرانسوی در خصوص کارگران معدن م.م.) آموختم (بچه ها را درین کتاب برای پیدا کردن این گیاه (سبزی) بیاب می فرستند) اسم **سک** قضای حاجت را به یاد می آورد چنانکه گیاه مزبور ادرار را . (کلمه **سک** در زبان فرانسه با کلمه قضای حاجت در هجای اول متشابه است و گل قاصدم باشاش در هجای اول مشترکست م.) در اینجا بی ادبی را با سه صورت آن می بینیم زیرا در همین کتاب **ژر هیناک** که پیوسته از انقلاب آینده دم می زند ، انقلابی از یک نوع ویژه به چشم می خورد و این انقلاب همانا چونکی ایجاد باد در روده ها بنام **فلاتوس** (۱) است و من اکنون متوجهم چگونه انمدتی پیش راه برای ایجاد این باد (فلاتوس) صاف شده بود چه نخست از **گلها** و بعد ، از طریق اشعار اسپانیولی سخن از **ایزابلیتا و ایزابل** و **فر دینا ندها نری** هشتم به میان آمده بود . می دانیم که انگلستان پس از فتح کشتی ارها (دستور داد تا مدالی تهیه شود که این جمله روی آن حک گردد) : **قوای ما قوای دریائی دشمن را خرد خاکشی کرد** ، در آنوقت بفکرم رسیده بود که : اگر کتاب نسبتاً مفصلی در خصوص نظریات و شیوه

(۱) این موضوع در کتاب زمین است نه در کتاب ژر هیناک ، من به این اشتباه پس از تجزیه و تحلیل پی بردم . البته باید به حروف مشترک بین **هو فلاتونیش** (سالی) **فلاتوس** توجه کرد .

مداوای خود در باب هیستری نوشتیم، این جمله را بعنوان سر لوحه تقریباً مستخرجه آمیزی بالای فصل تداوی آن چاپ کنم.

نمی توانم بروشنی پرده اول رؤیا، پرده دوم آنرا تعبیر و توضیح کنم زیرا سانسور اجازه این کار را به من نمی دهد. من درین قسمت رؤیا جانشین شخصیت بزرگی شده ام که بهنگام انقلاب چون من کارش با آدلر نامی افتاده بوده است و به دردی مبتلی بوده است که نمی توانست جلو دفع فضولات خود را بگیرد من خیال می کنم حق حذف سانسور را درین مقام نداشته باشم هر چند که قسمت اعظم این ماجری را از زبان یکی از همکاران که «مشاور دربارست»، شنیدم (مشاور دربار با کلمه سالن بزرگ دانشکده تشابه لفظی دارد) سلسله اطلاق های مرتب هم که در طی رؤیا از آن عبور کردم از اینها ناشی می شود که من بهنگام سوار شدن جناب کنت، نظری سطحی به سالون واگش انداخته بودم و بیلاوه چنین اطاقهایی، چنانکه اغلب در ضمن رؤیا اتفاق می افتد، در اصل کنایه ایست به زنها (۱). کلفت پیر در واقع خانم پیر خوش محضری است که از من پذیرایی کرده و قصه های شیرین فراوانی برایم حکایت کرده بود و بدین جهت رؤیا، چنانکه باید، حق پذیرایی او را ادا نکرد. راه پیمایی با چراغ هم خاطره ایست از گریلیار تزر (شاعر اطریشی ۲۰۰۰) چه او هم چنین خاطره دلکشی را یادداشت کرده و سپس آنرا در طی منظومه دلکش تری بنام «هرو» و «لئاندر» بکار برده بود (امواج دریا و عشق- ارمادا و طوفان) (۲)

البته دو قسمت دیگر را بنفصیل تجزیه و تحلیل نخواهم کرد و به تجزیه آن قسمت از عناصر رؤیا که برای رساندن دو صحنه از صحنه های دوران بچگی من مفید است، بسنده خواهم کرد چه من رؤیا را برای همین صحنه های دوگانه زمان بچگی برگزیده ام. البته حق دارید تصور کنید که من به دلیل پاره ای امور جنسی از تجزیه و تحلیل همه رؤیا صرف نظر کرده ام، اما این حدس کافی نیست. زیرا اغلب اوقات آنچه را که از دیگران پنهان می داریم بر خودمان عیان می سازیم، اما درین مورد سانسور خصوصی است که نمی گذارد پی به محتوی واقعی رؤیا ببرم پس باید اشاره بکنم که تجزیه و تحلیل این قسمت از رؤیا، جسسه گریخته آن خودستایی را که از مدت ها پیش، از زندگانی هنگام بیداری من رخت بر بسته است، واجد می شود و این خودستایی حتی در محتوی پیدای رؤیا نیز نمایانست (خود را ناقلاً تصور کردم) و اگر به وضع روحی من در روز پیش از وقوع رؤیا توجه شود، این نکته بخوبی آشکار خواهد شد. این لافزنی و یا خود پرستی به سایر زمینه ها نیز کشیده شده است زیرا اگر سخن از ناحیه گراتس به میان آمده بدلیل جمله معروفی است که انسان وقتی خود را غنی تصور می کند، بزبان می آورد: «گراتس چقدر خرج بر می دارد؟» و باز اگر به همین سخنان را ببله (نویسنده فرانسوی در سده شانزدهم ۲۰۰) توجه کنیم، چه بسا لافزنی ها که در

(۱) درین خصوص در ضلوع آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

(۲) س. سیلبر در کتاب مهم خود بنام فانتزی و افسانه این قسمت از رؤیا را اقتباس کرده گفته است که رؤیا نه همان می گوشت تا محتوی نا پیدای خود را بنمایاند بلکه جریانهای روانی سازنده آنرا نیز می نمایاند. (وهدیده مربوط به اعمال بدن). اما بنظر من فهمیده است که درین زمینه میان عناصر سازنده رؤیا و سایر عناصر روانی فرقی قابل نیستیم و درین رؤیای حاکی از خودپسندی، از کشف جریانهای روانی سازنده رؤیا بخود می بالیم.

تشریح این قسمت این رؤیا ، به چشم خواهد خورد .

و اینك آن عناصری که بادو صحنه از صحنه‌های دوران کودکی من مربوطست . من برای این مسافرت جامدان تازه‌ای خریدم بودم که رنگ بنفش مایل به قهوه‌ای آن جلته‌گریخته در رؤیا خود نمایی کرده است (بنفشه‌هایی به این رنگ که از پارچهٔ زبرو زمختی تهیه شده است ، در کنار چیزی که به دختر فریب موسوم است یعنی مبل های آپارتمان‌های رسمی .)

همهٔ بجهما خیال می‌کنند وقتی که چیز تازه‌ای در بر می‌کنند دیگران متعجب می‌شوند . صحنهٔ زیر را از دوران کودکیم برای من حکایت کرده‌اند و خاطرهٔ آن نیز از طرف دیگر جای خود را به خاطرهٔ حکایت مزبور داده است . ظاهراً در حدود دوسالگی هنوز گاهگاهی بسترم را میس می‌کردم و روزی که باین مناسبت سر زشم می‌کردند؛ خواسته بودم با دادن این قول که بزودی از شهر مجاور تختخواب قهرمز زیبای تازه‌ای برای آنها بخرم خرید . خاطر جمعشان کنم . (بومین مناسبت در رؤیا نیز چیزی خریدم و یا می‌بایستی بخرم چه آدم باید به قولش وفا کند) . بعلاوه باید توجه داشت که چگونه ظرف ادرار «کنایه از مرده» در کنار جامدان «کنایه از زن» قرار گرفته است) تمام جنون‌حاکمی از بزرگی و خودستایی کودکانهٔ من در همین وعده گنجانیده شده است و ما در ضمن تعبیر رؤیای (مربوط به دو کودک چلیك ساز) نقش حوادث مربوط به ادرار کودکانه را باز نمودیم و روانکاو میبتلایان به امراض عصبی نشان داده است که فیما بین دفع بی‌ارادهٔ فضولات و جاه‌طلبی رابطهٔ عمیقی برقرار است .

سپس به یاد خاطرهٔ دیگری افتادم که گویا در عفت یا هشت سالگی من اتفاق افتاده بوده است . شبی پیش از آنکه بخوابم ، بی‌ادبی کردم و در اطاق خواب پدرم و در حضور آنها قضای حاجتی کردم . پدرم مرا مواخذه کرد و مخصوصاً گفت که: «این بچه هیچی نمیشود» . ازین جمله ظاهراً بطور وحشت‌آوری احساس کوچکی کردم چه بارها در طی رؤیاهایم به این صحنه ظاهراً بی اهمیت اشاره شده است و این رؤیاهای غالباً شامل کارها و موقعیت‌های منست ، مثلاً این است که بخوابم بگویم: «خوب می‌بینی که چیزی شده‌ام .» خلاصه صحنه مزبور تصویر واپسین رؤیای مورد بحث را تعبیر می‌کند ، البته نقش‌ها ، به مناسبت گرفتن انتقام ، در آن جا بجا شده است (من نقش پدر و پدر نقش مرا ایفا می‌کنند و می‌شاید) . آن مرد من که بی‌گمان جانسین پدرم شده است . . . و يك چشمی بودنش نیز مربوطست به اینکه پدرم مبتلای به آب سبز چشم بوده است (۱) - در برابر من می‌شاید چنانکه من بروزگار کودکی در برابرش می‌شاشیدم . و نیز آب سبز چشم ماده کوکابین را به یاد می‌آورد که عمل جراحی را برایش قابل تحمل گردانیده بود . ظاهراً در اینجا مثل این است که بقول روزگار کودکیم وفا کرده باشم و از طرف دیگر ، بریش می‌خندم برای اینکه يك چشم است ، برای اینکه این منم که باید (شیشه) ظرف را بدستش بدهم و اشارات زیادی به عقاید کاملاً تازهٔ خود در خصوص هیستری که از آن بخواهم بالم (۲)

(۱) تعبیر دیگر ، يك چشم است مثل اودن ، پدر خدایان . (تسلی اودن) - این تسلی از همان قول زمان کودکی من سرچشمه می‌گیرد ، برایش تختخواب نوی خواهم خرید .

(۲) باز چند عنصر از تعبیر را در اینجا اضافه کنیم - شیشه داستان آن مرد دهقانی را به

البته می توان گفت که اگر دو صحنه مزبور مربوط به دوران کودکی بامیل به بزرگی طلبی من وابسته است ولی یادآوری آن به موقع مسافرت به اوسه ، بدلیل حادثه فرعی نبودن مستراح درواکن و اینکه می بایستی حساب ناراحتی خود را در طول مسافرت بکنم (چیزی که هنگام صبح به وقوع پیوست) ، بوده است . پس بوقت بامداد با احساس آن حاجت مبرم بیدار شدم . بی گمان می توان همین حاجت داعلت الملل وقوع رؤیای مورد بحث به حساب آورد اما به گمان من بنحود دیگری باید آنرا تعبیر و تفسیر کرد چه اندیشه موجود در رؤیای موجود این حاجت شده است و به ندرت ممکن است حاجتی خوابم را بهم بزند و آنهم در ساعتی که بیدار شده ام

یادمی آورد که وارد منازعه عینک فردوسی شد و تمام شیشه های (عینک) آنجا را به چشمش گذاشت و سرانجام نیز موفق به خواندن نشد (درین داستان بزبان آلمانی چنانسی در مورد کلمه شیشه وجود دارد) - رفتاری که باید درجه نما درین رؤیا می شود ، رفتار دهقانان کتاب زمین از زولارا به یادمی آورد - در مقابل خاطره روزگار کودکی که در بلا بدان اشاره کردم ، ارضای حزن آمیزی وجود دارد چه دیدن پدری که به وقت پیری مثل بچه ها جایش را کنیف میکند ، چندان خوشایند نیست ؛ بهمین جهت است که در رؤیا نقش پرستاری را بازی کرده ام - «گفتن و کردن از هم فرقی ندارد» ، نمایشنامه بسیار انقلابی از اسکار پافیتزا را به یاد می آورد که در طی آن خدا که به منزله پدر است پیر و مفلوج می شود و مورد بی مهری قرار می گیرد و گفتار و کردار او یکسانست و ملکی موظف است که از نفرین و شکایت او جلوگیری کند چه نفرین هایش بی درنگ مستجاب میشود نقش کشیدن در واقع سرزنشی است که به پدرم می کنم و مربوط به دورانی است که تازه حس انتقاد در من بیدار شده بوده است . بطور کلی رفتار ستیزه جویانه و حاکی از سرکشی من درین رؤیا کنایه ایست به طغیان بر شد قدرت پدری ؛ می گویند که شاه پدر ملت است . پدر ؛ قدیمی ترین و بدوی ترین قدرتهاست و آن از لحاظ بچه قدرت منحصر بفرز است و تمام قدرتهای دیگر اجتماعی تحت الشعاع آنست (به استثنای جوامعی که در آن مادران حاکمند) - «گفتن و کردن از هم فرقی ندارد» در واقع اشاره ای است به تعبیر و تفسیر نشانه های هیستریکی و ظرف ادراهم اشاره ایست بهمین موضوع . و بنی ها شیوه ای بسیار معروف دارند بنام گشناس «Gschnas» که بدان واسطه از عناصر مبتدل بی ارزش اشیاء کم یاب و مرجحاً خنده دار و قیمتی می سازند مثلاً از کاه و چوب ، پنبه و از روغن داغ کن جوشن و سلاح جنگی می سازند ، و غیره ؛ هنرمندان ما این نوع شوخیها را دوست دارند که آنرا باشب نشینی های خود در بیامیزند . و من مشاهده کرده ام که مبتلایان به مرض هیستری هم همین کار را می کنند چه آنها هم در جوار حوادث واقعی بطور ناخود آگاه حوادث ، خارق العاده یا دلهره انگیز خیالی می تراشند و مصالح کار خود را از مبتدل ترین و بی معنی ترین حوادث می گیرند و نشانه های بیماری آنها به این مخلوقات خیالی شان مربوطست و نه به خاطره حوادث با معنی یا بی معنی واقعی . چنین توجیهی به من مجال داد تا بسیاری از مشکلات کار را مرتفع سازم و از نتیجه نیز راضی بوده ام ، ممکن است وجود ظرف ادراهم در طی رؤیای مورد بحث در واقع اشاره ای بهمین موضوع مربوط به رفع مشکلات راجع به بیماری هیستری بوده باشد ؛ اتفاقاً شنیدم که در واپسین شب نشینی «گشناس» برای تهیه جام «لوکرس پورتریا» (خواهر زیبای امیر ممبروف ایتالیا یعنی ۲۰۰) از ظرف ادراهم استفاده کرده بودند .

(سهویکربع کم صبح)، وانگهی بهنگام مسافرتهای دیگری که درواگنهای مجهزتری انجام داده بودم تقریباً هیچگاه چنین حاجت مبرمی را پس از بیداری بامدادی احساس نکرده بوده‌ام. باهمه آنچه رفت می‌توان این مبحث را بهمینجا پایان داد.

به تجربه دریافتم که حتی رؤیاهایی نیز که به علت سهل‌الوصول بودن منابع و آن امیال و آرزوهای که موجود آن بوده است، ظاهرآ در همان وهله نخست واجد معنای کاملی هستند، ممکن است با خاطرات مربوط به عنفوان کودکی ما بستگی داشته باشد. از خود می‌پرسم آیا همین نکته خودیکی از صفات مشخصه رؤیای نیست. اگر این اندیشه را تممیم بدهیم... باین نتیجه خواهیم رسید که محتوی پیدای رؤیا وابسته به عناصر جدید و محتوی ناپیدای آن مربوط به حوادث اوان کودکی ما خواهد بود. تجزیه و تحلیل بیماری هیستری به من فرصت می‌دهد تا فعالیت گذشته مزبور را در زمان حال نشان بدهم. اما این فرضیه ظاهرآ قابل چون و چراست و بهمین جهت اندکی بعد باز در خصوص نقش احتمالی حوادث دوران کودکی در تشکیل رؤیای سخن خواهیم گفت.

از سه خصیصه مربوط به حافظه رؤیا که در آغاز این فصل بدان اشارت رفت، فقط یکی را توضیح دادیم و آن نیز برتر شدن تأثرات دومی و جایگزین کردن عناصر رؤیا بود و دو خصیصه دیگر یعنی نقش حوادث جدید و اهمیت حوادث و امور مربوط به زمان کودکی در نظر ما چون و چرا ناپذیر جلوه کرده بود اما نتوانسته بودیم آنها را علت العلل رؤیا به حساب آوریم. ما کم کم این مشکلات را با دیگر مطرح خواهیم ساخت و امیدواریم چه به مدد روانشناسی خواب و چه، بنحوی کلی‌تر، به کمک روانشناسی ساختمان ذهن (که مطالعه و بررسی رؤیا مانند در چینه نیمه بازی ما را بدرون آن هدایت می‌کند) آنها را حل کنیم.

درینجا باید به نتیجه‌ای از نتایج مربوط به تجزیه و تحلیل‌هایی که تا کنون با انجام رسانیده‌ایم علناً اشاره کنم ظاهرآ اغلب اوقات رؤیا و اوجد چندین معنی است. و نه همان چندین آرزو در طی آن با انجام رسد، بلکه فلان معنی که تحقیق آرزو را در بر دارد، ممکن است آرزوهای دیگری را هم در خود پنهان کند تا آنجا که رفته رفته می‌توان از آن میان روی یکی از خاطرات دوران کودکی انگشت گذاشت. درینجا باز این پرسش پیش می‌آید که آیا به جای اغلب اوقات، نباید کلمه «همیشه» گفته شود (۱).

۳ - منابع جسمانی رؤیا

موقمی که برای مردی تحصیل کرده توضیح می‌دهیم که در بررسی رؤیا با چه مشکلاتی روبرو می‌شویم و عقده‌اش را در باب منابع رؤیا جویم می‌شویم، معمولاً مشاهده می‌شود که وی لا اقل در قسمتی از حل این مشکلات، خود را توانا می‌داند و به عقیده خود نیز اطمینان دارد چه بی‌درنگ فکرش متوجه اختلالات جهازهاضمه (رؤیا از بخار معده است) و سایر حالات زود گذر

(۱) یکی از غامض‌ترین و جالبترین مسائل رؤیا همانا مسأله معانی بی‌دری آنست قسمی که اگر آنرا نادیده بگیریم ممکن است بآسانی خطا کنیم و در مورد ماهیت و اصطلاح جوهر طبیعت رؤیا فرضیات غلطی بسازیم. اما درین زمینه کمتر بررسی و مطالعه شده است و فقط نقطه رؤیاهای مربوط به ادرار و بول ازین جهت توسط آتو. فرانک بررسی شده است و وی نیز طبقه طبقه شدن کنایه آمیز، منظم این نوع رؤیاهارا بخوبی مشاهده کرده است.

جسمانی و قضایای ناچیزی که مزاحم خواب مامی شود، می گردد و حتی ظاهراً بفکرش نمی رسد که با توجه به این جهات با دشمنی هست که باید آنرا حل کرد.

ما در فصل اول این کتاب نقشی را که علم برای منابع جسمانی رؤیا قابل بود، بدرستی باز نمودیم، پس درین مقال کاری نداری جز اینکه آنچه گفته شده است، بار دیگر یادآوری گردد. در آن فصل دیدیم که اهم منابع جسمانی رؤیا به سه دسته مهم تقسیم می شود که عبارتند از تحریکات حسی خارجی (عینی) که مولود اشیاء خارجست، دوم تحریکات حسی داخلی (ذاتی) مربوط به اندامهای حواس، سوم تحریکات درونی تمام سازمان بدن. نیز دیدیم که محققان بر آن بودند که منابع روانی رؤیا را بدیده اعتنا ننکنند و یا بکلی وجود آنرا منکر شوند. بررسی نظرات منتشر شده این محققان به ما نشان داد که اهمیت تحریکات خارجی، اتفاقی یا اجتناب ناپذیر با مشاهدات عدیده و حتی به تجربه آزمایش ناپدید و تضمین شده است و نقش تحریکات درونی اندامهای حواس از طریق بازگشت تصاویر هیپنای گویک مدلل شده است و بالاخره اینکه عمل تحریکات جسمانی داخلی ممکن است مربوط به حوزه فعالیت دستگاههای هاضمیه یا پیشاب یا جنسی باشد.

تحریکات عصبی و تحریکات عضوی (منابع جسمانی رؤیا) ، بنا بر آنچه، گذشت بزعم عده زیادی از علما تنها منابع رؤیاست.

اما در جای دیگر دیدیم که اگر نظریه بالا ناصحیح نباشد لا اقل باید گفت که ناکافیست حتی مدافعان آن نیز که به مشاهدات متنوع خود، مخصوصاً به مشاهدات خود در خصوص تحریکات خارجی و اتفاقی دلگرم هستند، معتقدند که محتوی متنوع و رنگارنگه تجسمی و نمایشی رؤیا ممکن نیست فقط و فقط محصول تحریکات عصبی خارجی باشد. خانم کالکنس ازین دیدگاه، مدت شش هفته، رؤیاهای خود و یک نفر دیگر را بررسی کرد و در ۶، ۲، ۱۳ و بالاخره ۷ درصد ازین دوسلسله مشاهدات خود توانست نقش تحریکات خارجی را با ثبات برساند و در دوموردهم به تحریکات اندامهای درونی توجه کند. بنا برین آمار بالاتر دید ما را در مورد نظریه آن عده از علما که رؤیا را منحصراً به محصول تحریکات خارجی حواس و تحریک اندامهای درونی (عضوی) می دانستند، تأیید می کند.

گاهی از اوقات محققان باین بسنده کرده اند، که رؤیای مولود تحریکات عصبی خارجی را بعنوان نوع ابتدائی رؤیا بررسی کنند. چنانکه سمیتا رؤیاهای مولود تحریکات عصبی رؤیاهای مولود تداعی تقسیم می کرد. اما این راه حل چندان رضایت بخش نبود چه روابط بین منابع جسمانی رؤیا را با محتوی تجسمی آن نشان نمی داد.

و حال آمدیم با وجود اشکالی که آمار بالا بر آراه این دسته از علما وارد می سازد، آنرا پذیرفتیم، می خواهم بدانم آنوقت چگونه ممکن است میان محتویات رؤیا و علل خارجی آن رابطه ای برقرار ساخت. خلاصه طر فدادان نظریه تحریکات عضوی باید برای ما روشن سازند: نخست آنکه چرا تحریکات خارجی در طی رؤیا بهمان صورت نخستین خود بروز نمی کند، بلکه همواره در لباس مبدل جلوه می نماید (مثلاً در مورد رؤیاهای مربوط به زنگ ساعت دیواری)؛ و بعداً آنکه چرا عکس العمل ذهن در برابر این تحریک ناشناس آنهمه متغیر است؟ اشترا هیل به پرسشهای مزبور چنین پاسخ می دهد که چون روح هنگام رؤیا از عالم

خارجی متعریف می‌شود، بنابراین از ذلك معنای حقیقی تحریکات حسی خارجی عاجز میماند و به قدرت تحریکات نامشخصی که از اطراف آنرا احاطه کرده‌اند، دست به آفرینش تصاویر و صحنه‌ها و افکار واهی و نامعقول می‌زند: «همینکه فلان تحریک عصبی خارجی یا داخلی، بهنگام خواب، موجب احساس واحد یا مجموعه‌ای از احساس‌ها و یا یک عاطفه و یا بطور کلی موجب جریان روانی گردید، این جریان روانی موجب احساس تصاویری که در واقع آثار تجارب موقع بیداری و گاهی «ریان و زمانی مجهز به «باری» روانی است، میگردد، و عده پیش‌یاکم زیادی ازین تصاویر را در یکجا گردمی‌آورد و اجتماع آنها به تأثر ناشی از تحریک عصبی خارجی ارزش روانی می‌بخشد. اینجاست میتوان همان اصطلاح متداول مخصوص زندگانی هنگام بیداری را ذکر کرد و گفت که بهنگام خواب نیز ذهن تحریکات عصبی را تعبیر و تفسیر می‌کند و نتیجه این تعبیر و تفسیر آنچه چیز است که به رؤیای ناشی از تحریکات عصبی معروف است یعنی رؤیایی که فستهای مرکب کننده آن را قوانین تکرار یا تولید و نمایش دوباره معین میکنند و هر تحریک عصبی که وارد حوزه ذهن بشود، تابع و مشمول چنین قوانینی خواهد بود.»

و وقت هم تقریباً بهمین نحو اظهار عقیده می‌کند و به عقیده وی بسیاری از تصاویر رؤیای محصول تحریکات حسی و بویژه تحریکات مربوط به حساسیت عمومی است و بهمین جهت است که اغلب عوض «تصویر - خاطر» های خالص و مطلق که به توهم مبدل میشود، افکار و خیالات واهی غیر معقول در آن دیده میشود. رابطه بین محتوی رؤیا و تحریکات عصبی مولد آن، به اشتراک فرست داده است تا بقایا بقایا در دست مثل این است که مردی که یکلی از موسیقی بی‌اطلاست، هر چه انگشتین را روی شستی‌های پیانو بگرداند، پس بدین منوال نمی‌توان رؤیا را پدیده‌ای ذهنی که مخلوق روان باشد به حساب آورد بلکه محصول تحریکی فیزیولوژیکی است که چون وسیله بروز و ظهور دیگری در اختیار ندارد بصورت نشانه‌های روانی خود می‌نماید. این فرضیه از نوع فرضیه ایست که هیفرت برای توجیه انواع و سوسه‌ها بکار برده است: مقایسه معروف جدول ارقام وی را که پاره‌ای از اعداد آن میبایستی درشت و برجسته بوده باشد، بیاد آوریم.

هر چند که عقیده مزبور عوامفریبانه و فریبنده باشد باز نشان دادن نقایص آن مشکل نیست. این عقیده برین پایه مبتنی است که تحریکات جسمانی که در طی مدت خواب موجب تشکیل خیالات و افکار واهی میشود، بانحاء بیشمار در ذهن تعبیر و تفسیر می‌گردد و بدین منوال ممکن است در طی رؤیا با تجسمات بیشمار بنمایش گذاشته شود. (۱)

عقیده اشتراک‌همیل و وونت قادر نیست برای ما توضیح بدهد که چگونه و به چه دلیلی فلان تحریک خارجی در طی رؤیا به صورت تجسم مخصوصی متجلی میشود. خلاصه از عهده توجیه و تعلیل این «انتخاب شکفت انگیزی ... که از فعالیت تحریکات، ناشی میشود، بر نمی‌آید. همچنین ایراد های دیگری هم می‌توان بر فرضیه اساسی نظریه مزبور گرفت (فرضیه‌ای

(۱) کافیت انسان دو جلد کتاب مورلی روان را که حاوی گزارش های مفصل و دقیقی از رؤیا های تجربی (رؤیا هایی که به تجربه و بعمد در نایم ایجاد می‌شود ۰ م ۰) است، بخواند تا معتقد شود که شرایط تجربه‌ها تقریباً قادر به توجیه محتوی رؤیا های گوناگون نیست و بعلاوه چنین تجربه‌هایی چندان به حل معمای رؤیا کمک نمی‌کند.

که طبق آن ذهن بهنگام خواب از بازشناختن تحریکات حسی خارجی عاجز می ماند. (بورداخ نشان داده است که ذهن کاملاً از عهدۀ شناختن و بجا آوردن چگونگی واقعی تحریکات حسی، هنگام خواب برمی آید و چنانکه باید، در برابر آن از خود عکس العمل نشان میدهد؛ پاره ای از تأثرات ممتاز هستند (دایه و بچه)، واضح است که شخص با شنیدن نام خود زودتر بیدار می شود تا با شنیدن فلان صدای غیر مشخص (تأثر رسمی) و همین موضوع دلیلیست بر اینکه ذهن حتی بهنگام خواب از عهدۀ تمیز احساسات و تأثرات مربوطه به حواس را از دست نمیدهد بلکه این توجه به تأثرات مزبور است که ذهن آنرا از دست میدهد. دلایلی که بورداخ به سال ۱۸۳۰ اقامه کرده به سال ۱۸۸۳ از طرف لیبس باردیگر تأیید شد، مخصوصاً موقعی که وی به نظریۀ مربوطه تحریکات جسمانی حمله میکند. پس با استفاده از نظرات بورداخ میتوان گفت که فعالیت ذهن بهنگام خواب را با قصد خوشه زۀ آن خفته ای میتوان مقایسه کرد که از او پرسیدند «خوابی؟» گفت «نه» و بعد موقعی که با او گفتند: «پس حالا که بیداری اسکناسی به ما قرض بده» بی درنگ به این جمله متذکر شد که: «خوابی».

از راههای دیگری هم با میتوان عدم کفایت و نارسایی نظریۀ مربوطه به تحریکات جسمانی را نشان داد. به مشاهدات آشکار شده است که پس از بروز رؤیا، به مدد تحریکات عصبی، حتی موقعیکه در محتوی رؤیا متجلی می شوند، نمی توان رؤیای تازه دیگری برانگیخت. منتهی بهنگام رؤیا به انحاء گوناگون می توان در برابر فلان تماس یا فشار عکس العملی از خود نشان داد و متوجه آن نشد و پس از بیدار شدن دریافت که یا پالخت و یا بازو در فشار بوده است. آسیب شناسی به ما نشان داده است که بهنگام خواب بسیاری از تحریکات حسی و حرکاتی متنوع و قوی کاری از پیش نبرده و رؤیایی بر نینگیخته اند و علاوه می شود بهنگام خواب از فلان تأثر با خبر گشت و با وجود خواب بودن آنرا احساس کرد (چنانکه در مورد تحریکات دردناک چنین است) بدون اینکه احساس یا تأثر مزبور وارد محتوی رؤیا شود. بنابراین می توان بیدار شد و تأثر را مرتفع ساخت (۱) بالاخره گاهگاهی، ممکن است تحریکات عصبی موجب بروز رؤیا شود؛ اما آشکار است که این مورد یکی از اقسام عکس العمل های ممکن می باشد و این دلیل بر آن نیست که رؤیا منحصرأ معلول تحریکات جسمانی است.

سایر محققان، شرفر و بندازا و لگلت، به خوبی به نارسایی این نوع نظریات پی برده اند. اینان بسیار کوشیده اند تا آن نوع فعالیت روانی را که از تحریکات جسمانی، آن تصاویر رنگارنگ رؤیای ادبیدمی آورد، به نحو صحیح تری مشخص کنند، شرفر که توصیف بسیار جاندار و شاعرانه و کاملاً صمیمی را تشکیل رؤیا بدست داده، تصور کرده است که اصل مربوط به عکس العمل ذهن را در برابر تحریکات جسمانی یافته است.

به عقیدۀ شرفر، قوه خیال که از قیود هنگام بیداری رسته است، نقش در رؤیای این خواهد

(۱) بقولک. لاندائور، همه محققان توانسته اند مشاهده بکنند که خفتگان هم می توانند بانحاء مختلفه، خود را با تأثرات خارجی وقف بدهند و بعبارت دیگر نتوان گفت که خفته کاملاً و مطلقاً «بی تئیز» است بلکه قادر است. منطلقاً و از روی اراده عمل کند.

بود که چگونگی خودصنو (منبع تحریک) - وهمچنین نوع تحریک رادری رویا به نحو کنایه - آمیزی مجسم سازد ، و بدین ترتیب کلیدی بدست می آید که بکار تعبیر رویا خواهد رفت: تصویر گر به در رویا مبین حالت غمبارروانی و تصویر نان شیرینی خوش رنگ و لیز مبین عریانی قسمتی از تن است. قوه خیال در رویا تن آدمی را بصورت خانه ای کامل جلوه میدهد، بطوری که هر قسمتی ازین خانه به منزله یکی از اعضاء بدنست و موقعی که از شدت درد دندان می خوابیم، خواب می بینیم که دهان جای خود را به دالانی مرتفع و فاصله فی مابین حنجره - دلوئه مری، جای خود را به نزدیانی داده و هنگامیکه سرمان دردمی کند خواب می بینیم که وضع مرتفع سر در رویا جای خود را به سقفی بسیار بلند و پوشیده از عنکبوت های هراس انگیز ، بیزرگی غوک داده است. رویا برای فلان عضو واحد از کنایه های متعدد استفاده می کند، مثلاً شش ها بدلیل تنفس به صورت بخاری پراز شعله ای که صدای خرناس آن شنیده میشود، جلوه میکند، و قلب بصورت صندوق های خالی یا سبد و زنبیل. و مثلاً بصورت اشیاء گرد بشکل کیف پول و یا بطور کلی بصورت اشیاء مجوف و متجلی میگردد. در اینجا موضوعی حایز کمال اهمیت است و آن اینکه بارها اتفاق می افتد که پس از رویا عضو تحریک شده و یا عمل آن را در ذهن مجسم میکنیم. البته در تن خودمان، و روی همین اصل است که پس از رویایی مربوط بدردهای مخصوص دندان، ممکن است بهنگام بیداری دندان ما درد بگیرد و یکی از آنها را بکشیم .

از این شیوه تعبیر رویا استقبال نشد ، چه آنرا اغراق آمیز تشخیص کردند و در پذیرفتن مختصر صحبتی هم که در آن هست (بعقیده من) تردید کردند . چنانکه گذشت، صاحبان شیوه برسم و قاعده پیشینیان، میخواهند رویا را بحد سلسله ای از کنایات و اشارات، تعبیر کنند و آنهم فقط و منحصر در حوزه تن آدمی، فقدان شیوه علمی روشن برای این گونه تعبیر بکار بردن عقیده شرفر را مشکل ساخته و نظر باینکه فلان تحریک عصبی ممکن است، به انحاء گوناگون متجلی گردد ، شیوه تعبیر مزبور را من در آوردی جلوه داده است ، و تکلیت ناز به این فکر که خانه کنایه از تن آدمیست، موافق نبود، بملاوه ، این طرز تفکر تو ذوق میزند برای اینکه کار رویا را کاری بی فایده و فاقد هدف و مقصود نشان میدهد، چه ذهن بر اساس این عقیده باین اکتفا می کند که عرض رهاندن خود از شر تحریکات منوی ، در خصوص آنها به نیالباقی و رویا سازی بپردازد .

اما اینهم گذشته از آنچه گذشت ، يك ابراد مهم دیگر: تحریکات مزبور همواره وجود دارد ، ولی می گویند که ذهن بهنگام خواب بیشتر از هنگام بیداری نسبت به آنها احساس است؛ پس معلوم نیست چرا همیشه بطور مداوم، تمام اعضاء خود را در رویا نمی بینیم، و اگر در پاسخ گفته شود که برای ایجاد رویا لازمست که چشم و دندان و گوش و روده ؛ تحریکات ویژه ای به ذهن منتقل کنند ، تازه با مشکل دیگری روبرو خواهیم شد و آن اینکه باید وجود چنین تحریکاتی را به نحو عینی اثبات کرد و اینکار جز در موارد محدودی ممکن نیست . اگر، در مثل: رویای مربوط به - پرواز اشاره ای به حرکت شش ها باشد ؛ بقول اشتر اهلل این رویا باید خیلی بیشتر از معمول روی بدهد و یا اینکه به تنفس شدیدتری مربوط باشد ، احتمال سوم دیگری هم هست که از احتمالات سابق الذکر راست ترمی نماید و آن اینکه : گاهگاهی ؛ موجبات ویژه ای ظاهر آتوجه مارا به - احساس های درونی که همواره وجود دارد ، مطوف میسازد، اما این موضوع، مارا به آن طرف نظریه

شور فر سوق داده از آن دور میکنند.

توجیهات و توضیحات شرنور و لکلت این ارزش را دارند که دقت ما را متوجه سلسله‌ای از خصایص و صفات محتوی رؤیا می‌کنند که مستلزم توضیح است و شاید کشف‌هایی نیز برای ما در بر داشته باشد. این درست است که رؤیا حاوی تجسمات کنایه‌ای در خصوص اعضاء و اعمال آنهاست؛ چنانکه وجود آب در طی رؤیا معروف تحریک مثانه است و عضوجنسی آدمی بصورت ستون و یا چوب دستی معلق در هوا و غیره در رؤیا متجلی میشود. موقعی که رؤیای ما بر خلاف معمول حاوی میدان دیدی منموج با الوان درخشان باشد، باید آنرا از طریق تحریکات بصری تعبیر کرد. اگر رؤیایی حاوی قیل و قال و جارو و جنجال بود باید سهیم تحریکات سمعی را در تعبیر آن ملحوظ داشت. رؤیای معروف شرنور که در طی آن دو صفت از پسر بچه‌های بود؛ روی پلی رو بروی هم قرار گرفته‌اند و همدیگر را میگردند و بعد سر جای اولی خود بر میگردند تا اینکه خواب بیننده روی پلی نشیند و دندان درازی از آرواره خویش می‌کند. و رؤیای ولکلت که در طی آن دو ردیف کشتو، همان نقش پسر بچه‌ها را در رؤیای بالابازی میکند و سرانجام با کشیدن دندانی پیاپیان میرسد و بسا رؤیا های دیگری که سایر محققان آورده اند مانع ازین است که ما نظریه شرنور را بعنوان نظریه‌ای بیحاصل بدور افکنیم.

اما باید توجه دیگری برای کنایات و اشاراتی که ظاهراً در رؤیا های مزبور موجود است، بیابیم.

در طی بررسی نظریه مربوط به جسمانی بودن علت رؤیا، از دلایلی که خود در ضمن تجزیه و تحلیل‌های رؤیا، کشف کرده بودم؛ سخنی بمیان نیاورم. اگر از راهی به جز راه دیگران؛ بتوانیم اثبات کنیم که رؤیا واجد ارزش روانی است و آرزو یا میل موجد آنست و عناصر مرکبه آن از وقایع روز پیش اقتباس میشود، آنوقت هر عقیده دیگری که این امور را نادیده گرفته و رؤیا را بپدیده عکس العملی بیحاصل و معمای روانی نگرسته باشد؛ باطل خواهد بود مگر اینکه بگوییم، البته به ناحق، دو نوع رؤیا وجود دارد که من نوعی و پیشینیان نوع دیگر از آن را آزموده‌اند.

باقی می‌ماند اینکه بیابیم موضوعاتی را که در واقع میناومتکای نظریه جاری تحریکات جسمانی است، وارد عقیده و آراء خود کنیم.

ما پیشتر نخستین گام را درین جهت برداشتیم و آن موقعی بود که گفتیم رؤیا مجبور است تمام تحریکات همزمان خود را در خود هضم کند و از آن چیز واحد منسجمی بوجود بیاورد و دیدیم هنگامیکه دو یا چند حادثه ممتاز روز پیش که در ذهن ما جای گرفت، آرزوهای منتج از آن در رؤیای واحدی مجتمع میشود و نیز تأثرات ارزنده روانی، در طی رؤیا، در کنار حوادث بی‌اهمیت قرار میگیرد؛ البته بشرط آنکه تجسمات واسطه‌میانجی بتوانند بین آنها برقرار و مستقر گردد؛ ازین قرار رؤیا ظاهراً در حکم عکس العملی است در برابر آنچه که بطور همزمان و فعلی در روح خواب بیننده وجود دارد. تجزیه و تحلیل‌های ما در خصوص عناصر مرکبه رؤیا با نشان داد که در رؤیا، مجموعه‌ای از بقایای روانی و آثار خاطراتی که (به مناسبت مرحل بودن عناصر تازه و قضایای مربوط بدوران کودکی) خصیمة کنونی و زمان حال بودن (۱) را به آنها نسبت دادیم بدون اینکه بتوانیم

(۱) منظور از تجسمات و تحریکات کنونی، تحریکات و تحولات جسمی و روانیست که همزمان رؤیا عارض خواب بیننده میشود.

از این حد قنمی فراتر بگذاریم، وجود دارد. با توجه بدانچه گذشت پیش گوئی این موضوع که اگر بهنگام خواب، احساس‌هایی بیاید و یا این خاطرات زمان حال شده در هم آمیزد، چه پیش خواهد آمد، چندان مشکل نخواهد بود؛ احساس‌های مزبور به سبب کنونی بودن خود در رؤیا به اهمیت و اعتبار می‌رسند و آنوقت با سایر امور کنونی و جدید روانی درهم می‌آمیزند و ازین آمیزش، مواد و عناصر لازم برای ساختمان رؤیا، پدید می‌آید؛ بعبارت دیگر، تحریکاتی که بهنگام خواب فرا می‌رسند به میل و بقایای روانی روز پیش ما پیوسته و هم می‌شود. این الحاق یا آمیزش ذاتی و اساسی نیست و ما دیدیم که، بهنگام خواب، با نحاء مختلفه می‌توان در برابر تحریکات جسمانی عمل کرد ولی مواردی که الحاق مزبور در آن صورت پذیرفته، مواردیست که در موض محتوی رؤیا با مقداری تصویر روبرو می‌شویم که قادر است در همین حال نشانی از هر دو قسم منبع رؤیا، روانی و جسمانی داشته باشد.

ماهیت رؤیا، با افزوده شدن عناصر جسمانی به منابع روانی آن، تغییر نمی‌پذیرد، بلکه همچنان حاوی تحقیق یا انجام امیال و آرزوها باقی می‌ماند و شکل ظاهرش نیز با این معنی لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.

من درین جا با کمال میل از سلسله‌ای از ویژگیها سخن به میان می‌آورم که موجب تغییر میزان اهمیت تحریکات خارجی در طی رؤیا می‌شود مثلاً به عقیده من چیزی که انکاس فلان تحریک عینی نسبتاً متمایز را در رؤیا معین میکند، در هر مورد مخصوص، همان عمل عوامل (فاکتور) فردی، فیزیولوژیکی و اتفاقی است و رابطه میان عمق خواب، اعم از معمولی و اتفاقی، و شدت تحریک، باعث می‌شود که تحریک مزبور زمانی موجب انقطاع خواب و گاهی نیز برعکس آنچنان خفیف گردد که آسیبی به خواب نرساند، بالاخره در پاره‌ای از موارد ممکن است وارد متن رؤیا شود و بدین ترتیب عملش خنثی گردد. از آنچه گذشت چنین مستفاد می‌شود که، بر طبق حالت معمولی «صورت فلکی» مزبور، تحریکات خارجی کمابیش در افراد متفاوت به نحاء متفاوت عمل خواهد کرد. و من که بر خواب عجیبی هستم و مخصوصاً مواظب هستم که چیزی مزاحم خواب من نشود، در رؤیاهای خود کمتر به تحریکات عینی خارجی بر می‌خورم تا بموجبات و با اصطلاح «تحریکات» روانی. و در حقیقت فقط یکی از رؤیاهای من بود که علت بروزش یک منبع تحریک در دناک عینی بوده است و این رؤیا بنحوی آموزنده نشان می‌دهد که شیوه فعالیت تحریکات خارجی چگونه است:

خواب دیدم که بر اسب خاکستری رنگی سوار هستم ولی مردد و ناشی هم بنظر می‌رسد بطوری که مثل این است که فقط به آن تکیه کرده‌ام. درین اثنا با همکارم آقای پ... روبرو شدم که لباس پشمی مخصوصی به تن داشت و محکم بر اسب تنومندش سوار بود و به اشاره، چیزی به من گفت (گویا گنت که ناشی هستم) آنوقت بهتر از پیش روی اسب مستقر شدم و آنچنان خود را مسلط بر اسب نجیب و باهوشم دیدم که انگار در خانه خود هستم. زین من نوعی از بـالـش‌های کوچک بود که تمام فاصله موجود بین گردن و ترک اسب را اشغال کرده بود ناگهان دیدم که در تنگنای بین دو کامیون پراز بار مشغول سواری هستم. پس از مختصری سواری در طول جاده، برگشتم و خواستم از

اسب پیاده شوم ، نخست در برابر کلیسای کوچک بازی که بطرف جاده باز
 میشد . سپس واقعاً جلو کلیسای دیگری که کاملاً نزدیک آن یکی بود ، از اسب
 پیاده شدم ، میهمانخانه هم در همان خیابان بود و من میتوانستم اسب را اول کنم
 و خودم تنها به آنجا بروم ، اما ترجیح دادم آنرا با خودم به آنجا ببرم .
 بنظرم رسید که از رفتن با اسب به آنجا خجالت می کشم . جلو میهمانخانه
 پسر بچه پادویی بود که بلیطی را به من نشان داد و گفت : این بلیط مال
 شماست و من آنرا پیدا کرده ام . و باین واسطه به من خندید . روی بلیط در
 دو نقطه بطور برجسته نوشته شده بود : غذا نخور ، و بعد يك جمله دیگر (نامشخص)
 چیزی مثل این بود که : گارنکن ، درین حیص و بیص احساس کردم که در شهر
 غریبی هستم و گارنمی کنم .

درومله اول معلوم نیست که رؤیای مزبور تحت تأثیر و فشار يك تحريك دردناك پدید
 آمده است . چند روزی بود که از دمل هایی چند در زحمت بودم بطوری که اقدام هر حرکتی
 میرای من در حکم شکنجه ای بود . دست آخر كورك بزرگی در ابتدای خشتك در آورده و به بزرگی
 سیبی شده بوده است و هر قدمی که برمی داشتم با دردی تحمل ناپذیر وضعی تب آلود و فترتی از
 هر نوع غذا توأم بود و کارشاقی راهم که خواسته بودم انجام بدهم ، بطور کلی مراد وضع بدی
 قرار داده بود . جز بدشواری از عهدۀ حرفه ام بر نمی آمدم و یقیناً در چنین احوالی با توجه به
 محذور دمل و طبیعت مرض ، قادر به اسب سواری نبودم و رؤیای مزبور هم با نسبت دادن ورزش
 مزبور به من ، در واقع در حکم قوی ترین نوع ممکن برای انکار دردم به حساب می آید . من اسب
 سواری بلد نیستم و هیچگاه نیز خوابش را نمی بینم و جز یکبار در عمرم سوار بر اسب نشده ام .
 و آنهم بدون زین و بهیچوجه لذتی هم ازینکارم نبردم . در رؤیای مورد بحث آنچنان اسب
 دوانی می کردم که گویی اسلا دملی برخشتك ندارم یا به عبارت بهتر : برای اینکه
 نمی خواستم دمل داشته باشم بنا بر توصیف موجود در رؤیا ، زینم لابد ضامدم بوده که
 به من مجال خواب داده بوده است . احتمال دارد که در نخستین ساعات خواب ، همین ضامد
 مانع ازین بوده است که دردی احساس بکنم . احساس های دردناك را بعداً احساس کردم و
 اگر رؤیا بیدادم نرسیده بود شاید بیدارم کرده بودند : « براحنی بخواب ، موجبی نیست که بیدار
 شوی ! تو دمل نداری و بر اسب سواری . چنانکه اگر دمل داشتی ، نمی توانستی سوار
 بر اسب شوی ! » همین سحر رؤیا بود که در دراتسکین داد و من توانستم لختی به خوابم
 ادامه بدهم .

رؤیای مزبور نخست کوشیده است که به من تلقین کند و مراقب سازد که کورگی
 ندارم و اینکار را با تقویت مصراة تجسمی که با دردم تناقض داشت ، انجام داده است و در واقع
 همان نقشی را ایفا کرده که دیوانگی توهمی مادری که فرزندش را از دست داده بوده (۱) و یا
 بازرگانی که ثروتش بر باد شده بوده است . اما این کافی نبود ؛ و گذشته ازین ، برای اینکه آنچه
 را که « اکنون » در ذهن وجود داشت با وضع رؤیا مربوط سازد و برای جلد و دادن آن ، از

(۱) درین خصوص به کتاب سابق الذکر گرازیسگر و اشاره من در دومین تحقیق در
 باره مبتلایان به بیماری خود گول زنی ، مراجعه کنید .

ویژگی‌های احساس که بدست آن به‌عقب‌رانده میشد و تصویری که بهمین نیت بکار می‌زد، استفاده کرده‌است. چه من سوار بر اسبی خاکستری رنگ بودم، این رنگ، همانا رنگ **فلفل** نمکی لباس همکارم پ بوده در آخرین ملاقات ما، در دیه. البته با توجه باین نکته که علت دمل‌های مرا پزشکان خوردن غذاهای **ادویه (فلفل)** دار تشخیص داده بودند، و من این علت را به داشتن مرض قند ترجیح می‌دادم چه در این گونه موارد ممکن است علت کورک و دمل و امثال آن مرض قند باشد. دوست من پ هم از وقتی که در معالجهٔ یکی از بیمارانش جانین من شده است باکمال میل بامن سوار اسب‌های بزرگش می‌شود (اشاره به خرم‌آباد است. م.) من در معالجهٔ مریض مزبور متحمل زحمات طاقت‌فرسایی شده بودم (نخست از پهنا بر اسب نشستم مثل اینکه خواستم باز همت دور بزنم). گذشته ازین، بیمار مزبور مثل اسب حکایت خوشمزهٔ دلاور روزیکشنبه، مرا آلت دست کرده بوده‌است. بهمین دلیل، اسب رؤیای من اشاره ایست به بیمار مزبور (چنانکه اسب در رؤیا خیلی با هوش بوده است). عبارت «انگار در خانهٔ خود هستم» کنا به از وضعی است که من در آن خانه داشتم پیش ازینکه پ جانین من بشود، یکی از دوستان نادرم در جمع پزشکان معروف این شهر چندی پیش به من گفته بوده‌است که: «من شمارا در آن خانه بر زمین گمان می‌کردم.» اما باز هشت ساعت در روز سرگرم معالجهٔ روانی بودن کارشاق و طاقت‌فرسایی است البته با توجه به اینکه تا این حد از دمل و کورک در رنج بودم. امامی دانم که اگر حال خوب نشود از عهدهٔ انجام این وظیفهٔ مخصوصاً دشوار بر نخواهم آمد و رؤیا پراست از اشاراتی مبهم به وضعی که در آنوقت ممکن است پیدا کنم (بلیط شبیه به بلیط مربوط به میتلابان به ضعف اعصاب است و بیماران آنرا به پزشک نشان می‌دهند): **گارنگن و نخور**. اگر همینطور به تعبیر ادامه بدهم، متوجه خواهم شد که رؤیا موفق شده‌است از اسب‌دوانی (وضع مطلوب و دلخواه) به صحنه‌های گفت و شنود مربوط به دوران نخستین کودکی که میان یکی از خواهرزاده‌هایم و من رخ داده بوده است - خواهرزاده‌ای که فعلاً در انگلستان زندگانی می‌کند - گریز بزند. و بلاوه رؤیا از باره‌ای از عناصر مربوط به مسافرت‌هایم به ایتالیا استفاده کرده است: جاده‌ای که در آن اسب‌دوانی کرده‌ام محصول خاطرات ناحیهٔ ورون و سیمین است. اگر کار تعبیر را بازم عمیق‌تر ادامه بدهم به امور جنسی خواهم رسید زیرا می‌دانم که تجسم سرزمین زیبایی چون ایتالیا در رؤیای بیماری که هیچگاه بدانجا سفر نکرده است، یعنی چه (اصطلاح بظرف ایتالیا در زبان آلمانی متشابهست با اصطلاح اعضاء تناسلی)؛ بلاوه این موضوع خانه‌ای را که من پیش از همکارم پ، پزشک آن بودم و همچنین جایی را که دمل در آن واقع است بیاد می‌آورد.

رؤیای دیگری هم دارم که باستناد آن می‌توان بنحو مشابهی عمل تحریک (منتهی این دفعه حسی است) را منکر گردید: تحریکی که نزدیک بود خوابم را برهم بزند، و من به تصادف رابطهٔ بین رؤیای خود را با این تحریک کشف و بدین ترتیب رؤیا را تعبیر کردم. روزی در قلب تابستان، در شهر تیروول (Tyrol) در حالیکه می‌دانستم که خواب دیده‌ام که دیباپ مرده است، از خواب جستم. از عهدهٔ تعبیر این رؤیای کوتاه که بهیچوجه جنبهٔ بسری نداشت؛ بر نمی‌آمدم. فقط در خاطر من بود که مدتی پیش در روزنامه‌ها خوانده بودم که وجود مقدس پاپ اندک

کالتی دارد. اما در طی بعد از ظهر آن روز زخم از من پرسیده بود که: «آیا صدای وحشتناک نافوس کلیسارا امروز صبح شنیدی؟» نمی دانستم که آنرا شنیده ام یا نه، اما همانوقت بی به معنای رؤیایم بردم و آن این بود که چون به خواب احتیاج داشتم در مقابل صدای وحشتناک کلیسا که اهالی مدیس شهر تیرول بدان واسطه میخواستند مرا از خواب بیدار کنند: عکس العمل نشان داده بودم و با دیدن این رؤیا که پاپ مرده است نیز از آنها انتقام گرفتم و به خواب خود ادامه دادم بدون اینکه دیگر به صدای ذنگ کلیسا توجهی بکنم.

در عداد رویاهای بی که در فصلهای پیشین بدانها اشارت رفته است، عده ای هست که ممکن بود از آن بعنوان نمونه های جالبی بفتح عمل تحریکات عصبی در رؤیا استفاده کرد. مثلاً رؤیائی که در طی آن نایم پی در پی می نوشد، از این نوع است، بطوریکه بنظر می رسد که تحریک می تنها منبع این رؤیا است و تشنگی علت منحصر بفرآیند آنست. رؤیاهای ساده تر دیگری هم بسراغ داریم که تحریک جسمالی در آن، خود، همان میل یا آرزوست. رؤیای آن بیماری که شب هنگام دستگاه مخصوص را از صورتش بدور افکند، نحوه و ویژه ای عکس العمل ذهن را در برابر تحریک دردناک خارجی از راه تحقق یا بر آوردن آرزو، نشان می دهد ظاهراً بیمار مزبور موفق شده بود برای یک لحظه هم که شده با انتقال بیماری خود به یکی دیگر، از رنج بیماری آسوده شود خلاصه آنکه گاهی از اوقات فلان تحریک دردناک باعث می شود که خواب بیننده تحقیر مکرر از آرزوهای خود را در رؤیا ببیند.

رؤیای من در خصوص آن سه الهه (پارکها)، در واقع رؤیائی است که از احساس گرسنگی برخاسته و بسیار روشن است اما احتیاج به غذا را به صورت میل به پستان مادر جلوه داده و میل دیگری را که نباید چنین علنی تجلی کند، در لباس میل ساده مربوط به پوشیدن لباس در آورده است و نیز در رؤیای مربوط به کنت تن می توانیم مشاهده کنیم که چگونه فلان احتیاج جسمانی اتفاقی ممکن است به قوی ترین و فشرده ترین تأثیرات حیات روانی ما مربوط شود و اگر این موضوع که **سماریه** حکایت کرده است، راست باشد که صدای ماده منفجره ناپلئون را دارد یک رؤیای پر از نبرد کرده است، بروشنی میتوان دریافت که ذهن در هنگام خواب در چه جهتی از احساس های موجود استفاده می کند، و کیل دعاوی جوانی که بهنگام خفتن فکر و ذکرش نخستین کار بزرگی بود که می باستی بعد از ظهر آنروز بانجام می رسانید، در رؤیا کاری نظیر ناپلئون کرد یعنی خواب کسی را دید بنام **ک**، رایش در ناحیه هوسیاتین، نایم این شخص را در جریان کار بزرگی که در پیش داشت، شناخته بوده است و هوسیاتین بنحو کاملاً آمرانه ای در صف اول ماجراهای این رویا قرار گرفته بود. درین اثنا بیدار شد و شنید که زنی به علت داشتن بیماری برونشیت مشغول **سرفه کردن** است (۱)

و اکنون رؤیای ناپلئون را که خود پر خواب واقعی بود بار رؤیای دانشجویی که صاحبخانه اش او را بیدار کرده بود تا عازم بیمارستان شود، مقایسه کنیم. دانشجوی مزبور در همان اثنا که او را بیدار میکردند خواب دید که در بیمارستانست و روی تخت خوابی دراز کشیده است و باین فکر که چون در بیمارستان است پس دیگر احتیاجی به بلند شدن و رفتن بانجان ندارد، همچنان

(۱) در اینجا جناسی وجود دارد چه دو کلمه، هوسیاتین و هوستن (به معنای سرفه کردن بزبان آلمانی متشابهند).

بخواش ادامه داد. این رؤیا معلوم است که رؤیای حاکی از تن آسانی است و نایم علت رؤیایش را خود فاش ساخت و بدین ترتیب یکی از اسرار رؤیا را بر ما آشکار کرد. به معنای تمام رؤیاها همانا رؤیاهایی هر بوط به تن آسانی است و هدفشان نیز اینست که ما را به ادامه خواب تحریر کند و میشود گفت که رؤیا نگهبان خواب است و نه مزاحم آن در جای دیگر آشکار خواهیم ساخت که چگونه استنباط بالا با عوامل روانی که مزاحم خواب میشوند قابل تطبیق است و از هم اکنون نیز می توانیم نقش تحریکات خارجی را در رؤیا باز نماییم: احساسهایی که بهنگام خواب عارض ذهن می شود یا از طرف آن استقبال نمی شود (موقمی که شدت و معنای آن، که ذهن آنرا درک می کنند، به ذهن چنین اجازه ای را می دهد) و یا اینکه به مدد رؤیا از طرف ذهن در معنای خود را از دست می دهد و یا بالاخره اگر ذهن باید آن را بر رسمیت بشناسد، می گوشت آن احساس را بنحوی تفسیر و ترجمه کند تا قسمتی از یک وضع مطلوب بود لخواه را که مزاحم خواب نباشد، تشکیل بدهد، خلاصه، احساس کنونی، بنحوی با رؤیا درمی آمیزد که تمام واقعیت خود را از دست داده باشد. کنسول اول (نایپتون) می تواند به خوابش ادامه بدهد، چه چیزی جز خاطرۀ توپ ارکول مطرح نیست (۱)

میل به خوابیدن، که متعلق به من خود است و پس از آمیزش (۲) با سانسور موجب سهمیم شدن این یکی است در رؤیا، هر دفعه باید در زمرۀ عوامل مؤثر در تشکیل رؤیا حساب آید و هر رؤیایی که به نتیجه می رسد در واقع تحقق همین میل به خواب است. و مادر جای دیگر باز خواهیم نمود که چگونه این میل به خوابیدن که میلی عمومی منظم و همواره یکسانست در زمرۀ امیال و آرزوهای است که نوبه به نوبه با محتوی رؤیا ارضاء و اطفاء می شود. میل به خواب، عاملی است که نقایص نظریۀ اشتراپل و وونت را بر طرف می سازد و این موضوع را توضیح می دهد که چرا ما تحریکات خارجی را بنحوی هوسبازانه و شکفت انگیز ترجمه و تفسیر می کنیم چه ترجمه و تفسیر حقیقی که ذهن خفته کاملاً از عهده آن برمی آید، ممکن است مستلزم توجهی مؤثر باشد و در نتیجه خواب را بهم بزنده، بهمین جهت سانسور بنحوی قطعی وارد میدان عمل می شود و به یاری میل به خواب می آید و به تفسیر یا ترجمه ای از احساس های خارجی، جواز عبور می دهد که با میل به خواب موافق و مساعد باشد. تا اندازه ای مثل اینکه بلبل است نه چکاوک، چه اگر چکاوک بود، شب زفاف تمام شده بود. بهمین جهت از میانۀ تمام ترجمه و تفسیرهای ممکن فلان تحریک خارجی، آن ترجمه ای انتخاب می شود که بهتر با آرزوهای خفته در ذهن سازگار و موافق باشد. ازین قرار همه چیز مین و مشخص است و هیچ چیز مبهم و تصادفی نیست

بنا بر این تفسیر بد در واقع اشتباه حواس نیست بلکه در حکم بهانه و چاره ناچار است و درین مورد نیز مثل موقعیکه سانسور باعث تغییر مکان می شود، جریان روانی طبیعی و عادی تابع مقتضیات می گردد.

هنگامی که، تحریکات بیرونی یا درونی، آتقدر شدید است که ممکن است بر توجه

۱ - محتوی این رؤیا در دوسندی که درین مورد در دست دارم بدو نحوه تمبیر و تفسیر شده است.

۲- و با آمیزش با « تدارک ثانوی » بعداً درین باره بحث خواهیم کرد.

و دقت مامسلط شود. اگر رؤیا بیار بیاورد، نه بیداری در حکم نقطه اتکایی برای تشکیل رؤیا و هسناى برای عناصر آن خواهد بود و جریان تحقق میل مربوط هم ، تقریباً همانست که در مورد تجسمات واسط میان دو تحریک روانی. پس درین حدود است که عناصر جسمانی می تواند محتوی پاره ای از رؤیاهارا تمیین کند و به ندرت ممکن است تشکیل رؤیایی موجب برانگیخته شدن یکمیل غیر کنونی گردد . بلکه در هیچ موردی ممکن نیست رؤیا حزر آرزویی را که در وضع معلومی تحقق می یابد ، جلوه دهد و اگر بتوان گفت باید آرزویی را بر گزیند که تحقق یا انجام آن با احساس کنونی متناسب باشد چه عناصر کنونی مزبور اعم ازینکه غم بار یا دردناک باشند ، ممکن است مورد استفاده قرار گیرد چهما گاهی آرزوهایی در منزمی پروریم که تحقق آن غم بار و دشوار است. این امر ظاهراً متناقض بنظر می رسد اما وجود دو سیستم روانی و خود موضوع سانور که آنها را از هم جدا میکند این تناقض را برطرف می سازد .

چنانکه گذشت، آرزوهای سر کوب شده ای هست که متعلق به سیستم اولیست و سیستم دومی در برابر تحقق آن قد علم می کند البته از بیان این موضوع نظر ما این نیست که آرزوهای مزبور نخست بوده اند و آنگاه از بین رفته اند بلکه اصل سر کوبی چنانکه از مطالعه در احوال مبتلابان به امراض روانی بر می آید، ایجاب می کند که این آرزوهای سر کوب شده باز هم وجود داشته باشد منتهی بطور سر کوبی شده. اصلاح متداول «سر کوبی کردن» یا «خاوش کردن» این نوع آرزوها بسیار صحیح است زیرا مقدمات روانی لازم برای هدایت این گونه آرزوها تا مرحله تحقق یا انجام، معوق می ماند و ممکن است مورد استفاده قرار گیرد . اما هر گاه یکی از این آرزوهای سر کوبی شده با وجود آنکه گذشت، به تحقق پیوندد، فشاری که از طرف آن سیستم دومی (خود آگاهی) بدان تحمیل می شود، در رؤیا، درلباس احساسات نامطبوع جلوه خواهد کرد . بطور کلی موقمی که بهنگام خواب ، احساسات نامطبوع از جانب علل جسمانی بهما دست می دهد؛ این صورت فلکی دستخوش فعالیت رؤیا می شود و دست سانور پیش و کم اذمان آن کوتاه می گردد و بدین ترتیب آرزوهایی که تا آن وقت متراکم شده بود در سایه رؤیا بنحوی به تحقق و انجام می رسد. با توجه بهسطور بالای ما می توان بسیاری از کابوسها و رؤیاهای دردناک والم خیز را تبیین و توجیه کرد و البته با کابوسهای دیگر هست که به مکانیسم و نظام دیگری مربوطست. علت خلجان و دلهره در رؤیا ممکن است امری روانی عصبی باشد و از تحریکات روانی جنسی سرچشمه بگیرد و بیک خواهش سر کوب شده مربوط باشد. دلهره مزبور و هر رؤیای دلهره آمیز، با توجه به موضوع بالا، درحکم نشانه مرض عصبی خواهد بود . این حدی نیست که گرایش رؤیا به تحقق آرزوها بدان محدود شود. چه در رؤیاهای دردناک (کابوس) دیگر، ممکن است علت دلهره همانا یک امر جسمانی باشد (امراض ریوی و قلبی و ناراحتی های تنفسی،) در این صورت رؤیا از آن برای تحقق متراکم ترین خواست که به علل روانی با دلهره ای ظنیر دلهره مزبور در بالا ممکن بود به پایان برسد، استفاده می کند؛ تلفیق این دو مورد ظاهراً متفاوت، چندان مشکل نیست. موقمی که دو امر روانی مانند یک تمایل عاطفی و یک مجموعه تصویر کاملاً درهم آمیخته و با هم متحد شدند، آنکه اکنون عارض شده است آن یکی را در رؤیا احضار و مجسم می کند لذا گاهی دلهره جسمانی موجب برانگیختن شدن محتوی تجسمی ممنوع می شود و زمانی تجسم غیر ممنوع که تحریک جنسی

آنرا برانگیخته و احیاء کرده است، موجب ظهور و بروز دلهره می‌گردد. می‌توان گفت که در مورد اول فلان تأثیرات تحریک جسمانی بنحوی روانی تفسیر و ترجمه شده است و در مورد دوم عامل معلوم‌ها ناگاملا روانی است ولی محتوی سرکوبی شده درین جا جای خود را به یک تفسیر جسمانی می‌دهد که بادلهره مناسبت دارد. مشکلاتی که در این مقام بروز می‌کند؛ جز رابطه‌ای اندک با خود رؤیا ندارد و این مشکلات از آنجا ناشی می‌شود که ما با مسایل مربوط به تشریح و تجزیه و تحلیل موضوعات دوگانه دلهره و عمل سرکوبی روبرو می‌شویم و گرنه حالت عمومی تن ما یقیناً در زمره عناصر هدایت‌کننده رؤیا بشمارست و هر چند که از عوامل معین‌کننده محتوی آن نیست ولیکن عناصر مورد حاجت افکار آن را در اختیارش می‌گذارد، و از آن میان قسمتی را برمی‌گزیند و در نتیجه پاره‌ای از قضایا را عرضه می‌کند و قضایای دیگر را از آن دور می‌سازد. بقایای روانی هنگام روز که در طی محتوی رؤیا به اهمیت و اعتباری می‌رسد؛ اثر این حالت را حفظ می‌کند. بعلاوه ممکن است همچنان که هست در رؤیا پابر جابماندویا آنکه دگرگون شود آنوقت است که فلان حالت نامطبوع جسمانی در رؤیا در لباس حالتی مطبوع و خوشایند، جلوه می‌کند.

موقمی که تحریکات جسمانی هنگام خواب واجد شدتی ضعیف است، به عقیده من، در تکوین رؤیا نقشی نظیر تأثرات کم اهمیت هنگام روز که فقط بدلیل تازه بودن در رؤیا متجلی می‌شود، ایفا می‌کند. نظرم اینست که رؤیا از آنها استفاده نمی‌کند مگر وقتی که بسادگی در محتوی تجسمی منبع روانی آن قابل حل باشد و این نوع تحریکات در حکم وسایل و مصالح ارزان قیمتی است که همواره در دسترس هست؛ بطوری که هر گاه حاجت‌آفتد می‌توان از آن استفاده کرد و حال آنکه فلان شئی قیمتی مورد استعمال خود را به شخص من می‌قبولاند مثلاً هنگامی که فلان فرد متفکر سنگ کمیابی را نزد هنرمندی می‌آورد (مثلاً یک دانه عقیق یمانی را) برای اینکه هنرمند شاهکاری از آن سازد، این همان رنگ و بزرگی یا کوچکی و موج‌های سنگ مزبور است که ملاک کار استاد قرار می‌گیرد نه منحصرأ فکر و طرح خود او در صورتیکه اگر این هنرمند مرمریاسنگ معمولی در دست داشته باشد، می‌تواند به الهام هنری خویش بیالذ و کار خویش را منحصرأ محصول ذوق و هنر خود بدهد. من جزین راهی برای توجیه این موضوع که فلان محتوی مربوط به تحریکات عضوی عادی چرادر تمام شبها و در همه رؤیایها جلوه نمی‌کند، ندارم. (۱)

برای تفهیم روشن‌تر نظر خود درین خصوص مثالی می‌آورم. روزی کوشیده بودم بنهم که چرا انسان غالباً در رؤیا می‌بیند که پایش جایی گیر کرده است و قادر به حرکت نیست و کاری را که شروع کرده نمی‌تواند به پایان برساند و متعاقب این احساس تیردستخوش خلعجان می‌شود. آنشب که درین خصوص اندیشیده بودم رؤیای زیر را دیدم: با لباس مختصری از یک آپارتمان واقع در طبقه تحتانی بیرون آمدم و از پلکان بالا رفتم، و چهار پله یکی کرده‌ام و از چابکی خود خوشم آمده. ناگهان چشم

(۱) رانک در طی سلسله‌ای از کارهای خود نشان داده است که پاره‌ای از رؤیایهای محصول تحریکات عضوی (رؤیایهای حاوی احتلام و آمیزش جنسی) مخصوصاً همین تنازع بین احتیاج به خواب و مقتضیات احتیاجات عضوی و همچنین تأثیر این مقتضیات در محتوی رؤیا می‌باشد.

به خدمتکاری افتاد که از پلکان پایین می‌آمد، بطرف من آمد، خجالت کشیدم و خواستم پایم را تند کنم که همان احساس بودن در تنگنارا کردم: احساس کردم که پاهایم به پله‌ها چسبیده است و قادر به حرکت هم نیستم.

تجزیه و تحلیل - وضع رؤیا از واقعیت اقتباس شده است چه من در شهر وین دارای دو آپارتمان هستم که وسیله پلکانی بهم‌راه دادند. دفتر مشاوره و دفتر کار من میان دو طبقه بالای منزل من در طبقه بالایی قرار دارد. موقعی که کارم به درازا می‌کشد؛ اتفاق می‌افتد که با وضع ناجوری به‌اطاق خوابم می‌روم؛ روز پیش از رؤیای مزبور نیز چنین پیش آمده بود. بطوریکه یقه و کراوات و سرآستین‌هایم راکنده بودم و رؤیا ازین ناجوری‌مضم، آن لباس مختصر را از آب‌درآورد است منتهی بسیار مبهم و نامشخص. من عادت دارم چند پله یکی بکنم و بلاوه این خود درحکم تحقق آرزویی است در رؤیا چه این عمل مبین‌حالت مساعده قلب است و این خود آرزوی منست و انگهی قسمت اول رؤیا یا قسمت دوم آن از لحاظی متناقض است چه نخست چهارپله چهارپله بالا رفتن و بعد روی پلکان می‌خکوب شدم و این نکته به من نشان می‌دهد که رؤیا بدون هیچگونه اشکالی، اعمال حرکتی را کاملاً، همچنانکه در واقعیت و بهنگام بیداری انجام می‌گیرد، با انجام می‌رساند چنانکه عمل پرواز در رؤیاها کمیاب نیست. اما پلکانی که من از آن بالا می‌رفتم پلکان خانه من نیست؛ دروهله اول آنرا بجا نیاوردم ولی شخصی که به پیشاز من آمده بود در بجا آوردن و تمیین حدود آن به من کمک کرد. این شخص کلفت خانم پیریست که روزی دوبار برای تزریق آمپول به خانه‌اش می‌روم پلکان رؤیای من کاملاً شبیه پلکان مزبور است.

پلکان وزن مزبور چرا در رؤیای من جلوه کرده‌اند؛ خجالتی که از ناجور بودن وضع لباس کشیدم، بی‌گمان واجد خصیصه‌ای جنسی است بیاری کلفتی که بخوابم آمده، مسن‌تر از من کریره‌المنظر و ناگیر است، جزین توجیه و تملیل چیزی به ذهنم نرسید که: هنگامیکه بوقت صبح به این خانه می‌روم، همواره در بالا رفتن از پلکان مزبور دچار سرفه می‌شوم و چون جایی برای تف‌انداختن نیست تف خود را روی پلکان می‌اندازم و در ضمن آرزو می‌کنم که ظرف مخصوص انداختن تف آنجا بگذارند. خانم مسن و غرغروی خانه که در همین حال به ارزش تمیزگی واقف است، یکبار کمین کرد و هنگامی که دید روی پله‌ها تف انداخته‌ام پنحوی غرغر کرد که من آنرا شنیدم و چند روزی نیز با من بسردی رفتار میکرد و روز پیش از رؤیای همین رفتار سرد را کلفت خانه بامن کرد. آرزو مثل همیشه خیلی سریع از خانم عبادت کردم و داشتم برمی‌گشتم که خدمتکار مورد بحث در راهرو و ساختمان رو کرد به من و گفت: «آقا می‌توانستند پیش از ورود به‌اطاق کفش‌هایشان را پاک کنند، حالا دوباره قالی قرمز بکلی کثیف شده است»، بنظر من این ماجری تنها دلیلی است که می‌تواند حضور کلفت و پلکان را در رؤیای من توجیه و تعبیر کند.

میان موضوع پرواز کردن از پلکان، و تف کردن روی پلکان، رابطه نزدیکی وجود دارد و سرفه و خستگی ناشی از مرض قلبی نیز محصول و معلول اعتیاد به دود است، و زخم نیز مثل این بیمار پیر اعتیاد را به دود موجب ناپاکی و کثافت می‌داند، و به عقیده من علت اختلاط و

و درهم آمیختگی خانه من و بیمارم در رؤیا وجود همین وجه مشترك است بین زن من و بیمار مزبور .

بقیه تعبیر رؤیای بالا را به پس از توضیح رؤیای نوعی یا نمونه‌ای (Typique) مربوط به البسه مختصر، موکول می‌کنم ، درینجا فقط این موضوع را خاطر نشان می‌سازم که احساس تنگنا یا فشار در طی رؤیا همواره زمانی بظهور می‌رسد که پاره‌ای از شرایط آنرا ایجاب بکند ولی در مورد رؤیای من که در طی آن احساس تنگنا کردم نمی‌توان این فرض را کرد که فلان وضع محرک ویژه در کار بوده است . زیرا لحظه‌ای پیش از احساس مزبور داشتم چهارپله چهارپله جمت می‌زدم .

۴ - رؤیاهای نمونه‌ای یا نوعی (Typique)

اگر دیگران افکار ناخود آگاهانه‌ای را که در پشت رؤیاهایشان نهفته است بر ما فاش سازند ، از عهده تعبیر رؤیاهایشان بر نخواهیم آمد و بکار بردن عملی روش ما سخت منوط به این موضوع است . اما علی‌رغم تفرد و تشخیصی که هر کدام از ما در رؤیاهای خود ابراز می‌کنیم ، باز رؤیاهایی یافته می‌شود که نزد تقریباً همه ما یکسان ظهور کرده و می‌توان گفت که معنای آن نیز برای همگی یکی بوده است ، این رؤیاهای نمونه‌ای درخور توجه خاصی است برای اینکه احتمالاً مناسب آن نزد همه یکی است و ممکن است معلوماتی در خصوص منابع مزبور بدست بدهد .

تطبیق روش‌های تعبیر ما با این رؤیاهای نوعی ممکن بود موجب امیدواری‌های فراوان ما شود ولیکن با کمال تأسف باید گفت که روش تعبیر ما با این دسته از رؤیاهای قابل تطبیق نیست زیرا وقتی که تعبیر چنین رؤیاهای نوعی مطرح است ، معمولاً نایم از بیاد آوردن اندیشه‌هایی که او را بدان راهبر بوده است ، عاجز است و یا آنکه آنچنان مبهم آن‌را به یاد می‌آورد که نمی‌توانیم از آنچه می‌گوید طرفی ببندیم . اندکی بعد علت این موضوع را بیان خواهیم کرد و نیز راه مرتفع کردن این نقیصه را در روش خودشان خواهیم داد . از آنچه خواهد آمد خواننده بخوبی خواهد فهمید که چرا درین مقام جز به یکی دو رؤیای نوعی نمی‌پردازم و توجیه و تعبیر بقیه را به بعد موکول می‌کنم .

۱ - رؤیایی که در طی آن عریانی باعث خجالت می‌شود .

رؤیایی که در طی آن نایم خود را در حضور دیگران لخت و یا نیم عریان می‌بیند معمولاً با حالت شرمساری یا خجالت توأم و همراه نیست و درینجا بر آنیم که رؤیایی ازین دسته رؤیاهای را توضیح دهیم که در طی آن نایم دستخوش حالت شرمساری می‌شود و می‌خواهد فرار کند یا خود را پنهان نماید و یا دچار احساس تنگنا و فشار می‌شود بطوری که قادر به حرکت نیست و از عهده تعبیر این وضع دشوار نیز بر نمی‌آید فقط درین مورد است که رؤیا واجد جنبه نوعی و نمونه‌ایست هر چند که آمیخته به خصوصیات فردی و غیر مشترك باشد . منظور ما اصولاً همان حالت شرمساری است که باعث می‌شود نایم بفکر پنهان کردن برهنگی خود بیفتد و از دیگران خود را پنهان نماید و حال آنکه موفق نمی‌شود . بنظر من اغلب خوانندگان کتاب حاضر در رؤیاهای خود با چنین حالتی روبرو شده‌اند ؛ می‌خواهند بدون عریانی خود را از نظرها پنهان کنند ولی نمی‌توانند و دچار دلهره و خلدجان می‌گردند . معمولاً نایم به وضوح و روشنی نمی‌تواند

بگوید که برهنگی در طی رؤیا چگونه بوده است ، عموماً می گویند که: با پیراهن بودیم، اما به ندرت با تصویر روشنی از این برهنگی روبرو می شویم، و معمولاً نقد مبهم و نامشخص است که نایم بعداً اضافه می کند: یا بالباس زیر. اغلب اوقات ناجور بودن وضع لباس آنچنان نیست که بتوان آنرا علت شرمساری نایم به شمار آورد مثلاً در مورد آن افسر قدیمی مسأله عربانی جای خود را به مسأله پوشیدن لباس مخالف مقررات داده است: به خیابان رفتن و ششیرم را با خود نبردم، افسران بطرف من آمدند، کراوات نداشتم و شلوار غیر نظامی با چهارخانه های درشت به پا کرده بودم و غیره .

اشخاصی که در حضور آنها چنین شرمساری ای به نایم دست می دهد عموماً ناآشنا هستند و قیافه شان مشخص نیست. در رؤیاهای نوعی البسه ای که تا این حد موجب ناراحتی مایم شود، هیچگاه مسبب توجه یا خطاب ناآشنایان مزبور به نایم نمی گردد بلکه برعکس همگی قیافه ای بی اعتنا و یا چنانکه شخصاً در رؤیایی مخصوصاً روشن ، مشاهده کرده ام ، قیافه ای رسمی و خشن دارند و این موضوع خود قابل اندیشه است . میانه موضوع خجالت از یک طرف و قیافه های خونسرد و بی تفاوت تماشاکنان از طرف دیگر تناقضی موجود است که اغلب در طی رؤیاهای خود با آن روبرو می شویم ، چه ناآشنایان می بایستی درازاه وضع و احساسات نایم ، با تعجب به او بنگرند و یا بریش بخندند و یا خشمگین شوند ولی می توان تصور کرد که چنین عکس العملی با تحقق آرزویی ، ازمیدان رانده شده و حال آنکه شرمساری با برجامانده و با نیرویی قوی پستی شده است: روی این اصل است که دو قسمت رؤیا باهم متناقض است و با نقل گزارش جالب زیر به ما ثابت خواهد شد که تمام جزئیات رؤیا را نمی توان فقط به مدد موضوع جا بجا شدن ناشی از خواست یا آرزو توجیه و توضیح کرد .

آنچه خواهد آمد عصاره قصه ایست از آنلدرسن (۱) که در کتاب معروف او آمده است و اخیراً ج. ل. فولد از آن در تدوین کتاب طلسم بهره مند شده است . درین قصه یادونفر شاید آشنا می شویم که برای امپراطور لباس گرانبهایی می بافند که جز مهربان صادق و نیک نفسش توفیق زیارت آنرا ندارند. امپراطور لباس نامرئی را در بر کرده راه می افتد و حاضران که از آزمایش مزبور وحشت کرده بودند ، دم فرو بستند و وانمود نکردند که متوجه برهنگی او شده اند . وضع رؤیای مانیز عیناً همینست بطوری که زیاد جورانه نیست اگر قبول کنیم که خاطرۀ وضع و محتوی توضیح ناپذیر چنین رؤیاهایی یکی از اسباب پروراندن این نوع افسانه هاست و باید دانست که افسانه مزبور از آن زمان دیگر معنای نخستین خود را از دست داده و برای مقاصد دیگری بکار رفته است . اما خواهیم دید که این جنبۀ توضیح ناپذیری محتوی رؤیا بدلیل فعالیت خود آگاهانه آن سیستم دومی روانی، امریست متواتر و در واقع یکی از عواملیست که شکل قطعی رؤیا مملول آنست و همین سوه تفاهات داخل روانی است که به انواع و سواشها و ترس های بی پایه هیستریکی منجر میشود .

و حالاً بیاییم عناصر تمبیر این قصه را برای رؤیای خودمان معین کنیم. شاید در واقع همان رؤیا و امپراطور نیز خود نایم است و گرایش قصه بطرف جنبۀ اخلاقی نیز پرده از روی امپال

(۱) نویسنده داستان سرای معروف دانمارکی در سده نوزدهم نام کتاب او لباس های تازه امپراطوره است .

غیر مجازو سرکوبی شده و مورد بی اعتنائی قرار گرفته ، برمی دارد. تداعی هایی را که در ضمن تجزیه و تحلیل این نوع رؤیاهای درمیتلایان به امراض عصبی ، کشف کرده ام به من اجازه می دهد تا تصدیق کنم که بایه و اساس آنها همواره خاطره ای از نخستین دوران کودکیست چه تنها در دوران کودکیست که میتوانیم با لباس زیر یا پوشاک مختصری بیرون بیاییم و خودمان را به آشنا و بیگانه نشان بدهیم از : قبیل خدمتکاران و میهمانان و بلاوه در آن روزگار که از برهنگی شرمسار نمیشدیم (۱) می توان مشاهده کرد که بسیاری از بچگان ، حتی نسبتاً بزرگ و بالغ موقعی که لختشان می کنند عوض آنکه خجالت بکشند احساس خوشی و نشاط عمیقی می کنند. می خندند و می چهند و به هم دیگر می پرند. مادر ازین جهت سرزیشان می کند و می گوید « به ، خجالت بکش ؛ خنده چیه ، بچه ها اغلب از نشان دادن خود لذت می برند . هیچکس نیست در دهکده ای ازین ناحیه بگردش پرود و بچه های دو یا سه ساله را نبیند که جلو او بیرون آید و با او بازی را بالا میکشند شاید به افتخار آنها . یکی از بیماران من به یاد دارد که در هشت سالگی ؛ دلش می خواست پیش از رفتن به رختخواب با پیراهن جلوی خواهر کوچکش که در اطاق مجاور بود برقصد اما کلفت خانه مانع اقدام او میشد . بیماران عصبی از جمله کسانی هستند که در دوران کودکی برای این قسم امور ارزش بسیار قابل بوده اند البته پارانوئیالها هم به وقت کنند و پوشیدن لباس دوست دارند که دیگران آنها را ببینند و ازین خودنمایی لذت هم می برند ، در میان منصرفین نیز دسته ای هستند که این نوع محرکات در دوران کودکی در آنها ، بصورت امور شکنجه آور و مزاحم درآمده است این دسته را به خودنمایان ملقب کرده ام .

هنگامی که به عقب می نگریم ، این قسمت از کودکی ما که از منای خجالت عادی است ؛ در نظر ما چون بهشتی جلوه می کند و تازه خود این فردوس برین مگر چیزی بجز مجموعه خیال باقیهای دوران کودکی ما است ؛ بهمین جهت است که آدمها در بهشت برهنه هستند و خجالت نمی کشند تا موقعی که خجالت و دلهره ظهور می کند آدمیان درین هنگام از بهشت طرد می شوند و حیات جنسی و تمدن آغاز می کند و رؤیای هر شب ممکن است ما را به این بهشت راهبر شود. ما قبلاً باز نمودیم که تأثرات نخستین دوران تولد (دوران «پیش از تاریخ» که نازدیک چهار سالگی ادامه دارد .) بار دیگر تمایل به بروز و ظهور دارد (محتوی آنها هر چه می خواهد باشد) و این احیای تأثرات آن دوران همانا در حکم تحقق آرزوست. پس رؤیاهای حاوی برهنگی با همان رؤیاهای مبتنی بر خودنمایی یکی است (۲)

رؤیای مربوط به خودنمایی حاوی تن شخص خودمانست که نه با منظره دوران کودکی بلکه با هیات کنونی و برهنه و بالنتیجه با تغییر شکلی که حاصل تمام خاطرات بعدی مربوط به عدم توجه به سر و وضع و همچنین تأثیر سانسور است ؛ بطور نامشخص در رؤیای جلوه کرده است. رؤیایی نمی شناسم که در طی آن تماشاکنان حقیقی این نوع خودنمایی های بچگانه در رؤیاهای

(۱) در آیه مزبور بجهای هم به چشم می خورد که فریاد می کشد ، « او که بکلی

لخت است »

(۲) فرنجی سلسله ای از رؤیاهای مربوط به برهنگی مربوط به زنان را منتشر کرده و بدون رحمت آنها را در رمره رؤیاهای مربوط به خودنمایی جای داده است اما این رؤیاهای در پاره ای از جهات با رؤیاهای نوعی حاوی برهنگی که شرحش گذشت ، فرق دارد .

ادوار بعدی باردیگری جلوه کرده باشند. چنین رؤیایی هیچگاه همان خاطرۀ ساده‌ویی پیرایه دوران کودکی نیست. جالب توجه اینست که اشخاصی در زمان کودکی موجب برانگیختن توجه جنسی ما میشده‌اند. در عیجکدام از تصاویر رؤیایی مبتلایان به هیستری و سواس دیده نمیشوند فقط در رؤیای پارانوئیبایی‌ها این تماشاکنان بار دیگر احیاء میشوند. و با وجود اینکه نامرئی هستند، بیمار بطور تصب آمیزی متقاعد می‌شود که آنها را در خواب دیده‌است. «عده قابل ملاحظه نا آشنا» که به منظره تن برهنه نایم بی‌اعتنا هستند و رؤیا آنها را درین رؤیاهای بعدی جانشین آشنایان پیشین (دوران کودکی) می‌کند، به تحقیق مخالف آرزوی دیدن چند نفر آشنایی است که نایم بهنگام کودکی تن برهنه خود را به آنها نشان می‌داده است. ما این عده قابل ملاحظه نا آشنا را در بارها رؤیا های دیگر نیز می‌بینیم و برعکس همواره مبین آرزوی ما دایره به درازداری، (۱) میباشد.

پس می‌بینیم چگونه احیای وضع دوران کودکی، چنانکه در رؤیای پارانوئیبایی به چشم می‌خورد، تضاد مزبور را توجیه می‌کند: زیرا نایم در هر صورت تنها نیست و مطمئناً دیگری از او دیده است، منتهی «دیگری» یکبار نیز بصورت «عده زیادی از نا آشنایان و اما نامشخص و بی‌اعتنا» درآمده است. وانگهی، در رؤیاهای مربوط به خود نمایی باید موضوع سرکوبی کردن را نیز در نظر گرفت زیرا جنبه درد ناک رؤیای مبثنی بر خود نمایی از عکس العمل همان سیستم روانی دومی ناشی می‌شود و مبین این معنی است که صحنه مربوط به خود نمایی علی رغم تمام مشکلات و قهر نظینه‌ها موفق به عرض اندام شده‌است.

باز هم در خصوص موضوع احساس تنگنا و فشار در طی رؤیا، در آینه صحبت خواهیم داشت. رؤیا برای رساندن کشاکش بین اراده یعنی «نه»ها، و مخالفین ازین تنگنا و فشار استفاده میکند چه بر طبق نمشهای ناخود آگاهانه، عمل خود نمایی باید ادامه یابد ولی سانسور بر آنست که این جریان را قطع کند. میانه رؤیاهای نوعی و قصص و بطور کلی شعر روابط متواتری وجود دارد که محصول اتفاق نیست. نگارنده موشکافی درمسأله تبدیل لباس را که شاعر معمولاً آلت فعل آن واقع میشود، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و نتبئات خود را در جهت معکوس نیز دنبال کرد و شعر را نیز به رؤیا تحویل کرد و خاطر نشان ساخت که شعر و رؤیای شاعر یکیست. دوستی قطعه زیر را از آثار ژ. ا. گلر به عنوان «هانری سیز» به من نشان داد:

«لی عزیز. برای شما آرزو نمی‌کنم که خدای نا کرده بتجربه وضعی نظیر وضع اولیس (۲) پیدا کنی چه او برهنه و پوشیده از لجن جلو نوزیکا آ و همراه اش ظاهر شد. در بطن این حادثه حقیقی نهفته است که منتخب و گیراست. آیا ما یلید بفهمید که سرچشمه این حقیقت کجاست؟ فرض کنید از میهن ما و از آنچه نزد شما عزیز است جدا شده مدت مدیدی در خارج سرگردان مانده و چیزها دیده و تجاربی اندوخته و پریشان و دلواپس و مسکین و فراهوش شده‌اید. درین صورت قطعاً شبی خواب خواهید دید که به وطن خود نزدیک می‌شوید و آنرا می‌بینید که بارنگهای گوناگون رنگ آمیزی شده و به نفوش زیبا و ظریفی مزین گشته‌است،

(۱) معلوم است که حضور « تمام اعضای خانواده » نیز همان معنی را دارد و مبین رازداری ماست.

(۲) اولیس قهرمان در بدر و غربت کشیده و رنج دیده کتاب ادیسه اثر «همر» یونانیست. م.

آنوقت یکدفعه متوجه میشوید که لباس کهنه در بر کرده‌اید و غیاد آلود و برهنه هستید. اینست که دستخوش شرم و دلهره می‌شوید، بفکر فرار می‌افتید و می‌دوید و یک وقت بیدار می‌شوید که شرف در عرق هستید. تازمانی که آدمیزادی وجود دارد، رؤیای مردی که مشوش و از هر طرفی رانده شده‌است، چنین خواهد بود. این است که همر این‌قسمه پریشانی را از عمیق‌ترین با دوام‌ترین جوهر بشریت استخراج کرده است. جوهر عمیق و بادوام انسان را عواطف و تأثرات دوران نخستین زندگانی او تشکیل می‌دهد و این همان چیز است که شاعر قصد دارد آنرا در شئون گاش بر انگیزاند. در وراء آرزوهای تبعیدی (اولیس) آرزوهای خود آگاهانه‌ایکه قابل عتاب و خطاب نیست. آرزوهای زمان کودکی، در رؤیا جلوه می‌کنند یعنی آرزوهای جاوگیری شده و غیر مجاز. بهمین جهت است که رؤیای مزبور، رؤیایی که با افسانه نوزیکا بصورت یک امر محسوس خارجی در آمده است، عموماً با کابوس به پایان می‌رسد.

رؤیای خود من که در طی آن چهارپله یکی کردن‌های من مبداً به میخکوب شدن روی پلکان می‌شود، باز در جای خود رؤیایی است مربوط به خود نمایی، چه واجد تمام مختصات مربوط به این دسته از رؤیاهاست پس میبایستی به تأثرات هنگام کودکی قابل تحویل باشد. ازینجا می‌توان پی برد، باینکه تا چه اندازه رفتار آن خدمتکار که مرا به سبب کثیف کردن فرش سرزنش کرده بود، در نقش او در رؤیای من مؤثر بوده است. خلاصه می‌توانم بنحو مطلوبی این قسمت رؤیا را توجیه و توضیح کنم چه مبحث روانکاو به ما می‌آموزد که تقارن در زمان وقوع واقعات باعث همبستگی و تداعی بین واقعات می‌شود بطوری که اگر دو فکر را در نظر بگیریم که ظاهراً هیچگونه ارتباطی باهم ندارند ولیکن از لحاظ زمان بدون فاصله پشت سرهم قرار گرفته‌اند، این دو فکر، کل یکپارچه منسجمی را تشکیل می‌دهند که می‌توان آنها را با حروف آ و ب که پشت سرهم نوشته شده‌است و باید آنرا با یک هجای واحد منحصر بفرد یعنی آب تلفظ کرد، تشبیه نمود. چنین است چگونگی برقرار شدن ارتباطات بین عناصر در رؤیا. رؤیای مربوط به پلکان که الساعة از آن حرف می‌زدم به دسته‌ای از رؤیا متعلق است که مسلکی را تجزیه و تحلیل کرده‌ام پس باید اکتفاً محتوی نا پیدای آن با افکار نا پیدای سایر رؤیاهای دسته مزبور یکسان باشد. باری، در عده از این رؤیاهای، به خاطر دایه‌ای بر می‌خورم که مرا از موقع شیر گرفتن تا سن بیست و هشت ماهگی پرستاری کرده است و من نیز ازین پرستار جز خاطرهای محو چیزی به یاد ندارم، چنانکه چندی پیش مادرم درین باره با من گفته است، که این پرستار زنی پروکره‌المنظور و با پشتکار و عاقل بوده است، و اگر به رؤیایم اعتماد کنم باید بگویم که اگر در کودکی به پاکیزگی خود توجهی نمی‌کردم، با خشونت با من رفتار می‌کرده و کلمات ناهنجار بمن می‌گفته‌است.... و خدمتکاری که در رؤیا ظاهر شده و چنانکه گذشت چنین بنظر می‌رسد که قصد دارد در حال حاضر هم دست از پرستاری و تربیت من نکشد. همان پرستار پر دوران کودکی منست که در قالب خدمتکار بیمارم در آمده‌است. و نیز می‌توان فرض کرد که با وجود چند سیلی‌ای که به صورت من نواخته بود، باز هنگامی که کودک بودم به پرستارم علاقه داشتم (۱)

(۱) نمبر دیگری ازین رؤیا، عمل تف انداختن روی پلکان فکر شخص را متوجه تجلی

بقیه در صفحه ۱۸۳

۴ رؤیای مربوط به مرگ عزیزان

دسته دیگری هم از رؤیاهست که جنبه نوعی دارد. در طی این رؤیاهای والدین و برادر خواهر و فرزندان خود را می بینم که اذد نیارفته اند. در اینجا باید دو قسم رؤیای از هم تمیز داد. اول رؤیاهایی که در طی آن بهیچوجه غمین نیستم پس از بیداری از عدم حساسیت خود در قبال مرگ عزیزان به حیرت می افتیم. دوم رؤیاهایی که در طی آن سخت مغموم می شویم و از ته دل حتی موقع خواب مان گریه سر می دهیم فعلا کاری به کار دسته اول نداشته باشیم زیرا بهیچوجه نوعی نیست. و هنگامی که آنها را تجزیه و تحلیل می کنیم متوجه می شویم که معنای آنها از محتوی آنها جداست یعنی در همان حاوی خواست دیگری هستند. چنین است مثلاً رؤیای آن خاله ای که پسر منحصر بفرد خواهرش را بهنگام مراسم تدفین بخواب می بیند. چه این رؤیا بدین معنی نبوده که خاله واقماً آرزومند مرگ خواهرزاده اش بوده بلکه، چنانچه گذشت: معنایش این بود که نایم میل داشت شخصی را که مدت ها پیش از او جدا شده بوده است و سابقاً با او یکبار در شرایطی نظیر شرایط تدفین خواهرزاده اش او را دیده بوده است، ببیند. البته در مزبور که محتوی حقیقی رؤیاست، بهیچوجه موجب غم یا اندوهی نمیشود، روی این اصل در نایم از دیدن مراسم تدفین خواهرزاده عزیزش غمین یا غصه دار نشد. ازین مثال بخوبی مشهور است که تأثرات و هیجان های رؤیا وابسته به محتوی پدیدای آن نیست بلکه با محتوی ناپدیدای آن مربوط است و محتوی عاطفی آن، عمل جا بجا شدن را که در محتوی نمایشی پدیدای آن دیده می شود، نشان نمی دهد.

اما رؤیاهای حاوی مرگ عزیزان که با اندوه توأم است، مستلزم تعبیر و توضیح دیگریست. این دسته از رؤیاهای بهمان معنی است که محتوی آن، و حاکی ازین است که نایم آرزومند مرگ عزیز مورد بحث است. می دانم که در اینجا موجب برآشفتنی نخواهد خوانندگان و کسانی که چنین خوابهایی دیده اند، خواهم شد بنا برین باید تا آنجا که میسر است، این قسمت را روشن تر و موشکافانه تر تعبیر نمایم.

سابقاً دیده ایم که آرزوهای تحقق یافته در رؤیا، همواره همان آرزوهای مربوط به زمان حال و کنونی، نیست بلکه ممکن است آرزوهای مربوط به زمان گذشته باشد که از برزخ آن جلوگیری شده و سرکوبی شده است و زمانی می توانیم آنها را همچنان پایدار تصور کنیم که باردیگر در رؤیا متجلی گردد زیرا مرگ این آرزوها، مرگ عادی نیست بلکه شبیه مرگ اشباح حساسه ادریسه است که به محض آشامیدن خون باردیگر زندگی را از سر می گیرند. باری در رؤیای مربوط به بیجه مرده ای که در صندوق دراز کشیده است، نیز تحقق آرزوهای مطرح است که مربوط به پانزده سال پیش است و نایم در آن هنگام بدان معترف بود و این نکته نیز از لحاظ تئوری رؤیا ارزنده است زیرا می توان گفت که خود این آرزو نیز به خاطر ای از دوران نخستین کودکی نایم مربوط است چه نایم، در روزگار کودکی، - بیش ازین از همه تمییز دقیق تاریخ بر نمی آیم - شنیده بوده است که مادرش بهنگامی که او را حامله بوده

ارواح می سازد (فغانداختن = شیوه کن، تجلی = شیوه کن) و یا اگر پارا فراتر نفیهم مؤلفان را بفکر روح پلکان می اندارد می توان ازین حیث بر من خرده گرفت ولی باید دید آیا پرستردوران کودکی من هم ازین نوع عقاید داشته است یا نه؟

ناگهان غصه‌دار شده بوده و از ته دل آرزوی مرگ جنین خود را کرده بود و تا ایم اندکی بعد، خود نیز به نوبه خویش، آرزوی مادرش را نسبت به بچه خود کرده بوده است.

موقمی که خواب می‌بینیم که پدر یا مادر یا برادر خواهرمان مرده است و ازین رهگذر غصه‌داره بشویم نباید چنین گمان برد که اکنون خواهان مرگ آنها هستیم، منظور از نظریه ما این نیست، بلکه منظور ما این است که فقط در زمان کودکی آرزومند مرگ آنها بوده‌ایم. البته خوب می‌دانم که این حدهم قادر نیست آنهایی را که چنین خوابهایی دیده‌اند، تسکین بخشد زیرا نه همان منکر داشتن چنین آرزوهایی در دوران کودکی خود خواهند بود بلکه در زمان حال، چگونگی زندگی و زندگانی دوران کودکی خودمان را تشریح سازیم. - در وهله نخست بیادیاوریم روابط بین برادران را در دوران بچگی، نمی‌دانم چرا بدون تحقیق منتقد شده‌ایم که این روابط محبت آمیز و دوستانه است: و حال آنکه برادرانی را می‌شناسیم که باهم خصم‌اند و اغلب دیده‌ایم که حسومت مزبور در روزگار کسودگی ظهور کرده و با آن دوران آغاز کرده است اما با سبزرگه‌ها که امروز کمال علاقه رابه برادرانشان دارند و حال آنکه در ایام بچگی پیوسته باهم در مناظره بوده‌اند: برادر بزرگتر با برادر کوچکتر بد رفتاری کرده و به او تهمت زده و اسباب بازیهایش را از او گرفته است و برادر کوچکتر که از خشمی شدید لبریز شده، از برادر ارشد وحشت کرده و بدو رشک برده و احتیاجش به آزادی و علاقه‌اش به حقوق خویش، برضد برادر مودعی عیان می‌کرده است. پدر و مادر ما می‌گویند که بچه‌ها باهم نمی‌سازند و آنها از علت این ناسازگاری سردر نمی‌آورند. تمیز این موضوع مشکل نیست که منش بچه، حتی آن بچه خوب، کاملاً با منش مطلوب ما که از بزرگترها انتظار داریم یکسان نیست چه بچه معمولاً و مطلقاً خودخواه است و بشدت تحت تأثیر حواصیل خویش است و برای اطفاء و ارضاء آنها بدون اغماض مبارزه می‌کند و بویژه با رقیبان خود که بچه‌های دیگر باشند و مخصوصاً با برادرانش. ولی ما به جهت چنین مبارزه‌ای نمی‌گوییم که بچه «شیطان» است بلکه می‌گوییم که «بده» است در صورتیکه ما نمی‌توانیم او را مسئول اعمال بدش بدانیم اما این درست است که در واقع می‌توانیم امیدوار باشیم که خودخواه کوچک از همان اوان بچگی واجد عواطف غیر خواهانه شود و با مبانی اخلاقی آشنا گردد و یا اگر مثل همینر بخواهیم سخن بگوییم «من» دومی بر «من» نخستین سایه افکند و از فعالیت آن پیشگیری کند. این راهم باید گفت که اخلاقیات یکدغه در همه جهات خود ظاهر نمیگردد و مدت دوران بد اخلاقی کودکی در افراد مختلف فرق می‌کند.

تحقیقات مبنی بر روانکاوای من بر من ثابت کرده است هنگامی که عکس العمل‌های اخلاقی خیلی زود آغاز می‌کند (پیش از سه سالگی) و بچه به سرعت «اخلاقی» می‌شود، باید این وضع را در زمره عوامل مساعد برای ظهور امراض عصبی گذاشت، هنگامی که می‌بینیم اخلاقیات مزبور در کودک رشد نمیکنند، بدون تعمق از تباهی و فساد سخن به میان می‌آوریم و تصور میکنیم که این عدم نشو و نمای مبانی اخلاقی در بچه در حکم وقفه‌ای در رشد اوست و حتی در موردی هم که منش نخستین تحت الشماع نشود نمای بدی و اخلاقی قرار بگیرد، باز ممکن است قسمتی از آن در طی حالات مرضی (در مثل در حالت هیستری) بار دیگر ظاهر شود.

شبهاتی که فیما بین منش و خوی افراد مبتلی به هیستری و منش بچه‌های « بد » وجود دارد برآستی مایه حیرت است بیماری نوراستنی (خستگی روانی) برعکس مربوط است به اعمال فشاری از جانب اخلاقیات که بیشتر موجب خفقان گرایش‌ها و تمایلات سابقه‌گرایشهایی که همیشه باقی و پابرجاست ، میشود . ازینقرار عده زیادی از اشخاص که امروز برادران خود را دوست دارند و احیاناً از مرگ ایشان رنجور خواهند گشت ، در نهانخانه دل‌خویش (دردنیای ناخود آگاهی) آرزو های شیطنت باری را محفوظ نگاهداشته‌اند که ممکن است در ضمن رؤیایهاشان تحقق پذیرد . مخصوصاً دقت در احوال کودکان تقریباً سه‌ساله و چگونگی رفتار و سلوکشان با برادران کوچکتر از خود ، بسیار جالب است . بچه بدقت بدو می‌نگرد سپس چنین می‌گوید: « حاجی لك لك باید او را با خود ببرد! (۱) »

من کاملاً یقین دارم که این بچه دقیقاً ضروری را که بچه غریبه بزودی باو میرساند ، ارزیابی کرده بود . خانمی از خانواده ما که امروز خیلی خوب با خواهر کوچکش نامی کند ، به من گفته است که همینکه از تولد خواهر کوچکش یا خبر شده بدون فوت وقت فریاد کشیده بوده است: « من که روپوش قرمز را باو نخواهم داد ! » خصومت بچه از زمانی آغاز می‌کند که وی از قضایائی نظیر قضیه بالا یعنی تولد بچه دیگر آگاه میشود . دختر بچه‌ای را می‌شناسم که از سه سال کمتر دارد ولی سعی می‌کند بچه شیر خواری را که حضورش مایه رنج او بود در گاهواره‌اش خفه کند . بچه‌ها درین سن و سال حسادت بی‌آلایش و شدید احساس می‌کنند مثلاً اگر برادر کوچکتر خیلی زودتر ازین برود بنحوی که بچه حسود باری دیگر مورد محبت شدیدتری قرار بگیرد و حاجی لك لك برادر دیگری بیاورد آیا این طبیعی نیست که خود بچه همان سر نوشت برادر کوچک اولی را برای این بچه نورسیده آرزو کند (چه بدین نحو همانقدر خوشوقت خواهد شد که در فاصله مرگ اولی و آمدن دومی (۲) البته در شرایط طبیعی ، اگر تفاوت سنی فاحش باشد ، بچه مثل موقعی که این تفاوت اندک است ، احساس حسادت نمی‌کند چنانکه دختران بزرگ در چنین مواردی غریزه‌ای را در خود تمیز می‌دهند که به غریزه مادری موسوم است و نیز احساسات خصمانه میان برادران ممکن است از نظر بزرگترها که در حکم مشاهده‌کنندگان بی‌اطلاعی هستند ، چندان به چشم نزنند. (۳) »

(۱) کودک سه‌ساله و نیمه‌ای بناها نس که ترس بی‌پایه‌اش را در کتاب خود که مربوط به همین موضوع است ، مورد بررسی قرار داده‌ام . اندکی پس از تولد خواهرش ، تهدار شده گفت :
 « مردلم نمی‌خواهد خواهر کوچولو داشته باشم ، یکسال و نیمه‌ام ، در طی بیماری عصبی خود ، مستعراً اظهار داشت که مادرش در ضمن شستن بچه باید او را در قلیفه بیچد تا بمیرد این بچه با آنچه رفت ، حرفش نو ، با ادب و مهربان بود و اندکی بد نیز باو علاقمند شد و از حمایت او اولتت می‌برد .

(۲) مرگ این بچه‌های کوچک ممکن است هر چه زودتر از خاطرات افراد خانواده محو گردد اما شیوه روانکاری نشان می‌دهد که چنین مرگهایی برای آنهایی که بعداً مبتلی به امراض عصبی خواهند شد ، اهمیت معین‌کننده دارد و موجب اصلی بیماری آنهاست .

(۳) از آن پس مشاهدات دیگری در خصوص روابط نیز برادران با فرزندان و پدر و

بقیه در صفحه ۱۸۶

توانسته‌ام چنین مشاهداتی را در مورد بچه‌های خودم که تفاوت سنی زیادی هم نداشتند، بکنم اما فعلاً شاهد پسرک کوچک خواهرم هستم که پانزده ماه تمام تنها خوابه‌خارجه بوده و به تازگی خوابی پیدا کرده است که در واقع رقیب او بشمار می‌رود. به من گفته‌اند و راست هم گفته‌اند که این مردک در قبال خواهر کوچولوی خود رفتاری پهلوانی و مردانه دارد و دستش را می‌بوسد و نوازشش می‌کند، ولیکن متوجه شدم همینکه به دو سالگی رسید و توانست دهن باز بکند، شروع کرد به اتقاد از خواهر کوچکش، از خواهر کوچک بیغایده و مزاحمش (۱) همینکه حرفی از او به میان می‌آید در گفت و شنید شرکت می‌کند و با قیافه‌ای حاکی از ناراضایی فریاد می‌کشد، «خیلی کوچکه! خیلی کوچکه!» وقتی که دخترک که بخوبی دارد رشد میکند، بزرگ شد و دیگر مستحق چنین سرکوفتی نبود: بنحو دیگری، خواست مبتذلش را ابراز کرد چه برآید که فرصتی دست می‌دهد، می‌گوید: «دندان ندارد» (۲) یکی دیگر از دختر خواهرهای من، درشش سالگی، از یکایک خاله‌هایش خواسته بود که او را درین گفته تأیید کنند که، «لوسی هنوز نمی‌تواند این موضوع را بفهمد»، لوسی رقیب کوچولوی او بود که سه سال و نیم بیشتر نداشت.

و نیز رویاهایی مربوط به مرگ برادربمبئی بر خصوصیتی مزمن - در تمام بیماران مؤمن بدست آورده‌ام. فقط در یک مورد بامستثنی روبرو شدم اما پس از تجزیه و تحلیل متوجه شدم که آن مورد هم مؤید قانون کلیست. باری یا خائمی که گمان می‌کردم علامات مشهود در او با موضوعات مزبور بی‌رابطه نیست، درباره این نوع رویاها صحبت داشتم که ناگهان به من گفت که وی هیچگاه چنین رویاهایی بخواب ندیده است. حیرت کردم ولی رویایی را بخاطر آورد که ظاهراً هیچگونه رابطه‌ای با این رویاها نداشت ولیکن در چهار سالگی، برای نخستین بار و بعداً نیز اغلب بخواب او می‌آمده است بدین ترتیب که: «عده زیادی بچه هر کب از برادر و خواهر و دختر عمو و پسر عمو، در چمنی بازی می‌کردند ناگهان همگی بال درآوردند و پرواز کردند و ناپدید شدند» نایم بهیچوجه به این رویا بدگمان نبود و حال آنکه ما به آسانی میتوانیم آنها را در زمره رویاهای مربوط به مرگ برادر به حساب بیاوریم. رویایی که با همان هیأت اصلی خود جلوه کرده و دست‌ساز و چندین در آن مؤثر نیفتاده است. هنگام مرگ یکی از این بچه‌ها - بچه‌های دو برادر را در محیطی مشترک و

مادرم بعمل آمده که مشعر بر دشمنی بوده است. شپیتلر، شاعر، بنحوی مخصوصاً درست و ساده لوحانه احساسات مزبور را که در روزگار کودکی خویش درک کرده بوده، توصیف کرده است «آنجا آدلف دیگری بود. موجود کوچکی که غم می‌گفتند برادر من است اما من از فایده برادری او سر در نمی‌آوردم و نیز نمی‌فهمیدم چرا می‌خواستند از او جو منی بازند» (۱) هانس کوچولوی سه ساله و نیمه ماعم بهمین نحو از خواهرش بدمی گفت، چمن خود کاملاً مستغنی بودم و چه نیازی به داشتن برادر داشتم؛ نه همان مفید نبود بلکه مزاحم بود. زیرا هر وقت که من به آزار مادری بزرگ می‌رفتم او هم (برادر کوچکم) می‌خواست همین کار را بکند یا عسکامی که مرا در درشکه کوچکم به گردش می‌بردند، او در برابر من می‌نشست و نصف جارا اشغال می‌کرد بنحوی که پایهای ما در هم می‌پیچید.

(۲) به گمان او نبودن دندان مانع حرف زدنش خواهد بود.

کاملاً برادرانه بار آورده بودند - نایم کوچولوی ما که در آن هنگام هنوز چهارسالش نمیشد از یکی از بزرگترها پرسیده بوده: «بچه ها وقتی که می میرند، چه می شوند؟» و آن بزرگتر در جواب گفته بوده: «بال درمی آورند و به صورت فرشتگان کوچکی درمی آیند.» و رؤیای مزبور که پس ازین توضیح آن بزرگتر واقع شده بوده است به همه بچه ها بال عطا کرده بوده است و موضوع اصلی اینست که جعلگی به پرواز درمی آیند. «فرشته آفرین» کوچولوی ما، تنها میشود و از گروه بچه ها جدا می افتد و موضوع اینکه بچه ها در چمنی سرگرم بازی هستند و بعد از همانجا به پرواز بلند می شوند، برای اینست که بطور مشهودی آنها را با پروانه تشبیه می کند، ظاهراً دخترک همان تداعی معانی را داشته است که قلما، زیرا اینان هم به پیشه (ممشوقه) اساطیری خدای عشق. م.) بالهای پروانه را عطا کرده بودند. شاید به ما خرده بگیرند که: بله! گرفتیم بچه نسبت به برادرانش احساسات خصمانه ای داشته باشد، اما چطور می توان تصور کرد که وی تا آن درجه موزی و بدجنس بوده که مرگه رقیب یا همبازی خود را در نهان آرزو کرده باشد؟ خرده گیران وقتی که چنین می گویند، هیچ فکر نمی کنند که تجسم مرگه در نظر بچه ها با تصور مرگه در نظر ما در هیچ چیز جز نام، مشترک نیست زیرا بچه قادر نیست دلهره ناشی از انهدام یا سردی گور یا وحشت از نیستی بی پایان را چنانکه بزرگترها درک می کنند داین نکته نیز از اساطیرستان در خصوص دنیای پس از مرگه، پنداست، دریابند. بچه از وحشت ناشی از مرگه بیگانه است و روی این اصل است که این کلمه مرگه را به بازی می گیرد و با آن سایر بچه ها را تهدید می کند: «اگر باز ازین کارها بکنی مثل فرانسوا خواهی مرد.» ولی بیخیزه مادران به وحشت می افتند برای اینکه نمی توانند فراموش بکنند که عده زیادی از مردم در همان دوران کودکی ازین دنیای روند. بچه هشت ساله ای که او را به موزه تاریخ طبیعی برده بودند به مادرش گفت: «مامان، آنقدر دوست دارم که اگر بمیری، گاه توی پوستت می کنم و در اطاقم می گذارم تا همیشه ببینمت.» آشکار است که بچه از کلمه مرگه آن تصور دلهره انگیز را ندارد. (۱)

از نظر بچه ای که نمی گذاریم رنجهای ناشی از مرگه را احساس کند، مردن تر دافست با رفتن و مزاح با زماندگان نشدن و دیگر از خود نمی پرسد آیا این غیبت محصول مسافرت، دوری و یا مرگست (۲)

(۱) بچه ده ساله ای پس از مرگه ناگهانی پدرش به من گفت: «خوب می فهمم که پدرم مرده است. اما نمی توانم بفهمم چرا برای شام بر نمی گردد.» خانم هلموت هم درین باب در محله «ایماگو» مقاله ای نوشته است.

(۲) پدری که در فن روانکاوی ورزیده بود، متوجه شد که دختر چهار ساله او هوشمندش فرق بین رفتن و مردن را دریافته است بچه نمی خواست غذا بخورد و احساس می کرد که یکی از ناظران شبانه روزی خصمانه با او رفتار می کند. به پدرش گفت: «دانشاله که ژوزفین» بمیرد. پدرش آهسته گفت: «چرا بمیرد؟ چرا نمی گویی از شبانه روزی اخراج شود؟ بچه در جواب گفت: «خیر. اگر برود، ممکن است دوباره بر گردد.» - از لحاظ عزت نفس بیحد و حساب (خود-پسندی Narcissisme) بچه، ایجاد هر نوع مزاحمتی برای او در حکم توهین به سلطان است و احساسات او مانند قانون بیرحمانه ای در مورد چنین جنایتهایی، مجازات های بسیار شدیدی قایل است.

بیرون کردن پرستار از خانه و مرگ مادر در طی خاطرات کودکی ، در یک ردیف است و این نکته از تجزیه و تحلیل آشکار شده است . با مادران که از مشاهده عدم تأثیر چه ها از غیبت افراد خانواده ، رنج برده اند زیرا پس از مراجعت از مسافرتی چندین هفته ای ، چنین می شنیده اند که : بچه ماحتی یکبار هم از مادرشان نپرسیده اند ، وقتی که مادر عازم دیدار نامکشوفی که مسافری از آن بازمی گردد ، می شود ، ظاهرأ بچه ها او را فراموش می کنند اما اندکی بعد ، به یاد آن مرحوم می افتند .

از آنچه گذشت این نکته مستفاد می شود موقمی که ، کودکی غیبت دیگری را آرزوی کند هیچگونه دلیلی وجود ندارد که مرگ او را آرزو کنند و عکس العمل روانی در قبال رؤیاهایی که مبین این آرزوست ، بخوبی نشان می دهد که ، اختلاف محتوی هر چه می خواهد باشد ، آرزوی مزبور در هر صورت بنحوی از انحاء معادل آرزوی مشابه است در بزرگترها اگر بتوان آرزوی بچه ها را در مورد مرگ پرادرانشان که رقیبان آنها هستند ، بخود پسندی تعبیر کرد ، پس آرزوی آنها را در مورد مرگ پدر یا مادر که محبت خود را به آنها از زانی می دارند و حوا به جشان را ارضاء می کنند و بچه مادر حقیقت می باستی طول عمرشان را آرزو بکنند ، چگونه می توان توجیه و تعبیر کرد ؟ با توجه باین موضوع که رؤیای مربوط به مرگ پدر و مادر اغلب با جنس نایم رابطه دارد ، این مشکل نیز مرتفع خواهد شد : بدین معنی که پسر خواب مرگ پدر و دختر خواب مرگ مادر را می بیند . البته این موضوع در حکم يك قانون کلی نیست اما عده مواردی که چنین اتفاق می افتد ، آنچنان زیاد است که می توان آن را در حکم يك قانون کلی تلقی کرد . تمام جریان ها طوری است که نگارنده را به فکر وجود يك انتخاب جنسی در ذهن بچه ها در همان عنفوان کودکی می اندازد بنحوی که پسر پدر و دختر مادر را رقیب جنسی خود تلقی می کند و مصلحت خود را درین می بیند که هر چه زودتر رقیب را از سر خود وا کند .

پیش از آنکه توجیه مزبور را بتوان مطالبی باور نکردنی و اعجاب انگیز طرح کنیم ، ببینیم روابط واقعی بین والدین و اولاد کدام است ، نخست نباید میان مقتضیات اخلاقی خود و واقعات روزانه فرقی قابل شویم . در روابط بین پدر و مادر و فرزندان شرایطی که موجد خصومت باشد ، کم نیست و حالاتی که ظهور آرزوهای ممنوع (از لحاظ سانسور) را ایجاد می کند ، بسیار است نخست به روابط میان پدران و پسران توجه کنیم تقدسی که برای احکام دینی قایلیم ، مانع از آنست که واقعیت را چنانکه هست مشاهده کنیم مثلاً جرأت نمی کنیم بگوییم که قسمت اعظم بشریت ، خیلی کم به حکم چهارم از احکام دهگانه یهود توجه می کند ، برای اینکه چه در طبقات بالای اجتماع و چه در طبقات پایین ، اغلب اوقات حبوالدین جای خود را به اغراض و مصالح دیگری می دهد . اساطیر و افسانه های کهن قدرت نامحدود پدر و اعمال بی قید و بند آن را در روزگار جاهلیت به ما نشان می دهد بطوریکه کروئوس Kronos مانند گراز وحشی که شکم ماده آبتنش را می درد ، بچه هایش را پاره کرد و زئوس پدرش را انداخته نمود (۱) و به جایش نشست .

هر اندازه که قدرت پدر در خانواده های باستانی زیاد تر بود ، بهمان اندازه ، پسر خانواده

(۱) مطابق باره ای از اساطیر ، و بنا به اساطیر دیگر ، کروئوس پدرش ، او را نوس رااخته کرد .

انورانک نیز در خصوص ارزش اساطیری این موضوع کتابی برداشته است .

که جانین طبیعی او بحساب می‌آید، بیشتر با اودشمن میشد و در بدست آوردن قدرت و وسیله کشتن پدر در حریصتر می‌گشت. در خانواده‌های متوسط خودمان، پدر، آن خصومت ذاتی را که به صورت ریشه‌هایی در روابط آنها و پسران وجود دارد. با امر و نهی‌های مکرر خودبیا‌نهایتا، دامن می‌زنند. بزشکان خانواده‌ای اغلب متوجه میشوند که پسران از مرگ پدران بدلیل آنکه مانعی از سر راهشان برداشته شده‌است، چندان غصه‌دار نمیشوند. پدران به بقایای آن قدرت باستانی بنحوی مرضی درآویخته‌اند و نگارنده وقتی که منازعه بین پدر و پسر را ترسیم می‌کند، به تأثیر عامل قدیمی مزبور در جامعه کفونی ما توجه دارد و اما شرايط منازعه بین مادران و دختران زمانی مهیای می‌شود که دختر بزرگ‌میشود و مادر را موقمی که مایست آزادی جنسی داشته باشد، محافظ خود می‌بیند مادر هم، بنوبه خود، که شکفتگی و طراوت دختر خود را بمنزله اختطاری تلقی میکند بدبی معنی که: دیگر نباید چون گذشته به طراوت و زیبایی خود بیابد.

این چیزها آشکار است اما در ضمن تجزیه و تحلیل رؤیاهای حاوی مرگ والدین اشخاصی که در محبتشان نسبت به والدینشان شکی نرفته است! بدان تکیه نخواهیم کرد. بملایه از آنچه گذشت این آمادگی حاصل شده است که ریشه‌های چنین آرزویی را در روزگار کودکی جستجو کنیم.

صحت فرضیه مزبور در مورد مبتلایان به امراض روانی-عصبی و آنهم از راه تجزیه و تحلیل‌هایی که انجام گرفته است؛ کاملاً بدیهی و رسیده است. از تجزیه و تحلیل‌های مزبور این نتیجه بدست می‌آید که امیال جنسی-به‌میزانی که در بین سن و سال بتوان بآن چنین نامی داد-خیلی زود در بچه‌ها زنده می‌شود و دختر بچه پیش از هر کسی به پدر و پسر بچه به مادر علاقه مند می‌شود و از بنقرار پدر در نظر پسر و مادر در نظر دختر چون دقبیانی سرسخت جلوه می‌کنند و ما نیز قبلاً یاد نموده‌ایم که چگونه؛ در اندک زمانی؛ احساسات مزبور به آرزوی مرگ پدر یا مادر مبدل می‌شود. بملایه بطور کلی والدین از لحاظ جنسی در نظر بچه‌ها بر دیگران رحمان و برتری دارند؛ لطیفه‌ای طبیعی باعث میشود که پدر دخترش را لوس کند و یا مادر از پسرش پشقی نماید. بچه خیلی زود این تمییز با ترجیح را درمی‌یابد و بر ضد آن یکی از والدین که در راه کامیابی او مانعی به شمارست، عیان میکند. آنچه برای بچه مهم است اینست که دوستش بدارند. نه همان برای اینکه نیاز قلبش از این راه برآورده میشود بلکه آسایش عمومی بدین ترتیب تأمین خواهد شد و از این روست که از مسیر گرایش جنسی پیروی میکند و اگر هدف جنسی او با آن آنها یکی باشد، در تقویت محبت آنها نسبت بخود موفق خواهد بود.

معمولاً بزرگ‌ترین نشانه‌های گرایش‌های کود که تا نه مزبور در نمی‌یابند و این فقط در دوران بعدی کودکیت که بزرگ‌ترین متوجه این تمایلات میشوند. دختر بچه هشت ساله‌ای از اطراف ایران من، همینکه مادرش رفت سر غذا جایش را اشغال کرد و گفت: «حالا من مامان هستم. شارب! باز هم سبزی می‌خواهی؟ خواهش می‌کنم برادر.» و غیره. دختر بچه با استعداد و بسیار باحالی که چهار سالش تمام نشده و گرایش مورد بحث در او بنحو ویژه؛ ظهور کرده بود، خیلی خودمانی گفت: «حالا دیگر مامان جانم می‌تواند برود برای اینکه پدر جان، مرا می‌گیرد و زنش میکند.» از آنچه رفت نباید چنین گرفت بچه‌ای که چنین می‌گوید، مادرش را دوست ندارد. پسر بچه‌ای که بهنگام مسافرت پدر کنار مادرش می‌خوابد و بمحض بازگشت پدر، باید

به اطاعتی بر گردد یا شخصی که خیلی کمتر مورد علاقه اش هست ، بخوابد ، طبیعی است که آرزو بکند که پدرش همیشه بمسافرت برود ، تا او بتواند بسادگی کنار مادر عزیز و قشنگش بخوابد و این آرزوی زمانی کاملاً به تحقق میرسد که پدرش بمیرد زیرا به تجربه دریافته است اشخاصی که مرده اند ، در مثل پدریزرگش ، همیشه در سفرند و هیچگاه بازنگشته و نمیکردند .

مشاهداتی از نوع بالا که در مورد بچه ها انجام گرفته است ، چنانکه ما آنرا تفسیر کرده ایم ، به سادگی قابل تعبیر و تفسیر است اما درجهٔ صحت چنین تفسیر و تعبیرهایی به پای تفسیر و تعبیرهایی که از راه روانکاوای بیماران روانی بالغ که به پزشکی متخصص مراجعه می کنند ، نمی رسد ،

چه گزارش رؤیاهای اینان همیشه همراه مطالبی است که مؤید نظر ما در خصوص تعبیر رؤیا از طریق تحقق آمال و آرزوست . روزی با خانمی پریشان و گریان رو برو شدم که بمن میگفت : « من دیگر نمی خواهم خانواده ام را ببینم ، برای اینکه موجب وحشت آنها می شوم ، سپس تقریباً بدون مقدمه ای ، چنین تعریف کرد که رؤیایی در گذشته داشته است ولی از معنا و باسلاح از تعبیر آن سردر نمی آورد : « یوزیا رو باهی روی بام سرگردش می کرد ، چیزی از بام افتاد یا خودش از بام افتاد و اندکی بعد جسد مادرش را از خانه بیرون بردند . » - و مریض ما همچنان بشدت گریه می کرد . هنوز به او نگفته بودم که رؤیایش به آرزویی مربوط است که در روزگار کودکی در دل داشته و آن نیز آرزوی مرگ مادر بوده و احساس کنونیش مبنی بر اینکه موجب وحشت و نفرت افراد خانواده خواهد شد ، ازین آرزو ناشی شده است ، که دوباره عناصر تازه ای برای تعبیر بدست داد : موقعی که خیلی کوچک بوده ، پسر بچهٔ شیطانی چشم او را به چشم یوز تشبیه کرده بود و در سه سالگی نیز شاهد اصابت قلوله سنگی به سر مادرش بوده که سبب خونریزی زیادی شده بوده است . (رؤیای مزبور مربوط به دوران چهار سالگی خانم بوده است) .

فرستی دست داده بود با دختر خانمی را که حالات روانی مرضی گوناگونی را پشت سر گذاشته بود ، از نزدیک معاینه کنم . وی در دوران هیجان و آشفتگی روحی که در واقع در حکم آغاز بیماری او بود ، به مادرش مخصوصاً ابراز نفرت میکرد و همینکه مادرش میخواست به تخت خواب او نزدیک شود ، بهیجان می آمد و خشمگین میشد و حال آنکه در همان وقت نسبت به خواهر بسیار مسن تر از خودش به مهربانی و ادب رفتار میکرد ، متعاقب این دوران حالتی باو دست داده بود که حالتی روشن ولی با مختصر بی قیدی و بدخواهی توأم بود و درین هنگام بود که بمن مراجعه کرد و مورد ملاحظه قرار گرفت و رؤیاهایش را تجزیه و تحلیل کردم : مضمون اصلی این رؤیاها اغلب ، چه بطور سریع و چه بطور غیر سریع ، همانا مرگ مادرش بود . زمانی در مراسم تدفین پیرزنی حاضر میشد و گاهی نیز خود خواهرش را می دید که بالیاس مزاکتار میزی نشسته اند ؛ آشکار است که تعبیر این رؤیاها جای شکی باقی نمی گذاشت . این خانم بیمار بتدریج که حالش بهتر میشد دچار ترس های موهوم هیستریکی شد و آنچه از میان این ترس ها بیش از همه رنجش میداد این بود که میباید بلایی بسمادرش آمده باشد بنابراین بهر کجا که میرفت بشتاب خود را به خانه می رسانید تا مطمئن شود که مادرش هنوز زنده است و بلایی برش

نیامده است این حالت درمقایسه با سایر مشاهدات من، بسیار آموزنده بود؛ چه این حالت، عکس العمل‌های دستگاه روانی را در قبال يك تجسم واحد بهیچ، بانحاه گوناگون ترجمه و تفسیر می‌کرد. درحالت هیجانی مبهم‌وی که از لحاظ من نتیجهٔ پروزی قرظینه اول روانی- که غالباً سرکوبی شده می‌باشد- است برقرظینه دوم، خصومتش نسبت به مادر بصورتی محرك جلوه می‌کرد؛ بهنگام نخستین لحظات آرامش بعد از طوفان، هنگامی که عیان مزبور مرتفع گشته و سانسور بار دیگر برقرار شده بود، تنها چیزی که درش به سوی بروز خصومت مزبور باز بود همانا رؤیا بود که آرزوهای نام را در خصوص مرگ مادر بر آورده می‌ساخت و هر اندازه که حالش بهتر میشد بهمان نسبت توجه بی اندازه وی به مادرش که می‌داد از بین برود، بیشتر می‌گشت درست مثل اینکه توجه مزبور يك عکس العمل هیستریکی و یا يك قسم وسیلهٔ دفاع می‌باشد. حال می‌توان دریافت که چرا دختران مبتلی به بیماری هیستری بیش از اندازه به مادرشان تلاقصند می‌شوند.

یکبار دیگر، فرصت مطالعه در حیات ناخود آگاهانهٔ مردی که بیماری وسوسه، تقریباً داشت و قدرت زیستن را از او سلب می‌کرد. دست‌داد؛ وی آنچنان می‌ترسید که نمی‌توانست از خانه خارج شود. ازین می‌ترسید که مبادا آنهایی را که از کنارش می‌گذرند، بکشد و در تمام مدت روز نیز وقتش صرف این میشد که اگر به قتل متهمش کردند، چگونه از خود دفاع کند. بیجا نیست اگر گفته شود که وی ازین گذشته مردی متخلق و تحصیل کرده بوده است. تجزیه و تحلیل- که از طرف دیگر او را شفا داد- این نکته را آشکار ساخت که مبنای وسوسه دردناک مزبور از آرزوی مرگ پدرخشش سرچشمه گرفته است؛ خود در سن هفت سالگی از داشتن چنین آرزویی حیرت کرده بوده است اما مسلم اینست که (این آرزوی او) از نخستین دوران کودکی سرچشمه می‌گرفته و وقتی هم که پدرش بر اثر بیماری دردناکی از پادرافناد وی در سن ۳۱ سالگی، دستخوش فشار ندامتی شدید شد ولی علت آنرا که جز مرگ پدر نمود به قتل احتمالی عایران کوجه و بازار منتقل ساخت البته شخصی که توانسته بود این آرزوها را بکند که پدرش در ورطه‌ای سرنگون کند، از هیچ کاری روی گردان نبود و یقیناً، بموقع نیز می‌توانست دیگران را که از پدر باو نزدیکتر نبودند، از هستی ساقط کند، پس عاقلانه بود که خود را در اطاقش حبس می‌کرد و از ترس ارتکاب قتل بیرون نمی‌رفت چنانکه از مشاهداتم برمی‌آید والدین در حیات روانی بچه‌هایی که بعداً به امراض روانی- عصبی مبتلی می‌شوند نقش مؤثری اپنا می‌کنند. علاقه این دسته از بچه‌ها به یکی از والدین و دشمنی آنها نسبت به آن دیگری، به پردهٔ تنبیر ناپذیر تأثرات این دوره از سن متعلق است و در تشخیص امراض عصبی- روانی بدی نیز کمک بزرگی برای طبیب بشمار است. اما تصور نمی‌کنم مبتلایان به امراض عصبی، ازینجهت از مردم سالم ممتاز باشند چه این موضوع، امر تازه‌ای نیست و مخصوص به آنها نیز نمی‌باشد بلکه برعکس، چنانکه از مشاهدهٔ بچه‌های سالم برمی‌آید، بنظر میرسد که امیال محبت آمیز یا خصومت آمیز مزبور نسبت به والدین امری مشترك میان تمام بچه‌هاست منتهی بچه‌های بیمار ازین حیث در دو قطب افراط و تفریط قرار دارند. از اعصار باستان افسانه‌ای باقی مانده است که شهرت کامل و عالمگیر آن مرهون این موضوع است که میان تمایلات مشروح در آن و تمایلات بچه‌ها وجه مشترکی وجود دارد. منظوم افسانهٔ ادیب پادشاه و درام

سوفوکل است. ادیب، پسر لایبی یوس پادشاه تب و ژوکاست، از همان اوان کودکی در معرض خطر واقع شد، چه پیش از تولد، سروشی بگوش پدر رسانیده بود که بدست پسر کشته خواهد شد. اما جان سلامت بدر برد و همچون پسر پادشاه به تربیتش همت گماشتند و در دربار شکفت انگیزی بزرگش کردند. ولیکن چون از دودمانش اطلاعی نداشت. از هاتف غیب استفسار کرد و باو ندا رسید که از وطنش بیرون برود چه اگر در آنجا بماند پدرش را کشته شوهر مادرش خواهد شد. پس از فرار از وطن فرضی، با لایبی یوس یعنی پدرش، روپرو شد و او را در طبی مشاجره ای که ناگهان میانشان در گرفته بود کشت. آنکاه به تب رفت و در آنجا غایله ابوالهول را مرتفع ساخت. بدین معنی که ابوالهولی راه را سد کرده بود و از غایران ماما می پرسید و گمانی را که از عهده جواب درست بر نمی آمدند، میکشت، اما ادیب به معمایش جواب درست داد و ابوالهول نیز خود را بدریا افکند. خلاصه مردم تب بیاس خدمت وی پادشاهی سرزمین تب و دست ژوکاست مادرش را بدو دادند. ادیب مدتها در صلح و سفاک حکومت کرده و از مادرش صاحب دو پسر و دو دختر شده بود که درین حیص و بیص طاعون نازل شد و مردم تب بار دیگر مشکل خویش با هاتف غیب در میان نهادند. تراژدی سوفوکل هم از اینجا شروع میشود. قاصدان پیام هاتف را آوردند که طاعون زمانی شرش را از سر مردم تب باز خواهد کرد که قاتل لایبی یوس را از سرزمین خود برانند. اما او را در کجا باید پیدا کرد؟ « کجا می توان آثار جنایتی قدیمی را کشف کرد؟ » (از تراژدی سوفوکل) نمایشنامه مزبور چیزی جز انشای تدریجی و بسیار ماهرانه - مثل روش روانکاری - این مضمون که خود ادیب قاتل لایبی یوس و در عین حال حامل ازدواج مقنون وزن او ژوکاست است نمی باشد. ادیب نیز از جنایاتی که بدون قصدی انجام داده بود، سرانجام نادم شد و چشمهایش را از حلقه در آورد و وطنش را ترک کرد و گفته هاتف غیب هم بدین ترتیب به انجام رسید.

درام ادیب - پادشاه چیز است که آنرا تراژدی سر نوشت نامند بدین معنی که خداوندان قادر مطلق هستند و انسان بیچاره با تلاش های مذبحخانه خویش یادرد و بدبختی که مدام او را دنبال میکند، در نبرد است و عاقبت نیز دست بکارهایی میزند که اراده اش در آن تأثیری نداشته است و تماشا کن این تراژدی که سخت منقلب میشود، باید به ناتوانی خویش و قدرت خدایان اعتراف کند. شاعران ادوار جدید هم کوشیدند تا با خلق مضمونی خیالی مشابه تراژدی سوفوکل همان جنبه غم انگیز بشری را با ایجاد همان اختلاف بین انسان و خدا، بوجود آورند. اما تماشا کنان چنین تراژدیهای، کشمکش انسان های بیگناه را در برابر بدبختی و بلیات آسمانی تماشا کردند و متأثر نشدند و بنا برین تراژدی های جدید در خصوص غم انگیزی سر نوشت بهیچوجه توفیقی حاصل نکرد.

اگر امروزی ها حتی با اندازه معاصران سوفوکل از تماشای تراژدی ادیب پادشاه متأثر می شوند، به جهت اختلاف موجود بین دست سر نوشت و اراده بشری نیست بلکه به سبب مضمون اصلی خود تراژدی است. مثل اینکه ندایی در ماهست که قدرت سر نوشت را در روح ادیب به ما میقبولاند، و حال آنکه در تراژدی مادر بزرگ و سایر تراژدی ها چندان از قدرت مزبور منقلب نمی شویم اتفاقاً در سرگذشت ادیب - پادشاه، چنین عاملی وجود دارد و سر نوشتش نیز ما را متأثر میکند برای اینکه ندایی در ماهست که میکوید سر نوشت شاهم ممکن است چنین باشد، برای اینکه

هاتف غیب؛ هنگام تولد ما هم این بدبختی احتمالی آینده را پیش بینی کرده است زیرا ظاهر آن مثل این است که همه ما روزی به مادر خود توجه جنسی و به پدر خود توجهی کینه توزانه داشته بودیم و شاهد این مدعا نیز رؤیاهای ما هستند و در واقع خود را با ادیب دیدن تراژدی همدردم می بینیم و از سر نرشت دردناک او غمخوار می شویم: ادیب؛ یعنی کسی که پدرش را کشته و با مادر خود ازدواج کرده است با این عمل خود فقط یکی از آرزوهای دوران بچگی را برآورده میسازد. اما ما که بختیاریتر از او بوده ایم؛ همان که دستخوش امراض روانی نشدیم؛ موفق شدیم رفته رفته توجه جنسی خود را از مادر سلب کرده و متعاقب آن کین دیرین نسبت به پدر را هم از یاد ببریم. و ازین روست که از نظاره سر نوشت دردناک کسی که آرزوی دوران کودکی ما را به تحقق رسانده است، به وحشت می افتمیم و این وحشت با اندازه آن نیرویی است که باعث سرکوب شدن آرزوهای مشابه، از آن زمان به بعد، شده است. سوفوکل با پرده برداشتن از خطای ادیب ما را وادار می کند که در خویش بنگریم و چنین آرزوهای سرکوب شده ای را که در عین حال همواره وجود دارند؛ در آن تمیز بدهیم و حال برویم بر سر اختلافی که میان سر نوشت و انسان از لحاظ نمایشنامه مزبور وجود دارد:

«... ببینید این ادیب را که ماماهاش مشهور را حل کرده است. این مرد بسیار توانا را؛ کدامیک از مردم تب بود که بدون رشک بردن، به عظمت و اقتدارش نگاه نکنند؛ و حال در چه موهج موحشی از بدبختی درگیر افتاده است!».

این اخطار در اعماق روح ما مؤثر می افتد و غرور ما رامدموم می سازد و پایه اعتقاد ما را به این موضوع که از دوران کودکی عاقلتر و قوی تر شده ایم، سست می کند زیرا ما نیز مانند ادیب از آرزوهای خویش که با اخلاقیات منافات دارد و طبیعت، ما را به اطاعت از آن مجبور می سازد، بی اطلاع هستیم. هنگامیکه از آن به ما خبر می دهند؛ بیشتر دوست داریم که چشم از صحنه ای دوران کودکی خود بگردانیم (۱)

این قضیه که افسانه ادیب نتیجه یکی از مصالح قدیمی و انسانی رؤیاست با توجه به خود متن تراژدی شاعر یونانی، ثابت شده است. ژوگاست به ادیب که از جانب هاتف غیب پریشان شده است، دلداری می دهد و رؤیایی را به یادش می آورد که تقریباً همه کس آن را دیده و به عقیده وی فاقد هر نوع معنی است:

«بسیاری از مردم تاکنون در طی رؤیا کنار مادرشان خوابیدند و کسانی که وحشت ناشی ازین هم خوابگی را کوچک شمارند؛ می توانند بار حیات را تحمل بکنند.»

(۱) شیخ وقت تحقیقات مربوط به روانکاری مثل این مورد با تناقضات باروا و عصیانهای ختم آمیز و کوفه نظریهای مضحک روبرو نشده است و حتی درین اواخر؛ کوشیده اند نشان بدهند که علی رغم تمام تحارب، زنای با محارم مزبور را باید بنحوی کنایه ای در نظر گرفت. فرنجی (در مجله ایماگو) افسانه ادیب را بنحوی ماهرانه تعبیر و تفسیر کرده و در طی آن به نامه ای از شوپنهاور تکیه کرده است. عقیده ادیب که برای نخستین بار در کتب مزبور بدان اشاره شده است، در امر شناختن تاریخ بشریت و نشر و ترویج مذهب و اخلاق به اهمیت مطلق رسیده است (از کتاب توتم و تابو)

امروز مثل سابق؛ بسیاری از مردم خواب می بینند که با مادرشان روابط جنسی دارند: ازین رو یا احساس سرشکستگی کرده باحیرت آنرا بازگو می کنند. چنانکه دیده شد، کلید تراژدی سوفوکل چنین رؤیایی است و رؤیای حاوی مرگ پدر به کمک آن تکمیل می گردد زیرا افسانه ادیب همانا عکس العمل قوه متخیله ماست درقبال این دو نوع رؤیای نوعی یا نمونه ای و چون رؤیاهای مزبور در بزرگترها با احساس ترس و نفرت توأم و همراه می باشد؛ بناچار این افسانه قدیمی وحشت و مجازات، هر دورا یکجا در متن خود گنجانده است و بنیه قلمتهای رؤیانیز محصول اشتباه و دستکاری ثانوی است بدین قرار است که خواسته انداز مضمون افسانه مزبور برای مقاصد مذعبی استفاده کنند (مصالح رؤیاهای مربوط به خود نمایی) ولی در اینجا هم مثل هر جای دیگر سازش میان مشیت الهی از یک طرف و مسئولیت بشری از طرف دیگر با ناکامی روپرو گردیده شده است.

یکی دیگر از آثار بزرگ تراژیک ما؛ هاملت اثر شکسپیر، راجد همان ریشه ایی است که تراژدی ادیب - پادشاه. اما این دو تراژدی يك مضمون اصلی و واحد را به انحاء گوناگون عرضه کرده اند و ازینجا دوقضیه آشکار می شود یکی آنکه میان دوران سوفوکل و عهد شکسپیر از لحاظ معنوی چه فرقی وجود دارد و دیگر آنکه موضوع سرکوب کردن آرزوهای غیرمجاز در حیات عاطفی بشریت چه پیشرفتی کرده است.

در تراژدی ادیب؛ امیال دوران بچگی رخمی نماید و به تحقق می رسد چنانکه در رؤیا؛ و حال آنکه در تراژدی هاملت امیال مزبور پس رانده و سرکوب می شود و ما از وجود آن بی خبر می مانیم - چنانکه در مورد مبتلایان به امراض روانی - مگر بطور غیر مستقیم و از روی واکنش هایی که از آن ناشی میشود نکته جالب اینکه هر چند که در دام مزبور همواره تأثیر بسزائی در اذهان کرده است ولی هیچگاه نتوانسته اند در مورد خصال و منش قهرمان آن به رأی واحدی برسند. نمایشنامه بر پایه تردیدهای هاملت در خصوص گرفتن انتقامی که مأمور انجام آنست؛ بنا شده است؛ ولی علل و موجبات تردیدهای مزبور از متن کتاب بر نمی آید؛ و توجهات مختلف هم نتوانسته است پرده از روی آن بردارد به قول گمگفته که امروز نول غالب است؛ هاملت انسانی را نمایش می دهد که فعالیتش مغلوب نشو و نمای فوق الاماده قوه مفکر است (و بیاد بیرونی قوه مفکر در گذشته می افتد) و به عقیده دیگران شاعر شاید خواسته بوده است قهرمانی بیمار و نامصمم و مبتلی به ضعف اعصاب را بنمایاند. اما از متن نمایشنامه پیداست که هاملت مرد عمل هم هست و دو بار این موضوع را به اثبات رسانیده نخست در طی هیجان ناشی از یک انقلاب روحی، موقعی که مردی را که از پشت پرده گوش می کرد، می کشد، سپس در يك حالت موقرانه و حتی زیرکانه، موقعی که با خون سردی کامل مخصوص شاهزادگان دوران رنسانس دو نفر از درباریان را که نقشه قتلش را کشیده بودند، رهسپار دیار عدم می سازد. پس کدامست آن عاملی که او را از انجام مأموریتی که شبح پدر انجام آنرا بدو محول کرده است. مانع میشود؟ بی چون و چرا باید قبول کرد که این عامل در بطن خود ماهوریت نهفته است. هاملت درست است که اهل عمل هم هست اما نمی تواند بر ضد مردی که پدر او را کشته و جایش را در کنار مادرش اشغال کرده و از این راه به یکی از آرزوهای پس رانده شده دوران بچگی وی جامعه

واقعیت بخشیده است، تصمیمی بگیرد. باری آن نفرتی که می‌بایستی او را به سوی انتقام برانگیخته باشد، جای خود را به ندامت و پشیمانی و پاره‌ای ملاحظات وجدانی داده است و بنظرش میرسد که اگر خوب دقیق شود، خود او نیز شایسته‌تر از مردی نیست که وی قصد تنبیه او را دارد. این است تمبیر روشن و هشدارنده آنچه که بطور ناهشیارانه در روح قهرمان تراژدی وجود داشته است و اگر پس از این توجه بگویم که هاملت هستری داشته است این نکته چیزی جز یکی از نتایج این تمبیر نخواهد بود. نفرتی که وی در طی گفت و شنیدش با **اوقلی** در خصوص اعمال جنسی ابراز می‌دارد، نیز مؤید حدس منست. نمرت مزبور در حال، آنقدر در شاعرش، بدگشت تا آنکه در تراژدی «تیمون اهل آتن»، بنحو کاملی بروز کرد. شاعر مادر تراژدی هاملت احساسات خود را توصیف کرده است. ژرژ براندس در کتاب خود بنام **شکسپیر** (۱۸۹۶) اشاره کرده که شکسپیر درام مزبور را بلافاصله پس از مرگ پدر نوشته (۱۶۰۱) و لذا عزا دار بوده است و میشود قبول کرد که تأثرات زمانی کودکی وی در مورد پدرش بنحو ویژه درین هنگام در او زنده و بیدار بوده است و بعلاوه، پسر شکسپیر که جوانمرگ شده بود، نامش **هامنت** (همان نام هاملت) بوده است و همانظوری که نمایشنامه هاملت در باره روابط پسر است با والدینش، نامش **هامنت**؛ **هامنت** که در همان اوان نوشته شده است؛ در خصوص مرگ فرزند است. همانظوری که تمام علایم مربوط به رؤیا و بیماری روانی ممکن است به انحاء گوناگون تمبیر و تفسیر شود و این امر برای تشخیص درست و کامل آنها لازمست، هر نوع مخلوق حقیقی شاعرانه هم که از قلمرو و تأثرات مؤلف تراویده است، ممکن است واجد پیش از یک تمبیر و یک تفسیر باشد ولی من در اینجا کوشیده تا فقط عمیقترین تمایل روح شاعر را باز نمایم (۱).

و حال تا به اهمیت رؤیاهای نوعی راجع به مرگ عزیزان در محبت کلی رؤیا پردازم، از آن دست نخواهم کشید. رؤیای مربوط به مرگ عزیزان و اقوام نزدیک در واقع موردی غیر عادی است چه افکاری که با نفوذ آرزوهای سرکوبی شده، ساخته و پرداخته میشود از چنگه هر نوع سانسوری گریخته بهمان هیأت نخستین خود و بدون کمترین تبدیل لباسی درین نوع رؤیاهای متجلی می‌گردد، بنا برین باید قبول کرد که شرایط درین مورد، حقیقه خاص دارد و بنظر من فهم رؤیاهای مزبور با توجه به دو امر زیر تسهیل می‌شود: نخست آنکه ظاهراً هیچکدام از آرزوهای مامثل آرزوهای ازین نوع ازما بعید نیست، چه تصور می‌کنیم: حتی در رؤیاهم ممکن بیست فکر آرزوی مرگ عزیزان از خاطر ما خطور کند، و بنحوی که سانسور رؤیا نیز برضد چنین موجودات عجیب الخلقه‌ای مسلح نیست چنانکه در قانون **سولون** (قانونگذار یونانی، م.م) هم مجازاتی برای آنهایی که پدرشان را می‌کشند، پیش بینی نشده است. دوم آنکه بنظر می‌رسد این نوع آرزوهای سرکوبی شده که وجودشان را بالمره منکریم، اغلب اوقات پشت بقایای تأثرات روز پیش، از قبیل دلوآپسی‌هایی که نسبت به زندگی

(۱) ۱. جونز تمبیر و تفسیرهای ما را تکمیل کرده و از آن در برابر سایر تمبیرها دفاع کرده است. (مسأله هاملت و عقیده ادیب، ۱۹۱۱) و نیز شخصاطی کلیاتی در ضمن یکی از تحقیقاتم در مجله ایماگو به موضوع ما کیت اشاره کرده‌ام.

عزیزان خود داریم پنهان می‌شود و این دلواپسی‌ها در رؤیا مجال ظهور و تجلی ندارد مگر با هیأت آرزویی از همان نوع، و حال آنکه آرزوی مرکز عزیزان در عرض می‌تواند پشت اشتغالات فکری که بهنگام روز احیا شده، مخفی شود؛ تصور این موضوع که مطالب بالا ساده‌تر از این حرف‌هاست و محتوی رؤیا همانا دنباله کارهایی است که شخص بهنگام روز انجام داده‌است، در واقع تلاشی بیهوده در حفظ مشکلی است که حل آن بسیار آسان می‌باشد. بررسی روابط بین این دسته از رؤیایها و کابوس‌ها نیز جالب است بدین معنی که در رؤیایهای راجع به مرگ عزیزان، آرزوی بقا بر رانده شده به مدد وسیله‌ای از چنگک سانسور و عمل جا بجا شدن زان از آن، می‌گریزد ولی تجسم دومی وجود دارد که هیچوقت دست از سر این نوع رؤیایها بر نمی‌دارد و آن احساس تأثرات دردناک است در طی این رؤیایها. کابوس‌ها نیز موقعی مجال بروز و ظهور پیدا میکنند که سانسور مطلوب شده باشد زیرا حضور دلهره‌ای که دارای ریشه جسمی است، کار سانسور را فلج می‌کند، بدین معنی که در چنین مواردی، هم‌وغم سانسور و عمل جا بجا شدن مطلوب باین نکتة می‌شود که از نشوونمای دل‌پر هیا سایر احساسات شرم‌بار جلو گیری کند،

اندکی پیشتر از خود پسندی بچه‌ها حرف زدیم و حال می‌خواهم نشان بدهم که این جنبه چگونه در رؤیایها همچنان پابرجا می‌ماند. همه رؤیایهای ما خود پستانده است و آن « من » گرانها در همه آنها البته با تغییر لباس متجلی می‌شود و آرزوهایی که در آنها به تحقق می‌رسد، مرتباً همانا آرزوهای مربوط به « من » مزبور است و هنگامیکه عکس این موضوع را در رؤیایی تشخیص می‌کنیم و آنرا مولود آرزویی از آن شخص غیر از من می‌بینیم، باید مواظب باشیم که این جریان، ظاهری فریبنده بیش نیست و اینک به تجزیه و تحلیل رؤیایهایی می‌پردازیم که نزدیک بود مرابا اشتباه بیندازد.

۱ - بچه‌ای که چهار سالش تمام نیست چنین حکایت می‌کند: ظرف قشنگی دیدم که کباب بزرگی روی آن بود و کسی یکدفعه کباب را بلعید - بدون اینکه آنرا قطعه قطعه کند - و من او را ندیدم (۱)

بنظر شما این بیگانه که غذای چرب و نرمش به خواب بچه آمده کیست؟ نگاهی به واقعات هنگام روز این مجهولات را برای ما کشف می‌سازد. این پسر بچه چند روزی بود که از خوردن غذایی بجز لبنیات ممنوع شده بود ولی شب پیش از وقوع رؤیا نیز شیطنت کرده بود و او را از شام محروم کرده بودند و چندی پیش هم از خوردن پاره‌ای از غذاها محروم شده بود ولیکن این پرهیزها را که با تندرستی او سروکار داشت، شجاعانه پذیرفته بود و چون می‌دانست که خوراکی به او نخواهند داد این بود که حتی از گرسنگی خود دم نمی‌زند، اینجاست که

(۱) وجود هر چیز بزرگ، فراوان، خارق‌العاده و فوق‌العاده در رؤیا، ممکن است مربوط به دوران کودکی باشد چه بچه آرزویش اینست که بزرگ شود و مثل بزرگان با او رفتار کنند. بچه‌ها خیلی دیر ارضاء می‌شوند و هیچوقت آرام نمی‌گیرند و بطور خستگی ناپذیری آنچه را که خوش دارند، تقاضا می‌کنند و اندازه نگاه داشتن و تواضع و تسلیم و رضا را بعد از مدرسه می‌آموزند و مبتلایان به امراض عصبی هم چنین تمایلی از خود نشان می‌دهند.

تربیت وارد هر سه شده است زیرا در رؤیای او اندکی با عمل جا بجا شدن رویرو می شویم : بی گمان هموست که این غذای مطبوع و مخصوصاً کباب را آرزو کرده است اما چون می دانسته که از خوردن آن ممنوع شده است، بنا برین به خود اجازه خوردن آنرا نداده (همچنانکه آنرا کوچولو، من در مورد رؤیای توت فرنگی) و در نتیجه شخص بی نام و نشانی درین رؤیا جانشین او شده و کباب را خورده است .

۱- روزی خواب دیدم که از پشت و پتیرین یک مغازه کتابفروشی به جلد جدیدی از مجموعه مطلوب خود (در خصوص هنرمندان، تاریخ و شهرهای هنری) با روی جلد عالی نگاه می کنم. این مجموعه جدید موسوم بود به ناطقان (یا نطق های) مشهور و جلد اول آن در باره دکتر لشر Lecher بود .

در تجزیه و تحلیل معلوم شد که بهیچوجه ممکن نبود شهرت دکتر لشر ، ناطق و مرد تفرقه بینداز مجلس شورا، در طی رؤیا مطمح نظر من بوده باشد. بلکه قضیه این بود که دوباره از مدتی پیش بر عده بیمارانم اضافه شده بود و من مجبور بودم روزانه ده تا یازده ساعت پی در پی حرف بزنم پس ناطق ، قهرمان رؤیای من کسی جز خود من نبود .

۳- باز خواب دیدم که یکی از همقطاران دانشگاهی من می گوید : پسر م ، پسر م نزدیک ببینم بعد مکالمه ای که از سؤال و جواب بسیار مختصری تشکیل شده بود بین ما صورت گرفت . اما قسمت سوم رؤیا که در طی آن خودم را با تفاق پسرانم دیدم ، بخوبی نشان می دهد که پرفسور م. و پسرش جانشین من و پسر ارشد من شده بودند. بار دیگر در خصوص رؤیای مزبور در باب دیگری ازین کتاب صحبت خواهم داشت .

۴ - رؤیای زیر نمونه ای از احساسات نامناسب و خود خواهانه را در رؤیا نشان می دهد که در و راه خیر اندیشی کاملاً دوستانه پنهان شده است : دوست من اتوقیافه اش درهم و صورتش اندکی گندمگون شده و چشمانش از حذقه در آمده است .

اتوپزشک خانوادگی ماست و من بسیار باو مدیونم زیرا سالهاست که مواظب مزاج بچه های منست و بنحو مؤثری از آنها پرستاری می کند و از هر فرصتی استفاده کرده برای آنها هدیه می آورد. آنروز نیز به خانه ما آمده بود ولی زخم متوجه شده بود که اتو بسیار خسته و کوفته است و شب بعد نیز رؤیای من چنانکه ملاحظه کردید علایم بیماری باز دو Basdow را با وضوح داد. اگر رؤیای مزبور را بدون توجه به قواعدی که پیشتر مطرح کرده ام، تعبیر کنند، آنرا نشانه ای از توجه و علاقه من نسبت به تندرستی رفیقم به حساب خواهند آورد و نیز با استناد بدان می توان نظریه مرا در خصوص اینکه رؤیا محک تحقق آرزوها و امیال است و چیزی جز عوامل مربوط به خود پسندی و غریزه صیانت ذات در آن راه ندارد ، رد کرد. ولیکن اگر چنین تعبیر کنند ، این سؤال پیش می آید که چرا مخصوصاً از لحاظ بیماری باز دو که نشانه ای از آن در چهره رفیقم دیده نمیشود، برای او دلواپس بودم. تجزیه و تحلیل من، در عرض ؛ عناصر زیر را که از واقعه ای مربوط به شش سال پیش استخراج شده است، در اختیار ما گذاشت. ما چندین نفری (پروفیسور م. با ما بود) با درشکه در جنگل ن.ن. گردش می کردیم ، جنگل در تاریکی عمیقی فرو رفته بود . از آنجا تا خانه ما چند ساعت راه بود. سوریچی که

مغروب خورده بود، در طی سراسیمه ما را سرنگون ساخت ولی باز جای خوشوقتی بود که از آن ورطه صحیح و سالم درآمدیم. بنا برین به اجبار شب را در نزدیکیترین مهمانخانه بسر بردیم و در آنجا عده زیادی با ما همدردی کردند آقای که ظاهرآ مبتلی به بیماری Baidow بود او هم گندمگون بود و چشمانی و رقلبیده داشت، جو باشد که چکاری می تواند برای ما انجام بدهد. و پروفوسور. ر. هم رویا کرد و گفت: «هیچ چیز نمیخواهم مگر یک پیراهن خواب» آن مرد (بارون. ل.) جواب داد: «بسیار از وضع شما متأثرم ولیکن این کار از عهد من ساخته نیست.» این را گفت و رفت.

بعلاوه به ذهن رسید که باز دو فقط اسم یک نفر بزرگ نیست بلکه مرئی معروفی هم به این نام داریم (فلاممٹن نیستم) اتو درست همان دوستی است که از او خواسته بودم اگر اتفاقی برایم بیفتد، مواظب سلامت بچه های من؛ مخصوصاً در سن بلوغ باشد. (پیراهن خواب نیز از پنجاسر چشمه می گیرد) و غرض من از نسبت دادن علایم مرضی بارون خیر. مزبور باو در ضمن رؤیا در واقع این بود که اگر بلائی ب سرم برسد همچنانکه این بارون نیکو کار کاری برای ما انجام نداد، او هم کاری ب نفع بچه های من انجام نخواهد داد. این بود محتوی خود خواهانه رؤیا که ظاهرآ در لباس اظهار همدردی و دلسوزی در قبال سلامت رفیقم جلوه کرده است (۱)

و اما موضوع نحقق آرزو را چگونه باید درین رؤیا کشف کرد؟ غرض درینجا گرفتن انتقام از اتو نیست (بنظر می رسد که سر نوشت اتو این باشد که در طی رؤیاهای من مورد کم التفاتی قرار بگیرد) بلکه چیز دیگریست. اگر در رؤیای من اتو جان بشین بارون. ل. شد، خود هم جای پروفوسور را اشغال کرده ام چیزی از اتو خواستم همان نظوری که پروفوسور از بارون پیراهن خواب خواسته بود پروفوسور. ر. مثل من، جزه های دانشگاهیان نبود ولی بدآ پس از مدت ها به عنوانی که شایستگی آنرا خیلی بیشتر داشت، رسید پس یکبار دیگر آرزوی استاد شدن داشتم و ازین گذشته خود کلمات «پس از مدت ها» هم در واقع در حکم انجام آرزویی است و مؤید این موضوع است که آنقدر طولانی زندگی نمایم که خودم از فرزندانم بوقت بلوغ نگاهداری کنم.

۳ - رؤیای امتحان

کسانی که امتحان دیپلم متوسطه خود را داده اند، دچار این کابوس شده و ب خواب دیده اند که در امتحان مردود شده اند و باید دوباره در همان کلاس که بودند؛ بمانند و غیره. ولی نزد کسانی که امتحانات عالیتری داده اند، رؤیای نوعی مزبور جای خود را به رؤیای دیگری از نوع خود داده است بدین معنی که این اشخاص ب خواب می بینند که در مثل دوباره باید مسابقه دشواری را بگذرانند و ایراد می کنند که سالهاست بزرگ یا معلم و یا کارمند اداره هستند و دیگر نباید کنکور بدهند باری این رؤیاها انعکاس خاطرات آن تنبیهاتی است که در روزگار کودکی

بهنگام یکی از سخنرانی های ارنست جونز، در برابر عده ای از مردم آمریکا، خانمی تحصیل کرده بمنوا اینکه سخنانی مخالف علم یز بان می آوردیم آنرا تعمیم میدهم، بر ضد ما خشمگین شد بطوری که ما نیز جنبه خود خواهانه رؤیا را فقط متوجه رؤیاهای مردم اطریش کردیم بودم از رؤیاهای آمریکاییان نزدیک و او هم دلش خوش بود باینکه رؤیاهایش واجد جنبه نوع دوستانه است.

آنرا تحمل کرده‌ایم و هیچگاه نیز محو نخواهد شد و در مواقع مهم ادوار تحصیلی در ذهن ما احیای می‌شود: این خاطرات دقیق خشم آمیز است که در تحمل آزمایش‌های سخت پیشین بر ما گذشته است و نیز همین ترس‌های مربوط به زمان کودکیست که موجب تشدید «دلهره» مبتلایان بامراض عصبی بهنگام امتحان می‌شود البته وقتی که تحصیلات ما به پایان رسید دیگر از جور پدر و مربی و معلم بی‌مناک نخواهیم بود ولیکن همبستگی بی‌رحمانه حوادث بارتربیت ما را بدوش خواهد کشید و در نتیجه هر آنوقت که بدلیل رفتار بد و یا عدم انجام وظیفه و خلاصه هنگامیکه مسئولیتی بردوش ما سنگینی میکند از توفیق خویش بی‌مناک و نامطمئن هستیم، خواب دیپلم یا لیسانس را می‌بینیم و کیست که ازین نوع رؤیاها، حتی از میان اشخاص مرتب دانشمند و شایسته نلرزد؟

یکی از همکاران خبره من، در طی گفت و شنیدی به من تذکر داد که مطابق اطلاع وی کسانی خواب دیپلم را دیده‌اند که درین امتحان موفق شده‌اند و نه آنهایی که مردود شده‌اند و این تذکر موجب راهنمایی من شد. بنظر می‌رسد رؤیای دلهره آمیز مزبور مخصوصاً زمانی حادث شود که نایم فردای وقوع آن، کاریا وظیفه مهمی در پیش دارد و بیم آن می‌رود که از عهده انجام آن بر نیاید رؤیا ظاهراً از یکی از دلهره‌های بزرگ و ناموجه پیشین او استمداد می‌کند، اگر این موضوع درست باشد دیگر نتوان گفت که جریانهای روانی روز پیش در رؤیا نقش معین کننده‌ای را بازی می‌کند و حرفهایی که بمنوان اعتراض به محتوی رؤیا بر زبان می‌آوریم که: ای آقا، سالهاست که دیگر پزشکم، و غیره، در واقع در حکم دلجویی و تسلیتی خواهد بود از نوع: «داز فردا دالوا پس می‌باش، بهنگام امتحان دیپلم نیز مثل امروز دلهره داشتی ولی بعد دیدی که بیهوده بود و قبولم شدی و حالاً هم بکنفر پزشکی و غیره» اما دلهره‌ای که آنرا به رؤیا نسبت می‌دهیم حاصل بقایای تأثرات روز پیش است.

توجه بالا بنظر قانع کننده آمد و هر گاه که فرصتی دست داد چه در مورد شخص خودم و چه در مورد دیگران (البته این موارد متعدد نبود) آنرا به ثبوت رساندم. در مثل امتحان من در خصوص طب قانونی به تمویق افتاد و من هیچگاه عین آنرا در رؤیا ندیدم بلکه مرتباً خواب امتحانات گیاه شناسی و جانور شناسی یا شیمی را که سابقاً موجب دلهره‌های شدید و در عین حال مشروع من شده بود، دیدم و وقتی که امتحانات دوران دبیرستانی خود را در رؤیایم بینم همواره آن امتحان تاریخ را که خیلی خوب از عهده آن بر آمده بودم می‌بینم. ولیکن خیال میکنم علتش این باشد که معلم عالیقدر من همان يك چشم مهربان که در یکی از رؤیاهای سابق الذکر هم دیده شده است و روی برك سوالات امتحانی که من آنرا به او برگردانم متوجه قلمخوردگی سئوالی که من آنرا نمی‌دانستم، شده بود. یکی از بیمارانم که در امتحان افسری مردود و از افسر شدن محروم شده است به من گفته است که موی غالباً خواب امتحان دیپلم را می‌بیند و لا غیر.

در تعبیر رؤیاهای مربوط به امتحان نیز با همان مشکلاتی روبرو می‌شویم که من آنرا در بعنوان عوامل متخصه اغلب رؤیاهای نوعی سابقاً شرح داده‌ام چه به ندرت ممکن است نایم تداعی معانی‌های لازم برای تعبیر را مرتب کند و برای درک صحیح این دسته از رؤیاها

باید به مثال‌ها و نمونه‌های بسیار توسل جست، اخیراً معتقد شدم که کلمات: «توسالهاست که پزشك هستی یا تجارب فراوان داری و بازم کارهای بیچکانه از تو سر می‌زند» این مخلوط‌نیش و نوش ظاهراً به‌زمینه اصلی محتوی ناپیدای رؤیاهای مربوط به امتحان وابسته است و جای‌شگفتی نیست اگر گفته شود که وجود کلمات سرزنش‌آمیز به سبب کارهای بیچکانه در دورویای نمونه و تجزیه و تحلیل شده اخیر به دلیل تکرار اعمال جنسی مستحق توبیخ می‌باشد.

فصل ششم

تشکیل رؤیا

تمام کوشش‌هایی که تاکنون برای روشن شدن مسأله رؤیا انجام گرفته‌است مربوط به محتوی پیدای آن بوده، یعنی آن قسمت از رؤیا که پس از بیداری در خاطر باقی می‌ماند، و این کوشش‌ها در راه تعبیر محتوی پیدای مزبور صرف شده‌است و حتی زمانی هم که کوشش مزبور از این راه منحرف میشد، باز به همین محتوی تکیه می‌کرد ولی مریبا تحقیقات خودموضوع جدیدی را مطرح ساختیم بدین معنی که میان محتوی رؤیا و تعبیر آن، عناصر روانی جدیدی را باید گنجانند که همان محتوی نا پیدای فکر رؤیاست که به مدد تجزیه و تحلیل آشکار می‌شود، باری برای حل معمای رؤیا باید ازین فکر یا محتوی نا پیدای و نه از محتوی پیدای آغاز کرد.

اینجاست که کوشش دیگری را باید تقبل کرد و آن شناختن روابط موجود میان محتوی پیدای و افکار نا پیدای رؤیا و بررسی يك جریان روانی است که بر طبق آن؛ محتوی پیدای از محتوی نا پیدای ناشی میشود.

افکار پیدای و نا پیدای رؤیا، ظاهراً شرح واقعات یکسانست به دوزبان گوناگون؛ و بعبارت بهتر محتوی پیدای همانا ترجمه محتوی نا پیدای است منتهی در سایه يك قسم شیوه بیان مخصوص که جز از راه مقایسه متن ترجمه با متن اصلی پی به علامات و قواعد آن نخواهیم برد ولی همینکه افکار نهانی رؤیا بر ما ظاهر گردید بی درنگ مفهوم محتوی پیدای را خواهیم فهمید. محتوی رؤیا در لباس نا مفهومی به ما عرضه می‌شود و علامات آن باید منقلاً بزبان محتوی نا پیدای رؤیا ترجمه و تفسیر شود البته اگر به این علامات مثل تصاویر نظر بیندازیم و آنها را بخوانیم و به منای قراردادی آنها دقیق نشویم بی‌چون و چرا به خطا خواهیم رفت. فرض کنید به معمای مصوری نگاه می‌کنیم و آن، خانه‌ای را که روی بام آن توپی به چشم می‌خورد و سپس يك حرف تنها و بعد آمیزادی سری را که در حال دویدن است نشان می‌دهد و غیره. ممکن است بگویم که کلاً و جزئاً بی‌معنی است. زیرا توپ نباید روی بام خانه باشد و مردی سرهم قادر به دویدن نمی‌باشد، و آنکهی آدمک بزرگتر از خانه است و اگر قبول کنیم که اینهم يك قسم منظره است باز وجود

حرف تنها موجد اشکال خواهد شد چه در طبیعت که این نوع حرف‌ها وجود ندارد، پس زمانی بی به معنای حقیقی معنای مزبور خواهیم برد که هر کدام از اجزاء آن را یا هم‌ایا کلمه‌ای جایجا کنیم که بدلیلی با تصویر مزبور قابل نمایش است، وقتی که این کار انجام گرفت دیگر کلمات فاقد معنا نخواهد بود بلکه ممکن است از مجموع آنها سخن زیبایی پر معنایی استخراج شود. یاری رؤیاهم در واقع در حکم چنین معنایی است و پیشینیان مانیز پیورده خواسته‌اند آنرا مانند درسم و نقاشی تغییر و تفسیر کنند و همین دلیل هم هست که رؤیای از لحاظ ابعان چیز بیحاصل و فاقد هر گونه معنایی بوده است.

۹ - عمل تراکم

وقتی که محتوی پیدای رؤیا را با افکار نهانی آن مقایسه می‌کنیم، در وهله اول متوجه می‌شویم که کوتاه‌ی و بیرون‌تئی و ایجاد محتوی پیدا در برابر وسعت و غنای محتوی ناپیدای آن مستلزم عمل تراکم قابل ملاحظه است، بطوری که اگر رؤیای خود را پس از بیدار شدن بنویسیم بزحمت ممکن است نصف منجهای را پر کنند و حال آنکه تجزیه و تحلیل که در حقیقت حاوی اشاراتی به افکار نهانی رؤیاست، شش تا هشت و حتی دوازده بار متصل تر از آن خواهد بود؛ این نسبت البته در مورد رؤیاهای مختلف؛ فرق می‌کند، اما آنچه من فهمیدم اینست که هیچوقت عکس آن مصداق پیدا نمی‌کند، محققان عموماً وسعت این تراکم یا فشار را در نظر نمی‌گیرند و تصور میکنند جز آنچه پیدا و آشکار است، عناصر دیگری در میانه نیست و بدین ترتیب عناصری را که در خواب صورت ظاهری رؤیا پنهانست، و با تغییر مطمئن‌تری می‌توان آنرا آشکار و مکشوف ساخت، از نظر می‌اندازند و مانیز سابقاً متذکر شده‌ایم که هیچگاه نمی‌توان به تعبیر خود کمال اطمینان را داشت و حتی زمانی که حل رؤیا قانع‌کننده بنظر می‌رسد و نقی در آن به چشم نمی‌خورد تازه ممکن است رؤیای مورد بحث معنایی درست مخالف آنچه تصور می‌رفت، داشته باشد. و عبارت دقیق‌تر نمی‌توان خارج قسمت (بهر) این تراکم را تعیین کرد. آیا می‌توان عدم تناسب میانه محتوی پیدا و فکر نا پیدای رؤیا را منحصرأ به مدد عمل تراکم بوقت تشکیل رؤیا توجیه و تحلیل کرد؟ به این نحوه تشخیص‌یاری می‌توان گرفت که در وهله نخست قانع‌کننده بنظر می‌رسد؛ ما اغلب چنین تصور می‌کنیم که بوقت شب رؤیاهای بسیار دیده‌ایم و بعد وقتی که بیدار شدیم قسمت اعظم آنرا از یاد برده‌ایم و رؤیایی که وقت بیداری در حافظه ما می‌ماند، قسمت بسیار کوچکی از آن کل است که اگر دست نخورده باقی می‌ماند شاید وسعت و دامنه اش از محتوی ناپیدای رؤیا کمتر نمی‌بود. لااقل قسمتی از این اشکال مطمئناً صحیح است چه هر کسی متوجه این موضوع شده است که اگر رؤیایی را پس از بیدار شدن کاملاً به یاد بیاوریم، نزدیک‌تروب جز قسمت کوچکی از آن را به یاد نخواهیم داشت و از طرف دیگر این تصور که خیلی بیشتر از آنچه به یاد آورده‌ایم، خواب دیده‌ایم، اغلب اوقات مبتنی بر توهمی است که اندکی بعد در خصوص ریشه و اساس آن وارد بحث خواهیم شد و به علاوه موضوع فراموش کردن رؤیا بهیچوجه ناقص فرضیه تراکم نمی‌باشد چه این فرضیه را می‌توان به مدد بسیاری از تجسمات فراموش نشده رؤیا نیز به اثبات رسانید. اگر واقعاً قسمت اعظم رؤیای از حافظه ما پریده باشد، محققاً سلسله‌ای از افکار رؤیا از دسترس ما دور خواهد افتاد ولی نکته مهم اینست که بهیچوجه نمی‌توان

فهمید که قسمتهای فراموش شده حقیقتاً همان افکاری مربوط است که از تجزیه و تحلیل باقیمانده
رؤیا مکشوف می شود (۱)

در خصوص تراکم افکاری که در ضمن تجزیه و تحلیل هر يك از عناصر محتوی رؤیا
مکشوف می شود، خواننده از خود خواهد پرسید که آیا تمام آنچه بهنگام تجزیه و تحلیل به ذهن
می رسد باید در جرگه افکار نهانی رؤیا بشمار رود و قبول کرد که این افکار در موقع خواب
فعال بوده و در تکوین و تشکیل رؤیا نقش ایفا کرده است. و یا آنکه برعکس باید فرض کرد
که تداعی معانی های تازه ای که در بوجود آوردن رؤیا بهیچوجه مؤثر نبوده اند، بوقت تجزیه
و تحلیل به ذهن نایم می رسد؛ البته تداعی معانی های گوناگونی هست که فقط بهنگام تجزیه و تحلیل
پنهان می رسد و جعلی در امر تکوین رؤیا مؤثر نبوده، ولیکن در هر حال این موضوع را
می توان بررسی کرد که کدامیک از تداعی های مزبور پنحوی از انحاء با افکاری که با فکر
نهانی رؤیا مربوط بوده، ربطی داشته است؛ تداعی های تازه مزبور در واقع یکقسم استدلال
پنهانی و غیر مستقیم است که از تصادم تداعی معانی های محکمتر دیگر حاصل شده است، و اما
در باره آن افکار اضافی که در ضمن تجزیه و تحلیل جلوه می کنند، باید این نکته را قبول کرد که
این افکار در موقع تشکیل رؤیا فعال بودند، چه وقتی که دنباله این افکار را می گیریم (افکاری
که ظاهراً هیچگونه رابطه ای با خود رؤیا ندارند) ناگهان با فکری مصادف می شویم که در
رؤیا جلوه کرده و برای تمییز ضروری است و دست یافتن بدان اگر دنباله افکار سابق الذکر
رایکی پس از دیگری نمی گرفتیم و حلقه های زنجیر همنبستگی آن رایکی پس از دیگری باز نمی کردیم
مخال می نمود. برای اینکه بهتر متوجه این موضوع بشویم، باید رؤیای مربوط به مونوگرافی
(توصیف) گیاهی را بیاد بیاوریم: این رؤیا در واقع ظاهراً محصول تراکمی خارق العاده است،
هر چند که تجزیه و تحلیل کامل آن را درین کتاب نقل نکرده ام. و اما حالت روانی هنگام خواب
را که در واقع مقدم بر رؤیا است، باید در نظر گرفت یا نه؟ آیا تمام افکار نهانی رؤیا کنار هم
واقع شده است و یکی پس از دیگری ظاهر می شود، یا اینکه چندین سلسله فکر همزمان در
مراکز مختلفه تشکیل می شود و بعد یکدفعه بهم ملحق می گردد؟ بنظر من مجبور نیستم حالت
روانی خود را بهنگام تکوین رؤیا، بطور پلاستیک و مجسم در نظر بگیریم زیرا فراموش نکنیم
که در اینجا غرض ما همانا افکار ناخود آگاهانه است و شاید جریان فکری ناخود آگاهانه
با جریانی که بوقت یک تفکر خود آگاهانه و حساب شده، مشاهده می کنیم، بسیار
متفاوت باشد.

ولی این موضوع کاملاً و محققاً حتمی است که تکوین رؤیا با یکقسم عمل تراکم یا فشار
همراه است و اما این تراکم به چه نحوی انجام می گیرد؟

اگر بخاطر بیاوریم که فقط معدودی از افکار نهانی رؤیا که بعداً کشف می شود، در
رؤیا متجلی می گردد، نخست باید قبول کرد که عمل تراکم بر پایه حذف قرار دارد بدین
معنی که رؤیا ترجمه صادقانه و یا تصویر مطابق النمل بالنمل فکر نهانی رؤیا نیست بلکه طرحی
ناقص و ناتمام از آنست. همچنانکه بزودی خواهیم دید، این توجیه بسیار ناقص است. اما فعلاً

(۱) عده ای از محققان به موضوع تراکم اشاره کرده اند مثلاً در پرل معتقد است که یقیناً در
موقی معین، تراکمی در سلسله ای از تجسمات رخ میدهد.

آنرا قبول میکنیم . باری آنوقت این پرسش پیش می آید که : اگر عده کمی از عناصر افکار نهانی رؤیاقط می تواند وارد محتوی آن بشود، پس شرایطی که موجب انتخاب مزبور می شود ، کدامست ؟

برای اینکه موضوع بالا روشن شود ، نگاهی به عناصر رؤیا بیفکنیم چه یقیناً واجد شرایط مزبور بوده است . بهترین راه این است که هم خودمان را متوجه رؤیایی بکنیم که تکوین آن مستلزم تراکم شدیدی ، بوده باشد برای این منظور رؤیای حاوی مونوگرافی گیاهی را انتخاب می کنم .

۱- رؤیای حاوی مونوگرافی گیاهی . محتوی رؤیا: مونوگرافی یکی از گیاهان را نوشتم و کتاب فعلاً در برابر منست و مخصوصاً صفحه ای را باز کردم که يك تابلوی رنگین بان ضمیمه شده است . هر نسخه از این کتاب مثل جنک های گیاهی ، حاوی نمونه ای از گیاهان خشک شده است .

درین رؤیا ، عنصر جالب همانا مونوگرافی گیاهی است و آن از تأثرات روزپیش ناشی شده است چه واقماً در پشت وپترین یکی از کتابفروشی ها مونوگرافی نوع گلی سیکلامن را دیده بودم . - البته گل سیکلامن در رؤیا جلوه نکرده بلکه فقط خاطره مونوگرافی در قلمرو گیاه شناسی در رؤیا حفظ شده است . بیدرتك متوجه می شوم که «مونوگرافی گیاهی» مزبور مربوط است به کتابی که درخصوص کواکبین نوشته بودم ؛ و ازینجا يك تداعی معانی بدست می آید که از یکطرف به آن کتاب مربوط به جشن پنجاه ساله به بعضی اموری که در یکی از آزمایشگاههای دانشگاه انجام گرفته است و از طرف دیگر به دوستم ، کونیگشتاین که چشم پزشک است و در نمودن طرق بهره برداری از کواکبین زحمت کشیده است ، منتهی می شود . وانگهی خاطره مذاکرات نیمه تمام شب پیش ما و بعد چاره جویی های گوناگون درخصوص تعیین حق الزحمه پزشکان در مورد معالجه خودشان ، باز بهمین دکتر .ک. مربوط میشود . مذاکره مزبور علت واقعی و کنونی رؤیاست و مونوگرافی گل سیکلامن هم يك امر کنونی است منتهی بی اهمیت ؛ آشکار است که «مونوگرافی گیاهی» در رؤیا حد واسط میانه دو حادثه هنگام روز است و بدون کمترین تغییری در يك تأثر بی اهمیت گنجانیده شده و به مدد رشته های متعدد و تسلسل یا تداعی به يك حادثه روانی مهم مربوط گشته است .

نه تنها تجسم مرکب و کلی « مونوگرافی گیاهی » بلکه هر کدام از اجزاء آن یعنی « گیاهی » و « مونوگرافی » بطور جدا گانه ، از طریق تداعی های متعدد عمیقاً وارد دنیای ، پر هرج و مرج افکار سازنده رؤیا می شود . مثلاً خاطرات مربوط به پروفیسور سارتنز وزن شکفته او ، و مریض من شکوفه وزنی که شوهرش فراموش کرده بود که برایش گلی ببرد ، همه همه مربوط میشود به کلمه « گیاهی » ، کلمه سارتنز (بمعنای باغبان) نیز موجب می شود که به آزمایشگاه ، و مذاکره خود با کونیگشتاین فکر بکنم . در طی این مذاکره ازدو نفر مریض صحبت در میان بود . خانمی که شوهرش فراموش کرده بود که برایش گل ببرد و همچنین عنوان مونوگرافی گل سیکلامن که بوقت روز آنرا دیده بودم جملگی مرا به فکر گلدلخواه زخم می اندازد . از طرف دیگر ، کلمه « گیاهی » یکی از حوادث دوران

دیرستان و یکی از امتحانات دوران دانشکده رابه یاد می آورد . موضوع دیگر مذاکره روز پیش من ، موضوعی که به «تفنن» های من مربوطست ، بوساطت گل باصلاح دلخواه من یعنی کنگر ، به زنجیر تداعی و تسلسل ناشی از گلهای فراموش شده ، مربوط می شود ، کلمه کنگر از یکطرف مرا بسوی خاطرات ایتالیا و از طرف دیگر بسوی خاطرات آن صحنه از دوران کودکی که هنوز تازه می خواستم با عالم کتاب مربوط شوم ، هدایت میکند . کلمه «گیاهی» بنا به آنچه گذشت ، در حکم چهارراهی است که تداعی معانی های گوناگونی در آنجا با هم تلافی می کند ، تداعی معانی هایی که به تضمین من حقا می تواند با مذاکره مزبور رابطه داشته باشد . خود را در کارخانه فکرسازی می بینم که در آنجا ، همانطوری که گوته در باره شاعرکار مرد بافنده گفته است ، فکر پشت سر فکر می آید :

و با هر حرکت پا هزار تاریخ به جنبش درمی آید ،

ما کوها به رفت و آمد می افتد ،

و نخها بطور نامرئی سر می خورند ،

و هر ضربی ما کو ، هزاران تار آنرا بهم می بافد .» از کتاب فاوست

کلمه «هنوگرافی» در رؤیا ، دوباره و موضوع را به یاد می آورد یکی جنبه یکطرفی بودن

تحقیقات من و دیگری قیمت گراف تفنن های من .

از همین نخستین تحقیق چنین مستفاد می شود که دو جزء «گیاهی» و «منوگرافی» برای این رؤیا ظاهر شدند که بیش از سایر عناصر با افکار نهانی رؤیا در تماس بوده و در حکم چهار راهی بوده اند که افکار رؤیا باز در آن با هم تلافی کردند و بالاخره برای اینکه معانی متعددی به تمپیری می بخشیدند . باز هم بنحوی دیگر می توان مطالب بالا را توجیه کرد و گنت که : هر کدام از عناصر محتوی رؤیا بیش از هر عنصر دیگری مسجل می شود و در واقع نماینده چندین فکر رؤیاست .

باز هم بیشتر درین موضوع که آیا سایر عناصر رؤیا را از لحاظ روابطشان با افکار نهانی رؤیا بررسی خواهیم کرد یا نه بحث میکنیم .

دابلوی رنگین مبین و یا به یاد آورنده ، نقادهایی است که همکارانم از کارها و تفنن های من می کنند ، (موضوع اخیر بیشتر اشاره شده ولیکن انتقاد از کارم چیز تازه است) و نیز به خاطر آن دوران کودکی من و کتاب مصوری که آنرا پاره پاره کرده بودم ، مربوطست . گیاه خشک شده نیز جنگ گیاهی مدرسه رابه یاد می آید و علاوه خاطر آنرا زنده می کند . ازینجا آشکار میشود که رابطه بین محتوی رؤیا و فکر نهانی رؤیا چگونه است بدین معنی که نه همان عناصر رؤیا چندین بار از طرف افکار نهانی رؤیا مسجل و مصرع می شود بلکه هر کدام از افکار رؤیا نیز چندین عنصر نماینده در رؤیا دارد . تداعی معانی هایی هست که از یکی از عناصر رؤیا مارا بطرف چندین فکر نهانی و از یک فکر نهانی به چندین عنصر در محتوی رؤیا رهبری می کند . بنا برین رؤیا محصول مختصری از یک فکر و یا یک دسته از افکار رؤیا که کنار مختصز های دیگر قرار خواهد گرفت ، نیست . عبارت بهتر در حکم مجلس شورایایی نیست که طبقات مختلف مردم نمایندگان منتخب خودشان رابه آنجا بفرستند ، بلکه در مورد رؤیا ، تمام انبوه افکار رؤیا دستخوش تیراتی واقع می شود و بدین ترتیب بهترین و زنده ترین عناصر ، جدا شده وارد

محتوی رؤیا می‌گردد ، می‌توان انتخاب مزبور را با انتخاباتی که انتخاب‌کننده عوض یک اسم چند اسم تفرقه انتخاباتی می‌نویسد ، مقایسه کرد . چه درین نوع انتخابات افرادی که انتخاب می‌شوند ؛ از زبده‌ترین و محبوب‌ترین افراد هستند . هر رؤیایی را که تجزیه کنم ، بهمان اصول می‌رسم یعنی اینکه عناصر رؤیا مولود تمام انبوه افکار رؤیاست . و هر کدام از آن را اگر با افکار رؤیا مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که جانشین چندین فکر نهانی رؤیا شده است .

بجاست که به مدد مثال دیگری ارتباط میانه محتوی رؤیا و فکر نهانی رؤیا را نشان دهیم . در مثال ذیل ارتباطات بین آنها بطور حیرت‌آوری پیچیده است . این رؤیا را بیماری برای من حکایت کرد که مبتلی به ترس موهوم از مکانهای محصور و سر بسته بود و بزودی معلوم خواهد شد چرا این رؤیای ماهرانه متصف کرده‌ام :

۲- رؤیای جالب - با اتفاق آمده‌ای از خیابان X عبور می‌کردی . درین خیابان قهوه‌خانه محقرانه‌ای وجود دارد (چندین قهوه‌خانه‌ای درین خیابان وجود خارجی ندارد) که در آن نمایشنامه‌ای را بروی صحنه آورده‌اند و وی‌گامی تماشاکن وزمانی بازیگر آنست . سرانجام باید لباس هنرپیشگی را بپوشد و با لباس معمولی عازم شهر شود . قسمتی از کارکنان تماشاخانه را در سالون تماشا-کنان و قسمتی را در طبقه اول جا داده‌اند . مشاخره‌ای در گرفت آنهاپی که بالا بودند خشمگین شده بودند که چرا پایینی‌ها هنوز حاضر نشده‌اند ، تا اینکه آنها پایین بیایند . برادرش بالاست و خودش پایین است . با برادرش درشتی میکند برای اینکه جایش تنگ است . (این قسمت از رؤیا کمتر روشن است) وانگهی بمجرد ورود معین شده بود که بالایی‌ها و پایینی‌ها چه کسانی خواهند بود . سپس تک و تنها از سر بالایی خیابان X بالا رفت و بطرف شهر روان گردید ولی آنچنان آهسته تمام بر میدارد و آنچنان بسختی راه می‌رود که اصلاً قادر به پیش رفتن نیست . سرانجام آقای نسبتاً مسنی به او ملحق شد و از پادشاه اینتایا شروع به بدگویی کرد . بالای سر بالایی مزبور آن سختی دیگر از بین رفته و راه پیمایش سریعتر شده بود .

اشکالی که در طی سر بالایی مزبور در ضمن رؤیا برایش پیش آمده بود آنچنان صریح و بدون ابهام بود که پس از بیدار شدن تازه از خود میپرسید که آیا این ماجری در رؤیا بر او گذشته بوده و آیا این در رؤیا بوده که نمی‌توانسته است به آسانی گام بردارد و پیش برود یا نه ؟

به اتکای محتوی پیدای رؤیای مزبور مثل این که چیزی نمی‌توان گفت . پس برخلاف شیوه مرضیه ، کار خود را از قسمتی که بزعم ناایم روشن‌ترین قسمت رؤیاست آغاز می‌کنیم . مشکلاتی که خواب بیننده مادر رؤیا با آن روبرو شده و واقعاً آنرا احساس کرده است از قبیل سر بالایی صبا لبور و بریدگی نفس و غیره ، از جمله نشانه‌هایی است که بیمار مورد بحث سالها پیش از خود برز داده و آنوقت بایک قسم بیماری سلی نیز همراه بوده است (احتمالاً این بیماری ظاهری و بدون آسیب‌های مخصوص و با اصطلاح هیستریکی بوده است . درمبحث

رؤیاهای مربوط به خودنمایی سابقاً باین موضوع احساس تنگنا و فشار اشاره کرده ایم و درین جا نیز بار دیگر با آن روبرو می شویم و آنرا به مثابه عنصری می بینیم که همه وقت و درازای هر نجمی که تصور رود ، قابل استعمال است . توصیف وضع سر بالایی که نخست دشوار بود و بعد رفته رفته آسان شده بود ، بهنگام نقل رؤیا ، مرا بفکر دیباچه معروف کتاب سافو ، اثر آلفونس دوده نویسنده فرانسوی انداخت . درین کتاب از جوانی سخن به میان آمده که مشوقه اش را در بفل گرفته و از پلکانی بالا میرود ، در وهله اول مشوقه اش را سینه می بیند ولی رفته رفته همچنانکه پله ها را پشت سر می گذارد او را سنگینتر احساس می کند ، این صحنه سمبول و قیامی است که در داستان سافو جریان دارد ، دوده با این زمان می خواهد به جوانان اخطار کند که از دل بستگی شدید به دخترانی که اصیل نیستند و گذشته شان مشکوکست ، خودداری کنند. (۱) با دانستن این موضوع که بیمار من اندکی پیشتر با زنی هنر پیشه ، روابطی داشته بوده ، انتظار نداشتم که این فکر که بوقت تعبیر تجلی کرده بوده است ، درست بوده باشد . وانگهی ماجری های داستان سافو از ماجراهای رؤیای مزبور فرق داشت و در حقیقت عکس آن بود ، زیرا در رؤیا صعود از پلکان نخست دشوار و بعد آسان شده بود و حال آنکه در داستان عکس این بود یعنی برای اینکه ظاهر داستان با کنایه ای که در بیان آن نهفته بوده است جور بیاید ، لازم بود آنچه که در وهله اول سبک و آسان جلوه می کرده است پس از مدتی ، سخت و دشوار از آب درآید . جای تعجب اینجا بود که بیمار پس از شنیدن تعبیر ، خاطر نشان کرد که تعبیر مزبور کاملاً با محتوی نمایشنامه ای که وی روز پیش از وقوع رؤیا تماشا کرده بوده است ، موافقت ، نمایشنامه مزبور تحت عنوان «حومه وین» زندگی دخترتری را نشان می داد که بیشتر نجیب بوده ولیکن بعداً وارد جماعت فواحش شده و با کله گنده ها مربوط گردیده «صعود» ، ولی اندکی بعد ، بیش از پیش «سقوط» کرده بوده است . از تماشای این نمایشنامه ، فکرش متوجه نمایشنامه دیگری شده بود که تحت عنوان «پله ، پله ، پله» چندین سال آنرا دیده بود است و در اعلان تبلیغاتی آن نیز يك پلکان چند پله ای نقش شده بود .

و حال دنبال تعبیر خودمان را بگیریم . هنر پیشه ای که وی بنازگی با او روابطی بهم زده بود ، در خیابان ... ساکن بود . در خیابان مزبور قهوه خانه ای وجود ندارد . اما چون نایم برای رضای خاطر این خانم قسمتی از تابستان را در وین سپری کرده بود ، در یکی از مسافر خانه های کوچک آنجا پیاده شده بود و وقتی که داشت مهمانخانه مزبور را ترک می گفت به سورچی گفته بود که : «بسیار ارضیم ، برای اینکه لااقل ساس و کک و غیره مزاحم نشوند» . اینهم اشاره به یکی از ترس های موهوم اوست (سورچی جواب داد ، بود که : چطور می شود درین جازندگی کردا اینجا که مسافر خانه نیست ، این يك قهوه خانه است .»
به شنیدن کلمه قهوه خانه بیدرتنگ به یاد اثمار زیر افتاد که :

«بنازگی میهمان میزبان بسیار مهربانی بودم .»
اما درین منظومه اولاند ، منظور از میزبان ، درخت سیبی است .»

(۱) با مراجعه به آنچه که در خصوص رؤیاهای حاوی «صعود» در فصل کنایات و اشارات این کتاب آمده است ، می توان به ارزش واقعی توصیف مزبور پی برد .

و آنوقت اشما دیگر منظومه مزبور با این بندشمر که از فاوست گرفته اقتباس شده.
است؛ متدای می شود: در حالیکه فاوست با دخترک می رقصد .

سابقاً رؤیای بسیار زیبایی دیدم ،
درخت سیب باشکوهی دیدم
که دو سیب بسیار زیبا بر تارک
آن می درخشید : سرانجام
پیمانۀ سبزم لیریز شد و بالای
درخت رفتم .

ای زیبا
این سیبهای کوچک زیبا
بسیار فریبکارند ... و حضرت آدم
را هم در بهشت بهمین نحو فریفتند
وقتی که فکرمی کنم که باغ منم
ازین سیبهای زیبا دارد ،
روحم آکنده از نشاط می گردد .

درخت سیب و سیبهای مزبور دیگر جای هیچگونه شکی باقی نمی گذارد زیرا هنر پیشه‌ای
که دل از کف نایم ما ربوده است ؛ گذشته از دلگیریهای دیگر خود ، دارای پستانهای
زیبائی نیز بوده است .

با توجه به تجزیه و تحلیل نفسانیات وی . می شود این فرمز را کرد که رؤیای
مورد بحث ، ناشی از یکی از تأثرات دوران کودکیست ، اگر فرضیه مزبور درست باشد تأثر
نامبرده مربوط به دایه‌ای این مرد است (وی بزودی پایه سن سی سالگی خواهد گذاشت) چه پستان
دایه لاجرم در حکم قهوه‌خانه‌ای برای کودکست . پس دایه ، چنانکه در داستان ساقو از
دوده نیز چنین است ، مظهره شوقه‌ایست که اندکی پیش متروک شده است .

برادر بیمار مزبور (مسن تر از خود او) نیز در محتوی رؤیا به چشم می خورد؛ او در
بالاست و حال خود بیمار در پایین است . اینهم در واقع عکس رابطه واقعی بین آن دو
است ، زیرا تا آنجا که می دانم ، بیمارم شنش را حفظ کرده در صورتیکه برادرش شنش را از
دست داده است، وی ضمن نقل رؤیای خود از استعمال اصطلاح «زمین خودده» دوری کرده است
اگر چنین تعبیری را بکار برده بود، موضوع خیلی بیشتر از بنهار روشن میشد چه مادرا اینجا اصطلاح
مزبور را در مورد کسی بکار می بریم که هستی و پیشه اش را از دست داده و به «پایین ترین حد
ممکن سقوط کرده باشد.» موضوع این که در این رؤیا بعضی قسمتها معکوس متجلی شده
است، قابل توجه است و بنظر مبین این است که رابطه دیگری هم میان محتوی پیدا و ناپیدای
رؤیا وجود دارد. ما بوسیله‌ای می توانیم واژگونی مزبور را توجیه نماییم . در پایان رؤیا با
تغییر شکل دیگری روبرو می شویم؛ و از آن موضوع صدها است که در رؤیا بر عکس داستان ساقو
مردی زنی را در آغوش دارد و از پلکان بالا می برد و حال آنکه در رؤیا زنیست که مردی را با
خود می برد و چون این موضوع جز در زمان کودکی قابل تحقق نیست ، پس این زن کسی جز

همان دایه نیست که بدشواری بچه شیرخوار را با خود می برد. با توجه بدانچه رفت، در قسمت آخر رؤیا، سافو (قهرمان زن داستان دوده) ودایه باهم اشتباه شده است.

همچنانکه آلفونس دوده در طی نگارش داستان سافو (سافوشاعرهای یونانی بوده که به سبب اشارات غنایی و زندگانی عاشقانه خویش معروفست و در قرون ششم و هفتم پیش از میلاد می زیسته و سرانجام بدلیل ماجرای عشقی خود را از فراز تپه ای به دریا پرتاب کرد و کشت).

به آداب و رسوم مردم یونان باستان توجه داشته است، در قسمتهایی از رؤیای مزبور هم که کسانی را در بالا و پایین مشغول می بینیم، خود اشاره به خیالیاتی جنسی نایم است که سرکوب شدن آن با بیماری عصبی و بی ارتباط نیست البته از تغییر رؤیا نمی توان دریافت که آیا واقفاً خیالیاتی است یا خاطره حادثات واقعی، تنها چیزی که از راه تعبیر بر ما آشکار می شود همانا افکار و تخیلات نیست که از خاطر نایم گذشته است و گرنه تعیین درجه واقفیت آنها به عهده خود ما است: در وهله نخست امور واقعی و غیر واقعی یا به اصطلاح خیالیاتیها واجد یک ارزش اند (و این نه همان در مورد رؤیا بلکه در مورد ابداعات مهمتر روانی نیز صادقست) چنانکه پیشتر متوجه شدیم تداعی و همبستگی چندین واحد نفسانی همواره به سبب «حفظ سری» بوده است. در مثل وجود برادر درین رؤیا به مدد یک قسم خیالیاتی مربوط به گذشته که موجب احیای صحنه ای از دوران کودکی می گردد، در واقع مبین و جانشین تمام رقباست در مورد زنان و حضور شخصی که بر ضد پادشاه ایتالیا خشمگین می شود، به واسطه حادثه ای تازه و فی حد ذاته بی اهمیت، به موضوع اشتغال اشخاص بی لیاقت در دوایر بسیار مهم اجتماعی مربوط و متداعی می گردد و بنظر میرسد که بتوان در حوازا اعلام خطر دوده به آن جوان، اعلام خطر مشابهی نیز به شیرخوار (۱) رؤیای مورد بحث کرد.

۳- رؤیای سوسک های طلائی - و اینک تجزیه و تحلیل قسمتی از رؤیای جالب توجه دیگری که برای بررسی موضوع تراکم مفید است. این رؤیا را به خانم منسی که به طریق روانکاری ممالجه شده است: مدیونم. این خانم از عوارض دلهره آور دشواری رنج می برد و همچنانکه در چنین مواردی اتفاق می افتد، رؤیاهایش حاوی افکار بسیار زیادی در مورد امور جنسی و شهوانی بود. وقتی که ازین جهت او را آگاه ساختم، در وهله نخست از فرط تعجب و حشتم زده گردید و چون نمیتوانم تمام رؤیا را در اینجا تعبیر کنم، مضمون رؤیا به صورت قطعاتی مجزا و پراکنده که بهیچوجه باهم مربوط نیستند، جلوه خواهد کرد.

محتوی رؤیا: وی به یاد آورد که دو سوسک طلائی را در جعبه ای پنهان کرده است، خواست آنها را آزاد سازد برای اینکه نزدیک بود خفه شوند. لذا جعبه را باز کرد و دید که سوسک ها بیخس افتاده اند، یکی از آن دو راه پنجره به بیرون پرید و دیگری درست موقعی که نایم پنجره را می بست؛ چنانکه گویی کسی از او چنین تقاضایی کرده باشد؛ به پنجره خورد و ساقط گردید. (اظهار تأسف و نگرانی).

(۱) در این مورد دایه همان مادربود. بخاطر بیابارید داستان خوشمزه آن جوانیرا که متأسف بوده است از اینکه چرا از روزگار شیرخوارگی خویشتن چنانکه باید بهره ور نشده بوده است رؤیای مورد بحث نیز از همین منبع سرچشمه گرفته است.

تجزیه و تحلیل - شوهرش در سفر بود. دختر چهارده ساله اش با اومی خوابید. دخترک شب هنگام باو خاطر نشان ساخته بود که سوسکی در لیوان آبخورش افتاده است، مادر بفکر بیرون آوردن حیوانک از لیوان نیفتاد و هنگام صبح نیز دلفن به حال حیوان بیچاره سوخت. کتابی را که پیش از بخواب رفتن خوانده بود، حاوی داستان بچه‌هایی بود که گربه‌ای را وارد آب‌جوش می‌کردند و آنوقت می‌نشستند و جست‌وخیزهای آن‌را توصیف می‌کردند. ظاهراً این دو موضوع که در حد خود بی‌اهمیت می‌باشد علل بروز این رؤیا بوده است. زیرا نایم را اطار کردند که به موضوع سمبیت آدمیان در قبال حیوانات نیندیشد: چند سال قبل هنگامی که تابستان را در بیلاق می‌گذرانید، دخترش بی‌اندازه سر بسر حیوانات می‌گذاشت و چون می‌خواست جنگی از پروانگان گردد بیاورد لذا از مادرش تقاضای سم‌ارسینک برای کشتن آنها کرده بود. روزی شب‌پره‌ای که دخترک سوزنی به تن آن فرو کرده بود، مدتی دراز دورادور اطاق به پرواز درآمده و یکبار دیگر چندین کرم حشره که دخترک برای مطالعه در دگردیسی، آنها را نگاه داشته بود، از گرسنگی مردند و باز همین دختر خانم درسین کوچکنر عادت داشت به اینکه بال سوسک‌های طلایی و پروانه‌ها را بکند، اما امروز از آن همه نفرت دارد و با جانوران به مهر بانی رفتار می‌کند.

تناقض و اختلاف بلیهٔ مزبور فکر نایم را بخود مشغول کرد و تناقض دیگری را بیادش آورد که همان تناقض بین ظواهر و بواطن چنانکه در کتاب آدام بد اثر ژرژ الیوت تشریح شده است، می‌باشد. درین داستان دخترکی هست زیبا ولی ابله و جلف و دخترک دیگری هست نازیبا ولی دارای احساسات اصیل، مردی از طبقهٔ اشراف، دل‌از آن زیبای سبک‌مغز می‌برد و مرد کاری هم محبوب نازیبای اصیل واقع می‌شود. این چیزها را نمی‌توان از ظواهر، حدس زد. در مثل که می‌توانست حدس بزند که این دختر اصیل باین زودی دستخوش امیال شهوانی گردد؟

در سالی که دخترک مشغول تهیهٔ جنگک پروانه‌اش بود، سوسک‌های طلایی در آن حوالی وول می‌زدند و بچه‌ها آنها را دنبال می‌کردند و وحشیانه ساقط می‌ساختند و حتی نایم مردی را دید که بال آنها را می‌کند و بعد خود آنها را می‌خورد. این خانم در ماه مه (۱) متولد شد و در ماه مه هم ازدواج کرد و سه روز پس از ازدواج نیز به پدر و مادرش نوشت که بسیار خوشبخت است و حال آنکه در واقع بهیچوجه خوشبخت نبرد.

شب پیش از وقوع رؤیا نامه‌های روزگار گذشته را بهم ریخته بود و چند نامه‌ای را از آن میان خوانده بود که به افراد خانواده‌اش نوشته شده بود: و پاره‌ای ازین نامه‌ها جدی و پاره‌ای دیگر به لحن شوخی بود و در میان این دسته اخیر نامه‌ای یافته شد که بسیار مضحک بود و یک نفر معلم پیا نودر دوران دوشیزگی به وی نوشته بود و در طی آن زبان به تحسین گشوده بود نامه‌ای هم وجود داشت که متعلق به یکی از دلخستگان اشراف‌زادهٔ او بود. (۲)

نایم بخود سرزنش کرده بود که چرا کتاب نابایی از هوپاسان را بدست دخترش داده

(۱) سوسک طلایی = مه کافر

(۲) این همان عاملی است که موجب رؤیا شده است.

است (۱) آرسنیکی که دخترش از او خواسته بود، او را به یاد قرص‌های آرسنیکی انداخته بود که در کتاب ناباب (اثر آلفونس دوده .م.۰) برای بازگشت نیروی جوانی جناب دوک هورا لازم بوده است . و آزاد کردن نیز او را به یاد قطعه فلوت سحر آمیز انداخت .

من قادر نیستم ترا مجبور کنم که مرادوست داشته باشی

با این وصف آزادت نخواهم کرد .

سوسک‌ها او را به یاد سخنان کاتشن Kathchen قهرمان کتاب هیلبرون Heilbronn

اثر کلاپشت) انداخت :

« تو مثل سوسک عاشقی،

و بد سخنان تانها، تو در Tannhauwer را به یاد آوردی که :

دبرای اینکه هیلکی شیطانی ترا برانگیخته است . »

این خانم به دلیل غیبت شوهرش در اضطراب بسر می برد و ازین بیمناک بود که مبادا بلایی به سرش بیاید و داستانهایی بیشماری درین باب از خود درمی آورد . افکار ناخود آگاهانه وی در طی تجزیه و تحلیل بر پری اومتأسف بود و اگر به این موضوع اشاره بکنم که خواب بیننده ما چندین روز پیش از وقوع رؤیا ، همچنانکه به اشتغالات فکری خود سرگرم بود ، ناگهان بشوهرش اندیشید و باو گفت که : خودت را بدار بزنی ! و ازین جمله نیز یوحشت افناد ، فکر نهانی رؤیا بخوبی کشف خواهد شد . چه چند ساعت پیش ، در جایی خواننده بود که بهنگام داد زدن آلت محکوم بشدت بلند می شود . پس این میل سرکوبی شده او به چنین نموظی بود که در لباس : خودت را بدار بزنی ، جلوه کرده بوده جمله خودت را بدار بزنی در حقیقت حادی این مهنی است که بهر قیمتی شده باید آلت بلند شود . قرص‌های آرسنیکی دکتر جنگینس در کتاب ناباب نیز متعلق بهین سلسله اندیشه‌هاست . بیمار ما هم می دانست که قوی ترین داروی مقوی‌بآء را که همان کانتاریک باشد ازله کردن سوسک‌های طلائی (مکس‌های اسپانیایی) بدست می آوردند . این بود تبیر قسمت مهنی از رؤیا . باز و بسته کردن پنجره نیز بیاد آورنده تفاوت فاحشی است که بین او و شوهرش وجود دارد بدین مهنی که او به هنگام خواب پنجره اطاقش را باز می خواهد و حال آن که شوهرش بسته دوست دارد . بیحسی نیز نشانه‌ی مرضی است که نایم درین روزها به کرات از آن نالیده است .

در رؤیاهای سه گانه مزبور چنانکه باید و شاید تجلی مجدد هر کدام از عناصر رؤیا را در رؤیای دیگر با نمودم بطوریکه آشکار گردید که ناچه اندازه ارتباطات آنها باهم دیگر زیاد است . بهر تقدیر ، چون هیچکدام از رؤیاهای مزبور را تا سرحد کمال تجزیه و تحلیل نکرده‌ام ، بجاست که باز به رؤیایی برگردیم که تماماً تجزیه و تحلیل شده باشد تا در طی آن نشان بدهیم که چگونه محتوی فلان رؤیا ، ساخته و پرداخته می شود . برای این منظور رؤیای تزدیق ایرها را انتخاب می کنم . چه در ضمن این مثال بدون هیچگونه زحمتی پی خواهیم برد که بهنگام تشکیل رؤیا عمل تراکم از بیش از یک وسیله استفاده می کند .

قهرمان اصلی رؤیای مزبور ایرما ، یعنی بیمار منست و در طی رؤیا با همان خصوصیات

(۱) باید افزود که چنین کتابهایی برای دوشیزگان در حکم زهر است چه خود نیز

ازین نوع کتب بسیار خوانده است .

خاص خود دیده شده و بالتبیین در وهله نخست نماینده خودش بوده است. ولی وقتی که او در در کنار پنجره معاینه کردم وضعی داشت که از خاطره من در خصوص خانم دیگری سرچشمه می گیرد یعنی از خاطره همان خانمی که دلم می خواست ممالجه اش می کردم این نکته ازمحتوی ناپیدا یا فکرنهانی رؤیا برمی آید و در واقع ایرما جانشین او شده بود و از اینکه در گلوی ایرما قشرهای چرکی مربوط به بیماری دیفتری دیده شد که موجب نگرانی من در مورد دختر بزرگم گردید، جانشین دخترم و از لحاظ شباهتی بین نام آنها وجود داشت جانشین خانم بیماری که ازمسومیت مرده بود، شده بود و بلاذیرما نماینده و جانشین اشخاص دیگری هم شده است (بدون اینکه وضع ظاهرش در رؤیا دستخوش تغییر گردد)، جانشین یکی از این بچه های شده است که ما در بیمارستان ویژه بچه های بیمار آنها را معاینه می کنیم و همکاران من نیز اختلاف آنها را از لحاظ منش بردی می کنند. ممکن است نقل و انتقال مزبور به سبب دختر کوچکم صورت گرفته باشد و از اینکه ایرما نمی خواست دهانش را باز کند، در واقع نماینده خانم دیگری شده بود که من او را معاینه کرده بودم و بلاذیرما به همین دلیل جانشین زن شده بود و بالاخره نشانه های مرضی که در گلوی او کشف کردم نیز باز بیاد آوردند همه ای از اشخاص دیگر است.

تمام اشخاص مزبور که از دنبال کردن دایرهای خودمان کشف می کنیم، پالشخصه در رؤیا جلوه نمی کنند، بلکه پشت دایرهای قهرمان رؤیا، قایم شده اند. پس ایرما در واقع تصویری نوعی است که واحد خصایص متضاد است و جانشین همه اشخاصی شد است که درین رؤیا قربانی عمل تراکم شده اند، و دلیل این جانیشینی آنست که حوادثی که برای او در رؤیا اتفاق افتاده همان حوادثی است که برای آنها اتفاق افتاده بوده است.

البته بنحو دیگری هم ممکن است شخصیت نوعی برای کمک به امر تراکم ایجاد شود و آن اینکه خصایص دو یا چند نفر در یکی از تصاویر رؤیا جمع می شود چنانکه دکتروم. قهرمان رؤیای من نیز مصداق آنست بطوریکه اسمش همان م. است و ماننده مو حرف میزند و عمل می کند ولی مختصات ظاهری و بیماریش متعلق به شخص دیگریست که همان برادر ارشد من باشد و فقط یکی از خصایص او یعنی رنگه پرید گیش نشان از دوسو دارد زیرا در عالم واقع این خصیصه رنگه پریدگی در دوفرد دیده میشود. دکتر ر. نیز در رؤیای عمو، قهرمانی ازین نوع است. اما درین مورد تصویر رؤیا باز بنحو دیگری آماده شده و من خصایص مخصوص دوفرد را در رؤیا در یک جا جمع نکردم، تا به این بهانه تصویر خاطره هر کدام از آنها را خلاصه کرده باشم بلکه همان عملی را کردم که **مالتون** در تنظیم تصاویر نوعی (تصاویر خانوادگی) کرد یعنی دو تصویر را روی یکدیگر منعکس کردم بنحوی که خطوط مشترک پررنگ تر شود و خطوط ناهماهنگ نیز متقابلاً محو شد و سرانجام در تصویر نیز به صورت نامشخص باقی ماند. بدین منوال بود که در رؤیای من در مورد عمو؛ خصیصه یا خطی پررنگه جلوه کرده که بدو شخص تعلق داشته است (با دو قیافه مختلف و نتیجه محوشده) و آن ریش بوری که خاکستری می زد، یادآور من و پدرم بوده است.

بوجود آمدن اشخاص نوعی و نمونه های مختلف یکی از بهترین وسایلیست که در اختیار عمل تراکم رؤیاست و به زودی به موقع درباره آن به بحث خواهیم پرداخت.

حضور اسهال خونی نیز در رؤیای من در خصوص تزریق ایرما، از چندجا سرچشمه می‌گیرد: از یکطرف از قافیه ناقصی که فیما بین اسهال خونی «دیستری» و دیفتری وجود دارد و از طرف دیگر از اینجا که این موضوع با موضوع خانم بیماری که اورا به مشرق فرستاده بودم ولی هیستریش را تشخیص نداده بودند متداعی و مربوط است .

یکی از جالبترین مصادیق عمل تراکم در رؤیاهمان موضوع پروپیلین است که درین رؤیا پیدان اشاره شده است: در محتوی ناپیدای رؤیا پروپیلین نبوده بلکه آهیلین بودم می‌توان گمان برد که بهنگام تشکیل رؤیا، جایجا شدن کوچکی بوقوع پیوسته است. این راست است، اما این جایجا شدن بکمک عمل تراکم آمده است، چنانکه الساعة خواهیم دید. پس از توجه به کلمه پروپیلین، ملفت شدم که این کلمه یا کلمه پروپیلین (۱) قافیه می‌شود. این دالان‌ها فقط در آتن نیست بلکه در شهر مونیخ هم هست: یکسال پیش از وقوع رؤیا، ازدوست بیماری درین شهر دیدن کردم و ذکر کلمه تریمتیا لاین بلافاصله پس از پروپیلین در ضمن رؤیا نیز اشاره بهمین معنی است .

البته در اینجا دیگر باین موضوع نسبة جالب، که بهنگام تجزیه و تحلیل رؤیا تداعی های مختلفی انجام گرفته است تا اندیشه‌هایی را به مثابه اندیشه‌های مادل و هم‌ارز، بهم مرتبط سازد، اشاره‌ای نمی‌کنم؛ و حال می‌گویم تا اینجوی بارز و آشکار این موضوع را بیاد بیاورم که چگونه کلمه آهیلین موجود در محتوی ناپیدای رؤیا با کلمه پروپیلین در محتوی پیدای آن، جایجا شده است .

درین رؤیا از طرفی با تجسمات مربوط به دوستم ' اتو مواجه بودیم که حرفم را نمی‌فهمید و مقصوم می‌دانست. و مشرویی نیز به من داده بود که بوی آهیلین می‌داد و از طرف دیگر با تجسمات دوست دیگرم، ویلهلم روپر بودم که برخلاف اتو حرفم را نمی‌فهمید و ممکن بود به من حق بدهد و بسیاری از اطلاعات خود را مخصوصاً در زمینه شیمی اعمال جنسی بدو مدیونم .

در گروه تجسماتی که دوروبر اتو تشکیل شده است: توجه من بویژه مطوف به اوقات تازه وجدید الوقوع است، یعنی همان واقعاتی که محرك و مسبب رؤیا شده است: آهیلین در زمرة این عناصر ممتاز و مقرب است که حق ورود به رؤیا را دارد. و اما گروه تجسمات رنگارنگی که دوروبر ویلهلم ایجاد شده است بر اثر اختلافات و تضادی که با گروه تجسمات اتو دارد، زنده جلوه می‌کند و عناصری که برجسته نمایانده شده است، با عناصر گروه اتو در مقابل هم است. در سرتاسر این رؤیا، از کسی که تکذیب می‌کند به آنکه می‌توانم بمیل خود و کاملاً او را در مقابلش قرار بدهم، پناه می‌برم. بدینمنوال خاطر آهیلین، که از گروه اتو سرچشمه می‌گیرد، در گروه حریف ایجاد خاطراتی در قلمرو شیمی می‌کند و تقریباً همین که از جوانب مختلف پستی شده است، بدین نحو وارد محتوی رؤیا می‌شود، همچنین آهیلین ممکن بود بدون هیچگونه تغییری وارد محتوی رؤیا شود ولیکن تحت تأثیر گروه ویلهلم قرار گرفت: در مجموع خاطراتی که در چلن این نام نهفته و پنهانست، يك چیز انتخاب شده است و آن عنصریست که ممکن است از دو جهت آهیلین را تعیین و مسجل کند. پروپیلین کاملاً به آهیلین‌ها

(۱) این کلمه در زبان آلمانی پروپیلان و به معنای دالان معبد است .

نزدیکت بشرط آنکه از نظر گاه تدامی بدان توجه شود؛ گروه ویلهلم مونیخ و پروپیله را عرضه می کند و این دو رشته تجسم با پروپیلین - پروپیله بهم متصل می شوند، پس این عنصر میانی و واسطه بهمددمصالحای واردمحتوی رؤیای می شود. و در واقع یکقسم حدوسطی بوجود می آید که، موجب تمیین و تسجیل چندجانبه می شود. بخوبی متوجه می شویم که چگونه درینجا تمیین چند جانبه، و درودبه محتوی رؤیای تسهیل می کند. برای رسیدن به این تصویر واسطه، توجه شخص از فکر واقعی به فکر دیگری که از لحاظ تدامی نزدیک بدانست، تغییر مکان پیدا میکند.

بررسی رؤیای مربوط به تزییق، بهما اجازه می دهد تا نظری به جریان عمل تراکم، چنانکه در تشکیل رؤیا مشاهده می شود، بیندازیم. کارهای ویژه عمل تراکم ممکن است همان انتخاب عناصری از فکر نهانی رؤیا که متواتراً در محتوی رؤیا جلوه میکند و تشکیل واحدهای جدید (اشخاصی مرکب؛ نمونه های مختلط) و ایجاد عناصر میانی و واسطه، باشد و ممکن است از خود بپرسم که تراکم به چکار می آید و از کجا منبث می شود؛ فعلاً بهمین بسنده کنیم که هنگام تشکیل رؤیا، یکی از جریانهای روانی همانا تراکم است، این جریان روانی که ما آنرا به تراکم تعبیر می کنیم وقتی که شامل کلمات و اسامی شود، مخصوصاً محسوس می گردد، کلمات در ضمن رؤیا اغلب مشغول مقررات مربوط به حوادث و اوقات می شود و مقررات جابجا شدن و تراکم و جانشینی مربوط به تصاویر اشیاء در مورد آنها هم رعایت می شود و این نوع رؤیاها به ایجاد کلمات خنده آور و غریب منتهی می گردد.

۱ - یکی از همکاران روزی یکی از کارهایش را برای من فرستاده و در طی آن از کشفی تازه در قلمرو فیزیولوژی سخن به میان آورده بود و با عبارات مطمئنی آنرا می ستود، آنشب عبارتی را در خواب دیدم که بطور مشهودی به این نوشته همکارم مربوط میشد: این نوشته بسببکی حقیقه نورگدال نوشته شده است. بزحمت توانستم بفهمم که چگونه این کلمه را ابداع کرده بوده ام. بی گمان تقلید مسخره آمیزی بود از کلمات مطمئن و قلبیه کولوسال و پیرامیدال (این دو کلمه فرانویست و به ترتیب به معنای ظمیر و هر می است. م. که بواقع نمی دانستم از کجا آمده بوده است. سرانجام درین کلمه غریب به دو اسم نورا و واگدال رسیدم که خاطره دو درام مشهور ایسن بود چه چندی پیشتر، در روزنامه ای درباره ایسن بقلم خودش خوانده بودم و در رؤیا باصطلاح از آن انتقاد کردم.

۲ - یکی از بیماران من رؤیایی مोजز را برایم حکایت کرد که با انبوهی از کلمات بی معنی به پایان می رسد خواب دید که با شوهرش در یک جشن روستایی شرکت کرده است و می گوید: « همه اینها به یک هاییس تولموتز، منجر خواهد شد » در همان وقت در عین رؤیا، بطور مبهم احساس می کند که سخن از یک فرنی باذرت، از یک قسم هلیله در میانست. در موقع تجزیه کلمه هاییس تولموتز را به چهار قسمت ماییس و تول و ناستول و بالاخره الموتز تقسیم کردیم و دیدیم که همه و همه بقایای گفت و شنیدی بود که نایم سزمیز با افراد خانواده کرده بود. کلمه هاییس (ذرت) گذشته ازینکه اشاره ای بود به نمایشگاه مربوط به جشن ۵۰ ساله که بتازگی باز شده بود گوشه ای بود به کلمات میسن (یک شئی چینی از ساکس که بصورت پرنده است و میب. کلفت انگلیسی پسردایی های نایم به الموتز رفته بود) و

میس به معنای تنفر که کلمه عامیانه یهودیست و برای شوخی بکار برده می شود . خلاصه سلسله ای از افکار و تداعی معنایی های گوناگون از بطن هر کدام از هجا های این معجون ، در صورتیکه بکار خود ادامه بدهیم ، منبث خواهد شد .

۳ - جوانی که دوستی ، دیر وقت برای دادن کارت ویزیته ننگ اطافش را بسدا در آورده بود ، شب بعد خواب دید که : « پیمانکاری برای نصب تلفون تاپاسی از شب در خانه اش ماند و پس از اینکه رفت ، مشاهده شد که زنگ یکتواخت و مدام صدا نمی کند بلکه بطور منقطع صدا می کند لذا مستخدم بدنال پیمانکار رفت و او در جواب گفت که : « جای تعجب است که اشخاصی که معمولاً «توتلر این» هستند در چنین مواردی کاری از دستشان ساخته نیست . »

چنانکه ملاحظه می شود بهانه رؤیا چیز بی اهمیتی است و جز در یک چیز شباهتی بین رؤیا و بهانه آن موجود نیست بعلاوه زمانی توانستیم رؤیای مزبور را تعبیر کنیم که آنرا با یکی از حوادث پیشین زندگی نایم ، که در حد خود همچنان بی اهمیت بود ولیکن قوه مخیله او اهمیت و اعتباری برای آن قایل میشد ، مقایسه کنیم . نایم در روزگار کودکی ، زمانی که نزد پدرش می زیست ، روزی همچنانکه نیمه خفته بود ، لیوانی پر از آب را روی فرش واژگون کرده بود بشحوی که سیم تلفون خیس شده بود و زنگ مداوم آن پدرش را که خواب بود ، خشمگین کرده بود . زنگ مداوم و پشت سر هم مربوطست به خیس شدن بیش از اندازه سیمها که باعث اتصالی میشود و زنگها نیز مرفر چکیدن چند قطره آبست . کلمه توتلر این به معنی نحو قایل تعبیر و تفسیر است : توتلر به معنی قیمت است و در زبان عامیانه نیز به سینه زن اطلاق می شود ، کلمه این به معنی تمیز است و اگر آنرا به قسمت اول کلمه کب زیمر تلفون وصل کنیم . کلمه زیمر این حاصل می شود که به معنای « تمیز در اطاق است » : سگی که تربیت شده است در خانه تمیز باشد . و این یاد آور کف خیس اطاق است و بعلاوه با نام یکی از خویشان نایم قافیه می شود . (۱)

(۱) عین همین شیوه تجزیه و ترکیب هجا های کلمات بهنگام بیداری نیز وسیله ابست برای اینکه با کلمات بازی یکنیم . کسی که نخستین بار این کتاب را خوانده و از آن انتقاد کرده بود ، به من خرده ای گرفت که دیگران هم چنین خرده ای بر من خواهند گرفت ، نایم اغلب اوقات بیش از اندازه با ذوق است ، راست است ، اما این ایراد موقمی بجا میشد که متوجه میسر میشد نه نایم برای اینکه موقمی که بیدار هستم ، به با ذوق بودن مشهور نیستم و اگر رؤیای من چنین است ، این به من مربوط نیست بلکه به مقتضیاتی مربوط است که موجب بروز رؤیا شده است و این موضوع از طرف دیگر کاملاً به نظریه مربوط به آدم خنده آور و باصلاح بنده گو و اهل ذوق مربوطست . رؤیا حکایت از ذوق و ظرافت می کند ، برای اینکه مستقیم ترین و نزدیک ترین راه برای بیان فکر نهائی و اساسی بروی « او » بسته است بنابراین به اجبار از در شوخی و بنده گوئی و ذوق و غیره در می آید . خواننده تا کنون متوجه شده است که رؤیاهای بیماران من تا اندازه ای حکایت از ذوق و تردستی در تجزیه و ترکیب هجا های کلمات و معنایی آنها می کند ، لافل بهمان اندازه که رؤیاهای من می کند ، - خرده گیری هایی که درین مورد شده است مرا بر آن واداشته است که شیوه (تکنیک) کار شوخی و ریزه کاری های ذوقی را با کار رؤیا مقایسه کنم و در این باب کتابی بپردازم .

۴- در طی رؤیای دراز در هم بر همی که ظاهراً يك كشتی مأمور مراقبت دریا مرکز نقل آنرا تشکیل می دهد، نام ایستگاه اول هیرسینگک و نام ایستگاه بعدی فلیس گذاشته شده بود نام اخیر، اسم دوست بر لنی منست که اغلب بدیدنش میرفته ام. اما کلمه هیرسینگک بشیوه نامهای دهکده های اطراف وین گذاشته شده است این نام ها اغلب به اینک ختم می شود ما نندهیرسینگک و لیتسینگک و مدلینگک (= مدلیتر یعنی خوشی من با خوشی فر وید) این کلمه همچنین یاد آور لنت انگلیسی هیرسی (شایه) می باشد و به معنای بهتان، یعنی همان چیز است که پرده از روی رؤیا بر می دارد؛ باری شماری خواندم که در طی آن سخن از آدم رذل تهمت زنی در میانست بنام دساکنزها تر گزاگتر. وقتی که هجای اخراينک را با اسم فلیس مقایسه کنیم، کلمه فلیسینگن بدست می آید که نام بندریست که بر ادرم بهنگام آمدن از انگلستان در آنجا از كشتی پیاده شده بود کلمه فلو شینگک در انگلیسی به معنای خجالت کشیدن و سرخ شدنست و بیمارانی را به یاد می آورد که در برابر دیگران یارای حرف زدن ندارند و سرخ می شوند و قلبشان می تپد و عرق بر پیشانی شان می نشیند. بهنگام وقوع این رؤیا چند تن ازین دسته بیماران را مالمجه می کردم و بالاخره يك اثر تازه نوشته «وبشتر» در خصوص این بیماری روانی، نیز در من اثر نامطبوعی گذاشته بود.

۵- رؤیای دیگر من از دو قسمت مجزا از هم تشکیل شده است. قسمت اول کلمه اتودیداسکراست که بوضوح آنرا به یاد دارم و قسمت دوم نیز اشیای فکری است که چند روز پیش به ذهنم گذشته بوده است و در حد خود چندان مهم و قابل توجه نیست؛ «وقتی که موفق شدم پروفوسور ن. را ببینم با او خواهم گفت که: «بیماری که درباره اش باشما مشورت کرده بودم، همانظوری که بفکر آن رسیده بود، فقط مبتلی به يك بیماری روانی است.» کلمه بیسابقه اتودیداسکر نه همان باید حاوی مظهر منمائی فشرده و متراکم شده، باشد بلکه باید حاوی منمائی باشد که از جهت با این تسمیم که موجبات رضایت خاطر جناب پروفوسور ن. را فراهم آورد، مربوط باشد.

به آسانی می توان کلمه مزبور را به اتور (= مؤلف) و اتودیداکت (= عالم لدنی و به مدرسه نرفته) و لاسکر که به نام لاسال مربوط می شود، تجزیه کرد. از روی کلمات مزبور می توان رؤیا را تعبیر کرد. اندکی قبل از وقوع رؤیا چندین جلد کتاب از نویسنده معروفی بنام ژ. د. اوید که دوست برادر منست و بطوریکه شنبه ام با من، هم شهری است، برای زخم آورده بودم و اوشبی پس از مطالعه یکی ازین داستانهای کوتاه د. اوید از زندگانی جانگداز یکی از قهرمانهای خوش قریحه ولی ساقطاو، سخن به میان آورد و گفت که بدست تحت تأثیر آن قرار گرفته است آنوقت صحبت ما به بحث درباره استعدادهایی که در بچه های خودمان کشف می کردیم، کشیده شد. زخم که هنوز تحت تأثیر داستان مزبور بود، نگرانیهای خود را درین باب با من در میان گذاشت ولیکن باو تسلی دادم که آموزش و پرورش این نوع خطرات را رفع می کند. شب هنگام فکرم در همان مسیر امتداد یافت و دلواپسی ها و نگرانی های زخم را در دل تأیید کردم و بسا چیزهای دیگر نیز بدان افزودم. کلمه ای که مؤلف داستان مزبور روزی در طی مباحثه ای در خصوص ازدواج با برادرم گفته بود، آن راه پنهانی را بمن نشان داد که ممکن است به تشکیل رؤیا منجر شده باشد؛ او گفته بود که خانمی که آشنایی نزدیکی با اوداشتم در برسلو ازدواج کرد و چون زمینه اصلی رؤیای من که موضوع سقوط مردی بسبب زن هست کلمه برسلو باعث شد که شاهد

مثال لاسکر و لاسال (۱) در رؤیای من داخل شود چه این دونفر نمونه‌های برجسته‌ایست از برای این نفوذ شوم زن در مرد . می‌توان همه این حرفها را به این خلاصه کرد که بیجستجوی زن بروید . و این همان موضوعی است که بیک معنای دیگر مرا به یاد برادرم الکساندر انداخت که هنوز اردواج نکرده است . متوجه هستم که کلمه الکس (او را چنین می‌نامیدم) تقریباً مقلوب کلمه لاسکر است: لایده‌مین باعث شده است که فکرم به پرسولو گریز بزند. این شیوه بازی باحاجاها و کلمات گذشته از آنچه گذشت معنای دیگری هم در بردارد و آن آرزوی منست در مورد اینکه شاهد خوشبختی خانوادگی براندم باشم. در حقیقت امیل زولا در کتاب اثر ، یکی از داستانهای خود که بطور ضمنی از خوشبختی خانوادگی خود سخن به میان آورده است، خویشن را به نام ساندوز معرفی کرده است. هیچ بید نیست که بهنگام انتخاب این نام اسم اصلی خود را چنانکه، شیوه اغلب کودکانست ، به آواز که مقلوب کلمه زولا است، برگردانده باشد ولیکن چون آنرا بیش از اندازه نزدیک به اصل نام خود دید ، این بود که هجای اول آن یعنی الف و لام را که در عین حال هجای اول الکساندر است به هجای ساند که هجای سوم آنست، مبدل ساخت. باری کلمه اتودیداسکر نیز که بخواب من آمده بشیوه مزبور ساخته و پرداخته شده است.

و اینک می‌پردازیم به بحث درباره این موضوع که چگونه این فکر که باید به پروفوسور ن . بگویم که بیمار مورد بحث ما مبتلی به بیماری روانیست، وارد رؤیای من شده است اندکی پیش از پایان سال ، بیماری داشتم که کار تشخیص بیماری او برایم دشوار بود . ظاهراً مبتلی به یک بیماری سخت جسمانی بود مثلاً به اختلالی در نخاع شوکی ، اما مطمئن نبودم. شاید اگر آنرا یکقسم بیماری روانی تشخیص می‌دادم ، تمام مشکلات کار متع میشد. اما بیمار هر نوع خاطره جنسی را صریحاً و بدون رودربایستی رد می‌کرد و من بدون چنین سوابقی نمی‌توانستم حکم به بیماری روانی او بکنم، در دغدغه بودم که پزشکی را که بغایت نزد من محترم و مشخص است، بکمک طلبیدم و تردید و دو دلی خود را با او در میان گذاشتم و او آنها را به جا تلذی کرد و گفت : «باز هم به مشاهدات خودتان ادامه بدهید، بالاخره متوجه خواهید شد که جز بیماری روانی نیست .» چون می‌دانم در مورد ریشه و اساس بیماری‌های روانی با من همعقیده نیست، سکوت کردم ولیکن ناباوری خود را پنهان نکردم، چند روز بعد، صریحاً به بیمار گفتم که کاری از من در مورد او ساخته نیست و بهتر است سراغ پزشکی دیگری برود آنوقت، از دروغ گفتن خود معذرت خواست من متحیر شدم، ولی اوسخت خجل گردید و سرانجام آن ریشه جنسی را که از پی آن می‌گشتم بر من کشف کرد و توانستم بیماری او را یکقسم بیماری روانی-عصبی تشخیص بدهم . ازین ماجری راضی و در عین حال شرمنده شدم چه لازم بود اعتراف کنم که همکارم روشن‌تر از من دیده بود. مصمم شدم به محض دیدار آینده با او بگویم که حق با او بوده است و من در اشتباه بوده‌ام .

باری عین همین تصمیم را در خواب دیدم. اما موضوع اشتباه کردن من ظاهراً تحقق آرزو یا خواست فریبی است، با این وجود خواست منست؛ خواستم این بود که در امر ترسیدن محق نیاشم، یعنی می‌خواستم زنم که فکر نهانی رؤیا، ترسهای او را به من نسبت داده است؛ اشتباه کرده

(۱) لاسکر از عواقب سیفیلیس «فاج عمومی» فوت شد و لاسال هم در دوئل از بین رفت .

باشد. موضوعی که در رؤیا، درقبال آن یا باید حق داشت و یا حق نداشت و بیماریات دیگر خاطی و اشتباه کار بود چندان بافکر نهانی رؤیای مورد بحث فرق فاحشی ندارد. این همان انتخاب اختلافات جسمی یا روانیست که به سبب زن و یا بیماریات بهتر، سبب حیات جنسی حادث می شود مانند فلج عمومی یا هیستری و یا یک بیماری روانی - عصبی دیگر البته مرگه لاسال را هم می توان بنحوی به این قسم بیماری روانی مربوط ساخت در رؤیای ساخته و پرداخته و کاملاً روشن و سریع مزبور اگر بدقت تعبیر و تفسیر شود نقش پروفوسور ن. تنها به مدد تشابه موارد و علاقه من به اشتباه و ارتباطاتش با پرسلو و خانواده دوست مشترک ما که در آنجا شوهر کرده است، روشن نمی شود بلکه باز به چند حادثه جزوی که به مشورت ما مربوطست، توجه باید کرد، پروفوسور ن. پس از اینکه با اندازه کافی در مورد بیمار صحبت کرده بودم به، زندگانی خصوصی من عطف توجهی کرده پرسیده بود: «حالا چند تا بچه دارید؟» «شش تا» - حرکتی حاکی از تحسین و تشویق کرد و ادامه داد: «پسر یا دختر؟» - «سه دختر و سه پسر، ثروت و افتخار من هستند.» - «بسیار خوب مواظب باشید، تربیت دخترها آسانست ولیکن تربیت پسرها بسیار مشکل است.» - من در مقابل گفتم که تا کنون ازین حیث با مشکلی روبرو نشده ام. مطمئناً ازین تشخیص ایشان در مورد آینده پسرانم بهمان اندازه دلننگ شدم که از تشخیص بیشتر ایشان در خصوص بیماری روحی بیمارم، پس این در تأثر که از مشورت با ایشان عارض من شده بود چون مجاور هم بودیم متداعی و وابسته شد و من با وارد کردن ماجرای بیماری روانی بیمار مورد بحث در رؤیا، در واقع آنرا جان نشین مذاکرات خودمان درباره تعلیم و تربیت کرده بودم، چه این موضوع تربیت بچه ها خیلی به فکر نهانی رؤیا نزدیکتر بود برای اینکه خیلی بیشتر با اشتغالات فکری زم که بعداً آنرا با من در میان گذاشت، جور درمی آمد بدین قرار ترسم ازینکه میادا نظرات پروفوسور ن. در خصوص مشکلات تربیتی پسران من صحت داشته باشد وارد محتوی رؤیا شده و پشت تجسم آرزو یا خواست من پنهان گشته بوده است: آرزوی اینکه در داشتن چنین ترس هایی محقق نیاشم. همین اندیشه، بکار نمایانند دو وجه انتخاب سابق الذکر آمده است.

۶- مارسینوسکی رؤیای زیر را برایم نقل کرد: دامروز صبح میان خواب و بیداری خوابی دیدم که تراکم کلمه ای زیبایی در آن وجود داشت. در طی قطعات متعدد رؤیایی که بزرگم می توان آنها را به یاد آورد، با کلمه ای روبرو شدم که نصف آن چاپ و نصف دیگرش نوشته شده بود و آن کلمه ارتسفیلیش بود و به عبارتی تعلق داشت که استثنائاً در خاطر من مانده است: در تأثرات جنسی ارتسفیلیش تأثیر می کنند. بلافاصله پی بردم که معنای این کلمه در عبارت مزبور همان کلمه ارتسهیریش (= بنحوی تربیتی) است و از طرفی هم کاملاً یقین نداشتم که ارتسفیلیش نبوده باشد. درین حیس و بیس ذهن متوجه کلمه سیفیلیس شد و در همان حالت خواب باین فکر افتادم که بینم چگونه این کلمه به ذهنم راه یافته است و حال آنکه هیچوجه به من و بکارم ربطی نداشت. اما کلمه ارتسهیریش (= در حال تعریف یا تشریح) هم وجود حرف ع را توجیه کرد و هم انگیزه و موجب رؤیا را زیرا، شب پیش خدمتکار خانها از من درباره مساله فاحشگی سؤال کرده بود. و من به این فیت که بنحوی «تربیتی» (ارتسهیریش) در حساسیت جنسی او تأثیر کنم، پس از اینکه اندکی درباره این موضوع با او صحبت کردم، سرانجام کتاب هسه را به عنوان درباره فاحشگی باو دادم تا شاید در حساسیت نا پخته او مؤثر افتد. این حادثه به من همانند

که نباید کلمه سیفلیس را به معنای لغوی آن در نظر گرفت بلکه باید به معنای زهر و یا چیزی که با حیات جنسی مربوط است، تلمی کرد. بنا برین معنای جمله سابق الذکر روشن و منطقی می شود: بنا به حکایت «ارتساها لونگه» من در حیات جنسی خدمتکار «ارتسهیرین»، خودمان بنحوی تریبی «ارتسهیریش» تأثیر کردم و بیمناکم که مبادا این برای او سمی بوده باشد. (۱)

تشکیل کلمات در رؤیا بسیار شبیه تشکیل کلمات در ذهن مبتلی به بیماری پارانویاست و در بیماران هیستریکی و سواسی نیز چنین کلمه سازی دیده می شود، بنا به همین ارتباط است که رؤیا و بیماریهای روانی همین منت دوران کودکی هستند. زیرا آنچه گاهی با کلمات، مانند اشیاء رفتار می کند و به عبارت دیگر شیوه های نوی برای گفتار پیدا می کند و یا از راههای ساختگی برای ساختن کلمات استفاده می کند به مدد تجزیه و تحلیل کلمات فاقد معنی در رؤیا، می توان در خصوص کاتراکم به تحقیق پرداخت و از مثال های انکی که درین مبحث بدان استناد شده است نباید چنین نتیجه گرفت که کار تراکم بندرت انجام می گیرد. بلکه برعکس بسیار فراوانست ولیکن چون تعبیر رؤیا زمانی انجام می گیرد که معالجه ای از طریق روانکاو در میان باشد، این است که مثال های متعددی بدست نمی آید و تجزیه تحلیل آن نیز معمولاً فقط برای متخصصان مفهوم است. (مثلاً مراجعه کنید به یکی از رؤیا های ل. و. کار پینسکا که در مجله بین المللی روانکاو جلد دوم سال ۱۹۱۴ چاپ شده است) درین رؤیا با کلمه «لونیکنوم الوی» روبرو می شویم، این نکته نیز گفتنی است که گاهی ممکن است کلمه ای در رؤیا جلوه کند که دارای معنای خاصی باشد ولیکن بدان معنی استعمال نشود و در واقع حاوی چندین معنای خاص سواى معنای خود باشد البته آنوقت در حکم کلمات فاقد معنا خواهد بود. چنین است وضع کلمه «مقوله یا نوع» در رؤیای پسرکی ده ساله (نقل از و. تاوسک) کلمه بالا در رؤیای مزبور به معنای اندامهای جنسی زن و کلمه مقوله ای به معنای شاشیدن است.

وقتی که سخنرانیهای به معنای خاص خود مشخص از افکار نهانی رؤیا در رؤیا جلوه می کند، در حقیقت چیزی جز خاطرات سخنرانیهای واقعی نیست و حتی ممکن است کلمات همان کلمات واقعی و یا با مختصر تغییری ظاهر شده باشند و نیز دور نیست کلماتی که در سخنرانیهای رؤیایی بکار می رود ترکیبی از چندین خاطره سخنرانی باشد؛ درین صورت بیشتر با کلماتی در رؤیا روبرو خواهیم شد که میانه تمام سخنرانیها مشترک بوده است ولی معنای آن ممکن است مبهم و یا کم و بیش دگرگون شده باشد. وغالباً با پروژ سخنرانی در رؤیا حادثه ای که علت وقوع آن بوده است، در ذهن احیاء میشود. (۲)

(۱) این کلمات بسیار باهم شبیه هستند و دو کلمه از آن فقط در داشتن بنا داشتن حرف

ازهم فرق دارند

۲- تنها مستثنایی که درین زمینه با آن مواجه شدم در مورد یک نفر جوان سواسی بود که عقلش به چوچه عیب نکرده بود و سخنرانیهای که در رؤیاهای ظاهر میشد بر خلاف معمول مسبق به سابقه ای نبود ولیکن کاملاً به سواسی مربوط بود که که روز پیش از وقوع رؤیا بنحوی دیگری جلوه گری و خود نمایی می کرده است.

۴. عمل جابجا شدن

در طی بحث خود در مورد اصل تراکم و ذکر امثله‌ای درین مورد، متوجه شدیم که عناصر ظاهراً مهم و اساسی؛ در فکر نهانی رؤیا نقش چندان مهمی ندارند و برعکس، آنچه که واقعاً در فکر نهانی رؤیا نقش بسیار مهم و معین کننده‌ای را ایفا کرده است، گاهی بهیچوجه در آن خودنمایی نمی‌کند و نقطهٔ «ثقل» رؤیا طوری پیگری معین می‌شود و محتوی آن دور دور عناصری سواى فکر نهانی رؤیا می‌گردد. بدین قرار در رؤیای مونوگرافی گیاهی، نقطهٔ ثقل بالمصاحه همان کلمهٔ «گیاهی» است و حال آنکه فکر نهانی رؤیا گرداگرد مشکلات و کشمکشهای بین همکاران و بعد دور این مطلب که من بیش از اندازه به تفننات خود می‌پردازم، چرخ می‌زند، بهر تقدیر در تمام این امور جایی برای عنصر گیاهی، به چشم نمی‌خورد، مگر اینکه ازین جهت که چون هیچگاه به طیب خاطر به گیاه شناسی توجه نکرده‌ام، بدلیل تضاد و تنافر فاحشی که با علاقه‌من به تفنن دارد، در رؤیا مطرح شده باشد: در رؤیای بیمار من دربارهٔ ساقو، موضوع بالارفتن و باین آمدن و بالا بودن و بعد باین بودن، ظاهراً نقطهٔ ثقل رؤیا می‌نماید و حال آنکه فکر نهانی رؤیا مربوطست به خطری که از مرادوات جنسی با افراد طبقات پایین، متوجه شخص می‌شود، لذا فقط یکی از عناصر فکر نهانی رؤیا وارد محتوی رؤیا شده و بنحو خارق‌العاده‌ای بسط یافته است. نیز در رؤیای سوسک‌های طلایی که در اصل دور مناسبات فیما بین مرادوات جنسی و سببیت می‌چرخد، درست است که سخن از موضوع سببیت در آن مطرح می‌شود ولیکن فرقی با اصل مطلب که فکر نهانی رؤیا باشد زیاد است و اصلاحی با موضوعات جنسی ندارد و چون از موضوع اصلی خود مجزا شده؛ با ظاهری کاملاً متفاوت جلوه کرده است. چنین است در مورد رؤیای عمو که ریش بور نقطه ثقل آن بنظر می‌رسد و ظاهراً نیز بهیچوجه با میل به بزرگی و عظمت که بزعم ما ریشه فکر نهانی این رؤیا است، مربوط نیست. از بررسی چنین رؤیاهایی ذهن ما متوجه عمل جابجا شدن می‌شود. در عوض رؤیای تزیین‌ایرما، به ما نشان می‌دهد که عناصر گوناگون ممکن است در پاره‌ای از موارد در محتوی رؤیا، همان جا و مقامی را حفظ کنند که در فکر نهانی رؤیا داشت. این ارتباط جدید و بظاهر بی‌الوهیانه میان فکر رؤیا و محتوی آن در وهلهٔ نخست باعث حیرت ما می‌شود. هنگامی که فلان سیر روانی زندگی متعارف و طبیعی، تجسمی را به ما نشان می‌دهد که بدلیل برجستگی، از لحاظ خود آگاهی واجد شدت وحدت ویژه‌ای شده است، تصور می‌کنیم که تجسم پیروزمند مزبور چون تظاهر کرده است، دارای ارزش روانی خاصی است و مفید فایده‌ای می‌باشد. ولی باید قبول کرد که ارزش عناصر مختلفه در فکر رؤیا، بهنگام تشکیل رؤیا دوام نمی‌آورد و نیک می‌دانیم که کدام عناصر اساسی است و علم ما به این موضوع بی‌واسطه است و نیازی به احتیاج ندارد. پاری، بهنگام تشکیل رؤیا، عناصر اساسی مزبور را می‌توان به منزله عناصری تلقی کرد که ارزش چندانی ندارد و عناصر دیگری که در فکر رؤیا واقعاً اهمیت و اعتبار ندارند، جانشین آنها می‌شوند. در آغاز چنین بنظر می‌رسد که شدت روانی (۱) تجسمات گوناگون از لحاظ رؤیا بهیچوجه مهم و معتبر نیست و فقط انتخاب بیش و کم پیچیدهٔ عناصر آن برایش مطرح است لذا می‌توان فرض

(۱) البته میان شدت، ارزش و فایده روانی فلان تجسم و شدت حس یعنی شدت شمی مورد

کرد: آنچه در رؤیا جلوه می‌کند ، همان چیزی نیست که در فکر رؤیا مهم و معتبر بوده است بلکه آن چیز است که اغلب در آن تکرار شده است . این فرضیه بهیچ روی مشکل ما را حل نمی‌کند زیرا مشکل بتوان پذیرفت که این دو عامل یعنی تکرار از یکطرف و ارزش خاص عناصر از طرف دیگر بهنگام انتخاب عناصر رؤیا در دو جهت مختلف عمل کنند بلکه بنظر می‌رسد که مهمترین تجسمات در فکر رؤیا ، همان تجسماتی باشند که اغلب اوقات در فکر رؤیا جلوه می‌کنند چون که افکار مختلفه رؤیا باید از آنجا - که به مثابه يك مرکز مشترکست - به اطراف منتشر گردند . با اینهمه رؤیا هم می‌تواند این عناصر را که به يك تکیه گاه مستحکم مجهز است و از هر سمتی پستی می‌شود ، به عقب براند و عناصر دیگری را که ازین جنبه اخیر بی بهره‌اند ، در بر بگیرد .

برای حل و فصل این مشکل از اندیشه دیگری استمداد باید کرد که بهنگام بررسی چگونگی تسجیل چند جانبه محتوی رؤیا جلوه کرده بود . شاید خواننده تاکنون تصور کرده باشد که این نوع تسجیل چند جانبه يك کشف بسیار مهم نبوده و چیز معلوم و مکشوفی بوده است . و بگوید که تجزیه و تحلیل از عناصر رؤیا آغاز می‌کند و هر آنچه را که بتوان بدان مربوط دانست ، در بر می‌گیرد . پس اکنون چندان تعجب آور نیست که در مجموع اموری که ازین راه بدست می‌آید ، همین عناصر دوباره‌ای پیداشوند . من نمی‌توانم این ایراد را به این شکل بپذیرم اما تذکری خواهم داد که از پاره‌ای جهات شبیه آنست . از میان افکاری که با تجزیه و تحلیل رؤیا کشف می‌کنیم ، پاره‌ای از آنها با اندازه کافی از هسته مرکزی رؤیا بدورند و در حکم تحریفهای ماهرانه و بجا می‌نمایند و به آسانی می‌توان آشکار ساخت که علت حضور آنها در رؤیا کدامست یعنی این افکار تحریفی و ظاهراً بیگانه و خارج از متن ، نمودار رابطه‌ای (غالباً زورکی و غیرطبیعی) است میان محتوی فکر و رؤیا . اگر این عناصر را تجزیه و تحلیل حذف کنیم ، نه همان دیگر آن تسجیل چند جانبه در کار نخواهد بود بلکه آنوقت حتی گاهی يك تسجیل کافی هم نخواهیم داشت . پس آنوقت باید نتیجه بگیریم که آن تسجیل چند جانبه‌ای که در واقع کار انتخاب رؤیا را معین می‌سازد ، همیشه عامل اولی تکوین و تشکیل رؤیا نیست ، بلکه غالباً نتیجه ثانوی قوه‌ای روانی است که هنوز ناشناخته مانده است . با این وجود باید ورود عناصر مختلف را به محوطه رؤیا بازرسی می‌کند ، چه در مواردی هم که مستقیماً درین عناصر تجلی نمی‌کند ، به مدد تجزیه و تحلیل می‌توان اثرات متعدد و متنوع آنرا باز شناخت .

ازینقرارد پس می‌توان گفت که در رؤیا قوه‌ای روانی تجلی می‌کند که از سوئی از شدت عناصر واجد ارزش عالی می‌کاهد و از سوی دیگر در پرتو آن تسجیل چند جانبه ، به عناصر نسبتاً نامعتبر ارزشی بزرگتر می‌بخشد بنحوی که بتوانند وارد محتوی رؤیا شوند ، ازینجا اختلاف بین محتوی و فکر رؤیا آشکار می‌شود ، بدین نحو که بهنگام تکوین و تشکیل رؤیا ، بار روانی عناصر مختلفه آن ، دستخوش عمل نقل و انتقال و جابجایی میشود این جریان ، بخش اساسی کار رؤیاست . و می‌توان آنرا به جریان جابجایی موسوم ساخت . جابجایی و تراکم از اهم اعمالیست که هیئت و صورت ظاهر رؤیاهای خود را بدان میدوینیم .

آن نیروی روانی که اثراتش بدین نحو در عمل جابجایی تجلی می‌کند ، به آسانی باز

شناخته میشود. در سایه این عمل جا بجایی، محتوی رؤیا چیزی کاملاً متفاوت با اصل و ریشه فکر نهانی رؤیا که همان آرزوی ناخود آگاهانه است، از آب درمی آید و در واقع جلوه همان آرزوست منتهی با لباس میدل و عناصری جا بجا شده. باری درصحایف پیشین از جا بجایی و تبدیل لباس سخن گفته ایم و می دانیم که این کار سانسور است. بنا برین جا بجایی یکی از شیوه های اساسی تبدیل لباس است زیرا آن کسی مجرم است که جرم به نقعش است. در فصول آینده نقش و سلسله مراتب این عوامل مختلفه جا بجایی، تراکم و تسجیل چند جانبه را بررسی خواهیم کرد - درینجا به ذکر این نکته بسنده کنیم که شرط دیگری هم برای عناصری که می توانند در رؤیا جلوه کنند وجود دارد: و آن اینست که باید از چنگ سانسور بدر رفته باشند. اما این را از همین اکنون باید بدانیم که عمل جا بجایی موضوعی مسلم است و لازم است که سخت بدان توجه کنیم.

۳- شیوه های نمایشی رؤیا

اکنون روشن شده است که عمل تراکم و جا بجایی دو عامل اساسی هستند که محتوی ناپیدای رؤیا را به محتوی پیدای آن میدل می سازند. اگر دنباله این پژوهش و تحقیق را بگیریم به دو عامل اساسی و مهم دیگر می رسیم که در امر انتخاب مصالح رؤیا نفوذی انکار ناپذیر و مسلم دارند. اما در آغاز، هر چند که چنین بنماید که در نیمه راه توقف می کنیم، دلم می خواهد نگاهی به موضوع تعبیر رؤیا بیندازم. تا اندازه ای می دانم که روشن ترین و قاطع ترین شیوه استدلال کدام است یعنی باید رؤیایی را بعنوان نمونه انتخاب کرد و به تغییر آن، پرداخت و بسطش داد (چنانکه در مورد رؤیای مربوط به تزریق به ایرما انجام داده ام) آنوقت افکار مکشوفه را بهم در آمیخت و دوباره رؤیا را از نو ساخت، چه آنوقت کار تجزیه با ترکیب کامل خواهد شد. من غالباً این شیوه را برای اطلاع خود بکار زده ام، اما در اینجا چنین قصدی ندارم برای اینکه، چنانکه تصورش برای همه آسان است، نمی توانم با این بی حاصلگی از مصالح روانی لازم برای این استدلال استفاده کنم. این ملاحظات مانع از تجزیه و تحلیل رؤیا نیست چه ممکن است این کار نا کامل بماند ولی تمام ارزش خود را حفظ کند و همان کافیست که اندکی ما را در شناخت تار و پود رؤیا به پیش براند. اما کار ترکیب برای آنکه قانع کننده باشد، باید کامل باشد. من فقط می توانم رؤیاهای اشخاصی را در اینجا تجزیه و تحلیل کنم که خوانندگان بهیچوجه آنها را نشناسند و چون با توجه به این کار، به رؤیاهای بیماران، مبتلایان به بیمارهای عصبی خودم، دسترسی ندارم؛ پس باید باز صبر کنم تا در صحایف آینده اندکی بیشتر در خصوص نفسانیات مبتلایان به بیماری های عصبی بحث کنم تا آنکه به موضوع مورد بحث درینجا مربوط شود. (۱)

کوشش های من برای اینکه رؤیایی را از راه ترکیب و با استفاده از افکاری که بهنگام تعبیر بدست آمده است، دوباره بنا کنم، به من آموخت که عناصری که از این راه (از تعبیر) بدست می آید، واجد ارزش مساوی و یکسان نیستند. افکار اساسی رؤیا که در واقع همان رؤیا میشدند اگر سانسوری بهیچ روی وجود نمی داشت؛ قسمتی از آن را تشکیل می دهند. معمولاً به سایر قسمتها چندان توجهی نمی شود و یقیناً هم نداریم که درین قسمتهای اخیر اندیشه هایی که اندکی دیر تر پدید آمده

(۱) - پس از انتشار چاپ اول این کتاب تجزیه و ترکیب کامل دورویار بدست دادم و کاملترین

تعبیر رؤیایی نسبتاً دراز، تعبیر است که رانک بدست داده است.

و به حوادثی که پس از رؤیا یعنی در فاصله رؤیا و تعبیر آن پدید آمده است، مربوط می گردد، یافته نشود. در اینجا باید همه ارتباطهایی را که از محتوی پیدای رؤیا بسوی افکارنا پیدای آن رهنمون می شود، و همچنین همه تداعی معانی های حاصل از تقارن و تشابه را که بوقت کار تعبیر؛ ارتباط های مزبور را به ما می نمایانند، مرتب و منظم ساخت. اکنون فقط به افکار اساسی رؤیا می پردازیم. این افکار عموماً بصورت عقده ای از افکار و خاطرات ظاهر می شود که بنحوی بسیار پیچیده و درهم و برهم ساخته و پرداخته شده اند و واجد تمام خصایص و جنبه های اندیشه های هستند که بهنگام بیداری آنرا دنبال می کنیم. غالباً با نوعی از تشعشع افکار که از مراکز متعدد منعکس میشود، سروکار پیدا می کنیم، اما حتی این نوع افکار هم دارای نقاط تماس هستند، تقریباً فکری که بوضوح به سمتی هدایت می شود؛ همواره در کنار خود واجد فکریست که به سمت مقابل هدایت می گردد و رابطه آنها به سبب تداعی از راه تضاد است.

قسمتهای گوناگون این ساختمان نسبت بهم واجد متنوع ترین روابط منطقی هستند. افکاری هستند که در ردیف اول قرار دارند و افکاری که در ردیف دوم واقع اند، گریزها و توضیحات و شرایط و اثبات ها و انکارهایی وجود دارد. این پرسش پیش می آید که این روابط منطقی که در وهله نخست موجود استخوان بندی ساختمان مزبور شده است، آنگاه که همه این توده افکار دستخوش فشار عوامل آماده کننده رؤیا می شود و عناصر آن پاره پاره و پیچ در پیچ گشته و مانند تکه های نرم یخ بهم می پیوندند، چه می شوند. بالاخره باید فهمید که بین «وقتی که» و «برای اینکه» و «و همانطور» و «هر چند که» و «داین یا آن ها» و سایر ادات ربط و عطف که بدون وجود آنها جمله یا سخنی برای ما قابل فهمیدن نیست، در رؤیا به چه صورتی درمی آیند؟ نخست باید گفت که رویا بهیچوجه وسیله ای برای جان نشین کردن این روابط منطقی فیما بین افکار مرکب کننده خود ندارد و این ادات ربط و عطف را همانجا می کند و به کار به عمل آوردن محتوی حقیقی افکار رؤیا می پردازد و این کار تعبیر است تا روابطی را که درین حین بیس حذف شده است، برقرار سازد.

این نقص بیانی در رساندن افکار، به ماهیت آن قسمت از عناصر روانی که رؤیا از آن بهره می گیرد، مربوط است. چنانکه نقاشی و حجاری در مقایسه با شعر، ضمنی مشابه دارند بدین معنی که در مورد آنها نیز نقصانی که در بیان و رساندن فکریا حالتی حادث می شود، مربوط است به ماهیت و جنس مواد مورد استعمال. در سابق، زمانی که نقاشی هنوز قوانینی برای بیان مخصوص خود پیدا نکرده بود، نقاش روی دهان اشخاصی که صورت آنها را نقاشی می کرد، نواری می گذاشت و روی آن سخنانی را که از همانند آن بهمدد خط و رنگه نومی شد، بود. می نوشت.

شاید بهمن خرد بگیرد که رؤیا بهیچوجه در نشان دادن این روابط منطقی فروگذار نمی کند و رؤیاهایی وجود دارد که پیچیده ترین اعمال ذهنی در آن انجام می گیرد یعنی با عقیدتی بدائیات می رسد و یازد میشود و صناعات فکری و لفظی در آن به چشم می خورد و شیوه تشبیه و مقایسه ویژه هنگام بیداری در آن دیده میشود. اما درین مورد هم باز فریب ظاهر را می خوریم زیرا وقتی که رؤیاهای مزبور را تعبیر می کنیم، متوجه می شویم که این چیزها در حکم مصالح رؤیاست و نه نشانه وقوع یک کار ذهنی در رؤیا، در واقع آنچه را که فکر کاذب رؤیا برای ما

فراهم می آورد. همان افکار می هستند که سوچند رؤیا شده اند، یعنی محتوی آنها از روابط متقابل-شان باهم روابطی که حقیقتاً تمام فکر را تشکیل میدهند. نمونه های از این مقوله به دست خواهیم داد بهر تقدیر مشاهده این موضوع آنست که تمام سخنرانیها بی که در رؤیا جلوه می کنند باالمراسه سخنرانی هستند، چیزی جز جلوه ثانوی همان سخنرانی های نیست که هنگام بیداری انجام گرفته و در حاقظه مانده است. منتهی با اندکی تغییر و گاهی هم مینا و بدون کم و زیاد، سخنرانی معمولاً فقط اشاره ای است به حادثه ای که در فکر رؤیا وجود دارد و حال آنکه معنای رؤیا کاملاً چیز دیگریست.

با اینهمه این نکته ها را نیز می پذیرم که می توان در تشکیل رؤیا جلوه ای از یک کار فکری انتقادی تمیز داد و من نیز اندکی بعد نفوذ و تاثیر آن را آشکار خواهم کرد و آنوقت روشن خواهد شد که این کار فکری بهیچوجه انگیزه اش فکر رؤیا نیست بلکه خود رؤیاست که به اعتباری تازه بپایان رسیده است.

بنابراین مشاهده می کنیم که روابط منطقی فیما بین افکار رؤیا مخصوصاً در رؤیا جلوه نمی کنند. وقتی که در مثل، تناقضی در رؤیا ملاحظه کنیم، این ممکن است تناقض نسبت به رؤیا و یا تناقضی در محتوی یکی از افکار رؤیا باشد یعنی این تناقض را نمی توان تناقضی میان افکار رؤیا تلقی کرد مگر بطور غیر مستقیم.

اما همان شیوه ای که نقاش سر انجام برای بیان خصوصیات و نیات اشخاص و تصاویر خود (محبت، تهدید، اختطار و غیره...) وسیله ای بجز نوارهای سابق الذکر پیدا کرد، رؤیا هم سر انجام موفق می شود که چند تا از این روابط منطقی موجود فیما بین افکار خود را با تغییر مناسبی که در شیوه نمایش آنها پدید خواهد زد، برجسته بنماید نیز می توان مشاهده کرد که رؤیا های مختلف از این حیث کاملاً از هم فرق دارند، در عده ای از آنها بهیچوجه ساختمان منطقی مورد توجه نیست و در عده ای نیز برعکس، تا آنجا که بشود برای رساندن و نمایاندن آن کوشش میشود. رؤیا کمابیش از اصل موضوع خود دور می افتد. در مورد ساختمان ناسوتی فکر رؤیا هم، زمانی که ساختمان از این نوع در ناخود آگاهی وجود داشته باشد (مثلاً در رؤیای نزدیک به ایرما) وضع بهمین منوال است.

حالی که کوشش تا به ترتیب و سالی را که رؤیا برای نشان دادن روابط بطمز بود از آن بهره می گیرد، در اینجا باز نمایم.

نخست آنکه رؤیا روابطی را بیان می کند که به یقین فیما بین همه قسمتهای فکر آن وجود دارد و شوه اش درین بیان آنست که این عناصر را بصورت یک چیز واحد و کل مرکب از اجزاء در آورد یعنی یا بصورت یک تابلو یا بصورت سلسله ای از حوادث، روابط منطقی را تقریباً همزمان و همقارن هم جلوه می دهد. درست مثل نقاشی که همه فلاسفه و شاعران را در دهکتب آتن یا پارناکس مجتمع می سازد و حال آنکه اینان هیچگاه خود را در چنین شرایطی نیافتاده اند و فقط از لحاظ فکری شباهتی بدین قسم دارند.

رؤیا، حتی در جزئیات نیز باین شکل تصویر می سازد و نمایش می دهد، و هر بار که دو عنصر را کنار هم می گذارد، این بدان معنی است که میان آنچه در فکر رؤیا باین دو عنصر مربوط می شود، رابطه ای مخصوصاً محکم وجود دارد. چنین است در مورد ما، (آب)

نشانه يك هجای واحد است و اگر میان (آ) و (ب) آب، فاصله‌ای باشد، نشانه آنست که (آ) و پسین حرف يك کلمه و (ب) نخستین حرف کلمه‌ای دیگر است. بدین ترتیب رؤیا عناصر نامشخص و کاملاً ناهماهنگ را بهم گرد نمی‌آورد بلکه عناصری را گرد هم می‌آورد که در فکر رؤیا، شدت باهم مربوط بودند. روابط علیت نیز در رؤیا، بدوشیوه که در اصل شیوه‌ای واحد است، جلوه می‌کند. هنگامی که فکر رؤیا اینست که: چون چنین است، چنان خواهد شد، جمله فرعی بنحوی پیش در آمد رؤیا ظاهر می‌شود و جمله اصلی سپس بنحوی اصل رؤیا بدان افزوده می‌گردد. اگر عبارت من درست است، توالی زمانی هم ممکن است و از گون شود یعنی جمله اصلی همواره مربوط است به گسترش یافته‌ترین قسمت رؤیا.

نمونه خوب نمایش موضوع علیت در رؤیا، رؤیایی است که روزی یکی از بیماران در اختیارم گذاشت و من در صحایف آینده رؤیای مزبور را کاملاً نقل خواهم کرد: این رؤیا از پیش در آمدی کوتاه و يك رؤیای اصلی دراز اما منسجم تشکیل میشد و می‌توان آنرا به «درمیان گل‌ها» موسوم ساخت.

پیش در آمد چنین جلوه می‌کند. نایم برای اینکه به دو نفر خدمتکار چیزی بگوید، به آشپزخانه می‌رود و چون می‌بیند که هنوز سوپ خود را تهیه نکرده‌اند به آنها غر می‌زند. درین هنگام چشمش به توده‌ای از وسایل آشپزی می‌خورد که آنها را روی زمین چیده بودند تا خشک شود. دو نفر خدمتکار بطرف آب می‌روند. برای اینکار باید بطرف یک نوع رودخانه‌ای که تاخانه و دست کم تاحیاط آن بالا می‌آمد، پایین بروند.

آنکاه رؤیای اصلی سر می‌رسد و بدین شیوه آغاز می‌کند: نایم از خیلی بالا به وسط هوای به اشکال عجیب و غریب پایین می‌آید و ازین خوشحالیست که پیراهنش درین گیرودار به جایی گیر نکرد و قلاب نشد و غیره. پیش در آمد رؤیا نشانی از خانه پدری این خانم نایم دارد و بارها از زبان مادرش این کلمات را در آشپزخانه شنیده بود و موضوع پشته شدن افزارهای آشپزخانه نیز از منازة کوچک «افزار آشپزخانه» فروشی که در طبقه پایین خانه آنها واقع بود، سرچشمه می‌گیرد. قسمت دوم رؤیا حاوی اشاره ایست به پدر نایم که خیلی سر بسر مستخدمان می‌گذاشت و در طی طغیان آب-خانه آنها در کنار رودخانه‌ای واقع بود. به يك بیماری کهنه گرفتار گردید. پس فکری که در پشت این نخستین قسمت رؤیا پنهان شده عبارتست از: «برای اینکه درین خانه بدنیا آمدم و در آن با مقتضیات چنین مبتذل و ناگواری رو برو شده‌ام...» رؤیای اصلی هم همین افکار را از سر می‌گیرد و در ضمن به انجام رساندن آرزویی، شکلی تازه بدانها می‌بخشد: «از اشراف هستم». پس معنایش این است که: «زندگیم اینطور است برای اینکه اجداد من فرومایه و بیبنا بودند.

البته تقسیم رؤیا به دو بخش نامساوی بنظر نمی‌رسد که همواره نماینده يك رابطه علت و معلولی میان افکار این بخش باشد. غالباً بنظر می‌رسد عناصر واحدی که از دیدگاههای مختلف ساخته و پرداخته شده‌اند، در هر دو بخش رؤیا جلوه می‌کنند و این موضوع درباره آن سلسله از رؤیاهایی صادقست که در عرض يك شب روی میدهند و کار با انزال پایان می‌پذیرد و نیاز جسمی بنحوی تدریجی و بیش از پیش روش بیان می‌شود. همچنین ممکن است پیش بیاید

که این دو رؤیا از کانون‌های گوناگون آغاز کنند، و محتوی‌های آنها طوری بهم درمی‌آمیزند که آنچه در یکی نقطه نقل است در دیگری حواشی‌ای بیش نباشد و برعکس بهر تقدیر، در پارهای از رؤیاها، تقسیم آن به پیش درآمد رؤیا که کوتاه است و اصل رؤیا که دراز است، همین يك رابطه علت و معلولی است.

رؤیا از شیوه دیگری هم بهره می‌گیرد که برای رساندن رابطه مزبور روشن‌تر از آن یکی است و آن تبدیل تصویری به تصویر دیگر است، چه در مورد شئی و چه در مورد شخص. رابطه مزبور قابل تصدیق و تأیید نیست مگر موقعی که ناظر بر این تبدیل باشیم، نه هنگامی که تنها ملاحظه می‌کنیم که شخصی جای دیگری را گرفته است - چنانکه در بالا گفتیم، این دو شیوه در واقع يك شیوه واحد قابل تحویل است زیرا در هر دو مورد موضوع عملیت بصورت يك قسم توالی جلوه می‌کند؛ چه توالی چند رؤیا، چه تبدیل مستقیم تصویری به تصویر دیگر. وانگهی در بسیاری از موارد، رابطه مزبور به پیچ‌روی نموده نمی‌شود و در پشت توالی اجتناب ناپذیر عناصر رؤیا پنهان می‌گردد.

رؤیا نمی‌تواند موضوع انتخاب... «یا اینکه... یا اینکه»... را بیان کند، بلکه اجزای آنها را مثل چیزهای هم‌ارز و مساوی، در یک ردیف گرد می‌آورد و پیوند می‌دهد. چنانکه در رؤیای تزریق به ایرما. درین رؤیا فکر ناپیدا البته این است که: من مسئول ادا امر نهج‌های ایرما نیستم، و علت ادا امر احتی‌هایش یا اینست که در برابر راه حل پیشنهادی من مقاومت کرده است و یا اینست که در شرایط بدجنسی بسر می‌برد که من نمی‌توانم آنرا تغییر بدهم، یا اینکه در دهانش از نوع درد های هیستریکی نیست و جسمانی است. رؤیا همه این امکانات را نشان می‌دهد، هر چند که تقریباً متقابلاً یکدیگر را نفی بکنند، و به علاوه يك راه حل چهارمی را نیز به این همه اضافه می‌کند که آن در واقع نشانه میل و خواست باطنی منست. من فقط پس از تغییر این رؤیا بود که توانستم موضوع انتخاب را جانشین توالی رؤیا کنم.

در مواردی که در ضمن بیان رؤیا، تمایلی به بیان این «یا اینکه یا اینکه»ها مثلاً عبارت «باغ بودیا (اینکه) يك اطاقه، وجود دارد این بدان معنی نیست که فکر رؤیا حاوی انتخابی بوده بلکه واجد يك و اوربط یا بعبارة دیگر يك توالی ساده بوده است، در مثل خواب می‌بینم که پس از مدت‌ها جستجو برای پیدا کردن نشانی یکی از دوستانم که در ایتالیا ساکن است، تلگرافی حاوی نشانی مزبور بدستم می‌رسد. می‌بینم که باحرف آبی روی کاغذ معلولی است. نخستین کلمه ناخواست و ممکن است «ویا» یا «ویلا» و یا شاید «کاسا» باشد ولی کلمه دومی روشن است و آن کلمه سزرنواست. کلمه دوم که با آهنگ کلمات: ایتالیا یا ویلا و یاد آور گفتگوهای ما درباره فقه‌الله است، مبین ناخسرنودی منست برای اینکه اینهمه مدت اقامتش را در آنجا از من پنهان کرده است و در تجزیه و تحلیل نیز، هر کدام ازین کلمات که بتوان کلمه اول پیشنهاد شده است؛ در حکم آغاز مستقل و قابل قبول یک رشته تداوی معانی جلوه گر گردید.

شب پیش از مراسم تدفین پدرم، يك آگهی چاپی شبیه اعلان مصور را، چیزی نظیر «دخانیات ممنوع» که آنرا در سالن‌های انتظار ایستگاهها نصب میکنند، در خواب دیدم که در آن نوشته شده بود:

خواهشمندیم چشمها را ببندید.

یا

خواهشمندیم يك چشم را ببینید .

چیزی را که عادت دارم اینطور بنویسم :

خواهشمندیم چشمها

را ببینید

يك چشم

هر کدام ازین دستورها واجدمنمای مخصوصی است و کار تبیین را بر اهای گوناگون رهبری می کند. من با توجه به عقاید پدرم این تشریفات را ساده گرفته بودم و عده ای از افراد خانواده بر من خرده گرفته بودند و گفته بودند که مردم چه خواهند گفت و تبیین آلمانی بیستن يك گوش، (به معنای چشم پوشی) از اینجا ناشی می شود. «یعنی بحرف مردم گوش نکنید». در اینجا دیگر فهم ملت وجودی کلمه «یا» بکلی آسانست. چه رؤیا نتوانسته است کلمه ای بیاید که این مرد و فکر را یکجا برساند، روی این اصل حتی در محتوی آن هم این دو اندیشه اصلی تازه از هم جدا آمده اند (۱)

گاه پیش می آید انتخابی که رساندن و نمایاندنش دشوار است؛ با تقسیم رؤیا به دو بخش مساوی و هم آرز، بیان شود .

شیوه ای که رؤیا در بیان مقولات تضاد و تناقض دارد واقعاً جالبست زیرا این ها را بیان نمی کند، تو گویی از وجود کلمه «نه» آگاه نیست بلکه درین ماهر است که چیزهای مباین و متناقض را یکجا جمع کند و بصورت يك چیز واحد نشان دهد و اغلب نیز عنصری غیر مشخص را بوسیله عنصر ضدو مبیاین آن نشان می دهد بنحوی که نمی توان دانست آیا فلان عنصر رؤیا که رنگی از تباين و تناقض دارد، نمودار محتوی مثبت یا منفی در فکر رؤیاست یا نه (۲) در یکی از رؤیاهایی که از آن صحبت داشته ایم، رؤیایی که قسمت اول آنرا تعبیر کرده ایم؛ «برای اینکه اصیل نیستم» خانم نایم از وسط موافق پابین می آید و شاخه ای پر گل به دست می گیرد. چون وی درین هنگام به فرشته ای می آید بهنگام ابلاغ پیام خداوند به هریم، يك شاخه گل سوسن برای او برده است (اسم خود او هم هریم است) و همچنین به دوشیزگانی که برای پر گزار کردن جشن - خدا، بالباس سنید از خیا با نهایی مستور از شاخه های سبزی می گذرند، شاخه پر گل رؤیا، بی گمان همان نشانه و کنایه ای از صفت و بیگناهی در امور جنسی است. اما این شاخه با گل های سرخی پوشیده شده است که ظاهراً باید کاملیا باشد نیز چنانکه از رؤیای مزبور

(۱) این جدایی و دو تایی در زبان فرانسه (نیز بزبان فارسی م.) جلوه نمی کند برای

اینکه درین زبان عبارت «چشمتان را ببینید» نیز به معنای چشم پوشی نماید است .

(۲) در یکی از کارهای ك. ا. بل موضوع شکفت آوری دیدم البته از لحاظ من اما ما بر زبان شناسان

آنرا تأیید و تصدیق کردند و آن موضوع اینست که زبانهای بدوی ازین لحاظ مثل رؤیا هستند یعنی در

آغاز برای بیان دو جنبه متضاد از يك سلسله اوصاف یا اعمال جز يك کلمه ندارند (مانند قوی، ضعیف -

پیر، جوان - دور، نزدیک، متصل، منقطع) و کلمات مخصوص برای بیان متضادها اندکی بعد، آنهم با

تغییرات نامحسوسی در همان کلمات نخستین، ظاهر شده است ابل اظهار می دارد که این موضوع در

مورد زبان قدیم مصری مسلماً صادق است و اشاره هم می کند که می توان آثاری از آن در اسنسمای و هند

و اروپایی پیدا کرد .

برمی آید. در پایان مسیر، قسمتی ازین گل‌ها پرپر می‌شود. همچنین اشارات نسبتاً روشنی به ادوار بی‌نمازی و قاعدگی درین رؤیا وجود دارد؛ ازین‌تراد همین شاخه گل که به منزله شاخه سوسن و تقریباً توسط دختر بیگناهی آورده شده است، حاوی اشاره است به خانم گاملیا که، چنانکه می‌دانیم، همواره يك گل کاملیای سفید باخود داشت، اما در این هنگام، هنگام قاعدگی، آنرا با يك کاملیای سرخ عوض می‌کرد. همین شاخه گل (که در کتاب حیانت زن آسیا بیان اثر گوتته به گل مریم‌عذرا، موسوم شده است) با توجه بدانچه گذشت، هم‌نشانه بیگناهی و عصمت است و هم برعکس. درین رؤیا که سعادت گذراندن زندگی بدون لکه بدنامی در آن بیان شده است، جایجا با فکر مخالف آن روبرو می‌شویم (مثلاً وقتی که گل‌ها پرپر می‌شود): نام بیگناه هم نیست، مخصوصاً در دوران کودکی. تجزیه و تحلیل رؤیای مزبور ما را در برابر دو جهت فکری مشخص می‌گذارد که یکی سطحی و تسلی بخش؛ و دیگری عمیق و سرزنش‌آمیز است و با هم تصادم می‌کنند و عناصر آنها که از لحاظ ارزش مساوی اما از حیث معنا جهت متضادند، درین رؤیا به صورت وسایلی واحد نشان داده شده‌اند.

تنهایی از انواع رابطه منطقی با ساختمان رؤیا جور درمی آید و آن شباهت و توافق و تماس و همان‌طور که، استرورویا برای نمایش آنها از وسایل پشماری مددی جوید (۱). این اینهمانی، این پیدایش عبارت «همان‌طور که» یا جانشین‌های آن مهمترین بخش کار رؤیاست زیرا هر دم، باید برای فرار از دست سانسور بدنیال تشابه‌های تازه و نشانه‌های جدیدی برود برای اینکه قدیمی‌ها را سانسور سوزانیده است اما گرایش بطرف تراکم درینجا به‌مدد بیان تشابه می‌آید.

تشابه یا اشتراك وجوه بین اشخاص و اشیاء معمولاً در رؤیا بصورت يك تلفیق یا اجتماع و اختلاط نموده می‌شود که یا از پیش در رؤیا وجود داشته و یا آنکه در آن تشکیل شده است. در مورد اول می‌شود گفت که این هممانی در کار است و در مورد دوم، به اصطلاح معماری، يك ساختمان چند «سبک»، اینهمانی معمولاً وقتی که پای اشخاص در میان باشد، مورد استفاده واقع می‌شود و ساختمان چندسبک هم، زمانی که از اشیاء سخن در میانست ولی در مورد اشخاص هم قابل استفاده است زیرا با ما کن معمولاً مثل اشخاص رفتار می‌شود.

اینهمانی یا یکی شدن و جانشین هم شدن بنحویز صورت می‌گیرد. یکی از اشخاصی که جمعی را تشکیل می‌دهند، در محتوی رؤیا نشان داده می‌شود و بقیه ظاهراً تحت الشعاع او واقع می‌شوند. این «شخص بهانه» در همه روابط و حالات خود و اشخاصی که وی نماینده و بهانه آنهاست، ظاهر می‌شود وقتی که چنین شخصیت مرکی وجود دارد، خصوصیات ویژه هر يك از اشخاص دیگری که این ترکیب را بوجود آورده‌اند و در همه آنها مشترك و یکسان نیست، در تصویر رؤیا جلوه می‌کند، آنچنان که تلفیق و ترکیب همین خصوصیات متفاوت و متنوع، واحد تازه یا شخصیت مخلوطی را موجب می‌شود، خود این اختلاط اشخاص بصورت يك شخص واحد ممکن است به انحاء گوناگون صورت پذیرد. تصویر رؤیا و بعبارت بهتر شخص مرکب مزبور ممکن است نام یکی از افرادی را که وی نماینده آنهاست، داشته باشد. آنوقت تقریباً مثل هنگام بیداری می‌دانیم که منظور فلان و بهمان است. و حال آنکه خصوصیات ظاهری و باطنی

او از آن، یکی دیگر است و با تصور نظر ناممکن است از خصوصیات فراهم آید که در عالم واقع بدو کسی متعلق داشته باشد. هضم دومی بدین سوال بوسیله اشکالاتی که بدون نسبت می دهند، و کلماتی که در معانی می گذارند و وضعی که در آن قرار می دهند، جلوه کننده آنهاست که خود شصت بالاخره در آخرین مورد میان شیوه این معانی و ساختمان «چندمبکه» یا مخلوط فرقی بزرگی نیست. اما ممکن است پیش بیاید که در کار این ساختمان توفیق یا نفیود چه آنگاه با دیگر صحنه شخص واحد است و شخص دیگری که معمولاً مهمتر از آن یکی است در کنار او ظاهر می شود و بنظر می آید که سهمی در ماجری ندارد و خواب بیننده در مثل ابتدا نقل می کند که: «ما درم نیز آنجا بود» (اشکال) عنصری از این نوع را می توان با اعراب حروف و کلمات مقایسه کرد که هیچ چوری تلفظ نمی شوند اما بدون آنها در کسایر هلاک امکان ندارد.

عنصر مشترك که در واقع اتحاد و اختلاط دو شخص را توجیه می کند و بعبارة بهتر موجب اتحاد و تلفیق آنها می شود ممکن است در رؤیا جلوه کند یا از قلم بیفتد. معمولاً این همانی یا تشکیل يك شخصیت مرکب مخصوصاً به این از قلم افتادگی مدد می دهد مثلاً بجای تکرار این جمله که الف دوستم ندارد و ادب، هم از الف و ب شخصیت مرکبی می سازم یا اینکه الف را مجسم می کنم منتهی با یکی از خصایصی که معمولاً در شخص پ هست. شخصی که چنین ساخته و پرداخته شده است در رؤیا با کیفیت و وضع تازه ای بر من ظاهر می شود و چون در عین حال هم نمایندۀ الف است و هم ب حق دارم در این قسمت تمیز. این موضوع مشترك را بکنج نام که: اینان دوستم ندارند. باری به این طریق است که غالباً تراکم های شکفت آوری فراهم می آید. رؤیا برای آنکه از نمایش کیفیات یا حالات و یا مقتضیات پیچ در پیچ خود را آسوده سازد، معمولاً دو شخص را که تا اندازه ای واجد کیفیات مشترك هستند، جانشین یکدیگر می سازد و به آسانی می توان دریافت که تا چه اندازه این شیوه این همانی یا جانشین کردن یکی به جای دیگری در نمایش ها و تصویرهای رؤیا به کار فرار از فشارهای سانور کمک می کند چه داعی و انگیزه سانور ممکن است بدستی در تجسمات مربوط به یکی از اشخاص باشد؛ آنوقت شخص دیگری پیدا میشود که همان روابط را با محتوی رؤیا حفظ کند، منتهی با يك قسمت از آن. حقیقت آنکه اگر این دو شخص به مدد وضع یا کیفیت و یا حالتی بهم مخلوط و متحد شوند که نتوانند از دست سانور فرار کنند، پای شخص ثالثی به میان کشیده خواهد شد که در واقع شخصیتی مرکب است و خصوصیات مشخصی است که از هر نظر که بنگری قابل توجه نیست. بنا برین اصل سانور مزاحمت نمی شود و بدآ می تواند در رؤیا جلوه کند. اینجاست که تراکم، سانور را می فریبد.

وقتی که در رؤیایی نمایش چیزی را می بینیم که میان دو کس یکسان و مشترک است، این معمولاً بدان معنی است که باید بدنبال چیز دیگری رفت که میان آنها مشترك است اما چون سانور نمایش آن را ناممکن کرده، پنهان شده است و در واقع اگر بتوان گفت در قلمرو شرایط مشترك آنها يك عمل جانشینی یا انتقال رخ داده است. از این موضوع که شخص مرکب، با عناصر مشترك غیر مهم و غیر قابل ملاحظه در رؤیا تجلی می کند، باید این نتیجه را گرفت که فکر رؤیا همچنین واجد عناصر مشتركیست که بر عکس بسیار مهم و قابل ملاحظه است.

این همانی یا تشکیل يك شخصیت مرکب واحد، بنا بدانچه گذشت، ممکن است به هدفهای

مختلفی در رؤیا یاری‌کننده مثلاً به نمایش وجوه مشترك بين دو شخص ، به نمایش جنبه های مشترك پس از جا بجایی و بالاخره به نمایش اتحاد و اشتراك و اختلاطی که فقط آرزوی آنرا در سر می‌پرورانندیم. این آرزو که دو چیز بین دو کس مشترك شود و غالباً با معاوضه یکی بادیگری اشتباه می‌شود، این رابطه آخرین هم‌در رؤیا بشیوه این‌همانی یا جانشینی، بیان نموده میشود. در رؤیای تزریق به ایرما ، در واقع آرزوی من اینست که این بیمار را بایکی دیگر مبادله کنم و بعبارت دیگری آرزویم اینست که آن دیگری هم چون این یکی در آن موقع، بیمار من باشد و رؤیا هم این آرزو را بر آورده کرده و به تحقیق می‌رساند و شخصی را در رؤیا به من نشان می‌دهد که نامش ایرماست اما در حالتی معاینه میشود که مناسب آن دیگری می‌بود ، مبادله‌ای مشابه نیز در واقع نقطه نقل رؤیای عموست: من خود را به جای وزیر گذاشتم (با او این‌همانی و یکی شدم) و با همکارم همان رفتاری را کردم که وزیر کرده بود یعنی از او مواخذه کردم .

باری این شخصیت ماست که در هر کدام از رؤیاهای ما تجلی می‌کند و مستثنایی درین مورد ندیدم. رؤیا مطلقاً بر خود خواهی مبتنی است و هنگامی که جز خود کس دیگری را در رؤیا می‌بینیم، باید فرض کنیم که در پر تو عمل داین‌همانی، شخصیت ما در پشت این شخص بیگانه پنهان شده است و باید آنرا بیرون کشید، اما گاهی نیز شخصیت مادر رؤیا تجلی میکند منتهی وضع و حالتش به ما نشان می‌دهد که در سایه عمل این‌همانی یا یکی شدن، شخص دیگری پشت او پنهان شده است، آنگاه باید اندازه تبیین کشف کرد که چه چیز مشترك بین او و خود ما وجود دارد تا بدان توجه کنیم همچنین رؤیایی هست که شخصیت ما را همراه کسان دیگر نشان می‌دهد پس از کشف عمل «این‌همانی» آشکار می‌شود که اینان نشانی از ما دارند. آنگاه باید، در پر تو عمل این‌همانی مزبور تجسمات گوناگونی را که با تصور مانع جولان آن شده است گردهم آورد. بدین‌موال می‌توانیم شخصیت خود را چندین بار در رؤیای واحدی نمایش دهیم نخست مستقیماً سپس از راه این‌همانی با سایر کسان یعنی با چندین عمل داین‌همانی، از این نوع می‌توان مبالغی از افکار واقعاً متنوع و رنگارنگ را متراکم و فشرده کرد (۱)

حل و فصل مشکلاتی که از عمل داین‌همانی، پدید می‌آید در موارد اساسی محل پس آسان‌تر است. برای اینکه شخصیت مادرین مورد اختلاطی بوجود نمی‌آورد. در یکی از رؤیاهای من درباره شهرم ، شهری که در آن بودم رم نام داشت اما از بسیاری اعلان‌ها که بزبان آلمانی در نیش یکی از خیابانهای آن دیده می‌شد، تعجب کردم. این خود تحقیق و انجام آرزویی بود و من بی درنگ ب فکر پراگ افتادم و این از دوره‌ای از زمان جوانی من سرچشمه می‌گرفت که يك وطن پرست آلمانی سفت و سختی بودم. هنگامی که این خواب را دیدم خیال میکردم یکی از دوستانم را در پراگ ببینم بنا برین این‌همانی یا یکی شدن رم با پراگ نشانه يك اتحاد یا اختلاط دلخواه و مطلوب من بود. چه شاید آرزوی من این بوده است که دوستم را عوض پراگ در رم ببینم و درین مورد شاید خواسته بودم پراگ را با رم مبادله کنم .

این تماویر مرکب و مخلوط در زمره چیزهایی است که اغلب موجب بروز ظاهر خیالی و تصور نکردنی رؤیا می‌شود و در واقع سبب ورود عناصری در محتوی رؤیایم گردد که هیچگاه قابل درک و تصوریست. سیر روانی درین مورد یقیناً همان سیری است که بهنگام بیداری باعث

(۱) وقتی بدرستی نمیدانیم کیست که شخصاً ما را پشت خود پنهان کرده است باید بدنبال کسی رفت که همان تأثیری را احساس می‌کند که مادر خواب خود .

بنظر آوردن یا خلق موجودات عجیب و غریب از قبیل اژدها و جانوران دو جنسه می شود و تنها تفاوت درین میانها آنست که مخلوقات خیالی هنگام بیداری برانگیخته همدنی است که در پیش داریم و حال آنکه تصاویر مخلوط رؤیا برانگیخته عاملیست که خارج از حدود آنست یعنی برانگیخته چیز مشترکی است که در فکر رؤیا هست . ساختمان چندسبک ممکن است به انحاء گوناگون در رؤیا پدید آید . ساده ترین شیوه همان نمایش کیفیات اشیاء است توأم با این تصور که نمایش مزبور در خور اشیای دیگری نیز هست . بهمدد شیوه ای نسبتاً پیچیده ترجمبها و مختصات این دو نوع شیئی در یک تصویر گردمی آید و شباهتهای واقعی بنحو ما هر انهای در آن مورد استفاده قرار می گیرد . بر حسب عناصر و مهارتی که در کار این اختلاط و اتحاد ، نقش مهمی را ایفا کرده است ، تصویر مرکب ، ممکن است کاملاً نامعقول و یا خیالی و یا تصورناپذیر جلوه کند . اگر اشیایی که باید واحد جدید را بسازند حقیقتاً باهم متناقض و مباین باشند کار رؤیا اغلب به این منحصر می شود که تصویری مرکب ساخته شود بایک سسته مرکزی روشن و مشخص با اوصاف و کیفیاتی مبهم و تاریک . می توان گفت که یکی کردن (این همانی) ، در چنین موردی ، بخوبی انجام نمیگیرد و دو جسم همدیگر را می پوشانند و یک قسم رقابت و همچشمی میانه تصاویر بصری وجود دارد و این شبیه نقشی است که اگر اندیشه ای را بر طبق تصاویر ادراک فردی مجسم کنیم . حاصل می شود .

رؤیایاها پر است ازین نوع تصاویر و من تا کنون نمونه هایی از آن بدست داده ام و اینک چند نمونه دیگر . در رؤیائی که اندکی پیش شرحش گذشت و زندگی نايم بیمار بصورت دگل ، یا « پز هرده » نموده شده است . « من ، رؤیایا شاخه ای پر گل بدست دارد که ، چنانکه بررسی کردیم ، در عین حال هم گواه عصمت و هم بی عصمتی اوست .

چگونگی قرار گرفتن گل هاروی شاخه مزبور ، یاد آور گل های درخت گیلاس یا آلبالوست اما هر کدام يك گل کاملی است و ببلاره رویه مرفته جلوه يك گیاه غیر بومی را دارد . فکر رؤیا آنچه را که میان عناصر این تصویر مرکب مخلوط ، مشترکست ، توجیه و توضیح می کند یعنی شاخه پر گل جانشین هدایایی شده است که می بایستی بیمار را به این ننگه متماثل می کرد که خود را مهربان و خوش اخلاقی نشان بدهد . هنگام کودکی با آلبالو گیلاس می دادند ، و اندکی بعد نیز گل کاملیا با دادند ، و عنصر غیر بومی اشاره ایست به يك دانشمند علوم طبیعی ، مسافر بزرگ ، که خواسته بود با تقدیم نقشی از گل ها ، مهربانی و پذیرایی محبت آمیز او را جلب کند . بیمار دیگری شئی مرکبی در رؤیا می بیند که نشانی از اطالق های کنار دریا و مستراح دهکده و پنجره جلوی شروانی خانه های شهری را دارد . دو عنصر اول مربوطست به برهنگی مردان و ازین جا می توان نتیجه گرفت که وی در روزگار کودکی برهنه شدن اشخاصی را در محوطه زیر شروانی دیده بوده است . بیمار دیگر مکان مختلطی را در خواب می بیند که از دو محل ترکیب شده است درین مکان هم مداوا و معالجه می کنند و هم باوا احترام می گذارند (کلمه مداوا و احترام در زبان آلمانی يك معادل دارد و آن کلمه کوره است) این همان اطالق مشاوره من و همان محل عمومی است که نايم نخستین بار زنش را در آنجا دیده بود . دخترکی که برادر بزرگترش با او وعده داده است که به خواویاد میهمانش خواهد کرد . خوابی بیند که پاهای برادرش پوشیده از اذانه های سیاه خواویار است . « واگیری » به معنای اخلاقی و خاطره

يك جوش ز یاد آورده در دوران جنگ که در طی آن با حاشی از جوش های قری می پوشیده شده بود با دانه های خاویار، و چیزی که بر ادرش به او وعده داده است، تر کپشده تصویر تازمای ساختند. قسمتهای مختلف تن آدمی درین رؤیا همان سر نوشتی گرفتار شده است که اشیا در رؤیای پیشین در طی رؤیایی که فرجهی مثل کرده است، به یک تصویر مرکزی بر می خوردیم که از يك اسب و يك بز شگه پدید آمده و يك پیراهن شبهم در بر کرده اند. وقتی که در طی تجزیه و تحلیل آشکار شد که پیراهن شب در واقع اشاره ای است به پدر نایم در يك صحنه مربوط به دوران کودکی بیسار، وجه مشترک سه تصویر مزبور آشکار گردید، در همه این تصاویر سه گانه از اشیای سخن در میانست که باعث تحریک کنجکاو جنسی نایم شده بود زیرا در روزگار کودکی، پرستارش غالباً او را به محل طوطیهای اسپانیا و ماهیانهای نمونه نظمی می برد روی توانسته بود این کنجکاوی خود را که هیچ چیز آنوقت جلو دارش نبود، در آنجا تسکین بدهد.

بیشتر گفته ام که رؤیا بهر وجه وسیله ای برای بیان، رساندن رابطه حاکمی از تناقض و تباین و بطور خلاصه کلمه نه ندارد ولی اکنون نشان خواهم داد که همیشه نیز چنین نیست زیرا برخی از تضادها و تباینها بسادگی با همان عمل «این همانی» یا یکی کردن قابل نمایش است یعنی اختلافهایی که تباین آن به يك مباده یا معاوضه می تواند وابسته باشد. ما این موضوع را با نمونه هایی به اثبات رسانیدیم. اما سایر انواع اختلافها که موجود کلماتی از نوع برعکس، بر خلاف در فکر رؤیا می گردد، بنحوه شگفتی که گاهی هم خوشمزه می شود، بیان می گردد. خود این برعکس بودن، در محتوی رؤیا تجلی نمی کند بلکه بوسیله برعکس بودن نسبتاً معکوس یکی از قسمتهای مجاور محتوی که قبلاً تشکیل شده است، به بیان می آید. توصیف این موضوع آسان تر از تشریح آنست. در رؤیای مناسب «بالا و پایین»، تجسم بالا رفتن نسبت به تصویر نمونه فکر رؤیا یعنی صحنه دیباچه سافو اثر دودو، و از گون و معکوس شده است؛ بدین نحو که با رؤیا نخست سنگین است و بعد سبکی می شود و حال آنکه درین صحنه این بار نخست سبک است و بعد رفته رفته سنگینتر می گردد. بهمین نهج رؤیا مناسبات بالا و پایین را در مورد برادر نایم و از گونه نمایش می دهد. جریان مزبور نشان دهنده این معنی است که میانه دو قسمت فکر رؤیا اختلاف یا تباین موجود است. و ماریشه آنرا باز شناخته ایم و آن اینست که تخیل کودکی نایم او را در بنل دایه اش بنظرش آورد و آن عکس وضع قهرمان داستان سافو بود چه در آنجا این قهرمان داستانست که محبوبه اش را در آغوش دارد. رؤیایی که در طی آن گویا می بینم که با م. م پدر فتاری می کند و اجد همین د برعکس بودن است. پیش از تعبیر رؤیا باید نظم و ترتیب حقیقی را برقرار ساختن مثلاً در رؤیای من، گویا که به جوانی بنام م. م. حمله کرده است و حال آنکه اتفاقاً محتوی فکر رؤیا اینست که مردی متین یعنی دوست من مورد حمله نویسنده جوان ناشناسی واقع شده است یا اینکه در رؤیای من ظاهراً از سال مرگه گوتته حساب می کنم، و حال آنکه حساب من از سال تولد میتلی به فلج عمومی (دیوانگی) است. فکری که ظاهراً ناظم عناصر رؤیاست با این اندیشه که بتوان گویا که راه جای دیوانه گرفت مخالفت می کند. رؤیا، برعکس، می گوید اگر تواز کتاب سرد نمی آوردی؛ این تویی که بقتل قدمی دهد، نه نویسنده. همه رؤیاهایی که اوضاع و احوال در آن چنین واژگون جلوه می کند، گذشته از آنچه رفت؛ بنظر م. م. گوشه ایست به این عبارت تحقیر آمیز؛ پشت به کسی کردن. (در جوع شود به موضوع واژگونه

شدن در مورد پرده در رویای سافو (وانگهی قابل ملاحظه است که ازین شیوه معمولاً در رویاهایی که نشانی از سرکوفتگی تمایلات جنسی نسبت به همجنس دارند، استفاده می شود .
این عمل برعکس کردن پهلاوه یکی از وسایلی است که بیشتر و آسانتر مورد استفاده در رویا قرار می گیرد. نخست آنکه علی رغم مخالفت فلان عنصر معین در فکر رویا، بکار تحقق میل یا آرزو می آید زیرا معمولاً در برابر خاطرات غمبار و غم انگیز مقاومت کرده می گوئیم: «کاشکی عکس این واقع شده بود»

اما نقش این عمل بویژه در مورد مناسباتش با سانسور غالب است. به تغییر مکان دادن و جابجا شدن عناصر رویا اندکی خلل وارد می آورد بطوری که در وهله نخست در رویا کاملاً یک چیز نامفهوم و بی معنی جلوه می کند. بهمین دلیل است، هنگامی که رویایی بکلی گنگ و مبهم جلوه می کند، همواره باید کوشید قسمتی از محتوی پیدای آنرا برعکس کرد، بسا که آنگاه همه چیز روشن و آشکار شود .

همچنین از واژگون کردن در امر زمان هم نباید غفلت کرد. چه بسیار دیده شده است که جابجا شدگی و تغییر مکان دادن عناصر رویا ازین نوع باشد و در مثل نتیجه حادثه یا استدلال در آغاز رویا تجلی کند و مقدمات استدلال یا علت وقوع حادثه بعداً بیاید . تغییر رویا برای کسانی که این شیوه ویژه (۱) را در نمی یابند ، ناممکن است .

غالباً به معنای رویا دست نمی یابیم مگر موقعی که بجهات گوناگون محتوی آنرا این سر و آن سرو با اصطلاح زیر و زبر کنیم. در مثل در رویاهای جوانی که به سواس گرفتار بوده و بهنگام کودکی آرزو مند مرگه پدر بسیار سختگیر و خشن خود بوده است خاطرۀ این میل و آرزوی وی چنین بیان شده است: پدر بر او خشم می گیرد که چرا اینقدر دیر بخانه باز گشته است. اما پس از تجزیه و تحلیل نفسانیات و بررسی اندیشه های نایم ثابت می شود که دنباله رویا چنین بیان شده است: به پدر کینه می ورزدمی بیند که وی همیشه خیلی زود بخانه بر می گردد. البته دلش می خواست که پدرش هیچوقت به خانه برنگردد و این چیزی جز آرزوی مرگه او نیست . در حقیقت: نایم به روزگار کودکی، بهنگام قیبت طولانی پدرش، در برابر شخصی حرکت ناشایسته ای کرده و او به وی گفته بوده است که: « کمی صبر کن تا پدرت برگردد»

(۱) بیمار هیستریکی هم برای فریب تماشاکنان خود بهنگام بحران بهمین شیوه توسل می جوید. در مثل دختری که به هیستری گرفتار بود، می خواست در مدت بحران خود داستان کوچکی را که در ناهشیاری با ناخود آگاهی خود، پس از یک ملاقات در مریوطه طرح آنرا ریخته بود، نمایش دهد، پهلودستی او که مجذوب زیبایی پای او شده بود ، مطالعه او را قطع کرد و با هم رفتند و بعد نیز یک صحنه شدید عاشقانه پدید آمد. ولی او وقتی که دستخوش بحران شد صحنه مزبور را بدین ترتیب نمایش داد ، لرزش تمام تن ، حرکات لبها بجای بوسه ، بازوان متقاطع بجای هم آغوشی اسپس به نمایش صحنه دیگری پرداخت یعنی باطاق دیگری رفت و بسوی سندی نشسته و لباسش را بطوری که پاهایش نموده شود، بلند کرد و ادای مطالعه را در آورد، با من حرف زد و به من جواب داد. تذکر او تمیدور نیز اینست که، وقتی که می خواهید رویایی را تعبیر کنید، نخست باید از آغاز تا انجام و بعد از انجام تا آغاز آنرا بررسی کنید...

برای تمقیب بررسی روابط موجوده میان محتوی رؤیای و فکر آن، بهترین شیوه اکنون آنست که از خود رؤیا آغاز کنیم و درباره معنای پاره‌ای از اعلام و نشانه‌های صریح تصاویر آن در رابطه‌اش با فکر رؤیا به پژوهش بپردازیم. به تعداد این علامت؛ اختلاف شدت تصاویر مختلفی و اختلاف وضوح و سراحت قسمتهای گوناگون رؤیا یا رؤیاهای کامل در مقایسه با هم، وجود دارد.

اختلاف شدت میان تصاویر، درجات شدت و ضعف بزرگی را تشکیل می‌دهد و از آن تأثرات روشن که بدون احتیاج به دلیل و برهان؛ شدتی بیشتر از شدت عالم واقع بدان نسبت می‌دهیم، گرفته تا این اختلاط و درهم آمیختگی خشم‌انگیز که آنرا وجود مشخص رؤیای نامند برای اینکه نمی‌توان به تحقیق آنرا با هیچکدام از اختلاط‌ها یا ابهامی که در عالم واقع دیده می‌شود، مقایسه کرد. همه و همه درین درجات گنجانیده میشوند و آنکهی معمولاً می‌گوییم تأثیری که از یک شیئی مبهم و نامشخص در رؤیای عارض مامی‌شود، دقرار، است و حال آنکه تصاویر روشن‌تر و مشخص‌تر رؤیا مدت بیشتری دوام می‌آورند و احساس می‌شوند. باید از خود پرسید آن عاملی که در عناصر رؤیا موجب این اختلافات در شدت وحدت قسمتهای مختلف محتوی رؤیا می‌شود، کدامست؟

نخست به در چند فرضیه بپردازیم. با توجه به این موضوع که احساس‌های واقعی را که بهنگام خواب توسط حواس ما اخذ می‌شود؛ در زمره رؤیا به حساب باید آورد؛ می‌توان نزدیک به حقیقت دانست که فلان و بهمان اذین عناصر، مشتق از احساس‌های مزبور یا شدت ویژه‌ای در محتوی رؤیا نموده شود یا برعکس آنچه را که شدیدتر و نمایان‌تر از سایر عناصر رؤیاست به این احساس واقعی منسوب بدانیم. تجارب من چنین فرضیه‌ای را هیچگاه تأیید نکرده است. این درست نیست که عناصر حاصله از تأثرات واقعی، محسوس بهنگام خواب از لحاظ شدت وحدت از سایر عناصر رؤیا ممتاز و مشخص باشد. چه عامل واقعیت در تعیین درجه شدت تصاویر رؤیا بهیچ‌روی مؤثر نیست.

همچنین می‌شود فرض کرد که شدت محسوس (یعنی وحدت و برجستگی) تصاویر گوناگون رؤیا با شدت روانی عناصر مربوطه در فکر رؤیا رابطه دارد. در اینجا نیز شدت با ارزش روانی اشتباه خواهد شد و شدیدترین عناصر چیزهای جز مشخص‌ترین و ممتازترین یعنی همان عناصری که نقطه ثقل فکر رؤیا را تشکیل می‌دهند، نخواهد بود. اما می‌دانیم که همین عناصر مخصوصاً بسبب سانسور بهیچوجه وارد محتوی رؤیا نمی‌شود. آیا نزدیکترین مشتقات آنها که در حقیقت نماینده آنهاست، با این وجود نمی‌تواند بدون آنکه مرکز ثقل نمایش باشد، واجد درجات بالاتری از شدت در رؤیا گردد؟ مقایسه رؤیا با انگیزه‌های رؤیا موجب سلب اعتبار از این فرضیه می‌شود چه میان شدت عناصر این دوازده هیچ‌سوی رابطه‌ای وجود ندارد. میان انگیزه رؤیا و خود رؤیا یک تغییر جهت کامل تمام ارزش‌های روانی وجود دارد بدین‌منوال که غالباً نشانه عناصر غالب و مهم در فکر رؤیا را فقط می‌توان در عنصری غیر مشخص که در برابر تصاویر قوی‌تر و روشن‌تر و برجسته‌تر محتوی رؤیا بزحمت به چشم می‌آید، جستجو کرد.

شدت عناصر رؤیا بنحوه دیگری تعیین می‌شود یعنی بوسیله‌ی دو عامل مستقل. با سانی می‌توان مشاهده کرد عناصری که به مدد آنها تحقق و انجام آرزوها و امیال بیان می‌شود، بنحوی مخصوصاً

شدید نموده می‌شوند. وانگهی به تجزیه و تحلیل درمی‌یابیم که بیشترین افکار از حادثترین یا برجسته‌ترین عناصر سرچشمه می‌گیرند و حادثترین عناصر در عین حال عناصری هستند که بهتر از نظایر خود تعیین و تسجیل می‌شوند و ما در ضمن گنجاندن اصل یا قاموسی که از راه تجربه آنرا کشف کردیم، در فرمول زیر، بهیچ روی دست به ترکیب آنچه درسطور بالا گفته‌ایم، نخواهیم زد و آن فرمول یا قاعده اینست که عناصری واجد بزرگترین شدت‌هاست که بهنگام تشکیل، مستلزم تراکمی بیشتر از سایر عناصر بوده باشد بنا برین می‌توان اندیشید که این شرط‌اخیر و نیز شرط تحقق میل در رؤیادر ضمن قاعده واحدی قابل بیان خواهد بود.

دلم می‌خواهد از هر گونه ابهام و اختلاطی میان مسأله‌ای که اکنون می‌خواهم آنرا بررسی کنم بر حذر باشم و آن هلا وجود شدت یا صراحت و روشنی کم‌ابیش زیاد پاره‌ای از عناصر رؤیاست و مسأله دیگری که راجع است به اختلافات میان رؤیاهای کامل یا قسمتهایی از یک رؤیای منحصر بفرد در خصوص شدت یا صراحت و روشنی، در مورد اول متضاد کلمات صریح یا روشن، مبهم است و در مورد دوم متضاد کلمه صراحت، تشویق و درهم ریختگی است. بی‌گمان فاصله درجات شدت و ضعف بوط به کیفیات صعودی و نزولی عموماً با هم حرکتی کنند زیرا فلان قسمت رؤیا که به چشم ما روشن و شدید می‌آید، معمولاً واجد عدده زیادی از عناصر شدید است و رؤیای مشوش و درهم بر عکس دارای عدده کمی ازین عناصر است. با این وجود مسأله درجاتی که از روشنی آشکار آغاز می‌کند و به تشویش و درهم آمیختگی غیر قابل ادراک منجر می‌شود، بسی پیچیده‌تر از مسأله درجات حاصله از میزان شدت وحدت عناصر رؤیا است و بدلاکلی که در آینده خواهد آمد، جای بررسی آن اینجاست. درباره‌ای از موارد با تمجب مشاهده می‌کنیم که تأثیر روشنی یا اختلاط و ابهامی که از رؤیا عاید ما می‌شود، حکایت از سیاق و ترکیب متن آن نمی‌کند بلکه از عناصر آن سرچشمه می‌گیرد و همین روشنی و یا ابهام در واقع یکی از قسمتهای سازنده آنست. رؤیایی را بیاد دارم که بهنگام بیداری آنچنان خوش ترکیب و روشن و کامل بنظر آمده بود که در همان حال خواب آلودگی، بنگر افتادم دسته دیگری از رؤیایا جور کنم که از قاعده تراکم و جا بجا شدن مستثنی است. و باید آنرا و خیالیاتی هنگام خواب، نامید. بایک بررسی دقیق‌تر درین رؤیای از نوع کمیاب به همان از هم گسیختگی‌ها و ناهماهنگیها برخورد کردم که در سایر رؤیایا برخورد کرده بودم و مجبور شدم کار و خیالیاتی هنگام خواب، را بهمین جا پایان دهم. محتوی رؤیای این بود که من داشتم یک نظر به مشکل مربوط به دو جنبه بودن، را که مدتی مدیدم مورد تحقیق بود، به دوستانم معرفی می‌کردم و نیرویی که رؤیا بهمدد آن امیال را به انجام می‌رساند، سبب شده بود که این نظر به (که هنوز معرفی نشده بود) روشن و یکپارچه و بدون گسیختگی جلوه کردند. بنا برین آنچه را که بزم خود قضاوتی درباره رؤیای کامل مزبور، تلقی کرده بودم، چیزی جز قسمتی، به حقیقت قسمت اصلی و اساسی محتوی رؤیا، نبود که کار رؤیا بنحوی آنرا از نخستین افکار روز پیش به غضب گرفته بود و آن قسمت از عناصر رؤیایا که موفق به نمایش آن در رؤیا نشده بود، به مثابه قضاوتی در خصوص رؤیا به چشم من آورد. پس این جریان را در بیماری دید، که آغاز نمی‌خواست رؤیایی را که میخواستم آنرا تجزیه و تحلیل کنم، نقل کند و برای اینکه بیش از اندازه نامنظم و نامشخص بود. بالاخره، پس از چندین بار اعتراف ازین نوع، گفت که در رؤیای اشخاص متعددی بودند: خودش، شوهرش، پدرش! اما بنظر میرسد نمیداند

آیا شوهرش پدرش است یا نه ، پدرش کدام است ؛ یا چیزهای دیگری مشابه این . با مقایسه رؤیای مزبور با آنچه در طی ملاقات خود با من گفته بود بوضوح دریاقتیم که موضوع عبارتست از اجزای نسبتاً معمولی خدمتکارخانه که باید اعراف کند که عنقریب بچه‌ای خواهد زاید و منتظر است که از او بپرسند پدر بچه بواقع کیست؟ (۱) درینجا نیز ابهام و عدم صراحت رؤیا در عناصری بود که موجد آن شده بودند و قسمتی از این محتوی بصورت رؤیا جلوه گر شده بود؛ صورت ظاهر قالب رؤیا برای نمایش يك محتوی پنهانی با سرعت و تکرار تعجب آوری آماده شده و بکار رفته است . تفسیرهایی که در مورد رؤیای می‌شود و قضاوت‌های بظاهری معنایی که از زبان نایمان شنیده می‌شود و بدین وسیله ظریفانه می‌خواهند قسمتی از رؤیا را از نظر دور بدارند ، غالباً حاوی قسمتی از آن چیز است که به خواب آنها آمده است و در واقع رؤیا را فاش می‌سازند . مثلاً وقتی که نایمی می‌گوید که : این قسمت رؤیا را درست بخاطر ندارم ولی ما در تجزیه و تحلیل خاطره‌ای مبهم مربوط به دوران کودکی در آن می‌یابیم و کشف می‌سازیم که وی شخصی را که پس از انزال خودش را می‌شسته ، در دوران کودکی پاییده بوده است . مثال‌های چندی درین مورد هست که این موضوع را نشان میدهد .

جوانی خوابی دید که او را به یاد خیالی‌افیهای دوران کودکی که بصورت خاطره خود آگاهانه باقی مانده بود انداخت .

در خواب دید که شب هنگام در یکی از میهمانخانه‌های اماکن تابستانی است و در شماره اتاق خود اشتباه کرده وارد اتاقی می‌شود که خانمی مسن و دو دخترش برای رفتن به تخت خواب داشتند لخت می‌شوند . نایم می‌افزاید : ازین پس گسیختگی‌هایی در رؤیا هست مثل اینکه چیزی افتاده است و سرانجام مردی در اتاق هست که می‌خواهد مرا به بیرون پرتاب کند و من باید با او کشمکش کنم . « وی خیلی کوشید تا محتوی و هدف خیالی‌افیهای کودکانه‌ای را که رؤیا بدان اشاره می‌کرد ، بخاطر آورد ، اما سرانجام آشکار شد که این خیالی‌افیه از آنچه او درباره قسمت‌های نامشخص رؤیا گفته بود : قابل کشف است و گسیختگی ، ما همانا اعضای جنسی آن زنانی بود که می‌رفتند بخوابند و چیزی افتاده است ، نیز توصیف خصیصه اساسی اعضای زنانه است . خواب بیننده در روزگار کودکی درین باره کنجکاو و حادی داشت و هنوز به این عقیده کودکانه‌اش بود که زن دارای يك عضو مردانه است .

خاطره مشابه دیگری از نایم دیگر عیناً بهمین صورت است او خواب می‌بیند که با مادموازلک . به رستوران وونکس گارتن می‌روم . . ازین پس يك مرحله مبهم وجود دارد ، مثل اینکه چیزی قطع شده است ... (آنگاه خود را در محل بدنامی یافتیم و دو یاسه تفرزن را دیدیم که یکی از آنها با پیراهن و تنگه بود . تجزیه و تحلیل : مادموازلک . دختری که از ریسان پیشین او بوقول خودش در حکم خواهرش بوده است اما روزی گفتگویی میان آنها در گرفت و هر دو احساس کردند که از دو جنس مختلف هستند ، مثل اینکه گفته بودند : من مرد هستم و تو زن ، نایم جز یکبار به رستوران مزبور نرفته است آنهم با

(۱) علایم هیستری یعنی : قطع سلسله عبارات و بروز پریشانی عظیم که درد بزرگ این بیماران همینست .

خواهر دامادش؛ دختر کی که نسبت بدو کاملاً بی‌اعتناست. یکبار دیگر نیز سه نفر زن را تا دم‌در ورود این رستوران مشایط کرده بود که عبارت بودند از: خواهرش، خواهر برادرش، و خواهر دامادش، همگی باو بی‌اعتنا بودند، آخر در زمره. خواهران بودند. بندرت به محله‌های بدنام رفته بوده است. شاید دو سه بار در عمرش.

در تعبیر به آن مرحله تاریک و به آن گسیختگی تکیه کردم و حدس زدم که وی بروزگار کودکی به القای کنجکاو کودکانه چندبار؛ بی‌گمان بندرت به اندام‌های جنسی خواهر کوچکش که چندسال از او کوچکتر بود، نظر انداخته بوده است. چندروز بعد اتفاقاً این خاطره را به یاد آورد.

همه رؤیاهایی که در عرض يك شب بخواب شخصی می‌آیند و به کل واحدی تعلق دارند. و تقسیم آنها به قسمتهای متفاوت و شیوه‌گروه بندی آنها و تعداد آنها را باید معنی‌دار و کاشف افکار پنهانی رؤیایشار آورد. هنگامی که رؤیاهایی را تعبیر می‌کنیم که از چندین بخش تشکیل شده است با اینکه چندین رؤیای متجلی در عرض يك شب را تعبیر می‌نماییم؛ نباید فراموش کنیم که این رؤیاهای گوناگون و متوالی ممکن است واجد يك معنی باشند و در واقع همان تمایلات و گرایش‌های واحد را بوسیله عناصر مختلفه بیان کنند چه بسیار پیش می‌آید که نخستین رؤیا ازین دسته رؤیاهای متشابه جا بجا شده‌تر و مبهم‌تر و رؤیاهای بعدی تهورآمیزتر و روشن‌تر باشد.

چنین است وضع در مورد رؤیای فرعون درباره گاوها و سنبله‌ها چنانکه در تورات آمده و یوسف آن را تعبیر کرده است. تفصیل این رؤیا را در کتاب یوسف (عهد قدیم). تورات کتاب دوم فصل پنجم و ششم) می‌توان دید. پادشاه پس از حکایت رؤیای نخستش گفت که. «پس ازین رؤیا، پریشان بیدار شدم و معنای حقیقی آنرا از خود پرسیدم، اما باز بخواب رفتم و باز رؤیای عجیب‌تری دیدم که بر پریشانی و ترسم افزون گردید.» یوسف پس از شنیدن ماجری گفت: پادشاه رؤیای تو پظاهر دو تاست اما این ظواهر دو گانه واجد معنایی واحد است و در واقع یکیست. «یونگ در کتاب روان‌شناسی بوه شرح می‌دهد که چگونه رؤیای شهوی فلان دختر مدرسه که در پشت ظاهری آراسته پنهان شده بود؛ بدون آنکه نیازی به تعبیر باشد؛ از جاتب دوستانش کشف و با مختصر تفاوتی از سر گرفته شد؛ یونگ در ضمن بررسی یکی ازین نسخه‌های متفاوت رؤیایا اصل آن؛ خاطر نشان ساخت که؛ فکر نهانی رشته درازی از تصاویر رؤیا درست حاوی همان چیزیست که پیشتر در نخستین تصویر این رشته به نمایش آمده بوده است، مانند در سایه قوت و فن‌های کنایه‌ای که پی‌درپی تجدید می‌شود مانند جا بجا کردن؛ دادن ظواهر ساده لوحانه و فریبنده و غیره تا آنجا که می‌شود؛ سقده را پس میراند، «(ص ۸۷) شرفر به این ویژگی در تصویر سازی و نمایش‌های رؤیا نیک آشنا بود پس از سخنی چند درباره تحریکات عضوی، آنرا به مثابه قانونی توصیف کرد: «در انجام مشاهده می‌شود که همه تصاویر کنایه‌ای و مرموز حاصل از تحریکات صبی صریح، تابع يك قانون کلیست. در آغاز رؤیا، موضوع و هدف تحریک بوسیله دورترین کنایه‌ها و خود سرانه‌ترین اشارات، نمایانده می‌شود و در پایان؛ وقتی که جوش خلاق فرو نشست و منهدم گردید؛ خرد تحریک و عضو تحریک شده یا عمل آن بوضوح رخ می‌نماید بدین‌منوال؛ رؤیا در انجام کار با دست خود انگیزه جسمانی خویش را نشان می‌دهد...» (ص ۱۶۶)

اتورانك نمونه‌ای نشر داده است که قانون شرف را تأیید می‌کند؛ رانك در مقاله خود به عنوان: رؤیایی که بخودی‌خود تعبیر می‌شود، رؤیای دختر کی را شرح می‌دهد که از دور رؤیا ترکیب یافته و با فاصله‌ای از هم جدا شده است ولی رؤیای دومی. با انزال پایان میرسد رانك این رؤیای اخیر را با موشکافی بسیار زیادی تعبیر کرد و کثرت روابط موجود میان محتوی این دو رؤیا را چنین فاش کرد که محتوی رؤیای نخستین هم عیناً واجدهمین معنای انزال و بدنامی بوده منتهی اندکی محجوبانه‌تر؛ بنحوی‌ای که این رؤیای دومی؛ رؤیایی که بانك و آلودگی پایان گرفت؛ در واقع برای این ساخته و پرداخته شده بود که معنای رؤیای نخستین را بصراحت کشف و عیان سازد. رانك؛ چنانکه حق بود؛ ازین نمونه؛ معنای رؤیاهایی را که انزال و بدنامی در آنست؛ در نظریه رؤیا بطور کلی؛ استنتاج کرد.

گمان نمی‌کنم لازم باشد همیشه روشنی یا ابهام رؤیا را به وسیله صراحت یا عدم صراحت عناصر آن تعبیر کنیم چه اندکی بدخواهم گفت که این درجات کیفیات اساساً به کدام عامل مشکله دیگر رؤیا که هنوز سخنی از آن به میان نیامده، وابسته است.

در بسیاری از رؤیاها، پس از آنکه وضع یا صحنه‌سازی ویژه‌ای را در طی مدتی دیدیم، گسیختگی‌هایی روی میدهد که چنین توصیف شده است: «سپس بنظر آمد که در عین حال در محل دیگری هستم و در آنجا چنین و چنان می‌گذرد.» چیزی که بدین شیوه جریان اصلی رؤیا را قطع میکند، بطوریکه پس از لحظه‌ای دوباره رؤیا به دنباله خود می‌پیوندد، در افکار رؤیا به یک جمله غیر مترقب، به یک فکر معترضه مر بوط است و چیزی که در افکار رؤیا پایه و اساس بود، در خود رؤیا همزمان جلوه می‌کند.

این احساس که نایم نتواند حرکت کند و در اغلب رؤیاها هم احساس می‌شود و خیلی نزدیک به دلهره است، به چه معنی است؟ نایم می‌خواهد راه برود اما قادر به حرکت از جایش نیست؛ می‌خواهد کاری بکند اما پشت سر هم با موانع مصادف می‌شود در مثل قطار عنقریب براه می‌افتد، اما نمی‌تواند به آن برسد یا می‌خواهد برای فلان اهانت دستش را بلند کند، اما دست از حرکت بازماند. ما در فصول پیش به این احساس، در ضمن رؤیاهای مبتنی بر خود نمایی، پرداختیم، اما در یافتن چگونگی تعبیر آن به جد کوشی نکردیم. آسانست اما قانع کننده نیست بگوئیم که بهنگام خواب در کار اعضاء محرک ماوقفه‌ای حاصل می‌شود و احساس مزبور مملول آن وقفه است. چه آنوقت این پرسش پیش می‌آید که چرا همیشه ازین نوع حرکات «جلوگیری شده» بخواب نمی‌آید؟ یقین است این احساس که ممکن است همواره بهنگام خواب دست دهد، باید از راه میل به یک نمایش مشخص توجیه شود و زمانی به نایم دست بدهد که این نمایش وجود آنرا لازم گرداند.

این موضوع که آدمی نتواند به آنچه می‌خواهد دست یابد؛ همواره در رؤیا به مثابه احساس تجلی نمی‌کند. بلکه همچنین ممکن است بسادگی قسمتی از محتوی رؤیا باشد. و اینك بعنوان نمونه خلاصه رؤیایی را می‌آورم که من در طی آن ظاهراً به نادرستی متهم می‌شوم جایی است مخلوطی از یک بیمارستان خصوصی و چندین محل دیگر. خدمتکاری ظاهر می‌شود و از من می‌خواهد تا برای بازجویی حاضر شوم. در رؤیا، می‌دانم

که چیزی گم شده است و بازجویی برای اینست که گمان برده‌اند من آن چیز را بخود اختصاص داده‌ام. تجزیه و تحلیل و یا تشریح رؤیا نشان می‌دهد که این بازجویی را باید به دو معنا گرفت زیرا به یک معنا همان معاینه پزشکی است. چون از بیگناهی خود و اهمیت شغل درین بیمارستان به عنوان پزشک مشاور باخبرم یعنی من همان خدمتکارم. دم یکی از درها؛ خدمتکار دیگری ما را می‌پذیرد و در ضمن اشاره به من می‌گوید: « شما این را آوردید، اینکه آدم درستی است!» آنگاه بدون خدمتکار از تالار بزرگی که ماشین‌های گوناگونی در آن بود و مرا به یاد جهنمی حاوی همه‌گونه وسایل و مقدمات شکنجه و عذاب می‌انداخت، عبور کردم. یکی از همکارانم را دیدم که روی دستگاهی دراز کشیده است دلایلی وجود داشت که متوجه حضورم شده باشد، اما بروی خود نیاورد. آنگاه به من گفتند که می‌توانم بروم. اما کلام را پیدا نمی‌کردم و هنوز نمی‌توانستم بروم.

میلی که درین رؤیا گنجانیده شده چنانکه آشکار است، اینست که به نجابت و درستی بشناسند و بتوانم بروم، بنا بر این باید در فکر رؤیا انواع و اقسام عناصر ضد و متناسب وجود داشته باشد و ازینکه میتوانم بروم، نشانه تبرئه شدن من است؛ و اگر در پایان رؤیا، عارضه ایست که از رفتن من جلوگیری می‌کند؛ باید نتیجه گرفت که رؤیا مبین عناصر سرکوبی شده و متناقض و ناجور است پس این موضوع که کلام را پیدانمی‌کردم؛ لابد بدین معنی است که: بهر تقدیر تو آدم درستی نیستی. بنا بر آنچه گذشت این قاعده بدست می‌آید که عدم توفیق در انجام آنچه نایم در ضمن رؤیا می‌خواهد انجام بدهد، در واقع نشانه مخالفت یا «نه» است. پس تصدیق قبلی را مبنی بر اینکه رؤیا قادر به بیان و رساندن «نه» نیست؛ تصحیح باید کرد (۱).

در رؤیاهای دیگر! این که نایم نتواند حرکتی را که مایلست، انجام دهد، فقط یک حالت نیست؛ بلکه باز احساسی است و این احساس مانع و محظور با ابراز قوت بیشتری؛ حکایت از مخالفت یا از حالت آن اراده‌ای می‌کند که اراده‌ای دیگر یا آن مخالف و متناقض است. پس احساس وقفه و مانع در مورد جنبیدن و حرکت کردن، بنا به آنچه گذشت، نشانه و نمایش کشمکش بین اراده‌هاست. در صحایف آینده خواهیم دید که از کار افتادگی اعضای حرکتی بهنگام خواب

(۱) تشریح و تجزیه و تحلیل کامل این رؤیا را به رابطه آنرا با واقعات دوران بچگی بواسطه، زندگی و وظیفه‌اش را انجام داده است، زندگی می‌تواند برود (شیلر، فیسکو) نشان می‌دهد. و پس پرستی خوش‌منزه و وقتی که زندگی و وظیفه‌اش را انجام داد، چند سال خواهد داشت؛ یکسال چه آنوقت می‌تواند برود (ساراه رفتن). (بهنگام تولد آنچنان موهای سیاه پریشانی داشتیم که مادرم زندگی کوچولو نام داده بود. موضوع نیافتن کلاه اشاره ایست به یک حادثه روزی که به انجای گوناگون مورد استفاده واقع شد. کلفت ما که در نظم و ترتیب مهارتی حیرت‌انگیز دارد؛ کلاه را پنهان کرده بود. پایان رؤیای مزبور نیز حاوی یک قسم از سرواگردن اندیشه‌های مریک آمیز است؛ هنوز وظیفه‌ها را انجام نداده‌ام، خیلی باقیست نیا بد بروم (بمیرم). — در اینجا نیز همچنانکه در رؤیای گوناگون و مبتلی به فلیج عمومی که در صحایف آینده خواهد آمد، مریک و زندگی به چشم می‌آید.

یکی از شرایط اساسی جریانهای روانی رؤیاست . تحریکی که به قلمرو اضرای حركتی منتقل می‌شود ، چیزی جز اراده نیست و احساسی که از توقف این تحریکات بهنگام رؤیا داریم نشان دهنده این نکته است که چقدر این جریان مناسب و موافق نمایش اراده و دهنه‌ای که با آن معارضه و مخالف است ، می‌باشد . پس با توجه به توضیحی که درباره دلهره یا خلعجان دادم ، بسادگی متوجه خواهیم شد که احساس توقف تا چه اندازه بدان نزدیک است و چه آسان ، در ضمن رؤیا ، با خلعجان و اضطراب یکی می‌شود ، خلعجان در حقیقت تحریکی شهوانی است که از عالم ناهشیاری و ناخود آگاهانه سرچشمه می‌گیرد و در مرحله‌ای نزدیک خود آگاهی متوقف می‌گردد . بنا بر این وقتی که خلعجان و احساس توقف در رؤیا با هم یکی می‌شود ، نشانه‌خواستنی است که لبیبیدورا به ملاحظه‌تاملی جنسی برانگیخته است .

در محتای آینده به این موضوع خواهیم پرداخت که این تضاد معمول در رؤیا که : داین رؤیایی بیش نیست ، به چه مناسبت و به کدام نیروی روانی باید آنرا منسوب کرد . از هم اکنون می‌گویم که این تضاد باید برای تخفیف ارزش آنچه بر رؤیا آمده است ، باشد . و . اشتکل ، یا تشریح و تجزیه و تحلیل چند نمونه قانع کننده ، این مسأله بسیار جالب و بسیار نزدیک به بحث ما یعنی معنای آنچه را که در ضمن رؤیا تلقی می‌کنیم و یا به عبارت دیگری معمای رؤیا در رؤیا دار در جهتی مشابه جهت ماحول کرده است بدین قرار که ارزش و واقعیت این قسمت از رؤیا را که در رؤیا ، رؤیا تلقی شده است ، از آن سلب می‌کنیم و دنباله خود رؤیا را که تحقق میل مادر آن جانشین این واقعیت ظاهر آموخ و خاموش خواهد شد ، بگیریم . پس باید پذیرفت که آنچه رؤیا در رؤیا تلقی می‌شود ، واجد نمایش یا تجسم واقعیت یا خاطره حقیقی است و خود رؤیا که ادامه می‌یابد ، برعکس ، تحقیق آرزوی میلی را نمایش می‌دهد . این مداخله رؤیا در رؤیا ، معادل این آرزوست که موضوعی که چنین بخواب آمده است ، بوقوع نپیوندد . عبارت دیگر اگر پاره‌ای از چیزها در ضمن رؤیا بتوان رؤیای دیگری جلوه کنند ، دلیل آنست که تأمل واقعی هستند و معادل تصدیقی یا گفته‌ای بسیار پر توان می‌باشند کار رؤیا از خود رؤیا به مثابه یک قسم با یا امتناع استفاده می‌کند و بدین طریق تصدیق پیشین ما را درینکه رؤیا خواستی را به تحقق می‌ریاند ، اثبات می‌کند .

۴ - قابلیت برای نمایش

تاکنون فقط به بررسی این نکته پرداختیم که رؤیا چگونه روابط بین افکار اساسی خود را مصور و مجسم می‌ساخت اما درین میان به غالباً یا موضوع دیگری رو بر و شدیم و آن تغییرات و دگرگونی‌هایی است که عناصر رؤیا باید بچند هموار کنند تا با هدف‌های رؤیا جور در بیایند . اکنون می‌دانیم که عناصر رؤیا قسمت بزرگی از روابط خود را از دست می‌دهند و تحت فشار قرار می‌گیرند و در عین حال با جابجا یا منتقل شدن شدت ، ارزش روانی آنها دگرگون می‌گردد . جابجا شدن‌هایی که تاکنون ملاحظه کرده‌ایم ، بظاهر در حکم تبدیل تجسمی یا نمایشی به تجسم یا نمایش دیگری بود که با آن متداعی بوده باشد این جابجا شدن‌ها به کار تراکم مدد می‌کردند ، چونکه بدین طریق ، عوض دو عنصر ، عنصری واحد که واجد وجوه مشترک بین هر دو بود ، وارد رؤیا میشد . يك نوع جابجا شدن دیگری هم هست که تاکنون اشارتی بدان نرفته است . اما تشریح و تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که چنین چیزی وجود دارد و آن عبارتست از **مبادله عبارات**

زبانی میان افکار. درین هر دو صورت از عمل جا بجا شدن، درازی يك سلسله تداعی مطرح است اما يك امر واحد در قلمروهای مختلف تجلی می کند مثلا نتیجه جا بجا شدن یا تغییر مکان در یکی از این دو صورت اینست که عنصری جا نشین عنصر دیگر شده است و حال آنکه در صورت دیگر حاصل تغییر مکان اینست که عنصری بیان زبانی خود را با آن دیگری معاوضه کرده است.

این شیوه اخیر نه همان واحد يك فایده بزرگه نظری است، بلکه در ادراك ظاهر بی معنی و واهی اغلب رؤیاها به ما مدد می دهد. زیرا تغییر مکان عناصر رؤیا. اتفاقاً درین شیوه همیشه از نوع ذیل است: فلان عبارت مجرد و بی رونق انتزاعی جای خود را به فلان عبارت مصور و قابل لمس می دهد.

برتری و هدف این جا نشینی از آنچه رفت، آشکار است. چه استعاره و تصویر می تواند در رؤیا به نمایش آید و می توان آنرا وارد صحنه ای کرد و حال آنکه نمایش دادن فلان عبارت مجرد انتزاعی به همان اندازه دشوار است که ساختن تصویر فلان مقاله درباره سیاست کلی. نه همان بدین شیوه اخیر جا بجا شدن. کار تصویر سازی آسان می گردد، بلکه عمل تراکم و جمیع اعمال مربوطه به وجود سانسور ازین مبادله بهره می گیرند چه وقتی که فکر رؤیا که در هیئت مجرد و انتزاعی خود قابل استفاده نیست، بصورت استعاره و تصویر درآمد، آنوقت آسان تر می توان میان آنها این شیوه بیان جدید و سایر عناصر رؤیا، نقاط مشترک و همسانی هایی را که برای تدارک و تشکیل رؤیا لازم است؛ پیدا کرد. علاوه این نحوه بیان چنین نقاط مشترک را آنجا که نیست می آفرینند زیرا، در همه زبانهای کلمات محسوس (ذات) بنا بر تحول خود پیش از اندیشه های مجرد یا کلمات غیر محسوس (معنی) نقاط مشترک دارند. به آسانی می توان مجسم کرد که قسمت بزرگه از کاری که بهنگام تشکیل رؤیا، افکار مختلفه را به کوتاه ترین و متراکم ترین کلمات تقلیل می دهد در سایه تبدیل و تغییر شکل زبانی مخصوص انجام می گیرد و فکری که شیوه بیان و تعبیر آن ممکن است، از آنکیزه های دیگری بیاید، درین مورد در امکانات بیان و تعبیر فکر دیگری تأثیر کرده، میانه آنها فرق خواهد گذاشت و شاید از همان آغاز، در آن دست به انتخاب بزند، چنانکه درباره کارشاعرانه پیش می آید زیرا وقتی که شعری مقفی گردید، شعر دومی باید تا به دو شرط باشد هم باید معنایی را برساند و هم اینکه همزمان با رساندن معنای مزبور آن قافیه را نیز در خود بگنجاند و بهترین اشعار نیز آن اشعاری است که کوشش برای جستجوی قافیه در آن به چشم نیاید بلکه دو فکر آن بنحوی متقابل بهم مربوط و متصل باشند که شکل بیانی و عبارتی (تعبیری) از همان آغاز یا مختصر اصلاحی، قافیه را تحویل دهد.

در پاره ای از موارد، تغییری که در بیان، بوسیله عمل تراکم رؤیا، حاصل می شود، بازم سریعتر ازین بکار می آید و باعث کشف ترتیب زبانی مبهم می شود که بدان واسطه می توان مقداری از افکار رؤیایار بیان کرد و روی این اصل تمام ریزه کارهای قلمرو جناس و تجنیس و سایر صنایع لفظی ممکن است بدرت تدارک رؤیا بخورد. از بزرگی نقش لغات و کلمات در تکوین و تشکیل رؤیا نباید تعجب کرد. چه کلمه، چون مرکز تجسمات متعدد است؛ در حقیقت برای بیان معنایی مختلف بکار می آید و بیماران عصبی (انواع وسواس ها و ترس های موهوم) بهمان مهارت وزیر دستی رؤیا، از امکانات تراکم و قوه تغییر و تبدیل لغات بهره می گیرند (۱) و آسانست نشان

۱ - مراجعه کنید به «لطیفه و مناسباتی با نا خود آگاهی» و کلمات واسط در حل نشانه های اختلالات عصبی.

بهمیم که تظاهر و تقیه رؤیا ازین تغییر مکان عبارتی و بیانی مستفید می گردد . وقتی که کلمه ای بدو مناسبت جانشین دو کلمه ای می شود که واجد معنایی جدا گانه و مشخص هستند و این یکی از علل اشتباه ماست و در نتیجه ذهن ما وقتی که بیانی مستعار و پر تصویر جانشین عبارتی عادی وی جان می شود، مردد می ماند. بویژه آنکه بهیچوجه از رؤیا نتوان فهمید که آیا عنصر جدید را باید به معنای خاص کلمه گرفت و یا به معنای مجازی آن و یا اینکه باید مستقیماً آنرا به سایر عناصر رؤیا مربوط ساخت یا بوسیله عبارات واسطه و میانجی بطور کلی وقتی که تعبیر عنصری ازین نوع مطرح است، معلوم نیست که آنرا باید :

(الف) به معنای مثبت گرفت یا منفی (روابط تضاد و تباین)

(ب) از لحاظ تاریخی تعبیر کرد (مانند فلان خاطره).

(ج) بشیوه رمزی و کنایه ای تلمی کرد .

(د) از لحاظ صدا و آهنگ کلمه تعبیر کرد .

با وجود این امکانات متعدد، می توان گفت که نمایش در رؤیا - که یقیناً بدرستی امکان فهم آن دست ندادده است - فهمش برای ما دشوارتر از فهم خط هیروگلیف برای ماسران آن نیست (دباز شدن دهان، در رؤیای تزدیق ایر ما و هنوز نمی توانم بروم، در رؤیایی که اخیراً بدان اشاره کردم) بدست داده ام. اکنون به معرفی رؤیایی می پردازم که در تشریح و تجزیه و تحلیل آن، تصویری که جانشین فکر مجرد نامحسوسی شده، نقش بزرگتری را ایفا کرده است. می توان اختلافی را که سبب جدایی این نوع تعبیر از تعبیر کنایه ای (سمبولیک) که در عهد قدیم رایج بود می شود، اینطور معین و مصرح ساخت که در تعبیر کنایه ای، کلید کشف کنایه یا رمز از طرف خوابگزار یا ممبر انتخاب می شود و در مواردی که ما از مبادله زبانی سخن گفتیم، این کلیدها در دسترس همه است و عبارات و اصطلاحات مستعمل، آنرا در اختیار همگان می گذارد، اگر عناصر حقیقی و تداعی ها و تسلسل های فکری معمولی آنرا بشناسیم، تعبیر و تفسیر اجزای کلیه رؤیا هایی ازین نوع را، حتی بدون کمک ناایم می توان انجام داد .

خانمی از دوستان من خواب دید : در ایر است نمایشی از واگنر می دادند که تا ساعت هفت و سه ربع صبح طول کشید . در قسمت ارکستر و اطاق پشت آن میز هایی چند هست که سر آن شام می خوردند و مشروب می نوشیدند پسر عمویش که بتازگی از مسافرت ماه عسل بازگشته با زن جوانش سریکی ازین میزها نشسته بود و نزدیک آن ها آقای متشخصی که همه می دانند که زن جوان او را از سفر ماه عسل خود، چنان که کلاهی را با خود می آورند، علناً با خود آورده بوده است، نشسته بود؛ در وسط ارکستر، برج بلندیست که بر فراز آن یک مهنایی محصور به نرده آهنی قرار دارد. آن بالا رییس ارکستر هست که شبیه هانس ریشر است و پشت نرده می دود، بشدت نفس میزند و عرق می ریزد و از همان بالا هیبت ارکستر را که گرداگرد قاعده برج صف کشیده اند، رهبری می کند . خود ناایم نیز بادوستی (که من او را میشناسم) در لژی نشسته است . خواهر کوچکش از قسمت ارکستر می خواهد یک تکه بزرگ زغال باو بدهد و در عین حال می گوید

که نمی دانسته است که اینقدر بطول خواهد انجامید و باید بطور شنیعی آن بالا منجمد شد. (بنظر می رسد که تمام لژها می بایستی در طی نمایش گرم شده باشد.) این رؤیا تا بخواهد هذیان آمیز و عجیب و غریب است. هر چند که فقط دور يك صحنه می چرخد. این برجی که در وسط ارکستر واقع است و رییس ارکستر از بالای آن هیئت ارکستر را رهبری میکند و از همه بیشتر تکه زغالی که خواهر نایم با و تعارف میکند، بسیار غریب است؛ عمداً مانع شدم که تشریح این رؤیا را از من بخواهد چه خود اندکی به زندگی نایم آشنا بودم و می توانستم قسمتهایی از آنرا به تنهایی تعبیر کنم. مثلاً می دانستم که به موسیقی دانی عاشق بوده است ولی او دیوانه شد و از هنرش دست کشید. پس برج را به معنای خاصش باید گرفت و چنین تعبیر کرد: مردی را که شاید نایم آرزو می کرده است به جای هائوس ریشر ببیند، از سایر اعضای ارکستر با اندازه بلندی برجی بلندتر بوده است. برج مزبور تصویری مرکب و در حکم يك قسم یا مسند است. قاعده برج معرف بلندی مرد است و نرده بالای برج که او پشت آن مثل پرندۀ زندانی در قفس یا مرد محبوس می دود (قفس به زبان آلمانی همان کلمه کافیکه است که در واقع اشاره است به نام آن مرد ناگام) مزبور نوشتار است بطوری که این دو مفهوم را می توان در يك کلمه یا اصطلاح و برج دیوانگان، جمع کرد.

وقتی که شیوه های نمایشی رؤیای مزبور کشف گردید، می شود در تعبیر دومین قسمت شرافت آشکار آن که همان تکه زغالی است که خواهر نایم با و تعارف می کند، کوشید. زغال به معنای عشق نهانی است:

هیچ آتش یا زغال
مثل عشق پنهانی، عشق.
که کسی از آن آگاه نیست،
نمی سوزاند:

نایم و دوستش آنجا می مانند (= پذیرفته نمی شوند) و خواهر کوچکترین که هنوز امیدوار است ازدواج کند، زغال را با و تعارف می کند. برای اینکه نمی دانست که اینقدر بطول خواهد انجامید. از فحوائی رؤیا معلوم نیست که چه چیز طول خواهد کشید. و اگر چنین عبارتی را در ضمن داستانی می خواندیم بی درنگی می افزودیم: نمایش. اما در رؤیا باید بخود عبارت توجه داشت و پذیرفت که عبارتی مبهم است و افزود: «تا ازدواجش». تعبیر «عشق پنهانی» چه به مدد اشاره به سرعمو که باز نشی در ارکستر نشسته است و چه به مدد حدیث عشقی آشکاری که به زن مزبور نسبت داده شده است، تأیید و تقویت می شود. تضاد بین عشق پنهانی و عشق ناخوش، میان حرارت نایم و خونسردی زن جوان، بر رؤیا مسلط است و در هر دو مورد شخص مشخصی مطرح است و این کلمه به منزله پلی میان این مرد اشراف زاده و آن موسیقی دان عالی مقام فقید که آینده مشمش را نومید می داد، واقع شده است. این توضیحات سرانجام ما را به کشف سومین عاملی که سهمش در تحول فکر رؤیا به صورت محتوی رؤیا قابل ملاحظه است، هدایت کرد و آن قابلیت برای نمایش از عناصر روانی مخصوص رؤیا و بیشتر اوقات از راه تصاویر بصری، میباشد، از میان همه وابسته های ممکن به افکار اساسی رؤیا، آن دسته مرجع است که برای نمایش بصری مساعدتر و مناسبتر باشد

رؤیاهم برای اینکه نخست فکر کاملاً خشک را در قالب زبانی دیگری، هر چند ناماً نوس، اما قابل نمایش و قادر بر دفع فشار مر بوط به روان شناسی که از طرف فکر در مضیقۀ مزبور اعمال می شود، بکنجانند، از تحمل تلاش لازم روگردان نیست. اما این شیوۀ گنجانیدن محتوی فکر رؤیا در یک قالب دیگر برای عمل تراکم و خلاق روابطی با سایر اندیشه ها که در غیر این صورت اصلاً وجود نمی داشت، نیز مفید می باشد. وانگهی این اندیشه ها ممکن است قالب بیان نخستین خود را مبدل بکنند تا بهتر خود را با فکر رؤیا منطبق سازند.

هر برت سیلبرر بسیار خوب نشان داده است که چگونه می شود تبدیل خود بخودی افکار را به تصاویر بهنگام تشکیل رؤیا، مستقیماً بررسی کرد و بدین منوال به این عامل کمیاب کار رؤیا پی برد و آنرا شناخت. هنگامی که خسته و کوفته و مست خواب بود، یک جهت فکری برای خود انتخاب می کرد و غالباً اتفاق می افتاد که فکر از سرش می پرید و جای خود را به تصویری می داد بطوری که میشد گفت معادل فکر مزبور است. سیلبرر این معادل را « اتو- سمبولک » یا « کنایه ای خود بخودی » نامیده است. بعقیده من این اصلاح چندان رسان نیست. و اینک نمونه هایی چند که از کتاب وی استخراج شده است. با توجه به اینکه در صحایف آینده نیز فرصت بازگشت به این مطلب دست خواهد داد:

« نمونه اول. فکری که باید قسمتی از مقاله ای را که بسبب تراسیده نخراشیده نخراشیده ای نوشته شده است، اصلاح کنم.

« کنایه (سمبل): خواب دیدم که دارم تکه چوبی را رنده می کنم.

« نمونه پنجم. می گویم هدف پاره ای از بررسی های ما در اء الطیبی را که خیال انجام آنرا دارم، در خاطر مجسم کنم. بنظر می آید که جستجوی علل هستی؛ راهی بسمت صور یا نواحی مرتفع تر معرفت و وجود برای ما باز خواهد کرد.

« کنایه (سمبل): کارد درازی را زیر نان مر بایی بردم مثل اینکه بخوام تکه ای از آن را بردارم.

« تبیین: حرکت من با کارد اشاره ایست به موضوع باز کردن راه مورد بحث ... باید مایه اصلی کنایه مزبور را بدین نحو تفسیر کرد: « سرمیز پر ایم پیش می آید که نان مر بایی را ببرم و تبارف کنم. من این کار را با کارد دراز تیزی انجام می دهم، چیزی که مستلزم اندکی تأمل است. مخصوصاً گاهی برداشتن تکه های نان مر بایی بدون آنکه خرد بشود، کار مشکلی است. بلکه باید آهسته و بدقت کار دراز برد که مایه مزبور برد (آهسته راهی بسمت اصل وجود برای خود باز کرد). اما تصویر مزبور واحد کنایه های دیگری نیز هست. اتفاقاً این نان مر بایی که من آنرا بخواب دیدم؛ قاچ قاچ شده بود و کاردی که آنرا می برید، باید وارد قاچها و نواحی مختلفه (نواحی معرفت و فکر) میشد.

« نمونه نهم: سر رفته استدلالی را از دست دادم و بدنبال آن گشتم اما مشاهده کردم که حد وسط مفقود شده است.

« کنایه (سمبل): یک تکه چیز مکتوب که سطور آخر آن مفقود شده است.»

اگر به تقیبه که صنایع لفظی و سرودها و ضرب المثلها و نقل قولها در حیات افراد تحصیل کرده ایفای کند، بیندیشیم، می توان حدس زد که تبدیل لباس هایی از این نوع همواره بکار

نمایش افکار رؤیای آید. مثلاً معنای کاری‌های پرازیک شروع سبزی در رؤیا کدامست؟ آرزوی است بر مکتب «هویج و کلم» (کراوت و رورین = قاطی پخت) و بالنتیجه «درم و برهم». قابل ملاحظه است که این رؤیا را فقط یکبار برآیم حکایت کرده‌اند.

تمام کنایه‌ها و رموز عمومی رؤیا در پرتو اشارات و تبدیل و تمویض کلمات مانوس، فقط برای معدودی از عناصر ساخته و پرداخته شده است و بزرگترین قسمت این کنایه‌ها و رموز نیز میان رؤیا و بیماران روانی و عصبی و افسانه‌ها و آداب و رسوم عامیانه مشترک است.

وقتی که این چیزها را دقیق بررسی کنیم؛ متوجه می‌شویم که مدارج و مراحل تشکیل و تکوین رؤیا با استفاده از این تمویض و تبدیل‌ها و جا نشین کردن‌ها؛ چیز تازه‌ای به‌عرضه نمی‌آورد بلکه برای رسیدن به مقصد و هدف که همانا بدست آوردن عبارتی است که موجب اغفال سانسور گردد؛ از راه‌هایی که در عالم ناخودآگاهی کشیده شده است می‌رود و به‌عند لطیفه‌ها یا کنایه‌هایی را که می‌توانند به عالم خود آگاهی راهی بیابند؛ جانشین عناصر سرکوبی شده می‌سازد. خیالیاتی‌های مبتلایان به بیماری‌های عصبی پر است از این نوع لطیفه پردازها و صنایع لفظی و منوی. این نکته ناگهان تمبیرهای شرف را که من بیشتر از اساس درست آن دفاع کرده بودم؛ به‌مامی فهماند. خیالیاتی‌های مربوط به تن خودمان به‌چیز و ویژه رؤیا نیست و شاخص و ممیز آن نمی‌باشد. از تجزیه و تحلیل‌های خود دریافتیم که چنین خیالیاتی‌هایی منظم در عالم ناهشیاری مبتلایان به بیماری‌های عصبی نیز تجلی می‌کند و می‌تواند آنرا به کنج‌گدای جنسی حمل کرد که در نوجوانان پسر و دختر متوجه اعضای تناسلی دیگر آید و همچنین متوجه مال خودشانست. چنانکه شرف و ولکلت بخوبی مشاهده کرده‌اند؛ «جانانه» تنها حدود جسمانی که بکار کنایه‌ای کردن حیات جسمانی بیاید؛ نیست. این نکته چه در باره رؤیا و چه در باره خیالیاتی‌های ناخودآگاهی بیماران عصبی صادقست. من بیمارانی هم شناسم که مجموع کنایه‌ها و رموز مربوط به معماری تن و اعضای جنسی (توجه جنسی تنها اهل اعضای خارجی نمی‌شود) را حفظ کرده‌اند و در تمام اینها جز در صورتی که تمام آن چیزها را در خواب در غزل‌ها (و درها نشان در روز) های است که در جسم وجود دارد (و سوراخها) و آب بهر نحوه‌ای که اشاره‌ای به دستگاه بول و غیره می‌باشد. اما نمایش‌های گوناگون اندام‌های گیاهی یا آتش‌خانه همچنین ممکن است برای پنهان کردن تصاویر جنسی انتخاب شود. (۱) در مورد اول، عبارات و اصطلاحات متداول، خاطره تشبیهات گذشته (دمویا قلبه) خواجه، تخم افشانی، «باغ و دوشیزه در غزل‌غزل‌ها» بسیار مناسب است. در مورد دوم نیز درونی‌ترین و زنده‌ترین ویژگی‌های حیات جنسی ممکن است در قالب اشارات مضمومانه‌ای مربوط به امور آشپزی، بفکر یا خواب آید در مثل علایم بیماری هیستری قابل درک نخواهد بود اگر فراموش کنیم که کنایه‌های جنسی مخصوصاً پشت‌امور عادی و پیش‌پا افتاده پنهان می‌شود. در رفتار و شیوه سلول بچه‌های مبتلا به بیماری عصبی که قادر به مشاهده خون و گوشت سرخ نیستند و به دیدن تخم مرغ و املت بالا می‌آورند، و همین منوال وقتی که ترس عادی انسان از مار، در این نوع از بیماران عصبی بنحو خارق‌العاده‌ای دامنه‌دار می‌شود، معنای جنسی بسیار روشن وجود دارد، هر بار که بیماری

(۱) رجوع شود به نمونه‌های متعددی که در سه جلد ضمیمه کتاب «تاریخچه مسور و روابط جنسی»

انرا د. فوش آمده است.

عسبیه است این کنایه‌ها و رموز پنهان می‌شود. یاد دیگر همان راه‌های را در پیش می‌گیرد که در واقع راه‌های بشریت بدوی بوده و هنوز نیز نشانه‌هایی از آن در زبان و خرافات و آداب و رسوم همه ملل هست.

اینجا وقت آن رسیده است که تجزیه و تحلیل و رؤیای گل‌های یکی از بیمارام را که اندکی پیشتر از او حرف زده‌ام، تکمیل و آنچه را که واجد تعبیری جنسی است، سریحا بیان کنم. وقتی که این رؤیا را تعبیر کردم، دیگر این رؤیای زیبا کاملاً از نظر نام افتاد.

الف) پیش‌درآمد - رؤیا: به آشپزخانه رفت تا بادو نفر خدمتکار حرف بزند و به آن‌ها غرزد که چرا سوپ را آماده نساخته‌اند. درین اثنا مقدار زیادی وسایل آشپزخانه به چشمش آمد که روی زمین انباشته شده بود و چکه چکه آب از آن‌ها فرو می‌ریخت؛ وسایل آشپزی سنگین روی هم گذاشته شده بود اندکی بمد افزود؛ دو نفر خدمتکار بدنبال آب رفتند و بطرف رودخانه‌ای که تا خانه یا حیاط بالا می‌آمد براه افتادند (۱)

ب) رؤیای اصلی (۲) - از بالا پایین می‌آید و از وسط موانع و پرچین‌های عجیب و غریبی که از کاشی‌های بزرگ (۳) بافته شده و از مربع‌های کوچک (۴) درست شده است، می‌گذرد. این چیزها برای پایین آمدن تعبیه نشده است و می‌ترسد که نتواند پایش را به جایی تکیه بدهد و بسیار خوشحال است برای اینکه پیراهنش بجایی گیر نمی‌کند و وضع مرتبش (۵) بهم نخورده است. شاخه بزرگی (۶) در دست دارد، یک قسم شاخه درختی که پوشیده از گل‌های سرخ شاخه شاخه و شکفته است. تصور می‌کند که اینها گل‌های سیلاس است اما همچنین به کاملیاهای پربر شبیه هستند هر چند که کاملیا روی درخت نمی‌روید. هنگامی که پایین می‌آید نخست یکی از آن در دست داشت ولی بعد ناگهان دوتا می‌شود و بعد دوباره فقط یکی (۷) وقتی به پایین می‌رسد که گل‌های پایین ساقه تقریباً فرو ریخته است. سپس وقتی که پایین رسید نوگری از خانه را دید که باتکه چوبی انواع و اقسام دسته‌های یال کلفت را که مثل خزه درخت مشابهی آویزان

(۱) تعبیر این پیش‌درآمد رؤیا که در صحایف پیش آمده است در آنجا واجد معنایی بر اساس علت و معلول در نظر گرفته شده است.

(۲) حیاطش.

(۳) از خاندان بزرگ، آرزویی که با قسم اول رؤیا منافی و مخالف است.

(۴) تصویر مرکزی که در آن ترکیب شده است یکی انبار زیر شیروانی پدرش که در آنجا برادرش بازی می‌کرد و موضوع خیال‌بافی‌هاش بود و دیگری خانه بیلاقی هموی بدخوبی که نایم عادت داشت او را بسرختم آورد.

(۵) میلی که با خاطره‌ای از خانه عمومنا بر است برای اینکه در آنجا بهنگام خواب لباس از تن برمی‌گرفت.

(۶) چنان که انجیر نیل بهنگام رساندن پیام به مریم شاخه سوسنی در دست داشت.

(۷) اشاره ایست به تعداد کسانی که خیال می‌کند عشق آن‌ها را بیپذیرد.

بود، زیرا روز بر می‌کند بطوری که خیال کرد نوکر آن‌ها را شانه می‌کنند. کارگران دیگر، شاخه‌های مشابه باغی را فرو ریخته و آن‌ها را در خیابانی که اکنون در آن روییم انباشته است گذاشته‌اند، بنحوی که عده زیادی از آن‌ها بر می‌دارند. می‌پرسد آیا این خوب است؛ آیا میتوان یکی از آن را برداشت یا گرفت (۱) جوانی در باغ است (که نایم او را می‌شناسد؛ یک نفر بیگانه) و وی بطرف او میرود تا از او بپرسد چگونه می‌تواند این شاخه‌ها را به باغ خودش منتقل کند (۱) جوان او را می‌بوسد و او می‌آشوبد و از او می‌پرسد خیالش چیست و آیا حق دارد او را چنین در بر بگیرد. مرد جواب می‌دهد: بدکاری نیست بلکه مجاز هم (۳) است آن‌گاه می‌گوید که حاضر است باتفاق نایم به آن باغ برود، تا با او بگوید چگونه می‌کارند و چیزی به او می‌گوید که نایم بخوبی نمی‌فهمد: «وانگهی سه متر کم دارم. (اندکی بعد گفت: متر مربع) - یا سه تواز (۱۹۴۹) خاك» بنظر نایم میرسد که جوان در آرزای خوش خدمتی خود؛ متوقع چیزی است، مثل اینکه جبران خسارت خود را در باغ او بکند یا اینکه بخواهد مر تکب نیرنگی بشود و بدون رضای خاطر وی، سودی بجوید و فایده‌ای ببرد. نایم نمیداند آیا بعداً حقیقتاً جوان چیزی بدو نشان داده است یا خیر؟

می‌توانم نمونه‌های بسیاری از این مقوله عرض کنم، اما تشریح و تجزیه و تحلیل آنها مادامی دورتر یعنی به بررسی پدیده‌های مربوط به اختلالات عصبی خواهد گشاند. از بررسی همه این رؤیاها به این نتیجه رسیده‌ام که در طی رؤیا، هیچ‌وجه لازم نیست وجود فعالیت کنایه‌ای مخصوصی را در ذهن بپذیریم. بلکه رؤیا از کنایه‌ها یا رمزهای کاملاً آماده و ساخته برداشته‌ای که در عالم نااهشیار است استفاده می‌کند چه اینها مناسب‌ترین کنایه‌ها، «سمبل»‌ها هستند زیرا بسادگی موجب اغفال سانسور می‌شوند و روی این اصل قابل نمایش و تجسم در رؤیا نیز هستند.

۵- نمایش کنایه‌ای در رؤیا

سایر رؤیاها نوعی (آمیپیک)

وقتی که با فوراً استعمال علام و رموز جنسی در رؤیا انس گرفتیم، از خود می‌پرسیم آیا عده زیادی از این کنایه‌ها و رموز شبیه علام‌تند نویسی نیست که یکبار برای همیشه و اجدیک معنای مشخص و صریح می‌شود. آنوقت انسان بوسه می‌آفتد تا طرح کلید جدیدی برای رؤیا بسازد و

(۱) اشاره است به يك اصطلاح عامیانه که بمعنای استمناء است.

(۲) شاخه از قدیم الایام مبین اعضای تناسلی مرد بوده است و بملاوه اشاره روشن و صریحی بنام خانوادگی نایم را در بر دارد.

(۳) این نکته و نیز آن چه خواهد آمد، مربوط است به نقشه‌هایی را جع باز دواج.

(۴) می‌توان رؤیای شماره ۳ را که اندکی پایین‌تر نشان خواهیم داد (در میان نمونه‌هایی که برای کنایه‌ها و رموز رؤیا بنست میدهم و همچنین «رؤیایی که بخودی خود تمبیر می‌شود، از رانگ و رؤیایی که باید وارونه خوانده شود از اشکل، خلاصه همه و همه را همچون رؤیای مربوط به «شرح حال نایم» یعنی مثل همین رؤیا تلقی کرد.

شیوه کلید رمز، بیفکند. باید افزود که این علایم و رموز مخصوص رؤیا نیست، بلکه می توان آنرا در همه خیالیاتیهای ناخود آگاهانه و تجسمات ذهنی بویژه هالوسیناسیون و تخیلات از قبیل فلکود، افسانه ها و داستان خدایان و ضرب المثله ها و اقوال کلیه صنایع عقلی معمول و حتی توان گفت که علایم در این امور کثرت یافته و ریاست»

اگر بخواهیم نقش کنایه ها را بر روی کتب و رسائل متعددی مطالعه کنیم که قسمت مهمی از آنها هنوز حل نشده است و به موضوع کنایه و تعبیر مربوط است، بی از حدود و تنوع تعبیر رؤیاست دور خواهیم افتاد (۱) در چهار این رسیده کرده می گوئیم تمایز کنایه ای در رؤیای شیوه های غیر مستقیم تجسم یا نمایش است، اما نباید آنرا با سایر شیوه های غیر مستقیم اشتباه کرد چه این شیوه دارای خصایص ویژه و بخواست مثلا در تمام یک رشته از موارد بیرونی می توان و چون مشترک میان کنایه و آنچه را که این کنایه نمایش می دهد، مشاهده کرد یعنی در سایر موارد این رابطه پنهان است و انتخاب کنایه معنایی جلوه می کند. به تحقیق همین موارد است که میتواند معنای عمیق و اصلی رابطه کنایه ای را روشن کند، این موارد نشان می دهد که رابطه مزبور ذاتی است و آنچه امروز بطور کلیه با هم مربوط است، احتمالاً در گذشته از راه همسانی معنوی و بیانی با هم مربوط بوده است و رابطه کنایه ای ظاهراً بقایا و نشانه این همسانی پیشین و قدیمی است، از اینجا می توان ذکر کرد که در تمام یک رشته موارد، اشتراک و اتحاد کنایه با مفهوم اصلی، بی فراتر از اشتراک زبانی یا بیانی، چنانکه شوهرت این موضوع را نشان داده است (۱۸۱۴) (۲) قدمت پاره ای از کنایه ها به قدمت زبان هاست و همزمان تشکیل آنها بوجود آمده برخی دیگر در روزگار مظاهر شده اند (مثل هواپیمای دیر ژوایل زپلین). رؤیا از این کنایه ها و رموز برای مبدل کردن لباس افکار ناپیدای خود بهره می گیرد. از میان کنایه هایی که بکار می رود، عده زیادی هست که همواره و یا تقریباً همیشه با چند معنایی واحد و یکسان هستند، اما قابلیت شکل پذیری ویژه عناصر روانی را هیچوقت نباید از نظر دور داشت. بسیاری اتفاق می افتد که فلان موضوع کنایه ای که در محتوی رؤیا تجلی می کند، باید به معنای خاصش تعبیر و تفسیر شود و گاهی نیز اتفاق می افتد که که نایم در سایه عناصر خاطررات خصوصی خود، انواع و اقسام چیزها را که معمولاً بدین معنا استعمال نمی شود. به مثابه کنایه های جنسی می گیرد. وقتی که باید از میان چندین کنایه دست به انتخاب بزنند، آن کنایه را بر می گزینند که روابط خصوصی و ویژه آنرا با افکارش مربوط می سازد پس با آنچه در وقت گذشته

(۱) مراجعه کنید به کارهای بلوگر و رشاگردان ژورنیخ او مانند میدرد، ابراهام و غیره. در باره کنایه ها و رموز رؤیا، همچنین مراجعه کنید به مولفان غیر طبیب که مورد استناد آنها هستند (کلاسیول، غیره) آنچه بهتر از همه درین باره گفته شده است در اثر مشترک اتورنک و ه. ساکس بنام «اهمیت روانکاوای برای علوم ذهنی» یافته میشود.

(۲) بهمین نهج مجارستانی ها که کلمه «شیفن» (شیف = کشتی) را برای ادرار کردن استعمال نمی کنند با این وجود در رؤیاهای مربوط به ادرار کردن کشتی ای را می بینند که روی آب راه می سیرد. (فرنجی در همین کتاب شکل شماره ۱۵) فرانسوی ها و مللی که اصلاً لاتینی هستند و اصطلاح فراگوتزیم (بمعنای اطلاق زنان) را ندارند که کنایه ای به زن باشد، با این وجود در ضمن رؤیاهای خود برای آنکه به کنایه زن را نمایش بدهند از اطلاق استفاده می کنند.

قاعده وقانون کلی يك قسم توجه شخصی و خصوصی نام نیز درین میان وجود خواهد داشت. تحقیقاتی که از زمان شرکر آغاز شد، محققان نا ملزم کرده باینکه وجود کنایه‌ها و رموز رؤیایا بدون چون و چرا پذیرفته شود. خود هاو لوك الیس قبول کرده است که رؤیای ما پیرامون کنایه و رموز ما را محدود این سه مورد در رموز نه‌ندان. هیچ روی کار تعبیر را آسان نمی‌کند. پذیرا و تمام و بر هیچیگی. کنایه‌ها و رموز را از راه اندیشیه‌های که از ادوات به ذهن نايم خطور می‌کنند، تعبیر کنیم، اغلب اوقات به توضیحی از کنایه و رموز نخواهیم رسید، بدلیل اعتقاد علمی درین مورد نمی‌توان؛ چنانکه در امور پیشین و عهود قدیمه معمول بوده است و بشیوه توضیحات عجیب و غریب اشتغال که در صحایف قبل گذشت، عنان کار را بدست اراده مطلق معبر سپرد. بهمین روی به آنجا گفته‌اند که در شیوه‌ها و کنایه‌ها را با هم دریا میزنند. بر تداومی معانی نايم تکیه خواهیم زد و میگردانیم که مقود است به عدد و قوف و صرفت به سبب بر معنای کنایه‌ها و رموز جبران خواهیم کرد. سنجش و صرفی محتاطانه معنای کنایه‌ها و رموز و بررسی موشکافانه آن از روی رؤیاهای که مخصوص آروشن و خالی از ابهام است؛ به ما اجازه می‌دهد تا هر نوع مدعای نفن آمیز و خود سرانه را در کار تعبیر رد کنیم. تردیدهایی که هنوز درین باره داریم، بتدریج که پیشرفت می‌کنیم و این مسایل را موشکافی می‌نماییم، از بین خواهد رفت زیرا معلول علم ناقص ما از خصایص و ویژگیهای کنایه‌های رؤیاست چه این کنایه‌ها غالباً دارای معانی متعددیست و گاهی هم واجد معانی بسیار بنحوی که، مانند خط چینی، این مقدمه و مؤخره است که منحصرأ سبب درك صحیح آن می‌شود. در سایه همین نکته است که رؤیایا به چندین قسم می‌توان تعبیر کرد و می‌تواند بوسیله محتوی واحد یگانه‌ای افکار مختلفه و امیال گوناگون را که غالباً از انواع بسیار متفاوت است نمایش و تجسم دهد.

حال که حدود و ثنور کار و مستثنات آن باز گردید، می‌توانم بکار خود آغاز کنم امپراطور و ملکه؛ پادشاه و زنتش معمولاً والدین نايم را بکنایه در رؤیا نمایش می‌دهند و خود نايم هم بصورت شاهزاده یا شاهزاده خانم نموده می‌شود نیز قدرت و صلابت مردان بزرگ ممکن است به بزرگی قدرت امپراطور جلوه کند بهمین دلیل در پاره‌ای از رؤیایا. مثلاً گویا که ممکن است بتوان کنایه‌ای برای پدر جلوه کند (هینشان) - تمام اشیاء دراز و کشیده از قبیل چوب دستی و تنه درخت و چتر (به مناسبت شایهتی که از لحاظ یاد شدن، به حالت نموظ دارند) و تمام سلاح‌های دراز و نیندمانند چاقو و دشنه و سر نیزه کنایه از آلت رجولیت است. کنایه معمول دیگری که کمتر قابل درك است سوهان مخصوص ناخن است (شاید بعلت سایش) - انواع و اقسام جمیع و صندوق و کتو و صندوقچه و بخاری کنایه از زن زنت چنانکه غارهای مختلف و کشتی‌های گوناگون و تمام انواع ظروف و اطاقی بهر شکلی که باشد بطور کلی کنایه از زنت و توصیف ورود و خروج گوناگون نباید موجب اشتباه شود. (۱) اکنون بسادگی می‌توان به فایده دانستن این موضوع که اطاق

(۱) بیماری که در يك پانسیون خانوادگی زندگی می‌کرد خواب دید که یکی از کلفت‌ها را ملاقات کرده و از او می‌پرسد که شماره اطاقش چیست؛ کلفت یا تاجب بسیار جواب داد: ۱۴۰. در اصل بیمار مزبور با این خدمتکار روابطی برقرار کرده بوده و قرار ملاقات‌هایی با او در اطاقش داشته بوده است ولی دخترک می‌ترسید که خانمش ازین موضوع پویند ببرد لذا روز پیش از وقوع رویا به بقیه در صفحه ۲۵۰

باز است یا بسته، پی برد (به رؤیای دوراء، در رساله قسمتی از تجزیه و تحلیل هیستری رجوع شود).
 پیفایده است بالمسراحه بگویم که کدام کلید اطلاق را بازمی کند (مراجعه کنید به کتایه ماورموز
 کلید و قفل در مقبده «گراف اوپرشتاین» اثر اولاند شاعر آلمانی در سده نوزدهم). رؤیای
 فرار از وسط چند اطلاق، رؤیای خانه محصورا یا یک قسم حرم است یا چنانکه ه. ساکس با
 مثال های قشنگی نشان داده است، ممکن است برای نمایش ازدواج (تضاد) بکار رود. درباره
 اندیشه های جنسی کودکان در رؤیاهائی که دواطلاق در آن به چشم می آید که در اول یکی بیش
 نبود، یا یک اطلاق معروف دیده میشود که در رؤیا به دواطلاق تقسیم شده است، یا برعکس،
 اشارات و کتایه های جالبی می توان یافت. در کودک کی دستگاہ تناسلی زنان را (۱) بمثابه عضو
 واحدی تلقی میکردیم یعنی همان (تظریه کود گانه در مورد تشبیه آن با مجرای قاضل آب)
 و این بعدها بود که متوجه شدیم این قسمت از بدن واجد دو حفره و دو منفذ جدا گانه است.
 جاده های سر اشیب و پلکان های گوناگون و نردبان های جورواجور و اینک تا نیم خود را
 در آن ببیند اهم از اینکه از آن بالا برود با از آن پایین بیاید، همه و همه نمایش های کتایه ای از
 عمل جنسی (۲) است.

دیواره های متصل که نیم روی آن می خزد و سر درهائی که تا نیم در طول آن لغزانند
 می شود (غالباً توأم با دلهره و اضطراب زیادی) نشانه بدن های ایستاده انسانست و احتمالاً یادآور
 خاطرات کود کانی است که روی گرده والدین و یا کسانی که به آنان می پرداخته اند؛ می خزیده اند
 وقتی که دیوارها بهم پیوسته می شود؛ به کتایه نمایش مردانست؛ فراوان دیده می شود که

بیمار گفته بوده است که بعداً در یکی از اطاقهایی که اشغال نشده است، همدیگر را ببینند و شماره
 این اطاق واقعاً ۱۴ بوده است و در رؤیا بعنوان اطاق زن به حساب آمده است و برای یکی شدن اطاق
 وزن مثال و برهائی قاطع تر از این نمی توان نشان داد، (از دست جونز در مجله بین المللی روان-
 کلوی جلد ۲ سال ۱۹۱۴) (رجوع شود به ارتمیدور رساله کتایات و رموز رؤیا، «د بدینتمنال
 در مثل اطاق خواب در رؤیای مردان متأهل کتایه ایست که جانشین همسر میشود.

(۱) «پوپو» پزبان خودمانی آلمانی.

(۲) آنچه را که در جای دیگر گفته ایم در اینجا تکرار می کنیم (جلسات آینده تداوی
 روانکاو در مجله روانکوی ۱۹۱۰)، «چندی است به من خبر داده اند فلان روان شناس که با
 نظریات ما موافق نیست به یکی از دوستان ما گفته است که ما در معنای جنسی رؤیا محققاً براه
 اشراق می رویم و روئیائی که غالباً پنخوابی می آید، جاده ایست که وی از آن بالا می رود. ما که
 ازین خرده گیری دقیقتر شده بودیم، رویاهای مربوط به جاده و پلکان و نردبان را بررسی کردیم
 و بزودی دریافتیم که جاده های سر اشیب یا نظایر آن مسلماً نمایش های کتایه ای از عمل جنسی است
 دلائلش ساده است زیرا در هر دو مورد با حرکت منظم رفتار گرفته به اوج نفس نفس زدن می رسند و با
 چند جست و خیز خیلی زود از اوج به پایین می افتند. از اطلاعاتی که زبان درین مورد به ما می دهد
 نیز نباید غافل بود چه اصطلاح (بالا رفتن) را در آلمانی به معنای عمل جنسی می گیرند و به فلان
 مرد در مثل می گویند (بالا رونده) در فرانسه پله را راه می گویند و همانطور که به آلمانی می گویند
 (بالا رونده کهنه کار یا پیر) در فرانسه هم می گویند؛ «رهر ویر» (در زبان عامیانه و خودمانی
 فارسی هم اصطلاحات «سوار شدن» و «سوار کار قابل» به مجاز حاوی معنای جنسی است. م.)

در رؤیاهای خلیجان انگیزه نایم به برآمدگی‌های خانه توسط می‌جوید و بهمین نهج میزومیز
 قمار و نما یسگام و صحنه نمایش؛ بی‌گمان بدلیل تضاد با اشکال بدن؛ نمایش کنایه‌ای زنان است.
 وانگهی خوب؛ بدلیل مناسبات لفظی و زبانی خود ظاهرأ نماینده نوع مؤنث است (ماتری، ماتیر =
 ماده) مثلاً کلمه مادر (Madeira) Madère در زبان پرتغالی به معنای چوبستد چون
 «میز و تخت خواب» ازدواج را می‌رساند؛ غالباً یکی در نمایش جان‌نشین دیگری میشود و نمایش
 عقده جنسی به عقده غذایی مبدل میگردد.

— میانه قسمتهای مختلف پوشاک، کلاه زنانه را میتوان در بسیاری از موارد به جای عضو
 جنسی مردان گرفت و بهمین منوال روپوش را؛ و می‌توان از خود پرسید سهم صدای کلمه درین
 کنایه کدامست (روپوش در آلمانی = مانتل). در رؤیای مردان؛ کراوات غالباً نمایش کنایه‌ای
 آلت رجولیت است، نه همان آزرین جهت که آویرانست و ویژه مردانست؛ بلکه ازینجهت که
 می‌توان آنرا بدلیخواه انتخاب کرد؛ انتخابی که طبیعت بدبختانه مرد را از آن منع می‌کند (۱)
 مردانی که رؤیاهای آنها از این کنایه بهره می‌گیرند. معمولاً دارای کراوات‌های بسیار زیبایی
 هستند و مجموعه‌های حسابی از آن دارند.

— همه ماشین‌های پیچ‌درپیچ و دستگاههایی که در رؤیا به نمایش در می‌آیند، محتملاً
 همان اعضاء تناسلی هستند (و معمولاً مال مردان)؛ کنایه‌ها و رموز رؤیا، در رؤیا چون ذهن؛
 خستگی ناپذیر جلوه می‌کنند؛ هیچکس منکر این نمی‌تواند باشد که تمام سلاح‌ها و همه آلات
 و اقزادها نمایش کنایه‌ای از آلت رجولیت است مانند گاو آهن، چکش؛ تفنگ، طپانچه؛ دشنه؛
 شمشیر و غیره. بهمین منوال جای گفتگو نیست که بسیاری از مناظر در رؤیا بویژه آن دسته که
 پل‌ها و کوهستانهای پوشیده از درخت را نشان می‌دهند و صف اعضاء تناسلی است. هارسیمنوسکی
 سلسله‌ای از رؤیا های نمونه گرد آورده است که در طی آن خواب‌بیننده رؤیاهای خود را
 بوسیله طرح‌هایی که باید نماینده مناظر و اماکنی باشد که رؤیا در آن می‌گذرد؛ توجیه می‌کند
 این طرح‌ها بروشنی بسیار، اختلاف و تفاوت میان معنای پیدای رؤیا را نشان میدهند،
 در نظر اول طرح‌ها و نقشه‌هایی پیش نیستند اما با بررسی دقیق‌تری می‌توان نشانه‌هایی از جسم
 آدمی و اعضاء تناسلی و غیره در آن باز یافت؛ آنوقت است که میتوان رؤیا را ادراک کرد. (کار
 های فیستر در باره رمز نویسی و تصاویر رموز) بهمین نهج کلمات من در آری غیر قابل فهم نیز
 یاد آور قسمتهایی است که دارای معانی جنسی است. وجود بچه‌ها نیز در رؤیا به معنای اعضاء
 جنسی است (می‌دانیم که مردان و زنان عادت دارند به اینکه آلت جنسی خود را، بچه خود
 بنامند) یا بچه‌ای بازی کردن؛ یا او را زدن و غیره در رؤیا معمولاً نشانه استغناء است. در رؤیا
 برای نمایش کنایه‌ای اختگی از طاسی و چیدن موی سر و از دست دادن دندان و بریدن سر بهره
 می‌گیرد. اگر دو یا چند چیزی که معمولاً نشانه آلت رجولیت در رؤیا است، در رؤیایی جلوه کرد؛
 در حقیقت یکقسم نگهداری خود از قطع عضو تناسلی است. ظاهر شدن سوسمار، جانوری که دمش

(۱) رجوع شود به مجله روانکاوای به نقشه یک نفر دیوانه ۱۹ ساله، مردی که بچای
 کراوات‌ماری که دختر را تهدید می‌کرد دیگر کردن آویخته است؛ همچنین مراجعه کنید به در سالنامه یوروبه
 علت خجالت، خانه نمی‌وارد حمام خانه‌ای می‌شود مردی را می‌بیند که پیران می‌پوشد؛ مرد خجالت‌می‌کشد
 و بی درنگ با پیران گردنش را می‌پوشاند و می‌گوید: «عذر می‌خواهم، کراوات ندارم»

پس از بریده شدن می روید و ترمیم می شود، و اجد همان مناسبت (رؤیای سوسمارها) - عده زیادی از حیوانات که در باطن پیر و فرهنگ عامیانه از آن بعنوان کنایه و مسبول اعضای جنسی استفاده کرده اند، عین این نقش را در رؤیا بازی می کنند مانند ماهی، حلزون، گربه، موش (به سبب پشم) و مخصوصاً مار، جانوری که اساساً کنایه از عضو تناسلی مرد است. جانوران کوچک از نوع حشرات گزنده نماینده بچه های کوچک است مثلاً نماینده برادرانی که آرزو مند داشتن آن نیستیم؛ پوشیده شدن ازین حشرات غالباً به معنای آبتن بودن است. - زپلین این روزها کنایه از آلت رجولیت است و این بمناسبت شکل و خاصیت پرواز آنست.

اشتکال سلسله دیگری ازین کنایه ها عرضه کرده و نمونه هایی هم بدان افزوده است اما باندازه کافی مورد تحقیق و بررسی واقع نشده است. کارهای اشتکال و بویژه کتابش «زبان رؤیا» و اجدغنی ترین مجموعه کنایه های کشف شده است که تا کنون نشر یافته و عده ای از آن با مهارت و کاردانی بسیاری پیدا شده و از محک تجربه بدست ورو سفید بیرون آمده است مثلاً آن عده از کنایه ها که مربوط به مرگ و میر است. اما ناتوانی مؤلف مزبور در ارزیابی و سنجش موضوع و تمایلات وی به تمیم، البته بهر قیمتی ک شده؛ مقداری از تمبیرهای او را مشکوک یا غیر قابل استفاده کرده است، بنحوی که پیوسته باید بخوانند گانش سفارش کرد که بسیار محتاط باشند. من در اینجا به نقل چند نمونه از آن بسنده خواهم کرد.

بعقیده اشتکال (کلمات راست و چپ، در رؤیا و اجد معنایی اخلاقی است راه راست: همیشه کنایه از راه خیر است و راه چپ کنایه از ضلالت و جنایت. بنا برین تمایل جنسی به همجنس، زنا با محارم و فساد در راه چپ واقع خواهد بود، درست است نیز از دواج، روابط با فاحشه و غیره و این با توجه به اخلاقیات نایم است (ص ۶۶ از کتاب او). والدین معمولاً نماینده اعضای تناسلی هستند (ص ۷۳). من لجن معنا را جز در مورد پسر، دختر؛ نوه و عروس زنی در مورد همه کسانی که کلمه کوچک یا بچه می خورد؛ نمی پذیریم. اما نمونه هایی درست است که خواهر کنایه از پستان و برادر کنایه از نیکوکاری بزرگ، کسریه است. نرسیدن به نامرغیل در رؤیا از دلایل اشتکال کنایه از افسوس است که از اختلاف سن بجز قابل پنهان کردن، حاصل می شود (ص ۷۹). پداری که نایم می برد کنایه از بازگناهاست که او را در فشار گذاشته است (در همان صفحه). اما محققاً فراوان دیده می شود که باروبنه کنایه ای مسلم از اعضای جنسی خود مانست. اشتکال همچنین برای اعباد که غالباً در رؤیا تجلی می کنند، معنای مشخصی پیدا کرده است. اما بنظر می رسد که تمبیرهای وی نه باندازه کافی با اساس است و نه آنکه واجد ارزش کلی، هر چند که شاید لازم باشد درباره ای از موارد ظاهر حقیقی آنها را بپذیریم. عده سه محققاً کنایه ایست از اعضای تناسلی مرد و درین باره همه محققان متفقند. یکی از تممیم های اشتکال راجع است به معانی دو گانه کنایه های جنسی: «راستی کنایه ای هم هست که اگر تخیل اجازه دهد، تواند در عین حال هم مؤنث باشد و هم مذکر» جمله مترضه اگر تخیل اجازه بدهد، از وسعت دامنه عبارت مزبور بی می گاهد زیرا تخیل در هر حال اجازه آنرا نمی دهد. اما بنظر من بیافیده نیست بگویم که قضایای بسیاری هست که این اصل کلی اشتکال را نفی و رد می کند. در کنار کنایه هایی که بطور یکسان برای رساندن اعضای تناسلی زنان و مردان بکار رفته است، کنایه هایی هم هست که غالباً و یا همیشه فقط برای رساندن یک جنس بکار رفته است. تخیل نمی تواند اشیاء دراز و

حکمی مانند سلاحها را، بجای اعضای تناسلی زنانه یا اشیاء مجوف (سندوق، جیبه و صندوقچه) را که بجای اعضای تناسلی مردانه استعمال کند.

درست است که تمایل رؤیا؛ نیز تخیل ناخود آگاهانه، به استعمال کنایه‌های جنسی به معانی دوگانه، حکایت از یک قضیه قدیمی می‌کند؛ چه در کودکی فرق میان دو جنس معلوم نیست و کودکان یکنوع اعضای تناسلی را بر دو جنس نسبت می‌دهند.

اعضای تناسلی ممکن است در طی رؤیا بصورت سایر قسمت‌های بدن جلوه کند مثلاً آلت رجولیت بصورت دست یا پا و آلت زنان بصورت دهان و گوش و حتی چشم متجلی شود. انواع واقسام ترشحات مانند ماده لزج بینی، بول، منی؛ ممکن است در رؤیا جای هم را بگیرند. این اشارات اشتکال که در مجموع درست است، با مشاهدات افتقاد آمیز و مستحکم و رایتلر (در مجله روانکاوای جلد اول ۱۹۱۳) محدود شده است. معمولاً ترشحات مختلف و بی‌اهمیت جا نشین ترشحات معنی‌دار منی، می‌شوند.

اشارات نسبتاً ناقص مزبور شاید برای برانگیختن مجموعه‌های دیگری از قضایای بدلال‌تر و متین‌تر کافی باشد. (۱) من کوشیدم بطور مفصل‌تری کنایه‌های رؤیا را در کتاب دیگر خود بنام دروس مقدماتی روانکاوای معرفی کنم.

اکنون نمونه‌هایی از موارد استعمال این کنایه‌ها را در رؤیا نشان می‌دهم. آنگاه معلوم خواهد شد که تعبیر رؤیا تا چه اندازه بدون استمداد از کنایه‌ها دشوار است و در چه بسیار مواردی که بی‌این کنایه‌ها کاری در تعبیر از پیش نمی‌رود. اما در عین حال دلم می‌خواست در ارزیابی این کنایه‌ها اغراق نشود و کار تعبیر و ترجمه رؤیا به تعبیر و ترجمه کنایه‌ها تقلیل نیابد و از اندیشه‌هایی که بوقت تشریح رؤیا باید به ذهن ناآید، غفلت نشود، بلکه این دو شیوه و تکنیک تعبیر رؤیا باید مکمل هم باشند، اما چه از لحاظ نظری و چه از حیث عملی، شیوه مهم‌تر همانست که در وهله اول آنرا شرح دادیم، یعنی شیوه‌ای که اهمیتی قاطع به توضیحات ناآید می‌دهد و ترجمه کنایه‌ها، در واقع می‌شود گفت که درین میانه بعنوان معین عمل است.

۱- کلاه، کنایه از مرد (اعضای تناسلی مردان)

(قسمتی از رؤیای زن جوانی که بدنبال ترس از وسوسه شیطانی به ترس موهوم از میدان‌های عمومی گرفتار شده بود).

«در تابستان به عزم گردش به خیابان رفتم و یک کلاه حصیری بشکل مخصوصی هم برداشتم که وسطش بطرف بالا برآمده بود و لبه‌هایش بطرف پایین بر گشته بود (اینجا توصیف مزبور آمیخته به تردید است) بنحوی ظرفی افتاده‌تر از طرف دیگر می‌نمود. خوشحال بودم و احساس امنیت می‌کردم و در همین عبور از برابر عده‌ای از افسران جوان چنین بفکر رسیدم که: شما نمی‌توانید با من کاری بکنید.» چون وی نمی‌توانست چیزی از کلاه رؤیای خود پامن بگوید، باو گفتم: «کلاه باید عضو تناسلی مرد باشد. مخصوصاً با مرکز برآمده و لبه‌های

(۱) اختلافات میانه استنباط هر نر از کنایه‌ها و رموز رؤیا و استنباطی که در اینجا نموده‌شد هر چه باشد، باید گفت که هر نر نخستین کسی بود که این کنایه‌ها و رموز را کشف کرد و تحقیقات روانکاوای نیز بعداً کتابش را که بسال ۱۸۶۱ نشر یافته بوده است، مورد استفاده قرار داد.

آویزانش. شاید این شگفت انگیز باشد که کلاه را نماینده مزد می گیریم اما اصطلاحی در زبان آلمانی شایع است که به معنای «وسیله ازدواج یا قتن است» ولی بطور تحت اللفظی به معنای زیر هر چنین آمدن، کلاه بر سر کردن است. عمداً از هر نوع تعبیری در خصوص لبه‌هایی که بنحو نامساوی آویزان است، خودداری کردم، هر چند که چنین خصوصیتی هست که کار تعبیر را بهتر رهنمون می‌شود. آنگاه به گفته خود افزودم که: «وقتی که آدم شوهری یا چنین مواهبی داشته باشد، جایی برای ترس از جماعت افسران نمی‌ماند، یعنی جایی برای خواستن و آرزو کردن». این بدان سبب است که خیال‌بافی‌های وی در مورد وسوسه مانع از اینست که بدون حامی، تنها از خانه خارج شود. بیشتر در فرست‌های مختلف با تکیه بر قنایای دیگری نیز توانسته بودم خلجان و اضطرابش را اینطور تعبیر و توجیه کنم.

شیوه رفتار ناایم پس از انجام تعبیر مزبور قابل دقت است زیرا نخست توصیف کلاه را پس گرفت و مدعی شد که نگفته است لبه‌های آن آویزان بوده است ولی من به آنچه شنیده بودم اطمینان کامل داشتم و لذا جای تردید و تزلزل برای من باقی نمی‌ماند. لحظه‌ای خاموش ماند و بعد جرأتی بخود داد و پرسید از کجا معلوم است که یکی از بیضه‌های شوهرش پائین‌تر از آن یکی باشد و در تانی مگر همه مه‌زدان چنین اند. بدین منوال این قسمت کلاه توجیه شد و تعبیر نیز مقبول افتاد.

موقعی که ناایم این رؤیایا برای من حکایت کرد، مدتها بود که از معنای کنایه‌ای کلاه آگاه بودم. در سایر موارد که رؤیایا به این روشنی نبود، باین فکر می‌اقدام که کلاه ممکن است مجرد اعضای تناسلی زنانه نیز باشد. (۱)

۴- بچه همان عضو تناسلی است و موضوع نابود شدن کنایه از مرادات جنسی (رؤیایی دیگر از همان بیمار)

مادرش دختر کوچکش را بر گرداند تا او مجبور شود تنها از خانه خارج گردد. سپس با مادرش با قطار حرکت کرد و دختر کوچکش را دید که بطرف ریل‌ها می‌رود بنحوی که حتماً قطار نابودش می‌کرد صدای خرد شدن استخوان‌ها بگوش رسید (احساس ناخوشایندی با دست می‌دهد اما نه یک وحشت حسایی). بعداً از پنجره واگن نگاه کرد تا مگر قطعات خرد شده او را از عقب ببیند. مادرش سرزنش کرد. برای اینکه او بود که دخترک را تنها بر گردانده بود.

تجزیه و تحلیل - مرضی تغییر کامل رؤیایا درین مقام آسان نیست. این رؤیایا به یک سلسله رؤیایای دیگر مربوط است و فقط موقعی جامع است که آنرا به سایر رؤیایای این سلسله مربوط سازیم زیرا جدا کردن عناصری که برای توضیح و اثبات کنایه‌ها و رموز لازم و ضروری است، مشکل می‌نماید: در وهله اول بنظر ناایم مسافرت با راه آهن اشاره ایست به مسافرتی دریا ز گشت از بیمارستان خصوصی (البته شیفته پزشکی شده بود که او را همراهی می‌کرد). مادرش بدنبالش

(۲) مثالی از این نوع در گزارش گیرشکر ابر (رساله متمم‌های معنی رؤیایا در مجله روانکاری).
 شکل از رؤیایی گزارش داده که در طی آن کلاه با پری که در وسط آن آویزان است، نمایش کنایه‌ای از چیزی همین است.)

آمده بود. پزشک مزبور به ایستگاه آمده و هنگام مزیت دستگاری بدو هدیه کرده بود. برای او نامطبوع بود که مادرش ناظر این ستایش باشد. پس مادر در اینجا ظاهر می شود بمنوان کسی که مزاحم امیال عاشقانه اوست و علاوه همان نقشی است که این زن میوس درقبال دختر بچه می بایست ایفا کند. اندیشه دیگری درباره جمله: نگاه کرد تا مگر قطعات خرد شده را از عقب ببیند. به خاطرش رسید. رؤیا طبیعتاً می بایست او را بفکر قطعات استخوان دخترک خرد و نابود شده بیندازد، اما پدای درجهتی کامل متفاوت سیر کرد زیرا نایم بیاد آورد که روزی پدرش را کاملاً لخت از پشت در حمامخانه دیده بوده است، در همین اثنا به بحث در اختلافات جنسی پرداخت و خاطر نشان ساخت که آلت تناسلی مردان از عقب معلوم است و حال آنکه مال زنان در چنین وضعی اصلاً دیده نمی شود. پس از این پتیرزه گفت که بچه همان عضو تناسلی است و دختر کوچکش نیز کنایه از آلت خودش است. (دختری ۷ ساله دارد). نایم به مادرش سرزنش می کند که آنچنان خواسته است او را و اداریزندگی کند که گویی جنسی ندارد و همین این سرزنش را نیز در نخستین جمله رؤیا بازمی یابد: «مادرش دختر کوچکش را برگرداند تا او مجبور شود تنها از خانه خارج شود. در خیال باقیهایش، تنها خارج شدن به این معنی است که با مردی آشنا نشود و روابط جنسی برقرار نسازد و این نیز برایش عوشابند نیست. بنا بر آنچه گفت، بنظر می رسد که هنگام کودکی از حسادت مادرش رنج برده باشد چه پدرش او را ترجیح می داده است.

رؤیای دیگری در همان شب، تعبیر متین تر و سنجیده تری از این رؤیای مورد بحث بدست می دهد، رؤیایی که در طی آن نایم با برادرش یکی شده است. وی واقماً دخترکی با ادای پسران بود و باها با او می گفتند که می خواسته پسر بشود که دختر شده است. این یکی شدن با برادر، نشان می دهد که بچه همان عضو تناسلی است. مادرش او (برادر) را تهدید می کند (نایم را تهدید می کند) به اینکه آلت تناسلیش را قطع خواهد کرد و این همان مجازاتی است که معمولاً بچههایی که با آلت خودشان بازی می کنند، سزاوار آن می شوند. این یکی شدن نشان می دهد که نایم در کودکی استمناء می کرده است چیزی که قطار مورد برادرش بیادش آمد از ظواهر و اشارات این رؤیای دومی چنین بنظر می رسد که وی خیلی زود از اعضای تناسلی مردانه آگاهی پیدا کرده و بعد نیز آنرا فراموش کرده است. وانگهی از این رؤیای دومی می توان به این نظریه جنسی کودکان راهنمایی شد که بنا بر آن دختران، پسرا می هستند که آلت آنها را بریده اند همینکه این نظریه بچهها را با او گفتیم وی با خاطر نشان ساختن این لطیفه که پسری از دخترکی پرسید: «آلت را بریدند؟» و دخترک جواب داد: «نه، همیشه همینطور بوده.» گفته ام را تأیید کرد.

بر گرداندن دختر کوچکولو در رؤیای اول، بنا بر این، مربوط است به تهدید به قطع آلت تناسلی. بالاخره با مادرش میانه خوبی نداشته، باین اعتراض که چرا او را پسر نکرده است. اگر این نکته را از جای دیگر نمی دانستیم که خرد و نابود شدن در رؤیا کنایه از مرادات و روابط جنسی است، از این رؤیا نیز چنین نکته ای بروشنی استنباط نمیشد.

۳ - نمایش اعضای تناسلی در لباس ساختمان و جاده

و خندق و گودال

(رؤیای جوانی که عقده پدری او را به اختلال عصبی گرفتار کرده است) پادپدرش بعزم گردش به محلی میرود که این محل یقیناً «پراتر» است برای اینکه بنای مدور با قبه در آن دیده میشود؛ در برابر این بنا ساختمان کوچکی است که بالون مهاری در آن تعبیه کرده اند، اما اندکی نرم بنظر می رسد. پدرش از او می پرسد این همه بچه درد می خورد، وی تعجب می کند اما برای پدر توضیح می دهد. آنگاه به حیاط می رسند که صفحه آهنی بزرگی در آن پهن شده است. پدرش خواست قطعه ای از آن ببرد اما نخست به دور و بر خود نگاه کرد تا مبادا کسی او را ببیند. به پدرش گفت که نخست باید محافظ آنجا را مطلع گرداند و آنوقت آنچه را که میخواهد می تواند بردارد بلکه این حیاط را به گودالی مربوط می سازد که دیوارهای آن را آکنده اند؛ اندکی مثل يك صندلی چرمی. در آخر این گودال کف پی ریزی درازی هست و بعد هم يك گودال دیگر...

تجزیه و تحلیل - این نایم از دست بیمارانی است که ممالجشان مشکل است و بهنگام تشریح مقاومتی نمی کنند تا مرحله ای پس ازین مرحله فیر قابل فهم می شوند. این نایم تقریباً بدون مداخله من رؤیا را تعبیر کرد و گفت: بنای مدور قبه دار همان نمایش اعضای تناسلی منست و بالون مهاری هم آلت من است چه اتفاقاً بسیار نرم است، در واقع صحیح تر آنست که بنای مدور مزبور را به جای مقصد بگیریم. چیزی که بچه ها آنرا قسمتی از اعضای تناسلی می دانند - و ساختمان کوچک را هم بجای بیضاها. در طی رؤیا پدرش از او پرسیده بود اینها چیست، یعنی پرسید بچه درد می خورد یعنی اعضای تناسلی چه کاری انجام می دهند، می توان این را مقلوب ساخت و گفت که جوانک چنین پریشانی کرده بود. چون هنگام چنین پریشانی در عالم واقع نکرده است پس فکر رؤیا را باید به مثابه آرزو یا بنحوی شرطی: «اگر پریشانی ازین مقوله از پدرم کرده بودم، تلقی کرد. بزودی دنباله این فکر را خواهیم گرفت.

و اما حیاطی که صفحه آهنی در آن پهن شده بود، نباید در وهله اول آنرا بعنوان کنایه یا رمزی گرفت. این از تجارتخانه پدرش سرچشمه می گیرد و من به دلیل راز داری صفحه آهنی را جان نشین مال التجاره آنها کردم ولی چیز دیگری را درین رؤیا عوض نکردم. نایم وارد کارهای پدرش شده است و از کارهای نفرت آوری که مقدار اعظم درآمد بدان وابسته است، سخت خشمگین است. روی این اصل اگر فکر مذکور در بالا را ادامه بدهیم، چنین عبارتی خواهد آمد: «اگر پریشانی از پدرم کرده بودم، همچنانکه مشتریان دایمی فریبند مرا نیز فریبته بودم». در موردتکه آهنی که پدرش می خواست آنرا ببرد و نشانه عدم صداقت در کار تجارت است، خود نایم توضیح دیگر خود را می دهد: این کنایه از استمنا است. ما این را از پیش می دانیم و آنرا در صحایف پیشین گفته ایم نیز می بینیم که سر استمنا به مدد عکس خود بیان شده است یعنی می توان آشکارا استمنا کرد. چنانکه میشد انتظار داشت، استمنا در اینجا به پدر نسبت داده شده است، چنانکه رفتار صحنه اول رؤیا. نایم گودال را، به سبب دیوارهای آکنده آن، کنایه از مهبل گرفته و از طرف دیگری دانیم که پایین آمدن نیز مانند بالا رفتن کنایه از عمل جنسی است

بیمار خودش توضیح می‌دهد که چرادر آخر گودال اول کنه پی‌دیزی درازی هست و پس از آن يك گودال دیگر وی مدتی روابط جنسی طبیعی داشته است اما متعاقب ابتلای به وسوسه عنق؛ مجبور شد آنها را ترك كند ولی اکنون امیدوار است که در سایه معالجاتی که دنبال می‌کنیم، باردیگر مرادات خود را از سر بگیرد. قسمت‌های آخر رؤیاچندان روشن و مشخص نیست و مطلقاً به آسانی متوجه می‌شوند که از همان صحنه دوم رؤیا آغاز تا تأثیر موضوع دیگری نمایان است یعنی تجارت پدر، نادرستی او. گودال اول که کنایه از مهبل است ممکن بود سبب شود که حدس بز نیم که همه وهمه مربوط به مادر بوده است.

۴ - آلت تناسلی مردان که بصورت آدمی نموده شده و آلت تناسلی زنان که بصورت منظره‌ای جلوه کرده است.

(رؤیای زنی از طبقات پائین که شوهرش کشیکچی است، استخراج شده از کارهای

ب. داتنر)

۰۰۰ بعد اگسی باشکستن در وارد خانه شد و او (نایم) کشیکچی ای را صدا کرد؛ باد تهره زیادی، اما وی موافق باد و زایر وارد کلیسایی شد (۱) که برای رسیدن بدان می‌باید از چند پله بالا رفت (۱) پشت کلیسا، کوهی بود (۳) و آن بالاها جنگلی (۴) انبوه. کشیکچی کلاهی و شال گردنی و روپوشی و ریش انبوه سیاهی (۵) داشت. آن دو خانه بدوش که با آرامی با کشیکچی رفته بودند پیش بندهایی شبیه کیسه داشتند که بدور کمر گره زده بودند (۶) راهی بود که کلیسا را به کوه می‌پیوست. از دو طرف به علف و نواحی انبوه جنگلی که در هر حال انبوه‌تر بود و در بالا به جنگلی حقیقی مبدل میشد. محدود شده بود.

۵ - رؤیای مربوط به حذف آلت «اختگی» نزد بچه‌ها.

الف) پسر بچه‌ای ۳ سال و ۵ ماهه که آشکارا از بازگشت پدرش مکدر شده بود، روزی مشوش و برانگیخته از خواب برخاست و متواتراً پرسید: «چرا پاپا سرش را روی بشقاب گذاشته است؟ امشب پاپا سرش را روی بشقاب گذاشته است.»

ب) دانشجویی که فعلاً از سوسنه‌های سخنی در رنج است، بیاد دارد که در حدود ۶ سالگی چندین بار این رؤیا را دیده است که: «نزد آرایشگر می‌روم تا موهایش را بزنند، زن بلند قامتی با چهره‌ای جدی بطرفش می‌آید و سرش را می‌برد ولی نایم متوجه میشود که این زن همان مادرش است.»

(۱) کلیسا یا محراب، مهبل.

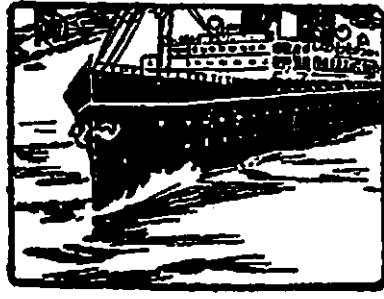
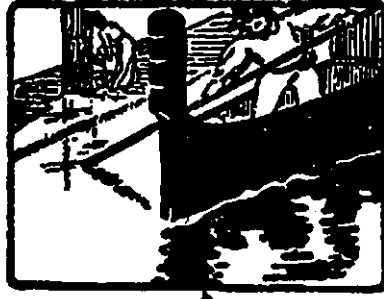
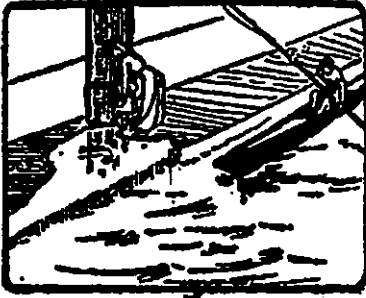
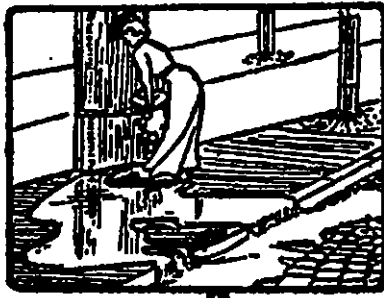
(۲) کنایه از عمل جنسی.

(۳) استخوان نشینگاه.

(۴) پشم پشت صورت.

(۵) بگفته یکی از متخصصان دیوهای باشلق بسر و روپوش به تن از نوع اشیای شبیه به آلت تناسلی هستند.

(۶) بیضه‌ها.



V

Λ

۶- کنایه های مربوط به بول .

تصاویری که در صفحه قبل چاپ شده است، فرنجی آنها را در یکی از روزنامه های فکاهی مجارستانی بنام فیدیبوشنز پیدا کرده است و نظرش استفاده ایست که می توان از آن برای مصور کردن نظریه رؤیا کرد . اتو . رانک در کتابش درباره طبقات کنایه ها در رؤیاهائی که به بیداری می انجامد تحت عنوان رؤیای پرستار فرانسوی ازین عکس ها استفاده کرده است (ص ۹۹) . آخرین تصویر این مجموعه که بیدار شدن پرستار را به سبب جیب بچه نشان می دهد، به تنهایی به ما نشان می دهد که هفت عکس پیشین مراحل مختلف یک رؤیا را مجسم می سازد. عکس اول تحریری را نشان می دهد که باید به بیداری منجر گردد. پسر بچه دستخوش حاجتی است و تقاضای قضای آنرا دارد ولی رؤیا وضع را دگرگون کرده است زیرا عوض اطاق خواب ، گردشگاهی را نشان می دهد. در تصویر دومی، پسرک در گوشه ای می ایستد و قضای حاجت میکند و پرستار می تواند بخواب ادامه بدهد، اما تحریک خارجی برای بیدار کردن او ادامه می یابد و حتی تشدید می شود چه کودک که می بیند توجهی به او نمی شود، لحظه و لحظه شدیدتر فریاد می کند و هر اندازه بیشتر برای بیدار کردن پرستار واستمداد از او کوشش میکند ، رؤیا بیشتر به نایم تضمین می دهد که همه جا امن و امان است و نیازی به بیدار شدن نیست زیرا کنایه و رمز به وسعت و بزرگی خود تحریک می رسد و سبیلی که از شاش پسر بچه سرچشمه می گیرد، لحظه و لحظه هایل تر و بزرگ تر می گردد بطوری که از تصویر چهارم قادر است نخست زورق کوچک و بعد زورق بزرگتر و یک کشتی بادبانی و بالاخره یک کشتی بخاری بزرگ را غرق سازد؛ مبارزه میان احتیاج شدید بخواب از یک طرف و تحریک خارجی برای بیدار کردن نایم که آنی قطع نمی شود، از طرف دیگر. در طی این تصاویر پنحوی ماهرانه نموده شده است .

۷- رؤیایی مربوط به پلکان

(نقل و تبیین از اتو . رانک)

من این رؤیای مربوط به احتلام را به همان همکاری. مدیونم که آن رؤیای مربوط به تحریک دندان را به من اهدا کرد .

دختر کمی را که نمی دانم با من چه کرده بود در پلکان دنبال کردم تا تنبیهش کنم . در پایین پلکان کسی (زنی؟) او را به من تسلیم کرد. من هم او را گرفتم نمیدانم او را زدم یا نه که ناگهان خود را در وسط پلکان دیدم و در آنجا با او جماع کردم (تو گویی در هوا انجام گرفت) . درست همین نبود بلکه عمل نسبتاً خارجی تری بود ؛ در همان وقت سرش را که بطرفی تکیه داده بود بروشنی می دیدم . هنگام عمل در سمت چپ من، بالای سر من، (همچنان در هوا) دوپرده کوچک نقاشی را دیدم که آویزان بود و مناظری را نشان می داد : خانه ای در سبزی بود. روی تابلو کوچکتر، بجای امضای نقاش، اسم کوچک من خوانده میشد ، مثل اینکه تابلوی مزبور را برای روز تولدم به من هدیه کرده باشند و یادداشتی که حکایت ازین می کرد که می توان همچنین تابلوهای ارزان تری تهیه کرد ، بهر کدام ازین تابلوها آویخته شده بود ... (سپس خود را پنحوی بسیار مبهم در تخت خوابم که گویی بالای پلکانست دیدم) و با احساس رطوبتی

که حاصل احتلام بود ، از خواب بیدار شدم .

« تمپیر... نام روز پیش نزد کتابفروشی رفته بود و هنگام انتظاملاقات کتابفروشی . به چند تابلو که در آنجا به نمایش گذاشته شده بود ، نگاهی انداخته بود . این تابلوها همان مناظری را نشان می داد که تابلوهای رؤیا . نزدیک یکی از این تابلوهای کوچک که مخصوصاً حوشا پند او واقع شده بود ، رفته و به نام نقاش نظر انداخته و او را کاملاً ناشناس و گمنام یافته بود . همان شب ، اندکی دیرتر ، در سالونی سرگذشت یک خدمتکار چک را شنید که بخود بالیده بود از اینکه حرامزاده اش «روی پلکان» نطفه اش بسته شده بوده است . نا ایم پرسش هایی در باره جزئیات حادثه های چنین نادر کرده بود و دست آخر اینطور دستگیرش شده بود که خدمتکار مزبور فاسق خود را به خانه خویشانش آورده بود و چون فرصتی برای برقرار کردن روابط بهیچروی دست نداده بود ، این بود که مرد تحریک شده او را روی پلکان گیر آورد و به هدف رسید . نا ایم پس از شنیدن این ماجری به شوخی وبا استفاده از اصطلاح معمولی برای شراب تقلبی گفته بود که چچه حقیقه « در پلکان سرداب روئیده است »

« این حادثات هنگام روز ، بنحوی نسبتاً روشن در رؤیا تجلی کرده و نا ایم فقط آنرا تجدید کرده و خود نیز تقریباً به آسانی قسمتی از خاطرات دوران کودکی را که همچنین درین رؤیا بکار رفته باز شناخته است . پلکان رؤیای وی . پلکان همان خانه ای است که قسمت اعظم دوران بچگی خود را در آن سپری کرده است و مخصوصاً در همانجا بوده که از مسایل جنسی شروع کرد به سردر آوردن ، وی اغلب درین محل پلکان بازی کرده بوده و از روی نردبان پلکان سرخورده بوده و ازین عمل نیز تحریک جنسی احساس کرده بوده است در رؤیاهم با سرعتی زیاد ، با سرعتی که بقول خودش نمی شود گفت از پله ها می گذشته ، بلکه از بالا به پایین پلکان نمی پریده ، یا می سریده است » اگر این نسبت از رؤیای او با آن حادثه زمان کودکیش برابر فهمیم همین آغاز رؤیا حکایت از عامل تحریک جنسی می کند . درین محل پلکان و درین خانه ، نا ایم یا پهنه های همسایه بکرات ازین بازی های بهیمی کرده ، چنانچه در رؤیا ، از آن تسکین یافته بوده است .

« اگر تحقیقات فریوید را درباره کنایه ها و رموز جنسی بیاد داشته باشیم ، می دانیم که در رؤیا ؛ پلکان و عمل بالادستن از پلکان تقریباً همیشه کنایه از عمل جنسی است . بنا برین رؤیا کاملاً روشن است و علت تشکیل آن از نوع مطلقاً جنسی و شهوی است ، چنانکه از نتیجه رؤیا پیدا است و آن نیز انزال است . فلان تحریک جنسی هنگام خواب بیدار می شود (و این همانست که در رؤیا بصورت پایین آمدن سریع - سرسره - از پلکان نموده شده است) و خصیصه ما دیسم آمیز آن ، که از بازیهای بهیمی سرچشمه می گیرد ، بصورت تمقیب و بلند کردن دختر بچه بیان شده است . تحریک دامنه دار ترمی شود و بسبب عمل دهنمون می گردد (و این همانست که در رؤیا بصورت لفظی که بچهدار در وسط پلکان بچنگ می آورد ، نمایش داده شده است) . تا اینجا رؤیا منحراً از کنایه های جنسی دست شده بود و ممبران نا آزموده چیزی از آن نمی فهمیدند . اما تحریک مزبور قوی تر و شدیدتر از آنست که با این ارضای کنایه ای که با خواب بیدار می کند ، بسنده کند ، بنا برین به صل جماع و انزال منجر می شود و بدین نحو نقاب از چهره کنایه بالادستن که نمائنده عمل جنسی است ، برمی دارد . این رؤیا ظاهراً با روشنی بسیاری تفر فریوید

را تأیید میکنند که می گوید جنبه موزون بالا رفتن یکی از دلایلی است که آزان بعنوان کنايه جنسی استفاده می شود. در وهله نخست آنچه را که نایم بالمصراحه گفت، همانا وزن وهم آهنکی عمل جنسی وی بوده که در واقع عنصریست که درین رؤیا روشن تر از همه بیان شده است.

و بازم تبصره و تذکر دیگری درباره نابلوهای دو گانه؛ اگر از منمناى واقعی آن در گذریم، در حقیقت در قالب و منمناى کنايه ای، همان زن است (دو ایسی بیلد بطور تحت اللفظی = تابلوی زن) این نکته نخست درین موضوع جلوه می کند که دو تابلو یکی بزرگ و دیگری کوچک است همچنانکه در رؤیا دو دختر بزرگ و کوچک وجود دارد. اعلام تابلوهای ارزان تر، آدم را به فکر فاحشه ها می اندازد، از طرف دیگر نام کوچک نایم روی تصویر کوچک و این اندیشه که آنرا به مناسبت روز تولدش بدو خواهند بخشید، موضوع عقده پدری را پیش آورند (تلفه منمته روی پلکان = بوجود آمده از جماع).

و صحنه واپسین که کمتر روشن است و نایم خود را از سر سرا در تخت خوابش می بیند و احساس رطوبت می کند، ظاهراً او را به بطن کودکی بازمی گرداند، حتی دورتر از دوران استمناى کود گانه و گویا اصل و سرمنشاء این صحنه در صحنه های مشابه بستر خیس باشد.

۸ - رؤیای مربوط به پلکان با تغییرات

یکی از بیماران من که مرد عقیف و بعدت مبتلایی است و خیالباقیهای مرض وی فقط زوی مادرش تثبیت شده است، چندین بار خواب دید که با تفتاق مادرش از پلکان بالا می رود. من با او گفتم که يك استمناى طبیعی و متعادل کمتر از عفت غیر طبیعی ضرر اوست. پس ازین تذکر بخواب دید که: معلم بیانویش به سبب عدم انجام تکالیف و نتواختن آثار موشل و گرادوس ادبار ناسوم دو کلماتی به او خرده می گیرد. نایم در تفسیر گفت که گرادوس هم یکتسم پلکان است و شستی پیانو نیز، برای اینکه واجد طبقاتی است. باید به یقین گفت که هیچ نوع نمایشی نیست که نتواند حادثات و امیال جنسی را به کنايه نمایش بدهد.

۹ - احساس واقعیت و نمایش تکرار

مردی که اکنون ۳۵ سال از عمرش می گذرد رؤیایی را حکایت میکنند که بخوبی بخاطر دارد و می گوید در سن چهار سالگی آنرا بخواب دیده است: سرد فتری که وصیتنامه پدرش نزد او به امانت گذاشته شده بود، (در سه سالگی پدرش را از دست داد) دو گلابی بزرگ و سفید Kaiserbirne به هیه آورد و یکی از آنرا به این بچه دادند و آن دیگری روی پایه پنجره سالون بود. در حالی که به واقیت آنچه در رؤیا دیده بود یقین داشت از خواب بیدار شد و با سر سختی گلابی دومی را از مادرش طلب کرد و حتی قسم خورد که روی پایه پنجره است. مادرش به او خندید.

تجزیه و تحلیل - این سرد فتر، آقای پیردل زنده ای بود که بنا بدانچه نایم پیاد داد، یکد فته چند تا گلابی آورده بود. پایه پنجره نیز همچنان بود که وی در رؤیا دیده بود. چیز دیگری پیاد ندارد مگر اینکه مادرش چندی پیش رؤیایی را برایش حکایت کرده بود: دو پرنده روی سرداشت و از خود می پرسید کی خواهند پرید، اما نمی پرسیدند فقط یکی از آنها برده اش نشست

نایم چون نتوانست خاطرات دیگری را بیاد بیاورد ، ما حق داریم بدنبال تعبیری کنایه‌ای برویم . آن دو گلابی (سیب یا گلابی) همان پستان های مادر است که باو شیر داده است ، و پایه پنجره نیز همان برجستگی سینه است ، مشابه بالکون در رؤیاهای مربوط به خانه (در همین کتاب) احساس واقعبیت وی ، پس از بیداری ، نیز بی پایه نیست زیرا مادرش حقیقتاً باو شیر داده است و حتی خیلی پیشتر از مدتی که مرسوم و معمول است وسیئنه مادرش همیشه اینجاست . پس رؤیا بدین نحو قابل ترجمه و تعبیر است که مادر دوباره پستانی را که در گذشته به من شیر داده است ، به من می دهد (نشان می دهد) و این موضوع گذشته هم ازینجا حاصل می شود که یکی از گلابی ها خورده شده است و دوباره ، را هم ازینجا دریاقیم که نایم خواهان آن دیگر است . تکرار عملی در مرصه زمان معمولاً در رؤیا بصورت تعدد فلان شیئی درمی آید که تعداد آن معرف دفعات تکرار خواهد بود .

یقیناً مشاهده نقشی که کنایه ها و رموز در رؤیای این کودک چهار ساله ایفا میکند ؛ بسیار گیر است ، اما این مستثنی نیست . بلکه قاعده و قانون چنین است . بنحوی که می توان گفت نایم از کنایه ها و رموز از همان آغاز زندگی خود بهره می گیرد .

حتی در خارج از قلمرو رؤیا نیز انسان بسیار زود استفاده از نمایش های کنایه ای را آغاز کرد و این نکته را - برای آنکه بیش از یک نمونه بدست ندهیم - بخوبی درین خاطره دست نخورده یک زن جوان که فعلاً ۳۷ سال دارد ، از دورانی که بیش از سه چهار سال نداشت ، می توان مشاهده کرد . پیش از رفتن به گردش ، پرستار آنها ، یعنی او و برادر کوچکش را که یازده ماه از او کوچکتر بود و دختر عمه آنها را که از یکی بزرگتر و از دیگری کوچکتر بود . به مستراح هدایت کرده بود تا پیش از حرکت اگر شاشی دارند بکنند و چون نایم در آن موقع از آن دو نفر دیگر بزرگتر بود ، در محل مخصوص مستراح نشست و آن دو نفر روی ظرف قرار گرفتند و وی از دختر عمه کوچک خود پرسید : « آیا توهم کیف پول داری ؛ آخه والتریک سوسیس کوچولو دارد و من یک کیف پول دارم . » جواب دختر عمه این بود که « آره منم یک کیف پول دارم . » پرستار بچه ها که اینهمه را شنیده بود ، خنده کثان آنرا برای مادر بچه ها حکایت کرد و مادر نیز در جواب بشدت از او نکوهش کرد . و اینک رؤیایی که کنایه ها و رموز تشنگی آن با وجود کمک نا چیز نایم ، تعبیر و تفسیر شد .

۱۰ - « مقام کنایه ها و رموز در رؤیاهای اشخاص سالم » (۱)

یکی از ایرادهای معمول مخالفان شیوه روانکاوی - که اخیراً هم از طرف هاولووک الیس (۲) ایراد گردید - اینست که کنایه ها و رموز رؤیا ممکن است در مورد رؤیاهای مبتلایان به امراض عصبی صادق باشد اما در مورد اشخاص سالم بهیچوجه مصداق ندارد . باری همچنانکه تحقیقات مربوط به روانکاوی میان روان سالم و روان ناسالم بهیچروی اختلاف ماهوی نجسته

۱- الفرد رویستک ، در مجله بین المللی روانکاوی

جلد دوم سال ۱۹۱۱ ص ۳۶۰

(۲) عالم رؤیا چاپ لندن ص ۱۶۸

مگر يك اختلاف كمى، تشریح و تجزیه و تحلیل رؤیا نیز نشان می‌دهد که عقده‌های سرکوبی شده چه در دوران افراد سالم و چه در دوران مبتلایان به امراض عصبی يك نهج عمل میکنند و مکانیسم‌هایی نظیر کنایه‌ها و رموز نزد این هر دو دسته یکسان و مشابه است. حتی توان گفت که رؤیاهای ساده و بی‌آلایش اشخاص سالم، واجد کنایه‌ها و رموزی بسی ساده‌تر و روشن‌تر و شاخص‌تر از کنایه‌ها و رموز مبتلایان به بیماری عصبی است. در رؤیاهای این دسته اخیر بدلیل آنکه سانسور شدیدتر عمل میکنند، عمل جا بجا شدن شامل حادثات و خاطرات دور دست ترمی گردد و معمولاً کنایه‌ها و رموز آن؛ مشوش‌تر و مبهم‌تر است و بدشواری تعبیر می‌شود. رؤیای زیر این نکتہ را نشان خواهد داد و دختر کی سالم با خوبی نسبت خود دار و عنیف‌تر ما آنرا برایم تعریف کرده است من در طی گفت و شنود با او دریا قسم که نامزد شده اما ازدواجش با موانعی رو بر داشته و او را مردد کرده‌است و به ابتکار خود این رؤیا را برای من تعریف کرده‌است: وسط میزی را برای روز تولد با گل آراستم. وقتی که از او سؤال کردم. توضیح داد که در رؤیا خود در ادراخانه احساس می‌کرد (درین موقع کانونی نداشت) و احساس خوشبختی می‌کرد.

کنایه‌ها و رموز عامیانه به من فرصت می‌دهد که این رؤیا را تعبیر کنم. این رؤیا آرزوهای او را که مربوط به نامزدی است، بیان میکنند زیرا امیز، با گل‌های وسط آن، کنایه از اوداعی تناسلی است نایم آرزوهای آینده خود را در خاطر مجسم ساخته که گویی اکنون تحقق یافته زیرا به تولد کودکی فکر کرده است پس باید مدتی از ازدواجشان گذشته باشد. و بهنگام تشریح و تجزیه و تحلیل نخست باو خاطر نشان ساختم که قسمت (وسط يك ميز) اصطلاحی مجهور است و او پذیرفت اما البته نتوانستم پرسشهای صریح و مستقیمی از او بکنم. کاملاً مواظب بودم که معنای این کنایه را به او ننهانم فقط از او خواستم تا آنچه را که در خصوص سایر قسمتهای رؤیا بذهنش می‌رسد، بگوید در ضمن تشریح، خویشتر داری و حجب و حیای وی جای خود را به يك قسم حسن الثقات بسیار محسوس و صراحتی که جنبه جدی مکالمه، آنرا ممکن می‌ساخت، داد. به پرسش من راجع به نوع گل‌ها نخست جواب داد گل‌های گرانبهای بود و کسی می‌بایست پولش را بپردازد و بعد گفت که گل سوسن دره و بنفشه و میخک یا گل سرخ. حدس زدم که کلمه (سوسن) درین رؤیا همان معنای عامیانه خود را دارد و به کنایه از پاکی و بی‌آلایشی آمده است. او هم حدس مرا تأیید کرد و گفت که کلمه (پاکی) را برای او مجسم می‌سازد. (دره) کنایه ایست که رؤیا غالباً آنرا جانشین زن می‌سازد بدین ترتیب بر خورد اتفاقی این دو کنایه در تعبیر انگلیسی سوسن دره در کنایه‌ها و رموز رؤیای مزبور به این کار می‌آید که چقدر بکارت و بی‌آلایشی وی گرانبهاست. گل‌های گران قیمت، کسی پول آنها را خواهد داد. در همین حال مبین این امید است که مرد مطلوب وی قدر و قیمت او را خواهد دانست. تذکر این موضوع که گل‌ها گران قیمت است؛ چنانکه خواهیم دید در مورد هر کدام ازین سه گلی کنایه‌ای، دارای معنی جداگانه‌ای است.

بدنبال فهمیدن معنای پنهانی کلمه (بنفشه‌ها) که ظاهر آن جنبه جنسی آن کمتر است، رفتم و نخست خیال کردم که ماهرانه اینست که آنرا از طریق يك تداعی ناخودآگاهانه با کلمه فرانسوی (هنگ ناموس) بیان کنم. (کلمه بنفشه و هنگ ناموس کردن در زبان فرانسه تقریباً متشابه است. م. م.) اما با نهایت حیرت و تعجب دیدم که خانم نایم آنرا با کلمه (هنگ ناموس

کردن) متداعی و وابسته کرده است که در انگلیسی هم بهمان معنی است و در رؤیا نیز از شباهت زیاد موجود میان (بنفشه) و (هنگ ناموس کردن) بخوبی استفاده شده است (این دو کلمه قطعاً به لحاظ تکیه جداگانه روی هجای آخر از هم متمایزند) تا به مدد گل (بنفشه)، آندیشه مربوط به عتف و خشونت همراه اذاله بکارت را نشان بدهد (این کلمه هم از کنایه‌های مربوط به گل‌ها اخذ شده است زیرا کلمه ازاله بکارت در اصل با کلمه گل هم ریشه است) و شاید هم برای اینکه فلان تمایل مازوشیستی این دخترک را بنمایاند. این يك نمونه خوبی است از اینکه چگونه پاره‌ای از کلمات مانند پلی وسیله راه یافتن به عالم ناهشیاری واقع می‌شوند. اصطلاح (یکی باید پول آنها را بدهد) نشانه رنجی است که باید با آن کفاره خوشی ناشی از زن و مادر شدن را بدهد. در مورد کلمه (گل سرخ‌ها) که بعداً آنرا به (میخکها) مبدل کرد. فکر متوجه شهوت و ران شدو حال آنکه کلمه‌ای که بدنهش رسبند کلمه Colour (رنگه) است و افزود که میخکها . گل‌هایی است که نامزدش اغلب آنرا برایش می‌آورده و به مقدار زیادی هم می‌آورده است و در پایان گفت و شنیدما نیز ناگهان بنحوی خود بخودی اعتراف کرد که حقیقت را با من نگفته است و این (رنگه) نیست، بلکه دخول روح در جسم یا موضوع تجسد است که به ذهنش رسیده بوده است باری این همان کلمه‌ای است که منتظر آن بودم؛ به علاوه کلمه رنگه هم چندان دور از منظور نبوده است، بلکه به نوبه خود پرانگیخته معنای کلمه دکارنه‌شن، (که در زبان فرانسه به معنای تجسد و رنگ بشره است و در زبان انگلیسی به معنای میخک می‌باشد) پس میتوان گفت که از عتفه سابق الذکر سرچشمه می‌گرفته و با اصطلاح پرانگیخته آن بوده است و نیز همین عدم صمیمیت و صداقت در گفتن حقیقت نشان می‌دهد که بیشترین درجه مقاومت تا به در همینجا بوده است و باز همینجا است که کنایه‌ها روشن‌تر از هر نقطه دیگر رؤیاست و جنگ بین لیبیدو و سرکوبی در آن، بارزتر و شدیدتر، برای اینکه موضوعی جنسی و غیرمجاز است. تذکر این موضوع که نامزدش همواره ازین گل‌ها برای او به هبه می‌آورده است؛ اشاره دیگری به معنای جنسی آنهاست و به معنای دوگانه دکارنه‌شن، افزوده می‌گردد. گل‌های اهدایی بهانه‌ایست برای بیان فکر هدیه جنسی و هدیه متقابل، نام بکارت خود را می‌دهد و در عوض متوقع يك زندگانی سرشار از عشق است. اینجا نیز اصطلاح‌های (گل‌های گرانبخت) و (یکی باید پول آنها را بپردازد) و اجد معنایی محتملاً مادیست. پس کنایه‌ها و رموز مربوط به گل‌ها در رؤیا و اوجد اشاره‌ای به دوشیزه وزن و مرد و گوشه‌ای نیز به موضوع ازاله بکارت به عتف است. در اینجا باید اعلام کرد که کنایه‌ها و رموز جنسی گل‌ها بسیار شایع است: گل‌ها یعنی اندام‌های زاینده گیاهان با اطمینان بکار نمایش اندام‌های تناسلی انسانی نیز می‌آید و گل‌هایی که عشاق آنرا هدیه می‌کنند، شاید مخصوصاً و اجد این معنای ناخودآگاهانه باشند.

دجشن تولدی که تا به در رؤیا تداوم آنرا می‌بیند؛ شاید به معنای تولد کودکی باشد. تا به نامزدش یکی میشود و او را در حالی که خود را برای تولد کودکی و بالتبعیجه برای عمل جنسی آماده میکند؛ نمایش می‌دهد. بنا برین فکر نهانی رؤیای مزبور ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که: اگر من بجای او بودم، به انتظار نمی‌نشستم و بدون اجازه از نامزدم ازاله بکارت به عتف می‌کردم و این در واقع همان چیز است که از کلمه Violate (هنگ ناموس) .

بخوبی پیداست. بدینمقال عنصر سادسی «لیبیدو» درینجا خودی می نماید .
در یکی از طبقات درونی تر رؤیا جمله Jarrange (من منظم می کنم) می بایستی
دارای معنای شهوانی - خود بخودی و بالنتیجه کودکانه باشد .

د نایم همچنین تصویری از قمر جسمانی خود دارد که فقط در رؤیا ممکن است . او
خود را هموار و مسطح چون میز می بیند و از همین رو در خصوص جنبه گرانبهای د وسط ،
(در جای دیگر آنرا (قسمت مرکزی گل ها می نامد) بکارت و دوشیزگی خود اصرار
می ورزد . اقی بودن میز نیز باید معنایی داشته باشد . این تمرکز رؤیا قابل ملاحظه
است زیرا هیچ چیز بهبودی دلیل نیست و هر کلمه ای ، کتابه از چیز است .
د نایم اندکی بعد متممی بر رؤیا افزود: من گل را با کاغذ سبز چین داد ، آراستم و افزود
که با کاغذهای تفتن آمیز و گل مگلی است که معمولاً با آن گلدانهای معمولی را می آرایند تا چیز
های نامنظم را بپوشانم یعنی آنچه را که ممکن بود دیده بشود ولی برای چشم خویشایند نبود ،
سوراخ و منفذ کوچکی در گلهاست . کاغذ مثل منخل یا خزه بنظر می آید . نایم کلمه آراستن (دکورت)
را با کلمه دکوریوم (به معنای خودداری و شایستگی) متداعی کرد ؛ چنانکه انتظار داشتیم . رنگه
سبز درین رؤیا یاد به چشم می خورد و با آن نیز کلمه هاپ (امید) را متداعی می سازد و این هم گوشه ایست
به حاملگی . درین قسمت رؤیا ، این همانی یا یکی شدن با مرد امر قالب نیست بلکه افکار مربوط
به خیالات و سراجت است که قالب است و می چربد . نایم خود را برای اوزی بیامی کند و به ممایپ
جسمانی خود که از آن خجل و در صد اصلاح آنست ، اعتراف میکند و کلماتی نظیر منخل و
خزه نیز دیگر نیازی به تفسیر و توضیح ندارد .

د این رؤیا افکاری را بر ملاء ساخته که دختر کهنکام بیداری بزحمت آنرا بجای می آورده
افکار مزبور مربوط به عشق جسمانی و ظاهری و به اقدامهای اوست و نایم خود را برای روز تولد
یعنی برای اینکه عمل انجام بگیرد ؛ مهیا ساخته است و ترس از ازاله بکارت و شاید همچنین درد
آغشته به خوشی در آن واحد ، در آن بیان می شود ، ممایپ جسمانی خود را قاش می سازد و با
افراق در ارزش بکارت و دوشیزگی خود ، آنرا جبران می نماید و گفتوی با کودکی که بتوان
نتیجه کار نصیبش می شود ، جنبه شهوی او را که چنین جلوه میکند ، توجیه می سازد و ملاحظات
حادی نیز ، که باعث مناسبتی ندارد ، نیز بیان می شود . رنگ آمیزی عاطفی این رؤیای ساده
نیز (احساس خوشبختی) با اندازه کافی نشان می دهد که عده های پرتوان عاطفی در آن اطفاء
شده است .

فهرتهی بدلیل ، نشان داده است که به تحقیق رؤیاهای پاکدلان در فهم معنای کنایه ها و
معنای رؤیاها پیش از همه به مامد می کنند . (در مجله بین المللی)

من درینجا تجزیه و تحلیل رؤیای یکی از شخصیت های تاریخی مصر ما را نقل می کنم برای
اینکه شیئی که احتمال داشت در همه موارد بتوان کنایه ای از آلت رجولیت تجلی کند ، درین
رؤیا به مدد اشارتی ضمنی کاملاً مسلم می شود که همواره واجد چنین معنایی است . و در
از شدن غیر مشخص شلاق مطمئناً کنایه از بوط است و انگهی رؤیای مزبور مثال خوبی است
برای نشان دادن شیوه ای که بدان واسطه افکار جدی و دودراز مبانی امور جنسی بصورت عناصر
جنسی کودکانه تجلی میکند .

۲ - رؤیای بیسمارك

(نقل از دکتر هانس ساکس H. Sachs)

(بیسمارك در افكار و خاطرات)

نامه‌ای را نقل میکنند که در ۱۸ دسامبر سال ۱۸۸۱ میلادی به امپراتور گیموم نوشت. این نامه شامل قطعه زیر است: «آنچه اعلیحضرت بمن می گوید مرا بر آن می دارد تا رؤیایی را که در بهار سال ۱۸۶۳ در خواب دیدم برای ایشان نقل کنم. این رؤیا مربوط به روزهای سخت است روزهایی که منری به چشم آدمیزاد نمی آمد. خوابی دیدم و فردا آنرا برای زخم و سایر شاهدان بازگفتم.

«دیدم در جاده باریکی در کوههای آلپ اسب میرانم. در طرف راست من ورطه و در طرف چپ صخره واقع بود و جاده بیش از پیش تنگتر می شد، آنچنان که اسبم از رفتن باز ایستاد و کمی جا مانع ازین بود که بعقب برگردم یا پیاده شوم. آنوقت باشا لقی که در دست چپ خود داشت بر دیوار صخره ای زدم و خدا را به گومک طلبیدم. شلاق بغایت دراز شد و در دیوار صخره ای، دالانی پدید آمد و راه عربی در آن باز شد که از آنجا میشد تپه ها و سرزمینهای مشجر چنانکه در بوهم و گروههای پروسی را با چشمهایشان دید در عین رؤیا بفکر اقتادم چگونه ممکن است این جریان را سرعت به شما اطلاع بدهم. رؤیا به پایان رسید و من خوشحال و قویدل بیدار شدم.

«جریان این رؤیا بدو قسمت قابل تقسیم است. در قسمت نخست نایم خود را در وضعی وحشتناک دیده و در قسمت دوم بنحوی مجزئه آما از آن نجات یافته است. وضع مشکلی که اسب و شب پیش درباره مسایل سیاسی فکر کرده و آنرا پنحو مضموماً دردناکی احساس کرده بود. تمایز استعدادهای ویران تصویر بیسمارك در قطعه بالا مبین وضع مایوس کننده وی در آن زمان است بنا برین وضع خود را بخوبی می شناخت و پیوسته بدان می اندیشید و همچنین درینجا نمونه برای پدیده مربوط به اعمال بدن سیلبرر رامی توان دید. اندیشه هایی که ذهن نایم را اشغال میکند و این موضوع که همه نقشها و راه حل های وی با موانع هموار نکردنی روبرو می شود اما ذهنش نمی تواند و نه باید ازین مسایل منفک شود، همه و همه چه خوب بصورت سواری که نه راه پس دارد و نه راه پیش، در رؤیا نموده شده است. غروری که مانع تسلیم و یا عقب نشینی او بود با کلمات زیر در رؤیا نشان داده شده است: به عقب برگردم یا پیاده شوم... ممکن نبود. طبیعت این مرد عمل که پیوسته برای خیر دیگران مشوش بوده است، سبب شد که بیسمارك خود را با اسب برابر نهد. اینکار را در فرستهای مختلف و بویژه درین عبارت معروف که «اسب شجاع زیر ساز و برك می میرد» کرده است. بنا برین کلمات اسب از رفتن باز ایستاد جا که ازین است که مردان فرط کار به این نیاز مند بود که از غم زمانه فارغ نشیند و بعبادت دیگر داشت از قید مسایل موجود واقعی و اره دو به خواب و رؤیا توسل جوید. تحقق آرزو که بخوبی در قسمت دوم رؤیا نمایان است قبلا بصورت جاده ای در آلپ درینجا نموده شده است. چه بیسمارك آنوقت بخوبی میدانست که مرخصی آینده خود را در کوههای

الب خواهد گذراند، در ناحیه‌ای از کاشتاین درویا که وی را پدانا انجام منتقل ساخته ؛ بدینمناول یکدفته او را از همه کارهای ناراحت کننده؛ دولتی رها نموده است .

در قسمت دوم رؤیا آرزوهای نایم تحقق یافته ، نموده شده است و این بدو طریق ، یکی کاملاً ساده و روشن و آن دیگر کنایه‌ای و رمزی . بشیوه کنایه‌ای آنجاست که صخره‌ها بکناری می‌روند و گذشته از دفع زحمت ، جاده‌ای در وسط آن پدید می‌آید که در واقع نمایش نتیجه مطلوبست در گوارترین وجهش و اما بشیوه‌ای ساده و روشن ، آنجاست که منظره گروه‌های پروسی که پیش آمدند ، به چشم می‌خورد . درین جا برای توجیه وحی پیامبران مزبور گویا نیازی به توسل به تأثیرات مذهبی نباشد و نظریه فروید درباره تحقق آرزو بنایت کافی است . درین مرحله جغد ، بیسارک آرزومند جنگی پیروزمندان با اطریش بود تا به بهترین وجهی از مزاحمت کشمکشهای داخلی پروس واردند . مشاهده گروه‌های پروسی با پرچمهایشان در بوهم و بالتیجه در کشور دشمن ، در واقع تحقق آرزوی مزبور است در رؤیا ، چنانکه منظور و مطلوب نظریه فروید است . فقط بعنوان یک چیز فردی باید افزود که نایم که پایش در میانست ، به تحقق آرزو پیوسته نمی‌کرد بلکه قادر بود واقعبینانه رادگر گونه و نقض کند . شلاقی که بنایت دراز ، میشود برای همه کسانی که اندکی به شیوه تعبیر رؤیا از طریق روانکاو آشناستند ، موضوع بسیار جالب و آموزنده‌ای است . شلاق و عسا و نیزه و همه اشیاء ازین نوع کنایه‌های جنسی معمولی است و حال که این شلاق و اجداین خصیصه است که می‌تواند دراز درازتر بشود ، چیزی که مخصوص آلت تناسلی است ، دیگر جای تردیدی باقی نمی‌ماند . البته این اغراق که درازیش به بینهایت میرسد ، مبین تصویری کودکانه است و موضوع بدست گرفتن شلاق اشاره‌ای بسیار روشن به عمل استمناء است ، البته این . جریان ربطی به زندگانی کنونی نایم ندارد ؛ بلکه مربوطست به ادوار بسیار بعید کودکی او . تعبیر دکتر اشتکل درینجا بسیار مفید است ؛ بزم اودست چپ کنایه از خطا و گناه و نواهی است و این چیزی است که با موضوع استمناء کودکان جور درمی‌آید . میان این طبقات کودکان بسیار بید و طبقات بالاتر و نزدیکتر که مربوط به نقشه‌های کنونی مرد سیاسی مزبور است ، از طبقه‌ای وسطی میتوان سراغ گرفت که با آن دو طبقه دیگر در ارتباط است . تمام صحنه؛ و ارستن بطریق مجزئه آسا از وضع وحشتناک در سایه ضربهای که با استمداد از خدا به صخره نواخته میشود ، بصراحت یادآور آن صحنه از کتاب تورات است که موسی برای رقع عطش بنی اسرائیل صاه به صخره میزند و آب فوران می‌کند . بسادگی می‌توان قبول کرد بیسارک که از خانواده‌ای پرستان و از تورات مطالبی آموخته بوده ، این قطعه را فراموش نکرده بوده است و در این ادوار کشمکش ، بعید نیست که بیسارک خود را با موسی که با شورش و کینه و ناسپاسی امتش رو بر داشته بود مقایسه کرده باشد . این موضوع ، صحنه مزبور را با آرزوهای کنونی وی مربوط می‌سازد . از طرف دیگر این قطعه تورات واجد ویژگیهایی است که بدر دیک رؤیای مربوط به استمناء می‌خورد . موسی علی‌رغم دستور خدا عسای خود را برمی‌دارد و خداهم به عقبه بت این سرکشی به او بلاغ کرد که پیش از دیدن ارض موعود خواهد برد . عسا که بی‌شبهه کنایه از آلت است - و موسی بدون اراده خدا آنرا بدست گرفت و مایمی که از ضربت او پدید می‌آید و تهدید به مرگ ، در واقع خلاصه‌ایست از مراحل مختلف استمناء در بچه ها . جالب اینست که چگونه این دو تصویر غیر همجنس که یکی

محصول فكريك مرد سياسي داهي است و آن ديگري مابين يكي از تمايلات كودكانه ، در سايق اين قطعه تورات باهم در آميخته و اشتباه شده است ، و بدین نحو توانسته است همه عناصر ناگوار و غمبار را پس بزند . اين موضوع كه گرفتن عمامه عملی نهی شده و ممنوع است و سر كشي به حساب می آید ؛ بنحوی كه نابه ای بادست چپ نموده شده است . اما در محتوی پیدای رؤیا ؛ خدا مخصوصاً برای این پایش به میان كشيده شده است تا اندیشه نهی و منع و چیز پنهانی كه در میان بوده از بین برود . از دو بلاغی كه خدا به موسی میكند يكي آنكه ارض موعود را خواهد دید و ديگر آنكه پیش از دیدن آن در خواهد گذشت ، يكي بطور بسیار آشكار تحقق یافته ، تجلی کرده است (نگاهی به تپه ها و سرزمین سرسبز و خرم) و آن ديگري كه بسیار غم انگیز است ؛ اصلاح جلوده ای نكرده است . راست است كه آب در ضمن این اصلاحی كه دو صحنه مزبور را بهم پیوسته ، ناپدید شده ، اما این خود صخره بود كه افتاد .

همی توان انتظار داشت كه نتیجه فلان رؤیای كودكانه درباره استمناء كه ممنوعیت آن نیز ضمناً مذکور افتاده است ؛ این آرزوی خواست باشد كه اشخاص مقتدر خانواده ایشان از آن باخبر نشوند . اما درین رؤیا آرزوی مزبور جای خود را به آرزوی ضد و مخالف خود داده است با این معنی كه میخواست هر چه زودتر ماجری را به پادشاه اطلاع بدهد . این تغییر شكل كاملاً با خیال باقیهای نايم در مورد پیروزی كه مربوط به طبقات بالای فكر رؤیا و قسمتی از محتوی پیدای رؤیا است كاملاً جور در می آید . رؤیای مربوط به فتح و پیروزی غالباً شامل میل به فتح و پیروزی جنسی است . چند خط اصلی ازین رؤیا از جمله مقاومت در برابر دخول ، راه گشادی كه توسط شلاق دراز بازمی شود ، مؤید این معناست ، اما این چیزها توانسته است چنین خط مشی فكري و میلی به رؤیا بدهد یعنی دكافیء نبوده است . مادر اینجا با نمونه ای از موضوع جا بیجاشدن در رؤیا در برهستیم كه كاملاً ممتاز است . بدین معنی كه چیز ناشایسته و با اصطلاح «مگو» بنحوه ای مهیا و آماده شده است كه بهیچروی از ورای تار و پودی كه بمنزله نقاب حامی روی آن گسترده شده است ، نتواند بگذرد . از اینجا می توان نتیجه گرفت كه چرا خلیجان درین رؤیا پس رانده شده است . این يك مورد كاملاً ممتاز و نيك فرجامی است كه فلان میل یا آرزو بدون اطلاع یا آگاهی ما نرسیده است و برای همین است كه نايمان چنین رؤیاها بی ، پس از بیدار شدن احساس خوشوقتی نیر و مندی می كنند .

۴۶- رؤیای یكنفر شیمی دان

ماجرای جوانی مطرح است كه می كوشد از عملیات هنگام تنهایی دست بكشد و با زنی رابطه برقرار سازد .

گزارش مقدماتی - روز پیش از وقوع رؤیا توضیحاتی درباره عكس العمل گمراه كننده است كه در آن ما نیز یوم رات تحت عمل كاتالیزری دید ، در اثر صد درصد خالص حل می كنند ، به دانشجوی داده بود و دوروز پیش نیز همین عكس العمل موجب انفجاری شده بود كه در طی آن دست دانشجوی سوخته بوده است .

رؤیا : . باید بروم و تهیه كند از فنیل مانیز یوم ؛ دستگاه را بخوبی می بیند اما خودش مانیز یوم است . خود را در حالتی مخصوصاً متزلزل و ناثبات احساس میكند (پایداری مشکوك) ؛ بی درنی با خود می گوید : «خودش است

درست است، پاهایم حالا تجزیه می‌شود؛ زانوهایم نرم می‌گردد.» سپس دستش را آنجا روی زانو می‌گذارد و پاهایش را لمس می‌کند. درین اثنا (نی‌داند چطور) پاهایش را از قرع کشید و باز با خود گفت: «ممکن نیست، بله؛ باین وجود بخوبی درست شده‌است. درینجا نیمه بیدار شد درو یاراً تزلزل خود تکرار کرد برای اینکه می‌خواست آنرا برای من تعریف کند. از نتیجه رؤیا می‌ترسید و درین مدت نیمه‌خراب و نیمه بیداری، بسیار تحریک شد و مرتباً با خود تکرار می‌کرد: «فنیل فنیل...».

۲. با همه افراد خانواده‌اش در ناحیه اینگ... است و باید سر ساعت یازده و نیم به ملاقات خانمی برود. اما تا ساعت یازده و نیم بیدار نشد با خود گفت: «حالا خیلی دیر است، تو پیش از نیم‌ساعت بعد از ظهر نخواهی رسید. بلافاصله دید که همه افراد خانواده‌اش گرد هم جمع آمده‌اند و بنحوی ویژه مادرش وزن خدمتکار را که ظرف سوپ را می‌آورد، دید. آنوقت با خود گفت: حالا که سر میز آمده‌اند، نمی‌توانم بروم.»

تجزیه و تحلیل - وی یقین دارد که رؤیای اول مربوط به خانمی بود که وی با او قرار ملاقات داشت (رؤیای شب پیش از موقع ملاقات بوقوع پیوسته بود) دانشجویی که وی توضیحاتی با وی داد پس کی است بسیار کریمه‌المنظر، وی به او گفته بود: «اینطور نیست؛ برای اینکه ما نیز یوم هنوز دست نخورده بوده و دانشجو بنحوی تفاوتی با جواب داده: «البته بله؛ اینطور نیست. خوب بماند؛ این دانشجو باید خودش باشد، - او همان اندازه نسبت به تجزیه خود بی‌اعتنا است که آن دیگری به ترکیب خود - این من هستم که نقش او را در رؤیا بازی می‌کنم و به عمل جراحی مبادرت می‌ورزم. چقدر بی‌اعتنائی او باید مرا همراه منزجر» بکند؛

از طرف دیگر وی همانست که باید تجزیه شود (ترکیب). منظور همان مسالجه‌اش هست پاها در رؤیا یاد آور تأثیری است از شب پیش. چه بهنگام درس رقص خانمی را دیده بود و خواسته بود او را بدام بیندازد و آنچنان او را بخود فشرده بود که فریادش در آمد. وقتی که از کار فشردن فارغ شد فشاری از طرف زن روی قسمت پائین ساق پایش تا زانو یعنی درست در همان جایی که در رؤیا بدان اشاره شده است، احساس کرد. پس ما نیز یوم موجود در قرع در واقع همین زنست که سرانجام روابط با او بروق مراد می‌شود تا نیم همانطور که در برابرین زن مرد است در برابر من زن است و اگر روابطش با زن بروق مراد گردد مثل اینست که مسالجه من مؤثر واقع شود. این موضوع که وی تن خود و زانوایش را لمس می‌کند، اشاره است به استمناء و مربوطست به نخستکی روز پیش زیرا ساعت ملاقات درست سر ساعت یازده و نیم بود و میل او باینکه درین ساعت بخوابد و به اشیاء جنسی خانگی بسنده کند (یعنی به استمناء) نشانه مقاومت وی است.

درباره تکرار کلمه فنیل تا نیم به من گفت که همه کلمات مختوم به Yi دله همواره خوشایندش بوده است چه خیلی ساده می‌توانست آنرا استعمال کند. این حرفها چیزی را نمی‌رساند و توجیه نمی‌کند و وقتی که کلمات مختوم به شلمیل Schlemihl را بوی تذکر دادم، بشدت خندید و گفت که تا پستان امسال کتابی از پرووست خوانده است و یکی از فصول آن بمنوان

مطردان عشق مربوط بوده است به شله میلیه، در ضمن خواندن این فصل با خود گفته بوده است که شامل منم هست. نرفتن به محل ملاقات هم در واقع از «شله میلیری» سر چشمه می گرفته است. (شله میل — بیوفا، و لنکار، بدقول.)

بنظر می رسد که کنایه ها و رموز رؤیا از یک تأیید تجربی مستقیم نیز برخوردار شده باشد چه در ۱۹۱۲ به اشاره ای از طرف سو بودا، دکترک. شر و تر از راه تلقین به افرادی که بخواست مصنوعی خفته بودند! رؤیایابی را موجب شد که قسمت اعظم محتوی آنرا خود تعیین میکرد مثلاً وقتی که رؤیای مربوط به روابط متعارف و غیر متعارف جنسی را تلقین می کرد؛ عناصر جنسی جای خود را به کنایاتی می داد که نزد معبران آشنا به معانی روانکاری معلوم و مکتوف است. مثلاً با تلقین حالت جنسی غیر متعارف زنان نسبت بهم، زنی که بخواست مصنوعی خفته است در خواب می بیند که دوست جنسی وی جامه دانی قرمز در دست دارد و روی آن بر چسبی چسبانده اند که این کلمات روی آن نوشته شده است که «خانها، تنها» هیچگاه از کنایه ها و رموز رؤیا و تعبیر آن چیزی با نایم نگفته بودند. بدبختانه در مورد این آزمایشهای مهم! نمی توانیم به مدد دکتر شر و تر حدود و دامنه استعمال آنرا ارزیابی کنیم زیرا شر و تر اندکی بعد خود کشی کرد و از او جز نقل قولی در مجله بین المللی در دست نداریم.

حال که از بحث در کنایه ها و رموز رؤیا فارغ شده ایم؛ باز میگردیم به بحث درباره رؤیا های نمونه. تصور می کنم بتوان قسمت اعظم این رؤیاها را به دو نوع مختلف تقسیم کرد: عده ای که همواره واجد معنایی تغییر ناپذیر و ثابت است و عده ای دیگر که با وجود محتوی همان و مشابه خود، باید به انحاء بسیار مختلف تعبیر و تفسیر شود. بیشتر درباره یکی از رؤیاهای نوع اول که در خصوص امتحان بود؛ حرف زده ام.

رؤیاهای مربوط به قطاری که آدمیان نصیر سردار باید از نوع رؤیاهای مربوط به امتحان دانست، زیرا هر دو یک جور تأثر عاطفی ایجاد میکنند و آنکهی تعبیر آنها نیز این مقایسه را تأیید میکند. اینها رؤیاهای تسلی بخش هستند که ما را در برابر خلعجان دیگری که در رؤیا احساس می کنیم مانند خلعجان ناشی از مرگ. حفظ و حراست میکنند چه در قفن، یکی از پایه دار ترین و مستعمل ترین تعبیرهای کنایه ایست که برای مرگ وجود دارد ولی رؤیا ما را تسلی داده میگوید که: آرام باش: نخواهی مرد (نخواهی رفت) چنانکه رؤیای مربوط به امتحان به ما دلداری می دهد که: نترس، این در قفه هم اشکالی برایت پیش نخواهد آمد. اشکالی که در توجیه و تعبیر این دو نوع رؤیا وجود دارد از اینجا سرچشمه می گیرد که تأثر «خلعجان» مخصوصاً به تأثر «تسلی» متصل و پیوسته است.

معنای رؤیاهائی که مربوط به کندن دندانهاست و من بکرات چنین رؤیاهایی را نزد بیمارانم تجزیه و تحلیل کردم. مدتها بر من نامعلوم بود زیرا با حیرتی تمام مشاهده می کردم که در برابر تعبیر این قبیل رؤیاهای سخت مقاومت می کنند.

سرانجام مشکل حل شد و آنهم در کمال بداهت بدین معنی که محرك اصلی این رؤیاها نزد مردان، استمناء بهنگام بلوغ است و هم اکنون دور رؤیا ازین دسته را که یکی از آنها در عین حال رؤیائی مربوط به پرواز است، در اینجا تشریح خواهیم کرد. این هر دو رؤیا از آن یک نفر

است ، از آن جوانی که تمایل شدیدی به همجنس خواهی دارد ولیکن آنرا تحریم میکند .
 به تماشای نمایش «فیلدلیو» رفت و در قسمت ارکستر اپرا در کنار ل. جای
 دارد که با وی مهربانست و وی خواهان جلب دوستی اوست. ناگهان از اینطرف
 بطرف دیگر ارکستر پرید و دست در دهن گذاشت و دودندانش را کند .
 خودش در مورد فرارش چنین گوید که گویی در هوا پرتاب شده بوده است . چون به
 تماشای نمایش «فیلدلیو» رفته بوده ، این بیت به یاد مایم آید :
 که زن زیبایی را بدست آورد ...
 اما بدست آوردن زن مهربان در شمار آرزوهای نایم نیست. بلکه جایش بود که آرزوهایش
 بدین اشعار بیان میشد :

که رفیق بزرگی بدست آورده است
 که دوست ، دوستی شد .

رؤیا این توفیق بزرگ را بردارد اما تحقق آرزو اینجاست . اندیشه های غمبار نایم در
 خصوص بدبختیهایی که اقدامات دوست طلبانه وی برای او پیش آورده درین رؤیا پنهان است .
 به «پیرون پرتاب» شده است و با حضور جوانی که وی در کنار او به «فیلدلیو» گوش می کرد ، از چنین
 حادثه ای می ترسید . همچنین است خالمره خوار کننده استمنایی که نایم پس از مشاهده خودداری
 دوستش از قبول پیشنهاد وی ، دوبار پشت سر هم آنرا تکرار کرد و اینک آن رؤیای دیگر :
 دو استاد دانشگاه که وی آنها را میشناسند ، او را بجای من معالجه کردند یکی
 از آنها کاری با آلتش کرد و او ترسید مبادا عمل جراحی باشد دیگری با میله ای
 آهنی بدهنش زد بطوری که یکی دودندان وی افتاد و خود نیز با چهار دستمال
 ابریشمی بسته شده است .

ازینکه رؤیای مزبور واجد معنایی جنسی است ، گمانی نتوان برد . دستمال های ابریشمی
 اشاره به یکی شدن نایم است با یک همجنس طلب آشنا . نایم که هیچگاه زندگانی جنسی متعارفی
 نداشته و در عین حال بدنیال برقرار کردن مناسبات جنسی با مردان نرفته است ؛ زندگانی جنسی
 را به شیوه استمناء زمان پاوخن که بدان واقف است ، پیش خود تصور میکند .
 به گمانم تمام تمییراتی را که معمولا در رؤیای نمونه کشته شدن دندان رخ می دهد ، مثلا
 وقتی که شخص دیگری دندان نایم را می کند و غیره ، همه همه را بدون توجه به این تمییرات
 اندک . با دیدیک شیوه تعبیر و تفسیر کرد (۱) شاید شگفت بنظر برسد که دندان کشته شده واجد
 چنین معنایی باشد .

باید در اینجا یاد دیگر به این موضوع جا بجا شدن کامل که اینهمه در رؤیاها به چشم می خورد
 و به کار عناصر سرکوبی شده جنسی می آید و مبتلایان به هیستری در سایه آن قادر به اجر او انجام
 تمام انواع احساسات و امیال خود - که مربوط به اعضاء تناسلی است - روی سایر اعضاء بدن
 که سانسور در آن مداخله ای ندارد ، می شوند ، پرداخت. در مورد بالا هم وقتی که کتاینها و زموذ

(۱) این موضوع که شخص دیگری دندان نایم را بکند معمولا کتابه از حنف آلت تناسلی
 یا اختگی است (همچنانکه در مورد موهایی که آرایشگری می چیند . اشتکل) میان رؤیاهای مربوط
 به کندن دندان و دندان ساز فرق هست ؛ چنانکه ب. کوریات در مجله بین المللی بدان اشاره کرده است ،

عالم ناهشیاری قسمتهای صورت را جانشین اعضای تناسلی نمیکند ، با جا بجا شدن کاملی از این نوع، سروکار داریم. در زبان آلمانی هم اصطلاحهایی هست که بهمین ترتیب عمل میکند همینتر باکن = گونه های عقب، لبها = شاملین. یعنی واقفاناً با آلت رجولیت بر ایر نهاده و موهای آنرا مکمل این تشبیه و مقایسه گفته اند. فقط دندانها از هر نوع تشبیه و مقایسه ای بر کنار مانده و روی همین اصل است که عناصر ممنوع الوجود جنسی بدان صورت جلوه می کنند .

منظورم از این بیان آن نیست که این جمله را برای روشن کردن تعبیر رؤیاهای مربوط به کندن دندان ، بنوان رؤیاهای حاکی از استمناء ، کافی و شافی می دانم ، هر چند که در سحت این تعبیر شکی ندارم (۱) بلکه آنچه را می دانم ، می گویم و به بقیه کاری ندارم . اما باز باید مطابقت دیگری را که در زبان ما هست ، در اینجا باز گویم ، در کشور ما اصطلاح زنتبه و ناهنجاری از برای کلمه استمناء وجود دارد که بطور تحت اللفظی عبارتست از : یکی از خود پس انداختن یا یکی از خود بیرون کشیدن (۲) نمی دانم این اصطلاحات و تبایر از کجا آمده است و در حقیقت چه استعاره ایست اما دندان کامل را به اصطلاح دومی می خورد (۳) .

۱ - مطابق نقل قولی از ث . ژ . یونگ ، رؤیاهای مربوط به کشیدن دندانها در مورد زنان واجد معنای زایمان است و ا . جونز ، برهان خوبی برای این موضوع آورده است عنصر مشترک میانۀ این تعبیر و تعبیر سابق الذکر اینست که در هر دو مورد (چه در مورد حذف آلت تناسلی و چه در مورد زایمان) جدا کردن قسمتی از بدن در رؤیا مطرح است .

۲ - رؤیای «مربوط به بیوگرافی» در همین کتاب .

۳ - در اینجا از قول اتورانگ رؤیای دیگری را درباره کندن دندان نقل می کنم تا با این عقیده عوام که کندن دندان را کنایه از مرگ یکی از خویشان می دانند ، مبارزه ای کرده باشم . از لحاظ علم روانکاری چنین تعبیری چیزی جز یک تقلید مسخره آمیز نیست .

یکی از همکاران که مدتی است پیش از پیش به موضوع تعبیر رؤیای علاقمند شده است تذکرات زیر را درباره رؤیاهای مربوط به کندن دندان به من داده است .

«بتازگی خواب دیدم که نزد دندان ساز هستم و وی یکی از دندانهای عقبی فك پایین مرا سوراخ میکند . آنچنان بدان پرداخت که آنرا از حیز انتفاع انداخت . آنوقت با انبر آنرا گرفت و بعد با آنچنان سهولتی در عین تفریح و شوخی آنرا کند که مرا به حیرت واداشت. گفتم که نباید ناراحت بشوم برای اینکه این همان دندانی نیست که او آنرا جدا کرده بوده است و آنرا روی میز گذاشت و دندان که ظاهر از زئای فك بالا بود بزمین افتاد و نکته که شد از صندلی بزم خاستم و با کتجکاوای نزدیک شدم و پرسش طبی کردم: دندان ساز برایم توضیح داد و در ضمن جدا کردن قطعات این دندان (که بفسیدی خیره کننده ای بود) و سوندن آنها با آلت مخصوص (بطوری که بصورت گرد و غبار در بیاید) گفت که این مربوط به بلوغ است و این پیش از بلوغ است که دندانها به سادگی درمی آیند و در مورد زنان نیز بهنگام تولد کودک سپس (در یک حالت نیمه بیداری ، ظاهراً) این رؤیا با انزال توأم بوده اما نمی توانستم بگویم در کدام لحظه رؤیا این انزال دست داده بوده است ، بنظرم در همان لحظه ای اتفاق افتاده بوده که دندان کشیده شده بوده است .

گروه دوم رؤیا‌های تیبیک و نمونه‌های مهمی بود که به رؤیاها بی‌درزمینهٔ پریدن و پریدن بدون بال‌زدن و افتادن و شنا کردن و غیره این نوع رؤیاها به چه مناسبت و بطور کلی و عمومی نمی‌شود. باین پرسش پاسخ گفت زیرا چنانکه خواهیم دید معانی آنها در هر موردی فرق میکند مگر عناصر احساسی آنها که همگی از منبع واحدی منبسط میگردد .
اطلاعاتی که از روانکاوی بدست می‌آید ما را بر آن میدارد نتیجه بگیریم که این رؤیاها

بقیه رؤیا را دیگر بیاد ندارم و چنین به پایان رسید: کلاه و لباس مرا گذاشتم بدین امید که آنرا در جایی، بی‌سمان، در کفش کن‌دندانها برایم باز خواهند آورد و با پالتو با عجله بطرف قطاری که عالم بود، رفتم. در آخرین لحظه موفق شدم به درون واپسین واگن که فعلاً در آن کسی بود، بجهم. اما نتوانستم وارد آن بشوم و با جبارمی بایستی مسافرت خود را با ناراحتی انجام بدهم اما سرانجام از وضع ناراحت خود رانجات (دادم و وارد تونل بزرگی شدم که از جهت مقابل آن دو قطار دیگر می‌آمد. ظاهراً مثل اینکه قطار ما تونل بوده‌است، این قطارها از قطار ما عبور کردند از برای یکی از پنجره‌های واگن، مثل اینکه بیرون بوده باشم نگاه کردم .

و اینک حوادث و افکار روز پیش از وقوع رؤیا که بکار تمبیر آن می‌آید .

الف. راست است که یکنفر دندان‌ساز از مدتی پیش با دندانهای من ور می‌رود و چنانکه رؤیا همچنان از دندان فك پایین نه در ضمن رؤیا آنرا سوراخ می‌کردند و اتفاقاً دندان‌ساز مدتها است که برخلاف انتظار و میل باطنی من با آن ور میرود، درد کشیدم. صبح روز پیش چون درد داشتم به مطب او مراجعه کرده بودم و به من گفته بود که باید بگذارم دندانهای دیگر از همان فك را که احتمالاً در دوازده سالگی می‌شود، بکنند منظور دندان عقل بود که تازه در آمده بود. به این مناسبت سوالی از او کرده بودم که بوجدان طبی او مربوط میشد .

ب. در بسند ظهر همان روز، لازم آمده بود که از کج خلقی خود نزد خانمی عندربخواهر و درد دندان را دلیل بیاورم. درین اثنا خانم مزبور برایم حکایت کرده بود که می‌تواند از اینکه مجبور شود ریشه دندانهای را که مبنای آن کلاما تپا شده‌است، بکشد، به اندیشهٔ آوردن دندانهای بالا مخصوصاً دردناک و کشیدن آن خطرناک است؛ هر چند که یکی از دوستانش باو گفته است که دندانهای فك بالا (که در موردی یکی از همین دندانها مطرح بود) آسان‌تر کنده می‌شود. این دوست برایش همچنین نقل کرده بود که چگونه پس از خواباندن وی دندانهای را که از آن در رنج نبود، کتندند و این موضوع بر نفس او از کشیدن دندان مبلتی افزوده بود. سپس از من پرسید دندانهای ثنا یا کدامند و از خواصشان چه می‌دانم من او را از قبول داستانهایی که خاله زنگنه درین باره شایع کرده‌اند بر حذر داشتم و در همین حال باو گفتم که در بسیاری از اندیشه‌های عامیانه حقیقی هم هست خودش یکی از این داستانهای بسیار قدیمی را بیاد داشت که می‌گوید: زن آبستنی که دندانهایش درد می‌کند، پسر میزاید .

ج. این فتوی مرا بیاد نظریه فروید در کتاب (تمبیر خواب چاپ دوم ۱۹۳) انداخت که می‌گوید رؤیاهای مربوط بکنده شدن دندان کتابه از استمناء است. اتفاقاً عبارت عامیانهٔ مزبور نیز دندان و آلت رجولیت (پس) را با هم مربوط می‌سازد پس آنشب این قطعه از کتاب مزبور را خواندم و گذشته از چیزهای دیگر اشارات و اطلاعات زیر را در آن یافتم
بقیه در صفحه ۲۷۴

مربوطست به تأثرات دوران کودکی و یادآوری‌های حرکتی هستند که اینهمه نزد کودکان عزیز و مطبوع است. کدام عمو یا دایی است که بچه خواهر یا برادر خود را به هوا پرتاب کرده و او را دست بلند نکرده و در طول اطاق ندویده و او را از بالای سر خود نبرده و تظاهر به بول کردن او نکرده و یا او را روی زانویش تاب نداده و یکدفعه با دراز کردن پاها او را نینداخته باشد؟ بچه‌ها درین گونه موارد فریادهای شادی سر می‌دهند و مصراحت تقاضای تجدید صحنه‌ها را دارند

که نفوذ آن در رویای مورد بحث من بهمان اندازه روشن است که حوادث سابق الذکر فریاد در باره رویاهای مربوط به دندانهای کنده شده نوشته است که «معركه این نوع رویاها در مردان استثناء بهنگام بلوغ است» و می‌افزاید: «بصورت تغییرات فراوانی که در رویاهای نوعی و نمونه‌ای کنده شدن دندان رخ می‌دهد مثلاً وقتی که دیگری دندان نایم را می‌کند و غیره جمله‌گی را می‌توان بیک شیوه توضیح و توجیه کرد. شاید شکفتن بیاید که دندان کنده شده واجد چنین معنایی باشد در اینجا باید باین موضوع جا بجا شدن کامل اشاره کنم که فراوان دیده می‌شود و یکار تجلی عناصر جنسی می‌آید و مبتلایان به بیماری هیستری در سایه آن تمام احساسات درخواست‌های خود را که مربوط به اعضای تناسلی است، می‌توانند روی سایر قسمت‌های بدن بصورتیاب روزنمایش بدهند... باز باید به مطابقت دیگری که در زمان ماهیت، اشاراتی کنم. در کشورهای ما اصطلاح زنده‌ناهنجاری برای کلمه استمناء وجود دارد؛ سیثا بنزد ائوس رایسن، یا دسیس آبن هر و نتر رایسن، من این اصطلاح را از اوان جوانی میدانستم و فلان ممبرور زنده‌اکتون بدون تحمل زحمتی قادر است عناصر کودگانه را که باید در بدن این رویا باشد، پیدا بکند. باز در اینجا خاطر نشان میکنم سهولتی که در کشیدن دندان درین رویا بکار رفته است دندانی که بعد معلوم میشود جزء ثنایای فك بلاست، یادآور حادثه‌ای از دوران کودکی منست چه خودم در آن روزگار بآسانی کامل یکی از دندانهای ثنایای فك بالا را که لغ می‌خورد، بدون احساس دردی کشیدم. این ماجری که اکنون بروشنی آنرا در خاطر دارم و با تمام جزئیاتش مربوط به همان زمانی است که تازه با استمناء آشنا شده بودم (خاطرات زیر لحاف).

«اشاره‌ای در کتاب فروید اظهار عقیده ت. ژ. یونگ دایر بر اینکه رویاهای مربوط به دندانهای کنده شده در زنان به معنای رویاهای مربوط به زایمان است، شده است این اظهار عقیده و همچنین آن عبارت عامیانه درباره معنای رویاهای مربوط به درد دندان نزد زنان آریستن، سبب تقابل و تضاد میان معنای زنانه و معنای مردانه در چنین رویاهایی شده است. بعلاوه رویای قدیمی تری را هم بیاد دارم. پس از چندی که از پرداخت پول کلان من به دندان‌ساز درازاء روکش‌های طلائی که روی دندانهای من کشیده بود، خواب دیدم که این روکش‌ها افتاده و من در ضمن رویا سخت برآشفتم. اکنون معنای این رویا را نیندادم و آن در باب مزایای مادی عمل استمناء است (اقتصاد) فکر میکنم آنچه را که خانم در خصوص معنای خوابهای مربوط به درد دندان در زنان باردار یامن گفته است، اینهمه فکر را در خاطر من برانگیخته است.»

«رناک ادامه داده می‌گوید، این بود توضیح بروشنی بخش و بی‌عقیده من کاملار دست همکارم و من چیزی ندارم که بدان بفرزایم اما به معنای احتمالی قسمت دوم رویا که در سایه کلمات استخاله‌ای از قبیل دندان کشیدن - قطار - کشیدن - سفر رفتن) ظاهراً معرف این معنی است که ناپیمنی خواهد از راه احیاناً سخت و سراسیم میان استمناء و روابط جنسی (توتلی که قطارها در جهان مختلف

مختصاً موقمی که بازی همراه با اندکی وحشت و سرگیجه باشد چندان درمالهای آینده این را در رویا تکرار خواهند کرد اما دستهای را که آنها را بالا و پایین برده بود، از یاد می برند بطوری که آزادانه می برند می افتند. می دانیم چقدر بچه های کوچک از تاب خوردن و چرخیدن خوششان می آید، اندکی بعد خاطرات دوران قبل شان با مشاهده عملیات سیرک ما زنده و بیدار می شود. در بسیاری از پسر بچگان بحر انهای هیستریکی چیزی جز تقلید از این عملیات نیست. با کمال مهارت و کاردانی آنرا انجام می دهند. بسیار اتفاق می افتد که این بازیهای توأم با حرکت و جنب و جوش که در حد خود بیگناها نه است. موجد تحریکات جنسی شود (۱)

برای آنکه تمام این موضوعات را در کلمه ای خلاصه کنیم، کلمه ای که نزد ما بسیار مستعمل تر

در رفت و آمدند) بگذارند و همچنین به خطراتی که ممکن است این روابط در بر داشته باشد (حاملگی بالغ) اشاره ای می کنیم.

این ماجری از لحاظ نظری بدو دلیل بنظر مجالب آمده است. یکی آنکه رابطه ای را که فریود میانه اترال و عمل کشیدن دندان کشف کرده است، تأیید میکند و مانع جبریم احتلام را، تحت هر شکل و شمایل که تجلی کند، بمنابۀ ارضایی تنها تلقی کنیم که بتحریرک مکانیکی نیازی ندارد در اینجا نیز به چیزی مربوط نیست، حتی به یک چیز خیالی و غیر واقعی. وسیله ای هم ندارد بطوریکه میتوان گفت یک ارضاء جنسی خود بخودی است و حداکثر اشاره کوچکی به همجنس طلبی (دندان ساز) میتوان در آن سراغ کرد. دوم آنکه، باید موضوع زیر را نمایان ساخت چه ممکن است خرده بگیرند که مداخله استنباط فریودی درین مورد بهبوده است برای اینکه حوادث روز پیش کاملاً برای ادراک محتوی رویا کافی بود. ملاقات دندان ساز و گفت و شنود با آن خانم و مطالعه کتاب «تفسیر خواب» برای بیان این موضوع که تا نیمه در طی خواب دندان نشد در گرفته و چنین رویایی داشته کافیست و حتی اگر بخواید میتوان گفت که این رویا بر او تجلی کرد تا مزاحمت در درازا سرخوابش رفع کند (صورت نمایش دندان دردناک و امحای درد مورد بحث به مدد اترال) اما بزحمت تصور توان کرد که مطالعه توضیحات فریود در خصوص روابط میانه دندان کننده شده و استثناء توانسته باشد چنین عقده ای را اگر از مدت ها پیش در او وجود نداشته باشد چیزی که تا نیمه بدان معترف است، در تایم بوجود آورد چیزی که علاوه بر گفت و شنود با آن خانم، باعث تجدید و احیای این رابطه شد. خود تایم آنرا با ما می گوید، به دلایلی که بسادگی قابل فهم است وی نمیتوانست با مطالعه کتاب مزبور این معنای نوعی رویای مربوط به کننده شدن دندان را باور بدارد و آرزو داشت بدانند آیا این نکته در مورد تمام رویاهای این نوع صادقست یا نه. رویای مورد بحث این موضوع را بخود او مدلل کرد و سرچشمۀ تردیدهای وی را نیز بر خود او آشکار ساخت. بدین منوال، حتی بدین معنی، رویای وی در واقع تحقق آرزوی است: آرزوی اینکه از استحکام و دائره اشتمال استنباط فریود در این مقوله واقف گردد.

(۱) یکی از همکاران جوان، بدون آنکه کوچکترین اختلال عصبی داشته باشد موضوعات زیر را برای من نقل کرده، «به تجزیه شخصی دریافتیم که در گذشته و قتیکه آلاکلنک بازی میکردم، مخصوصاً لحظه ای که آلاکلنک سرعت پایین می آمد، احساس خاصی در اعضای تناسلی خود احساس میکردم باید بگویم یک احساس لذت بود هر چند که برای من نامطبوع نبود». بیمار آن غالباً به من گفته اند که نخستین نموظ های آمیخته به لذت را در دوران کودکی بهنگام خریدن آذر درخت احساس کرده اند. روانکاری بوضوح نشان میدهد که نخستین تأثرات جنسی از بازیهای سخت و کشتی های دوران کودکی برخاسته است.

و رایج تر از سایر کلمات است، مفهوم کلمه «هتزن» دوران کودکی (عمل دویدن بدنیال، دنبال کردن و تحریک کردن) است که در همه رؤیاهای مربوط به پرش دشنا و سقوط و سرگیجه مزبور و غیره تجدید و اقتباس می شود؛ با این تفاوت که احساس خوشی و لذت درین رؤیاها به خلعجان و اضطراب و دلهره مبدل می شود. همچنانکه بر همه مادران آشکار است. تحریکات کودکان مزبور در عالم واقع غالباً به نزاع و کشمکش و گریه به پایان می رسد.

پس دلایل مقلی برای طرد توجیه رؤیاهای مربوط به پرش و سقوط از راه احساسات پوستی و حرکات دیوی و غیره بوقت خواب در دست داریم. بنظر من خود این احساسات بوسیله خاطراتی که رؤیاهای مزبور بدان مربوط می شود، حادث می گردد بنا بر این جزه محتوی رؤیا هستند به منابع و انگیزه های آن.

این تأثرات حرکتی مشابه و یکسان که واجد اصل و ریشه مشترک هستند. ممکن است برای نمایش افکار بسیار متنوع رؤیا بکار رود و مورد استفاده واقع شود رؤیا هایی که نایم در ضمن آن می پرد یا بدون بال زدن پرواز می کند و غالباً مطبوع هم هست مستلزم توضیحات و توجیحات گوناگون است: در پاره ای از موارد جنبه خاص دارد و در موارد دیگر جنبه عام نوعی (نمونه ای) یکی از بیماران من عادت داشت خواب ببیند که بدون بال زدن بر فراز خیابان، در ارتفاعی پندون تماس با زمین در پرواز است. وی بسیار کوتاه قد بود و از آنزال که مستلزم داشتن روابط جنسی با مردانست، نفرت داشت، بنا برین رؤیایش در واقع تحقق این دو آرزویش بود زیرا پرواز بر فراز خاک قدش را بلند می کرد و سرش را در نقطه ای مرتفع و بالاتر قرار می داد، نزد نایمان دیگر. رؤیای مربوط به پرواز آرزوی آنها را دایر باینکه مرغی بشوند یا فرشته گردند، می رساند زیرا تأسف می خوردند که چرا بهنگام روز چنین نامیده نمی شوند. مناسبت بسیار عمیق میانه پرواز و تصور و تجسم پرنده نشان می دهد که رؤیاهای مربوط به پرواز نزد مردان عموماً ممکن است واجد معنایی خارج از نزاکت و زننده باشد، بنا برین تعجب نخواهیم کرد اگر نایمان معمولاً از ظرفیت خود درین زمینه بر خود بیالند.

دکتر پل فدرن (اهل وین) این فرضیه گیر را آورده است که قسمتی از رؤیاهای مربوط به پرواز؛ همان رؤیاهای مربوط به نموظ است برای اینکه پدیده مزبور که همواره خیال آدمی را بخود مشغول داشته است. باید بمثابة حذف سنگین تن بر او تجلی کرده باشد مانند آلت رجولیت بالدار نزد قدما.

باید توجه داشت که مورلی و ولد نیز که مردی بسیار واقع بین و اصلاح طلب و تفسیر نیست از نظریه جنسی بودن معنای رؤیاهای مربوط به پرواز و پرواز در حال سکون یا الحاد قاف می کند و عقیده دارد که شهوت علت و انگیزه اصلی این نوع رؤیاهاست و به اتکای عقیده خود به احساس لرزش شدید تمام بدن که معمولاً همراه با این رؤیاها به نایم دست می دهد و به این موضوع که چنین رؤیاهایی غالباً با نموظ و احتلام پدید می آید؛ توجه کرده است. (جلد دوم ص ۷۹۱).

رؤیاهای مربوط به سقوط بیشتر اوقات واجد خصیصه ای دلهره آمیز و در مورد زنان نیز تمیز آن آسانست؛ زیرا تقریباً همیشه معنای کتا به ای سقوط را مبنی بر اینکه به وسوسه ای شهوانی عنان اختیار سپرده اند، می پذیرند به منابع دوران کودکی رؤیاهای مربوط به سقوط دست نیافته ایم تقریباً همه چها گاه گاهی می افتند و بعد نیز بلندشان می کنند و نوازششان می نمایند

و اگر هنگام شب از تخت خواب کوچک خود بپفتند، اشخاصی که پرستاری آنها را برعهده دارند آنها را کنار خود می خوابانند.

افرادی که غالباً خواب شنار می بینند و در امواج رؤیایی بادلنی شاد غوطه می زنند و غیره... معمولاً افرادی هستند که بر بستر شاشیده اند و لذتی را که مدتها پیش باید بدندان پشت پا زده باشند، اینک در طی رؤیا بازمی یابند، در صحایف آینده به مدد نمونه هایی خواهیم دید که چه نوع تصاویر و تجسماتی در خود رؤیاهای مربوط به شنا و شناوری مزبور است.

ممبران رؤیاهای مربوط به آتش سوختن، صحت ادعای یکی از امر و نهی هایی را که معمولاً به بچه ها می شود، تأیید می کنند، و با کبریت بازی نکن که امشب تشک تراخیس میکنی، اصل این رؤیاهایمان بیماری عدم خودداری در مورد ادرار است بهنگام خواب در روزگار کودکی. من تجزیه و ترکیب کامل رؤیایی ازین نوع را عرض داده ام و آن را با تاریخچه بیماری مزبور سنجیده و مقایسه کرده ام و نشان داده ام که این عناصر اصلاً کودکانه به کدام تمایلات مربوط به فلان سن نسبتاً بالاتر؛ اجازه عرض اندام و تجلی می دهد (۱)

همچنین می توان سلسله ای از رؤیاهای نوعی را نام برد؛ اگر منظور از نوعی یا نمونه ای آن باشد که محتوی معین و واحدی بکرات بخواب نایمان مختلف بیاید. مانند رؤیای مربوط به گشتن در خیابانهای تنگ و تاریک یا عبور از یک ردیف اطاق و رؤیای مربوط به دزدان شبگزد (که تدبیرهای محتاطانه اشخاص عصبی را پیش از رفتن به بستر؛ باید بدان مربوط کرد) و تحت تعقیب جانوران خشمگین قرار گرفتن (اسب؛ گاو) و یا رؤیاهای مربوط به تهدید با چاقو و دشنه و سر نیزه؛ این دو نوع رؤیای اخیراً ذکر مشخص بیماران روانی عصبی مبتلا به دلهره می باشد. تحقیقی مخصوص درباره این موضوع بسیار مفید خواهد بود ولی من در اینجا به دو تبصره که منحصرأ به رؤیاهای نمونه ای مربوط نمی شود؛ بسنده خواهم کرد.

هر قدر بیشتر بکار تعبیر رؤیا می پردازیم؛ بهمان اندازه بیشتر باید قبول کنیم که اغلب رؤیای های بزرگترها و آدمهای بالغ مربوط به قضایای جنسی و مین امیال شهودی است. فقط کسانی که رؤیاهار از تجزیه و تحلیل میکنند یعنی از محتوی پیدا به فکر یا محتوی ناپیدای آن ره می جویند. می توانند عقیده ای درین باب بدست بیاورند و نه آن کسانی که فقط به ضبط و ثبت محتوی پیدای آن قناعت می کنند (چنانکه تا که Nacke در کتاب خود درباره رؤیاهای جنسی چنین کرده است) بی درنگ باید گفت که این موضوع شکفت آور نیست و کاملاً با نوامیس و اصول توضیح و توجیه ماهاهانگه و سازگار است زیرا تمایلی نیست که از دوران کودکی به بعد مثل تمایل جنسی و همه عناصر مرکبه آن مورد فشار و تراکم بوده و قادر به تجلی و عرض اندام نبوده باشد؛ (۲) و میل دیگری نیست که محرك اینهمه هوس و علاقه های قوی واقع شود و آرزوهای ناهشیارانه را بوقت خواب به عمل وارد و بالآخره موجد رؤیا گردد. لذا بوقت تعبیر هیچگاه نباید از اهمیت این عقده های جنسی غافل بود و محققاً آنچنان هم نباید درین مواد اغراق کرد تا آنجا که جز آن به هیچ چیز دیگری توجه و التفات نشود.

در مورد بسیاری از رؤیاهای؛ بایک تعبیر موشکافانه می شود فهمید که باید آنها را بنحوی دو

(۱) قسمتی از یک تجزیه و تحلیل هیستری در مجموعه نامه های کوچک درباره اعصاب
(۲) رجوع کنید به رفتار بر اساس نظریه جنسی از فروید

جنسه در نظر گرفت و در خوردن مافوق تعبیری هستند که نمی شود زیر بار آن نرفت زیرا تمایلات همجنس طلبانه ای را تحقق می بخشند که با فعالیت جنسی متعارف نایم میان و نمایان است. اما نباید همه رؤیایا را بصورت دو جنسه تعبیر کرد چنانکه و اشتکل (۱) و الفرد (آلرد (۲) میکنند این عمل بنظر من بک نوع تممیم غیر محتمل و دور از حقیقت است چه بدیهی است که بسیاری از رؤیایا هم ممکن است به نیازهای غیر شهوی مربوط باشند؛ حتی اگر این کلمه را در وسیع ترین دایره اشتمال آن در نظر بگیریم رؤیایایی هست که مربوط به گرسنگی و تشنگی و تنبلی و غیره است و اظهاراتی نظیر: «درو را هر رؤیایی نشانی از مرگ هست» (اشتکل) یا «هر رؤیایی از مسیر مؤنث طرف مسیر مذکر می رود» (آدلر) بنظر من تجاوز کردن از حد مجاز است. اظهار این موضوع که همه رؤیایا را باید بنحوی جنسی توضیح و تعبیر کرد و بر ضد آن جدال قلمی خشکی ناپذیری پدید آمده است؛ نسبت به علم تعبیر من بیگانه است و چنین چیزی را گذشته از آنکه در هیچ کدام از چاپهای هفتگانه این کتاب نمی توان یافت بلکه با محتوی این کتاب هم منافات دارد.

ما در موارد عدیده نشان داده ایم رؤیایایی که حاوی پاکی و عفاف نمایند و برجسته است، شامل امیال شهوی زنده و خارج از تزاکت است. و باز ممکن است با نمونه های متعدد و تازه ای آنرا اثبات کرد و حتی رؤیای ظاهراً بی اهمیتی که چیزی برای خرده گیری در آن بدست نتوان آورد؛ پس از تجزیه و تحلیل، بنحوی غیر مترقب نشان می دهند که شامل تمایلات و کشش های جنسی چون و چرا ناپذیر بوده اند. بنا بر این کیست؛ مثلاً پس از پایان کار تعبیر رؤیای ذیل بتواند چنین میل یا تمنا یی را در آن حدس بزند. نایم حکایت میکند: «میانۀ دو قصر باشکوه، خانه کوچکی اندکی عقب تر واقع است، درش بسته است. زنم تا این خانه کوچک مر امشایعت کرد و در زان هل داد و من سریع و فرز و ارد حیاط کوچکی شدم که بلافاصله بالا می رفت».

همه کسانی که اندکی بکار تعبیر آشنا هستند بی درنگ بی می بردند که ورود به يك محوطه باریک یا باز شدن دری بسته کنایه ای معمولیست از مسایل جنسی و رؤیایا اینطور تعبیر خواهند کرد که در واقع نمایش جماعی است غیر مستقیم (میانۀ بر جستگی های باشکوه تن زن)؛ حیاطی که یکدفعه بالا می رفت، محققاً مهبل است، کمکی که زن نایم می کند، ممبر را مجبور می کند فرض کند که فقط احترام نایم به زنی از این قسم نزدیک جلوی گیری میکند. ما می دانیم که روز پیش از وقوع رؤیای کلنت جوانی بخدست، وارد خانه نایم شده و شدت مورد علاقه نایم واقع شده بود و چنین بنظر نایم آمده بود که چندان هم سخت نخواهد گرفت و اما خانه کوچک میان دو قصر؛ در واقع اشاره ایست به خاطرهای از قصور هر ادچانی Hradcany در پراگ چه پرستار جوان مزبور اهل این شهر بود.

وقتی که وفور رؤیای مربوط به عقده ادیپ، یعنی میل به نزدیکی جنسی با مادر، را به بیماران خاطر نشان می کنم؛ همواره به من جواب می دهند: نمیتوانم هیچ نوع رؤیایی از این نوع را بیاد بیاورم. اما اندکی بعد، رؤیایی بی اهمیت و شناختنی را به خاطر می آورند که بارها

(۱) در کتاب زبان رؤیای.

(۲) نفسانیات «خشکی» ها از آدلر.

تجدید شده است و تجزیه و تحلیل، محتوی مشابیه را در آن فاش می‌سازد. می‌توانم تضمین بکنم که رؤیاهای مربوط به نزدیکی جنسی با مادر که در لباس میدل ظاهر می‌شود، پس متدتر از رؤیاهای سریع و بدون پرده‌پوشی دزین مورد است (۱).

رؤیاهایی مربوط به مناظر و اماکن هست که توأم با قطعیتی است که در خود رؤیایبان می‌شود؛ من سابقاً آنجا بودم. اما این اصطلاح سابقاً دیده‌ام در رؤیا واجد منمای ویژه است این محل یا مکان همیشه کنایه از عضو جنسی مادر است. چه‌جای دیگری نیست که با چنین قطعیتی بتوان گفت که سابقاً آنجا بودم. یکدفعه فقط کسی که به وسواس مبتلی بود مرا پوسید و رؤیایی را بر این نقل کرد که در طی آن خانه‌ای بر او ظاهر شده بود که سابقاً و بار در آن بوده است مخصوصاً همین بیمار مدت مدیدی قبل، حادثه‌ای برایم حکایت کرده بود که در زمان وقوع آن شش سال بیشتر نداشت درین روز کار یکبار کنار مادرش خوابیده بود و انگشتش را هنگامیکه مادرش خوابیده بود، وارد فرج او کرده بود.

بسیاری از رؤیاهای غالباً لبریز از خلعجان و دلهره است مثل رؤیاهایی که نایم از دالان‌های باریک عبور می‌کنند یا در آب گیر می‌کنند، مربوط است به خیالیابفیهای راجع به حیات پیش از تولد در رحم مادر و خود عمل تولد.

و اینک رؤیای جوانی که تصور کرده است برای مشاهده روابط پدر و مادرش از اقامت در رحم استفاده، بکند :

(۱) من یک نمونه نوهی از رؤیاهای مربوط به عقده ادیپ را که در لباس میدل تجلی کرده است، در شماره اول مجله بین‌المللی روانکاوای اعلام کردم و اتو رانک هم یکی دیگر را با تعبیر کامل آن در شماره چهارم نقل کرد. در مورد رؤیاهای دیگری ازین نوع که کنایات و رموز مربوط به چشم در آن هست رجوع کنند به مجله بین‌المللی جاند اول ۱۹۱۲ در ضمن کارهای دیگری از فرنجی و ادورن در باره رؤیاهای مربوط به چشم در آن خواهید یافت. قضیه کور شدن چه در افسانه ادیپ و چه در جای دیگر، جانشین حذف آلت جنسی «داختکی» است. پیشینیان بخوبی از عقده تعبیر و تفسیر رؤیاهای سریع مربوط به عقده ادیپ برمی‌آمدند؛ مراجعه کنید به نوشته اتو رانک در سالنامه روانکاوای چند دوم ص ۵۳: «بدین ترتیب رؤیای مربوط به روابط جنسی با مادر در قول سزار چنین تعبیر شد که نشانه تصاحب کره زمین است (مادر- زمین)، سروش غیبی خاندان تارگن نیز که بر طبق آن هر کس زودتر مادرش را در آغوش کشد، صاحبم خواهد بود، معروف است. بروتوس نظرش این بود که رؤیای مزبور کنایه از زمین مادر (رم) است مراجعه کنید به رؤیای هیپپاس از قول هرودوت بدین شرح که هیپپاس (یکی از منجمان یونانی پیش از میلاد) بر پرها را به مادر اتون هدایت کرد، پس ازینکه شب‌بیش این خواب را دیده بوده، بنظرش آمده که کنار مادرش خوابیده است ازین حادثه نتیجه گرفت که به آتن خواهد رفت و به شوکت و اقتدار پیشین خود خواهد رسید و روزهای آخر عمرش را در راحت و آسایش خواهد گذرانید. - این افسانه‌ها بر این تعبیرها نشانه شناخت درست مسایل مربوط به روانشناسی است. من مشاهده کرده‌ام اشخاصی که خود را مورد توجه و توجیه مادرشان خیالی می‌کنند؛ در زندگانی بطور مخصوصی اعتماد بنفس پیدا می‌کنند و بطور مغلوب نگرانی خوشبین می‌شوند که غالباً قهرمانانه می‌شود و به توفیق و پیروزی منجر می‌گردد.

«خود را در خندقی ژرف دید که مانند تونل سمرینک پنجره‌ای داشت از این پنجره نخست به مناظر خالی نظر انداخت، سپس تابلویی را در خیال مجسم کرد که بی درنگ وارد شد و غلای را بر کرد. این تابلو مزرعه‌ای را نشان می‌داد که بوسیله افزاری عمیقاً شخم زده شده بوده است و آسمان آبی و فکر اینکه کاری بخوبی بانجام رسیده و تپه‌های آبی - سیاه حالت باشکوهی داشت سپس ادامه داد و کتابی با زرد بارهٔ پرورش اطفال به چشمش خورد... و تعجب می‌کرد از اینکه در چنین کتابی التفات خارق‌العاده‌ای به اثبات جنسی (گودک) شده است، درین مورد نیز فکرش متوجه من شد.»

و اینک رؤیای مناسب زن بیماری در خصوص آب که سخت بکار مداوای او خورده.

به هنگام اقامت در دریاچه... خودش را در آب تیره انداخت، آنجایی که هفتاب رنگ پریده در آب منعکس میشده است.

رؤیاهایی ازین نوع، رؤیاهای راجع به تولد هستند و برای تعبیر و تفسیر آن، باید موضوعی را که محتوی پیدای آن را تشکیل می‌دهد و از گونه کرد، بدین ترتیب بجای این موضوع که خودش را در آب انداخت باید گفت: از آب بیرون آمد، یعنی تولد یافت. (۱) اگر به کلمهٔ فرانسوی «قمر» در زبان فرانسه بیندیشیم، معلوم خواهد شد از کجا متولد می‌شویم. قمر رنگ باخته همان «فرج» سفید است که کودک بزودی جنس می‌زند که از آنجا زاده است. و اما چرا نایم زبور آرزویش این بود که در یک اقامتگاه تابستانی بدینا بیاید؟ من این سؤال را از او کردم و او نیز بی درنگ جواب داد که: «مگر این مداوا برای من در حکم تولد ثانوی نیست؟ بدین ترتیب از رؤیا چنین برمی‌آید که باید دنبالهٔ معالجهٔ او را درین اقامت بیلاقی گرفت یعنی برای عبادتش بدانجا رفت و شاید نکتهٔ دیگری که از آن مستفاد می‌شود اینست که نایم خیلی محجوبانه مایلست که خود نیز مادر شود (۲)

از یکی از کارهای او چون رؤیای دیگری را دربارهٔ تولد با تعبیر آن ذیلاً نقل می‌کنم:

«در کنار دریا بودم و مواظب پسر بچه‌ای که ظاهر آمال خودش بود و داشت غرق میشد. پسرک آنچنان دور رفت که آب او را در خود گرفت بطوری که نایم جز سر و پایین و بالا آمدن‌های او را نمی‌دید. سپس صحنه دگرگون شد و بصورت سالون میهمان‌سرای در آمد پر از جمعیت. شوهرش از او جدا شد و وی با یک مرد بیگانه شروع به گفت و شنید کرد.

به هنگام تشریح، قسمت دوم رؤیای مزبور به مثابهٔ نمایی از یک گریز جلوه کرد،

(۱) در بارهٔ معنای اساطیری تولد در آب مراجعه کنید به کتاب افسانه تولد قهرمانان

۱۹۰۹ اثر اتو. رانک.

(۲) من نسبت به برهمنی به اهمیت خیالی‌ها و افکار ناهشیارانه دربارهٔ حیات پیش از تولد در

رحم مادر پر دم - خلجان حیرت آور بسیاری از مردان که از زنده به گور شدن وحشت دارند و همچنین پایهٔ عمیق ناهشیارانه اعتقاد به یک زندگی پس از مرگ که در واقع تحویل حیات حیرت آور پیش از تولد است به آئینه - هم‌وجه از آنجانش می‌شود و آنکه تولد، نخستین حادثهٔ خلجان آمیز است و بالنتیجه سرچشمه و سرعشق همهٔ خلجان‌های بعدی است.

نایم پیشتر شوهرش را ترک کرده و با شخص دیگری عقد محبت بسته بود. قسمت اول در رؤیا یکقسم خیالباقیهای مربوط به تولد بود. چه در رؤیا وجه در اساطیر خروج کودک از آب معمولاً بصورت دخول وی در آب نموده می شود؛ تولد آدونیس (از خدایان فنیقیها م. م.) و اوزیریس (از خدایان مصریان قدیم م. م.) و موسی و باکوس (خدای باده م.) درین مورد شواهد اندکی است از بسیار. حرکت سر که از آب بیرون می آید و دوباره فرو می رود، پیدایش حرکات بچه را بهنگام حاملگی منحصر بنفردش، بیاد بیمار می آورد. فکر بچه ای که در آب فرو می رود خیالباقی ای را سبب می شود که وی خودش را در آن می بیند بدین قسم که بچه را از آب بیرون می کشد و او را به درمانگاهی می برد و می شوید و لباس می پوشاند و سرانجام او را با خود بخانه می برد.

قسمت دوم رؤیا افکاری را عرضه می کنند که به فراد مربوط است و با افکار پنهانی نصف اول مناسباتی دارد. نصف اول رؤیا با محتوی ناپیدای نصف دوم یعنی با خیالباقیهای درباره تولد رابطه دارد البته واژگونی های دیگری هم در کنار آنچه پیشتر بدان اشاره شده است، وجود دارد. در نصف اول رؤیا، بچه وارد آب می شود و بعد سرش را پایین و بالا می برد در افکاری که در بطن این رؤیا هست، نخست حرکات بچه است که جلو می کشد، سپس بچه از آب بیرون می آید (واژگونی مضاعف) در نصف دوم رؤیا شوهرش ترکش میکند و حال آنکه در فکر رؤیا این او است که شوهرش را ترک می گوید.

ابراهام رؤیای دیگری درباره تولد نقل میکند. رؤیای زنی که منتظر نخستین زایمان خویش بود: «از نقطه ای واقع در کف اطاق، لوله ای زیر زمینی شروع می شود که مستقیماً در آب فرو می آورد (مجاری تناسلی، انواع آبها) در بچه کف اطاق را بلند کرد و ناگهان موجودی که پوستش سیاه و ش بود و اندکی بدبو و آبی شباهت داشت، ظاهر گردید، موجود مزبور مسخ می شود و بصورت کوچکترین برادر نایم در می آید؛ بر اداری که نایم همیشه با او رفتاری مادرانه داشته است.»

رانک به مدد یک سلسله رؤیا نشان داده است که رؤیاهای مربوط به تولد از همان کنایهها و رموزی استفاده می کنند که رؤیاهای مربوط به بول. تحریک شهوی در طی آن؛ مثل فلان تحریک بولی نموده می شود طبقات معانی درین رؤیاهای مربوط است به دیگرگون شدن غنای کنایهها از دوران کودکی به این طرف.

اکنون می توانیم به موضوعی باز گردیم که در صحایف پیشین آنرا معطل گذاشته بودیم و آن نقش تحریکات عضوی معجل خواب است در تکوین و تشکیل رؤیا. رؤیایی که اینچنین حادث می شوند نه همان گرایش به تحقق میل یا آرزو و یا نیاز به استراحت را نشان می دهند بلکه غالباً کنایهها و رموزی کاملاً روشن، از آن ماطع می شود زیرا بسیار پیش می آید تحریکی که سبب بیداری می شود همان تحریکی باشد که ارضای آن تحت لباس مبدل کنایه ای پیرپوده در رؤیا مورد نظر بوده است. این نکته چه در رؤیاهای مربوط به احتلام و چه در رؤیاهای مربوط به تحریکات مثانه و مقصد صادق است. خصیصه ویژه رؤیاهای مربوط به احتلام به ما اجازه داده است که نه همان نقاب از چهره کنایه های جنسی ظاهر آنومی که

بسیار مورد بحث و فحص واقع شده بود بر گیریم بلکه آشکار ساخت که بسیاری از صحنه‌های ظاهراً بیگناهانانه چیزی جز مقدمه‌کنایه‌ای فلان صحنه جنسی ناهنجار نیست ، چنین صحنه‌ای مستقیماً در رؤیایها جلوه نتوانند کرد مگر در رؤیاهای مربوط به احتلام که نسبتاً نادر است و بسی پیش می‌آید که به کابوس تغییر شکل دهد که آنهم به بیداری منجر می‌گردد .

کنایه‌ها و رموز رؤیایهای بولی بویژه آشکار است و درازمنه پیشین نیز بدان آگاہ بودند مثلاً بقراط طبیب عقیده داشت که رؤیایهای مربوط به چشمه‌سار و منابع آبی حکایت از وجود اختلال در مثانه میکند (هاولوك الیس) شمر فرهم کنایه‌ای بولی را از هر نظر که بگوییم مورد تحقیق قرارداد و همچنین اعتراف کرد که: «تحریرک بولی نسبتاً شدید شامل تحریکی از نوع تحریکات جنسی است و به شکل کنایه‌ها و رموز آن درمی‌آید ... رؤیای مربوط به تحریک بولی غالباً در عین حال نماینده رؤیای مربوط به تحریک جنسی می‌باشد.»

اتو. رانگ که من در اینجا از توضیحات و توجیحات وی پیروی می‌کنم (رجوع کنید به «طبقات کنایات در رؤیای بهنگام بیداری») نظرش این است که احتمال دارد بسیاری از رؤیاهای راجع به تحریکات بولی در واقع معلول تحریکات جنسی باشند چه نخست در پی آنند که این تحریک را اطباء کنند و این کار را با بازگشت به مرحله دوران کودکی که در آن وجه تمایزی بین شهوت و مجرای بول نیست، انجام می‌دهند .

موارد بویژه آموزنده، آن مواردی است که تحریک به اصطلاح بولی به بیداری و فضای حاجت منتهی می‌شود پس از این مرحله، رؤیا از سر می‌گیرد و ادامه یا بدو آنوقت دیگر آنچه را که در دل دارد، به مدد تساویر شهوی آشکار (۱) عرضه میکند .

بهمین نحو رؤیایهای مربوط به تحریکات روده‌ای واجد کنایه‌های خاصی هستند و مقایسه‌های عامیانه میان کنایات و طلا را کاملاً توجیه میکند . مثلاً فلان بیماری که به علت اختلالات روده مورد معالجه واقع شده است خواب می‌بیند که مفتی گنجی را نزد یک کلبه‌ای چوبی که شبیه مستراح روستائی است، دفن میکنند و در قسمت دوم رؤیا نشیمن دختر کوچکی را که کثیف شده است، پاک میکند .

باید رؤیای مربوط به نجات را به رؤیایهای مربوط به تولد افزود نجات دادن دیگران مخصوصاً نجات غریق، بهمان معنای بدنی آوردن است اما اگر نایم زن باشد یا مرد این معنا فرق خواهد کرد. (مراجعه کنید به مقاله فیستر درباره بیماری نگرانی روحی و معالجه آن، آزادی انجیلی سال ۱۹۰۹، در خصوص کنایه نجات، مراجعه کنید به سخنرانی من در خصوص «شانس های آینده روانکاو» که در مجله روانکاو بین‌المللی منتشر شده است ۱۹۱۰)

۱) «همین نمایش‌های کنایه‌ای که در بطن رؤیایهای بولی کودکان هست در رؤیای بزرگتران با معنایی صریح جنسی پدید می‌شوند مانند آب = بول = منی = آبهای مربوط به مشیمه جنینی ؛ Schiff (کشتی) = Schiffen (شاشیدن) ، حفره = اعضای تناسلی (مندوق) ، مرطوب شدن = ادرار بهنگام شب = جماع = حاملگی ، شنا کردن = شنا کردن = زنده گانی پیش از تولد، باران = شاشیدن = کنایه از آمیزش جنسی ، سفر کردن = پیاده شدن از اتومبیل = از تخت برخاستن = روابط جنسی داشتن (مسافرت ماه عمل) ، شاشیدن = تسلی جنسی (احتلام) ، رانگ در کتاب مذکور).

راهزنان و دزدان که شبانه وارد خانه‌های ما میشوند و اشباحی که پیش از رفتن بر تخت خواب از آنها باک داریم و بفرست مزاحم خفته می‌شوند، همه و همه از یکنوع خاطرات زمان کودکی سرچشمه می‌گیرند. اینان همان بازرسان شیانه هستند که بچه‌ها را از خواب بیدار می‌کنند و بسرلکن می‌برند تا بستر خود را ترک کنند یا اینکه روانداشان را بلند می‌کنند تا ببینند دست خود را چگونه قرار داده‌اند از تجربه و تحلیل پاره‌ای از رؤیای خلیجان آمیز مزبور عده‌ای ازین بازرسان مورد بحث را بازشناختم. مثلاً دزد درهه دفات جانشین پدر و اشباح جانشین زنان بودند، یا همان لباس خواب سفید.

۶ - مثال‌هایی چند از شیوه نمایش حسابها و سخنرانیها در رؤیا

پیش از آنکه چنانکه باید، چهارمین عامل اساسی تشکیل رؤیا را بررسی کنیم، می‌خواستم چند مثالی بدست بدم که در عین حال هم بکار تشریح عمل مشترک سه عامل سابق‌الذکر بیاید و هم بحال تحقیق و بررسی و اثبات فرضیاتی که بیشتر آنرا پیشنهاد کرده‌ام، مفید باشد. عم اینک ما را در استخراج نتایج چون و چرا ناپذیری از آن مدد کند. اتفاقاً برایم دشوار بود که بوقت بحث در چگونگی کار رؤیا، نتایجی را که از راه مثال‌ها بدست آورده‌ام، به اثبات برسانم. مثال‌هایی که باعث توجیه اصول می‌باشند، جز در مجموع فلان تعبیر منفع نیستند زیرا اگر جدا شوند نیروی خود را از دست می‌دهند و تشریح و تجزیه و تحلیلی هم که اندکی عمیق باشد خیلی زود، آنچنان دامن‌دار می‌شود که نه‌مان چیزی را روشن نمی‌سازد بلکه موجب از دست رفتن سر رشته تعبیر می‌گردد. پس اگر من در اینجا قضایا و موضوعاتی را گرد آورده‌ام که ارتباطی باهم ندارند چندیکه به فصل پیش مربوطند، عذرم همین علت قنی است.

و اینک نخست چند مثال از نمایش‌های مخصوصاً حیرت آور یا نا مانوس در رؤیا، خانمی خوب دید که: خدمتکاری بالای فردبان رفته است مثل اینکه می‌خواهد شیشه‌ها را بشوید و میمونی (شامپانزه) و گربه‌ای شبیه گوریل (بداً اصلاح کرد: گربه انگور) در دست دارد و این جانوران را بسوی نایم پرتاب کرد شامپانزه نیز خود را به نایم چسباند و این نیز بسیار چندش‌انگیز بود. این رؤیا بوسیله‌ای بسیار ساده به هدف خود رسید و یک اصطلاح معمولی را به تحقیق رسانید، کلمه میمون، و بطور کلی نام جانوران؛ به فحش است، دشنام است و صحنه مزبور در رؤیا فقط به معنای «تثار کردن فحش است به نایم». در مجموعه من مثال‌های دیگری ازین شیوه کار رؤیا وجود دارد.

بدین‌منوال در رؤیای زیر: زنی را دید با بچه‌ای که جمجمه‌اش بطور آشکار بدقواره است، شنیده است که این وضع جمجمه معلول شیوه قرار گرفتن بچه در تن مادرش بوده است. پزشک گفته است که با متر اکم کردن جمجمه می‌توان به آن وضع بهتری داد. اما این عمل برای مغز خطرناکست و نمی‌فکر می‌کنند که چون وی پسر است از این حیث آسیبی نخواهد دید. این رؤیا بنحوی تجسمی (پلاستیک) اصطلاح انتزاعی و مجردی را که نایم در ضمن توضیحات زمان مداوای خود شنیده بود، مجسم کرده است و آن اصطلاح اینست: « فشار کودکی »

مثال ذیل همان جهت را نمایش می‌دهد با اندکی تفاوت و واجد خاطر است از گردش در ناحیه هیلستاخ نزدیک گراتس: **هوای بیرون بسیار بد است. همه‌مان خانه محقرانه‌ایست، آب از دیوارهای آن جاریست و تختخوابها خیس است.** (قسمت اخیر آنچنان که نشان داده‌ام، در رؤیا بلا واسطه نیست) رؤیا معنی «بیهوده» را در بردارد اندیشه انتزاعی و مجردی که در فکر رؤیاست نخست بنحوی بسیار مبهم نموده می‌شود، و اصطلاحات «از بالا جاریست» یا «سیال و بیهوده» (این دو کلمه در فرانسه و هم در آلمانی نسبتاً متشابها هستند) جان‌نشین آن می‌گردد سپس برای اینکه تصویر محسوس و غیر انتزاعی آن ساخته شود، تأثرات مشابه بسیاری بهم درمی‌آمیزد. در بیرون آب هست در درون آب هست، روی دیوارها آب هست! روی تختخوابها آب هست، خیس است بالاخره همه و همه «سیال و بیهوده» است جای حیرت نیست که در چنین مواردی املاهای کلمات ارزشی کمتر از صدای آن داشته باشد؛ تشابه قافیه نیز از حوادث مشابهی برخوردار است. در رؤیای نسبتاً ممتدی که **رانگ** آنرا بخوبی تجزیه و تحلیل و اعلام کرده، دختری حکایت میکند که برای گردش به مزارع رفت و چند خوشه قشنگه گندم و جو چید. دوستی از دوران جوانی به استقبالش آمد و وی خواست از ملاقاتش پرهیز کند، در تجزیه مملوم شده ماچرا از حدود يك ماچ نجیبا نه تجاوز نکرده است (نجات = اهر، خوشه = اهر، از لحاظ صدا مشابه ولی از لحاظ املاها متضاد است). خوشه‌ها که معمولاً آن را نمی‌چینند بلکه می‌برند و درومی‌کنند، درین رؤیا نقش خاص خود را ایفا می‌کنند و علاوه چون با نجات و غنم و عصمت متراکم شده است، نمودار يك سلسله افکار دیگر هم است.

در بسیاری از موارد؛ زبان در تسهیل کار نمایش افکار رؤیا سخت مفید افتاده است زیرا زبان سلسله‌هایی از کلمات عرضه می‌دارد که در اصل غیر مجرد و پر استعاره و محسوس بودند و چون اکنون جلاوشدت وحدت خود را از دست داده، به معنای مجرد و غیر محسوس بکار رفته‌اند. رؤیای کاری جزین ندارد که یا همان معنای بدوی کامل را به این کلمات بازگرداند و آنها را به یکی ازین معانی وسطی و میانجی بکار برد. مثلاً کسی خواب می‌بیند که برادرش در صندوقی است، تمبیر به‌ما نشان می‌دهد که باید قفسه را به جای صندوق گذاشت و فکر نهانی رؤیا اینست که برادر باید خود را از ندانی که در حال و وضع خود ندانی کند (قفسه = شرانگ، زندانی کردن = این شرانگن، بطور تحت‌اللفظی = در قفسه‌ای زندانی شدن) و یا نایم دیگری خواب می‌بیند که از کوهی بالایی رود و در آنجا چشم اندازی بسیار بسیار وسیع و دور دست پیش چشمش یازمی‌شود. ازینرو در جریان رؤیا با برادرش اشتباه (این همانی) و یکی می‌شود که این برادر مدیر مجله‌ایست (مجله = «رو» و چشم انداز = «دو»، هم‌ریشه هستند) و به‌امور مربوط بر روابط باخاور دور می‌پردازد.

در یکی از رؤیاهای (هانری سیز) قهرمان داستان «کلر» شاعر آلمانی، آسپی چایك در وسط خرمنی از جو درشت غلت می‌زند که هر دانه آن از **دیک** بادام شیرین و حبه‌ای کشمش و يك سکه یک‌شاهی تازه پیچیده شده در ایریتم قرمز که با يك تکه پشم خوك پسته شده، تشکیل شده است. شاعری نایم‌مز بودید رنگه تصویر و نمایش‌مز بود را تعبیر کرد، زیرا اسب آنچنان در خوشحالی غوطه‌ور بود که فریاد کشید: **جوها تم را سوزن سوزن می‌کند!** (معنای اصطلاح‌مند

اول یعنی بسیار بسیار خوشحالم.)

بنظر هتنتزن چنین اصطلاحات و مضمون‌ها و جناس‌هایی که در رؤیا هست، بخصوص در ادبیات قدیم اروپای شمالی بفرآوانی دیده می‌شود و بزحمت می‌توان درین ادبیات بررّیایی بر خورد که مبهم و فاقد جناس یا مضمون باشد.

این خود می‌تواند موضوع اثر علمی و ادبی مخصوصی باشد که شخص بیاید این چیزها را گردآوری کند و آنها را برطبق اصول مربوط مدون سازد. عده‌ای از آنها تقریباً در حکم بذلوگویی و لطیفه پردازست. تصوری کنم اگر نایمان خود نتوانسته بودند آنها را نشان بدهند هرگز کسی بکشف آن نایل نشده بود. و اینک چند مثال :

۱. مردی خواب دید که از او اسمی را می‌پرسند و او نمی‌تواند آنرا بخاطر پیاورده خود نایم توضیح داد که معنی این اسم چنانست که : د حتی در رؤیا هم این اسم به ذهنم خطور نخواهد کرد.

۲. زن بیماری رؤیایی را حکایت کرد که اشخاص بلند قامت در آن بودند و خود افزود که : د معنی اش آنست که در او ان کودکی همه بزرگترها در نظرم قول آسانی آمدند. البته خود درین رؤیا ظاهر نشده بود. باز گشت به ادوار کودکی در رؤیاهای دیگر بشکل دیگری جلوه میکند و زمان بصورت مکان نموده می‌شود. اشخاص و صحنه‌های رؤیا اینطور بنظر می‌آید که گویی بسیار دور و منتهی الیه جاده درازی واقع است یا آنکه آنها را با دورین تأتری که آنرا وارونه گرفته باشیم، تماشا می‌کنیم.

۳. مردی که معمولاً مبهم صحبت میکرد و کلمات مجرد و انتزاعی در سخنان خود بکار می‌برد و با اینهمه ذهنی تند داشت، خواب دید که بطور خلاصه به ایستگاهی رفته و قطاری از راه رسیده است ولی این دفعه پیاده رو را بکنار قطار متوقف شده مزبور بردند، پس می‌بینید که دژ گونی نام مقولی درین جا هست. این قسمت چیزی جز یک علامت نیست که نشان می‌دهد که در محتوی رؤیا چیز و از گون شده‌ای وجود دارد و تجزیه نیز نشان داد که نایم در کودکی کتابهای مصوری را دیده بوده است که در آنها اشخاصی را نقش کرده بودند که بامر ایستاده و با دست راه می‌رفته‌اند.

۴. همین نایم یاد دیگر رؤیای کوتاه دیگری را برای ما حکایت کرد که بیشتر شبیه بیک لغز بود بدین شرح که دایش او را در اتوموبیل بوسید و او بیدرتک تعبیری را که ممکن نبود شخصاً پیدا کنم، بزبان آورد و آن عمل جنسی با خویشتن بود. و این تعبیر شبیه شوخی ایست که روز پیش اتفاق افتاده بود.

۵. نایم زنی را از پشت تخت خواب کشید و این بدان معنی است که زن را بخود جلب می‌کند.

۶. نایم خود را در لباس افسری دید که در بروی قیصر روی میز نشسته است و این بدان معنی است که با پدرش مخالف است.

۷. نایم شخصی را که استخوانش شکسته بوده پرستاری می‌کرد. تجزیه رؤیا نشان داد که این شکستگی نماینده زناست. (زنا = د ابروش، بطور تحت اللفظی = فسخ یا شکستن ازدواج).

۸. ساعات روز در رؤیا غالباً نماینده ادوار کودکی است. بدینمنوال مثلاً ساعت شش و یکربیع کم سبب بهمنای پنجسال و سماهگی و این منی است که معمولاً حادثه بزرگی برای آن نایم اتفاق افتاده بوده است مثلاً تولد برادر و غیره .

۹. مثال دیگری درباره نمایش ادوار زندگی در رؤیا: زنی با دودختر که اختلاف سن آنها یکسال و سه ماه بوده راه می رفت ولی نایم خانواده ای را که بچه هایی به این سن و سال داشته باشد، نمی شناخت. خودش تمیز کرد که این دخترکان نماینده و جانشین خود او هستند و رؤیا دوران اثرات دوزخ او را که بفاصله یکسال و سه ماه از هم رخ داده بوده است، پیادش آورده است (ستال و نیم و چهار سال و نه ماه) .

۱۰. جای تعجب نیست اشخاص که تحت مداوای روانکاو قرار می گیرند، امیدها و افکاری را که این مداوا در آنها برمی انگیزد، در رؤیا بیان کنند. تصویری که معمولاً برای نمایش این مداوا در رؤیا انتخاب می شود، بشکل مسیری است. این مسیر را معمولاً با اتوموبیل طی میکنند، برای اینکه وسیله نقلیه تازه و پیچیده ایست. هزل بیمار هم از سرعت اتوموبیل نشاء می گیرد .

اگر ناهشیاری؛ بعنوان عنصر فکر روز پیش، باید در رؤیا نموده شود، این کار از طریق اماکن زیرزمینی انجام می گیرد. چنین نمایشهایی در هر مورد دیگری که تصور شود، حکایت از تن زنی یا تن مادر خواهد کرد. اصطلاحات «در پایین»، در رؤیا، غالباً مربوط است به اعضای جنسی، «در بالا» مربوط است به دهان و سینه یا سورت. جانوران وحشی هم معمولاً کنایه ایست از غرایز نایم یا اشخاص دیگری که نایم از آنها بیم دارد، و یا مختصر تغییر مکان و چا بجا شدن کنایه از خود این اشخاص است. میانه این نوع تصویر سازی و تصویر سازی مشابهی که در آیین توتیس (کیش پاره ای از قبایل وحشی مبنی بر اینکه باید به بعضی از جانوران به منزله اجداد نژاد احترام گذاشت. چنین جانورانی را توتم گویند. م. ۱۰) برقرار است، فاصله چندانی وجود ندارد، چه معمولاً دین کیش پدر را که از او بیم دارند بصورت جانوران موذی می نمایند از قبیل سگ و اسبهای وحشی. می توان گفت جانوران وحشی بکار نمایش لیبیدو می آیند، لیبیدویی که «من» از آن ترسیده و سانسور آنرا سرکوب و منکوب ساخته است. بیماری صبی - روانی، خود این شخصیت مرضی، غالباً از نایم مجزای می شود و بصورت شخصیتی مستقل نموده می شود و تجلی میکند .

۱۱. (ه. ساکن): «ما از پر تو کتاب رؤیا شناسی فریدیسی دانیم که کار رؤیا برای نمایش فلان کلمه یا شیوه تحریر بصورت مستعد و مصوراز وسایل متعددی بهره می گیرد. مثلاً ازین موضوع که فلان کلمه بدومنی آمده است استفاده می کند و بجای اخذ معنی اول که همان منی نهائی رؤیا است، در محتوی پیدای رؤیا معنای دومی را بکار می برد. «و این همان چیز است که در پر تو استعمال ما هرا نه تأثرات جدیدی در رؤیای کوچک ذیل رخ داده است.

هنگام روز بشدت سرما خورده بودم، روی این اصل بوقت خواب مصمم شده بودم که حتی المقدور شبان بستر بر نخیزم. رؤیا، ظاهرأ، مرا وادار به ادامه کار روز پیش کرد. آفر روز پریده های جراید را با توجه به این موضوع که هر قطعه را در جای خود بگذارم، در کتای

چسبانیده بودم و اینک رؤیا :

«گوشیدم پریده‌ای را در کتاب بچسبانم، اما دیدم بر از نده این صفحه
(یا اینطرف) نیست، سخت دردمند شدم .

دیدار شدم و دیدم دردی که رؤیا سبب شده همچنان ادامه دارد، اما بصورت دردشکم ،
بطوری که لازم آمد از تصمیم خود صرف نظر کنم. رؤیا که در واقع نگاهبان خواب است، آرزوی
مرا دایر بر اینکه بر بستر بمانم ، با نمایش این کلمات با انجام رسانید : بر از نده اینطرف نیست
(= این پهلو...)

می شود گفت که کار رؤیا برای ساختن يك تصویر بصری از همه وسایلی که در اختیار دارد
استفاده میکند، اهم از اینکه از طرف عوامل انتقادی و ملاک های هنگام بیداری مجاز باشد یا
نیاشد و شك و هزل همه کسانی که فقط حرفی از تمییر شنیده و هیچگاه آنرا بکار نسته اند نیز
از همینجا ناشی می شود. کتاب اشکل بعنوان «زبان رؤیا» پر است از مثالهایی از این موضوع
ولی من از اقتباس آن دوری می کنم زیرا فقدان جنبه سرانی و انتقادی در آن و جنبه خودرایی
در کار تمییر، کسانی را هم که نظریه‌ی باینکار ندارند ناراحت خواهد کرد .

۱۲- و اینک مثالهایی که از کتابی از او. تاوسک استخراج شده است :

الف) خواب دیدم که پرستار سابقش لباس سیاه سیکی به تن کرده است .

معنی این رؤیا آنست که بنظر نایم زن مزبور سبک (جلف) است .

ب) خواب دختری را دیدم که در شاهراه ایکنس است . و غرق در نور سفید است و لباس
سفیدی به تن دارد .

نایم در واقع نخستین مغزلات خود را در همین شاهراه با دختر خانمی بنام وایس به معنای
(سفید) آغاز کرده بوده است .

ج) خانم .د. خواب دید که بلازل Basel پیر (تراژدی بازوینی که ۸۰ سالش
است) روی نیمکت استراحت میکند و فرق در سلاحی است که مؤید قدرت و شهامت وی است .
سپس بالای میز و صندلیها جست زد و شمشیرش را کشید و بیدارک خود را در آینه و رانداز
کرد و بعد مثل اینکه بادشمنی خیالی در حال مبارزه است ، شمشیرش را در هوا به این طرف
و آنطرف کشید .

تعبیر: خانم نایم به يك بیماری مزمن مثانه — بلازه مبتلی است، موقع تجزیه و تحلیل
روی نیمکت دراز کشید و وقتی که خودش را در آینه نگاه کرد بنظرش رسید که علی رغم سن
و بیماریش هنوز بسیار گیرا است .

۱۳- و عمل قهرمانی بزرگ در رؤیا .

مردی دیدم که در رختخواب است و مثل زنی آبتن است این ماجرا بروی
دشوار می آید و فریاد میکشد که بجای این حاضر بودم... (بهنگام تجزیه و
تحلیل جمله اش را با بیاد آوردن اصطلاح فلان پرستار، اینطور کامل کرد : سنگها را بشکنم)
عقب تخت خواب وی نقشه ایست که پایه آن به ترکه ای چوبین متکی است
ترکه (= هونسلایشت) دو طرف آن را گرفت و بزور کشید . از عرض شکست اما
از طول شکاف برداشت، به این ترتیب دردش تسکین یافت و زایلید. نایم بدون

آنکه کمکی باو بشود موضوع کردن برکه (Leiste) را به عمل قهرمانی بزرگی (Leistung) تعبیر کرد که در سایه آن یاد آمدن از آن حالت زنانه، از وضع دشوار خود (درمداوا) نجات یافت. قسمت بیقائده: «ترکه از طول شکاف برداشت» در جای خود چندان هم بی دلیل و مامربوط نیست زیرا نایم تذکر داد که شیوه دوگانه از بین بردن ترکه نشانه حذف آلت است. بسیار پیش می آید که رؤیا موضوع حذف آلت تناسلی را از راه تضاد نمایش بدهد یعنی با حضور دو کنایه از آلت تناسلی چه کثاله‌ران (که در آلمانی هم می شود لایشت) هم بعلاوه ناحیه ایست از بدن که کاملاً نزدیک اعضای تناسلی است. نایم سپس تعبیرش را فشرده کرده تهدید به حذف آلت رجولیت را که در نمایش تعبیر شکل وی به زن نهفته بوده، از خود رانده است (۱) (کلمات ترکه و عمل قهرمانی در آلمانی لایشت و لایشتونگ خوانده میشود. م.)

۱۴- در تجزیه و تحلیلی که بزبان فرانسه کردم، پای رؤیایی در میان بود که من به شکل قیل در آن تجلی کرده بودم. البته علت این پدیده را از نایم پرسیدم و او در جواب گفت که: «مسخر ام می کنید.»

۱۵- کار رؤیا غالباً موفق می شود باینکه از مصالحی بسیار بیحاصل استفاده کند مثلاً از نام های خاص به مدد مقایسه زور کی میانه مناسبات بسیار دور آنها. در یکی از رؤیاهای من، برو که پیر وظیفه ای به من ارجاع کرد؛ مشغول تجزیه ای شدم و چیزی بدست آوردم که به کاغذ قلع مچاله شده ای شبیه بود. درباره این رؤیا بار دیگر صحبت خواهم کرد. چیزی که بدست آمد بزحمت ممکن است «ستانبول» باشد و من میدانم که مربوطست به نام ستانیوس؛ نویسنده کتابی درباره سازمان عصبی ماهیان که سابقاً بسیار آنرا تحسین کرده بودم. نخستین اثر علمی که اسنادم آنرا به من سفارش کرد اتفاقاً مربوط بود به بحث در دستکاه عصبی یکتسم ماهی بنام اما کوتس. لابد وسیله ای برای لغز ساختن ازین کلمه یافته نمیشد.

۱۶- اینهم رؤیای دیگری با محتوی شکفتن انگیز ولی از جهت رؤیای مربوط بزمان کودکی قابل ملاحظه است و تجزیه و تحلیل آن نیز آسانست خانمی حکایت کرد که: «یادم می آید وقتی که بچه بودم اغلب خدای بخشنده مهربان را خوب میدیدم که کلاه کاغذی تیزی پسرداشت. در کودکی غالباً، روی میز کلاهی از این نوع بر سر می گذاشتند تا نتوانم به بشقاب سایر بچهها و به غذا های آنها نگاه کنم، و چون برایم تعریف کرده بودند که خدا از هر چیزی آگاه هست، رؤیا مؤید این نکته است که من نیز با وجود کلاه همه چیز را می دانیم.»

اعداد و حسابها که در رؤیا تجلی میکنند بخوبی نشان می دهند که کار رؤیا عبارت از چیست و چگونه عناصری که مورد استفاده آن واقع می شود، شامل فکر نهانی رؤیاست. می دانیم که وجود اعداد در رؤیا از لحاظ افراد خرافی بسیار معنی دار است.

و اینک نمونه هایی چند ازین نوع رؤیاها:

۱- رؤیای خانمی، اندکی پیش از پایان معالجه اش.

نایم می خواهد به چیزی بپردازد. دخترش ۳ فلورن و ۶۵۰ کروتزر از کیف پولش در آورد ، اما نایم گفت : « چکار می کنی؟ این بیش از ۲۱ کروتزر نمی ارزد . »

برای فهم این قسمت از رؤیا نیازی به توضیح نداشتیم برای اینکه از وضع نایم آگاه بودم . وی يك زن خارجی بود که دخترش را به یکی از مؤسسات تربیتی وین سپرده بود می توانست دنبالهٔ معالجات خود را تا زمانی که دخترش در وین می ماند ، بگیرد . سال تحصیلی سه هفته دیگر به پایان می رسید و بالنتیجه معالجه او هم . روزپیش از وقوع رؤیا خانم مدیر مؤسسه مزبور را دیده بود و او از وی پرسیده بود آیا تصمیم ندارد یکسال دیگر هم بچه خود را به مؤسسه او بسپارد ، یقیناً با این مقدمه بفکرش رسیده بود که درین صورت خواهد توانست یکسال دیگر هم به مداوای خود ادامه بدهد . بله ، رؤیا مربوطست به همین موضوع ، یکسال ۳۶۵ روز است و سه هفته ای که به پایان سال تحصیلی و معالجه او مانده بود ۲۱ روز میشد ، (معلوم است که ساعات معالجه اش درین مدت از یکسال کمتر است) اعدادی که در فکر نهانی رؤیا به زمان مربوط بود در محتوی رؤیا به صورت میالنج پول در آمده است و این هم بجهت معنای عمیقی که بین زمان و پول هست زیرا « وقت پول است » (ما می گوییم وقت طلاست) بدیهی است که ۳۶۵ کروتزر مساویست با ۳ گولدن و ۶۵۰ کروتزر البته مبلغ رؤیا بسیار کم است و آشکار است که برای اجابت خواستی است و این نیز خواست که از مخارج معالجه و سال تحصیلی کاسته است (نایم خواهان کم کردن مخارج مداوا بوده است) .

۲- در رؤیای دیگر ، اعداد و ارقام موجب پیچیدگیهای بزرگتری شده است . زن جوانی که از مدتی مدید شوهر کرده است . آگاه می شود که یکی از دوستان همسر و سانش بنام الیز . ل . بتازگی نامزد شده است . با این مقدمه چنین خواب می بیند : با شوهرش در تماشاخانه است ، قسمتی از محل از گسترگاملا خالیست ، شوهرش برایش حکایت میکند که الیز . ل . و نامزدش می خواستند به تماشاخانه بیایند ، اما جای خوبی گیرشان نمی آمد مگر جاهایی که هر سه نایی از آن يك فلورن و ۵۰ کروتزر می ارزد و آنها نیز این را نمی توانستند قبول کنند . نایم فکر میکند که این را نمی شود بحساب بدبختی گذاشت .

رقم يك فلورن و ۵۰ کروتزر از کجا سرچشمه می گیرد؟ از فلان حادثه ناچیز کاملاً بی اهمیتی که روز پیش اتفاق افتاده بود زیرا خواهر شوهرش بعنوان هدیه ۱۵۰ فلورن از شوهرش گرفته بود و با عجله آن را خرج کرده و جواهری برای خود خریده بود ، باید توجه داشت که ۱۵۰ فلورن صد برابر يك فلورن و ۵۰ کروتزر است ولی سه جلد تماشاخانه از کجا ناشی می شود؟ فقط يك رابطه یا مناسبتممکن درین باره وجود دارد و آن اینست که دوستی که نامزد شده است ، ۳ ماه از خواب بیننده کوچکتر است . چیزی که در فهم این رؤیا به ما کمک میکند ، همان موضوع خالی بودن قسمتی از محل از گستر است و آن اشاره ایست به فلان حادثه کوچکی که موجب سرپس گذاشتن شوهرش شده بوده است . نایم می خواست به تماشای نمایشی برود و از روی مال اندیشی از چند روز پیش چند جارا برای خود ذخیره کرده و پول آن را هم پرداخته بود اما وقتی که به تماشاخانه رفتند دیدند که یکطرف سالون خالیست و بنا برین احتیاجی به عجله نبود .

اینک فکر این رؤیا را جانشین خود رؤیا می‌کنیم . فکر پنهانی رؤیا چنین است :
 « اشتباه بود که زود شوهر کردم ، احتیاجی به عجله نبود ، الیز. ل. را که می‌بینم دیگر .
 اگر مبر کرده بودم (متضاد با عجله خواهر شوهر) حالا شوهری صدچندان بهتر (شوهر ، گنج)
 گیر می‌آوردم . باجهیزم صدتا ازین شوهرها را می‌توانستم بخرم . » می‌بینیم که درین رؤیا
 اعداد وارقام بسی بیشتر از رؤیای سابق‌الذکر تعبیر معنی و روابط داده و کار تغییر شکل و
 تغییر مکان در رؤیا ، درین مورد بسی بزرگتر است و علتش نیز این است که افکار این رؤیا
 برای منجلی شدن و نموده گشتن با مقاومت روانی بزرگتری در کشمکش و مبارزه بوده است . همچنین
 باید توجه داشت که درین رؤیا عنصری منطقی و نامربوط وجود دارد آن موضوع اشغال سه‌جا
 توسط دو شخص است و تعبیر ما را در فهم این نامربوطی کمک میکند باری این نامربوطی روشن‌ترین
 فکر رؤیا را که همان موضوع « اشتباه کردم که باین زودی ازدواج کردم ، باشد ، به ما نشان
 میدهد عدد ۳ که نماینده رابطه‌ای فرعی میان دو شخص مورد مقایسه (اختلاف سن ۳ ماه) بوده ،
 برای نشان دادن اشتباهی که جزو لوازم و واجبات رؤیاست ، تقلیل مبلغ از ۱۵۰ فلورن به یک
 فلورن و ۵۰ کروتزر نیز مربوط است به مختصر احترامی که نایم در افکار نهانی خود برای
 شوهرش (یا گنجش) قابل است .

۳ - مثال دیگری علم حساب مزبور را در رؤیا که آنچنان باعث تحقیر نایم شده است ،
 به ما نشان می‌دهد ، مردی خواب دید : « در خانه ب ... نشسته است ... (خانواده‌ای
 که در گذشته با او آشنا بود) و می‌گوید : « باندادن دستمالی بدست من اشتباه و
 حماقت کردید . سپس از خود دختر خانم پرسید : « چند سال دارید ؟ » او جواب
 داد : « من در سال ۱۸۹۸ بدنیا آمدم نایم گفت پس ۲۸ سال دارید . »

چون این رؤیا بسال ۱۸۹۸ اتفاق افتاده بنا برین حساب مزبور غلط فاحش است و
 باید ضعف نایم را در محاسبه باضف فلان قالج عمومی ، در صورت نبودن توضیح یا توجیه
 دیگری ، مقایسه کرد . بیمار من از آن نوع مردانی است که از هر زنی خوششان می‌آید . مدت
 چند ماه شخصی که بعد از او وارد اطاق کار من میشد ، زن جوانی بود که وی همواره از احوال
 او می‌پرسید و مایل بود بهر قیمتی شده با او دوست شود و باین خانم ۲۸ سال می‌داد ، این
 نکته را برای توضیح حساب اشتباه آمیز وی در رؤیا آوردم . سال ۱۸۸۲ هم تاریخ ازدواجش
 بود و شرایط نیز مقتضی بود که با دو زن دیگری که آنها را نزد من می‌دید ، دو زن جوان
 خدمتکار که بتناوب در را پریش بازمی‌کردند ، آشنا شود و چون آنها را بسیار خوددار دیده بود
 چنین پیش‌خود توجیه کرده بود که او را مرد پیری بحساب می‌آورده‌اند « باز نشسته » .

۴ - و اینک رؤیای دیگری درباره حساب با تعیین و تسجیل و عبادت بهتر با تسجیل چند
 جانبه آشکار ، من این رؤیا و تعبیر آن را به ب . داتفر مدیونم .

« سرایدار من که پاسبان شهرداریست خواب دید : در خیابان کشیک می‌داده است
 (تحقیقی از آرزوها) که بازرسی بطرفش آمد ؛ نایم شماره ۲۴ و ۶۳ و ۶۶ (بهر حال
 چند تا رقم ۲ هست) بگردن داشته است تکه تکه شدن رقم ۲۲۶۲ در طی بازگو کردن رؤیا
 تازه مؤید این نکته است که قسمتهای مختلف آن واجد معنای ویژه‌ای است ، درین اثناه بفکر
 نایم رسید که روز پیش با همکاران خود درباره طول مدت خدمت صحبت میکرد است و این

گفت و شنید در مورد بازرسی بود که در ۶۲ سالگی بازنشسته شده بود. نایم اکنون ۲۲ سالست که خدمت میکند و ۲ سال ۲۰ ماه دیگر حق خواهد داشت که از ۹۰ درصد حقوقش بتواند حق تقاعد استفاده کند باری رؤیا نخست تحقق یکی از آرزوهای قدیمی او را که عبارت است از بازرسی شدن، با و نمایش داده است چه خودش در رؤیا ارشد بوده و شماره ۲۲۶۲ را برگردن داشته است. خدمتش را در رؤیا در خیابان انجام می‌داده است که این خود نیز تحقق آرزوی دیگر است، چه این وضع حاکیست که ۲ سال ۲۰ ماه باقیمانده خود را به پایان رسانده است و حق دارد مانند یک نفر بازرسی ۶۲ ساله از یک حق تقاعد کامل برخوردار شود (۱)

اگر ما این نمونه‌ها و نمونه‌های مشابه دیگری را که در صحایف آینده نقل خواهم کرد، بهم مربوط سازیم، خواهیم توانست گفت که کار رؤیا حساب کردن درست یا غلط نیست بلکه به این بستند می‌کند که اعداد و ارقامی را بکار برد که در فکر رؤیا جلوه میکند و می‌توان از آن بمانای گوشه و کنایه‌هایی به عناصر غیر قابل نمایش بهره برد، آنوقت آنها را در لباس فلان حساب بکار می‌برد و برای نیل به هدف و منظور خود نیز از اعداد و ارقام بهمان شیوه بهره می‌گیرد که از سایر عناصر از قبیل انواع و اقسام تصویر زبانی با کلمات و اسامی اشخاص و سخنرانی.

زیرا کار رؤیاها منطور که قادر به خلق و ابداع انواع و اقسام سخنرانی نیست، اعداد و ارقامی از خودش در نمی‌آورد و حسابی هم به غلط یا بدرست انجام نمی‌دهد.

هر چه بیشتر سخنرانیها و جوابهای معقول و نامعقول متجلی در رؤیا را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم، بیشتر متوجه این نکته میشویم که رؤیا کاری جز اقتباس قسمتهایی از سخنرانیهای شنیده یا کرده شده که آنها را از افکار رؤیا به عاریه می‌گیرد و به خواست و اراده خود بکار می‌برد، ندارد. نه همان قسمتها را از ترکیب اصلی خود جدا می‌سازد و تکه تکه میکند و قطعه‌ای را می‌پذیرد و قطعه دیگر را رد می‌کند، بلکه ترکیبهای تازه‌ای پدید می‌آورد، بنحوی که سخنرانیهای موجود در رؤیا که نخست یکپارچه و منسجم جلوه می‌کرده بهنگام تجزیه و تحلیل به سه یا چهار قسمت متفاوت منقسم می‌شود. درین نوع موارد استعمال، معانی کلمات در افکار رؤیا، غالباً دستخوش تغییر و گاهی بکلی عوض می‌شود و معانی کاملاً نوی جانشین آن می‌شود (۲)

۱- مراجعه کنید به تجزیه و تحلیل رؤیاهای دیگری درباره اعداد و ارقام در کتابهای یونگ و مارسیئوسکی و غیره. درین کتابها غالباً با اعمال بسیار پیچیده حساب روبرو می‌شویم که نایم با آرامش خاطر حیرت‌آوری آنها را انجام می‌دهد. همچنین مراجعه کنید به نوشته چونز درباره ارقام ناخودآگاه در مجله بین‌المللی روانکوی سال ۱۹۱۲.

۲- بیماری روانی- عصبی هم بشیوه رؤیا عمل میکند. مریضی دارم که از شنیدن سرودهای مختلف و یا قسمتهایی از آن بطور غیر ارادی و حتی برخلاف اراده و میل خود، شکایت دارد (این خانم بیمار به ضلالت حواس مبتلی است) و نمی‌تواند بفهمد معنای این سرودها در زندگانی درونی او چیست. به علاوه محققاً به بیماری پارانوئیا نیز مبتلی نیست. تجزیه نشان می‌دهد که بهمدیاره‌ای از جوازات شاعری، معنای سرودهای مزبور را عوض و دگرگون کرده است. مثلاً کلمات، بقیه در صفحه ۲۹۲

وقتی که دقیقتر می‌شویم در سخنرانی موجود در رؤیا، قسمتهای روشن‌تر و متراکم‌تری را می‌بینیم که در کنار قسمتهای دیگری که در واقع در حکم وسیله ارتباط است و احیاناً برای تکمیل قسمتهای اول بدان افزوده شده‌است، قرارداد. همان نحوی که هنگام خواندن، حروف و هجاها می‌راکه در آغاز از قلم انداخته بودیم، اضافه می‌کنیم. بدین منوال سخنرانی موجود در رؤیا ساختمانی ظریف مواد متراکم مدنی دارد که قسمتهای مهمتر از ریشه‌های مختلف در آن گردآمده و به مدد يك قسم سیمان بهم جوش خورده است.

توصیف مزبور جز در مورد سخنرانی‌هایی که چنین تلتی و توصیف شده‌اند؛ کاملاً صادق نیست. و آن دسته از سخنرانی‌های دیگری که در رؤیا پدید می‌آیند ولی این تأثیر از آنها حاصل نمی‌شود که در مثل نام آنها را در مجلسی شنیده و یا زبان آورده (یعنی در رؤیا واجد هیچگونه خصیصه سمعی یا حرکتی نیستند)، فقط در حکم افکاری هستند، مثل افکار هنگام بیداری و بدون آنکه دستخوش تغییر و تبدیلی شوند، وارد رؤیا می‌گردند. بنظر می‌رسد مسئله هم در جای خود منبسط و لو مشکل؛ برای تعقیب این نوع عناصر سخنرانی باشد. ولیکن هر آنچه بنحوی صریح و روشن بصورت سخنرانی تجلی می‌کند، مربوط است به سخنرانی‌های واقعی که در عالم بیداری اتفاق افتاده و خواب‌بیننده آنرا در مجلسی شنیده یا خود در مجلسی آنرا بیان آورده است.

با تجزیه و تحلیل رؤیاهایی که برای مقاصد دیگری آنها را نقل می‌کردیم. مثال‌هایی ازین نوع سخنرانی‌ها یا گفتگو جسته و پی به ریشه آنها برده‌ایم. در مثل در رؤیاهای بیگناهان (ص ۱۴۰) قصاب به خواب‌بیننده می‌گوید: دخان آنچه میخواهید نداریم و نمیتوانیم داشته باشیم، و این جمله در واقع مرا با قصاب یکی می‌کند و او را جانشین من می‌سازد و حال آنکه قسمتی از جمله دیگر: «من اینرا نمی‌شناسم، از آن نمی‌خواهم» هدفی جزین ندارد که رؤیا یا بیگناهان جلوه بدهد. روز پیش اتفاقاً نام مزبور به جمله زنده‌ای که از دهان آشپزش درآمده بود، چنین جواب گفته بود: «من اینرا نمی‌فهمم، مرتب باشید، خواهش میکنم». ازین حادثه هنگام بیداری، خواب‌بیننده فقط آن قسمت نامهم اول را در خواب دید و آنرا جانشین قسمت دیگر

لایز، لاین، فرو و اوین (کاملاً، کاملاً ملایم، برگردان پرهیز کارانه) از لحاظ عالم ناهشیاری وی: «فرو و اوین» به معنای (یتیم پرهیز کار) است و خود بیمار مزبور این یتیم پرهیز کار است. آغاز یکی از سرودهای نوتل، «ای نوتل، ای شب سعادتبخش و نشاط‌آمیز!» در نظر او با حذف کلمه «نوتل» بصورت فلان سرود عروسی در می‌آید و غیره. عین همین شیوه جا بجا شدن و تغییر مکان ممکن است بدون وجود ضلالت حواس و فقط و فقط بدلیل تخیل ساده رخ دهد. چرا یکی از بیماران من شعری را که در جوانی یاد گرفته بود، این طور بیاد می‌آورد «شب روی بستان»، بجای «شب روی بوستون». تخیل اینطور خواسته است (روزنامه فکاهی آلمان بنام «برگهای نجسبیده» می‌دانیم که بنای تقلید مسخره‌آمیز از شعر و غیره نیز بر این شیوه استوار است.

در زمره تصاویر خود از کلاسیک‌های آلمان تصویری برای زیسکفست، قهرمان اثر شیلر نشان

داد که با این نقل قول از سر و ته زده همراه بود:

این عبارت، قلب «اترید» بسوی زنی که تازه فتح شده بود، جست، آهسته قدم بر میداشت..

بجای:

با بازوان خلسه‌آمیز خود تن زیبا را در آغوش گرفت.

که با خیال باقی هنگام روز او مناسبی داشته و در واقع پایهٔ رؤیای آن تکمیل میداده و اگر فاش میشد، پشاش را روی آب می انداخته؛ کرده است .
 و اینک مثال مشابهی که جای بسیاری از رؤیاهای دیگر را که نتایج همانندی بدست می دهند، می گیرد:

حیات بزرگی است که اجسنت را در آن می سوزانند. نایم میگوید: «من از اینجا می روم. نمی توانم به این صحنه نگاه کنم.» (مکالمه مشخصی وجود ندارد.) سپس بدو نفر مأموران مسلخ بر خورد کرد و از آنها پرسید . «بسیار خوب خوش طعم بود؟» یکی از آن دو در خواب گفت: «خیر، ابداً. مثل اینکه سخن در بارهٔ گوشت آدمیزاد بود.

بها نه بی معنای رؤیای مزبور ماجرای ذیل است: نایم پس از صرف شام با زتن بسراغ همسایگان رفتند که افراد صالح و مهربانی هستند اما بهیچوجه داشتها آورده نیستند، پیر زن مهربان همسایه مشغول صرف شام بود و آنها را مجبور (برای بیان این نکته میان مردان کلمه مرکب مبهمی هست .) کرد تا از شامش بچشند. نایم با گفتن این موضوع که الساعه شام خورده و گرمه اش نیست، خواست خواهش او را رد کند که گفته بود. «آخر بفرمایید. مانمی ندارد» سر انجام مجبور شد از آن شام بچشد و تمارف غلیظی هم کرد: «فوق العاده خوش طعم است» ولی وقتی که باز نشی تنها ماند از طعم غذا و اصرار پیر زن ایراد گرفت. البته عبارت: «نمی توانم به این وضع نگاه کنم» که در رؤیاهای چنانکه دیده ایم بطور وضوح در مکالمه بالا بچشم نمی خورد بلکه اندیشه ای است که مربوط به وضع ظاهری خانم همسایه است و باید آنرا چنین تعبیر کرد که ایشان کسی هستند که من لذتی از دیدن ایشان نمی برم!

آموزنده تر ازین نیز تجزیه و تحلیل رؤیای دیگری است که من آنرا به دلیل مکالمه بسیار روشن و مشخصی که نقطه نقل آنرا تشکیل می دهد در اینجا نقل می کنم اما توضیح و تعبیر آنرا به اندکی بعد بمبحث مربوط به نقش حالات در رؤیا موقوف می کنم .

شب هنگام به آزمایشگاهی برو که Brucke رفتم، به آرامی دق الباب کردند، در را باز کردم، دیدم «مرحوم» پروفیسور فلایشل است با عده ای نا آشنا که وارد شدند و پس از چند لحظه ای سر میز نشست بعد رؤیای دیگری پدید آمد: دوستم. ف. ل. بدون اطلاع قبلی در ماه ژوئیه به وین آمد؛ در خیابان با او مصادف شدم داشت با. پ. دوست «مرحوم» حرف می زد؛ با ایشان به محلی رفتم و آنها ظاهراً روی میز کوچکی مقابل یکدیگر نشستند من هم در طرف کوچک میز نشستم. ف. ل. از خواهرش صحبت کرد و گفت: «در عرض ۴۵ دقیقه مرد» بعد چیزی شبیه: «آستانه است» چون. پ. حرفش را نفهمید. ف. ل. روبه من کرد و پرسید که درباره او به. پ. مگر چه گفتیم. درین اثنا تحت تأثیر احساس عجیبی خواستم به ف. ل. بگویم که پ (مطلقاً نمی تواند چیزی بداند) زیرا او دیگر زنده نیست. اما در عین حالیکه متوجه اشتباه خود بودم، گفتم: «نوویکیت» سپس بنحوی نافذ به. پ. نگاه کردم و او تحت تأثیر نگاه من رنگش را باخت و چشمانش به رنگ آبی آمیخته به حالت بیماری در آمد و رنگش لحظه و لحظه

پریده تر شد تا آنکه سرانجام هم ناپدید شده. از این جریان بینهایت خوشحال شدم، تازه متوجه شدم که از دست فلاشل خود نیر تجلی ای بیش نبود، در واقع شبی بود و بنظر دور از حقیقت نیامد که شخصیتی مثل ایشان هر قدر که دل آدم بخواهد طولانی زندگی کند و آرزویی نیز باعث انهدام او شود. این نمونه زیبا و مناسب در واقع فهرستی است از مشکلات و معماهای مربوط به رؤیا و این نکات در آن به چشم می خورد: نخست انتقاد در عین رؤیا که اشتباه را، بمن گوشزد کرد زیرا نوویکیست را به جای نوویویت (غیرزنده) بکار برده بودم، دوم روابط با مردگانی که در عین رؤیا هم مرده تلقی شده اند و این امر کاملا طبیعی بنظر می آید یعنی نام مربوط بودن پایان کار و تسلی بزرگی که از آن نصیب من شد. اگر حل کامل همه این معماها را در اینجا نقل کنم، خیلی چیزها را باید فدا کنم، بدبختانه قادر به اینکار نیستم و همچنانکه در رؤیا دیدیم، نمی توانم اشخاصی را که دوست دارم فدای جاه طلبی خود بکنم. و اگر بخواهم پاره ای از چیزها را هم کتمان کنم و یاد برده بگویم به کل معنای این رؤیا که من کاملا بدان واقفم لطمه خواهد زد. پس نخست در اینجا و بعد اندکی بالاتر به این بسنده می کنم که فقط چند عنصر از آنرا انتخاب بکنم.

محور رؤیای مزبور صحنه ایست که در آن بانگ، ب. را ناپدید ساختم. چشمانش بطور عجیبی آبی شد و بعد از این رفت. این صحنه تقلیدی بسیار روشن از فلان صحنه زندگی واقعی است. من مسؤل انستیتیوی فیزیولوژی بودم و کارم بسیار زود شروع میشد برو که با خبر شده بود که چندین بار اندکی دیرتر از وقت به آزمایشگاه آموزشی رفته بوده ام. روزی در ساعتی که قرار بود به محل کارم بروم به آنجا رفتم و به انتظار من نشستم. چیزی که با من گفت کوتاه و روشن بود، اما کلمات درین گونه موارد چندان اهمیت و اعتباری ندارد. اصل موضوع چشمان آبی رنگ و وحشتناک وی بود که مرا بلرزده انداخت (چنانکه پ در رؤیا. خوشبختانه ها نقش ها عوض شده است). آنان که حالت چشمان حیرت آور استاد را حتی در روزگار پیری او بیداد دارند او را بوقت خشم دیده اند، می توانند حال مراد آن لحظه تصور کنند.

مدتها گشتم بدون آنکه به اصل وریشه کلمه (نوویکیست) موجود در رؤیا دست بیایم. اما متوجه شدم که این کلمات در رؤیا روشن و خالی از ابهام است نه از لحاظ اینکه بگویم آن را شنیده یا با زبانم گفته باشم، بلکه به این لحاظ که آن را دیده بودم. آنوقت بی درنگ به اصل وریشه آن پی بردم. بر صحنه بنای یادبود امپراطور یوسف در شهر وین این کلمات زیبا به چشم می خورد:

او برای سعادت و وطنش زیست (ویکیست)

نه مدت زیادی، بلکه در همه عمرش

پس بدین ترتیب من آن قسمت ازین کتیبه را گرفته بودم که با وضع فکر خصمانه رؤیای من جور دمی آمد و معنایش این بود: «چیزی ندارد بگوید، زنده نیست. آنوقت بیاد آوردم که رؤیای مزبور چند روزی پس از مراسم گشایش مجسمه نمینت فلایشل درد انشکاء اتفاق افتاده بوده است. به این مناسبت، بار دیگر مجسمه برو که رادیده بودم و (ناخود آگاهانه) لابد متأسف شده بودم چرا دوستم ب که آنهمه مستند بود و به علم عشق می ورزیدم بایستی آنچنان جوان بمیرد که مجسمه ای برایش برپا ندارند اما رؤیای من این مجسمه را برای او برپا داشت، دوستم

پ . نامش یوسف (۱) بود .

قواعد تعبیر رؤیا هنوز اجازه نمی‌دهد که نویبوت *Non vivit* را که بدان احتیاج دارم با نویبوت *Non vixit* که محصول خاطره بنای امپراطور یوسف است، معاوضه و مبادله کنم . بلکه لازمست بای یکی دیگر از عناصر فکر نهانی رؤیا را بمیان بکشم . خیال میکنم درین صحنه رؤیا دو جریان فکری که یکی از آنها نسبت به . پ . خصمانه و آن دیگری دوستانه است، باهم تلاقی کرده باشند، جریان اولی پیداوآن دیگری ناپیدااست و هر دو باهمین کلمات *Non vixit* نویبوت در رؤیا نموده شده‌اند «پ» چون به علم خدمت کرده بوده است، بنایی برای او برپا کردم، اما چون همچنانکه در پایان رؤیا بیان شده است، آرزوی شیطنت آمیزی به قلبش راه یافت، تا خودش کردم، این جملات بسبکی خاص است، و لابد از جای سر مشق آنرا گرفته‌ام. کجا چنین تناقضی دیده‌ام که دوواکنش متضاد در قبال شخص واحدی کنار هم قرار گرفته باشد، و اکنهایی که در عین تضاد بودن هر دو مستند و بجاست و همدیگر را نفی نمیکنند؟ قطعیست من مشابه وجود دارد و آن خطابه پروتوس است در نمایشنامه ژول سزار اثر شکسپیر که بدین نحو از خود دفاع میکند: «چونکه سزار دوستم داشت، برایش گریه میکنم . چون خوشبخت بود، خوشحالم و چون شجاع بود، گرامی و مفتخرش می‌دارم، اما چون می‌خواست مقتدر باشد، او را کشتم.» آیا این جملات بهمان سیاق جملات سابق الذکر نیست و همان تضاد و تلاقی فکری که من در فکر رؤیا کشف کرده‌ام، در آن به چشم نمی‌خورد؟ پس من در رؤیا نقش پروتوس را ایفا کردم . بالاخره اشاره دیگری هم وجود دارد که این موضوع را تأیید میکند و آن موضوع آمدن دوستم ف.ل. است بهوین دماه ژوئیه. اول کلمه ژوئیه از نام ژول سزار مشتق است و بهمین دلیل بسیار خوب می‌توانست نماینده اشاره‌ای به این فکر میانجی باشد که مرا وادار کرد تا نقش پروتوس (۲) را ایفا کنم .

از همه عجیب‌تر آنکه من در گذشته نقش پروتوس را ایفا کرده بودم . در برابر عده‌ای از بچه هاسحنه پروتوس و سزار را از اثر شیلر بازی کرده بودم . در آن روز گار ۱۷ ساله بودم و با خواهرزاده‌ام بازی کردم، او یکسال از من بزرگتر و تازه از انگلستان بازگشته بود، - پس می‌شود گفت بازگشت کننده بود (این لغت بزبان آلمانی به معنای شبخ نیز هست .م.) و در حقیقت همبازی روزگار کودکی من بود و خاطرات این دوره من با او آمیخته است. تا سه‌سالگی هیچگاه از هم جدا نمیشدیم و بسیار بیکدیگر علاقمند بودیم و باهم کتک‌کاری می‌کردیم و همچنانکه سابقاً بدان اشاره کرده‌ام، این روابط کودکانه بنحوی قاطعانه در احساسات من نسبت به دوستان آینده‌ام، تأثیر کرد . چون خواهرزاده‌ام از آن تاریخ دستخوش تغییر و تبدیل های زیادی شده که گاهی باعث احیای این جنبه و گاهی سبب آن جنبه از منشوی که بطور خلیل ناپذیری در خاطرات عالم ناخودآگاهانه من تثبیت شده است، می‌شود . روزی گویا سخت با من بدرقتاری کرده بود و منم با همه قوا بر ضد این بیدادگر خود بدفاع برخاسته بودم زیرا ابداً ما غالباً بر ایم نقل کردند

(۱) این موضوع برای آنست که هر کدام از عناصر روایمین و نماینده چندین فکر نهانی

رؤیاست، علت تأخیر من بوقت صبح این بود که شب بسیار کار می‌کردم و صبح هم می‌بایستی راه دراز بین (کایزر ژوزف اشتراوس) و (واهرینگر اشتراوس) را طی می‌کردم . ژوزف = یوسف .

(۲) - نکته قابل ملاحظه دیگر آنکه کایزر = قیصر = سزار

چگونه نزد پدرم ، پدر بزرگ او ، از خود دفاع می کردم موقمی که دو سال پیشتر نداشتم. و چرا چون دزدی ، من او را زدم برای اینکه مرا زده ، لابد خاطره همین صحنه مربوط به دوران کودکی است که (نوویوت) را به (نوویکسیت) مبدل کرده است زیرا در زبان کودکانه «زدن» را می گویند **Vichsen** (ویکسن) ، کلا رویاچنین روابط و مناسباتی را خواندنیست . خصومت ناروای من نسبت به پ. که بسیار تر از من بود و از اینرو همبازی دوران کودکی را بیاد آورد ، به یقین در سایه روابط پیچیده کودکانه به چون بر می گردد . در صحایف آینده بار دیگری به این رویا مراجعه خواهم کرد .

۷ - رویاهای نامربوط ، فعالیت ذهنی در رویا

ضمن مثالهایی که تا کنون دیده ایم ، بکرات به موضوع نامربوط بودن در محتوی رویا برخورد کرده ایم . اکنون بجهت است اگر از پی کشف ریشه و معنای این نامربوطی به تحقیق و بررسی بپردازیم . اتفاقاً بیاد داریم که این موضوع دستاویز و پیرهان قاطع کسانی است که رویا را پدیده ای فاقد معنا و حصول فعالیت ذهنی و روانی ناچیز و جزوی می پندارند . اینک می پردازم به بررسی مواردی که نامربوطی محتوی رویا ظاهر می باشد و بوقت کشف معنای واقعی رویا ناپدید می شود . اینها رویاهایی هستند که اتفاقاً در وهله نخست به پدید آمده ، مربوط بنظر من نیستند .

۱ - اینست رویای بیماری که شش سال پیش پدرش را از دست داده است :

« بندبختی بزرگی به پدرش روی آورده است . سوار قطار شب شد و قطار هم از خط درآمد و نیمکت ها بهم متصل گردید و سرش خرد شد . او را دید که روی تخت خوابش دراز کشیده است و بالای او پروی چپش زخمی عمودی دیده می شود . از این سانحه تعجب کرد (برای اینکه پدرش مدتی است که مرده ، این نکته را بینگام نذر رویا بدان افزود) . چشمانش بسیار روشن بود .

بر طبق نظریات قدیمی و کلاسیک ، می بایستی محتوی رویای بالا را پدیده ای تفسیر کرد : نایم نخست در لحظه ای که ناظر سانحه پدرش بود ، فراموش کرده بود که وی مدتیست مرده . سپس همچنانکه رویا ادامه می یابد ، مرکز پدر را بیاد می آورد ، علت تعجب در بطن رویا نیز از همینجا ناشی میشود . اما تجربه نشان می دهد که توسل به چنین توضیحاتی سخت بی حاصل است . نایم ، دستور ساختن مجسمه نیمتنه پدرش را به هنرمندی داده بوده و در روز پیش از وقوع رویا آن را ردیوت کرده بوده است و در واقع همین مجسمه نیمتنه است که بنظرش آمده که سانحه ای برایش رخ داده است . مجسمه ساز مزبور در عمرش پدر نایم را ندیده بوده و کارش را از روی عکس هایی که برایش تهیه کرده بودند ، به انجام رسانیده بوده است . روز پیش از وقوع رویا نایم تحت تأثیر علاقه به پدرو مادر ، خادم پیر خانواده را به کارگاه مجسمه ساز فرستاده بوده است تا ببیند سرمرمی همان اثری را که در او گذاشته بوده است درین یکی نیز خواهد گذاشت یا نه : مبادا فاصله بین دو شقیقه بنظرش بیش از اندازه کوتاه بیاید و اینست خطراتی که در ساختمان رویای من بود موثر بوده است . پدید روی ، وقتی که اوقاتش از لحاظ کار خارج یا گرفتاریهای خانوادگی تلخ بود ، عادت داشت آنچنان شقیقه هایش را میان دو دستش بفشارد که گویی می خواهد از فاصله بین دو طرف سرش که گویا پیش از اندازه دراز شده است ، بکاهد . نایم ما ، در چهار سالگی روزی

دیدم بود که چشمان پدرش در نتیجه يك ضربه تصادفی طبا نچه سپاه شده است (چشمانش بسیار روشن بود). در محلی که زخم پدر در رؤیا در آنجا واقع شده است، معمولاً وقتی که در موقع حیاتش فکرمی کرد یا غمی داشت، يك شیار عمیق عمودی می افتاد. اما این موضوع که چین مزبور در رؤیا جای خود را به يك زخم عمودی داده است، مادامه انگیزه دومی در رؤیا هدایت میکند. نایم، قاب عکس دختر کوچکش را برداشته بود، در همین اثنا صفحه فلزی از دستش افتاد و وقتی که آنرا برداشت دید شکافی به مثابه يك شیار عمودی روی پیشانی بچه پیدا شده و تا قوس ابرو پس رفته است. تحت تاثیر يك احساس قبل از وقوع خرافه آمیز واقع شد زیرا روز پیش از مرگ مادرش نیز، صفحه فلزی قایی که عکس مادرش را در برداشت، از دستش افتاد و شکست. نامریوطی این رؤیا، بنا به آنچه گذشت، فقط همان نتیجه اهمالی است در بیان زبانی که میانه مجسمه نیم تنه و عکس از یک طرف و خود شخص بادیگری از طرف دیگر، فرقی نمی گذارد. ماعادت داریم بگوییم: پدر را خیلی شبیه نمی بینی؟ نامریوطی درین مورد یسادیگی ممکن بود مرتفع شود، اگر قرار بود فقط بر اساس يك مورد فقط، اظهار نظر و قضاوت کنیم، آنوقت گفتیم که این ظاهر نامریوط عالمی تماماً پدید آمده است.

۲. - و این نیز مثال مشابه دیگری که از رؤیاهای خود استخراج کرده ام (پدرم را در ۱۸۹۶ از دست دادم):

پدرم بعد از مرگش نزد مجارها يك نقش سیاسی ایفا کرد و آنها را از راه سیاست با هم متفق ساخت. در اینجا پرده کوچک نسبتاً مشخصی دیدم: مثل اینکه در وایشتاک (مجلس ملی آلمان پیش از جنگ دوم. ۱۹۰۰) از دعاهای برپاست شخصی روی یکی دو تا صندلی ایستاده است و دیگران اطراف او هستند. بیاد آوردم که وی در بستر مرگش بسیار به گاریبالدی (وطن پرست ایتالیایی در سده پیش. ۱۸۰۰) شباهت داشت و من خوشحالم که این وعده تحقق یافته باشد:

این رؤیا با اندازه کافی نامریوط و نامتقوله است، اینطور نیست؟ من این خواب را زمانی دیدم که مجارها از راه ابستر و کسیون مداوم مجلس بديك حالت خارج از قانون رسیده بودند و از بحرانی گذشتند که کلمون ستزل آنها را از آن نجات داد و این موضوع که صحنه مشهود در رؤیا از تصاویر بسیار کوچک ترکیب یافته است (۱) از لحاظ تمبیر و توضیح بی نایده و بی اهمیت نیست، تصاویری که معمولاً در رؤیا بچشم ما می آید ظاهراً با اندازه طبیعی است و تصویر رؤیای من در عالم واقع و بیداری تقلید نیست از یکی از عکسهای کتاب تاریخ مصوراتریش که ماری ترزا در راه مجلس پرسیورک نشان می دهد، همان صحنه معروف *Moriamnur Pro Rege Nostro* (۲) بسان ماری ترزا درین تصویر، پدرم در محتوی رؤیا با جمعیت اخلاطه شده است اما روی یکی دو تا صندلی ایستاده است پس بعنوان «*Stuh Biechter*» (قاضی نشسته). (د آنها

۱ - دیگر بخوبی نمی دانم در آثار کدام محقق بود که اشاره ای به رؤیایی در آن شده بود که تصاویر کوچک در آن وول می زد و منشاء آن مشاهده کلیشه ای بود از زاك کالو (کلیشه ساز نقاش فرانسوی در سده هفدهم ۱۷۰۰) که نایم روز پیش آنرا مشاهده کرده بوده است این کلیشه ها شامل تصاویر کوچک بیشمار است و یک سلسله از آن، گرفتارهای ناشی از جنگ سی ساله را نشان می دهد. ۲ - «در راه شاه خود می مردیم»

د باهام هتفق کرده : درینجا رشته تداعی را اصطلاح : «ما به قاضی نیازی نخواهیم داشت» تشکیل میدهد) این راست است که پدرم در بستر مرگش ، به «مار ریالیدی شهادت داشت و ما نیز همگی متوجه این موضوع شده بودیم . پس از هر گس حرارت تشن بالارفت و گونه هایش پیش از پیش سرخ شد . و ما هم چنان بی اختیار ادامه دادیم : «دو پست او ، ظاهر بی حاصل نیستی و ابتدال هستی در کمین است که همه و همه ما را تسخیر و بندد خود میکند» (۱)

این «بالارفتن» افکار ما نشان می دهد که با مبتذل و پست سروکارمان خواهد افتاد بالارفتن حرارت بدن پس از هر گس با کلمات «پس از هر گس» در محتوی رؤیای بی مناسبت نیست . چیزی که پیش از همه پدرم را رنج داده بود ، همان اِسترو و کسیون (البته درین مورد به معنای ضیق مجرای پول است ۴۰) روده ای کامل بود در هفته های آخر عمرش لذا هر نوع فکر آمیخته به بی ادبی و بی نزاکتی بهمین نکته مربوط می شود . یکی از رفیقان من وقتی که در دبیرستان درس می خواند ، پدرش را از دست داده بود . سوک او تأثیر زیادی در من داشت و با او دوست شدم . روزی به شوخی غم و اندوه یکی از دختران قوم و خویش خود را که در خیابان مرده بود ، برایم حکایت کرد . او را بخانه اش برده و در ضمن کندن لباسهای جسم متوجه شده بودند که وی در حین مرگش با پس از هر گس تنبانش را خراب (مستراح) کرده بوده است . دخترک عمیقاً آزرده بوده از اینکه چنین حادثه زشتی خاطره پدرش را آلوده کرده است . اکنون رسیده ایم به میلی که رؤیای مزبور آنرا به تحقق رسانده است : آرزوی اینکه آدمی پس از مرگش در نظر فرزنداناش پاك و بزرگ جلوه کند ، کبست که چنین آرزویی در سر نپروراند و با نپرورانده باشد ؟

ملاحظه می کنید که ظاهر نامعقول رؤیای مزبور مربوط است به اینکه با کمال صداقت و وفاداری ، نامعقول بودن يك اصطلاح متداول را که از فرط استعمال ، بی معنایی آنرا از یاد برده ایم می رساند . (اصطلاح : بعد از مرگ) درینجا نیز ناگزیریم باور کنیم که ظاهر نامعقول رؤیا عالمأ عامداً پدید آمده است (۲)

۱ - اکنون نمونه هایش سرخ شد ، سرخ و سرخ تر ، از شدت جوانی و شبابی که هیچگاه مارا ترک نمی کند . (کوتاه)
علت تداعی با گونه های سرخ ، از همینجاست .

۱ - و فوراً این موضوع در رؤیایها که مردگان زندگی میکنند و فعالیت می نمایند و با ما مناسباتی برقرار می سازند ، موجود شگفتی بسیار و توضیحات و تفسیرات شگفت آوری شده است بطوری که این تعبیرها نشان می دهد چقدر از عوالم رؤیا بی اطلاع هستیم . با این وجود توجیه و توضیح موضوع بسیار ساده است . بسا ب فکر ما خطور کرده است که ، «اگر پدرم زنده بود ، چه می گفت ؟» این کلمه (اگر) در رؤیا جز بصورت زمان حال و در وضع معینی جلوه نمی کند ، مثلاً جوانی که پدر بزرگش مال و منال زیادی برایش به ارث گذاشته است ، به مناسبت سرزنی که به لحاظ فلان و لخرچی باومی شود ، در خواب می بیند که پدر بزرگش زنده است و از او حساب می خواهد . آنچه که ظاهراً اعتراضی بر ضد رؤیاست ، اعتراضی که پایه اش بریقین ما ، درباره مرگ شخص مورد بحث استوار است ، در عالم واقع چیزی جز تصور تسلیت ، (خوب شد که مرحوم این ماجرا را بقیه در صفحه ۲۹۹

۳. در مثال و نمونه‌ای که اینک به تجزیه تحلیل آن خواهیم پرداخت، شامی توانید در کارتدارك رؤیادقیق شوید و بخوبی ناظر آن مرحله‌ای باشید که عالم‌آمدا آن چیز ناممقول و بی‌معنایی را که بهیچوجه معلول عین موضوع رؤیای نیست؛ فراهم می‌سازد. منظورم رؤیاهایی است که ملاقات من با کنت تن موقعیکه عازم گذراندن تعطیلات بودم، موجد آن گردید. سوآردرشکه‌ای شدم و به ایستگاهی رفتم. به سو رچی که غرمیزد کارزیادی

ندیده) یا تسکین خاطر، «دیگر چیزی ندارد که بگوید» نیست.

شکل دیگر موضوعات ناممقول که در رؤیاهای مربوط به مردگان یافته شود؛ مبین استهزاء و نیشخند نیست بلکه امتناع و استنکاف جدی و مصرا نه‌ای را می‌رساند، فکر سرکوبی شده‌ای را جلوه می‌دهد که هیچگاه ممکن نبود بدان اعتراف کنیم. رؤیاهای مزبور فقط زمانی می‌توان تمبیر و توجه کرد که بدانیم و بیاد آوریم که از لحاظ رؤیا میان آرزو و واقعیت فاصله و تفاوتی نیست. مثلاً مردی که بخوبی از پدریبه‌ارش پرستاری کرده و از مرگش غمین و رنجور شده است. اندکی پس از مرگ وی رؤیای نامربوط زبر را می‌بیند، «پدرش دوباره زنده شده است و مثل همیشه با او حرف می‌زند. اما (چیز عجیب) در عین حال مرده بود ولی وی این موضوع را نمی‌دانست» موقمی بی به معنای این رؤیا می‌بریم که پس از جمله در عین حال مرده بود بیغزاییم که (بدنیال آرزوی ناایم) و پس از این جمله که (ولی او این موضوع را نمی‌دانست) بیغزاییم که «ناایم چنین آرزویی در سر دارد». پس در همان هنگامی که از پدرش پرستاری می‌کرد چندین بار مرگ او را آرزو کرده بود، محققاً این فکر رحیمانه در خاطرش بود: «مرگ باید به این آرام و ناراحتی‌ها پایان بدهد» بهنگام سوگواری ناخودآگاهانه از داشتن چنین آرزویی تحت تأثیر عاطفه همدردی، خود را سرزنش کرده بود بطوریکه تو گوئی آرزوی وی حقیقه باعث کوتاه شدن عمر پدر شده بوده است. احضار تمایلات دوران کودکی برضد پدر موجب گردید که این سرزنش رؤیایی بیان شود، اما به یقین تضاد کمال ماخذ رؤیا و فکر و رویش باعث نامربوط و ناممقول شدن این رؤیا شده است. (مراجعه کنید به فرمول‌بندی دواصل حوادث روحی در مرحله بین‌المللی روانکاوای جلد سوم سال ۱۹۱۱).

رؤیاهای مربوط به مرگ عزیزان در مرحله تغییر، مشکلات و مسایل دشواری رایش می‌آورد که همیشه نمی‌توان آنرا بنحو قانع‌کننده‌ای حل و فصل کرد و می‌شود گمان برد که دلیل آن همانا رابطه دوگانه عاطفی ناایم نسبت به مرده است. معمولاً در چنین رؤیاهایی نخست با مرده آنچنان بزندگی ادامه می‌دهد. من با این نتیجه رسیده‌ام که این تناوب بین مرگ و زندگی نشانه و نماینده بی‌اعتنائی ناایم است؛ (می‌خواهد زنده باشد. می‌خواهد مرده، برای من فرق نمی‌کند) به یقین این بی‌اعتنائی واقعی نیست بلکه درزمره آرزوهاست برای آنست که رفتارهای عاطفی ناایم را که غالباً ضد و تقیض است به لباس مبدل در آورد و روی آن سرپوش بگذارد. بدین ترتیب در حکم نمایش جنبه دوگانه عاطفی اوست در رؤیا. در انواع دیگر رؤیا که ناایم با مرده‌گان روابطی برقرار می‌سازد، غالباً طبق قاعده زیر عمل کرده‌ام: موقمی که در رؤیایی این موضوع را بیساز نمی‌آوریم که مرده، مرده است، برای اینست که خود را با آن مرده یکی پنداشته و خود را در واقع با او اشتباه می‌کنیم و وقتی که ناایم ناگهان بفکرش می‌گذرد که (آخر این که مدت‌هاست مرده بود) ناایم در حقیقت از خود در برابر اشتباه و یکی کردن بالادفاع می‌کند.

تعمیرش کرده ام ، گفتیم : « یقیناً نمی توانم مسافت قطار را با شما طی بکنم اتفاقاً طوری پیش آمد که گویی چند قسمتی از مسافت را که معمولاً با قطار طی میکنند ؛ طی کرده بودم .

تجزیه و تحلیل حکایت مبهم و نامربوط بالا ، واجد توضیحاتی است بدین ترتیب : هنگام دوز سوار در شبکه ای شده بودم که می بایستی مرا به دور نیاخ واقع در یکی از خیابانهای دور افتاده می برد . سورچی راه را بلد نبود و بشیوه جوان مردان همچنان می تاخت تا آنکه متوجه نا بلدیش شدم و با مختصر تمسخری راه را با نشان دادم . میان این سورچی و اشراف یک قسم تدامی معانی وجود دارد که در سطور آینده بدان خواهیم رسید . اکنون تنها به این بسنده کنیم که از لحاظ ما بورژواها و مردمان متوسط ، علامت اشراف اینست که اشراف روی صندلی مخصوص سورچی می نینند . همچنین توجه کنید به این نکته که کنت تن ارا به حکومت اطیش را می راند . اما عبارت ذیل به برادرم مربوطست و این هموست که در رؤیای من با سورچی اشتباه و یکی شده است . هنگام روز از اینکه با تنای او به ایتالیا بروم ، خود داری کرده بودم (دنی نمی توانم مسافت قطار را با شما طی کنم) و این امتناع در واقع پاسخی بود به ملامت معمولی او در باره اینکه همیشه در ضمن مسافرت ها موجب ملال و کسالت او میشوم ، (چیزی که بدون تغییر و تبدیلی عیناً در رؤیا جلوه کرده است) و در عرض همان روز مجبورش میکنم چندین بار جایش را تغییر بدهد و چیزهای زیبای بسیاری بدو نشان می دهم . آن روز برادرم تا ایستگاه همراه من آمده بوده بود اما اندکی زودتر برای رسیدن به قطار کمر بندی عازم پورکورس دورف در ایستگاه کمر بندی - غرب از من جدا شده بود و من پا و گفته بودم که با صرف نظر کردن از قطار کمر بندی و گرفتن قطار خط غرب می تواند چند لحظه ای بیشتر با من باشد منشاء این قسمت از رؤیا که قسمتی از مسافت را که معمولاً با قطار طی میکنند من یاد شبکه طی کردم از همینجاست . در عالم واقع عکس این بود . (و در اینجا بیاد ضرب المثل آلمانی اقدام کمی گوید : «عکس هم حقیقت دارد» یعنی «در جهت عکس هم پیشروی میسر است» به برادرم گفته بودم : «سفری را که با قطار کمر بندی می کنی می توانی با تنای من با قطار غرب انجام بدهی .» ابهام رؤیا ازین جا ناشی می شود که (قطار کمر بندی) با (در شبکه) جابجا و میادله شده است ، چیزی که اشتباه سورچی را با برادرم تسهیل میکند . و حال دست روی جمله ای می گذارم که بکلی فاقد معنی است و ظاهراً غیر قابل توجیه و تفسیر است و تقریباً با عبارات پیشین من کاملاً متناقض و متایر است (نمی توانم مسافت قطار را با شما طی کنم) . چون الزامی وجود ندارد که قطار را بایک در شبکه کرایه ای اشتباه کنم پس یقیناً عماداً عالماً چنین حکایت عجیب و غریبی را در رؤیای خود ساخته و پرداخته ام .

اما برای چه هدف و منظوری؟ هم اکنون خواهیم دید نامربوطی در رؤیا یعنی چه و دلایل پدید آمدن و مجاز بودن آن کدام است . توضیح این موضوع در رؤیای بالا چنین است : من در رؤیای خود به چیز نامربوط و نامفهومی احتیاج دارم که با کلمه فاهرن (= سفر کردن ، با در شبکه رفتن) ، مناسبی داشته باشد زیرا در افکار نهانی رؤیا قضاوتی هست که باید روشن شود شبی ، در خانه خانم مهربان باذوقی که در صحنه دیگر همین رؤیا بصورت «زن خدمتکار» نمایان می شود ، دو ممال از من پرسیدند که نتوانستم آنرا حل کنم و چون همه آنرا می دانستند

تلاش های من برای حل آن موجب مستخبره من شد . معماهای مزبور من بوط بوده کلمات :
ورقاهرن (۱) ، ناشکومن (۲) . معمای اول این بود :

آن چیست که معلم آنرا تربیت میکند .

سورچی آنرا انجام می دهد و

هر کسی آنرا دارد - نیاکان

وفلا در گور آرمیده است .

معمای دومم این بود و تکرار دو بیت معمای اول در آن مشکلتش کرده بود .

آن چیست که معلم آنرا تربیت میکند .

سورچی آنرا انجام می دهد .

و هر کس هم آنرا ندارد - فرزند .

وفلا در گاهواره خفته است .

موقمی که پس ازین ماجری ، کنت تن را دیدم که با درشکه می آمد و حالتی باشکوه

داشت و مانند فیکار و بذهنم رسیده بود که فضیلت اعیان درینست که زحمت بدتیا آمدن بخود

داده اند (ازینکه فرزند دیگران بشوند) ، این دو معما ممکن است با آن تدامی شده و در متن

رؤیا گنجایند شده باشد و چون بسادگی می توان اعیان را با سورچی ها اشتباه کرد و مخصوصاً

با توجه به این موضوع که در کشور ما پیشترها رسم بر این بود که سورچی را برادر ، صدا

می کردند ، ممکن است عمل تراکم ، برادرم را درین میانه گنجانیده باشد اما فکر نهانی رؤیا

این بود : مباحثات به نیاکان نامعقول است ، من دوست دارم خودم یک جدیا

پدر بزرگ بشوم ، یاری نامربوطی و یا نامعقولی موجود در رؤیا بعلت این قضاوت است که :

« نامعقول است ، اکنون آخرین اشکال این قسمت مبهم رؤیا آنجایی که شنیده می شود که من

با این سورچی پیشتر سفر کرده ام هم ، بخوبی قابل فهم است .

پس رؤیا زمانی نامربوط از آب درمی آید که در میان افکار اصلی آن قضاوت یا حکمی

ازین قبیل باشد : (نامربوط است ، نامعقول است) یا اینکه بطور کلی رشته ای از اندیشه های

ناایم آمیخته به انتقاد یا هزل باشد . بدین معنای نامربوطی نیز یکی از وسایلی است که دست ما تند

بهم ریختگی روابط و مناسبات مادی عناصر رؤیا یا احساسی . وقته در اعضای سرکتی و عدم توانایی

بحرکت ، حکایت از مخالفت می کند . اما نامربوطی موجود در رؤیا بمنزله يك (ن) ساده

نیست بلکه در عین حال نشانه تمایل ناایم است بخندیدن ازین مخالفت . فقط در سایه همین تمایل

است که چیزهای خنده آور در رؤیا جلوه میکنند . درینجا هم در ضمن تدارک رؤیا قسمتی از محتوی

ناپیدای رؤیای بصورت پیدا و آشکار در آمده است (۳) .

(۱) قبل لازم به معنای ، با درشکه رفتن است ولی اگر بصورت اسم استعمال شود ، به معنای :

اجداد و نیاکان است .

(۲) فعل است به معنای آمدن ، بد آمدن پیروی کردن ، اطاعت کردن ، اگر به اسم استعمال

شود به معنای ، اخلاف و فرزندان است .

۳ بنا برین فکری که ناایم آنرا خنده آور تلقی کرده بود ، دستاویز رؤیا شده و بصورت

بقیه در صفحه ۳۰۲

درواق قبلا نیز مثالی آورده بودم که این منای رؤیاهای نامربوط را بمانشان داده است . رؤیای نمایش و آنگر که بدون تجزیه و تحلیل قبلا بدان اشاره ای کرده بودیم : نمایش که تا ساعت هفت و سه ریغ صبح طول می کشد و از کستر از بالای برجی رهبری می شود و غیره ، پروشنی چنین معنی می دهد : این جهانی است معکوس و مردم آن دیوانه هستند ، کسی که در خورد آنست ، بدستش نمی آورد و کسی آنرا بچنگ می آورد که اصلا لغاتی بدان نداشته است ، بدین نحو نایم سر نوشت خود را بامال دختر عمویش مقایسه میکند .

این بتصادف نیست که در میانه رؤیاهای نامعقول اینهمه به رؤیاهای مربوط به مرگ پدر بر می خوردیم زیرا شرایطی که برای تکوین چنین رؤیاهایی لازمست بنحو کاملی در آنها یافته می شود . اقتدار پدر موجب انتقاد فرزند می شود و این یکی خیلی زود یاد می گیرد که باید از نقاط ضعف پدر آگاه شود تا از زیر فشار توقعات او شان خالی کند ، اما علاقه فرزند به پدر مخصوصاً پس از مرگ او موجب تجری مانسور می شود و مانسور از بروز و تظاهرات این انتقاد در خود آگاهی بشدت جلو گیری میکند .

۴ - و اینک نمونه دیگری از رؤیاهای نامربوط حاوی مرگ پدر :

نامه ای از انجمن شهر موطنم دریافت کردم که حاوی مخارج نگاهداری از من در سال ۱۸۵۱ بود ، بدنیال حمله ای که بمن دست داده بود . از این موضوع خنده ام گرفت زیرا اولاً من در سال ۱۸۵۱ متولد نشده ام و در ثانی پدرم که ممکن بود این نامه مربوط با او بوده باشد ، از دنیا رفته است . در جستجوی پدر به اطاق مجاور رفتم که پدرم در آنجا می خوابد و موضوع را برایش حکایت کردم . با کمال تعجب دیدم بیاد آورد که بسال ۱۸۵۱ روزی مست کرده بوده و او را به پاسدارخانه برده بودند و یازندانی کرده بودند . زمانی بود که برای خانه ت. کار می کرد . از او پرسیدم : «پس تو هم عرق خوردی؟ و دیدم که از دواج کردی؟» حساب کردم دیدم اتفاقاً بسال ۱۸۵۲ ، تاریخی که بنظرم بلافاصله بعد از آن یکی قرارداد ؛ بدنیال آمده ام .

نامربوطی رؤیای مزبور با صراحت و بی پرده پوشی عجیبی بیان شده است و شاید بتوان آنرا نشانه ای بر وجود کشمکش مخصوصاً شدیدی میانه افکار ناپیدای رؤیای تعبیر کرد . تعجب ماد و چندان بیشتر خواهد شد و قتیکه ملاحظه میکنیم در خود رؤیاهم چنین کشمکشی فاش شده و تشخیصهایی متوجه پدرم شده است . چنین فاش گویی و صراحتی ظاهراً با آنچه در خصوص عمل مانسور قرض کرده بودیم ؛ متناقض است . اما توضیحش اینست که حضور پدرم در اینجا

جریان خنده آورد دیگری که با آن فکر مربوطست ، در آمده است و این تقریباً همان کاریست که هاینه وقتی که خواسته بود اشعار پدپادشاه باویرا مسخره کند ، کرده بود ، و آمده بود همان مضمون را بصورت اشعار بدتری ساخت کرد بدین مضمون :

(عالیجناب لویی شاعر بزرگ کیست ،

همینکه آوازمی خواند ، اپولن خود را

بیایش می اندازد و ناله و التماس آغاز میکند که :

بس کن ، و گر نه دیوانه می شوم هی!)

مصنوعی است زیرا گفتگوی حاضر با شخص دیگری انجام گرفته که درین رؤیا فقط اشاره کوچکی باورده است و حال آنکه معمولاً نافرمانی موجود در رؤیا ظاهراً بر ضد کسان دیگر است که پدر در واقع در پشت آنها پنهان شده است، اینجا درست برعکس این موضوع اتفاق افتاده است و پدر وسیله اختفای دیگران شده است و بهمین دلیلست که رؤیا علناً می تواند شخص او را که معمولاً مقدس است وارد معرکه کند: آشکار است که آماج حملات در واقع او نیست. این نکات از علت رؤیا آشکار می شود: رؤیا اتفاقاً زمانی حادث شد که خبر دار شدم یکی از همکاران مستم که قضاوتش معصوم از حمله و تعرض است با کمال بی اعتنائی ازین تعجب کرده بود که یکی از بیماران من پنج سال است که فلان معالجه خود را بشیوه روانکاو تزد من ادامه میدهد. از نخستین عبارات رؤیا بروشنی برمی آید که این همکار روزگاری ادای دیون پدرم را بعهده گرفته بوده است (مخارج نگاهداری) هنگامیکه روابط دوستانه ما اندکی سست شد خود را دستخوش کشمکش احساساتی دیدم عیناً نظیر رنجشی که میانه پدر و پسر پیش می آید و در طی آن وضع و نیکی های قبلی پدر بسیار مؤثر است. افکار رؤیا بشدت از من در مقابل این سرزنش که چرا تندتر پیش نهی روم سرزنشی که از حدود مدت معالجه بیمار مزبور به موضوع دیگری کشیده شد، دفاع کرده است آیا واقعا کسی را می شناسد که تندتر از من معالجه کند؟ آیا می داند که چنین حالاتی علاج ناپذیر است و تا آخر عمر طول خواهد کشید؟ چهار یا پنج سال در برابر عمر آدمی چیزی نیست، مخصوصاً موقعیکه در طول مدت معالجه، زندگی برای بیمار تحمل پذیرتر می شود؟

نام ربوبی درین جا بیشتر معلول این موضوع است که جملات متعلق به زمینه های مختلف با رؤیا بدون واسطه پشت سر هم می آید مثلاً عبارت: «در جستجوی پدر با طاق مهاجور رفتم» و غیره بهیچروی با موضوع عبارت قبلی وجه مشترکی ندارد. بلکه در واقع احیای وقادارانه مقتضیاتی است که در طی آن مراسم نامزدی خودم را به پدرم اعلام کردم بدون آنکه قبلاً از او استجازه ای کرده باشم بنابراین یاد آور نیکی پیرمرد است به من در آن روزگار و آنرا در برابر رفتار آن شخص دیگر قرار می دهد. درینجا خاطر نشان می سازم که ممکن است رؤیای مزبور پدر را به مسخره بگیرد زیرا فکر رؤیا کاملاً بدان حق داده و آنرا بنمونه نمونه بهمه ارائه میدهد البته این در سرشت هرمانسوری است که وقتی های مطالب ممنوع الاشاره در میانست، عوض اجازه انتشار مطالب حقیقی، بگذارد مطالب نادرست چاپ بزنند. مثلاً عبارت زیر آنجایی که بیاد آوردن روزی هست کرده بود، و او را به پاسدارخانه برده بودند. بهیچروی واجد چیزی نیست که در عالم واقع پدرم مربوط باشد، چیزی که از فحوا این کلمات مستفاد می شود اشاره ایست به همان میثرت بزرگ که با کمال احترام دنبال کارهای او را گرفتم و رفتار محبت آمیزش پس از مدتی بیک رفتار خصمانه آشکار مبدل شد. رؤیای مزبور از یکجبهه اعتراف او را درباره این موضوع که در روزگار جوانی کلر و فرم استعمال می کرد و هست میشد و در نتیجه مدتی در بیمارستان بستری شده بود و از طرف دیگر حادثه ای را از اواخر عمر او بیاد من می آورد. مشاجره قلمی بسیار شدیدی در مطبوعات علمی درباره وجود بیماری هیستری در انسان که او منکر آن بود، با او داشته ام. وقتی که بسختی مریض افتاد و بدیدنش رفتم و از حالش پرسیدم، به تفصیل نشانه های بیماری خود را برایم شرح داد و نتیجه

گرفت و گفت: « میدانید من همیشه یکی از مشخص ترین نمونه بیماران هیستری بوده‌ام؛ بنابراین با کمال رضایت خاطر و حیرت دیدم آنچه را که مدت‌های مدید نمی‌پذیرفتم منکر بود، پذیرفته است. اگر من درین رؤیا پدرم را جانشین هینرت کرده‌ام به این دلیل نیست که بنظر من مشابه آمده باشد. بلکه معلول جمله‌ای شرطی و فشرده «متراکم» و موجز است که با اندازه کافی روشن است و اگر پرواضحش بکنیم با این صورت در می‌آید: «بله، اگر به نسل دومی تعلق داشتم و پسر استاد بودم؛ بی‌گمان تندتر پیشرفت می‌کردم، لذا در رؤیای خود، از پدرم يك استاد ساختم.

قوی‌ترین و گمراه‌کننده‌ترین چیز غیر منطقی و نامعقول در رؤیای مزبور در نحوه تلقی سال ۱۸۵۱ است از جانب من که ظاهراً با سال ۱۸۵۶ چندان متمایز نمی‌نماید، مثل اینکه يك فاصله پنج‌ساله اصلاً مهم نبوده است. اما چیزی را که افکار رؤیا می‌خواهند بیان کنند، همینست و بس. چهار یا پنج سال مدت زمانی است که از استاد سابق الذکر کم می‌گرفتم و هم‌اینکه بهمان مدت، ازدواج را به تأخیر انداختم و نامزدم را به انتظار گذاشتم بتصادفی که غالباً مورد استفاده افکار رؤیا واقع می‌شود، این مدت معالجه‌ایست که فعلاً به صمیمی‌ترین و مانوس‌ترین بیمارانم تجویز می‌کنم. افکار رؤیا می‌پرسند: «پنج‌سال چیست؟» - «این برای من چیزی نیست، قابل نیست هنوز سالیان درازی در پیش دارم و یقیناً به هدفهای خود خواهم رسید: حوادث دیگری اتفاق افتاده است که بنظر شما نشدنی بود، و آنکه می‌عدد ۵۱ بطور مجزا بازدارای معنای دیگریست، معنای مخالفت. و برای همینست که چندین بار در رؤیا بچشم می‌خورد. ۵۱ سالگی. سنی است که انسان ظاهراً در آن بیشتر در معرض خطر است و من ناظر سکتۀ عده‌ای از همکارانم درین سن و سال بوده‌ام و یکی از آنان پس از مدت‌ها انتظار چند روزی بود که بمقام استادی رسیده بود.

۵ - و اینک رؤیای نامربوط دیگری که با اعداد بازی میکند :

یکی از دوستانم، م.م. در طی مقاله‌ای مورد حمله خود گوته واقع شد و بقیدند ما با خوشنوی ناروا، م.م. طبیعتاً با این حمله از میدان در رفت سر میز شامی ازین ماجری گله کرد اما از تحسینش نسبت به گوته چیزی نکاست من بفکر اقدام روابط زمانی این حادثه را که بنظر من نا حقیقی می‌آمد، برای خودم توجیه کنم. گوته در ۱۸۳۲ درگذشت و چون حمله‌اش بر ضد م.م. بایستی بیشتر انجام گرفته باشد، پس م.م. می‌باید در آن هنگام خیلی جوان بوده باشد. بنظر من معقول آمد که وی در آن زمان ۱۸ سال داشته بوده است. اما بدستی نمی‌دانستم در چه سالی بودیم و همه حساب میهم بود. و آنکه طی حمله مزبور در مقاله معروف گوته بنام «طبیعت، بود. به آسانی می‌توان نامربوطی این رؤیا را تبیین کرد. م.م. که در جایی درس همیش شام با او آشنا شده بودم یتازگی از من خواهش کرده بود برادرش را که نشانه‌هایی از اختلالات روانی ناشی از فلج عمومی در او دیده میشده است، معاینه کنم. حدس سائبی بود زیرا بهنگام معاینه حادثه غمباری رخ داد بدین معنی که بیمار بدون هیچگونه دلیلی مسئولیت کار را بگردن برادرش انداخت و شیطنت‌های دوران جوانی او را به یادش آورد. از بیمار تاریخ تولدش را پرسیده و او را وادار به محاسبه‌ای کرده بودم تا ببینم در حافظه‌اش اختلالی هست یا خیر (البته از همه این آزمایش‌ها سالم درآمد) خاطر نشان میکنم که در رؤیا

مثلاً يك نفر مبتلى به فلج عمومى عمل كردم؛ (« اما بدرستی نمی دانستم در چه سالی بودیم »)

سایر عناصر رؤیا از منبع تازه دیگری سرچشمه می گیرد. یکی از دوستان خوبم که مدیر یکی از مجلات پزشکی است، گزارشی نامساعد و در واقع «خردکننده» درباره کتاب اخیر دوستم. اهل برلن، چاپ کرده بود این گزارش را فوجوانی ناوارد نوشته بود، من تصور کردم حق مداخله دارم لذا مدیر مجله را راضی کردم بنویسد که از چاپ و نشر گزارش مزبور پشت متأسف است اما نمی تواند وعده تصحیح آنرا بدهد. متعاقب این حادثه روایم را با مجله قطع کردم و در نامه خود اظهار امیدواری کردم که این حادثه انشاء الله کلمه ای به روابط شخصی ما نخواهد زد.

سومین منبع رؤیای مزبور حکایت بیماری است درباره بیماری روانی برادرش. این برادر دستخوش عارضه جنون غشم آمیز شده و با فریاد گفته بود: «طبیعت»، «طبیعت»، و پزشکان حدس زده بودند که این فریاد از مطالبه (طبیعت) گمگشته حاصل شده است و حکایت از کار زیاد او در زمینه بررسی های علمی میکند مرعبا به فکر معنای جنسی کلمه طبیعت، افتادم البته روز اذهان مردمان عامی مملکت ما و چون جوان بدبخت پس از ادای این کلمه اعضاء جنسی خود را ناقص کرد، از اینجا نتیجه گرفتم که در استنباط خود اشتباه نکرده ام. بیمار مزبور نیز بهنگام این عارضه ۹۸ سال داشته است.

اگر بگویم کتاب دوستم که بدین شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود (منتقد دیگری نوشته بود: در طی مطالعه این کتاب خواننده از خود می پرسد آیا مؤلف دیوانه بوده یا خود دیوانه است) به مسایل مربوط به مدت زندگانی (روابط زمانی) بر می خورد و مدت زندگانی گمگشته را به مضرب عدد بسیار مهمی از لحاظ حیاط شناسی تحویل کرده است، به آسانی آشکار خواهد شد که من در طی رؤیا، خود را بجای دوستم گذاشته بودم: (بفکر افتادم روابط زمانی این حادثه را برای خود توجیه کنم...) اما مثل شخصی که به بیماری فلج عمومی مبتلی باشد، عمل کردم و رؤیا لبریز از عناصر غیر معقول شده است. رویه رفته مثل این است که افکار رؤیا می گفتند: «البته او است که دیوانه و زنجیری است و شما مردان نابغه هستید و بهتر می فهمید. مگر اینکه برعکس این باشد»، و این واژگونی بوفور در محتوی رؤیا جلوه کرده است، مثلاً در آنجایی که گمگشته به جوانکی حمله میکند. (و این نامعقول و محال است) و حال آنکه جوانکی می توانست امروز به آسانی به گمگشته فنا ناپذیر حمله کند و همچنین در آنجایی که حساب تاریخ هر گمگشته را رسیدم، در صورتیکه بیمار مبتلی به فلج عمومی خود را وادار کرده بودم که تاریخ تولد خود را حساب بکند و بمن بگوید.

اما همچنین وعده کرده بودم که ثابت کنم رؤیا در هر حال معلول تمایلات خود خواهانه است. پس بر منست توضیح کنم چرا درین رؤیا خود را بجای دوستم گذاشته و مصالح و معاذع او را از آن خویش دانسته ام، اعتقاد علمی من در روز پیش از وقوع رؤیا برای این کار کافی نیست. سرگذشت بیمار ۹۸ ساله و تفسیرهای مختلفی که از کلمه «طبیعت» او کردند، همه همه اشارتی است به کشمکش که با اغلب پزشکان در مورد نظریه ام در خصوص اینکه بیماریهای روانی -

عصبی، ملول انگیزه‌های جنسی است، دارم. می‌توانم باخود بگویم: «منتقدان همانطور به از رفیقت بدگفتند از توهم انتقاد خواهند کرد چنانکه تاکنون کرده‌اند.» همین موضوع به من اجازه می‌دهد تا در افکار رؤیا «دما» را جانشین «اوه» بکنم: «بله شما حق دارید، مادونفرایله هستیم.» دلیل دیگری هم دارم که نشان می‌دهد شخص من مطیع نظر است: و آن اشاره است به مطالعات گوتیه در رؤیا. من این مطالعات را در یک مجلس سخنرانی عمومی شنیدم و با آنکه در آن زمان جوان دیپلمهٔ مرددی بیش نبودم از شنیدن بررسی و مطالعات مزبور تسمیم گرفتم به‌علوم طبیعی بپردازم.

۶- رؤیای دیگری را هم باید نقل کنم که آنهم حکایت از خود خواهی میکنند و با این وصف، شخصیت من در آن مداخله نمی‌کند. من در صحایف پیش به رؤیای کوتاهی اشاره کردم که در طی آن استاد به من گفت: «پسر، نزدیک بین...» و گفتم که این مقدمهٔ رؤیای دیگریست که در آن نقشی دارم. و اینست آن رؤیای اصلی که بدست نداده بودم و فرصتی بدست مامی‌دهد تا اصطلاح جدید نامربوط و ناممتول را توضیح کنم:

«به سبب حوادثی که در رم رخ داد، لازم شد بچه‌ها را روانه‌سازیم؛ اینکار را کردیم. آنوقت صحنه، جلوی دری واقع شد، دری دولا بسبک قدیم (چنانکه در ضمن رؤیایمیدانستم همان لاپورتاروما نادوسین بود) کنار چاهی نشسته بسیار متأثر بودم تقریباً در حال گریه. زنی که یا پرستار بود یا راهب دو تن بچه‌پسر را آورد و آنها را به پدرشان که کسی دیگری بود داد. پسر بچه بزرگتر بوضوح همان پسر ارشد من بود و صورت پسر بچهٔ دومی را نیز ندیدم. زنی که بچه را آورد بوقت رفتن از او خواست که بیوسدش. زن بسبب بینی سرخش متمایز بود. بچه او را نبوسید اما دستش را بطرف او دراز کرد و گفت: اوف گزرس و بهما یا به یکی از ما گفت: اوف انگزرس بفکر مرسید که این اصطلاح دومی بر آن یکی ترجیح دارد. رؤیای مزبور ملولیک سلسله پیچیده از افکاری است که بر اثر نمایش نمایشنامه گتوی جدید، برانگیخته شده بود و به آسانی می‌توان موضوع مربوط به یهود توجه به آیندهٔ بچه‌هایی که نمیتوان وطنی برای آنها مین کرد و نیز علاقه به تریبیت آنها پنحوی که بتوانند مستقل بشوند، همه‌همه رامی‌توان در افکار رؤیا باز شناخت.

«مانند یک دریای بابل نشسته بودیم و گریه می‌کردیم.» - ناحیه‌سین مانند رم بسبب چشمه‌سارهای خود معروف است. باید در ضمن رؤیای بدنبال شهری بگردم که آنرا بشناسم و بتوانم آنرا جانشین رم بسازم و گرنه شهر ندیده‌را همچنانکه در صحایف پیشین ذکر گذشت، نمی‌توانم در رؤیایم دیدم. نزدیک ناحیه پورتاروما نادوسین خانهٔ بزرگی باروشنائی بسیار دیده بودیم و بهما گفته بودند که این لوما نیکومیو، تیمارستان یا پناهگاه دیوانگان است. اندکی پیش از رؤیا، بمن خبر داده بودند که یکی از هم‌مسلمانان، شغلی را که بزحمت در یکی از این پناهگاه‌های دولتی بدست آورده بوده، به اجبار از دست داده بوده است.

کلمات اوف گزرس کنجکادی مارا برمی‌انگیزد و با توجه به وضعی که در رؤیای نموده شده است، ظاهراً به معنای اوف ویدرسهن بمعنای (خدا حافظ) است. معادل ناممتول آن «اوف انگزرس» نیز باعث تحریک کنجکادی مامی‌شود.

کلمه گزرس مطابق اطلاعاتی که مشخصان بدست داده اند کلمه‌ای است عبری، مشتق از فعلی بنام «گومیزه» که می‌توان آن را «درمقدریا تقدیر» ترجمه کرد: با توجه به مورد استعمال کلمه مز بود در زبان یهود، باید آنرا به معنای «ناله و شکوه و زاری» گرفت. کلمه انگزرس را نیز در رؤیا از خودم در آوردم. نخست توجهم را جلب کرد اما بعد دردماندم. تذکر کوتاه من در پایان رؤیا در مورد اینکه کلمه انگزرس بر کلمه گزرس ترجیح دارد، راه را برای تعبیر باز می‌کند. این مثل آنست که در مورد خوابارم مولا می‌گویند: خواباری نمک (انگزالزن) بر خوابار نمک سود (گزالزن) ترجیح دارد. خوابار از لحاظ مردم نشانهٔ تجمل است و اشارهٔ خوشمزهاست به شخصی از خانواده من که از من کوچکتر است و بدین جهت امیدوارم پس از مرگ من بتواند از فرزندان من مواظبت کند و این جریان موافق است با این موضوع که شخص دیگری از خانه من یعنی پرستار نازنین بچه‌های من بوضوح درین رؤیا جلوه کرده است: همان پرستار است (یارابه). میان این دو جفت کلمات (گزرس، انگزرس) و (گزالزن و انگزالزن) هنوز برزخی یا استحاله‌ای پیش نمی‌خورد. اما این برزخ همان کلمات انگزایرت و گزایرت به معنای ویرانده و ویراننده است چه یهودیان بهنگام فرار خود از مصر، وقت آن نداشتند که بگذارند خمیر و ریاید و بیاد آن روز هنوز هم در روزگار ما بوقت عید پاک نان فطیر می‌خوردند. وقتی که به این مرحله از تجزیه و تحلیل رسیدم ناگهان جزئیات گردشی که در عید پاک گذشته با دوست برلنی خود در خیابانهای ناآشنای برسلو کرده بودم، بیادم آمد. دخترکی راه رسیدن به خیابانی را از من پرسید. ولی من به جهل خود متذکر شدم و یادوستم گفتم: و خدا کند که این دختر که در انتخاب راهنمایان خود در زندگی هوش بیشتری بکار برده، همان دم بلاکی به چشم خورد: دکتر هرودس، مشاور طبی. یادوستم گفتم: و خدا کند که این همکار پزشک کودکان نباشد. در همین حین ویس دوستم نظراتش را درباره منای تقارن دو طرفی از لحاظ حیات‌شناسی برایم توجیه کرده و عبارتی را با این کلمات آغاز کرده بود: «اگر مانند سیکلوسپ چشمی میان پیشانی داشتیم...». گفتگوی استاد در مقدمه رؤیا، پسر م: «نزدیک بین (میوب)...» نیز از همینجا سرچشمه گرفته است. اکنون پسر منشا کلمه گزرس رسیدم. سالیان دراز پیش ازین موقعی که این پسر دکتر ۲۰... که اکنون متفکر مبدعی است، بچه مدرسه کوچکی بود که غالباً او را سر میزش می‌دیدم: چشم ددی داشت که باعث نگرانی پزشک شده و پزشک گفته بود اگر این ناراحتی در یک چشم و در یک طرف باقی بماند، می‌توان آنرا بی‌ضرر تعلق کرد اما اگر به چشم دیگر هم سرایت کند، سخت خواهد شد. ناراحتی آن یکطرف کاملاً خوب شد اما اندکی بعد اتفاقاً نشانه‌های ناراحتی در چشم دیگر پدیدار گشت. مادرش سخت بو حشت افتاد و بدنیال پزشک فرستاد و او را به دهکده دور افتاده‌ای که در آن ساکن بود دعوت کرد. پزشک اشاره به چشم سالم پرسرک کرد و گفت: «فکر کنید این درد مقدر بوده است! همان طوری که آن یکطرف خوب شد؛ طرف دیگر هم خوب خواهد شد.» همینطور هم شد.

و اینک آنچه که بمن و به متعلقان من مربوط است: میزی که پسر استاد ۴۰ م. بهنگام کودکی روی آن کار میکرده از طرف مادرش به پسر ارشد من هبه شد. این همان بچه‌ی پسر است که در رؤیای من آن کلمات عجیب و غریب «گزرس و انگزرس» را بجای خدا حافظی بکار برده. یکی از آرزوهای من که به این نقل و انتقال مربوط می‌شود حال دیگر بسادگی قابل پیش‌بینی است.

اما میز مدرسه هم باید بنا به ساختمان خود از نزدیک بین شدن (= کمی دست دید) یکطرفی بودن بچه جلو گیری کند ، وجود نزدیک بین (میوپ) در رؤیا (وسیلکوپ در تجزیه و تحلیل) و ملاحظاتی درباره دو طرفی بودن نیز از همینجا ناشی می شود . ترس از یکطرفی بودن واجد معانی متعددی است چه در جوار یک انحراف جسمی ، ممکن است خللی بر شدت قوای دماغی وارد شود . بخوبی می توان دریافت که صحنه رؤیا ، از وراء نامربوطی آشکار خود ، کاملا مربوط است به این نگرانی ، بچه پس از آنکه از یکطرف خدا حافظ خود را گفت از طرف دیگر عکس آنرا گفت مثل اینکه بخواهد تعادل را حفظ کند . در حقیقت با در نظر گرفتن موضوع تقارن دو طرفی ، عمل کرد .

بنا بر این نامربوط ترین قسمتهای رؤیا معمولا آنجاهایی است که رؤیا خیلی چیزیها در بردارد؛ همیشه آنان که چیزی می خواهند بگویند و بدون تغییر و تبدیل نمی توانند آنرا بیان دارند ، به شوخی و هزل متوسل میشوند و شونونده ای که چنین سخن ممنوعی را می شنود ، آنرا آسان تر تحمل می کند وقتی که میتوان از آن بپنجه شود و بخود تسکین بدهد که موضوع تأسف آوری را که می شنود چیزی جز پرت و پلا و هذیان نیست . رؤیا مثل هاملت عمل میکند ، چه اونیز وقتی که مجبور شد خود را دیوانه وانمود کند ، جناس های نامربوط و نامفهومی را جانشین واقعیات ساخته گفته : « من دیوانه نیستم مگر با باد شمال - شمال غرب ، با باد جنوب می توانم باز را از کلنگ باز بشناسم . » (۱)

بررسی مسأله نامربوطی رؤیا پس به مشاهده منجر گشت که افکار رؤیا هیچگاه نامعقول نیست لاقلا در افراد سالم : متعارف . این کار تدارک رؤیا است که موجد عناصر نامعقول است آنهم زمانی که افکار نهانی رؤیا حاوی انتقاد و هزل یا گوشه و کنایه باشد آنچه را که درین جا باید حفظ کرد اینست که تدارک و تکوین رؤیا علاوه بر عوامل سه گانه سابق الذکر به عامل چهارمی دیگری وابسته است که بزودی از آن صحبت خواهیم داشت و کاری جزین ندارد که با رعایت شرایط چهار گانه مزبور افکار رؤیا را ترجمه و تعبیر کند . این مسأله که آیا ذهن بهنگام رؤیا با همه قوای خود کار میکند یا فقط با قسمتی از آن ، بدو وضع شده و بدون در نظر گرفتن حقایق بررسی شده است . اما چون رؤیا های متعددی هست که دادن حکم و احساس و تعجب و حقیقت شناسی در آن بچشم می خورد و نایم در طی آن از چیزی تعجب میکند و یا موضوعی را توجیه کرده حکمی میدهد نخست باید ایرادهایی را که چنین رؤیا هایی ممکن است برانگیزاند ، رد کنیم . من اینکار را اینک با مثال های مناسبی انجام می دهم .

عقیده دارم : همه آنچه بمنابه قضاوت کردن یا عمل فکری انجام شده دیگر در ضمن رؤیا بنظر ما می رسد ، در عالم واقع به افکار رؤیا تعلق دارد زیرا این احکام و قضاوتها کاملا ساخته و پرداخته ، وارد محتوی پیدای رؤیا میشوند . از اینهم مهمتر بگویم : برخی از

(۱) رویای مزبور این اصل کلی را که رؤیا های حادث در یک شب هر چند که در خاطر مجزا هستند ؛ اما از یک سلسله افکار سرچشمه می گیرند ؛ بخوبی نشان می دهد . صحنه ای که در طی آن دارم بچه هایم را از زم خارج میکنم با خاطر های از دوران جوانی که به حادثه مشابهی مربوط است ، دگرگون شده است . همه اینها مؤید این نکته است که بهوالذنبی که سالیان دراز پیش ازین توانسته اند بچه های خود را در خارجه بگذارند ، رشک می برم .

احکامی را که پس از بیداری درباره رؤیای خود می‌کنیم و بسیاری از احساس‌هایی که با یادآوری این رؤیادرما برانگیخته می‌شود، جزء محتوی ناپیدای رؤیاست و روی این اصل باید این مطالب را درتعبیر ملحوظ داشت .

۱- پیشتر به‌مثال جالبی درین خصوص اشاره کرده‌ام . بیماری نمی‌خواهد رؤیای خود را حکایت کند برای این که روشن نیست : کسی را در رؤیا دیده‌است و نمی‌داند شوهرش بوده‌است یا پدرش . در قسمت دوم رؤیا موضوع يك «میسرو گربل» ، صندوق خاکروبه مطرح است ، این شیئی برانگیزاننده خاطرات زیراست : کدبانوی جوان ، نایم بیمار این رؤیا ، در حضور يك قوم خویش جوان گفته بود که نخستین خرید او يك صندوق خاکروبه تازه خواهد بود و روز بعد نیز يك صندوق خاکروبه پراز گل برف بدستش رسید . این قسمت از رؤیا تصویر اصطلاح زیراست : «این روی کودمن نرویده‌است» (= از سمرک با یام نیاورده‌ام) نیز در ضمن ادامه تجزیه و تحلیل این رؤیا متوجه خواهیم شد که این انعکاسی از يك داستان است که زن مزبور در جوانی آنرا شنیده بوده‌است ، داستان مربوط به دختری بوده که مادرشده بوده‌است . اما پدر بچه معلوم نبود کیست (دروشن نبود) . دستگاه تصویرسازی رؤیا در اینجا از فکر هنگام بیداری سودجسته و حکمی که بهنگام بیداری صادر شده ، جانشین یکی از عناصر فکر رؤیا گشته و بر همه رؤیا سایه افکنده است .

۲- و اینک مورد مشابه دیگری : یکی از بیماران من خوابی دید که بنظرش جالب آمد زیرا وقتی که بیدار شد ، بیدرنک باخود گفت : «باید این را به دکتر بگویم» . در طی تجزیه و تحلیل به‌اشادات بسیار روشنی مربوط به آمیزشی که از هنگام ممالجه وی بزمن آغاز شده بوده‌است ، برخوردارم : تصمیم داشت چیزی ازین مقوله با من بگوید . (۱)

۳- مثال سومی از رؤیاهای خود منست : با اتفاق پ . به بیمارستان رفتم . از محلی گذشتیم که خانه و باغهای فراوانی داشت . بنظرم رسید که این محل را چندین بار در ضمن رؤیاهای خود دیده‌ام . راه را بخوبی بلد نبودم . او راهی را بمن نشان داد که پس از عبور از گوشه‌ای به يك مهمانخانه منتهی میشد . (سالون بسته بود و باغی در ساط نبود) . در اینجا سراغ خانم دونی را گرفتم و بمن گفتند که وی در اتاق کوچکی در ته ساختمان با سه فرزندش زندگی میکند . با آنجا رفتم و پیش از رسیدن به مقصد به شخصی برخوردیم که بزحمت توانستم او را بشناسم و دو دختر کوچک من نیز همراه او بودند . پس از لحظه‌ای که با آنها ماندم ، ایشان را باخود بردم و از زم نیز اندکی دلتنگ شدم که چرا آنها را آنجا ول کرده‌است .

وقتی که بیدار شدم احساس رضایت خاطر زیادی کردم و علتش نیز بزعم من همان امید من به این موضوع بود که بهمدد تجزیه و تحلیل بتوانم پی به معنای این جمله ببرم : «من این را پیشتر در رؤیا دیده‌ام .» (۲) اما از تجزیه و تحلیل چیز تازه‌ای در نیافتم ، منتهی دستگیرم شد

(۱) وقتی یای رؤیاهایی در میانست که در طی ممالجه (بطریق روانکوی) اتفاق افتاده است فرعی یا تصمیم موجود در رؤیا مانند: (باید این را یادکتر بگویم) معمولاً با مقاومت شدیدی در مورد اشرای رؤیا همراه است و چه بسیار اتفاق افتاده‌است که نایم در چنین مواردی بکلی رؤیای خود را فراموش کرده‌است .

(۲) این موضوع سبب شد که مباحثه درازی درباره: (بیحفاظگی در رؤیا) در مجله فلسفی بین محققان درگیرد .

که رضایت خاطر من بملفوظی ناپیدای رؤیا مربوطست و نه به حکم یا قضاوتی در باره رؤیا رضایتی ازین جهت بود که از ازدواجم بچه هائیی عایدم شده بوده است . ب . مردیست که در راه زندگی مدتی همسفر بودیم اما اندکی بعد چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ مالی از من بسی جلوتر افتاد اما بچه دار نشد . اشاره به دو انگیزه رؤیای مزبور من از تجزیه و تحلیل کامل آن معذور خواهد داشت . روز پیش از وقوع رؤیا در روزنامه خواننده بودم که شخصی بنام دونا ... ای پسر ، (اسم مزبور در رؤیا به دونی مبدل شد) سرزا مرده است ، زخم به من گفته بود که مامای این مرحوم بوقت وضع حمل دو بچه کوچک ما ، مامای خود او نیز بوده است اسم دونا توجهم را جلب کرده بود ، زیرا اندکی پیش ، ضمن مطالعه یک داستان انگلیسی به آن برخورد کرده بودم ، انگیزه دوم رؤیا تاریخ وقوع آنست ، چه شب پیش از جشن تولد پسر ارشدم بوقوع پیوسته بود . ظاهراً اندکی قریحه شاعری دارد .

۴- عین همین رضایت خاطر را پس از پیدا شدن از رؤیای نامربوطی که پدرم را (پس از مرگش) در حین انجام خدمتی سیاسی نزد مجارها به من نشان می داد ، احساس کرده بودم و علت آن باقی ماندن احساسی بود که با او پسین عبارت رؤیا همراه بود : بخاطر آوردم که پدرم در بستر مرگ به گاریبالدی شباهت داشت و من خوشحال شدم که این موضوع بهر تقدیر تحقق یافته است ... (دنباله ای بود که آنرا از یاد برده ام) . بهمد تجزیه و تحلیل این نص را جبران کردم . این قسمت مربوط به پسر دوم من بود که نام یکی از مشاهیر تاریخ را که بهنگام نوجوانی مورد توجه من بود مخصوصاً پس از سفر بانگلستان ، روی او گذاشته ام . یکسال پیش از تولد وی تصمیم داشتم در صورتیکه پسر باشد ، این نام را رویش بگذارم و با کمال رضایت خاطر به محض تولد ، باین نام صدایش زدم . به آسانی مشاهده می گردد که چگونه جنون بزرگی خواهی بین کویبی شده پدر در فکرش متوجه فرزندانیش می شود . بزعم من می توان پذیرفت که این یکی از وسایلی است که باعث درمان سرکوفتگی مزبور میشود . محل بچه درین رؤیا مرهون حادثه ایست که نزد کودک باشخص محض ، بخشودنی است : اولیاس زیرین خود را کثیف کرده بود . می توان کنایه ای را که اصطلاح (قاضی نشسته) دربر دارد و همچنین آرزویی را که درین رؤیا تحقق یافته است ، (آدم پس از مرگش به دیده فرزندانیش بزرگ و پاک جلوه کند) با سلسله اندیشه های بالامقایسه کرد .

۵- اکنون پردازیم به حکم هایی که در عین رؤیا صادر می شود ولی نه به بیداری می کشد و نه به آن منتقل می گردد . برای آسانی کار ، رؤیاهائی را درین جا تجزیه و تحلیل میکنم که پیشتر بدلیل و باهدف دیگری آنرا تجزیه و تحلیل کرده ام . رؤیای مربوط به گوتته که به م . م حمله میکند ظاهراً حاوی یک سلسله احکام است . « بفکر افتادم روابط زمانی این حادثه را برای خودم توجیه کنم ؛ روابطی که بنظرم غیر حقیقی می رسند . آیا عبارت مزبور مؤید این نکته نیست که قوه عاقله من در برابر نامعقول بودن این موضوع که گوتته یکی از دوستان جوان من حمله کرده باشد ، عکس العمل نشان داده است ؟ « اینطور بنظرم معقول می رسد که ۱۸ سال داشته بوده است » این جمله محصول حساب و کتابی است ، حساب و کتابی براسنی احماقانه . « این جمله که « بخوبی نمیدانستم در چه سالی بودیم » نمونه بارز تر دید وعدم اطمینان در رؤیاست .

باری از تجزیه و تحلیل رؤیای مزبور چنین دستگیر شد که ظاهراً کلماتی را که بکار بیان احکام صادره مزبور در عین رؤیا آمده است، می توان بنحود دیگری تعبیر کرد تا هم نشان دهنده اهمیت واقعی آن باشد و هم اینکه جنبه نامربوطی را مرتفع سازد یا این عبارت که: «**بفکر افتاد روابط زمانی را برای خودم توجیه کنم**» من خود را بجای آن دوستم گذاشتم که واقفاً مسائل مربوط بزمان و مدت زندگی را بررسی کرده است. بدینشوال کلمات مزبور از حالت يك حکم انتقاد آمیز بر ضد نامربوطی عبارات پیشین، درمی آید. اصطلاح معترضه: «**که بنظر م غیر حقیقی می رسید**» به این اصطلاح معترضه دیگر وابسته است که: «**اینطور بنظر م معقول می رسید**». من با کلمات مشابهی بخانمی که قصه بیماری برادر خویش را برای حکایت میکرد، جواب داده بودم. بنظر م بعید می آید که گفتن کلمه طبیعت! طبیعت! به گوته مربوط باشد، بلکه بنظر م اینطور می رسد که این واجد معنای جنسی باشد که خود شما بدان آشنا هستید. در اینجا اتفاقاً حکمی صادر شده است، با این وجود نه در رؤیا بلکه در عالم واقع، و به مناسبتی که افکار رؤیا آنرا بیاد آورده و بکار برده است و محتوی رؤیا این حکم را نیز مثل هر قسمت دیگر متعلق به افکار نهانی رؤیا از آن خود کرده است.

عدد ۱۸ نیز که بنحوی غیر منطقی و نا معقول به حکم رؤیا متداعی شده است، نشانی از آن رشته که حکم واقعی بدان تعلق داشته است، به همراه دارد. و بالاخره این اندیشه که «**بخوبی نمیدانستم در چه سالی بودیم**» معنایی جزین ندارد که من خود را با آن بیمار فالج که بهنگام معاینه پزشکی من از او، درست همین بیحافظگی را از خود نشان داده بود، یکی کرده و خود را بجای او گذاشتم.

وقتی که احکام ظاهری و پیدای رؤیا را تجزیه و تحلیل میکنیم باید به قواعد سابق الذکر مربوط به تعبیر توجه کنیم: نباید تسلسل قسمتهای مختلف رؤیا را در نظر بگیریم بلکه این بهم بستگی را باید ظاهری و بی ارزش تلقی کرد و ریشه هر کدام از عناصر رؤیا را جدا گانه جستجو کرد: رؤیا در واقع مجموعه ایست از عناصر مختلفه که بهم عجین شده است و بهنگام تحقیق باید آنها را از هم جدا ساخت. اما از طرف دیگر توجه ما به این موضوع جلب می شود که در رؤیا نیروی روانی تظاهر میکند که تسلسل ظاهری مزبور را بر قرار میسازد و در نتیجه به تجسماتی که در ضمن تکوین و تدارک رؤیا پیشنهاد می شود، يك تدارک ثانوی تحمیل میکند، در صحایف آینده به بررسی این نیرو خواهیم پرداخت و اثبات خواهیم کرد که این چهارمین عنصر تشکیل دهنده رؤیا است.

۶ - بدنیال نمونه های دیگری از صدور حکم در رؤیاهای سابق الذکر برویم در رؤیای نا مربوطی که حاوی آن افسانه نامۀ انجمن شهر است، از پدرم پرسیده بودم: «**بلافاصله ازدواج کردی؟**» حساب کردم دیدم در سال ۱۸۵۶ بدنیال آمده ام، تاریخی که ظاهراً بلافاصله پس از آن یکی واقع است. اینها ظاهراً بشکل يك نتیجه منطقی است. پدرم بلافاصله پس از حمله در ۱۸۵۱ ازدواج کرد، من پسر ارشدم و در ۱۸۵۶ بدنیال آمدم، پس اشکالی ندارد. ما می دانیم که این نتیجه با تحقق آرزوی دیگر گون شده است و فکر غالب رؤیا اینست: «**چهار سال اینچ سال، چیزی نیست، مهم نیست**». اما هر کدام از قسمتهای این نتیجه، بنا بر اندیشه های رؤیا، چه از لحاظ محتوی و چه از لحاظ شکل ظاهری ریشه های مختلف دارند و

جداگانه تدارك شده اند : این قسمت مربوطست بدییماری که قصد دارد بلافاصله پس از درمان عروسی کند و یکی از همکاران ما صبر و حوصله او را نکوهش میکنند و شیوه گفت و شنود من با پدرم در رؤیا نیز یاد آور استنطاق یا امتحان و در نتیجه یاد آور استادی از دانشکده طب است که عادت داشت بمجرد آغاز نخستین ساعت درس هویت یکایک شاگردان را در کتا بچه ای ثبت کند: تاریخ تولد؟ - ۱۸۵۶ - پدر؟ - دانشجویان در اینجا اسم کوچک پدر خود را با یک منم لاتینی ذکر می کردند. ما حدس می زدیم که استاد از نام کوچک پدر به نتایجی می تواند برسد که نام کوچک دانشجو فقط برای آن کافی نبود. بدین منوال موضوع استنتاج در رؤیا چیزی جز تکرار نتیجه ای که در اندیشه های رؤیا موجود است ، نمی باشد. از اینجا نتیجه تازه ای عاید ما میشود :

وقتی که در رؤیا با نتیجه ای رو برو می شویم ، باید آن را از افکار رؤیا بدانیم ، اما ممکن است عنصری از آن باشد و یا مثل یک رابطه منطقی ، سلسله ای از افکار و عناصر آنرا بهم متصل سازد. در هر دو صورت نتیجه ای که در رؤیایم گیریم نتیجه موجود افکار رؤیا است . (۱)

در تجزیه و تحلیل این رؤیا از اینهم فراتر توان رفت . به موضوع استنطاق استاد مزبور خاطر: جدول دروس و سخنرانیهای دانشکده که در زمان من به زبان لاتین نوشته میشد و همچنین خاطر: جریان تحصیلات من مربوط می شود. پنج سالی که برای تحصیلات پزشکی پیش بینی شده بود ، بازم برای من کم بود و سالها بکار ادامه دادم و در میان دوستانم به میوه خشک معروف شده بودم و می گفتند که هیچگاه تمام نخواهم کرد . ناگهان تصمیم گرفتم و امتحاناتم را گذراندم و با وجود تأخیر ، تحصیلاتم را بخوبی تمام کردم . این مطلب نیز که همواره آنرا ابداع به عیبجویان خود می گفتم ، باز مایه تقویت افکار رؤیای مزبور می شود : می توانید این را باور نکنید ولی چون وقت صرف آن می کنم ، بهتر تقدیر تحصیلاتم را پایان خواهم رسانید و بهر نحوی که شده به نتیجه ای خواهم رسید. این نخستین بار نیست که با چنین وضعی رو برو هستم .

در همین رؤیا در قسمت اول آن جملاتی هست که جنبه استدلالی آن انکار ناپذیر است و این استدلال غیر منطقی و نامعقول نیست و ممکن است بهنگام بیداری به ذهن برسد. در ضمن رؤیا از مشاهده نامۀ انجمن شهر خنده ام گرفت زیرا اولاً آنکه در ۱۸۵۱ هنوز بدین تیا نیامده بودم و ثانیاً پدرم که این نامه را نوشته شده اکنون مرده است. نه همان این دلایل صحیح است بلکه اگر در عالم بیداری نیز چنین نامه ای بدستم می رسید جزین پاسخی نداشتم که بدهم. از تجزیه و تحلیل صفحات پیش این رؤیا چنین دستگیرم شد که علت آن تلخی و نیشخند بوده است . اگر توجه کنیم که دلایل و انگیزه های ما نسوری گمان بسیار قوی است ، آنگاه آشکار خواهد شد که عوامل تدارك رؤیا بایستی ، برای تکذیب تلقین نامعقول خود ، استدلال قابل قبولی نیز نظیر استدلال افکار رؤیا فراهم آورد. باری به تجزیه و تحلیل آشکار شده است که بهیچوجه استدلالی درین مورد خلق نشده بلکه از عین افکار مزبور استفاده شده است و درست مثل این است که در فلان ماده لچبری که در کنار ارقام و حروف علامات مثبت و منفی (+، -) یا توان و ریشه بیچشم می خورد ، همه چیز را بهم مخلوط کرده باشند . قیاس های دوگانه بالا را که موجود رؤیا شده است ، تلخی و ریشخند ،

(۱) نتایج حاصله از بورازجهاتی موجب اصلاح اشارات پیشین من در خصوص نمایش روابط منطقی می شود این اشارات فقط شامل شرایط کلی تدارك رؤیا بود ، نه حاوی جزئیات این نظام بینهایت دقیق و باربک .

می‌توان به عناصر زیر تحویل کرد: برایم دشوار است فکر کنم که قسمت اعظم فرشیات و حسباتی که پایه توجیهاات روانشناسی مراد در خصوصن بیماران روانی - عصبی تشکیل می‌دهد ، باشک و تردید مواجه خواهد شد و پس از انتشار ، آنرا به مسخره تلقی خواهند کرد. از نظرات من مثلاً یکی اینست که اظهار عقیده کرده‌ام که تأثرات مربوط به سال دوم و گاهی حتی مربوط به سال اول حیات افراد ، در زندگی روانی آنان که بعداً در زمرهٔ بیماران روانی قرار خواهند گرفت ، اثرات محوشادنی می‌گذارد و این تأثرات - هر چند که دستخوش اغراق و دگرگونی شود - نخستین و زرف‌ترین دلیل فلان علامت بیماری هیستری است. بیمارانی که بناچار باید توجیهاات را با آنان در میان بگذارم برایش من می‌خندند (نیشخند) و می‌گویند که حاضرند بدنبال خاطراتی که مربوط بزمانی است که هنوز متولد نشده بودند ، بروند. نیز انتظار دارم انتشار این موضوع که وجود پدر در نخستین تظاهرات جنسی بیماران زن ، نقش مؤثری را ایفا می‌کند و آنرا در صحایف نخستین این کتاب بیان کرده‌ام ، با چنین استقبالی روبرو شود . اما با این وجود من کاملاً منتقدم که این دو موضوع درست و مقنن است و پیش از من کسی بدان توجه نکرده بوده است و نمونه هایی در دست است که حقایق آنرا تأیید می‌کند مثلاً پدر در سالهای کودکی فرزندش فوت شده و حوادث بدی را که برای کودک اتفاق افتاده است نمی‌توان توجیه کرد مگر اینک قبول کنیم که وی خاطرات ناهشیارانه‌ای از پدر خویش حفظ کرده بوده است . من می‌دانم که این دو نظریهٔ من بر نتایجی مبتنی است که بعداً ممکن است مورد مشاجره و انکار واقع شود . پس رؤیای سابق الذکر آرزوی مرا عملی کرده و برای بیان و اثبات نتایج چون و چرا نا پذیر درست عین همین نتایجی را که می‌ترسم مورد مشاجره واقع شود ، بکار برده است .

۷ . در رؤیایی که قبلاً فقط مختصراً اشاره‌ای به آن شده است ، از همان آغاز بوضوح می‌توان تسبب نامیرا از خود موضوع رؤیا مشاهده کرد .

برو که پیر باید وظیفه‌ای بمن تحمیل کرده باشد . و - موضوع کاملاً عجیب - این وظیفه همانا ترکیب اسافل اعضای بدن من است مانند لگن و ساق پای من این قسمت از لگن خود را در برابرم دیدم چنانکه در اطاق تشریح ، با این وصف این احساس را نداشتم که بدنم این قسمت را فاقد است و احساس وحشتی هم نمی‌کردم . لویز . ن. آنجا بود و با من کار می‌کرد لکن تخلیه شده بود و گاهی از با دو زمانی از پایین آنرا اوراندازی کردیم و این دو منظره بهم درمی‌آمیخت . غدد بزرنی بر نك گوشت لگن در آن دیده میشد (که در عین رؤیا مرض بواسیر را بیام آورده) . می‌بایستی همچنین چیزی را از آن مجزای کردیم که بالای آن بود و به کاغذ قلع چال شده شباهت داشت (۱) آنگاه دوباره صاحب ساقهای خود شده گشتی در شهر لدم اما چون خسته بودم سوار درشکه شدم و درشکه در بیخوسه تعجب من وارد در درشکه روی شد که باز گردید و به آن راه داد و درشکه اذالانی گذشت ، و پس از عبور از پیچی کوچک دوباره وارد فضای آزاد شد (۲) - سرانجام دیدم دارم با اتفاق یک نفر راهنما که انا نامه‌ام

(۱) کاغذ قلع = ستانیول و این اشاره ایست به کتاب ستانیوس بنیوان دستگاه عصبی

ماهی . (۳۰۶ ص)

(۲) این وضع در ورودی خانهٔ منست ، مستاجران درشکهٔ بوهه‌ها را آنجایم گذارند و این

وضع ازین گذشته زمانیدهٔ چیزهای متمدن دیگری نیز هست .

را حمل میکرد در وسط مناظر گوناگون آبی قدم میزنم . مقداری از راه را چون خسته شده بودم سوار او شدم . زمین باتلاقی بود ؛ از طول ساحل عبور کردیم ؛ مردم روی زمین نشسته بودند و دختری میان آنها بود ؛ به هندی‌ها یا گول‌ها شباهت داشتند ، بیشتر با پای خود روی زمین نیز راه میرفتم در حالی که پیوسته از این تعجب می‌کردم که چگونه می‌توانم پس از ترکیب باین خوبی راه بروم . سرانجام به خانه کوچکی رسیدیم که از چوب بود و در منتهی‌الیه آن پنجره بازی وجود داشت . راهنمایانجا پیاده‌ام کرد و دو تخته آماده را روی تکیه‌گاه پنجره گذاشت ، و بدین نحو پلی در پرنگاه قرارداد که می‌بایستی برای خارج شدن از آن عبور می‌کردیم . در این هنگام بجهت پاهایم ترس برم داشت ، اما عوض آنکه از پرنگاه بگذریم چنانکه انتظار آنرا داشتیم ، در طول دیواره‌های کلبه چشم به دو نفر مرد افتاد که در طول دیواره‌های کلبه روی نیمکت دراز کشیده بودند و در کنارشان دو بچه خوابیده بودند بطوری که گویی نمی‌بایستی از روی تخته‌های گذشتم بلکه از روی این بچه‌ها عبور می‌کردیم . در این هنگام با حالتی مضطرب و آشفته بیدار شدم .

با توجه به آنچه در خصوص شدت تراکم در رؤیا گفتیم ، اینک می‌توان حساب کرد که چند صفحه باید برای تجزیه و تحلیل مفصل رؤیای دراز مز بود صرف کرد . بدینجهت فعلا دست بدینکار نمی‌زنیم و فقط بمنوان رؤیایی که واجد حالت تعجب است ، آنرا بررسی میکنیم ؛ چنانکه دیدیم ، از همان آغاز با احساس تعجب رو برو می‌شویم ؛ (چیز گاملا عجیب) نخست از نقطه شروع رؤیا آغاز می‌کنیم و آن موضوع رفتن من بوده به ملاقات خانم لوئیز . ن. که در رؤیا بمنوان دستیار من جلوه کرده است . او بمن گفت : « کتابی به من بامانت بده ، من کتاب « او = شی ، اثر ریدرها گاردر را باو پیشنهاد کردم و شروع کردم بگفتن این موضوع با او که : « ... کتاب عجیبی است ... پرازمانی ناپیداست ... ابدیت زنان ... و جاودانگی احساسات ماست ... او میان حرف دروید و گفت : « من این کتاب را دیدم . از آثار خودت چیزی نداری ؟ » گفتم : « نه ، آثار جاویدان من هنوز نوشته نشده است . » گفتم : « پس چه وقت آخرین کشفیات تو که بقول خودت برای همه ما قابل فهم است چاپ خواهد شد ؟ » این سؤال را اندکی باتشدد از من کرد . - متوجه شدم که دیگری این اخطار را توسط او برایم فرستاده است و چیزی نگفتم و با خود فکر کردم انتشار همین کتاب راجع بر رؤیا که قسمت اعظم آن مربوط به محرمانه ترین قسمت زندگانی من خواهد بود ، چه عواقبی برایم بیار خواهد آورد . گوته در کتاب فاوست گفته است : « بهترین چیزی را که می‌دانی ، بهیچوجه نخواهی توانست آنرا به این پسر بچه‌ها اظهار کنی . » ترکیب بده شخص خودم که در طی رؤیا بدان مجبور شده بودم در واقع همان تجزیه و تحلیل خودم است که انتشار کتاب من شامل آن خواهد بود . پرو که پیردرینجا بحق مداخله کرده است چه در نخستین سال های کار علمی من چندین بار اتفاق می‌افتاد که فلان کشف را فقط بزور دستورهای جدی اومنتشر کنم . اندیشه های دیگری که به محاوره بالوئیز . ن. مربوط می‌شود ، آنچنان در عمق ضمیر فرو رفته است که استمشار بدان مفذور نیست ؛ و علش همانا افکار است که اشاره بکتاب ریدرها گاردر در من برانگیخته است و این حکم : « چیز گاملا عجیب » به کتاب مز بورو هم چنین بکتاب دیگر او بنام (قلب جهان) مربوط است . بسیاری از عناصر رؤیا از همین دو داستان افسانه‌ای گرفته شده است . زمین باتلاقی

که مرا از روی آن بردوش بردند و پرتگاهی که بمعدن آن تخته‌ها باید از آن گذشت از کتاب دوا، و هندی‌ها و آن دخترک و آن کلبه چوبی از کتاب «قلب جهان» اقتباس شده است. درین دو داستان زنی است که نقش اول را برعهده دارد و در هر دو کتاب سخن از مسافرت‌های خطرناک مطرح است. در دوا، مسافرتی بی هدف نقطه نامعلومی مطرح است که تا کنون کسی پادانجا نگذاشته است. خستگی پا، مطابق یادداشتی که بدست آورده‌ام يك احساس واقعی است که در همان روزها عارض من شده بوده است.

احتمال دارد بعد از آن، دستخوش ضعف و ناتوانی شده و در حالیکه بخود شك می‌کردم از خود پرسیده باشم: کار این پاهای من بالاخره بکجا خواهد انجامید؟ در کتاب «دوا» حادثه اینطور به پایان می‌رسد: زن راه بکد عوض آنکه برای خود و دیگران فنا ناپذیری به ارمغان آورد، در يك آتش اسرارآمیز مرکزی نابود شد. لابد در افکار رؤیا بیم‌ازیک‌مر که غم‌انگیز وجود داشته است. «خانه کوچک چوبی» باید به معنای ثابت باشد و در نتیجه به معنای قبر. رؤیا با مهارت این فکر را که هیچ‌وجه مطلوب و دلخواه نیست، مثل تحقیق فلان آرزو یا میل و انمود کرده است. اتفاقاً در قبر هم بوده‌ام، اما در اطرافک زیرزمینی بازی، نزدیک «اورویتو» اطاق تنگی که در طول دیوارهای آن ذونیمکت سنگی وجود داشت و روی آن دو استخوان بندی آدم بزرگ را قرار داده بودند. درون «خانه چوبی» رؤیا به این اطاقک قبر مانند شبیه است یا این فرق که خوب جای سنگ را گرفته است. رؤیا ظاهراً می‌خواهد این نکته را بگوید که اگر باید در قبر باشی، لائق درین نوع قبر باش، رؤیا با این تغییر و تبدیل، حزن‌انگیزترین دور نماها را به چیزی نسبتاً رشک‌انگیز مبدل کرده است. بدبختانه فقط از عهده تصویرگری که همراه احساس است، برآمده و نه از عهده تبدیل خود احساس بهمین دلیل با خلیجان و آشفتگی و با این واپسین فکر رؤیا که شاید آنچه را که از پدر مضایقه شده، فرزندان بدست آورند. این خود نیز اشاره است به این داستان عجیب که هیت یکی از اشخاص آن در طی سلسله‌ای از نسل‌ها که به ۲۰۰۰ سال می‌گردد، همچنان باقی می‌ماند. بیدار شدم.

۸- و حال تصحیبی را که از مشاهده حوادث در طی رؤیا به‌نایم دست‌میدهد در مثال دیگری بررسی می‌کنیم. این دفعه توجیهی بدان منضم است که بسیار حیرت‌آور و مطلوب و حتی توان گفت بطوری ماهرانه است که اگر آن دو دلیل دیگر توجه ما را بخود جلب نکرده باشد، این یکی فقط کافی است که حواس ما را بخود مشغول بدارد.

در شب ۱۸ ژوئیه که فردای آن ۱۹ ژوئیه باشد، در خطوط جنوب مسافرت می‌کردم که در حین خوابیدن شنیدم کمی گویند: «هولوتورن ده دقیقه توقف» بیدارنگ بفکسر هولوتوری که موزه تاریخ طبیعی است و در آن محلی بود که مردان شجاع آن برضد قشون پادشاه خودشان که از لحاظ عده افراد بر آنها تفوق داشت جنگیدند و شکست خوردند؛ افتادم. باری، جنبش ضد اصلاحات در اثر بش!- مثل این که نقطه‌ای از سیتیری یا از تیروول بود. بعد بطور غیر مشخص چشمم بیک موزه کوچک افتاد که بقایا یا سلاح این مردان را در آن گذاشته بودند، می‌خواستم از قطار پیاده شوم اما اجرای این نقشه را به تاخیر انداختم. در پیاده روی ایستگاه، زنانی با میوه دیده میشدند که چمباتمه زده بودند

و بشیوه‌ای بسیار جذاب و عشق انگیز سبدهای خود را عرضه میکردند - فکر کردم پیاده شوم و با خود گفتم دیگر وقت ندارم ، اما بهر تقدیر اینک در ایستگاه بودیم - ناگهان خود را در قسمت دیگری دیدم که چرمها و صندوقهای آن بحدی تنگ بود که پشت آدم مستقیماً به پشت صندوق میخورد (۱)

ازین حادثه تعجب کردم اما ممکن است در حین خواب قسمت خود را عوض کرده باشم. چندین نفر که دوتن از آنها يك خواهر و برادر انگلیسی بودند در ردیف کتاب در برابر چشم من در يك قفسه در طول دیوار به چشم می خورد در آنجا کتاب «ثروت ملل» و کتاب «ماده و حرکت» از آثار (ماکسول) را دیدم که هر دو قطور بود و با پارچه کتان بلوطی رنگی جلدشده بود مرد انگلیسی از خواهرش پرسید آیا فلان کتاب شیلر را فراموش کرده است یا نه، گاهی این کتابها مثل اینکه مال من بودند و گاهی مال آن دو نفر خارجی در اینجا می خواستیم در گفت و شنید شرکت کنیم و تأکید و اصرار نمایم ... بیدار شدم ، عرق داشتم برای اینکه پنجره ها بسته بود . قطار نیز در ماربورگ توقف کرد.

بهنگام رونویسی این رؤیا ، ناگهان قسمتی از آن پیام آمد که نزدیک بود آنرا فراموش کنم : بدو نفر انگلیسی درباره يك کتاب گفتم: این کتاب از ... است اما گفته خود را اصلاح کرده گفتم: این کتاب بقلم ... است. انگلیسی بخواهرش گفت: اما درست گفته بود.

رؤیا بانای ایستگاه که لایه نیمه بیدارم کرده بود ، شروع شد و من در طی آن کلمه ماربورگ را باهولتورن اشتباه کردم . ازینکه در نخستین ندا ویا در نداهای بعدی ایستگاه نام ماربورگ را شنیده بودم حرفی نیست زیرا این نکته از اشارهای که رؤیای من به شیلر کرده پیداست چه وی در ماربورگ بدنی آمده البته در يك ماربورگ دیگر (۲)

درین باره هر چند که نخستین دفعه بود ، در شرایط نامطلوبی سفر می کردم ، قطار پر از جمعیت بود . در آن قسمت آقایی را پیدا کرده بودم که با خانمی بود و بنظر بسیار مشخص می آمدند اما از آداب معاشرت چندان بیاعتمادی نداشتند یا شاید تظاهر بدان را بی فایده تلقی می کردند و ناخشنودی ، هر چند ناچیز ، خود را از ورود يك فرد ناخوانده پنهان نکرده بودند و جواب سلام او را ندادند و با اینکه زن و مرد کنار هم نشسته بودند (دپشت به لو کوموتیو) زن با عجله جای مقابل نزدیک پنجره ها ، در برابر چشمهای من ، با گذاشتن چتری روی آن اشغال کرد . و بیدرنگه در را بستند و با صدای بسیار بلندی گفتند که نباید پنجره ها را باز کرد ، بی گمان متوجه شده بودند که به هوا احتیاج دارم . آن شب هوا گرم بود و در قسمتی که کاملاً بسته شده بود . خیلی زود؛

(۱) منم ازین توصیف چیزی دستگیرم نشد اما به این اصل وفا دارم که همه کلماتی را

که بهنگام رونویسی رؤیا بنهنم میرسد ، بدقت یاد داشت کنم.

(۲) البته شیلر در مارباخ بدنی آمده ، نه در ماربورگ . هر شاگرد مدرسه آلمانی این

موضوع را می داند و منم می دانستم . این هم یکی از همان اشتباهاتی است که در رؤیا رخ می دهد و در واقع مقابله ایست با تحریفی که عمداً در جای دیگر انجام گرفته است من در کتاب روانشناسی اشتباهات روزمره ، کوششی برای توجیه این موضوع کرده ام.

تنفس مشکل شده بود .

من بجز به آموختم که چنین بی ادبی و عدم ملاحظه مخصوص کسانی است که برایگان سفر می کنند و یا نصف پول بلیط را می پردازند . وقتی که با زرس آمد بلیطها را ببینند من بلیطی را که برایم گران تمام شده بود نشان دادم و خانم بالحنی تهدید کننده و آمیخته به کبر گفت : « شوهرم کارت عبور و مرور دارد ، هیکلی احترام انگیز و حالتی عبوس داشت و در سنی که زیبایی زنان در حال افول است . شوهر نیز چیزی نمی گفت و بدون حرکت همانجا نشسته بود . من در گوشه خود کز کرده و سعی می کردم بخوابم . ضمن رؤیا ازین همسفران بی مهر انتقام موحشی کشیدم . حدس نتوان زد چه اهاتهایی بدانها کرده و چه تحقیرهایی تشارشان کرده ام : همه و همه در قطعات پراکنده نصفه اول رؤیای من گنجانیده شده است اما پس از تحقیق این آرزو ، آرزوی دیگری رخ نمود : آرزوی تمویض قسمت . رؤیا غالباً صحنهها را عوض می کند بدون آنکه این موضوع حیرت آور جلوه کند بنا برین می توانست همسفران مهربان تری را از خاطرات من استخراج کرده جانشین آنان می ساخت . اما درین مورد چیزی این جانیشنی و تغییر و تبدیل را دشوار می کرد بنحوی که احساس می کنم بتوجیه آن احتیاج دارم . چگونه توانسته بودم ناگهان خود را در قسمت دیگری ببینم ؟ بیاد ندارم پیاده شده باشم . تنها توجیه ممکن اینست که بگویم : « لابلد در همین خواب و آگون خود را ترک کرده بودم » . این چیزها نادراست اما متخصسان تداوی امراض عصبی بدان واقفند و می دانند که پاره ای از بیماران در « حالتی دیگر » تصمیم بسفر می گیرند بنحوی که هیچگونه علامت خارجی از خود بروز نمی دهند تا لحظه ای که در یکی از ایستگاهها بوجود خود کاملاً شاعر می شوند و از نقصان حافظه خود متعجب می کنند بنا برین در ضمن رؤیا آنچه را که برایم رخ داده است به ابتلای به خود کاری سیار نسبت دادم و توجیه کردم .

به مدد تجزیه و تحلیل راه حل دیگری می توان برای این جریان یافت .

این توجیه آزمایشی که اگر قرار باشد آنرا بحساب موضوع تدارک رؤیا بگذاریم ، شکست آور می شود ، تازه و بی سابقه نیست و در واقع همان احیای علایم مرضی یکی از بیماران منست ، من قبلاً سرگذشت این مرد بسیار فاضل و حساس را که اندکی پس از مرگ والدینش ، شروع کرد باینکه خود را به داشتن تمايلات مخصوص جانیان متهم کند و از آن پس زیر بار تصمیمات احتیاطی که می بایستی برای رفع وسواسش اخذ کند ، خرد شده بود ، شرح دادم . این شخص به بیماری خستگی اعصاب سختی دچار شده و کاملاً انتقاد از خود را حفظ کرده بود . بیمار مزبور هر لحظه ای بایستی گزارش آمد و رفت عابری را بخود می داد و اتفاقاً وقتی که فلان عابر از مد نظرش می افتاد ، این احساس خلجان آمیز باو دست می داد که نکند او را کشته باشد . درین میان گذشته از همه ، يك خیا لیا فی مرضی در باره ماجرای قایل (پسر آدم که برادرش را کشت . م .) وجود داشت زیرا ، « همه انسانها بر دارند » بزودی عبور از کوچه و خیابان برایش شکنجه آور شد و قصد کرد دیگر پا از خانه بیرون نکند لذا زندگانی را در چهار دیواری خانه می گذراند و بمیل خود زندانی شده بود . اما خیر آدم کشی های خارج را در روزنامهها مطالعه می کرد و هر بار از خود می پرسید ، آیا قاتل خود اوست یا نه . مدتی باین اعتقاد که هفته ها ست خانه را ترک نکرده ، در برابر این اتهامات پایداری کرد . اما روزی بفکرش زد که ممکن است در حالت

ناهشیاری خانها را ترك کرده باشد و بدون اینکه بداند جنایتی را ارتکاب کرده است ، از آن پس در خانه اش را قفل کرد و کلید آنرا بدست کلفت پیرش داد و بالصراحت قدغن کرد که کلید را باو پس ندهد حتی اگر وی کلیدش را از او بخواهد .

توجه سابق الذکر که ظاهراً می خواهد بگوید در حالت ناهشیاری قسمت خود را عوض کرده ام ، از همین ماجری سرچشمه میگیرد . توجه مزبور صورتی کاملاً ساخته و پرداخته ، از افکار رؤیا منتقل شده است و هدف آن بدون چون و چرا اینست که مرا بجای بیمارم بگذارد و بعبادت دیگر مرا یا او اشتباه کند . خاطره این بیماری بهمدد يك تداعی معانی کاملاً طبیعی در من زنده شد . چه چند هفته پیش آخرین سفر شبانه خود را با او انجام داده بودم . حالتی خوب شده بود و همراه من نزد پدر و مادرم که مرا خواسته بودند ، می رفت . ما دو نفر يك قسمت مخصوص داشتیم . پنجره ها در همه مدت شب باز مانده بود و مذاکره ما تا موقعی که بخواب بروم بسیار هیجان آمیز شده بود . من میدانستم که بیماری او از تحریکات درونی خصمانه اش که در دوران کودکی ، بیدارش در خود احساس میکرد و به امور جنسی مربوط میشد ، سرچشمه گرفته بوده است و من با گرفتن جای او در رؤیا میخواستم بخود اعتراف کنم که تمایلاتی مشابه تمایلات او دارم . در واقع صحنه دوم رؤیا به این اندیشه گستاخانه و تقنین آمیز مربوط است که دو همسفر من هر چند که با بسن گذاشته بودند اما نسبت بمن رعایت ادب را نکردند برای اینکه ورود من مانع مبادله محبتهایی بود که قرار گذاشته بودند در دل شب نسبت بهم ارزانی دارند . این اندیشه تقنین آمیز در حقیقت انعکاسی است از صحنه ای از او ان کودکی من : بچه بودم که تحت تأثیر يك کنجکاو ایحیاً جنسی وارد اطاق خواب پدر و مادرم شد ولی پدرم با تندخویی مرا از اطاق بیرون کرد .

افزودن بر مثالها سودی ندارد . زیرا همه و همه مؤید این موضوع سابق الذکر خواهند بود که دادن حکم در رؤیا در حقیقت چیزی جز تکرار فلان رؤیا نیست این تکرار یا احیای فلان فکر گاهی با کل رؤیا نمیخواند اما گاهی از اوقات چنانکه در آخرین مثالهای ما دیده شده ، آنچنان ممکن است با آن وجود در بیاید و همسان شود که گمان رود يك فعالیت ذهنی مخصوص رؤیا ، در رؤیا بکار افتاده است .

اکنون با نجا رسیده ایم که باید به یکی از فعالیتهای رؤیا که پیشتر بدان اشاره کرده ایم و اگر هیشکی نباشد ولی هر وقت که مداخله کند ، سبب امحای تناقض و تباین موجود بین عناصر بی سر و ته رؤیا میشود و همه آنها را در يك کل و ترکیب یکپارچه و منسجم می ریزد ، بپردازیم . اما پیش از پرداختن بآن هنوز باید و بنظر ما خیلی فوریست که چند سطر هم در باب تظاهرات حیات عاطفی در رؤیا بنویسیم و آنها را با عواطفی که بمدد تجزیه و تحلیل در افکار رؤیا کشف می کنیم ، برابری کنیم .

۸ - حالات عاطفی در رؤیا

شتریکه ماداً متوجه این موضوع کرد که تظاهرات حیات عاطفی در رؤیا را نباید بمحض بیدار شدن با چوب بقیه محتوی رؤیا برانیم . دوقتی که در رؤیا از دزدان می ترسم ، دزدان البته خیالی هستند اما ترس من واقعی است . همین طور موقعی که احساس شادی میکنیم . پنجره به در می یابیم عواطفی را که بهنگام رؤیا احساس میکنیم ، نباید از تأثرات هنگام بیداری

که بهمان شدت است، پست تر تلقی کنیم. بلکه اگر رؤیا خود را با تمحیل میکند بیشتر بدلیل زمینه عاطفی آنست تا محتوی تجسمی آن، در حالت بیداری تمییز مقام این عواطف برای ما مقدور نیست زیرا از لحاظ روانی زمانی به ارزش فلان عنصر عاطفی پی میبریم که بیک عنصر تجسمی مربوط شده باشد و هنگامیکه عنصر عاطفی و تجسم از لحاظ ماهیت و شدت هماهنگ نباشند، حکم ما مختل میشود.

چیزی که در احوال مختلفه باعث تعجب میشده این است که محتویات تجسمی رؤیا آن تأثیر عاطفی را که معمولاً در حالت بیداری ازین محتویات انتظار داریم، سبب نمیشود. شتر هیل مدعی شده است که تصاویر در رؤیا ارزش روانی خود را از دست میدهند. اما عکس این موضوع نیز مشاهده میشود. فلان ظاهر عاطفی شدید ممکن است با محتوی همراه خود کمترین ارتباطی نداشته باشد. مثلاً ممکن است در طی رؤیا خود را در وضع هولناک یا خطرناک و یا چندش انگیزی ببینیم، بدون آنکه ازین وضع کمترین ترس یا نفرتی احساس کنیم. در عوض ممکن است بدلیل پوچی خشم بگیریم و یا از چیزهای کودکانه شاد شویم.

همه اینها پخویی قابل توجیه است البته اگر بجای توجه به محتوی پیدای رؤیا، محتوی ناپیدای آنرا در نظر بگیریم. اتفاقاً تجزیه به ما می آموزد که محتویات تجسمی تغییر و تبدیلها و جانشینیهایی را تحمل کرده است و حال آنکه حالات عاطفی تنبیری نکرده اند. بنابراین جای تعجب نیست اگر محتوی تجسمی که بملکت عمل جا بجا شدن تغییر یافته است دیگر با حالت عاطفی خود که همچنان باقی مانده دستخوش تنبیری نشده است، تطبیق نکند و همچنین وقتی که تجزیه و تحلیل، مقام محتوی واقعی را بدان باز می گرداند، جای تعجبی دیگر باقی نخواهد بود (۱)

در فلان عقده روانی که سانسور در آن مداخله کرده است، حالات عاطفی، قسمت مقاوم را تشکیل میدهد و بتهایی قادر است مادام که تکمیل مجموع رهنمون باشد، این موضوع در مبتلایان به امراض روانی خیلی آشکارتر از رؤیا تظاهر میکند. در اینجا همواره حق با حالت عاطفی است لا اقل از لحاظ کیفیتش، شدت آن با جابجا شدنهای دقت مرضی، چنانکه میدانیم، ممکن است زیاد تر شود. هنگامیکه فلان بیمار مبتلی به هیستری ازین تعجب میکند که چگونه از یک چیز پوچ این همه مبترمدویا فلان وسواسی از خود می پرسد چگونه یک موضوع بی اهمیت موجب ندامت خلیجان انگیزی در او میشود، هر دو اشتباهشان در اینست که محتوی تجسمی یعنی چیز پوچ و

(۱) اگر اشتباه نکنم نخستین رؤیایی که از نوّه بیست ماهه ام دیده ام این نکته را ثابت میکند که عناصر تجسمی رؤیا در جریان تدارک رؤیا بمنظور تحقق آرزو یا میلی دستخوش تنبیر و تبدیل میشود و حال آنکه حالات عاطفی مربوط، همچنان بی هیچ تنبیری باقی میمانند. شب پیش از حرکت پدرش بطرف جبهه بوجه هق هق کنان فریاد کشید: «پاپا، یا - بی» یعنی این، جزین نیست که، پاپا و بیبی با هم می مانند و حال آنکه گریه بوجه نشان میدهد که از عزیمت قریب الوقوع پدر آگاه است. بوجه درین هنگام کاملاً قادر بود مفهوم جدائی را بیان کند یکی از نخستین کلماتی که بزبان آورد، یک «اووو» کشیده و ممتد به معنای (عازم) بود. چندین ماه پیش ازین رؤیا، با تمام اسباب بازیهای خود مفهوم (عازم) را مجسم میساخت و در همین حال با این عمل تسلط بر نقش زودرس خود را نشان میداد؛ و این درست مثل آن بود که مادرش را بکنکارد عزیمت کند.

بی اهمیت را یا آن موضوع اصلی که در واقع محتوی حقیقی است اشتباه میکنند و تا موقعیکه محتوی تجسمی مزبور را آغاز کار فکری خود بحساب می آورند، معاومتشان در برابر بیماری به نتیجه ای نخواهد رسید. اما روانکاوی برخلاف آنها، حالت عاطفی شان را موجه تلقی میکند و بدجستجوی آن تجسم اصلی که بدان مربوطست ولی سرکوبی شده می پردازد و در نتیجه راه راست را بدانان نشان میدهد. درین جا این فرض را می کنیم که جریان عاطفی و محتوی ظاهری تجسمی آن، يك واحد عالی غیر قابل انفکاک را تشکیل نمیدهند بلکه بسادگی بهم لحیم میشوند و بمدد روانکاوی می توان آنها را از هم سوا کرد. تمییر رؤیا بمانشان میدهد که در واقع نیز قضیه از همین قرار است.

و اینک مثالی که با تجزیه و تحلیل آن به فقدان عاطفه در جایی که محتوی تجسمی معمولاً ممکن بود عاطفه ایجاد کند، پی میبریم.

۱- نایم در وسط بیابانی متوجه سه شیر میشود که یکی از آنها میخندند نایم ازین ماجری نترسید. اما بعد بدون شك بی درنگ از آنها فرار کرد زیرا می خواست از درختی بالا رود ولی بالای درخت بدختردایی خود بر خورد که معلم فرانسه است و غیره.

در تجزیه و تحلیل موارد زیر کشف شد. بهانه بی اهمیت رؤیای مزبور عبادتی از تکلیف انگلیسی او بود: «بالذینت شیر است» پدرش ریشی پهن داشت که همچون یال چهره اش دادر بر میکرد. معلم انگلیسی وی نامش خانم لایون (بمعنای شیر) بود و یکی از دوستان نیز آهنکهای لوو (= شیر)، آهنکساز معروف را برایش فرستاده بود. اینها بود آن سه شیری که در رؤیا دیده بود. پس چرا می بایستی از آنها میترسید؟ نایم داستانی خواند که در طی آن کاکاسیای قصد فرار میکنند ولی، با سه سگ گیرنده او را دنبال میکنند و کاکاسیاء برای اینکه خود را نجات بدهد از درختی بالا میرود. سپس نایم با خوشحالی دایم التزایدی خاطرات جزوی دیگر را هم بیان داشت. از آنجمله است شیوه بدام انداختن شیران که از طرف روزنامه فکاهی سرگهای نجسیده، پیشنهاد شده و عبارتست از الگ کردن بیابان تا آنکه شیران بالا بمانند. و این داستان بسیار خوشمزه و نسبتاً جسارت آمیز: از کارمندی پرسیدند چرا برای جلب مساعدت رئیس خود اقدامی نمیکند؟ او در جواب گفت: «خیلی سعی کردم خود را آنجا بدهم اما سلف من قبلاً آن بالا بود.» اینهمه برای ما روشن تر ازینهم خواهد شد و قتیکه بدانیم روز پیش از وقوع رؤیا نایم مارتیس شوهرش را پذیرفت و رئیس یا اوبه ربانی رفتار کرد و دستش را بوسید و نایم به هیچوجه نترسید باینکه او مردی متنفذ و ذر واقع «شیر جماعت» شهر بود. بنا برین شیر رؤیایی این خانم شبیه شیر و رؤیای یکشب تابستانی، بود و همه شیرانی که در رؤیاها تجلی میکنند و نایم بو حشت نمی افتد، ازین قبیل اند.

۲- بنوان دومین مثال رؤیای دوشیزه ای را نقل میکنم که جسد خواهرزاده کوچکش را دید که در تابوتی دراز کشیده است و ازین حیث- حالاً می توانم این را اضافه کنم- به هیچوجه درد یا غمی نیز احساس نکرد. این رؤیا را در صحایف پیشین تجزیه و تحلیل کردیم و متوجه علت قضیه شدیم و دانستیم که رؤیا آرزوی نایم را دایر باینکه باردیگر مرد محبوبش را ببیند، در لباس

مبدل ، بشحق رسانده است و عاطفه او نیز مربوط به این آرزو بوده است نه بان سخنهای که در رؤیا دیده و در حکم لباس مبدل اصل موضوع بوده است . بنا برین موردی نداشت که احساس درد یا غمی بکند .

در بعضی از رؤیاها حالت عاطفی ، درمین حال روابطش را با محتوی تجسمی جدید که در واقع منسوب محتوی اصلی است ، حفظ میکند اما در سایر موارد انحلال عقده ، دامنه ادراک میشود . عاطفه بکلی از تصویر اصلی خود جدا میشود و بنقطه دیگر رؤیا منتقل میگردد و به سیاق جدیدی درمیآید. آنوقت همان پیش خواهد آمد که ما پیشتر وقتیکه موضوع دور حکم را در رؤیا بررسی میکردیم ، دیدیم . وقتیکه درمیان افکار رؤیا يك نتیجه مهم وجود دارد ، رؤیا هم يك چنین نتیجه ای را دربر خواهد داشت اما نتیجه موجود در رؤیا ممکن است جا بجا شود و متضمن عناصری کاملاً مخالف با اصل خود گردد. این جا بجا شدن غالباً بر اساس اصل تضاد انجام میگردد .

و اکنون این کیفیت را با بیان مثال زیر که کاملاً آنرا تجزیه و تحلیل کرده ام ، روشن خواهم کرد .

۳- قصریست در کنار دریا . اندکی بعد دیگر مستقیماً کنار دریا نیست بلکه نزدیک کانال باریکیست که بدریا منتهی میشود . حاکم اینجا اسمش پاست . با او در اطافی بزرگ هستیم که دارای سه پنجره است و در برابر آنها برآمدگی های يك دیوار مثل کنگره های يك برج بچشم می آید . بنحوی نامشخص و شاید بعنوان افسر داوطلب دریایی ، به قشون اشغالی تعلق داشتیم و از ورود کشتی های جنگی دشمن هراس داشتیم چونکه در حال جنگ بودیم . آقای پ قصد حرکت داشت دستورهایی درباره اقدامات بعد از شروع حمله بمن داد . زن بیمارش با بچه ها در قصر خطرناک بسر می بردند . بمحض شروع بمباران می بایستی قصر را تخلیه کنیم . او بزحمت نفس میکشید و داشت حرکت میکرد که جلویش را گرفته گفتم در صورت لزوم چگونه میشود اخبار را بشما اطلاع داد . باز جوابی بمن داد و بیدرنگ افتاد و مرد بی گمان بیهوده با سخوات خود او را خسته کردم . پس از مرگش که بپه پیچو چند من اثر نکرد از خود پرسیدم آیا زنش در قصر باقی خواهد ماند ؛ آیا باید خبر مرگش را به مقامات بالاتر بدهم و آیا چون بعد از او نفر اول هستم باید فرماندهی قصر را به عهده بگیرم ؟ اینک خود را دز برابر پنجره دیدم که دارم رژه کشتی ها را تماشا میکنم . اینها کشتی های تجارقی هستند که با سرعت بسیار زیادی پیشروی میکنند ، عده ای دارای چند دودکش هستند و عده ای نیز دارای يك قسم بام شکم دار میباشند (مثل ساختمانهای ایستگاهی که در رؤیای - مقدمه دیده بودم « آنرا در اینجا نقل نمی کنم ») . آنوقت دیدم که برادرم کنار من ایستاده است و هر دو تکران کانال هستیم . از کشتی ای که میگذشت بو حشت افتادیم و فریاد کردیم : « آنهاش ! کشتی جنگی که دارد میآید » . اما متوجه شدیم که فقط همان کشتیهایی که میشناختم ، باز میگذشتند و اینک کشتی کوچکی می آمد که بطرز مضحکی بریده شده بود و

درست در وسط پهنای خود تمام میشوند، در عرشه این کشتی چیزهای عجیبی دیده
میشد که به نقاره یا جعبه شبیه بودند. هر دو نفر فریاد کشیدیم: «این کشتی
ناهار است!» (فروهشتو کشتیف).

حرکت سریع کشتی‌ها و رنگ سرهای دریا و دود سیاه دودکش‌ها: همه اینها تأثیری
هیجان آمیز و غم انگیز در آدمیزاد دارد:

اما کنی که درین رؤیا تجلی کرده مربوط می‌شود به خاطرات پاره‌ای از مسافرت‌هایم
در سواحل ادریاتیک (میرامار، دوئینو، ونیز، اکیلیا). هنوز یکی از مسافرت‌های کوتاه‌اما
بسیار جالب خود را با برادرم در ناحیه اکیلیا بهنگام عید پاک یه‌نی چند هفته پیش از
وقوع رؤیا بخوبی بیاد داشتم. جنگ دریایی میان آمریکا و اسپانیا و نگرانی‌هایی که ازین
حیث بسبب اقوامی که در آمریکا زندگی می‌کردند. در من پدید آمده بود، نیز درین
رؤیا اثری گذاشته است حالات عاطفی دو دفعه درین رؤیا تجلی کرده است، دفعه اول.
عاطفای که انتظارش میرفت، دست نداد: بوضوح گفته شده است که مرگ حاکم بهیچوجه
در من اثر نگذاشت، دفعه دوم، وقتی که تصور می‌کنم یک کشتی جنگی می‌آید: بوحشت
افتادم و درعین خواب همه جزئیات احساس‌های آنرا احساس کردم. درین رؤیا که بخوبی
ساخته و پرداخته شده است عواطف بنحوی جلوه کرده که ظاهراً هیچگونه تناقضی در آن
بچشم نمی‌آید. اتفاقاً، دلیلی وجود ندارد که از مرگ حاکم بوحشت بیفتم و این نیز
کاملاً طبیعی است که بعنوان فرمانده قصر از دیدن کشتی جنگی دشمن بیمناک شوم. باری
تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که م. پ فقط جانشین من می‌شود (در رؤیا من جانشین او شده بودم)
و حاکمی که ناگهان مرد در واقع من بودم. هدف افکار رؤیا، آینده‌خاندانه من پس از مرگ
نا بهنگام بود و بهیچوجه واجد اندیشه خلیجان انگیز دیگری نبود، وحشتی که در رؤیا به مشاهده
کشتی جنگی مربوط شده است، باید از آن جدا شده به این پیوسته باشد. بعکس، تجزیه و
تحلیل نشان می‌دهد که آن رشته از افکار رؤیا که کشتی جنگی از آن ناشی شده، سرشار از خاطرات
مطبوع و خوشایند بوده است. سال پیش در ونیز بود. روز باشکوهی بود. ماجلوی پنجره اطاق
خود که بساحل سکلارون باز می‌شد، ایستاده به مرداب نیلگونی که آنروز پیش از اندازه
خروشان بود، نگاه می‌کردیم. عده‌ای منتظر کشتی‌های انگلیسی بودند که قرار بود رسماً از
آنها استقبال کنند. ناگهان زخم فریاد کشید، و با خوشحالی کودکانه‌ای گفت: «آنهاش کشتی
جنگی انگلیسی» و حال آنکه در رؤیا از همین کلمات نشاط انگیز بوحشت افتاده بودم (در اینجا
نیز می‌شود متوجه این نکته بود که حرف‌هایی که در رؤیا زده می‌شود همواره از حرف‌های هنگام بیداری
ناشی می‌شود) بزودی خواهیم دید که کامه «انگلیسی» هنگام بیداری نیز در رؤیا به‌درنرفته‌است.
خوشحالی مزبور نیز از افکار رؤیا به‌محتوی نا پیدای رؤیا منتقل شد و بوحشت تغییر هیئت داد. خود
این تغییر و تبدیل مبین قسمتی از محتوی نا پیدای رؤیا است و من در اینجا فقط بدان اشاره می‌کنم.
آنچه را که ازین مثال بوضوح می‌توان دریافت اینست که رؤیا بسادگی هر چه تمامتری عواطف
را از حادثات مربوط بدان جدایی کند و بدین‌خواه خود آنرا به نقطه دیگر محتوی خود منتقل
می‌سازد.

اکنون «کشتی ناهار» (فروهشتو کشتیف) را بدقت بررسی کنیم. تجلی آن باعث شد

تاوضی که رویهمرفته پذیرفتنی بود ، یکبارہ پنحو ناممقول و نامربوطی پایان پذیرد . وقتی که کشتی مزبور در ابدقت و ارسسی می‌کنم ، پنهنم می‌رسد ، آنچنانکه آنرا در رؤیای دیدم ، (سیاه بود و در عرض ترین نقطه اش تمام میشد) به شئی ای ، شبیه است که در موزه های شهرهای اتر و سگ مسیب شگفتی ماشده بود و آن ساغری مستطیل شکل گلین سیاهرنگی بود که دودسته داشت و روی آن اشیایی از نوع قهوه خوری یا فنجان چایی یافته می‌شد . و این همه اندکی به نظروف مخصوص چاشت (در زبان آلمانی به ناهار کوچک تعبیر می‌شود ، م.) این عصر شبیه بود . اما بما گفتند که جای توالت زنانه است باجمه های مخصوص پودر و کرم . ما بشوخی گفتیم بد نیست این را به خانم خانه هدیه کنیم . بنا برین شئی ای را که در رؤیای دیدیم ، بمعنای توالت سیاه یا عزا است و اشاره ای مستقیم به مرگ می‌باشد و از طرف دیگر یاد آور قایقی (۱) است از نوع قایقهای که در اعصار پیش از تاریخ ، اجساد را روی آن می‌گذاشتند تا در دریا آنها را دفن کنند . بازگشت کشتی هادر رؤیا با این مضمون مربوط می‌شود: «پرمرد با کشتی نجات یافته ، خاموش به بندر باز می‌گردد» این بازگشت بعد از کشتی شکستگی است . «کشتی ناهار» اتفاقاً مثل اینست که از بهنا شکسته شده است . اما چرا اسم کشتی ، «ناهار» شده است؟ اینجاست که کلمه «انگیسی» مداخله خواهد کرد . فروهشتوک = چاشت = ناهار کوچک = برکناست یا فاستنیر شر (ناشنا-شکن) کلمه شکستن ، به کشتی شکستگی و کلمه فاشتا به توالت سیاه برمی‌گردد .

اما در مورد «کشتی ناهار» ، نام آن فقط مخلوق رؤیا است و نه خود کشتی که در واقع وجود داشته است و یاد آور یکی از خوشترین ساعات سفر اخیر منست . چون به اغذیه اکیلیا اعتمادی نداشتم ، مقداری «گوتز» یا خود برده بودیم و در اکیلیا یک بطر شراب ناب مال ایستری خریدیم بودیم و هنگامی که قایق کوچک آهسته آهسته از راه کانال «دل می» و مرادبهای برهوت ، بطرف گراد و پیش می‌رفت با خوشحالی تمام ناهار خود را روی عرشه کشتی که تنها مسافر آن بودیم ، خوردیم . هیچ وقت ناھاری بان خوشمزگی نخورده بودیم . پس در واقع «کشتی ناھار» بود و رؤیا درست در و رای این خاطره خوش ، اسارات حزن انگیز خود را به یک آینده شوم و ناشناخته پنهان کرده است .

جدا شدن عواطف از تما ویر خود موجب یکی از شگفت انگیزترین تغییر شکل های آنست اما مهم ترین ویاتنها تغییر شکل آن نیست . هنگامی که حالات عاطفی افکار رؤیایا با عواطف خود در رؤیا برابر می‌نمیم ، متوجه این نکته می‌شویم که حالت عاطفی موجود در رؤیا را ، در افکار رؤیایم می‌توان باز یافت اما عکس آن همیشه صادق نیست : رؤیا عموماً از لحاظ احتیای حالات عاطفی از عناصر روانی موجود خود ، فقیرتر است و قویکه افکار رؤیا را پیدایمی کنیم ، غالباً تمایلات بسیار مشخص و ضدو نقیضی در آن می‌بینیم و اگر بر رؤیا بازگردیم می‌بینیم چیزی رنگ و رویی است و فاقد هر نوع عاطفه قوی . تدارك رؤیا نه همان محتوی را تخفیف می‌کند بلکه سطح عاطفی را پایین می‌آورد و غالباً آنرا بسرحدی تفاوتی می‌رساند . می‌توانم بگویم که تدارك رؤیا به تخفیف حالات عاطفی منجر می‌شود ، چنانکه در رؤیای مربوط به مونوگرافی گیاهی دیدیم . چیزی که در فکرم بدان مربوط می‌شود ، در حقیقت یکتمس خطا به تدافعی هیجان انگیز است . بفتح آزادی من که بعیل خود رفتار کنم و آنچنانکه دلم می‌خواهد زندگی کنم . اما رؤیای مزبور که از آن

(۱) کلمه قایق «Nachen» ، بمعنی یکی از دوستان زبان شناس با کلمه جسدهم ریشه است

بوجود آمده، عوض هیجان، حاوی بی تفاوتی و بی علافگی است: یک مونوگرافی نوشتن که جلوی منست و صفحات با سبزه‌های رنگین و گیاهان خشک شده، بکلیه نسخ آن ملحق شده است. در واقع صلح بعد از جنگ است.

اما همیشه این طور نیست و رؤیا گاهی ممکن است واجد تظاهرات عاطفی بسیار شدیدی باشد. ولیکن فعلاً همین بسنده کنیم که بسیاری از رؤیاها بی تفاوت جلوه میکنند و حال آنکه افکار موجود آن هیجان انگیز و عاطفه آمیز است.

در اینجا نیازی باین نیست که تخفیف حالات عاطفی را در رؤیا از لحاظ نظری کاملاً توجیه کنیم. بلکه پیش ازین کار باید به بررسی دقیق نظریه مربوط به عواطف و چگونگی سرکوفتنگی امیال و آرزوها پرداخت. در اینجا فقط به تشریح دو نکته می پردازم. بدیالی که مجبور به توضیح آن درین مقام نیستم به اینجا رسیدم که جریان حالت عاطفی را بمثابة یک جریان گریزان از مرکز که متمایل بداخل بدن است، پیش خود تصور کنم درست مثل فعالیت اعصاب حرکتی و تشریحی و همانطوریکه تحریکات حرکتی متمایل به دنیای خارج بهنگام خواب قطع میشود، میتوان پذیرفت که جریان گریزان از مرکز حالات عاطفی که از فکر ناخشیارانه منبث میشود، بهنگام خواب مشکل نیگردد. واکنش‌های عاطفی که بهنگام تشکیل و تکوین رؤیا رخ میدهند، در این فرضیه بعنوان واکنش‌های فی‌نفسه ضعیف، تلقی خواهند شد و در نتیجه آن دسته هم که تا وقوع رؤیا، می‌مانند و در آن تجلی میکنند البته دیگر حدت یا شدتی نخواهند داشت.

مطابق این استدلال، «تخفیف حالات عاطفی» نتیجه تدارک رؤیا نیست، بلکه معلول خواب است. این شیوه برداشت مطلب پذیرفتنی است اما همه چیز را روشن نمیکند بلکه باید بخاطر بیاوریم که رؤیاها ای اندکی پیچیده، همچنانکه پیشتر دیده‌ایم، محصول سازش بین قوای متخاصم روانی است. از طرفی افکاری که میل را تشکیل میدهند باید بر ضد سانسور مبارزه کنند و از طرف دیگر همچنانکه در موارد متعدده دیده‌ایم، حتی در عالم ناخشیاری هر فکری به متضاد خود مربوط است. چون همه این افکار ممکن است موجود عواطفی باشد، شاید بتوان بدون آنکه برای خطا برویم، این حالت «تخفیف عواطف» را از نتایج کشمکش بین افکار متضاد و معلول سانسور، در برابر تمایلاتی که توسط آن سرکوبی میشود، بحساب آورد.

باین حساب دومین نتیجه سانسور ایجاد وقفه در تظاهر عواطفی میباشد و ضعیف‌ترین نتیجه آن نیز جابجا شدن عناصر رؤیا بوده است.

اینک مثالی می‌آورم که بی تفاوتی عاطفی در آن معلول تضاد و تقابل بین افکار رؤیا است و از هم اکنون از وضع مخصوص و تا اندازه‌ای زنده محتوی آن مندرت می‌خواهم.

۴ - تپه‌ای دیدم که روی آن مستراح‌های در هوای آزاد قرار داشت و نیمکتی دیدم بسیار دراز که در منتهای آن سوراخ بزرگی دیده میشد. لب این سوراخ باتکه‌های کم و بیش بزرگ و کم و بیش تازه کثافت کاملاً پوشیده شده بود. پشت سر نیمکت قلمستانی واقع بود. من روی نیمکت قضای حاجت کردم؛ سنده درازی هم جا را پاک کرد و آن کثافات پآسانی کننده شده و بدون سوراخ فرو افتاد. دست آخر، مثل این بود که باز چیزی مانده بوده است.

چرا بهنگام این رؤیا احساس تنفر نکردم؟ مسأله اینست. چنانکه از تجزیه و تحلیل

بر میآید. برای این احساس تنفر نکردم که مطبوعترین و راحتی بخش‌ترین افکار در آن با هم قرین بوده است. هنگام تجزیه و تحلیل بیدرنگ بفکر طویله‌های اوژیاس که هر گول آنها را پاک کرد، اقدام. این هر گول در رؤیا خود من هستم، تبه و قلمستان در ناحیه اوسه هست، آنجایی که فلا بچه‌های من در آن ساکنند. چون بریشه‌های زمان کودکی امراض عصبی پی بردم، بچه‌های خود را از بیماری حفظ کردم. نیکمت (البته بدون آن سوراخ) درست همان مبلی است که یکی از بیماران حقشنام بمن هدیه کرده و این مرا بفکر توجهی انداخت که بیمارانم بمن دارند. حتی موضوع مدفوع انسانی نیز ممکن است توجیهی نیرو داشته باشد. این اتفاقاً مرا بیاد ایتالیا می‌اندازد زیرا مستراحها در شهر ستانهای کوچک آن نیز همین وضع را دارند. آن سندهای که همه چیز را پاک می‌کند بدون هیچ تردید از جنون عظمت طلبی سرچشمه میگیرد. گولیور (۱) نزد لیلی پوسین‌ها - کوتاه‌قدان - به همین ترتیب حریق مدهشی را خاموش می‌کند و یاکار گاتوا (۲) از فراز برجهای کلیسای تتردام، از پارسی‌ها اتفاق می‌کشد. من درست پیش از اینکه بروم بخوابم و این خواب را ببینم کتاب را بله را که گارنیه چاپ کرده است، ورق زده بودم. نکته جالب دیگری که ثابت می‌کند آن مرد قوی رؤیا، آن مرد برتر، من هستم اینست که مهتایی تتردام جایی بود که من در پاریس آنرا پیش از جای دیگر دوست داشتم. همه بعد از ظهرهای بیکاری خود را معمولاً انجام می‌گذراندم: میان ناودانها و نقوش طاق. این موضوع که تمام کثافات بان زودی فرو ریختند در حقیقت اشاره ایست به این سرلوحه که روزی آنرا بالای فصل مخصوص مداوای هیستری کتابم خواهم گذاشت. : «دقتی کرد و آنها، تارومار شدند.»

و اینک حادثه‌ای که علت این رؤیا واقع شده است: بعد از ظهر تابستانی بسیار گرمی بود. هنگام شب نیز در سهای خودم را درباره روابط موجود بین هیستری و انحرافات داده بودم اما همه آنچه را که گفته بودم بسختی دلم را زده و بنظر می‌آورد آمدن بود.

خسته بودم و کوچکترین لذتی از کار دشوادم نمی‌برد و از پس در کثافتکاریهای انسانی غوطه ور شده بودم که دیگر بستوه آمده بودم و دلم میخواست نزد بچه‌هایم باشم یا آنکه باز بنمایش زیبایهای ایتالیا بروم. با این حالت فکری، از آنمفی تأثیر بیرون آمدم و به میکده‌ای رفتم تا فنجان قهوه در هوای آزاد بنوشم زیرا دیگر میلی بشام نداشتم. اما یکی از مستمین من همراه آمد. هنگامی که داشتم قهوه و شیرینی می‌خوردم از من اجازه خواست تا کنارم بنشیند. شروع کرد به تمجید کردن از من: چیزها از من یاد گرفته بود و اکنون دیگر جهان را با چشم دیگری می‌نگریست و من طویله‌های اوژیاس (۳) علم امراض عصبی را از تمام اشتباهات و خرافات پاک کرده برد، خلاصه مرد بزرگی بودم. این سرود مدح آمیز با خلق و خوی آن موقع من جور در نیامد و نتوانستم جلوی از جارم را بگیرم و برای اینکه از دست مزاحم نجات پیدا کنم، زود بخانه برگشتم.

پیش از خواب باز کتاب را بله را ورق زدم و داستان کوتاهی از ت. ف. میر، بنام «رنجهای

(۱) قهرمان کتاب سویت که به کشور کوتاه‌قدان سفر کرده بود.

(۲) قهرمان کتاب را بله، نویسنده فرانسویست.

(۳) اوژیاس پادشاه افسانه‌ایست که طویله‌های او به کثافت معروفست.

يك پسر بچه را خواندم.

اینها بود عناصری که رؤیای مزبور را بوجود آورده است. داستان میر، خاطرات دوران کودکی را بآن افزود. (مراجعه کنید به رؤیای کنت تن، به آخرین صحنه آن) حالت خستگی و انزجاری که روز پیش از وقوع رؤیای گریبانگیر من شده بود، در رؤیای تجلی کرده و تمام محتوی آنرا فراهم آورده است اما هنگام شب احساس کاملاً متضادی در من بیدار شد که بشدت وحتى بیش از حد انتظار مؤید شخصیت بود. این احساس آن احساس را منهدم کرد. پس محتوی رؤیا می بایستی بنحوی تشکیل میشد که عناصر واحدی از آن در عین حال هم احساس بی حاصلی وجودم را میرساند و هم احساس جنون عظمت طلبی و خود خواهی مرا. نتیجه این مصالحه، محتوی مبهم و چند پهلوی رؤیاست و بی تفاوتی عاطفی آن نیز محصول وقته متقابل تضادهاست.

مطابق نظریه تحقیق آرزو یامیل، اگر احساس تنفر یا اندیشه های مربوط به عظمت طلبی که معمولاً بهنگام احساس کوچکی، بلذت مجسم میشود، تلاقی نکرده بود، رؤیایی اصلاً بوجود نمی آمد زیرا رؤیا اتفاقاً نمیخواهد احساس غمباری را جلوه بدهد بلکه احساسات دردناک و غمبارتها زمانی میتوانند در آن رخنه بکنند که بجای تحقق آرزو یامیلی در بیابند احساسات بجای آنکه خنثی بشوند و با آنچه ناکه هستند، باقی بمانند، ممکن است در طی تدارک رؤیا به متضاد خود مبدل شوند. چنانکه سابقاً متذکر شدیم یکی از قواعد تعبیر رؤیا این بود که عناصر رؤیا گاهی ممکن است معانی خود را بدهند و زمانی عکس و متضاد معانی خود را. هیچگاه از پیش نمیتوان دریافت که این یکی را باید پذیرفت یا آن یکی را فقط بتجزیه و تحلیل میتوان بدان پی برد. ظاهراً عوام نیز بفراست یابین نکته برخورد کرده اند. کلیدهای رؤیا بکرات اصل تضاد را بکار می برند. چنین دگرگونی و معکوس شدن در سایه همبستگی بسیار فشرده ای که بین مفاهیم متضاد وجود دارد، ممکن میگردد. این تغییر شکل نیز مثل اشکال دیگر جا بجا شدن عناصر رؤیا، اقدامیست بر ضد سانسور اما غالباً نیز نتیجه تحقیق يك آرزو است که در اصل يك چیز مطبوع را جانشین متضاد خود میکند. حالات عاطفی نیز مانند تجسمات ممکن است بصورت متضاد خود در رؤیا جلوه کنند. احتمال می رود که این واژگونی حالات عاطفی در اکثر موارد نتیجه عمل سانسور باشد. از تخفیف و واژگونی اتفاقاً در زندگی اجتماعی خود نیز برای کتمان احساساتمان استفاده میکنیم و مادر صحایف پیشین دیدیم که چه وجوه تشابه عمیقی میان زندگی اجتماعی و سانسور وجود دارد و قتیکه با کسی جرف میزنم که احساسات خصمانه ای نسبت باو در خود احساس میکنم ولی در عین حال باید ملاحظه اش را بکنم، لذا مخصوصاً باید احساسات مرا از نظر مجازیم مکتوم بدارم. این موضوع از تخفیفی که ممکن است گاهی در بیان افکار آنرا رعایت کنم، مهمتر است. اگر محترمانه یا او صحبت کنم و آنرا یا حرکتی تحقیر آمیز یا کینه توزانه توأم کنم نتیجه ای که بدست میاید همان نتیجه ایست که اگر صریحاً او را تحقیر میگردم، عاید میشد. بنا برین سانسور وادارم میکنند قبل از همه جلوه تجلی احساساتم را بگیرم و اگر در کار کتمان استاد باشم، احساساتم را جلوه میدهم: عوض خشم گرفتن میخندم و بهنگام از پا در آوردن حریف، مهربانی نشان میدهم.

سابقاً مثال بسیار خوبی درباره واژگون شدن عواطف بر اثر مداخله سانسور در رؤیا آوردیم. در رؤیای «دیش عمو» نسبت بدوستم آقای ر. محبت زیادی در دل احساس میکردم

و حال آنکه و برای اینکه در افکار رؤیا او را احقق و زبان نهم پشمار آورده بودم . همین مثال در مورد ممکوس شدن حالات عاطفی نخستین نشانه‌ای بود از وجود يك سازمان تفتیش در رؤیا . البته در اینجا نباید بطور تصور کرد که رؤیا کاملا يك حالت عاطفی ممکوس ایجاد میکند بلکه آنرا معمولا ساخته و پرداخته میشود و بر شدت آن می‌افزاید . حالت عاطفی پس از روانی و اکنشهای دفاعی مابدان افزوده میشود و بر شدت آن می‌افزاید . در رؤیای عموک بدان اشاره آنکه بدینقسم تقویت شد وارد محتوی پیدای رؤیا میگردد . در رؤیای عموک بدان اشاره کردم . حالت عاطفی مخالف یعنی محبت ، احتملا از منبعی مربوط بدوران کودکی سرچشمه میگردد (چنانکه از بقیه رؤیا مستفاد می‌شود) زیرا روابط بین عمو و برادرزاده ، به سبب خاطرات دوران کودکی ، در من پایه و اساس همه محبت‌ها و کینه‌هاست .

فر نچی مثال بسیار خوب دیگری از همین موضوع ممکوس شدن حالات عاطفی (۱) آورده است : مردی نسبتا سالدار بهنگام شب بدست زنتش که از خنده پرسر و صدای او در حال خواب پریشان شده بود ، بیدار شد و اندکی بعد حکایت کرد که این رؤیا را دیده بوده است : « در تخت خوابم دراز کشیده بودم کسی را که می‌شناختم وارد شد . خواستم چراغ را روشن کنم . اما موفق نشدم ، باز کوشیدم ، توفیق دست نداد در اینجا زخم از تخت خوابش بیابین جست تا بمن کمک کند ، او هم موفق نشد اما چون خود را تخت در برابر يك مرد دید ؛ موضوع را دنبال نکرد و دوباره رفت دراز کشید این جریان آنچنان خنده آور بود که نتوانستم از خنده دیوانه وار خود - داری کنم زخم گفت : چرا می‌خندی ؟ و من همچنان بخنده ادامه دادم تا آنکه بیدار شدم . « - روز بعد مردك خسته شده و سرش درد گرفته بود . - خودش گفت : « برای اینست که زیاد خندیدم » .

در تجزیه و تحلیل معلوم شد که رؤیا چندان هم خنده دار نبوده است . آن « شخص آشنا » که وارد شده بود در افکار ناپیدای رؤیا ، تصویر مرک بود ، تصویر « نا آشناى کبیر » که روز پیش بفکر نام رسیده بوده است چه این مرد سالخورده به بیماری تصلب شرایین گرفتار بود و آنروز نیز دلایلی داشت که وی به یاد مرک بیفتد و آن خنده ریشه آمیز در واقع جانشین گریه‌ها و هق‌هق‌هایی شده بود که معمولا تصور مرک در آدمیزاد سبب میشود و آن روشنائی نیز هما نازندگی بود که بیمار ما دیگر قادر نبود آنرا روشن بکند . این فکر غیبی ممکن است به سواس آمیزی اخیر و بی حاصل او مربوط باشد که در طی آن کمک زنتش که در لباس خانه بود ، مؤثر واقع شد و مرک تصور کرد دارد برای انحراف میرود . بنا برین اندیشه غمبار عن و مرک در جریان رؤیا به يك صحنه خنده آور و هق‌هق‌ها به خنده‌ها مبدل گردید .

دسته‌ای رؤیاها را بحق می‌توان « رویا کار » خواند این رؤیاها آزمایش دشواری را بر نظریه تحقیق آرزو تحمیل می‌کنند . توجه من زمانی متوجه این دسته از رؤیاها شد که خانم هیلفر دینک در جامه روانکاوان وین درباره رؤیای زیر که روز گمر آنرا نقل کرده است ، بیحس پرداخت .

روز گمر در داستانی بنام « بیگانه شده » (در مجله وطن جنگلی جلد دوم)

چنین مینویسد : « معمولاً خیلی خوب می‌خواهم اما شیهای متمادی رؤیایی خوابم را مختل ساخته‌است: در جوار زندگانی محقرانه دانشجویی و نویسندگی خود ، مثل يك خیاط زندگانی میکردم و این نوع زندگی مانند شبی بامن بود و نمی‌توانستم خود را از دست آن رها سازم . این ماجرا سالها طول کشید .

« اینطور نیست که هر روز بگذشتم فکر کنم و یا از آن تصویر روشنی داشته باشم . پسر بچه‌ای که خواهان تسلط بردنیاست و می‌خواهد با آسمان بالا رود و از جلد یک نفر بازاری درآمده‌است ، کار دیگری در پیش دارد و وقت آنرا ندارد که بر رؤیاهای دوشینش بیندیشد . اما اندکی بعد ، زمانی که خو کردم همه چیز بیندیشم - بدلیل آنکه دو پاره بازاری شده بودم ؟ - از خود پرسیدم همیشه در رؤیاهای خود را کم خیاطی می‌بینم و چگونه است که بی نهایت نزد اربابم کاری کنم بدون آنکه مزدی بگیرم . کنارش می‌نشتم و اطوم میکردم و می‌دوختم اما بخوبی می‌دانستم که آنجا دیگر جای من نیست و من يك فرد شهری هستم و باید بکارهای دیگر پردازم ، اما همیشه تعطیلی داشتم و دردهات بودم و آنجا بودم و به اربابم کمک میکردم این مرا ناراحت می‌کرد . از اینکه وقتم را که می‌توانستم برای کار مفیدتر و بهتری صرف کنم در آنجا بهدر می‌دادم ، متأسف بودم . غالباً وقتی که کارها بروقف مرادش نبود ، می‌بایستی سرزنش های ارباب را تحمل می‌کردم ، اما از مزد خبری نبود . غالباً با پشت خمیده در کارگاه تارک ، تصمیم به ترك کار می‌گرفتم تا خود را آزاد کنم . یکدفعه حتی بزبان آدمم اما استاد بدان بدان توجهی نکرده و لحظه‌ای بعد همچنان کنارش نشسته بودم و می‌دوختم ...

« پس از این ساعت‌های دشوار ، از بیداری جقدر خوشحال می‌شدم ! تصمیم گرفتم اگر باز این رؤیای مزاحم بسراغم بیاید ، سرعت آنرا از خود رانده فریاد کنم : يك شوخی زشتی است ، من روی تخت خواب هستم و می‌خواهم بر راحتی بخوابم : ... اما باز شب بعد خود را در کارگاه می‌دیدم .

« این ماجری با همان نظم و ترتیب زحمت افزای خود سالیان دراز ادامه داشت . تا آنکه روزی ، موقی که من و استادم نزد الپهوفر کار میکردیم (این شخص همان مرد روستایی بود که بشاگردی نزدش کار کرده بودم) اربابم مخصوصاً از کارم اظهار نارضایی کرد و گفت : « می‌خواهم بدانم حواست کجاست ! » و با حالتی گرفته بمن نگرست . فکر کردم عاقلانه‌ترین کارها اینست که بلند بشوم و به اربابم بفهمانم که فقط و فقط برای خدمت نمایی و ارادت پیش او هستم و بعد نیز راه‌ها را پیش بکشم و بروم . اما اینکار را نکردم . اعتراضی هم نکردم و قتی که دست یکی از شاگردان را گرفت و بمن دستور داد روی نیمکت جایی برایش باز کنم . من هم بگوشه‌ای رفتم و شروع کردم بدوختن . همان روز شاگرد تازه‌ای استخدام شده بود ، آدم خشک مقدسی بود : همان بوم بود که ۱۹ سال پیش ، نزد ما کار کرده بود و در حین عبور از راه قهوه‌خانه ، در رودخانه افتاده بود . و قتی که خواست بنشیند ، دیگر جا نبود . من نگاه می‌انفهام آمیز به ارباب انداختم او بمن گفت : « توهیچگونه مهارتی در کار خیاطی نداری . هیتوانی بروی ، هر خصی دیگر آزادی ، و وحشتم آنچنان بود که بیدارم کرد .

« تازه داشت روز میشد و نخستین اشمه خورشید با طاقم تابیده بود . اشیای هنری چندی دور و برم را احاطه کرده بود و هو هر جا میدان و دانته بزرگ و شکسپیر بینظر و سوته

نامدار همه و همه این مردان نامور و فنان پذیر در کتابخانه منتظر بودند. در اطاق مجاور آوای زیر و روشن بچه‌ها که بیدار می‌شدند و با مادرشان بازی می‌کردند. طنین انداخته بود. بنظر آمد که آن زندگی شیرین و غزل‌آمیز، آن زندگی آرام و سرشار از زیبایی و لطف و غرق در نور و روشنائی را که در طی آن غالباً و پسی ژرف، سعادت انسانی و نشاط روحانی مطلوب را احساس کرده بودم، باز یافته‌ام؛ با این وجود از این فکر که چرا با راپام پیشدستی نکردم، بودم، بلکه برعکس گذاشته بودم مرا اخراج کند، پریشان بودم.

دو اما نکته قابل دقت: از شبی که اربابم مرخص کرده است، طعم استراحت را می‌چشم و دیگر از روزگار گذشته، زمانی که شاگرد خیاط بودم، خواب نمی‌بینم، روزگار خوشی بود در سالهای بعدی عمر من نیز سخت مؤثر افتاد.

درین سلسله از رؤیاهای شاعر که اتفاقاً در سالهای جوانی شاگرد خیاط بود، بسختی میتوان سرافی از تحقق آرزو گرفت. همه شادی متعلق بر روز است و رؤیا بر عکس شب روزگار غمباری را همراه خود دارد، روزگاری که بالاخره پشت سر گذاشته شده است. بررسی چند نمونه مشابه دیگر بمن رخصت میدهد تا منمنا این نوع رؤیاهارا آشکار سازم. هنگامیکه تازه پزشک شده بودم در انستیتوی شیمی کار میکردم بدون آنکه توفیق بزرگی بدست آورم. بندرت و آنهم با احساس شرمساری به این دوران فمه‌ار از زندگی خود فکر میکنم. در عوض غالباً برایم اتفاق افتاده است خواب ببینم که در آزمایشگاه شیمی کار میکنم و پاره‌ای از چیزها را تجزیه میکنم و احساسهایی بمن دست میدهد و غیره. این رؤیاهای بهمان نحو موجب اضطراب من میشود که رؤیاهای مربوط به امتحان و هیچگاه چندان واضح نیست. هنگامیکه یکی از این رؤیاهای را تعبیر میکردم، سرانجام متوجه کلمه «تجزیه» شده، و در واقع کار مشکل خود را بدست آوردم. از آن پس «تجزیه کن» شدم و اقدام بتجزیه‌هایی میکنم. بتجزیه و تحلیل‌های روانی (روانکوی) که مورد توجه واقع شده است. آنوقت همه چیز را فهمیدم؛ هنگامیکه در طی روز از این نوع تجزیه و تحلیل‌ها غره میشدم و از توفیقی که نصیب میشد، بخود تبریک میگفتم، شباهنگام خواب تجزیه و تحلیل‌هایی را میدیدم که در آن موفق نشده بودم و دلیلی برای غره شدن نداشتم، اینها رؤیاهای مربوط به کیفر و گوشمالی است که شخص موفق، در خواب می‌بیند مانند رؤیاهای شاگرد خیاط پیشین ما که الان شاعر معروفی شده است. اما چگونه میشود رؤیا، میان غره و شخص موفق و افتاد از خود، این یکی را می‌گیرد و محتوی خود را عوض آنکه ز تحقق ممنوع فلان آرزو تدارک ببیند، از اخطاری عاقلانه مهبامی‌سازد؟ من سابقاً گفته‌ام که پاسخ به این پرسش مشکلاتی در بردارد، ظاهر میتوان اینطور استنتاج کرد که: در بطن این رؤیا نخست اندیشه‌هایی از جاه‌طلبی و غرور وجود داشته است اما حذف و تخفیف شد و محتوی رؤیا از آنچه باقیمانده بوجود آمده است. میتوان این واژگونی را به یکنوع مازوشیسم ذهن منسوب کرد: بقیده من ضرری ندارد اگر این رؤیاهای کیفر آمیز را از رؤیاهای مربوط به تحقق آرزو ممتاز بشمار آوریم. البته این موضوع بهیچوجه از دایره اشتغال نظریه‌ای که من تا اینجا در باره آن بحث کرده‌ام، نمی‌کاهد، بلکه این یک تصنع مربوط به وضع اصطلاحات است که نمی‌گذارد خواننده از تناقض بالاگر گون شود. با بررسی دقیقتر چند نمونه از این نوع رؤیا باز بموضوع دیگری میتوان رسید. در یجبوجه در هم برهمی یکی از رؤیاهای

نامشخص من دربارهٔ آزمایشگاه، سنی پیدا کرده بود که مرا به غمبارترین و بدفروجام‌ترین سال دوران حرفه پزشکی، برمیگرداند، یعنی بدورانی که هنوز ذهنی نداشتم و نمیدانستم چگونه تأمین‌ماش خواهم کرد، در عین حال ناگهان بذهنم رسیده بود که میتوانم از میان چندین زن یکی را به‌متری انتخاب کنم! من دوباره جوان شده بودم و همسر من نیز که سالهای دردناک مزبور را با من گذرانده بود، نیز دوباره جوان شده بود. از اینجا میتوان فهمید که محرک وانگیزهٔ این رؤیا، یعنی آن انگیزه ناهشیارانه، همانا میل بچوان شدن در مردیست که دارد پرمیشود، میلی دردناکست اما هیچگاه تسکین نمی‌یابد البته کشمکش که در طبقات دیگر روانی میان خود خواهی و انتقاد از خود در گرفته بود، محتوی رؤیا را پدید آورد. اما فقط میل بچوانی که ریشه‌دارتر بوده، این کار را ممکن ساخته است. معمولا می‌گوئیم «حالا اوضاع خوبست، روزهای بدی را گذراندیم، اما بهر حال خوب‌روز گاری بود، آخر جوان بودیم»، دسته‌دیگری از رؤیاهای «دور و» که در میان رؤیاهای خودم بدان برخوردیم، محتوی آنها حاوی آشتی با کسانی است که از مدت‌های پیش دیگر جزو دوستان ما نیستند. درین مورد، بشخصه کشف شده است که محرک رؤیاهمانا عدم توجه به این دوستان سابق و دشمن و بیگانه بحساب آوردن آنهاست. اما در رؤیا وارونه این جریان توصیف میشود.

در بررسی رؤیای شاعران باید همواره باین نکته آگاه بود که ایشان آنسمنهایی را که بزعم خود زیادی و ثانوی تشخیص کرده بودند، از گزارش خود حذف کرده‌اند. آنوقت این رؤیاها معنایی مینمایند و حال آنکه اگر گزارش صحیح آنرا در دست داشتیم، می‌بینیم که اینطور نیست.

اقتورانک نیز مرا متوجه ساخت که در داستان گریم بنوان خیاط کوچولو جووانمرد، رؤیایی مشابه رؤیای آدمیزاد موفق هست. مرد خیاط که تهران و داماد شاه شده است شبی خواب شل قدیم خود را در کنار شاهزاده خانم‌زنش می‌بیند. شاهزاده بدگمان میشود و وعده‌ای محافظ برای شبیدم احضار میکند، محافظان بگفته‌های خفته گوش فرامیدهند و میخواهند او را توقیف کنند اما خیاط کوچولو با خبسر میشود و می‌تواند رؤیایش را تصحیح کند.

اعمال پیچیده حذف و تفریق و واژگونی که بدانواسطه احساسات و عواطف مربوط به افکار رؤیایموردت عواطف و احساسات خود رؤیا درمی‌آیند باسانی در ترکیبات شسته رفته رؤیاهایی که کاملا تجزیه و تحلیل میشوند، بچشم می‌آید. میخواهم باز چند نمونه از گرایشهای عاطفی در رؤیایا در اینجا بررسی کنم.

۵. وظیفه عجیبی را که بروکس پیر در آن رؤیای سابق الذکر بمن محول کرده و گفته بود که لکن خاطره خود را ترکیب کنم با آن هول و هراس مربوط به این عمل جراحی همراه نبود. و این خود از چند نقطه نظر تحقق آرزوست. موضوع ترکیب کردن در واقع اشاره ایست به تجزیه و تحلیل درونی که بیک معنی با انتشار کتاب مربوط به رؤیای انجام میدهم. انتشار این کتاب آنچنان برایم دشوار بود که بیش از یکسال چاپ یادداشتها را بشعوب انداخته بودم و آرزوی قلبی من این است که بر این عاطفه غلبه کنم، بهمین دلیل در رؤیا بهیچوجه هراسی (بزبان آلمانی گراوین) احساس نکردم. شاید میخواستم بیک معنای دیگر

از خاکستری شدن موی سر (گراوگن) نجات پیدا کنم، موهای خیلی سفید میشود و این موهای خاکستری (گراو) و ادا هم میکند که پیش از این بتعمیق نیندازم. فکری را که در پایان رؤیا تجلی کرد بیاد بیاورید؛ بچه های من هستند که این راه دراز را پایان خواهند برد و به هدف خواهند رسید.

در آن دور رؤیایی که بیان رضایت خاطر به لحظات بعد از بیداری منتقل گردید، انگیزه این رضایت خاطر در مورد اول همان احساس این نکته بود که معنای جمله «من اینرا اقبال در خواب دیده بودم» را بزودی خواهم فهمید (موضوع مربوط به تولد بچه های اول من بود) و در مورد دوم همان عقیدت باین نکته بود که حادثه ای بوقوع خواهد پیوست «حادثه ای که اشارتی از آن خبر داده بوده است» (مشابه همان احساسی که با تولد پسر دوم مقارن بوده است.) در اینجا احساسات و عواطف در فکر نهانی رؤیا و در رؤیایکسان باقی مانده است. اما بندرت اتفاق می افتد که وضع بدین سادگی پیش بیاید. اگر اندکی دقیقتر به این دو تجزیه و تحلیل توجه کنیم مشاهده می کنیم که احساس رضایت خاطر که باکی از سانسور ندارد، واجد مایه از یک منبع دیگر غیر از منبع حقیقی خود است و این احساس دومی مطمئناً اگر پشت احساس اولی پنهان نمیشد و بنحوی خود را پنهان نمی ساخت؛ به یقین با مقاومت روبرو می شد. بدبختانه نمی توانم این نکته را به مدد رؤیای مزبور نشان بدهم اما با نقل مثالی که از قلمرود دیگری بیاورم به گفتم، این موضوع را قابل فهم می سازم: فرض کنید در کنار من شخصی است که از وبفایت نثرت دارم بنحوی که حاضر مگردد عارضش شود. عقاید اخلاقی من با این احساس معارضه می کند و من جرأت نمیکنم چنین چیزی را آرزو کنم و اگر گزند نامرتبیبی باور برسد، جلوی رضایت خاطر خود را می گیرم و عمداً خود را به تأثر و تأسف میزنم. هر فردی خود را در چنین وضعی دیده است. فرض کنید حالا این شخص منفور بسبب خطایی که مرتکب شده بمسببتی گرفتار آمده که مستحق آن بوده است: درین هنگام می توانم از مجازات بحق او اظهار خوشخوشی کنم و آنوقت چیزی درین باره خواهم گفت که همه کس گفته است و در عین حال شادی من بیشتر از آن دیگرانست و از کینه من با او مایه می گیرد، همان کینه ای که تا آنوقت سانسور جلویش را گرفته بود. همین چیزها را در حیات اجتماعی نیز می توان دید، موقعی که اشخاص منفور یا متعلق به اقلیت های نامقبول مرتکب خطایی میشوند، مجازات آنان به سبب کینه توزی پنهانی مجازات کنندگان تشدید میشود. قضات درین موارد ظالم میشوند اما از آن آگاهی ندارند و چقدر احساس رضایت خاطر میکنند وقتی که می بینند از یک تنگنای طولانی درونی (کینه توزی) آزاد شده اند، در چنین مواردی نوع احساس دومی توان توجیه کرد اما میزان آنرا نمی توان موجه کرد، منش باطنی بیک موضوع می چسبد و از آن دیگری غافل می ماند. درمی باز میشود و همه بدرون می آیند.

بهمین شیوه می توان جنبه را در اشخاص عصبی توضیح کرد؛ تحریکات عاطفی در آنها موجد واکنشهایی میشود که در اصل قابل توجیه است اما کاملاً بی اندازه است. این عدم تبادلدرد اینجا از منابع عاطفی ناخود آگاهی سرچشمه میگردد که آنوقت جلویش سد شده اما این آمادگی را داشت که با حادثه جدید، یک رابطه تداعی برقرار کند. حالت عاطفی مجاز برای این عواطف غیر مجاز و سرکوبی شده، راه لازم را باز میکند. ازینقرار آشکار میشود که میان دو جریان مخالف روانی یعنی سانسور و حالات سرکوبی شده فقط کار شکنی و تخریب متقابل وجود

ندارد بلکه مواردی پیش می آید که همکاری و تقویت متقابل آنها بمناسبت تأثیری که از لحاظ آسیب شناسی دارد قابل مطالعه است. مورد استعمال این مشاهدات مربوط به نیروهای روانی، در رؤیاست. وقتی که در فلان رؤیا به احساس تسکین یا رضایت خاطر بر می خوردیم و آنرا در افکار رؤیا بازمی یابیم، فقط این امر برای توضیح آن کافی نیست. بلکه جادارد، عموماً بدنبال منبع دیگری در میان آن دسته از افکار رؤیا که سانسور آنها را ممنوع کرده است، برویم. حالت عاطفی مزبور که ازین منبع دومی پدید آمده، زیر فشار سانسور، منظرهای مخالف ماهیت اصلی خود، گرفته بود. حضور احساس اول بآن فرصت میدهد تا از زیر بار این فشار شانه خالی و حالت تسکین و رضایت خاطر را تقویت و تشدید کند. بنا بر این ظاهر آحالات عاطفی رؤیا از چند منبع سرچشمه میگردد و در واقع نماینده افکار مختلف رؤیاست: آن دسته از منابع عاطفی که می توانند عاطفه یا احساس واحدی را فراهم سازند، برای تدارک این عاطفه در جریان تکوین رؤیا؛ همکاری و همسازی میکنند (۱)

تجزیه و تحلیل مثال خوبی که کلمه نوویکسیت نقطه ثقل آنست، ذهن ما را در باب این روابط پیچیده روشن خواهد کرد. زیرا درین رؤیا تظاهرات عاطفی با کیفیات مختلف در دو نقطه محنوی پیدای رؤیا گرد آمده اند. موقعی که دوست رقیب را با دو کلمه نابود میکنم، احساسات پیچیده ای مرکب از احساسات خصمانه و غمبار که در خود رؤیا به احساسات عجیب تمبیر میشود، بمن دست میدهد. در پایان رؤیا نیز کاملاً خوشحالم و آنچه را که بهنگام بیداری ناممکن و نامعقولست یعنی طرد اشباح یا ارواح مردگان، بصر آرزو و میل، کاملاً ممکن تلقی میکنم.

من هنوز سر کلاف این رؤیا را باز نکرده ام این سر کلاف اساسی است و ما را تا اعماق تمبیر پیش خواهد برد. از دوست من در برلن (که در رؤیا با حروف ف. ل. باو اشاره کرده ام) خبری رسیده بود که بزودی عمل جراحی خواهد شد و اقوام او که دروین ساکنند از احوالش بمن خبر خواهند داد. نخستین خبرها پس از عمل جراحی، خوب نبود و پریشان شده بودم. دلم میخواست به برلن بروم اما آن هنگام دردهای روماتیسمی داشتم که هر گونه حرکتی را برایم بسیار دشوار کرده بود. فکر رؤیا نشان میدهد که من می ترسیدم دو ستم بمیرد و میدانستم که خواهر منحصر بفردش که من او را ندیده بودم، پس از یک بیماری بسیار کوتاهی جوانمرگ شده بود. (در رؤیا، ف. ل. از خواهرش صحبت میکنند و میگویند: «در عرض سه ساعت مرد» لابد خیال کرده بوده که مقاومتش کمست و پیش خود مجسم کرده بودم که خبرهای بدتری از او رسیده و بالاخره حرکت کردم اما خیلی دیر رسیدم، چیزی که ممکن بود همیشه باعث پشیمانی من شود (۲). پشیمانی ناشی از تجسم این موضوع که دیر رسیدم، نقطه نقل رؤیا شد و در مسخنه ای که استاد محترم بروکس نگاه و حشنتا کر، بمن انداخته، تجلی کرد. حالا نتیجه این اشتقاق

(۱) من خوشی زاید الوصفی را نیز که از کلمات دو پهلوی رندانه ناشی میشود، بهمین نحو توجیه و تمبیر میکنم.

(۲) این ترکیبات، یعنی نتایج افکار ناخود آگاهانه رؤیا، که موجود نوویوت (زنده نیست) به جای نوویکسیت میشود، «تو دیر رسیدی» دیگر زنده نیست، در متن خود رؤیا هم در صفحات پیش دیده که وضع پیدای رؤیا واجد «نوویوت» (زنده نیست) بود.

را می بینم . رؤیا نمی تواند صحنه را آنچنان که بر من گذشته بوده است ، عیناً تحویل بدهد البته چشمهای آبی پروگه را بدیگری وامیگذارد اما نقش وحشتناک را این من هستم که بازی میکنم و با تکیاهی نابود میسازم ، ازین واژگون شدن جریان ، میای آشکارا بانجام و تحقق میرسد . اضطراب و پریشانی من برای زندگی دوستم و ندامت از نرفتن به آنجا و شرم من (بدون اطلاع بدیدن من بدوین آمد) و عذر موجهی که بدلیل بیماری خود داشتم ، همه و همه پایه های هیجان و عواطفی پیچیده و شدید است که بر همه این گروه از افکار رؤیا مسلط است و به وضوح در طی خواب احساس شد .

در انگیزه این رؤیا عنصر دیگری هم هست که در من اثری کاملاً مخالف کرده بود ، وقتی که اخبار بد روزهای اول پس از عمل جراحی دوستم را بمن میدادند ، بمن سفارش کردند که ازین مقوله با کسی نگویم . ازین اخبار آزرده شدم زیرا حاکی ازین بود که به رازداری من اطمینان ندادند . برآستی میدانستم که این از جانب دوستم نیست ، بلکه از یک میانجی ناشی یایی اندازه مضطرب سرزده است ، اما ازین سرزنش بشدت متأثر شدم زیرا کاملاً هم ناروا نبود . چنانکه میدانیم سر کوفتهای بی اساس مؤثر واقع نمیشود و متأثر نمیکند . در گذشته ، در گذشته بسیار دور در کاری که بدوست مورد بحث مربوط نبود ، بلکه بدو دوست دیگر ربطی داشت که البته میخواستند مرا با این عنوان منتخض سازند ، بیهوده حرفهای یکی را که درباره آن دیگری گفته بود ، بازگو کرده بودم . سرزنشهایی را که باین مناسبت تحمل کردم ، هیچگاه فراموش نکردم اما یکی ازین دو دوست که باین ترتیب میان نشان را بهم زده بودم همان پروفیسور فلاشل بود و آن دیگری نامش ژوزفی و در واقع هم نام دوست و رقیب ما . ب . بود که در رؤیا شرحش گذشت .

سرزنش مزبور بسبب عدم راز داری بصورت کلمات « بدون اطلاع » و پرسش ف . ل که از من پرسید : « چه چیز از او به پ گفته ام . » در رؤیا جلوه کرده است خاطرات مزبور هستند که سرزنشها و سر کوفت های مربوط به دیر آمدن های زمانی را که در آزمایشگاه پروگه کان می کردم ، زنده میکنند . با گذاشتن ژوزف نامی بجای شخص دوم رؤیا در صحنه انهدام ، نه همان با این صحنه ، سر کوفت بمناسبت دیر آمدن بلکه سرزنش بسبب عدم رازداری و دهن لقی را هم که بطبقات پایین تر ضمیر ناخود آگاه فرو کوفته شده است ، بیان کردم . عمل تراکم و جا بجا شدن و همچنین علل و موجبات آنرا درین رؤیا بوضوح می توان مشاهده کرد .

رنجش کاملاً سطحی ای را که بوقت گفتن جمله زیر بمن ، در خود احساس کرده بودم :
 رازدار باش و دهن ترا نگاهدار ، بمدد عناصر درونی تر تقویت شود و بشد اشخاصی که در عالم واقع برایم عزیزند ، جلوه کرد . منبعی که این عناصر را فراهم آورده است ، بر می گردد به دوران بچگی من . چنانکه سابقاً نیز اشاره کرده ام علت دوستی های صمیمانه و خصوصتهای مرا باید در دوران کودکی و در روابطم با خواهر زاده ای که یکسال از من بزرگتر بوده جستجو کرد : او از من قوی تر بود و خیلی زود یاد گرفتم که چگونه از خود دفاع کنم : ما آنی از هم جدا نمیشدیم و همدیگر را دوست داشتیم اما ، گاهگاهی ، چنانکه برایم نقل کرده اند ، گفتگو میکردیم و یکدیگر را هتاهم میساختیم . همه دوستانم به یک منی ، تجسد این نخستین چهره هستند

که در گذشته بچشم تارمن آمده بود، (۱) اینان اشباح اوهستند. خواهرزاده‌ام در دوران نو جوانی پرگشت و از آهنگام با هم کارد و پنیر شدیم. دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان همواره اساس حیات عاطفی مرا تشکیل میداد و هیچوقت نمی‌توانستم از آن صرفنظر کنم.

زندگی نیز غالباً کمال مطلوب کودکانم را بحتق رساند آنچنان کامل که يك شخص واحد هم دوست شد و هم دشمن، ولیکن البته نه همزمان یا با تناوب مکرر و فراوان چنانکه در در او ان کودکم سابقه داشته است.

من در اینجا در مقام آن نیستم که بررسی کنم چگونه در چنین موردی فلان حادثه جدید ممکن است بدوران کودکی برگردد و واکنش عاطفی یکی از حوادث آنرا بخود اختصاص بدهد. این بررسی مربوط است به روانشناسی ضمیر نااهشیار و جای بحث در آن، موقعی است که به بررسی روانشناسی اختلالات عصبی می‌پردازم. فعلا در مورد تعبیر مورد بحث خود، فرض بکنیم که فلان خاطره زمان کودکی در ذهن احیا شده و یا قوه خیال نمایشی خلق کرده که محتوی آن اینست: این دو بچه بسبب شیئی باهم نزاع میکنند، هر چند که خاطره مزبور و یا خاطره خیالی و دروغین جنس این شیئی را معین کند، ماجس آنرا مشخص نکنیم، یکی میگوید من اول آمده‌ام، دیگری میگوید من اول آمده‌ام (زودتر رسیدن) و در نتیجه این شیئی مال منست. سرانجام کار به زدو خورد می‌کشد و آنکه قوی است شیئی را تصاحب میکند؛ بنا بر اشارات متن رؤیا، من میتوانم بدانم که من در اشتباهم («خودم متوجه اشتباهم شدم») با این وصف ایندغه قوی تر افتادم و بر میدان نبرد مسلط شدم. بچه مغلوب دوان دوان نزد پدرم که پدر بزرگش بود رفت و به من تهمت زد و من چنانکه پدرم بعدها بمن گفت با این عبارت از خود دفاع کردم: «اورازدم بر ای اینکه هر ازده بود» (بدین ترتیب خاطره مزبور و به تعبیر صحیحتر؛ این خاطره دروغین که بهنگام تعبیر رؤیای مورد بحث، خود را تحمیل کرد - بدون ضمانت دیگر - بمنوان محل تلاقی افکار رؤیا جلوه میکند و مانند حوضچه چشمه که آبهارا در خود جمع میکند، عواطف و احساسات مربوط به این افکار را در خود گرد آورد. باین جهت افکار رؤیا بدین ترتیب ادامه یافت: خوشا بحال تو که میدان را خالی کردی چرا می‌خواستی مرا دور کنی؟ من بنو احتیاجی ندارم. دوست دیگر پیدا خواهم کرد که بتوانم با او بازی کنم و غیره. بدین ترتیب بر رؤیا بازمی‌گردیم. عبارت: «توازی اینجا برو نامن جایب را بگیرم.» اتفاقاً یادآور نسبت جاه طلب بی وجدانست که در گذشته این نسبت را به دوستم ژوزف که امروز مرده است، داده بودم. پس از من او را بجای من در آزمایشگاه برو که گمارده بودند، اما آنجا ترقی خیلی بطی بود زیرا هیچکدام از دو نفر دستیار تکان نمی‌خورند. جوانی بیحوصلگی می‌کرد. دوستم میدانست که عمرش کوتاه است بهیچوجه به آنکراه ترقی را پاومسدود کرده بود و علاقه‌ای نداشت و روزی نیز بیحوصلگی خود را علنا افاض ساخت. و چون دستیار مورد بحث بسختی بیمار بود، آرزوی طرد او (مگر اینکه ترقی میکرد) معنای زنده‌ای ممکن بود داشته باشد. چند سال پیش، چنانکه طبیعی است، این میل به تصاحب يك مقام آزاد را خیلی شدیدتر احساس کرده بودم. هر جا که سلسله مراتبی یا ترقی و ترفیمی

وجود دارد، راه برای امیال و آرزوهای کتمان پذیر باز خواهد بود، چنانکه شاهزاده هال در کتاب شکسپیر حتی در بستر مرگ پذیرش نتوانست از پسر گزندانند و آزمایش کردن تاج پدش خودداری کند. اما رُیا چنانکه در جو زانست، ژوزف را تنبیه کرد، نه مرا (۱).

«چون جاه طلب بود، او را کشتم.» چون نمیتوانست صبر کند تا آن دیگری جای خود را با او گذارد، مجبور شد خودش برود. من این افکار را پس از آنکه در مراسم افتتاح بنای مجسمه ای که دانشگاه برای آن یکی برپا میکردم، در خود پرورانده بودم يك قسمت از آن رضایت خاطر را که بهنگام رُیا احساس کردم اینطور توجیه و تعبیر میشود: «تنبیه بحق، خوب شد.»

در مراسم تدفین این دوست، جوانی اشاره ای کرد که بیجا بنظر رسید، ناطق طوری حرف زده بود که گویی جهان بدون فقید نمیتوانست پا برجا باشد. جوان صمیم دردش با این اغراق تشدید شده، خشم گرفته بود. افکار رُیا به این خطا به بند شد: «هیچکس برآستی یگانه و جان شین ناپذیر نیست، چه بسا کسان که تا کنون آنها را بقبرستان مشایمت کرده ام ولی من هنوز زنده ام و پس از آنها زنده ماندم و کار خود را حفظ کردم.» چنین فکری، بهنگامی که می ترسیدم رفیق را از دست بدهم و پس از رسیدن به برلن دیگر او را زنده نبینم، مسبب شرح و بسط دیگری شده است. باین اندیشه که بار دیگر شاهد مرگ کسی میشوم و این من نیستم که مرده ام بلکه اوست و من جای خود را چنانکه در آن صحنه خیالی مربوط به بچه ها دیده شده حفظ میکنم، لذت بردم. این رضایت خاطر بسبب حفظ جاه و مقامی که ریشه کودگانه دارد، پایه عاطفه رُیای من بود و تشکیل میدهد. خوشحالم از اینکه شاهد مرگ دیگری میشوم و من این عاطفه یا احساس را با خودخواهی ساده لوحانه ای که درین شوخی قدیمی اشخاص متأهل در وین متداول بود. در رُیا بیان کرده ام: «اگر یکی از ما دو نفر بمیرد، من عازم پاریس خواهم شد و آشکار است که من این نیستم که می میرم.»

کتمان نمی توان کرد که برای تبیین و نقل رُیاهای شخص خود به خویشتن دارد قابل ملاحظه ای نیاز داریم و باید باین تن دردهایم که در میان این همه طبایع پاک و منزه ای که در جهان راکنند، تنها عضو ناپاک و بزه کار جلوه کنیم. در رُیای مورد بحث، باسانی قبول میکنم که اشباح با اجازه ما زنده هستند و بیل می توان آنها را طرد کرد. و دوستم ژوزف (یوسف) نیز بهمین شیوه تنبیه شد. اما اشباح مزبور در واقع تجسدهای مثالی همبازی زمان کودکی من هستند. خوشحالم از اینکه همیشه جانشینی برای او مینماینم و در آن هنگام که نزدیکست کسی را از دست بدهم. برای او يك جانشین پیدا میکنم: هیچکس جانشین ناپذیر نیست.

اما انسور درین رُیا در چه حالتی؟ چرا بشدت با این افکار که آمیخته به خشن ترین نوع خودخواهی است، مخالفت نمیکند و چرا این خوشی ناشایست را به ناخوشی تلخی مبدل نمی سازد؟ بنظر من، برای اینست که جریان های دیگر فکری که بی عیب و نقص است و بهمین اشخاص مربوط

(۱) لابد متوجه شده اید که نام ژوزف نقش مهمی در رُیاهای من ایفا میکند (مراجعه کنید به رُیای عمو) پشت سر اشخاصی که نامشان ژوزف است، باسانی ویژه ای میتوانند خود را پنهان کنند زیرا ژوزف (یوسف) در تورات بعنوان خوابگزار و معبر معرفی شده است.

میشود، ایجاد احساس رضایت خاطر میکند و در حقیقت بدین ترتیب جبران عناصری را که از منبع ممنوع مربوط بدوران کودکی سرچشمه میگیرد، می‌کند. هنگامی که آن مجسمه را افتتاح میکردند، باز با خود گفته بودم: «من عده زیادی از دوستان عزیز خود را از دست دادم، عده‌ای مردند و عده‌ای نیز دیگر دوستم نیستند، چقدر لذت بخش است فکر کردن به این موضوع که قلبم خالی نیست و این دوست را پیدا کردم که در معنا ارزش او بسی بیشتر از همه دوستان دیگر من است و من تا آخر عمر او را حفظ خواهم کرد با توجه باین نکته که دیگر در سنی نیستم که بتوانم دوستان تازه‌ای برای خودم دست‌وپا کنم. می‌توانم با آرامی رضایت خاطر خود را ازینکه جانشین برای دوستان از دست‌رفته خود پیدا کرده‌ام، بر رؤیا منتقل کنم، اما در وراء این رضایت خاطر، خوشی ناشایستی پنهانست که از بقایای دوران کودکی منست. محبت دوران کودکی من بی‌گمان منکای دوستی امروز منست. اما کینهٔ کودکانه من نیز جایی برای خود پدید آورده است.»

رؤیای مزبور حاوی يك سلسله اندیشه‌های دیگریست که آمیخته به رضایت خاطر است. دوستم، اندکی پیش، صاحب دختری شده بوده که مدت‌ها انتظارش را میکشیده است. من میدانم که مرگ نا بهنگام خواهرش چقدر برایش دردناک بود بنا برین با او نوشتم که محبتی را که بخواهرش داشته‌است باین دخترک منتقل خواهد ساخت. و این دخترک بالاخره سبب خواهد شد که او سوکش را فراموش کند

بدین منوال سلسله اندیشه‌های مزبور نیز باز به همان فکر اصلی محتوی ناپیدای رؤیا مربوط میشود که میگوید هیچکس جانشین ناپذیر نیست. نگاه کن اینها اشباح هستند، (اشباح در زبان آلمانی با کلمهٔ مراجعت کنندهٔ متشابه‌است و بیک نحو تلفظ میشود م.م.) آنچه که از دست رفته است، باز میگردد. اتفاقاً دختر کوچولوی رفیق منم دخترک، رفیق همبازی زمان کودکی من بود که با من است و خواهر من ترین دوست و مدعی من، میباشد. این تصادف، رشته ارتباط و تداعی میانهٔ عناصر متضاد و متناقض رؤیا را محکمتر میکند. نام دپولین، را با رضایت خاطر شنیدم. همین تلافی بود که در رؤیا بصورت جا بجا کردن دو یوسف و حفظ حروف اول نامهای فلاپل و ف.ل نموده شده‌است. این نکته مرا بفکر شیوهٔ نامگذاری بچه‌ایم انداخت. نظرم این بود که نام آنها به پیروی از باب روز انتخاب نشود بلکه با الهام از خاطرات عزیزان رفته انتخاب گردد. نام آنها از نام بچه‌های اشباح گرفته شده‌است. ازینها گذشته مکرنتهاراه وصول پادبیت و فنا ناپذیری برای ما داشتن بچه نیست ؟

در پایان دلم میخواست نقش حالات عاطفی را در رؤیا از جهت دیگری هم بررسی کنم. بهنگام خواب هم ممکن است تحت تأثیر فلان احساس یا عاطفه قرار بگیریم یعنی یک حالت روحی داشته باشیم و آنوقت همین حالت روحی ممکن است در تعیین رؤیا مؤثر افتد و نیز ممکن است از حوادث یا افکار و پندارهای روز قبل سرچشمه بگیرد و یا ریشه جسمی داشته باشد در هر دو مورد همراه افکار مربوط خواهد بود. محتوی تجسمی این افکار در مورد اول مستقیماً مقید به همین حالت عاطفی مورد بحث است و در مورد دوم مقید بیک گرایش عاطفی که باید به حالت جسمانی مربوط کرد و بیکباره این حالت آنرا توجیه و تبیین کرد. اما از لحاظ تکوین رؤیا این هر دو مورد یکسانست. یعنی در هر دو مورد، رؤیا فقط باید ماجرای تحقق آرزو را مجسم کند و

انگیزه روانی خود را نیز باید از آرزو یا میل مزبور بدست آورد. حالت روحی گذران همان احساس زود گذر تلقی میشود که ممکن است مورد استفاده تحقق آرزو واقع بشود یا نشود؛ اگر غمبار است، یکی از انگیزه های رؤیا می شود و موجب احیای آرزوهای حاد می گردد که رؤیا باید آنرا با انجام برساند، عناصر بتدریج آماده میشود تا ازین حیث قابل استفاده رؤیا واقع شود. هر اندازه عواطف غمبار شدید و سخت باشد، بهمان اندازه امیال سر کوفته تر و بمقبر رانده شد، تر ممکن است در رؤیا جلوه کند. زیرا اضطرابی که با آن روبرو میشوند و عبارت دیگر لابد بنحوی کامل باید آنرا ایجاد کنند، آنها را بهالم تجسمات میراند. این بردسیها بار دیگر مربوط میشود به مسأله کابوس که در حقیقت يك مورد حد فاصل است.

۹ - تدارك ثانوی

اکنون پردازیم به بررسی چهارمین عامل تکوین رؤیا. اگر به بررسی محتوی رؤیا و به جستجوی ریشه پاره ای از عناصر غیر معمول در رؤیا ادامه بدهیم، بجزیهایی بر خواهیم خورد که تمبیر آنها مستلزم فرضیه تازه است. بیاد آوریم آن مواردی را که در خود رؤیا، تعجب میکنیم، لبخند می زنیم، بخشم می آیم و عصیان میکنیم و این حالات و عواطف نیز بر ضد قسمتی از رؤیا دست میدهد ولی اغلب این عواطف انتقاد آمیز، اتفاقاً ر ضد محتوی رؤیا نیست، بلکه چنانکه توانستام به مدد چندین مثال و نمونه مخصوصاً مناسب نشان بدهم، عناصری از آن هستند. ما آنها را همچنان که هستند اخذ کردیم. منتها آنها را اقتباس کردیم با این وصف پاره ای از آن دارای چنین ریشه ای نیستند یعنی به عناصر رؤیا ربطی ندارند. مثلاً معنای این تصور که غالباً بپادست میدهد و میگوئیم: «اینکه رؤیایی بیش نیست» چه می تواند باشد. این نیز همان انتقاد از رؤیا است نظیر انتقادهایی که پس از بیدار شدن میکنیم. وانگهی غالباً این نشانه بیداری است و بیشتر اوقات نیز پس از يك عاطفه غمبار رخ میدهد زیرا این عاطفه و قتیکه مشاهده میکنیم که اتفاقاً رؤیایی بیش نبوده است، تسکین می یابد. بیان این جمله: «اینکه رؤیایی بیش نیست» در بطن رؤیا بهمان معناست که در دهان هلن زیبای افنباخ «هلن زیبا یکی از اپرت های افنباخ آهنگ ساز قرن نوزدهم فرانسوی است. م.» این جمله از اهمیت حوادث موجود می گاهد و حوادث آینده را تحمل پذیر تر میسازد و قضاوتی را که در حال تکوین است و بید نیست موجب قطع رؤیا یا آن صحنه غمبار شود، اغفال میکند، باری با خود میگوئیم پس بهتر است بخوابیم و رؤیا را همچنان که هست بپذیریم، و زیار در حقیقت رؤیایی که بیش نیست. تصور میکنم این انتقاد میخسته به بی اعتنائی و تحقیر آمیز مواقعی مداخله کند که مانور که هیچگاه کاملاً اغفال نمیشود، تحت الشاع رؤیایی که تازه آنرا پذیرفته است، قرار بگیرد و چون دیگر قادر به جلوگیری از آن نیست اینست که بمدد اندیشه انتقاد آمیز مزبور چاره اضطراب و خلیجان ناشی از آن را میکند. مثلاً موقعی که داریم از پلکان به پایین سرنگون می شویم، میگوئیم اینکه رؤیایی بیش نیست و در نتیجه از خلیجان ما کاسته میشود.

این مثال بنحوی انکارناپذیر نشان میدهد که محتوی رؤیا کاملاً از افکار رؤیا سرچشمه نمیگردد بلکه يك عمل روانی؛ جزء لا ینفك فکر هنگام بیداری ممکن است قسمتی از عناصر آنرا برایش فراهم آورد. اکنون باید بدانیم آیا این يك امر استثنایی است یا اینکه باید

برای این عمل روانی که معمولاً فقط نقش سانسور را ایفا میکند، یک نقش مؤثر در تکوین رؤیا قابل شوم .

فرض اخیر درست است این محقق است که عمل سانسور که تاکنون جز از نقش منفی آن دم نزرده ایم، ممکن است ملحقات و منضماتی بر رؤیا بیفزاید. غالباً باز شناختن این ملحقات آسانست. معمولاً با کمروبی و با کلماتی مثل «تقریباً» یا «مثل اینکه» همراه است و در حد خود، شدت وحدت چندانی ندارد و فقط برای متصل کردن دو قسمت رؤیا پدید می آید. و حافظه در حفظ آن مانند حفظ عناصری که واقعاً از اصل رؤیا سرچشمه میگیرد، قوی نیست و اینها زودتر از همه فراموش میشود. حتی عقیده دارم، و قتیکه ازین شکایت میکنیم نه فقط قسمت کوچکی از رؤیا را توانسته ایم حفظ کنیم، بواسطه فراموش شدن این افکار میانجی است. این ملحقات را گاهی در طی یک تجزیه و تحلیل کامل، آنجایی بجا می آوریم که می بینیم میان افکار رؤیا، نقاط ارتباطی حذف شده است. بهر تقدیر با آزمایش دقیقی می توان دریافت که این مورد نایاب است. اغلب اوقات عناصر الحاقی مزبور ممکن است به افکار ناپیدای رؤیا مربوط باشد، البته با فکری که ممکن نبود بمدد نیروی خاص خود یا بمدد نیروی سایر افکار مشابه، در رؤیا جلوه کند. این عمل روانی که ما آنرا تجزیه و تحلیل میکنیم ظاهراً زمانی چیز تازه خلق میکند که کار دیگری از دستش بر نیاید. و تا آنجا که بتواند از همان چیزهایی که در عناصر رؤیا می یابد استفاده میکند و بکار می برد .

این قسمی از تدارک رؤیا بسبب جنبه غرض آمیزش ظاهراً قابل ملاحظه مینماید و مانند آن فیلسوف آلمانی که شاعر ریشخندش کرده است، عمل میکند: در نظام فلسفی وی سوراخهایی است و وی این سوراخها را با تکه هایی که از زمینه خودش درمی آورد، میگیرد. ازینتر از ظاهر نامعقول و نامربوط رؤیا را محو میسازد و در عوض بان شکل یکنوع حوادث معقول و قابل فهم رامیدهد. پیشرفت این عمل متفاوت است. رؤیاهایی هست که در نظر اول واجد منطقی بی نقص و کاملاً صحیح هستند و با تجلی وضعی ممکن الوقوع شروع میشوند و تغییرات متناقض بدان تحمیل نمیکند، چیزی که بسیار نادر است، بی وجود غرابتی پایان میرسد. این نوع رؤیاها عیقا توسط عمل روانی مورد بحث تدارک میشوند و ظاهراً واجد معنایی هستند اما این معناینها از معنای حقیقی فاصله دارد و اگر آنها را تجزیه و تحلیل کنیم متقاعد میشویم که درینجا تدارک ثانوی بسیار آزادانه عناصر را تنظیم کرده و روابط آنها را تغییر داده است. اینها ظاهراً رؤیاهایی هستند که یکبار پیش از آنکه ما بهنگام بیداری آنها را تعبیر کنیم، تعبیر شده اند. در سایر رؤیاها این دستکاری غرض آمیز بطور جزوی بچشم میآید زیرا پس از یک قسمت معقول و یکپارچه، رؤیای مبهم و نامعقول میشود و در پاره ای از رؤیا ازین دستکاری اسلحی خبری نیست و با توده ای از قسمتهای نامنظم و گسسته، روبرو میشویم .

این چهارمین عامل رؤیا. این نیرویی که خیلی زود، آشنا بنظر میرسد، (حتی تنها نیرویی است که شاید خودمانی بنظر رسد) میتواند در تکوین رؤیا مؤثر افتد و من نمیتوانم آنرا فاقد فعالیت خلاقه و آفریننده بدانم. اما بتحقیق نفوذ آن مانند نفوذ سایر عوامل مخصوصاً بصورت یک برچین یا انتخاب میان عناصر فکر رؤیا ظاهر میکند. در موردی هم این عامل چهارم تدارک رؤیا میتواند نماین از برای رؤیا بیافزاید و آن موقعی است که این نماد در میان عناصر فکر، مهیاست و

فقط باید آنرا بکاربرد .

من این دو عنصر ویژه را معمولاً «تفنن» یا «داستان خیالی» می‌خوانم ، برای احتراز از سوء تفاهم باید بگویم که در بیداری آنرا «خیال‌بافی» می‌خوانم .

روانپزشکان هنوز نقش آنرا کاملاً در حیات روانی بررسی نکرده‌اند . آقای بندیک درین زمینه تحقیقات جامعی کرده است . اهمیت خیال‌بافی از نظر داستان‌نویسان دور نمانده است چنانکه «الفونس دوده» نویسنده فرانسوی یک خیال‌بافی نمونه را در کتاب «ناپاپ» نشان داده است . بررسی امراض عصبی و روانی نشان میدهد که این «تفنن‌ها» یا خیال‌بافیها همانا مقدمات علام و نشانه‌های هیستری یا لاقط مقدمات عده‌ای ازین علام است این علام اتفاقاً بخیال‌بافیهای مربوط است که مبتنی بر خاطراتست ورنه بخود خاطرات مربوط نیست . وفور خیال‌بافیهای مزبور معرفت باین پدیده‌ها را برای ما آسان میکند اما همانطوریکه خیال‌بافیهای هشیارانه وجود دارد ، مقدار زیادی هم خیال‌بافیهای ناهشیارانه هست و یابستی همچنان به سبب محتوی خود مخصوصاً باین سبب که از عناصر سرکوبی شده سرچشمه میگیرند ، باقی بمانند . تجزیه و تحلیل عمیق‌تر خصایص خیال‌بافیهای مزبور بمانشان میدهد تا چه اندازه مشابه رؤیا و مستحق همان نام هستند . مختصات اساسی آنها تقریباً همانست که رؤیاهای شبانه و بررسی آنها ؛ در حقیقت ممکن است کوتاهترین راه را برای شناخت رؤیا در اختیار ما بگذارد .

اینها نیز مثل رؤیا بکار اطفای امیال و آرزوها می‌آیند و مانند رؤیا تا حد زیادی متکی بر اثرات و خاطرات پاره‌ای از حوادث دوران کودکی هستند و بشیوه رؤیا ، از گذشت سانسور برخوردار . وقتیکه ساختمان آنها را آزمایش میکنیم ، مشاهده میکنیم میل یا آرزویی که موجود آنها شده ، عناصر سازنده آنها را بهم در آمیخته ، سیاقی تازه بدان بخشیده است اینها نیز با خاطرات دوران کودکی یعنی متکای خود همان نسبتی را دارند که هزاران قسر عجیب و پیتاعده امروزی نسبت به خرابه‌های اعصار کهن زیرا این سنگها و ستونهای بناهای قدیمی است که بکار امروزی قصور جدید آمده است .

تدارک ثانوی ، چهارمین عامل ما در تشکیل رؤیا ، واحد فعالیتی کاملاً آزاد است ، مشابه همان فعالیتی که در جریان خیال‌بافیهای ما بکار می‌افتد . ازهم اکنون شاید بتوانیم گفت که چهارمین عامل بدمد عناصری که در اختیار دارد ، در پی ایجاد چیزی مثل خیال‌بافی است . اما هنگامیکه چنین خیال‌بافی کاملاً در فکر رؤیا ساخته و پرداخته‌شد ، عامل مزبور آنرا تصاحب کرده وارد رؤیا که در حال تکوین است می‌سازد . رؤیاهایی هستند که در واقع همانا تکرار خیال‌بافی و حتی یک خیال‌بافی ناهشیارانه میباشد . مثل رؤیای آن پسر بچه که در طی رؤیا ، خود را در ارابه قهرمانان هومر میدید . دومین قسمت رؤیای من در مورد «اتودیداسکر» لاقط در واقع تکرار فلان خیال‌بافی بیگناها نه من است درباره روایطم یا معلمی بنام ن . شرایط پیچیده‌ای که رؤیا برای تجلی خود بداند مقدماتی باشد ؛ سبب میشود که قسمتی از آن به خیال‌بافی اختصاص یابد و یا فقط قسمتی از خیال‌بافی بتواند در آن جلوه کند . رویه مرفته توان گفت که با خیال‌بافی درین مورد مثل سایر عناصر محتوی ناپیدای رؤیا مامله میشود . اما بسیار اتفاق می‌افتد که خیال‌بافی ، واحدی معین را در داخل رؤیا تشکیل بدهد . در رؤیاهای

خودم اغلب می‌بینم که قسمتهایی از آن اثر خاصی دارند و بنظر م‌آسان و یکپارچه‌تر و در عین حال قرار تر از سایر قسمتهای همان رؤیا می‌آیند، من میدانم که اینها خیالیافیهای ناهشیارانه هستند که وارد محضی رؤیا شده‌اند، اما هرگز موفق نشده‌ام، یکی از آنها را مشخص کنم. وانگهی خیالیافیهای مزبور نیز مانند سایر عناصر افکار رؤیا اول مجتمع و بعد متراکم میشوند و همدیگر را می‌پوشانند و غیره. موردی هست که خیالیافیها میتوانند محضی و یا حداقل نمای رؤیا را تشکیل بدهند و موردی هم هست که برعکس، خیالیافیها توسط عنصری از عناصر سازنده خود و یا گاهی بمدد اشاره‌ای دوره‌بیکری از آنها، در رؤیای متجلی میشوند و در میانه این دو مورد موارد میانجی وحد واسط واقع است. سرنوشتی که فکر رؤیا برای خیالیافیها مهیا کرده است بسته باین است که با چه سهولتی بتواند شرایط سانسور یا ضرورت تراکم را تحمل کند.

من تا آنجا که می‌سور بوده است مثالهایی را برای تغییر انتخاب کرده‌ام که خیالیافیهای ناهشیارانه نقش مهمی در آن ایفا کرده‌اند چه در غیر این صورت مجبور می‌شدم توضیحات درازی در باره روانشناسی عالم ناهشیاری بدهم. ولیکن کاملاً هم نمی‌توان از آن غافل بود زیرا غالباً خیالیافی کاملاً وارد رؤیا می‌شود و بیشتر اوقات نیز تجلیاتی در رؤیای وارد و اینک رؤیایی که ظاهراً از دو خیالیافی مخالف و متضاد که در چند جا همدیگر را تایید می‌کنند، تشکیل شده است، یکی سطحی است و دیگری در واقع تغییر آن یکی است (۱).

رؤیای مورد بحث - تنها رؤیایی که با دقت آنرا یادداشت نکرده‌ام - تقریباً بشرح زیر است:

نایم جوان مجرد در رستوران همیشگی خود نشسته است. اشخاص مختلفی میخواهند او را ببرند یکی از آنان می‌آید او را دستگیر میکنند و او به رفقای هم‌میز خود می‌گوید: «من بعداً پولم را میدهم، بر میگردم.» اما آنان با او می‌خندند و فریاد میکنند: «میدانیم، همیشه این را می‌گویند!» یکی از هم‌میزانان می‌گوید: «اینهم یکی دیگر که دارد میرود.» آنوقت او را بمحل تنگی بردند. در آنجا زنی بود و بچه‌ای در بغل داشت. یک‌آه‌ها اهنای مفت: «این هم آقای مولر، یکنفر کلاتر یا یک کارمند دیگر دسته بزرگی از کاغذها را ورق میرد و تکرار میکند: «مولر، مولر، مولر...» عاقبت سئوالی از او کرد و نایم جواب داد: «بله.» بر پشت که برنگاه بکند دید که زن ریش طولی در آورده است

دو عنصر را در اینجا بسادگی می‌توان از هم جدا کرد: عنصر سطحی تر همان داستان دستگیری است و بنظر میرسد که بنا بر یکی ضمن تدارک رؤیا تشکیل شده است و در زیر آن انگیزه رؤیا قرار دارد که در جریان همین تدارک مختصر تغییری در آن پدید آمده است و آن موضوع ازدواج است و جنبه‌های احتمالاً مشترک آنها مخصوصاً مثل تصویر مر کب گالتون به‌ردو می‌خورد. قول نایم مجرد

(۱) در کتاب «قسمتی از تجزیه و تحلیل هیستری»؛ رؤیای مشابهی را تفسیر کردم که از اجتماع چندین خیالیافی پدید آمده بود. باید بگویم که بهنگام تجزیه و تحلیل رؤیاهای خودی با اهمیت خیالیافیهای مزبور در تکوین رؤیا نبرده بودم اتفاقاً رؤیاهای من کمتر مبتنی بر خیالیافی بود و بیشتر به مشاجرات و کشمکش‌های بین اندیشه‌ها متکی بود. در رؤیای دیگران همی آسانتر می‌توان تشابه کامل بین خیالیافی و رؤیای شبانه را نشان داد. مبتلایان به هیستری غالباً رؤیا را چنانشین بحرانه‌ای روحی خود میکنند، پس آشکار است که خیالیافی مابۀ اصلی این هر دو است.

دایر باینکه دوباره سر جای خود بر می گردد و ناباوری همراهان وی در دستوران که بجز بهای متعدد آنها را تیزبین کرده است و جمله تودیمی : « اینهم یکی دیگر که دارد میرود ، (ازدواج می کند) همه این عناصر بهر دو بر ازنده است و با آنها جور در می آید و همچنین کلمه « بله » نایم که آنرا در جواب کلاش بزیان آورد و عمل ورق زدن يك بسته کاغذ و تکرار کلمه ای معین مربوط بیک جریان ثانوی اما باز شناختنی ، تشریفات عروسی و آن خواندن تلکرافهای تبریک است که توده شده و جمله یکی بیک نام نوشته شده است . تجلی عروس بصورت يك شخص نشانه تفوق موضوع ازدواج است بر موضوع دستگیری که همراه آنست و اما اینکه عروس مزبور سرانجام ریش در می آورد ؟ یحاذیهای ممکن است مربوط باشد که برایم حکایت کرده بودند گویا نایم ما روز پیش از وقوع رؤیا بارفیق دیگرش که او هم مخالف با ازدواج بود از خیابانی می گذشتند و زن سبزه زیبایی از جهت مقابل می آمد . رفیقش رو پاو کرد و گفت : « این زنها بالاخره مثل باباها ایشان ریش دار می شوند . »

البته رؤیای مزبور عناصر متعددی را جلوه داده که پرائر عمل جا بجا شدن فراهم آمده است . ازینقرار جمله : « من بمدا پولم را می دم . » ممکن است به ترس از جهیز مربوط باشد ، آشکار است که ملاحظات و دغدغه های مختلف مانع ازینست که نایم کاملاً خویشتر را تسلیم نشاط ناشی از خیالبافی درباره ازدواج بکند . یکی ازین ملاحظات یعنی ترس از دست دادن آزادی در طی جا بجا شدن ، بصورت آن صحنه دستگیری در آمده است .

اگر باز باین موضوع بازمی گردیم که در جریان رؤیا عوض اینکه بهمدد عناصری چند که فکر رؤیا آنرا فراهم می آورد ، يك خیالبافی ابداع شود ، مرجحاً از خیالبافی حاضر و آماده استفاده می شود ، برای اینست که امیدوارم یکی از جالب ترین معماهای رؤیا حل شود . در صحایف اول این کتاب رؤیای «موری» را نقل کردم که آسمانه تخت خواب بر پشت گردنش افتاده بود و او رؤیایی دراز بردارای داستان کامل زمان انقلاب ، دید و از خواب بیدار شد . چون رؤیای مزبور ظاهرأ یکپارچه است و از سرتا ته آن وقف این شده است که ضربه پیش بینی نشدنی وارد بر خواب بیننده را توجیه کند . بنا برین جایز است بگویم که همه این رؤیای پیچیده در همان فاصله کوتاه بین سقوط آسمانه و بیداری ناشی از آن ، تشکیل شده است و چون جرأت نمی کردیم چنین سرعتی را به فعالیت ذهنی هنگام بیداری نسبت بدهیم ، یناچار باین نتیجه رسیدیم که برای فعالیت رؤیا امتیاز داشتن سرعت قابل ملاحظه ای را قبول کنیم .

لوگورن و اسگر وعده ای دیگر باین نحوه استنتاج که بسرعت منتشر شده بود اعتراض کردند . از طرفی بر صحت گزارش «موری» اعتراض دارند و از طرف دیگر می گویند نشان بدهند که سرعت عملیات ذهنی ما به هنگام بیداری بهیچوجه کم تر از هنگام خواب نیست . اینها موضوعات اصولیست که حل و فصل آنها بعید بنظر میرسد اما باید اعتراف بکنم که دلایل مخالفان بویژه مال اسگر ، قانع نکرد . توضیح زیر را پیشنهاد می کنم : آیا نادرست است اگر بگویم که این رؤیا از يك خیالبافی حاضر و آماده که از سالیاں دراز همچنان حفظ شده و به هنگام حدوث ضربه ، احیاء یا بگفته بهتر باشارتی بیاد آمده است ؟ با قبول این فرضیه آن موضوع بسیار بعید که چگونه داستان بدان درازی با آن شرح و بسط در فاصله کوتاهی ممکن است رخ بدهد ، مرتفع خواهد شد : از پیش مهیا شده بوده است . اگر آن میله چوبین در بیداری بقای «موری» خورده بود فقط وقت آن

بود که با خود بگوید: «دبین، مثل اینکه گیوتین بود»، اما چون این ماجری بوقت خواب اتفاق افتاد، مدارج تدارک‌رؤیا می‌درنگ از تحریک مزبور برای تحقق آرزویی استفاده کرد، مثل اینکه با خود گفته باشد (اگر بتوان گفت): «فرست خوبی برای تحقق بخشیدن به آرزویی که مطالعه فلان و فلان کتاب درمخیله من بوجود آورده، به دست آمده است» بنظم قابل اعتراض نیست اگر بگویم که داستان رؤیایی مزبور درست از نوع خیالیاتی های دوران نوجوانی است. کیست که مخصوصاً فرانسوی و مورخ هم باشد و خود را مسحور تشریح وقایع دوران وحشت انقلاب فرانسه احساس نکند؟ طبقه اشراف، مردان و زنان، گل‌سرسید ملت، نشان می‌دادند چگونه می‌توان روح را شاد نگاه داشت و تا واپسین لحظه حیات که نامشان را صدا می‌کردند، نشاط روحی و ظرافت رفتار خود را حفظ می‌کردند.

... چقدر وسوسه انگیز است که شخص خود را بشکل جوانی که دست خاکی را می‌بوسد و اذواجدا می‌شود تا بدون ترس روی چوبه دار برود، در میان آنها ببیند. شاید جاه‌طلبی موضوع اصلی این خیالیاتی بوده باشد و نام خود را بجای یکی از این شخصیت‌های مقتدر که فقط و فقط به نیروی فکر و فصاحت آتشین بر شهر حکومت می‌کنند و طپش شدید قلب بشریت را در سینه خود حس می‌کنند و به سبب اعتقاد و خلوص لیت خود هزاران نفر را بکشتن می‌دهند و دستاویزشان اصلاح اروپاست، و سرشان به تشان سنگینی می‌کند و سرانجام روزی آنرا زیر ساطور گیوتین می‌گذارند، مانند یکی از «ژیروندن»ها (اعضای یکی از احزاب بزرگ زمان انقلاب فرانسه م. م.) یا «دانتون»، (از انقلابیون و سیاستمدار بنام زمان انقلاب کبیر فرانسه. م.) گذاشته باشد. شاهد این موضوع که خیالیاتی «موریه» واجد جنبه جاه‌طلبی مزبور بوده است یا نه، ظاهراً همان تکه ایست که حائقله اش حفظ کرد: «با پشتیبانی عظیم خلق قرین بود»

اما این داستان که از مدت‌ها پیش آماده شده است احتیاجی باین ندارد که در عرض خواب پاردیگز ساخته شده باشد فقط کفایت اشاره‌ای به آن شده باشد. اینست نظر من درین مورد. وقتی که کسی پس از مدتی فکر، چنانکه در کتاب دون ژوان، می‌گوید: «این از کتاب عروسی فیکاروست» گردبادی از خاطرات درمن برمی‌انگیزد که هیچکدام از آنها همانوقت نمی‌تواند با ستانه عالم هشیاری برسد: جمله مزبور که بزبان آمد، مجموعه‌ای کامل را یکجا برمی‌انگیزد و این درست همان چیز است که ممکن است در عالم ناهشیاری هم رخ دهد. ضرب‌های که از خارج وارد آمد موجب حرکت روانی شد که به مجموعه داستان انقلابی انجامید. این قسمت اخیر نه در طی خواب بلکه بهنگام بیداری برنایم گذشته بوده است و همینکه بیدار شد، داستانی را که در رؤیا بیک نظر یکجا دیده بود، با همه جزئیاتش بخاطر آورد. پس نمی‌توان تأیید کرد کرد که نایم آنچه را که واقماً در رؤیا دیده است، بخاطر می‌آورد.

توجه مزبور که داستانی ساخته و پرداخته بضره‌های خارجی، برانگیخته شده در رؤیا با همه جزئیاتش تجلی می‌کند، در مورد رؤیاهای دیگری ازین نوع مانند رؤیای جنک نا پلئون بسبب انفجار مغزن پاریت و نیز صادق‌ت‌دست از میاناً در رؤیایی که ژوستین تو بولسکاد در رساله خود در باره مدت ظاهری رؤیا، گرد آورده است، بنظر من قانع‌کننده‌ترین آنها همانا رؤیای یک نماینده نویسی است بنام کازیمیر بونزور که با کازیمیر (۱۸۲۵) (۹) آنرا نقل کرده است. وی شیخی خواسته بود در

نخستین نمایش یکی از نمایشنامه‌هایش شرکت کند اما آفتابان خسته بود که روی صندلی خود پشت صحنه نمایش، درست در همان زمانی که پرده بالا می‌رفت، خوابش برد. در طی خواب پنج پرده نمایشنامه‌اش را تماشا کرد و جزئیات ابراز احساسات تماشاکنان را در همه صحنه‌ها مشاهده کرد و در پایان نمایش با خوشوقتی شنید که تماشاکنان نامش را بزبان می‌آورند و به شدت کف می‌زنند. ناگهان بیدار شد اما نتوانست باور کند. نمایش هنوز در نخستین ایات نخستین صحنه بود و آشکار است که بیش از دو دقیقه خوابیده بود و به یقین بدون بیم توان گفت که تجلی پیش از پنج پرده تراژدی و مشاهده عکس‌العمل تماشاکنان در صحنه‌های مختلف آن، محققاً از یک به یاد آوردن مجدد سرچشمه نمی‌گیرد بلکه تجلی یک خیال‌بافی قدیمی است. مادموازل تو بوئسکا مثل سایر محققان، به این دو خصیصه مشترک همه رؤیاهایی که تجسمات سریع پشت سر همی را نمایش می‌دهند، اشاره کرده است. ازین دو خصیصه یکی آنست که برعکس بسیاری از رؤیاهای یکپارچه بنظر می‌رسند و دیگر آنکه خاطر آنها موجز و روشن و سریع است و حال آنکه خیال‌بافی‌های آماده‌ای هم که با اشاره مقدمات رؤیا برانگیخته و احیاء میشود، واحد همین خاصیت هستند و نویسندگان سابق الذکر به این جنبه مسأله مورد بحث بر نخورده‌اند؛ و آنکه مدعی نیستیم که همه رؤیاهای مشابه را بدین طریق میتوان تمبیر کرد و یا بطور کلی مسأله توالی سریع تجسمات در رؤیا، باین وسیله حل شده باشد.

اکنون باید به بررسی روابط بین تدارک ثانوی و سایر عوامل تکوین رؤیا بپردازیم. آیات مایل به تراکم و الزام بفرار از سانسور و توجه به امکانات نمایشی شدن، تشکیل یک محتوی قبلی می‌دهند که بعداً اصلاح شده و بهترین وجه ممکن مطابق مقتضات نظام دوم (خودآگاهی) روانی می‌شود؛ چندان حقیقی نمی‌نماید. باید قبول کرد که مقتضیات مزبور از همان آغاز شرطی را ایجاد میکنند که رؤیا میباید مثل سایر شرایط بدان پاسخ بدهد - شرطی که يك تأثیر و نفوذ انتخابی در همه زمینه وسیع افکار رؤیا دارد - بهمان ترتیب و در همان زمان که امر تراکم و سانسور و امر قابلیت برای نمایش، اما از میان شرایط چهارگانه تکوین رؤیا، این همان آخرین شرط است که امر انگی آن از شرایط دیگر کمتر است. همانندی این عمل، این تدارک ثانوی محتوی رؤیا، با کار فکری هنگام بیداری ما، بعقیده ما از تحقیق زیر حاصل میشود: فکر هنگام بیداری ما (فکر نزدیک عالم هشیاری) با عناصری که از راه حواس حاصل میشود، درست بهمان شیوه رفتار میکنند که عمل مورد مطالعه (تدارک ثانوی) ما با محتوی رؤیا انجام می‌دهد و ما در دستور بالا آنرا بررسی کردیم، نظم در ارتباط ایجاد میکند و آن پیوستگی معقول منظور ما را به محتوی رؤیای می‌دهد. بازم بیشتر درین راه پیش می‌رویم، حقه بازان علمی باین موضوع بخوبی واقفند و حقه‌های آنها تا اندازه زیادی مبتنی به این عادت ذهنی است. در طی کوشش خود برای هم‌آهنگ کردن محسوسات خودمان با يك نقشه معقول، غالباً مرتکب فاحش‌ترین اشتباهات میشویم و حقیقت اموری را که منظم می‌سازیم، در گون می‌کنیم و آنکه این را دیگر همه می‌دانیم که در ضمن مطالعه متوجه اغلاط چاپی که متن را عوض میکند، نمی‌شویم و بخیال واهی آنها را درست می‌بینیم. می‌گویند سردبیر یکی از روزنامه‌های معروف فرانسه شرط بسته بود که در میان عبارات مقاله درازی چندین بار کلمه «از جلو» یا «از عقب» را بگذارد و حتی یکنفر نیز از خوانندگان متوجه آن نشود سرانجام نیز شرط را برد. چند سال پیش نیز قصه يك پیوستگی

متحك باعث تعجب من شده بود چه در روزنامه‌ای خواندم که پس از جلسه مجلس فرانسه که در طی آن دو نویی با کلام شهامت آمیز خود: «جلسه ادامه دارد» ترس و وحشتی را که انفجار بمب هرج و مرج طلبان در دلها افکنده بود، بر طرف ساخت، از آنهایی که در گالری نشسته بودند، بعنوان شاهد سؤال کردند و نظرشان را در باره نحوه تلقی سوء قصد مزبور جو یا شدند در میان آنان دو نفر شهرستانی بودند یکی میگفت صدای انفجار را درست پس از پایان سخنان یکی از ناظرین شنیده بود اما گمان برده بوده است که در پارلمان فرانسه رسم است که در پایان هر سخنرانی تیری شلیک میکنند. دیگری که نطق چندین ناطق را شنیده بود، همین خطا را مرتکب شده بود منتها با این تفاوت که تصور میکرد این تیر را فقط در پایان نطق‌های مؤثر و موفق شلیک میکنند.

بنابراین، این دخالت فکر معمولی ماست و نه یک عمل دیگر روانی که معقول بودن را به محتوی رؤیا تحمیل میکند و نخستین تعبیر را از آن میکند و در نتیجه فهم آن را مشکل میسازد. پس در ضمن تعبیر رؤیا این قاعده را باید راهنمای خود قرار دهیم که در همه موارد از پیوستگی یا یکپارچگی و معقول بودن ظاهری رؤیا بعنوان یک چیز مشکوک صرف نظر کنیم و برای باز یافتن فکر رؤیا در طی همه پژوهش‌های خود فرقی میان عناصر روشن و غیر روشن قایل نشویم و بهمه آنها بیک اندازه توجه کنیم.

با توجه بدانچه گذشت آشکار میشود که میزان شدت و وضوح رؤیاها از نقطه ابهام گرفته تا صراحت، اساساً بچه واپسته است (در صحایف پیشین باین موضوع اشاره شده است). عناصری که بنظر ما روشن و صریح می‌آید، آن عناصری هستند که تدارک ثانوی توانست آنها را هم آهنگ و هم ساز بکند و آن عناصری که ظاهراً مبهم و تارک می‌نماید؛ همان عناصری هستند که تدارک ثانوی از عهده میزان کردن آنها بر نیامده است. و چون عناصر دسته‌آخر غالباً نیز کمتر از آن دسته قبلی در خاطر حک میشود، میتوانیم استنتاج کنیم که تدارک ثانوی رؤیا مسؤل یک قسمت از شدت تجسمی (پلاستیک) پاره‌ای از پرده‌های مصور رؤیاست.

تدارک قطعی را، آنچنانکه تحت تاثیر فکر معمولی انجام میگردد، فقط می‌توان با دکتیبهای، اسرار آمیزی که روزنامه گاهی «اوراق نجسیده»، مدتهای مدید خوانندگان خود را با آن سرگرم داشته است، مقایسه کرد و موضوع از این قرار برد که با نهامی قبولاندند که فلان جمله‌ای که به لحجه محلی نوشته شده تا اختلافش زیاد تر شود و واجد منتهایی حتی المقدور هزل آمیز است، حاوی کتیبه‌ای لاتینی است. برای اینکار، عناصر هیچانی کلمات را مطابق نظم و نسبی جدید منظم میکردند و جابجا کلمه‌ای حقیقه لاتینی میگذاشتند و در جاهای دیگر تصور میشد که اختصارات جای کلمات را گرفته است و در قطعات دیگر نیز ظهور یک پاک شد گویر نسبی یا یک افتادگی این موضوع را از یاد می‌برد که هجاهای جدا از هم، واجد منتهایی نیستند. برای کشف حقه مزبور جستجوی کتیبه لاتینی ادعایی بیهوده بود و فقط می‌بایستی هجاهای زوراز هم از بدون توجه به نظم و ترتیبی که داشتند، باهم ترکیب کرد تا کلمات زبان مادری خودمان را از آب درمی‌آوردیم.

تدارک ثانوی عاملی از عوامل تولید رؤیاست که بیشتر مورد توجه و فهم اغلب محققان واقع شده است. هاولوگ الیس تشبیه زنده‌ای از این ماجری بدست داده است:

می‌توانیم این جریانات را به شکل زیر مجسم کنیم. وجدان خواب آلود با خود می‌گوید: بیا ، آقای ما ، وجدان بیدار ، دارم می‌آید ، او خیلی به عقل اهمیت می‌دهد ، به منطق واقع می‌نهد و غیره . یا الله ! همه چیز را بگیریم مرتب کنیم . مهم نیست که کدام نظم و نسق خوب است . پیش ازینکه بیاید صحنه را اشغال کند کار خودمان را پایان دهیم .»

همسانی این نوع کار با کار فکر هنگام بیداری ، با وضوح ویژه‌ای توسط لاکروا (ص ۵۳۶) تأیید شده است :

« این عمل تعبیر ، خاص رؤیا نیست ، بلکه همان کار نظم دادن منطقی است که ما با محسوسات مکتسبه هنگام بیداری خود انجام می‌دهیم .»

رؤی . سوئی نیز از همین استنباط دفاع میکند چنانکه تو بوئوسکا :
« ذهن با این توالی‌های گسیخته گسیخته احلام ، همان کاری را انجام می‌دهد که با محسوسات هنگام بیداری انجام می‌دهد یعنی با آنها نیز نظم و نسق منطقی و معقول می‌دهد و همه تصاویر پاره پاره مزبور را با رشته‌ای خیالی بهم می‌پوندد و جاهای خالی بین آنها را پر میکند ، (ص ۹۲) . چندتن از محققان فعالیت نظم دهنده و تعبیری مزبور را در طی رؤیا و ادار به آغاز عمل میکنند و می‌گذارند تا حالت بیداری ادامه یابد چنانکه . ب . پولمان (ص ۵۴۷) چنین کرد :

با این وجود غالباً فکر کرده‌ام رؤیا ممکن است در خاطر ، تغییر شکل و یا تجدید شکل پیدا کند . تمایل قوه متخیله به تحمیل منطق به همه محسوسات ممکن است پس از بیداری ، آنچه را که هنگام خواب طرح افکنده است ، پایان بدهد . بدین ترتیب سرعت واقعی فکر که توسط قوه متخیله بیدار شده ، تکمیل می‌گردد ظاهراً زیاد میشود .

همچنین لروی و تو بوئوسکا (ص ۵۹۲) می‌نویسد :

« .. در رؤیا برعکس ، تعبیر و تحمیل نظم نسق نه همان بکمک معلومات رؤیا بلکه به مدد معلومات هنگام بیداری انجام می‌گیرد .»

چون عامل مزبور تنها عاملی بود که آنها بخوبی شناختند ، لاجرم در اهمیت و اعتبار آن غلو کردند و همه کوتش خلق رؤیا را بدان نسبت دادند بنظریه گوبلو و مخصوصاً نظریه فوگو ، خلق رؤیا ، در لحظه بیداری انجام می‌گیرد و صلاحیت خلق رؤیا را به مدد افکاری که در طی خواب تجلی میکند ، بحساب فعالیت مخصوص هنگام بیداری می‌گذارد .

لروی و تو بوئوسکا درباره استنباط مزبور می‌گویند ، « تصور کرده‌اند می‌توانند رؤیا را در لحظه بیداری قرار بدهند و عمل ایجاد رؤیا را به مدد تصاویر حاضر در فکر هنگام خواب ، به فکر هنگام بیداری نسبت داده‌اند .»

ملاحظات مزبور که از آثار دیگران درباره نقش تدارک ثانوی گفته شد ، بمن فرستی می‌دهد تا به مشاهدات ه . سیلبرر ، حق بدم ، سیلبرر چنانکه مادر صحایف پیشین بدان اشاره کردیم ، اگر بتوان گفت ، تغییر شکل افکار را به تصاویر ، هنگامیکه بسختی خوابش می‌آمد و خسته بود و کاری فکری بخود تحمیل کرده بود ، در حین عمل غافلگیر کرد . فکری را که در آنها هنگام دنبال می‌کرد و عموماً غیر محسوس و انتزاعی بود ؛ یکدفعه محو می‌شد و جای خود را بیک چیز مرئی می‌داد . سیلبرر . در طی آزمایشهای مزبور متوجه شد تصویرهای که در دین

شرایط حادث میشده چیز دیگری غیر از آن فکری را که بتدارک سپرده شده بود، جلوه می‌داده است بدین معنی که عوض نمایش علت خستگی و موضوع آن، خود خستگی و اشکال این کار یا ناگراری حاصل از آن و بسبب آن دیگر حالت درونی و واکنشهای غیرمادی شخص خسته را نمایش میداده است سیلیور این پدیده را که نزد او مکرز دیده شده بود، بنام «پدیده غیرمادی» خوانده و آنرا در برابر «پدیده مادی» مطلوب قرارداد.

مثلاً، بعد از ظهری را در نظر آورید که من روی نیمکت دراز کشیده‌ام و میل زاید الوصفی بخواب دارم اما خود را مجبور میکنم که راجع بیک مسأله فلسفی فکر بکنم. اتفاقاً دارم نظرات گانت را با نظرات شوپنهاور در باره مسأله زمان مقایسه میکنم. بسبب خستگی موفق نمیشوم چنانکه برای هر مقایسه‌ای لازم است، در آن واحد نظرات هر دو را در ذهن حاضر کنم. پس از تلاشهای بیهوده، یکبار دیگر با همه نیروی خود استنتاج گانت را درین مورد در مغز خود فروبردم تا اینکه بعداً آنرا باستنباط شوپنهاور مقایسه کنم. بنا برین درین هنگام توجه خود را معطوف شوپنهاور کردم و وقتی که خواستم دوباره بسراخ نظرات گانت بروم، دیدم بار دیگر از خاطر من رفته‌است، تلاش درین مورد به ثمر نرسید، کوشش بیهوده من برای یافتن نظرات گانت که در گوشه‌ای از مغز من سرگردان مانده بود، ناگهان وقتی که چشم را بستم بصورت کنایه‌ای ملموس و مادی و از همه جهات مشابه چیزی که در رؤیا چشم می‌آید، پیش چشم مجسم شد: از یک نفر منشی عبوس که روی میز خم شده بود، اطلاعاتی خواستم ولی توجهی به اصرار من نکرد، تا آنکه نیم‌خیزی کرد و مثل آدمی که بخواهد شمارا از سرش واکنند، بمن نگاه کرده (ص ۳۱۴)

و اینک مثال‌های دیگری راجع به حالت بین خواب و بیداری.

د مثال شماره ۲ - چگونگی مقننات، صبح و هنگام بیدار شدنست. هنوز اندکی خواب آلود هستم (نه خوابم و نه بیدار) بر رؤیایی فکر میکنم که چند لحظه پیش آنرا در خواب دیده‌ام، دوباره بان فکر میکنم و در طی رؤیا آنرا کامل می‌سازم و در عین حال احساس میکنم که دارم بطرف وجدان هنگام بیداری نزدیک میشوم، اما دلم میخواهد هنوز در آن حالت بین خواب و بیداری باقی بمانم.

د صحنه: پارا روی آنطرف نهر گذاشتم اما بیدارم پایم را پس کشیدم و بفکرم افتاد همانطرف باقی بمانم، (ص ۶۲۵)

د مثال شماره ۶ - همان مقننات مثال شماره ۴ (نایم میخواهد باز لحظه‌ای چند در تخت خواب بماند، بدون آنکه بخوابد) یا این وصف میخواهم باز خود را تسلیم خواب کنم.

د صحنه: از کسی خدا حافظی کردم و وعده ملاقات تازه‌ای گذاشتم.

د پدیده غیرمادی: «نمایش حالت بجای موضوع آن» - بویژه بهنگام چرت و بیداری بمشاهده سیلیور درآمده‌است. و حال آنکه فهم این موضوع آسانست که فقط مورد اخیر بکار تعبیر رؤیا می‌آید. سیلیور با ذکر مثال‌های مناسبی نشان داده‌است که قسمت آخر محتوی پیدای بسیاری از رؤیاهای ما که بالحنه بیداری چندان فاصله‌ای ندارد، مقدمه و یا جریان خود بیداری را نمایش میدهد. برای این منظور، آستانه‌ای که از آن عبور میکنند (د کنایه آستانه) یا جایی

که از آنجا بجای دیگر می‌روند؛ یاد رفتن بمسافرت و یا بازگشت از مسافرت. و یا جدا شدن از رفیق راه و یاد رفتن بآب و غیره به نایم ظاهر میشود راستی از گشتن این نکته نمی‌توانم خونداری بکنم که چه در رؤیاهای من و چه در رؤیاهای اشخاصی که آنها را منابنه کرده‌ام، شماره عناصری از رؤیا که مربوط به کنایه آستانه است، خیلی خیلی کمتر از آنچه در مشاهدات سیلبرر بچشم می‌خورد، حاوی يك معنی واحد است ..

بسیار ممکن است که این کنایه‌های مربوط به آستانه در همین حال بیش از يك عنصر از حالاتی را که در بطن رؤیا ظاهر میشود، توجیه کند مانند نوسانهای عمق خواب و یا تمایل آن به قطع رؤیا. با این وجود هنوز مثال‌های اطمینان بخشی در خصوص این چیزها جای دیده نشده است. بیشتر دیده میشود که فلان قسمت رؤیا که واجد يك محتوی اصلی است در همین حال در پرتو تسجیل چند جانبه فلان حالت غیرمادی را نیز نمایش میدهد .

پدیده بسیار جالب غیر مادی سیلبرر - بدون آنکه مقصود باشد - موجب سوء تعبیرها و اغراضهایی شد زیرا متکلی است برای طرفداران این تمایل قدیمی که رؤیا را باید بشیوه کنایه‌ای و انتزاعی تعبیر کرد. عده‌ای از محققان بسبب ملاحظه‌ای که به مقولۀ غیرمادی، دارند، هر وقت که در محتوی رؤیا با فعالیت‌های ذهنی یا حرکت عاطفی روبرو میشوند، از پدیده غیرمادی، سخن بمیان می‌آورند، و حال آنکه محققاً حالات غیرمادی مزبور نمی‌توانند بمیزانی بیشتر از سایر بقایای عالم بیداری وارد رؤیا شوند .

باید پذیرفت پدیده‌هایی را که سیلبرر مشاهده کرده‌است، حکایت از جنبه دیگر نقش فکر معمولی هنگام بیداری، در تکوین و تشکیل رؤیا میکند و بعلاوه این شکل کار فکر معمولی مثل آن شکلی که بنام تدارک ثانوی موسوم ساختیم؛ قطعی و پرمعنی نیست - بر ما آشکار شده بود که قسمتی از نیروی دقت ما که هنگام روز فعالست، هنگام خواب باقی می‌ماند و متوجه رؤیا میشود و آنرا کنترل و از آن اقتاد می‌کند و قدرت قطع به موقع آنرا برای خود محفوظ نگاه میدارد و ما پاسانی این محکمه روانی را به سانسور موسوم ساختیم که در تکوین رؤیا نقش بسیار محدودکننده دارد. آنچه را که مشاهدات سیلبرر به این مطالب می‌افزاید اینست که در پارهای از شرایط و مقتضیات بکفتم «مشاهده خود» وارد عرض میشود و در تشکیل محتوی رؤیا دستی پیدا میکند. من در جای دیگر (۱) بر واپسی احتمالی که میان این عمل «مشاهده» خود، (که بویژه در ذهنهای فلسفی فعالست) و عمل ادراک داخل روانی و حسب قدرت و وجدان اخلاقی و سانسور رؤیا وجود دارد، اشاره کرده‌ام .

این بحث دراز راجع به تدارک رؤیا را خلاصه بکنیم. سؤالی که برای ما مطرح شده بود، این سؤال بود که آیا هیئت ذهن برای تدارک رؤیا بکار می‌افتد یا قسمتی از آن؟ در تحقیقاتی که کردیم بر ما آشکار شد که سؤال مزبور بطرح شده‌است. و اگر با این وجود میخواهیم به سؤال بالا در همان قالبی که مطرح شده بوده‌است، پاسخ بدهیم، لازم است، هر دو جنبه تناوب آنرا ببینیم. کار روانی در تکوین رؤیا به دو عمل تقسیم میشود: یکی تولید افکار رؤیا و دیگری تبدیل آنها بصورت محتوی رؤیا. افکار مزبور کاملاً معمولی و متعارف و بقاءده، هستند و در

تشکیل آنها همه نیروهای دماغی مادرکارند و متعلق هستند به قلمرو فکری که هنوز بعالم هشیاری نیامده است، یعنی بفکر نزدیک به عالم هشیاری که فکر هشیارانه مابهم یا مختصر تغییر و تبدیلی از آن مشتق میشود. معماهایی که این افکار بر ماعرضه میدارند، هر قدر که جالب و گیرا باشند، واجد روابط ویژه ای بازویا نیستند و نباید در شمار مسایلی مورد مطالعه قرار گیرند که معلول رؤیا هستند. در عوض آن قسمت دیگر از کار مزبور که از افکار ناهشیارانه، محتوی رؤیایا بوجود می آورد، مخصوص و معلول وجود رؤیاست. کار مزبور که اتفاقاً کار رؤیاست خیلی بیشتر از آنچه که حتی صاحب نظران متقدمه تقلیل حصفه فعالیت روانی در تدارک رؤیا، تصور می کردند، با فکر بیدار فرق دارد و این بهیچوجه بدان معنی نیست که کار مزبور ناکاملتر و نادرست تر و بیقیمت تر و فراموشکارتر باشد بلکه تفاوت میان این دو شکل فکریك تفاوت ماهوی است و بهمین جهت نمی توان آنها را باهم مقایسه کرد. کار رؤیا اهل فکر و حساب نیست و بطوری کلی، قضاوت نمیکند بلکه به این اکتفا میکنند که تغییر شکل بدهد و مابهنکام جمع آوری و تجزیه و تحلیل شرایطی که محصول این کار باید بدان پاسخ بدهد؛ توصیف کاملی از آن بدست داده ایم. محصول مزبور یعنی رؤیا پیش از همه باید از دست سانسور بگریزد و برای این کار، تدارک رؤیا از عمل جا بجا کردن شدت های روانی استفاده میکند و ممکن است اینکار به دو گرگون کردن همه ارزشهای، روانی منجر گردد و در مرحله ذوم، منحصر اوایا مخصوصاً افکار را به مدد «تصویر-خاطره» های بصری یا سمعی، بیان کند. وظیفه مزبور هم وغم امکان نمایش را بان تحمیل میکند و همین باعث جا بجا کردن های دیگری میشود. ظاهراً، تدارک رؤیا ازین گذشته باید شدت های قوی تر از شدت های را که در افکار خواب پیدامیکند، پدید آورد و روی این اصل است به تر اکم و تمرکز افکار پراکنده رؤیا میزند و چند به روابط منطقی میانه آنها نمی پردازد و هنگامیکه قرار شد آنها را در رؤیا نمایش بدهد در قالب دیگر آنها را می نمایاند. حالات عاطفی وابسته به افکار رؤیا کمتر دستخوش تغییر و تبدیل میشود و از تجسمات مربوط جدا شده و بحسب طبیعت و ماهیت خود مجتمع میگرددند. فقط یک قسمت از کار تدارک رؤیا، وفق میدهد با استنباط های پیشینان از همه این سیر و حرکت، و آن تدارک ثانویست یعنی مجموع اصلاحات بسیار متغیری که فکر بالنسبه بیدار در رؤیا بعمل می آورد.

ضمیمه
از : اتورانك

رؤیا و شعر

آنچه را که انسان فراموش
کرده و یا از آن غافل
مانده است ، بهنگام
شب در پیچای روحش
سرگردان می ماند .
گفته

همیشه انسان از شباهتهای موجود میان رؤیاهای شبانه خود و ابداعات شعر، حیرت کرده است و تحقیق درین شباهتها چه در قالب و چه در محتوی . همواره موضوع دلخواه شاعران و مفکران بوده است . نظرات اجمالی و حدسیات ایشان شاید هنوز به مجموعه ای از معارف مشخص و دقیق منجر نگشته است اما با این وجود بآن اندازه پرمعنی هست که موضوع یک بررسی علمی واقع گردد . کاشف رؤیا درینجا مشاهده خواهد کرد که چگونه کسانی که از حیات روحی، احساسی مستقیم دارند، پی بر رؤیا برده و آنرا فهمیده اند و چگونه شاعران این شناخت را در آثار خود ترجمه کرده اند و بالاخره چه روابط زرقی می توان میان نیروهای حیرت انگیز روح بهنگام خواب و الهام کشف کرد .

روانکاو نخست با رضای خاطر مشاهده خواهد کرد که مکاشفه افراد داهی همواره برای رؤیا اهمیتی قابل بزرده که اگر با قضاوت علم رسمی و عقیده اکثریت مردم تحصیل کرده مابین است، در عوض می تواند به ایمان مردم عادی متکی باشد که چندین هزار سال از تاریخ آن میگذرد و عاقبت نیز علم روانشناسی آنرا تصویب کرده است .

این تصور که رؤیا کلید شناخت روح آدمی را بدست میدهد ، یعنی آدمیزاد را بسا می شناساند با نیروی زیادی به اشکال مختلف ابراز شده است . مثلا در کتاب و خاطرات روزانه هبل (۶ اوت ۱۸۳۸) می خوانیم : «چه چیز عجیبی است این روح آدمی، نقطه نقل همه اسرار آن نیز همین رؤیاست .» شاعر معروف ژان پل که توجه خاصی بر رؤیاهای خود داشته و آنها را موشافانه بررسی میکرده است چنین می نویسد : « در حقیقت مفکرانی هستند که رؤیاهای آنان بیش از افکارشان آموزنده است و نیز شاعرانی وجود دارند که رؤیاهای واقعی آنان سرگرم کننده تر از رؤیاهای تفتن آمیز آنهاست . درست مثل اینست که سبکسرترین آدمیزاد وقتی که به تیمارستانی هدایت میشود ، استاد و پیشوای ماقلائ آنجا میگردد .» و در جای دیگر چنین می افزاید : « یکی

از آن چیزهایی که موجب حیرت منست ، اینست که برای بررسی حرکت غیر ارادی
تجسمات در کودکان و جانوران و دیوانگان و حتی شاعران و آهنگ سازان و زنان از
رؤیا مدد نجویند .

فردیناند گورنبرگر نیز همچنان رؤیادا معتبر می‌شمارد: و در حقیقت اگر آدمیان
بهرتر از اشارات طبیعت سردر بیاورند و با آنها نظربیندازند و آنها را تمییر کنند، و چو در رؤیا توجه
آنها را بخود جلب خواهد کرد . باید بدانند که طبیعت پارؤیا ، نخستین هجای آن چیستان
بزرگی را که همه تشنه دانستن نام آن هستند، آهسته به ما ززمه میکند ،

لیختنبرگ ، فیلسوف یاریک اندیش ، که مشاهدات موشکافانه‌ای را درین باب باو
مدیونیم ؛ درجایی می‌نویسد : « بار دیگر سفارش رؤیا را میکنم . در رؤیا نیز مانند هنگام
بیداری زندگی وحس میکنیم ، فرق نمیکند این هر دو مکمل وجود ما هستند . این از امتیازات
آدمی است که خواب می‌بیند و آنرا میداند هنوز نتوانسته است از آن بهره‌برگیرد رؤیا یک قسم
وجودیست که با وجود ما در آمیخته و چیزی شده است که ما آنرا وجود یا حیات انسانی می‌نامیم
رؤیا رفته رفته بحالت بیداری ما متکی میشود و نمی‌توان گفت این یکی کجا آغاز کرده و آن
دیگر بکجای پایان یافته است . »

نیچه هم که باید او را پیشوای روانکاوای درین زمینه دانست ، بالاخره همین روابط را
میان رؤیا و زندگی بیدار قبول دارد: « آنچه را که در رؤیا بر ما میگذرد، یا فرض اینکه غالباً
بر ما میگذشته است، سرانجام به ساختن کلی روح ما تعلق می‌یابد؛ همچنانکه هر چیز دیگری
که در زندگی واقعی بر ما میگذرد ؛ با وجود رؤیا غنی‌تر یا فقیرتر هستیم ؛ نیازی پیش یا کم
داریم و سرانجام خود را تسلیم عادات رؤیاهای خود می‌کنیم حتی در وسط روز و درست در
لحظاتی که فکر بیدار ما آگاه آگاه است . »

و درین مورد نتایج حاصله از عقیدت خویش را نیز می‌پذیرفت و عقب‌نشینی نمی‌کرد . نشانه
این نکته را درین قطعه از کتاب سپیده دم اومی توان دید : « شما میخواهید مسئول همه چیز
باشید ؛ مگر مسئول رؤیا های خودتان ؛ چه ضف قابل تأسف و چه فقدان شهامت اخلاقی
بزرگی ؛ هیچ چیز مثل رؤیاهای شما ملکه مطلقان نیست ؛ رؤیا اصیلترین اثر شماست ؛ درین
کمدیها ، موضوع ، قالب ، مدت ، بازیگر ، تماشاکن ، همه چیز خود شما هستید ؛ و محققاً در
اینجاست که از خودتان بیم و شرم دارید ، در گذشته ادیب ، ادیب حکیم ، ازین فکر تسلی می
جست که دست تصرفی و در رؤیاهای خود نداریم (۱) من ازینجا نتیجه می‌گیرم که اکثریت عظیم
مردم بناچار از رؤیاهای نهرت انگیز آگاهند . چه اگر غیر ازین بود ؛ چطور کسان از
نقش‌های شبانه خود برای اثبات عظمت انسان بناحق بهره‌برداری میکردند ؛

تولستوی هم بشیوه‌ای مشابه برؤیا وقع می‌نهد : وقتی که بیدارم ، بخوبی می‌توانم
خود را درباره‌ی خویشتن یا شتاب بیندازم ، و حال آنکه رؤیا نیز از صحیح درجه کمال اخلاقی‌ام
را ، بدستم می‌دهد . (آثار بعد از هرک جلد سوم) .

و بالاخره لیختنبرگ می‌گوید: اگر مردم رضابدهند باینکه رؤیاهای خود را باز گویند،

۱- بجهت وضع نیچه در مورد عقده ادیب، معنی دار است که مرکب دو اشتباه درینجا بشود؛

این نه ادیب بود بلکه مادرش بود که از بی‌معنی بودن رؤیا تسلی می‌یافت و گرنه ادیب تسلی نمی‌یافت

آسان تر می‌شود منش ایشان را پیش بینی کرد تا به مدد چهره ایشان ،
اخیراً گهرات هاپتمان نیز نظری مشابه داده است : کسی که وجوه و مدارج مختلفه
رؤیا را بررسی کرده باشد ، می‌توان گفت که بهتر از هر کس دیگری امروز از روح بشری سر
درمی آورد . (ایمانوئل کنت)

بالاخره اشاره ای از اشارات هبیل در کتاب و خاطرات روزانه ، جنبه ای کامل مربوط به
روانکاوی دارد : « اگر کسی بتواند ، تصمیم بگیرد که شرح همه رؤیاهای خود را بنویسد
و فرق یا امتیازی میانه آن قابل نگردد و در یادداشت کردن آنها صمیم باشد و
رعایت ایجاز را نکند و تفسیرهایی را که خاطرات زندگی و یا مطالعاتش بدو
اثقا می‌کنند ، بدان بیفزاید ، هدیه بزرگی به بشریت داده است . آنطور که مردم امروز هستند
کسی اینکار را نخواهد کرد ، میادرت به این کار حتی در خاموشی و فقط بمنظور بررسی خویشتن
باز هم چیز نیست . »

شاعران در باز شناختن اهمیت و اعتبار رؤیا باین بسنده نمیکنند که برای شناختن انسان
بکار می‌آید ، بلکه چیزهای جالبی در خصوص ماهیت رؤیا بنفصل میگویند و مشاهدات ایشان
غالباً بشیوه ای حیرت آور ، با نتایج تحقیقات روانکاوی موافق درمی آید . حقه ای که مبرآن
رؤیا در اعصاب مختلفه بکار زده اند و کلیه های رؤیا : تطبیق تمبیر رؤیا باشکل نام ، در آثار شاعران
یافته میشود و بیش از چند بار تذکر داده اند که بطور کلی افکار هنگام روز در رؤیا دنبال میشود (۱)
این استنباط که اشخاص متناسب با منافع و مصالح و تمایلات خود خواب می بینند غالباً در لیباسی
که یاد آور اصل تحقق آرزو است ، در آثار شاعران بیان شده است چنانکه در اثر چاسر بنام
(پارلمان پرندگان) .

شکارچی خسته که در بسترش خفته است ؛

بار دیگر در عالم خیال به جنگل می شتابد ؛

قاضی در خواب می بیند که چسان رای داده ؛

و آریچی گاری را بخواب می بیند ؛

توانگران خواب طلا و دلاوران خواب مبارزه با دیوان را بخواب می بینند

مرد تشنه خواب می بیند که از بشکه آب می نوشد .

و عاشق خواب می بیند که دل معشوقه را بدست آورده است .

شکسپیر بنحوی مشابه در یکی از قطعات معروف رومئو و ژولیت ، عمل ملکه ماب را

چنین توصیف میکند :

و درین احوال ملکه ماب شبها چهار نعل از ذهن عشاق

می دود و آنان خواب عشق می بینند ؛ از آن توان

درباریان می گذرد و آنان خواب تعظیم و احترام را می بینند .

۱ - حماسه قرون وسطای آلمان که سرشار از رؤیاست این خصیصه رؤیا را نشان می دهد
چنانکه کلود بوس شاعر رومی درین اشعار : « همه امیال و آرزوهای که به هنگام روز در خیال می پروریم
به هنگام خواب مطبوع ، تحقق آنها را در رؤیا می بینیم . »

۲ - ژورنی چاسر شاعر انگلیسی از پایه گذاران ادبیات شاعرانه انگلیس است ۱۴۰۰-۱۳۳۰

از روی انگشتان و کلاهی دعاوی میگذرد و اینان خواب
حق او کاله را می بینند: از لبان زنان می گذرد و آنها
خواب بوسه را می بینند.

ملکه ماب گاهی از روی بینی فلان در باری می گذرد و او رایحه ازدواج
پر برکتی را در خواب می بیند
و گاهی بادم «خوکی ز کوتی، بینی کشیشی را در خواب قلقلک می دهد
و او خواب صدقه ای دیگر را می بیند.

و اکنون قطعه کوچکی از ادبیات آلمان متعلق به ژان پیراوتس (۱) به هادت می آوریم:
هر کسی به رؤیای خویش شبیه است:

اما کرون شاعر خوشگذران یونانی خواب جشن و ضیافت را می بیند
شاعر از قوافیش به پایکوبی برمی خیزد
و در عالم خواب در کوه پناهگاه ارباب انواع شعر و هنر به ترقص میپردازد
ای مواد بسیطه، عاشق غم وجود، بافتخار شما
تاج های گلی از قیاسات می بافتد
همه دوشیزگان خواب بوسه را می بینند:

آیا چیزی مهمتر از این برای آنها درین دنیا وجود دارد؟

و اینکه در اعصار قدیمی تر حتی از آوردن تجسمات شاعرانه ماجرای زنده احتمال
ابا نمی کردند. موضوعی است که از قطعه شعر عاشقانه زیر که سروده شاعری یونانی است
(۱۰۹ گئفر آنرا منتشر کرده است) بخوبی برمی آید:

« به خیر گذشت - ستلائیس که شهری را برانگیخته است و همه در عشقش میسوزند، او که
عشاق، غرقه در زر و زیوریش ساخته اند، شب هنگام عریان بر من پدیدار گشت و در خواب دیدم که
در کنار منست و تاسپیده دم آنچه خواسته ام، بمن ارزانی داشته است. ازین پس دیگر بپایش
بزبانم در نخواهم افتاد و در نهان نخواهم گریست، چه در رؤیا به آرزوی خود رسیده ام.»
تظیر این، آن داستان خنده آور یونانی مربوط به قاضی فرزانه است که: «روزی زنی
معروفه بشکایت آمد که فلان در رؤیا از من کام گرفته است، باید پولی بمن بپردازد، قاضی
پس از اندکی فکر گفت. شما هم فقط حق دارید، رنگ پول را ببینید نه خود آنرا.»
(ف. و. د. لین. ص ۹۸)

شاید بتوان داستان اندیمون (۲)، آن ساده زیبارا درین جا نقل کرد که هر وقت خسته
از شکار بازمی گشت و بخواب میرفت، «سلنه» عاشقانه نوازشش میکرد و سرانجام زوس، خدای
خدایان یونان، به تقاضای الهه، خواب و جوانی جاویدان بدو عطا کرد. ویلانند (شاعر یزرک
آلمانی در سده هفدهم م.) این داستان دل انگیز را در «موزاریون» یکی از آثار خود، بمثابة

(۱) این مطلب را وینترشتاین در مجله بین المللی روانکاو آورده است. جلد دوم صفحه ۱۹۲

(۲) یکی از قهرمانان اساطیر یونانست، چوپان بود و «سلنه» دختر خدای خدایان واله

چنگل بدو عشق ورزید و از پدر خویش خواست که همیشه او را جوان و با طراوت
نگاه بدارد. م.

رؤیایی حاوی آرزوی جنسی تلقی کرده چنین سرود :

... واگر اندیمیون (کسی که الهه ماه رؤیاهای خوشی بدو ارزانی داشت تا او را بفرآخ

بال بتواند در آغوش کشد). هزاران هزار سال شمسی را در طی دو رؤیا می گذراند و خواب

می دیند که کنار خدای خدایان در جشن خدایان نشسته است و با الهکان عشقبازی میکند...

بمن بگو کیست بدون شرم اعتراف کند که دلش میخواهد «اندیمیون» باشد؟»

منتهی شاعران نمیدانند که فکر هنگام بیداری در حالت خواب هم همچنان فعالست و در

جامه آرزو جلوه میکند و نیز ازین امر فرعی، که مهمتر از آنست آگاه نیستند که زندگی گمانی

روزگار کودکی یکی از سرچشمه های رؤیاست. اینست که «درآید» (شاعر معتبر

قرن شانزدهم انگلیسی م.م.) در اثر خود بنام : «خروس و شغال» چنین می سراید :

«گاهی حوادث فراموش شده ای که مدتهای مدید از آن میگذرد، خود را در مغز

جلو می اندازد و بیاد می آید. حوادث دوران کودکی حقیقی جلوه میکند و آدمی خواب

می بیند، منتهی آنچه را که بچه ها باور داشته اند.»

امالونو (نویسنده نامدار آلمانی در قرن نوزدهم م.م.) بهتر از دیگران این بازگشت

به سرزمین شباب را به فضیلت تسلی بخش و اجابت کننده رؤیا تعبیر کرده است :

«اگر خواب بادستهای نواز شکر خود ما را به کشتی سحر آمیزی می برد که مخفیانه از ساحل

دور میشود و اگر در پهنای اقیانوس، این رؤیاست که کشتی را هدایت میکنند ساین راهبر پاروح

مست - ما دیگر تنها نیستیم، زیرا بزودی هوس لکام گسیخته آنها ما را به عنده زیادی می پیوندند،

به اشخاصی که شاید خصمانه باروح ما رفتار کرده باشند همان دیدارشان ممکن است وجود ما

را از کینه و نفرت لبریز سازد، موقعی که دشمن کینه به ما زخم می زند، ما اینهارا بر رغبت پشت

سرمی گذاریم تا دشمن را بیشتر در ما فرو نکنند. اما فرار امواج ما را بزودی بجایی

می برد که هیچگاه به هنگام بیداری بدان راه نتوانستیم یافت، در لنگر گامهای

پنهانی عالم گذشته ما، آنجایی که آرزوهای روزگار جوانی با انتظار ما نشسته اند اما چه فایده؟

بیداری فرامیرسد و همه این نیکبختی نابود میشود و ما از جزاحات گذشته خود در رنج می شویم،

ای شب بی خواب! تنها تویی آن لحظه ای که هیچ چیز تنهایی آدمی را بهم نمیزند.»

الف، ت. آ. هورمان (نویسنده و موسیقیدان آلمانی در سده نوزدهم م.م.) که بر رؤیا توجه زیادی

داشت و به حالات مشابه نیز، در اثر خود بنام «کاترمور» می نویسد : «نخستین مرحله وصول به عالم

هوشیاری هیچگاه بر ما آشکار نخواهد شد. اگر ممکن میشد که یکدفعه چنین بشود! به گمانم از

وحشت قالب تهی میگردم. کیست که وحشت نخستین لحظات بیداری را پس از رؤیایی عمیق

احساس نکرده باشد و پس از بیدار شدن از خواب که هشیاری در آن راهی نداشت و احساس

وجود خویشتن و اینکه بار دیگر باید خویشتن را بیاد بیاورد، دستخوش چنین خلجان و

دلهره ای نشده باشد! - کوتاه سخن آنکه میخواهم بگویم : هرگونه تأثیر شدید روانی درین

مرخله حساس، تضحی در وجود ما بجای میگذارد که همزمان با رشد نیروی ذهنی ما رشد

میکند، بدینمنوال همه خوشی ها و دلهره های را که درین ساعات سحر گاهان احساس میکنیم،

همچنان بحیات خود در وجود ما ادامه میدهند و اینها هستند آن نواهای شیرین و مالمیخولیایی

عزیزان که بعضی بیدار کردن ما، گمان می بریم فقط در رؤیا بوده است و هنوز هم در وجود

وزان پل در جستجوی توجیه این قاعده رؤیا که هبل آنرا در جمله کوتاه زیر گنجانیده است: «شاید همه رؤیاها را بتوان همان خاطرات دانست.» اینطور می نویسد: «گذشته دور دست ما که خاطرات بعدی بسیاری بدان درهم آمیخته است، بخاطر ما مخلوط میکند و در طی رؤیا موجب تاثیر می شود، حتی بیشتر از بیحاصلی آخرین روزی که بر ما گذشته است... همچنانکه هر دور (نویسنده و فیلسوف آلمانی در رسده هفدهم ۱۰۰۰) بدان اندیشیده است، رؤیا همواره ما را بروزگار جوانی باز میگرداند، چیزی که بسیار ساده است زیرا رد پای فشرده اقدام جوانی بر صخره خاطرات ما برجسته تر از همه است و بعلاوه گذشته دور دست بر مرور زمان در دورترین طبقات ذهن ما حاکم می شود، کاری که از آینده دور بر نمی آید.»

مسأله حرکت قهقریایی که اساس این آرزوی دوران کودکی است، اقلام مورد توجه هبل واقع شده است: «رؤیاهایی که چیزی کاملاً تازه بلکه غیر قابل تصور را بذهن می آورند، بنظر من واجد آن اهمیت رؤیاهایی که زمان حال را می کشند و خاطرات آنرا نابود میکنند، و انسان را به زندان گذشته ای دور دست می کشانند، نیستند زیرا در رؤیاهای گروه اول، همان نیرو یا استعدادی فقط فالست که در هنر و در آن، چیزهایی که از نزدیک یادور، ما را بدان نزدیک میکنند و ما عادت کرده ایم آنرا تخیل خلاق بنامیم، فالست و حال آنکه در رؤیاهای دسته دوم این نیرویی ابتکاری و معمای است که انسان را شاد میکند، و مجسمه ای را که از سنگ مرمر ابتدایی پدید آمده است، باز میگرداند.» (خاطرات روزانه، ۱۶ اوت، ۱۸۳۸).

و آنچه بر روشنی این عقیده را تأیید کرده است: «در خواب و رؤیا همه بار وظایف بشریت پیشین را بار دیگر با انجام می رسانیم... رؤیا ما را به حالات دور دست تمدن بشری می کشاند و وسیله ای بدست ما میدهد تا آنرا بهتر بفهمیم.» (انسان، انسان برتر. جلد دوم صفحه ۲۷).

همچنین این نیرو بخش است که می بینیم چگونه شاعران چند خرافه ریشه دار را که مانع از ظهور شناخت کامل رؤیا بود، گرفتند و به مدد شیوه ماهرانه تضاد سازی، آنرا به اشراقات ژرف مبدل کرده اند. همین منوالست که شترند بر گک (۱) در اثر خود بنام (کتاب عشق) با ذکر این عقیده متصوفان که وقتی از عرصه اختران به اشیاء نگاه می کنیم؛ آنها را واژگونه می بینیم، چنین اظهار عقیده میکند: «همین جهت است که باید اغلب اوقات رؤیاهارا بر عکس تعبیر کرد، به مدد جملات معکوس: در آثار سوئد فبورگ (۲) نیز همین شیوه بررسی موضوعات بر میخوریم.» هبل (۳) خاطره غیر قابل فهم تصاویر رؤیایا بیان کرده گفته است که ما قادر به فهم زبان رؤیا نیستیم و ممکن است از عناصر خاصی نظیر حروف تشکیل شده باشد (خاطرات روزانه سال ۱۸۴۲): «رؤیاهای نامعقول و دیوانه آسایی که معذک در طی رؤیا بما منطقی و معقول جلوه میکنند: روح، تصاویری را بالقبایب بوجود می آورد که هنوز قادر بفهم آن نیست، چنانکه کودکان بالقبایب زبان ما؛ اما این بدان معنا نیست که این حروف

۱- نویسنده سوئدی در قرن نوزدهم، ۴.

۲- فیلسوف سوئدی در قرن هزدهم ۴.

۳- شاعر آلمانی در رسده نوزدهم، ۴.

در حد خود واجد معنایی نباشد .

زان پل از این نظریه که رؤیا نگهبان خواب است (و ظاهراً احساس درونی نایم که با تحریکی بیدار می شود ، آنرا رد میکند .) دفاع کرده است : در وضعی که ذهن موفق میشود در جواب حملاتی که از خارج بدان وارد میشود ، ماجرای رؤیا را که موجود و ناپود کننده آنهاست ، در عالم خیال مجسم کند ، این همان رؤیاست که باعث ادامه خواب میشود .

هبل این خرافه قدیمی و ریشه دار را که می گفتند رؤیا وابسته بیک نیروی ملکوتی است ، بمعنای واقعی کلمه دگرگون کرده است : « پیشینیان می خواستند بامدد رؤیا حوادث و راه درآینده برای انسان اتفاق می افتد پیشگویی کنند و حال آنکه این تفسیر بیهیچوجه درست نبود زیرا بهتر بود می گفتند بامدد رؤیا می توان اعمال آینده انسان را پیشگویی کرد . » و بصورت دیگر گفته است :

چگونه رؤیا مانند پیامبر میتواند بگوید بتوجه خواهد رسید
بلکه بامدد رؤیا می توان بتو گفت چه خواهی کرد ؟

پس از ذکر این چند نمونه ، تمجب آور نیست اگر بگویم انسان های استثنایی که حیات ذهنی آنها ب میزان وسیعی در راه مشاهده و شناساندن خویشتن گذشته است ، موفق شده اند کاملاً بی بمعنای رؤیا بپردازند . مشاهده همبستگی رؤیا با حوادث روز و عناصر مربوط بروز کار کودکی توصیفی بیش نیست . البته توصیفی بسیار هوشمندانه از محتوی پیدای رؤیا ، اما تذکرات بخردانه ای هم جسته گریخته وجود دارد که توجه محقق را متوجه عمل عواهل ناپیدای رؤیا و تحرك مخصوص حیات غریزی میکند مثلاً گوته روزی به اکرها (۱) (روز ۱۲۲) مارس سال ۱۸۲۸) گفت : ادواری در زندگی داشته ام که در آن با گریه بخواب می رفتم ، اما در رؤیای من ، مهربانترین چهره ها به تسلا می آمدند و سراپایم را غرق سعادت می ساختند و صبح روز بعد سرشار از شادی و نشاط از خواب بر می خاستم . « درین مختصر نه همان تحقق آرزو و چشم می خورد بلکه یکتغییر شکل احساسات پدیدار است که تامل و نشاط را بنهن بازمیگرداند گو تقریباً کل در کتاب رؤیای خود ماجرای مشابه این را نقل کرده می نویسد : « تمجب آور است که در ادوار غم و غصه مخصوصاً ، اگر نکویم منحصرأ ، خوابهای نشاط آمیز و دلپسند می بینیم . »

موضوع گرایش رؤیا به تحقق آرزوها با روشنی کاملی در ساوونارولا اثر لوفو منعکس شده است . در این اثر ، شهید داستان پس از تحمل دلهره های شکنجه ، خواب لذات بهشت را می بیند . ا. ت. ا . هوفمان نیز باین جنبه رؤیا آشناس و درینکه تصاویر تسلی بخش رؤیا از روزگار کودکی سرچشمه نیگیرد ، اصرار می ورزد : « وقتی که شب هنگام بر بستر می سخت می آمیدم و خود را خسته و بدبخت و کوفته از کار شاق احساس می کردم ، رؤیا برانغم می آمد و بانفس مشتاقانه خود پیشانی دائم را خنک می ساخت و همه حظ لحظات سعادت را در روح من سرازیر می کرد ، حظ یکی از این لحظاتی را که نیروی ملکوتی ، لذات نایم را بمن مینمایاند و معرفت آن در خفایای روح من آرام گرفته است . » (رئیس جمهور وزن رئیس جمهور .)

در همه این نمونه ها این اعتقاد پر روشنی جلوه میکند که موجب وانگیزه رؤیا غالباً با

محتوی پیدای آن دو تاست . شاعران تا پایان این راه رای هیج بیسی رفته و حتی کابوس را به هیجانان جنسی سرگویی شده منسوب کرده اند. ازینجاست که تساشاریاس و رنر (۱) که پس از گذراندن ایامی بعیش و عشرت ، بریاضت گراییده ، چنین نوشته است :

«حتی در قلب هفت تپه در همه روز شهوت رفیق راه من بود ولی وحشت رفیق شب من ،
در یکی از قطعات مجموعه شعر «شگفتیهای سر بیچه» رؤیای آشفته دختری در جامه زیبایی
کنایه ای اینطور آمده است :

«همه روز شکوهام را باز گفتم اما در قدمام فرو نشست . شب هنگام وقتی که بخواب می روم
رؤیایی لبریز از وحشت و اضطراب غالباً از خواب بیدارم میکند .

در رؤیا چهره محبوب دمی بینم که به کمانی مجهز است و تیرهای بسیاری پر تاب کرده
است و با این کمان بر آنست که مرا ازین زندگی سخت برهاند .

در برابر این شیخ دهشت انگیز ، خاموش نتوانم نست و با صدای بلند فریاد می زنم : «بیچه
خشمگین مباش ، حالا خوابم ، از استعمال اسلحات صرف نظر کن .»

شکسپیر در یکی از قطعات خود که پیشتر بدان اشاره شده حالت اختناق در کابوس را به
عمل جنسی نسبت داده است :

این زالیست که هنگامی که دوشیزگان
به پشت می خوابند آنها را مشتعل میدهند
و با پشان می آموزند که چگونه باردار شوند و بدین تریب
این زال زانی تریب میکند که خوب حامله میشوند.

بالاخره شاعری غزلسر از دوران معاصر بنام ژ. ر. بشر . استبط روانگویی را از کابوس
پشمر در آورده است :

«آرزوهای که بهنگام روز مرا بخود مشغول داشته بود ، امیالی که ارضای آن بوقت
روز میسر نیفتاد ، شب هنگام موجب خلبان و دلهره من میشوند و افکار نا بخردانه ای را بر
می انگیزند که دفع آن ناممکن است در مثل می بینم که در میان دایره ای آتشین قرار دارم یا مادرم
محبوبه ام شده و یا پدرم طعمه سگان گشته است . . .»

استنباط تحرک آمیز (دینامیک) یعنی اینکه عناصر ارضاء نشده یا سرگوب شده روح
بصورتی در رؤیا جلوه میکنند . و تا اندازه ای از نظریه مربوط به خلبان نیز مستفاد میشود .
نزد شاعران یا همان حسن قبول روبرو شده است که نزد روانشناسان . در کتاب «الانشاتین
اثر شیلر» ، ترسکی ، کنتس مفروضه ، متقاعد شده است که نقش جناب ژنرال بایدنیک با انجام برسد
همه تصورات یاس آمیز را از خود دور میکند اما بناله می گوید : «ولیکن از وقتی که دیر روز
اینها داشکست دادم . باروهای غمبار ، روح مضطربم را دارند از پای می اندازند .» گریلیپارتر
نیز در ادبیات مشهور زیر بشیوه مشابه سخن میراند :

«چیزهایی که بهنگام روز بر سینه فشار می آورند ، وفادارانه در دهان نگاهداری میشوند
تا هنگامیکه خواب دهن بند را بطرفی می اندازد ، آنوقت جملگی در رؤیاهای گوناگون بزبان
می آیند .»

وی ایبات بالا را در جای دیگر به تأیید تازیه تحقق میل اینطور کامل میسازد :

«... رؤیاها، آرزوها را خلق نمیکند بلکه آرزوهای را که قبلاً وجود داشته برمی-
انگیزند و آنچه را که بیداری با میدادن از خاطرات فرامی دهد، جرثومه آن بیشتر در ذهن تو
وجود داشته.» مابین عقاید و آراء بالا را در آثار شاعران ادوار جدید نیز می بینیم که خیلی به
موضوع روانکاوی نزدیک شده اند در مثل، ارتور شنیتلر در درحجاب پاتریس میگوید:

«اما رؤیاها امیال بی همتی هستند، آرزوهای پیشمانه ای که روشنایی روز مجبورشان
میکند در زوایای روح ما پنهان گردند و از آنجا نیز مجال خزیدن به بیرون را پیدا نمیکند مگر
بهنگام شب.»

یا اینک ویکتور هاردونک می گوید :

«... در رؤیا، که بهمدامی که شدید پنهانی و خلعجان و آرزو و تمایلات بزبان نیامده و
آفتابی نشده که با همه انکار، مال ماست، آنرا بوجود می آوریم.» (گودیوا)

ژان پل وهبل افکار مشابهی را بیان کرده اند. مثلاً ژان پل در اثر خود بنام در رؤیا
شب نویل، اشاره باین موضوع بسیار کلی میکند که: «خواب» نیز به عناصر سرکوبی شده طبیعت
انسانی و به طبیعت بطور کلی، برای وصول به حقوق خود مدد میکند... و اگر درین ماجرا از
همان قانونی تمکین نمیکند که بهنگام بیداری بر ما حکومت میکند و مقاومت و کتمان ما را
درهم می شکند و تعادل ما لوف ما را درهم میکوبد و همه جنبه های اشراقات و انطباقات ما را
درهم می ریزد، برای اینست که خود مظهر قانونی برتر است. هیل در قطعه ای که بویژه
به تأثرات ضد اجتماعی یعنی تأثرات فروخورده و بزحمت کتمان سده انسان کنونی، اختصاص
دارد، چنین می نویسد: «... امپراطوری پنهان و شبح آمیز غرایز و گرایشها در دوازدهمین
ساعت رؤیا سر میرسد و در جامه جلوات و تظاهرات بسیار در برابر ما بجولان می پردازد. رؤیا
پرتوهای وحشتناکی به زوایای تمایلات شهوی و خفایای روح آدمی می افکند. اینست که دیوان
و اشباح و هیاکلی را می بینیم که آزادانه از برابر ما میکنند و حال آنکه بهنگام روز این
دیوان در بند زنجیر عقل بودند و مجال خودنمایی نداشتند.»

اما در قطعه ای بنام احساس واقعی و شعر، از کتاب سپیده دم، نتیجه که باید او را پیشقراول
بسیار پیشرفته نظریه مربوط بر رؤیا از دریچه روانکاوی بشمار آوریم: رؤیا درینجا بمثابة وسیله
ارضای خیالی غریزه جلوه کرده است: «شاید این جفای تقدیر (در اطفای غرایز) بیشتر
بچشم میخورد، اگر همه غرایز چون غریزه گرسنگی دیر اطفاء نمیشدند: زیرا اغذیه
رؤیایی برای اطفای آن کافی نیست، اما اطلب غرایز بویژه آن دسته ای را که اخلاقی می نامیم،
به کم بسنده میکنند: اگر بتوانم اظهار عقیده کنم، باید بگویم که ارزش و معنای رؤیایهای
ما درینست که تا اندازه ای این فقدان اتفاقی «اغذیه» را بهنگام روز جبران میکنند...
این مختصرات (رؤیا) که به غرایز ما فرصت جولان میدهند و هر کسی می تواند به نمونه های
پارز آن مراجعه کند - در واقع تعبیر و تفسیر تحریکات عصبی ما هستند بهنگام خواب، منتهی
تمایز و تفاسیری بسیار آزادانه و بسیار خودسرانه... اما اینکه این رؤیا که بطور کلی در
طنی شبها، تغییری نمیکند، به صورت بسیار متفاوت، قابل تعبیر و تفسیر هستند و عقل خلاق برای

تجربیات واحد دیر و زو امر روز عاقل و موجبات کاملاً مختلفی در نظر می گیرد، علتش اینست که مبالغه این عقل امروز غیر از دیر و زاست، یعنی امروز شریزه های دیگر خواهان اطفاء و تصدیق و تمرین و تقویت و سبکباریست یعنی امروز اوست که طغیان کرده و حال آنکه دیر روز یکی دیگر طغیان کرده بوده است، (۱)

همه نظرات مزبور در باره ماهیت و اصل رؤیا که از نظر مادریک نظریه کلی نزدیک به نظریه شامل روانکاو خلاصه میشود، راستی چیزی جز حواشی اتفاقی معرفت اشرافی روح فلان شاعر نیست که آنرا ذراتش عرضه میکند. شاعران به این دانش از راهی رسیده اند که نه علمی است و نه تجربی و اگر در آثار شاعرانه، رؤیا، بنحوی بکار آمده اند که واجد اعتباری که ما برای آن قائلیم، میشوند، در حقیقت این موضوع، سحت و جنبه بی واسطه بودن تجربه شاعران را نشان میدهد.

انسان تعجب میکند ازینکه می بیند چقدر از اول تاریخ تا کنون چه شاعران و چه هنرمندان مشهوری از رؤیا برای توصیف حالات پیچیده روحی بهره برده اند. آثار ادبی مانند حماسه و قصه و نمایشنامه و شعر که رؤیا در طی حوادث و زندگی گمانی درونی قهرمانان آن بنحوی معنی داری مداخله میکنند. بی شمارند. ادبیات پدید آمده های رؤیا را در شمار ضروری ترین منابع خود بصواب می آورد، از منظومه های حماسی همبر گرفته تا حماسه بنه لوتکن (۱) و منظومه های مینتون و کلپشتک و ویلانده و هیل و لونو و غیره... بدون آنکه از داستان و پاره ای از گرایشهای آن مثل داستان های رمانتیک که بسیار در ادبیات جدید ما موثر افتاده است، سخنی بمیان آوریم. از همه گذشته می دانیم که شاعرانی مانند تیک و ا.ت.آ. هوفمان و ژان پل باچه شوری قهرمانان خود را بخواب دیدن و امیدارند و آنوقت رؤیاهای آنها را در طی داستان، شدت و بطور قاطعی بفعالیت و تأثیر می اندازند. در نمایشنامه نیز، هر چند اندکی کمتر و ضعیفتر، از رؤیا سود می جویند، از جانب دیگر قالب نمایشنامه ای بسادگی می تواند ماجرای رؤیایی را کاملاً در بر بگیرد چنانکه نمایشنامه های معروف کادرون و شکسپیر (سلیطه) و هلمبرگ (جپ. پا. بیرگت) گرلیپارکسر و هاپتمان (قودت دادن) و فولدا (کشور غنی و پر نعمت) و بسیاری از آثار جدید نمایشی که با الهام از بررسی های علمی رؤیا، پاره ای از رؤیاها را بصورت نمایشنامه در آورده اند. مانند: شتر ندرک (بازی رؤیا) و پیل اپل (مسافرت جهنمی هانس که با خوردن شیر خورد نمیکند) و فرانتس مونار (داستان گریک) و شتر ایشر (سرزمین رؤیا) و غیره، مؤید آنست. از شکل ظاهری رؤیا نیز با احراز توفیق سود جسته اند، مخصوصاً در آثار پهلوانی چنانکه در قصه نوئل اثر دیکنس. یا در اثر بی همتای نثاش معروف القرد کوبین بنام (مغحه دیگر) و آقای هانس ساکس (اهل وین) مننای آنرا از لحاظ روانکاو افشا کرده است. (در مجله ایماگو جلد اول سال ۱۹۱۲ - ص ۱۹۷)

بالاخره در آثار غنایی که در اصل خیلی بر رؤیا نزدیکست، اقتباس از هیئت ظاهری رؤیا بسیار متداول بوده است مثلاً هینسانک معروف و هیستر گانگ مخصوصاً همواره از تصاویر رؤیا خوششان آمده است و از رؤیا بمنابها اجابت کننده همه آرزوها تمجید کرده اند و زیباترین بیان درین باب از والتر فون درو گلواید است که دیکلین، سابقاً بدان اشاره کرده است.

(۱) استنباط بالا در اساس با استنباط رؤیاهای نوعی مطابقت میکند.

منظومه‌های رؤیایی بیشتر هانس ساکس پیرمستلزم بررسی خاصی است مادرینجا فقط به تجسم سرگرم کننده آن با اشاره میکنیم که خواب بازاری بی نهایت پر سود را درست در لحظه‌ای که بوزینگان مزاحم، اموالش را زیر و زبر و نابود میکردند دید (۱) درینجا باید بویژه بدجنه غنایی آثار رماتیک اشاره کرد و همچنین بگرایش‌های مشابه و نزدیک بدان: هاینه و شامیسو و موریکه و اوهلاند و آنته فون دروسته و کلمر و هیل و پایرون (رؤیا) و بسیاری از شاعران دیگر رؤیایا وصف کرده‌اند.

دلت، ازث. ف. میر و رؤیای شب تولد از هیل و قساید از شپیتلر (پدر، تدفین، ضیافت) و مضامین مشابه در کتاب «شاخ اسرار آمیز پسر بچه» از جمله آثاری هستند که ما را بیش از سایر آثار بهیجان می‌آوردند.

این بویژه از لحاظ روانکاوی جالب است که بیند رؤیاهایی را که شاعران آفریده‌اند خوب ساخته و پرداخته شده و مطابق قوانینی است که بتجربه، کشف شده است و با محک روانشناسی مثل رؤیاهای حقیقی جلوه میکنند و حتی توانستند پاره‌ای از قوانین مربوط بطرز کار رؤیایا در طی بررسیهای ادبی در رؤیاهای شاعرانه باز بیابند. بدین منوال هفتس در ضمن بررسی حماسه‌های زبان فرانسه نشان داد چگونه رؤیاهایی را که شخص واحدی در عرض یکشب می‌بیند بهم مر بوظند و یک واحد متصل و یکپارچه را تشکیل میدهند (ص ۴۵) همین طور چه پده در قساید عامیانه انگلیسی - اسکانلندی که در آن رؤیایا از دو پرده پشت سر هم تشکیل میشود، باین نکته اشاره میکند که چگونه: «پرده اول آنچه را که پرده دوم بروشنی و بدون پرده عرضه میکند؛ بنحو کنایه‌ای و مبهم طرح ریزی میکند.» اینها هستند جنبه‌هایی از بیان کنایه‌ای که شاعر کاملاً با آن خو گرفته است.

و اینک نکته دیگری ازین قبیل که در پنجمین مرتبه کتاب سوم عشق‌ها اثر اویلمی توان آنرا جست. شاعر درین مرتبه رؤیایی را توصیف و تعبیر میکند که در آن گرما بجای شور عاشقانه و گاو ماده بجای معشوقه و گاو نر بجای خود نایم نشسته است، نایمی که سرگشته عشق است. پایرون در ششمین قطعه کتاب دون ژوان یک ممت کنایه و ایما و اشاره عاشقانه بکار برده است که پیشتر بدان نیز واقف شده‌ایم: قهرمان بلباس زن درمی‌آید و بر خنخواب دودو میرود و وی هراسناک بیدار میشود در حالی که خوابی میدید که کنایات جنسی آن یاد آور افسانه گناه است. گاهی شاعر بروشنی از معنای پاره‌ای از کنایات نوعی سردمی آورد چنانکه توصیف اسرار الوزیس (۲) در دو آدهمین مرتبه رومی اثر گوته گواه آنست:

صاحب اسرار پنحوی غریب در وسط جمعی که از تجلیات شگفت انگیز پر بود، سرگردان بود، تو گویی در رؤیا حرکت میکند، زیرا درینجا سوسماران چنبرک زده بودند و در آنجا

(۱) برای سایر منظومه‌های رؤیایی هانس ساکس باید به فهرست هامپ مراجعه کرد، نمونه‌های متعددی از رؤیا در ادبیات حماسی در آثار فاکل هست؛ درباره آثار غنایی به کلیبر و برای یک مرور جالب به کتاب، «رؤیا در هنر و در اشعار» مراجعه باید کرد.

(۲) الوزیس شهری از یونانست که در آن «اسرار» مذهبی را برگزار میکردند. منعی به آراء و اعمالی اطلاق میشود که جز نخبگان کسی از آن سردر نتواند آورد.

دوشیزگان صندوقچه‌ای بسته‌را که به‌سنبله‌های بسیاری مزین شده بود، باخود می‌بردند ... سرانجام پس از کوششها و آزمایشهای متعدد، راز این پرده‌های شکفت انگیز آستان قدس پرو فاش گشت و این راز آن بود که آله‌زمین، بقهرمانی لطف کرده و در گذشته راز دل انگیز تن جاویدان خود را به ژاسون (یکی از پهلوانان اساطیری که در حادثه جوئی دلاور و بی‌پاک بوده است.م) پادشاه توانای جزیره کرت فاش ساخته است. آنگاه کرت پرازناز و نعمت گردید و تخت‌خوات شب‌زفاف آله‌غرق در سنبله‌شد و گندم فراوان زمین را پوشاند.

نمونه از معاصران نیز بما نشان میدهد که چگونه فلان نویسنده می‌توان رؤیای نمونه‌مربوط‌بزایمان را بصورت کنایاتی گاه‌الاصحیح بنمایاند. در تراژدی موریتس‌هایمان بنام: «دشمن و برادر» (۱۹۱۱) دوشیزه‌ای رؤیای خود را بازمیکوید و زنی پیچیده‌اروسن‌تر آنرا به آبتستی و زایمان تعبیر می‌کند و ما می‌توانیم آنرا تأییدالهامی یا اشرافی کنایه‌آب (آبهای جنینی) و صندوقچه - درین رؤیا بجای آن صحبت از یک زنک است (شکم بالاآمده) - بحساب آوریم. این نوع کنایه‌ها را روانکاوان کنایه‌های نوعی یا سرته‌ای می‌نامند.

پالاس (نایم)

شب پیش خواب دیدم که در دریا شنا میکنم و در برابر من در جاده‌ای تاریک جسم درخشانی شنا میکرد، زنگی بود برنک خون‌کمرنک و بایک روشنایی اثیری و ظاهراً زنک میزد - نزدیک صخره‌ای بالا رفت و آب بشدت منقلب شد و دختران خداوند دریا فرود آمدند و ازین سقوط جسم مزبور بیک‌ضربه حردشد. و درین نقطه دلم، بشدت احساس درد کردم ...

مادالنا (زن‌مسن بچه‌دار)

آنوقت بیدار شدم؟

پالاس

هنوزنه. احساس کردم که از رؤیایی سنگین بر رویایی سبک‌باز گذشته‌ام و باز همچنان شنا می‌کردم و در برابر من اکنون دیگر نزدیک‌افق، دوزنک بطور مرئی، پائین و بالامی رفتند و هر دو ظریف و پرتو افکن بودند، از جلوی من گذشتند و وارد کنفی اثیری از نور بی‌پایان شدند و من بیدار شدم، خسته و کوفته بودم و احساس درد میکردم، دردی که همین الان وقتی داشتم بالامی‌آدمم مرا بیاد خوابم انداخت - نمی‌دانم چیست.

مادالنا

محل این درد شیرین کجا بود؟ (دستش را روی سینه پالاس گذاشت) و هنگامیکه پستانهای ظریف نازنینت آهسته‌میزند، آنگاه حس نمیکنی که دیگر مال تو نیستند و گویی بسوی دیگری تمایل دارند؟ دو پستان در یکجا گردهم می‌آیند و برای این که محاسبه درست در بیاید، پس از مدتی از هم جدا شده دوتا میشوند، ای دوشیز؟

بدبختانه ما تاکنون جز تحقیقات پراکنده‌ای در خصوص رؤیا در شعر در دست نداریم، با این وجود بهمین مختصر دورنماهای گرانبهائی از معرفت‌شاعران در مورد روح و از ماهیت آفرینش هنری بدست آورده‌ایم. بد نیست بدانیم که نخستین بررسی در این مقوله که بر اساس روانکاوی مبنی است، از یک مورخ ادبی است که خیلی زود اهمیت روانشناسی تحلیلی رؤیا را

باز شناخت و تفکر اقتاد در قلمرو ویژه کار خویش از آن سودجویید و موفق هم شد. این تحقیق مربوطست به کار کوچکی از اتوگار فیشر که براسنی صرفاً بهمین موضوع پرداخته است: رؤیا در کتاب هانری سبز اثر گوته (شاعر و نویسنده سوئیس. آلمانی زبان در سده نوزدهم م). ما از میان قطعات متعدد رساله فیشر که جملگی مؤید عقیده مربوط بر وانگاو است. قطعه زیر را در اینجا می آوریم:

«بکسی که خوابمی بیند، بدون آنکه انتظارش را داشته و یا از آن آگاه باشد، قسمتی از عالم آراء و عقایدش فاش میشود و پیش از همه محتوی راستین امیال و آرزوهای پنهانیش پیش چشمش عیان میگردد که جرأت اعتراف آنرا حتی بخویشتن نداشت. این فقط در رؤیاست که هانری را درد غربتی بی پایان پریشان میسازد: زیرا هنگام روز فرصت آنرا نداشت. این فقط در رؤیاست که همه آنچه را که هیاهوی بیداری بمجال تظاهر نمیداد، و از ذهن میگریزند، بچولان درمی آیند مانند سر زئش، درد، درد غربت. تقریباً همه رؤیاهای هانری سبز، رؤیاهایی آمیخته به درد غربت است.»

«داستان هانری سبز مربوطست به روابط بین مادر و پسر. رؤیاهای هانری بر محور فکر مادرش میگردد، بر محور میل باز دیدن مادرش و توجه با او و در عین حال احساس شرم از این زرقت های دروغین.»

یکبار دیگر ملاحظه میشود که اندیشه هایی در رؤیا جلوه میکنند که بیداری بخشونت آنرا سرکوب کرده است. هانری اتفاقاً خویشتن را مرتکب گناه بزرگی میگردد و آن عدم داشتن مکاتبه با مادرش است و بزحمت باومی اندیشد و بهیچوجه از عواطف حقیقی خویشتن آگاه نیست. اما رؤیا این عواطف را بر او فاش میسازد» (ص ۱۷).

رساله فیشر با این منحصر شده است که بنمایاند که قوانین کلی رؤیاد در رؤیاهای موجود در آثار شاعران نیز بچشم میخورد. دکتر روییتسک مروف، کوشیده است همه فنون روانگاو را با همه جزئیاتش بکار برد و برای اینکار رؤیای اسمونت (قهرمان تراژدی هپرده ای گوته م. ۱۰) را برگزید و نشان داد که در طی تجزیه و تحلیل، آنرا واجد همه خصایص یک رؤیای واقعی یافته است. وی رؤیا را به مناسرمشکله اش تجزیه کرد و آنها را به قطعات مربوط در تراژدی متصل ساخت. و سرانجام توانست وجود آناری از افکار هنگام بیداری و در واقع بقایای هنگام روز، را در آن نشان بدهد و کنایات و رموز آنرا تمییر کند و پشت محتوی پندایک محتوی ناپیدا کشف سازد و در کل رؤیا و در جزئیات آن نشانه ای از تحقق آرزویی را بازیابد. نگارنده نیز در طی تحقیقاتش به یک بررسی مشابه پرداخت و هذیان و رؤیاهای موجود در داستان گرادپوا اثر جنسن را تجزیه و تحلیل کرد. و بسد این تجزیه توانستم جای رؤیاهایی را که شاعر برای توصیف حالات نفسانی قهرمانش بکار برده بود، به افکاری بدمم که این رؤیاهارا پدید آورده بود و بدین ترتیب رؤیاهای مزبور را در تسلسل و تداعی منطقی تغییرات روانیش سازم. منبعی که شاعران از آن الهام میگیرند درست همان منبعی است که تجزیه و تحلیل کننده با تحمل زحمات بسیار آنرا کشف کرده است یعنی وجدان ناهشیاری ناخود آگاه (۱). اکنون بار دیگر بهمان مسأله ای کشانیده شدیم که از آن آغاز کرده بودیم یعنی

(۱) در منظومه داستانی جنسن بنام فرا که نتوانستم آنرا بدست بیاورم مؤلف در باره رؤیا بقیه در صفحه ۳۶۳

موضوع روابط میانۀ رؤیا و آفرینش هنری . انسان ما خیلی زود بدان توجه کرده اند . پیشینیان ساده لوحانه می اندیشیدند که خاکیان مقرب در درگاه خدایان بهنگام خواب از مواهب شمر و شاعری برخوردار میشوند : چنانکه هومر و هزیود و اشیل ، شاعران نمایشنامه نویس قدیمی آنان برخوردار شده بودند . اعصار پیشرفتهٔ بعدی نیز توانست کاملاً این باورها را محو سازد چه شاعران نیز شاید به این منابع الهام باور داشتند . چنانکه در مورد پیدمبار (۱) شاعران غزلسرای یونانی پیش از میلاد (۴۰۰) می بینیم .

این اعتقاد پس بقول هنرزن (کتیبه شناس آلمانی در سده نوزدهم .م .) دیک موضوع قدیمی هند و اروپایی است که به آن سخت پابند بودند و پیوسته آنرا تکرار میکردند و آنرا در جامه های شاعرانه گوناگونی جلوه میدادند . ما در اینجا فقط به شعر قدیمی اثر هانس ساکس اشاره می کنیم ، در «اهداء» ، اثر کوتاه نیز که ازین زمره بحساب می آید ، واپسین بقایای این مبحث بیچشم می خورد . البته تصادفی نیست که ریچارد واگنر اشعار معروف زیر را در دهان هانس ساکس میگذارد (واگنر هم مانند گوته اثری بنام ساکس ساخته است .م .)

« ای دوست ، وظیفه شاعر اینست که رؤیایش را حفظ و تمبیر کند ، ازین باور کن ، شاعر حقیقی ترین وهم انسانی یعنی رؤیا را بر ما روشن میکند و مبنای آنرا بر ما فاش میسازد ، همه هنر نامه سرایی و شعر رسالتی جزین ندارد که رؤیاها را تمبیر کند . این از کجاست که شما بمدد رؤیا از پیش بدانید که از بوتۀ این عصر بزرگ پیروزیرون خواهید آمد . »

« از کتاب استادان نغمه سرا پرده سوم »

هبل عین این مضمون را در قطعهٔ هجایی خود بنام رؤیا و شعر آورده است : « رؤیاها و تفنن های شاعر بزرگدانه یکی شده اند و بی سرو صد از هم جدا میشوند و با هم را تکمیل می کنند . . . وی در قطعاتی از یادداشت های روزانه خود چنین می نویسد : « بیش از پیش باین عقیده هستم که رؤیا و شعر یک چیز بیش نیستند . . . و حالت خلسه و شور و هیجان شاعرانه (من اکنون عمیقاً آنرا در خود احساس میکنم) ، حالتی رؤیایی است ، بهمین جهت سایرین باید آنرا پیش خود مجسم کنند . در روح شاعر چیزی آماده میشود که او خود از آن آگاه نیست . »

اشارات و اعترافات مشابه در آثار شاعران کم نیست . چنانکه میدانیم گوته اشعار خود را زمانی می نوشت که در غریزه یا یک حالت رؤیایی ، او را باین کار برمی انگیزت . پل هایزه (شاعر و نویسنده آلمانی در سده نوزدهم . م) در خاطرات جوانی خود می نویسد : « همه آفرینشهای هنری در یک حالت برانگیختگی ناخود آگاهانه و اسرار آمیز و کاملاً مشابه حالت رؤیا ، به حصر معنای آن پایان می گیرد . »

غالباً نیز این مشاهدات و تجارب کاملاً فردی است که به کشف روابط مزبور منجر گشته است زیرا شاعرانی که توجه ویژه ای به رؤیای خود داشته اند مانند هبل یا گوته تقریباً کلاً ،

چنین میگوید ، « زندگی اغلب اوقات رؤیایی است که بهنگام بازبودن چشمها رخ می نماید اما رؤیا در واقع زندگی روح زندانی است ، پیام مرموز خدایانست از مقر و انا ، آن قصر نورانی که تا احوال دریاها قد برافراشته است و در آنجا هیچ چیز نهانی وجود ندارند و دبواریهای آن از آینه است . »

(۱) رجوع شود بکتاب بداهه درباره شاعری بنام کارمون .

مشاهده کرده اند که تا چه پایه آثارشان به رؤیا وابسته بوده است. ششم ماه نوامبر سال ۱۸۴۳ هبل در پاریس چنین نوشت: «در روز گاری هم که هنوز آثار شاعرانه تألیف نمی کردم، خوابهای شاعرانه میدیدم، اما امروز دیگر از آن خوابها نمی بینم. در جای دیگر پس از اشاره به سلسله ای از رؤیاهای شگفت انگیز، چنین بزبان شعر ادامه میدهد:

د سابقاً هنوز قادر بنوشتن تراژدی نبودم ،
از زمانی که بدان قادر شدم . رؤیایا ترکم
کرده اند : آیا اتفاقاً رؤیایا چیزی جز تراژدی
های ناقص هستند ؟ يك تراژدی خوب
مگر يك رؤیای کامل نیست ؟

در آثار گلر نشانه ای از مشاهدات درونی هست (از دفتر خاطراتش ۱۷ ژانویه ۱۸۴۸)
که شاعر آنرا به قهرمان دلخواه خود هائتری سبزه نسبت داده است :
« اگر بهنگام روز، کاری نمی کنم مخیله بهنگام خواب بیکار نمی نشیند؛ اما این شیخ محبوب
و آزار دهنده ؛ مخلوقاتش را با خودمی برد و بدقت همه آثار تلاشش را محو میسازد. » (از
یادداشتهای روزانه ج اول ص ۳۰۸) .

... از زمانی که مخیله و قدرت ناشکیبای آفریننده آنرا بهنگام روز بیکار نمی گیرم
بهنگام خواب بمیل خود به تلاش می افتند و يك تفنن رؤیایی را در جامه عقل و منطق خلق میکنند.
(هائری سبز جلد چهارم ص ۱۰۲) .

در گذشته ظاهراً عوض آنکه شعر و رؤیا را تمذیل کننده هم بحساب آورند، این دورا
مدمم وحتى يك چیز واحد تلقی میکردند. شاعران اشعار و قوافی و منظومه های کاملی را از
رؤیایا خود استنباط میکردند، چنانکه در منظومه کوبلاخان اثر کولریچ (شاعر انگلیسی
در سده هزدهم م.) که هاو لوک الیس صحت آنرا تأیید کرده است ، (دنیای رؤیایا ص ۲۶۹) از
ترجمه آلمانی مشاهده میشود. نمونه های مطمئن تر دیگری هم هست مانند منظومه های او هلا فلد
(شاعر آلمانی در سده نوزدهم م.) بنام عود و شکوه و رؤیا اثر هبل و چندین قطعه شعر
از هوزیکه و گلر و غیره . قصه رایانی مانند استونسون و ابرس ولینکوس (ژوزف پوپر)
نیز اعتراف کرده اند که بسیاری از مضامین خود را از رؤیا گرفته اند . حتی ازین هم قراتر رفته
تولیدهایی برتر از تولیدهای هنگام بیداری را بر رؤیا نسبت داده اند، اما معروفترین نمونه ازین
مقوله همان سونات شیطان اثر تارتینی (موسیقی دان ایتالیایی م.) است که اتفاقاً هاو لوک
الیس (در کتاب سابق الذکر در ص ۲۶۹) صحت آنرا مصرأ تأیید کرده است و آثار
شاعرانه ای مانند هوزیکر گرایسلر اثرات. آ. هوفمان را نیز میتوان مثال آورد .

بسهولت می توان پی برد که این خویشی میان رؤیا و هنر که غالباً آنها را از منشائی
واحد پنداشته و واجد ماهیتی یکسان دانسته اند، عده ای را برانگیخته باشد که از یکی بد دیگری
دست یابند. شاعران و فلاسفه نهضت رمانتیک به یقین بیش از دیگران به این نکته تمایل داشته اند
از همان سال ۱۷۹۶ تیک در مقدمه خود بر طوفان شکسپیر ، روس يك علم زیباشناسی را که
بر همین فکر استوار شده است ؛ چنین بیان کرد: « شکسپیر که آشنایی او به نظر یقانه ترین عواطف
روح آدمی در آثارش هویداست، ظاهراً خویشش را به مدد رؤیایا خود بررسی میکرد و تجاریدی

را که درین زمینه با انجام رسانیده بود، در شعرش حکایت می‌کرد. شاعر و روانشناس بی‌هیچ گمانی می‌توانند به مدد تحقیق در رؤیاهای خود ب میزان و بسمی تجربه خویش را توسعه بخشند.

شوپنهاور که به تأثیر افکار هندی به یک ایدئالیسم افراطی در خصوص رؤیا سوق داده شده بود، آنرا وارد قلمرو هنر کرد. در قطعه‌ای از آثار بعد از مرگش آنجایی که درباره هنر شاعری سخن میراند (چاپ در کلام جلد چهارم ص ۲۹۱) چنین می‌نویسد: «عقلست دانسته ازینجا سرچشمه می‌گیرد که وی به حقیقت رؤیا واقف است و حال آنکه شاعران دیگر تنها به حقیقت دنیای واقعی آگاه هستند. او چیزهای ندیده و نشنیده را درست بهمان شیوه‌ای که چیزهای ندیده و نشنیده رؤیاهای خود را می‌بینیم، بهمانی نمایاند و ازین هر دو دستخوش خیالی واحد می‌شویم. تو گویی که وی این سرودها را بهنگام شب بخواب میدیده و روزها آنها را در نوایی می‌کرده است... چقدر این سرودها واجد حقیقت رؤیا هستند... وانگهی برای این که به آثار نبوغ در آثار شاعران حقیقی پی ببریم و وارستگی آنرا از هر گونه تعلقی در یابیم، باید به کار شاعرانه خویشتن بهنگام رؤیا توجه کنیم.

... چقدر توصیفات رؤیایی مزبور از آنچه بحد عقل و زمینه چینی می‌توان بوجود آورد، فراتر است! و قتیکه از رؤیایی پر جنب و جوش و مفصل و جاندار بیدانمی‌شوید آنرا بررسی کنید و به نبوغ خود آفرین بگویند، و نیز می‌توان گفت: شاعر بزرگمانند شکسپیر، کسی است که بهنگام بیداری قادر بهمان کاریست که همه ما بهنگام رؤیا بدان قادریم. «ژان پل میگوید: «این فقط بهنگام رؤیاست که قوه مخیله می‌تواند باغ معلق خود را بیهترین وجهی شخم بزند و آنرا از انواع و اقسام گل پر سازد و از زنان در آنجا پذیرائی کند، چیزی که غالباً در باغهای خاکی عملی نیست. رؤیا یکقسم هنر شاعری غیر ارادیست (۱) و نشان مینهد که شاعر با مغز خاکی خود پیش از دیگران کار میکند...

همچنان شاعر حقیقی شنونده‌ای بیش نیست و نقش قهرمانان خود را با آنها تلفیق نمیکند بلکه زندگانی آنانرا تو گویی در رؤیا، تماشا میکند و با آنها گوش فرا میدهد.

نیچه در کتاب همیلادتر اژدی، رؤیا را یکی از منابع هنر عرضه میکند: «انسانی که بهتر حساس است در قبال عالم رؤیا همان رفتاری را دارد که فیلسوف در قبال واقعیت هستی و آنرا بنحوی مشخص و بالذات نظاره میکند و مطابق پرده‌های رؤیاست که زندگانی را تبیین و تفسیر می‌کند و از روی حوادث رؤیاست که یزندگانی ادامه میدهد و تنها تماویر دوست داشتنی و دل انگیز نیست که او تبیین میکند بلکه امور جدی و غمبار و ظلمانی و موانع ناگهانی و آزاد های تقدیر و انتظارات دشوار، خلاصه همه کمندی الهی، زندگانی باجهنم خود، در برابر او جولان میدهد. وی فقط تماشاکن نیست بلکه تلاش میکند و رنج می‌برد و از آنچه در برابرش میگذرد بنحو زودگذری متأثر میشود و شاید عده‌ای چون من بیاد داشته باشند که در بحبوحه حوادث خطرناک و وحشتناک رؤیا بفریاد گفته‌اند: «چیزی نیست خواب می‌بینم! میخواهم ادامه بدهم!» برای آنکه جرأت پیدا کنند و غالباً نیز موفق میشوند (۲)

۱ - کانت نیز در کتاب مردم‌شناسی رؤیا راهنم شاعری غیر ارادی خوانده است.

۲ - رجوع کنید به اشعار هبل، «طولانی‌ترین رؤیا با این حس نهانی همراه است که اینهمه چیزی نیست، حالا هر اندازه غمبار که میخواهد باشد.»

شنیده‌ام کسانی هستند که سه‌شب‌پشت سرهم يك رؤیا را دنبال میکنند، این چیزها ثابت میکنند که وجود باطنی‌ما یعنی آنچه‌ی که در همه ما مشترکست رؤیا را بالذاتی ژرف و ضرورتی نشاط آورمی‌پذیرد و تحمل میکند .

وجوه تشابه میان رؤیا و شعر بویژه مورد بررسی و تحقیق زیباشناسان ایدالیستی مانند ویشرو و لکلت قرار گرفته است . بدین جهت ویشرمیکوید: «... در همه تصاویر و استعاره‌هایی که شاعران بزرگ آفریده‌اند ، نفع‌های از رؤیا دیده شده است.» و آنچه ظاهر رویایی ندارد ، زیبا نیست ؛ شاعرانه نیست و براسنی هنر نیست .

بتازگی آرتور یونوس از اهمیت رؤیا در استدراک شیوه هنری سخنرانده و نشان داده‌است که بررسی رؤیا بهترین شیوه برای فهم ماهیت خاص هنر است .

برجسته‌ترین کوشش در جهت استفاده از روان‌شناسی رؤیا برای توجیه و تبیین پدیده‌های اساسی زیباشناسی توسط آرتور دور یوس در یکی از مقالات سالنامه پروس سال ۱۹۰۱ بنام «زیباشناسی و رؤیا» انجام گرفته‌است . وی از وجوه دوگانه متضاد لذت ناشی از حس زیباشناسی

(هنری) یعنی مسأله‌ای که بویژه در قلمرو روان‌گویی (۱) آغاز کرده است . آنگاه به تقسیم واقعی وجدان ما بوجدان زیرین و زیرین (تقسیمی که همین‌کننده وجود رؤیاست) یعنی سلوک در برابر آثار هنری که آنرا در عین حال هم يك چیز واقعی و هم يك چیز ظاهری با عارضه مینماید، می‌پردازد:

«آثار هنری اول وجدان زیرین را احاطه میکند تا بدینا وجدان زیرین مستقیماً مربوط شود آنگاه نفوذ تلقینی خود را از این راه اعمال میکند.» اما وجدان زیرین این محتوی بر استعاره و مشخص و محسوس وجدان زیرین را بمثابة يك چیز ظاهری و بی‌پایه تلقی میکند. احساس هنری فقط پابین دلیل وجود دارد که اعتقاد به این چیز ظاهری و مجازی و عدم اعتقاد بدان ، مربوط بدو قسمت جداگانه وجدان است اما بهم ملحق میشوند و وجدان غالبی را که

همان وجدان هنریست ، تشکیل می‌دهند.» در وجدان زیرین هم کمال مطلوب از واقعیت فرق ندارد ، «همه این جنب و جوش آفریننده کنایات و رموز که امروزه آنرا اساس سلوک هنری بحساب می‌آورند، چیزی جز فعالیت وجدان رؤیایی نیست که کارش خلق کنایه‌ها و دادن ظاهر

عینی و ملموس به محتوی درونی و باطنی خود و جلوه دادن آن بصورت پرده‌ها و تصاویر و حوادث است.» در برابر وجه تشابه مذکور که میان وجدان رؤیایی و جنبه هنری وجود دارد اتفاقاً جای‌شکی باقی نمی‌ماندند که سلوک هنری بر آزادی وجدان رؤیایی مبتنی است ، «وجدان رؤیایی از نیروی

تعقل میکاهد و بسوی احوال کودکانه و بی‌تقدیری و ساده‌لوحی و بیخبری می‌گراید.» «ارزشهای هنری (استتیک) را با توجه به گرایش غریزی آنها بصوب کنایات و شخصیت دادن به اشیاء می‌توان تجلی دوباره و موقتی و وراثتی استدراکات و استنباطات کودکانه بشریت تلقی کرد چه

بشردر ادوار کودکی خود همه‌کاینات را جاندار و با شخصیت تصور میکند.» این نظر اخیر را دوپرل در کتاب روان‌شناسی تعقل که مبتنی بر بررسی رؤیاست، اقتباس کرده‌است . وی درین کتاب کوشاست که تعقل را قسمی «استنباط بدوی از جهان» تعبیر

کند . توجه کنید که وی آنچه‌ی را که در قسمتهای نخستین این کتاب بمنوان تراکم تجسمات در رؤیا خوانده شده است ، در همه قوالب هنری کشف میکند و آنرا جز و سرشت مکاشفه تلقی

(۱) رجوع کنید به کتاب مشترک رانک و ساکس بنام اهمیت روان‌گویی برای علوم روحی.

میکنند (۱) وی ازین جا آغاز میکند که: «پایه فکر بر جزیانی ناخود آگاهانه استوار است و توجه این جریان، کاملاً ساخت و پرداخته، وارد حوزه خود آگاهی میشود. این موضوع بویژه در مورد خلق حقیقی هنری صادقست و بنحو وسیعتری در مورد همه آثار داهیا نه اما در مورد آنچه چیزی که بزبان آلمانی (اینگال ویزبان فارسی «تخمین») نامیده میشود، کمتر صادقست، فایده تحقیقاتی که ما نتایج آنرا در بالا بیان کرده ایم هر چه باشد، این نکته را آشکار ساخته است که سخت کلی هستند و فقط با تحقیق تحلیلی در کار رؤیا و حیات ناخود آگاه (وجدان منقول) توانسته ایم مناسله مزبور را از نزدیک بررسی کنیم. بررسی معنا و محتوی تصاویر رؤیا اتفاقاً ما را کاملاً وارد جریان آفرینش هنری می‌سازد.

میان این دو، مرزی وجود دارد که بررسی مزبور اهمیت آنرا بر ما آشکار ساخته است این قلمرو مرزی همان خیال‌بافی، «تاریخ دامه یافته» است. خیال‌بافی چون خیلی نزدیک بر رؤیاست غالباً چیزهایی را که در رؤیا فقط ممکن است در هیئت دیگر گونه ببینیم، بروشنی بر ما آشکار می‌سازد و از جزئیات آن قسمت فعالیت قوه مخیله پرده بر میدارد که جز بمذ تحلیل مطول رؤیا کشف شدنی نیست و از شعر نیز که برای مردم ساخته میشود، نمیتوان آنرا توقع داشت؛ مانند خود خواهی، تحقق آرزو و صبه شوی و غیره. خیال‌بافی که حتی از نظر شاعران نخستین مرحله کارهای شاعرانه است در قبال رؤیاهای دست نخورده (دیگر گونه نشده) همانست که اثر هنری ساخته و پرداخته در برابر رؤیایی که در نوع خود بی نظیر است. خیال‌بافی ما را متوجه این موضوع میکند که عوامل محرکه ناخود آگاهانه و محتوی روانی در هنرمند و ناایم یکست و فقط (تدارک ثانوی) متفاوتست. اثر فلان شاعر در حقیقت همان نهانی ترین خواست و آرزوی اوست که با نگاه گوناگون دیگر گون شده، جامعه‌موش کرده و بشکل کنایات مختلف درآمده است و گاهی نیز نشانی از سوابق فر و خورده دوران کودکی او که در همین حال همواره در عالم ناهشیاری فعالست، در بردارده که درین صورت باید آفرینش هنری را یکقسم تسکین و تسفیه روانی بحساب آورد. نه همان آذراه بررسی رؤیاهای مختلف با این نتایج و استنباطها می‌رسیم؛ بلکه از پارهای از آنها انگیزه‌ها و گرایشهایی که در همه آدمیان مشترکست، دست می‌یابیم و تغییرات متمادی این انگیزه‌ها و گرایشها را تا زمانی که بصورت یک اثر هنری عرضه میشود، در می‌یابیم. رؤیاهای مزبور، در رؤیاهای نمونه‌ای، نامیده میشوند و در صحایف پیشین آذراه بررسی آنها، درباره پارهای از منابع روانی، اطلاعات قاطعی بدست آوریم.

بدین منوال با بررسی رؤیاهای مربوط به برهنگی توانستیم از دیدگاهی تازه پاره‌ای از آثار شاعرانه را بررسی کنیم و نفوذ گرایشهای مشابه را که بدست ما نمود (مقتضی روانی) سر کوبی

(۱) دورلر داز آفرینش آهنگها را آذراه تراکم تصاویر رسمی توجیه و تعبیر میکند (در کتاب فلسفه موسیقی ص ۸۶، در دین عقیده یکی از اظهارات موزارت متکی است. اخیراً هانس تو ما کوشیده است تقاضی را یکقسم تأمل و تماشاای درونی مشابه رؤیا تعبیر کند، «درینجا آن چیزی بمیدان می‌آید که در آفرینش هنری آنرا بحساب وجدان ناهشیار یا ناخود آگاه میکشاندند گیرایی پر توان و جنبه غیر عقلی اثر هنری در همینجاست. خود هنرمند قادر به توجیه آن نیست، بمداد و چیزی خلق میشود، اما این نه‌ای اسرار آمیز طبیعت است که خلق مزبور را هدایت کرده است. عمل هنرمند درین ماده ظاهراً بدستور عقل هنگام بیداریست، اما تو گویی در رؤیا کار کرده است.

شده است ، در آن تمیز دهیم . (۱) حکایت اندرسن و قطعه نوزیگا (سرودششم از کتاب ادیسه هم-م.) که قیلابدان اشاره کرده ایم . از مشخصترین نمونه های این نوع هستند . اینها از سرکوب شدن امیال و آرزوهای پدید می آیند که واجد نتایج و وجوه متنوعه و گوناگون است ، از میل بخودنمایی مخصوص ادوار کودکی سرچشمه میگیرند که بنحوی بسیار روشن در پاره ای از رؤیاهای جلوه می کنند . می توان بعض مضامین شاعرانه را نیز در قلمرو گرایش های مزبور بحساب آورد (همان مضامینی که در اساطیر نیز بدان برمی خوریم) . مانند پوشیدن البسه فاخر در هوناوانا ، (نمایشنامه ای از موریس مترلینک .م.) ، کبد و زنجیر شدن (در ادیسه) یا تمویض جسم (در کتاب هانری بیمار) یا نامرئی بودن (ماجرای خانم گودیو ازن افسانه ای انگلیسی که شوهرش او را مجبور کرد برهنه شهری را زیر پا بگذارد و پاره ای نیز گویند که نامرئی گشت .م.) و یا همه احوالی که الگوی آنرا در حالت پاره ای از رؤیاهای (برهنگی و نداشتن قدرت حرکت و غیره) و ضد آنرا در بعض علائم بیماریهای عصبی (کهر) و یاد در خیال باقیها و حتی گاهی در انحرافات جنسی (مانند علاقه بکفش زنان و غیره) می توان بدست آورد . همه تصاویر مزبور که مضمون برهنگی آنرا الهام و القاء میکند از کنجکاوای جنسی هنگام کودکی مخصوصاً در مورد پدر و مادر نیرو میگیرد . گرایشهای ممنوع کفنده دمن ، اجتماعی در اینجا بهمان اندازه جلوه میکند که گرایشهای مربوط به تسکین و تشفی امیال ممنوعه . اما افسانه اساطیر صورت مادی و خارجی بر رؤیا میدهد و شر بر عکس ظاهر آشکار است که بدان جنبه درونی و معنوی بدهد .

مقایسه رؤیاهای نمونه ای با پاره ای از مضامین شاعرانه بسیار شایع دیگر بتازگی آغاز شده است . از سویی تجزیه و تحلیل رؤیا ازین دیدگاه هنوز چندان پیش نرفته است و از سویی دیگر مضامین شاعرانه آنچنان مورد تدارکات و جرح و تعدیل های گوناگون واقع شده اند که در هر حال نمی توان آنها را بصورت نخستین خود بازیافت . اما بهر تقدیر باید خاطر نشان ساخت تحقیقات مختصری که تا کنون درین زمینه انجام گرفته است این نکته را آشکار میسازد که عوامل جنسی در آفرینش آثار شاعرانه مؤثر است .

این موضوع مخصوصاً درباره عقده ادیب صادقست : تراژدی سوفوکل که ما را به تجزیه و تحلیل رؤیا هدایت کرده بنحوی بسیار آشکار گرایش های کودکان را که پدر خود را رقیب خطرناکی بحساب می آورند ، تشریح می سازد . (اشاره به تراژدی معروف سوفوکل بنام ادیب پادشاه است .م.) پژوهش مأمیتی برین فکر که در روح بشریک سر کوفتگی کهنسال وجود دارد ، این امر در طی بررسی ادبیات جهانی تجسمات کمابیش مستور و جابجا شده و یا تضییف شده ای از همین کشمکش بدوی را که متوالیاً توحه شاعران را بخود جلب کرده ، بر ما آشکار ساخته است . اتور انک با تکیه به مثال های متعدد نقش مضمون زنا با محارم را در ادبیات و اهمیت آنرا در حیات روانی هنرمندان و شناخت آثار هنری نشان داده و عمومیت آنرا با آنچه گذشت باز جزییاتی است که باید مشخص شود: نقش مضمون مزبور در حیات خصوصی هنرمندان و مسأله قالب و سبک هنری در هر موردی مستلزم توضیحات و تمبیرات ویژه ایست . ارنست جونز ، هاملت را مورد یک بررسی مفصل و کامل قرار داده است . وی با تکیه به کتب

فراوانی این مسأله را از جهات متفاوت بررسی کرده و تا اعماق مطلب فرورفته است اما
 او درین جستجو بدست آورده با آنچه ما دربارهٔ تعبیر رؤیاهای نمونه‌ای در صحایف
 گفته‌ایم، مطابقت: او بیک خیال‌بافی مبتنی بر زنای با محارم باور دارد (۱). جونز
 قهرمان تراژدی هاملت را بررسی کرده بلکه نشان داده است چگونه سایر اشخاص درام
 نیز واجد معنایی از لحاظ روانشناسی هستند، اشخاص مزبور بنحوی هوماتیک و جوه
 روح شاعر را تجسم بخشیده و آنرا متعدد کرده‌اند. اگر بگوئید که هاملت چون ادیپ
 جز مظهر یک مضمون قدیمی اساطیری نیست، ما نیز ازین رهگذر استفاده کرده می‌گوئیم
 مخلوقاتیند قوه متخیله توده مردم تابع همان قواعد و قوانینی است که آثار هنری فردی.
 و شاعران عقده‌های خویشتن از میان مضامین موجوده انتخاب میکنند و خود را
 مجبور می‌بینند که از آنها استفاده کنند. از آنجا که آنرا ذکر گون سازد. هاملت
 نیز مانند افسانه ادیپ که چندین بار بصورت شاعرانه در آمده است، در هیئت بدوی
 و اساطیری خود در حقیقت مظهر و تجسم دهندهٔ واکنش یا عکس العملی است
 در برابر همان کشمکش‌های درونی (منتها این دفعه جا بجا شده است)، شاعر که در درون
 او کشمکش‌های مزبور می‌جوشد، جزین کاری نمی‌تواند بکند که آنرا در قالب قدیمی بریزد.



(۱) مادرینجا بهیچوجه کتاب «شکمپیر هاملت از لحاظ مسائل جنسی» اثر اربک وولفن
 را در نظر نمی‌گیریم (برلن ۱۹۱۳) وی بنحوی سطحی و اشتباه آمیز روش روانکاوی را
 تعبیر مینماید.

رؤیا و اساطیر

رؤیا ما را باحوال بسیار قدیمی
تمدن بشری هدایت میکند و
در استدراک بهتر آن ما را مددکار
میشود .

نیچه

اهمیت رؤیاها در تکوین اساطیر و افسانه‌ها از قدیمی‌ترین ادوار مورد توجه و تصدیق محققان و نخبگان بوده است. اساطیر شناسانی مانند لیسترنر، هانفهارت، روشر و اخیراً وونت نیز بنحوی نافذ نقش رؤیاها و بویژه نقش رؤیاهای اضطراب‌آمیز را در اساطیر گوناگون یا لااقل در مضامین مهم اساطیری بررسی کرده‌اند. کابوس‌ها بویژه از بسیاری جهات یادآور مضامین اساطیریست. پاره‌ای از عناصر آن مانند: انواع و اقسام فریادها (استمداد) و احساس اینکه نایم‌قادر نیست خود را از مهلکه‌ای که در آن گیر کرده است، نجات بدهد و سایر جنبه‌های دلهره‌انگیز آن ظاهراً مطابق النمل بالنمل در پاره‌ای از قصص اساطیری منعکس شده است. محققان ادوار اخیر که معتقد به توسعه دایمیه تحقیقات مزبور بودند؛ نفوذ رؤیا را در آفرینش‌های توده مردم بررسی کرده‌اند. فردریک فن درلین، که اندکی پس از انتشار کتاب تبیین خواب فروید (منظور همین کتاب است. م) به اهمیت روان‌کاوی درین زمینه توجه بسیار میکرد، از آن پس بمطالعه نمونه‌های دیگر رؤیا پرداخت، بدبختانه همت خود را محدود به کشف وجود تشابه بین اساطیر و محتوی پیدای این رؤیاها ساخت.

هر اندازه چنین مقایسه‌ها و پیدا کردن وجوه تشابه بین این دو، گیرا باشد باز برای رساندن اهمیت رؤیا در تکوین اساطیر و افسانه‌ها کافی نیست زیرا کشف روابطی میانه چند حادثه جالب رؤیاهای مادقصری و افسانه‌ها و اساطیر، در حکم بررسی عمیق مسأله مزبور نیست. درین جا هم پژوهشهای مبتنی بر روش روان‌کاوی، محققان را درین راه بسی فراتر از فلان توصیف صاف و ساده برده و با تکیزهای ناخودآگاهانه مشترک میانه رؤیا و اساطیر رسانده است.

ریکلین، بایک سلسله شواهد، نشان داده است که تحقق آرزو و کنایات و رموز در قصص تابع همان قواعدی است که بعمد شیوه روان‌کاوی در رؤیا کشف شده است.

چرلز نظریه مربوط به روابط بین کابوس و افسانه را اثبات کرده، موشکافی نموده و غنی ساخته است و از محتوی نا پیدای کابوس‌ها استفاده کرده پاره‌ای از اشکال خرافات قرون

وسطایی را توجیه کرده است (جادوگران، شیاطین، جادوگران موهوم گرگه‌نما، مردگان موهومی که خون زندگان را می‌مکند و غیره) ابراهام بشیوه‌ای جامع و مانع افسانه پرومته را (افسانه‌ایست اساطیری مربوط به پرومته، خداوند آتش که طبع اساطیر، موجود تمدن بشریست پس از اینکه انسانرا از گل ساخت برای اینکه جانی باو بدمد، آتش را از آسمان ربود و خدای خدایان بفکر مجازات او افتاد وزن خوش خط و خال بدسیرتی را بسوی او گسیل داشت. اما تیتان، یاغی خدایان این حیله را بر ملا ساخت، سرانجام خدای خدایان دستور داد پرومته را در قفل کوه‌های قفقاز در بند کنند. لاشخواری جگرش را می‌درید که هر کول پسر خدای خدایان او را از بند نجات داد. م.) تعبیر و تفسیر کرد و نشان داد تا چه اندازه قوانینی که باروانکای در رؤیایا کشف شده است، در مورد مخلوقات قوه منخبله توده مردم تطبیق میکند. رانك ارزش تعبیر اساطیر را از راه روانکوی و بویژه کنایات و رموز آنرا که اینهمه مورد انکار واقع شده، بررسی کرده و آنرا غیر قابل انکار نشان داده است. او نشان داده است که در افسانه تولد قهرمان، موضوع گذاشتن نوزاد بمحض تولد در صندوقی و رها ساختن آن در آب، چنانکه در رؤیایا هم مربوط به زایمان که اندکی پیشتر تعبیر شده است، بیانی کنایه‌ای و عمدتاً تعبیر شکل یافته از جریان تولد است. پس می‌توان به مدد روانشناسی اجتماعی عنده زیادی از رؤیایا کنایه‌ای را که ظاهر آگاملا جنبه فردی دارند، و همچنین در عوض، سنن افسانه‌ای را به مدد اشاراتی که از رؤیایا بدست می‌آید، تعبیر و تفسیر کرد. و بسیاری از پدیده‌های تاریخ تمدن را دریافت زیرا غالباً مشاهده شده است که کنایات، بقایای مفاهیمی است که در بدو امر بمعنای ضد مذهبی متداول بوده است.

برای آنکه روابط مختلفه میان کنایات را بارویا و اساطیر و تاریخ تمدن تشریح کنیم، مثالی می‌آورم. از بررسی تاریخ تمدن درمی‌یابیم که استعمال کلمه آتش بعنوان استعاره بجای عشق که در رؤیایا هم بدان برمی‌خوریم و در هر سرما کنایه‌ای بیش نیست، در بدو امر عوض معنای کنایه‌ای امروزی دارای معنای واقعی بود، معنایی که از لحاظ تکامل بشریت خیلی هم مهم است. تولید آتش اتفاقاً در قدیم جانشین خود عمل جنسی بود (بدین معنی که بهر دو آنها یک قسم نیروی شهودی نسبت می‌دادند) با تجسمات مربوط بدان. شاهد بسیار قدیمی این امر را در آثار هندی می‌یابیم که تولید آتش را بصورت يك عمل جنسی عرضه میکند: مثلا در ریک ودا (یکی از کتب چهارگانه ودا)، کتاب دینی هندیان که خود مشتمل بر ده کتابست و از لحاظ پی بردن بریشه اساطیر یونان قدیم حایز اهمیت بسیار است. م.) درین باره چنین نوشته شده است:

«اینست چوب اسطکاک، عامل مولد (شاخه‌نر) که آماده است، مادر (شاخه ماده) را نزدیک کن تا ما بشیوه قدیم چوب نر را در آن فرو کنیم و از اصطلاح آنها آقنی (آتش مقدس یا خدای آتش نزد هندوان، م.) بیرون بجهد، کسی که بکنایات واقف است (آقنی) درین دو شاخه ساکنست، مانند نطفه که جهش آن مجلاننه زنان را باردار می‌کند. او (شاخه نر) در شاخه ماده فرومی‌رود، چهارهش را نیک می‌دانند...» (۱)

هنگامیکه هندو آتش برمی‌افروزد، دعایی زمزمه میکند که به افسانه مربوطست. تکه چوبی بر میدارد و میگوید: «این از تست که آتش بیرون می‌جهد، آنوقت دو پر علف روی

این قطعه از کتاب شرودر بنام عجایب و اشارات در ریک ودا (ص ۲۶۰) نقل شده است.

آن گذاشته ادامه میدهد: «شما دو بیضه‌اش هستید، سپس تکه چوبی را که طاق‌واز زیر گذارده‌است برداشته میگوید: «شما دو بیضه‌اش هستید» (یعنی دوشیزه آسمان. م. ۱۰). آنوقت تکه چوب را بر روغن آغشته کرده فریاد میکند: (توهم قوتش) آنوقت آنرا روی تکه چوب افقی گذاشته میگوید: (پوروراواس) و غیره. پس تکه چوب افقی را با آن حفره کوچکش بجای الهه باردار و تکه چوب عمودی را عوض آلت خدای اساطیر که سبب بارداری الهه شده تلقی میکنند. فلوگر و وینوس (۱) نزدشناس معروف درین باره میگوید: «تولید آتش از راه اسطفاک و فرو بردن دو تکه چوب ذریکدیگر، عملی که نزد بسیاری از اقوام متداولست، بنا برین نزد هندوان قدیم مبرر عملی جنسی بود. اجازه بدهید بگویم که این تعبیر منحصر به هندوان نبود بلکه نزد اقوام ساکن جنوب افریقا نیز متداولست و آنان هم تکه چوب افقی را (ماده) و تکه چوب عمودی را (نر) می نامند، شینتز سابقاً بوجود چنین تعبیر و تفسیری نزد پارهای از اقوام اشاره کرده بود پس از او کشف شد که این استنباط در آفریقای جنوبی و بویژه نزد قبایل غربی آن شایع است».

کنایات جنسی مربوط به تولید آتش، در افسانه بودن آتش بدست پرومته نیز که اساطیرشناس معروف گون (۱۸۵۹) ریشه آنرا دریافته‌است، بوضوح بیچشم میخورد. گذشته از افسانه پرومته در سنن دیگر نیز روابطی میان بارداری و آتش آسانی، (آذرخش) مشاهده میشود. ازینجاست که اوپه گروپ (۲) درباره افسانه سهله (مادر خدای پاده در اساطیر یونان که مشوقه خدای خدایان بود و این بی احتیاطی را کرده که خواست زوس را در وسط حاله افتخار ببیند اما به آتشی که گرداگرد زوس را فرا گرفته بود سوخت اما بچه‌ای که در شکم داشت از مرگ نجات یافت و زوس او را تاروز تولد در رانش حفظ کرد. این بچه همان دیونیزوس خداوند پاده‌است. م.) که تن سوزان او به خداوند پاده حیات می بخشد، میگوید که اولین افسانه با احتمال یکی از شواهد نادره‌ایست برینکه یونان واجد اساطیری از نوع قدیم مربوط به جهش آتش مقدس می باشد، و نامش «شاید در بدو امر» به معنای «تخنه» یا «میز» و یا شاخه زیرین بوده است. در چوب ترد این شاخه جرقه‌ای مشتعل میخورد که تولد آن، «مادر» را میسوزاند. در تاریخ تولد اسکندر کبیر که بصورت افسانه در آمده است، همچنین گفته شده است که مادرش الیمپاس روز قبل از جشن هروسیش بخواب دید که طوفانی سهمگین دوروبر او فرید و برق ساعتی نیز بسینه‌اش فرو افتاد و آنرا سوخت، سپس آتشی تند از آن بیرون جست و شعله‌های سوزان آن در افاق‌های دور دست ناپدید گشت (تاریخ اسکندر کبیر تألیف دروین فیلسوف آلمانی در سده نوزدهم (ص ۶۹). همچنین باید، به افسانه معروف ویرزیل ساحر دینجا اشاره کرد که برای گرفتن انتقام از زیبایی جنابکاری همه آتش شهر را خاموش کرد و یکسای اجازه بر افروختن آتش تازه دادند مگر دولت تناسلی زن مزبور که برهنه در برابر اظار همه قرار می گیرد. در برابر امر مزبور برای بر افروختن آتش، نهی‌های هم هست از جمله درستن مشابه سنت پرومته مانند قسه اهور و پسیکه که بروس

(۱) در کتاب «عصر الهه خورشید».

(۲) و نیز آورده‌اند که هکوب وقتی که پازیس را آبتن بود (اینها اشخاص اساطیری یونان هستند. م.) خواب دید که هیزم سوزانی از او بدنی آمده که همه شهر را با آتش کشید (رجوع کنید به افسانه حریق مبداء افزاء در شب تولد اسکندر).

کنجکوا اجازه نمیدهد یا چراغ خود چهره دیدار کننده شبانه را روشن کند یا حتی سر گذشت
پریاندر (انستیدین یونان م.م) که مادرش معشوق ناشناسی را که در تاریکی شب پنهان بود؛
در آغوش میکشد .

هر نقطه‌ای که آتش در آن بر می‌افروزند مانند محراب، بخاری، اجاق، چراغ و غیره
مثل همان تکه چوب اقی بنوبه خود بتوان کنایه‌ای بجای زن استعمال میشود . باین جهت
یکی از فرق ضد کاتولیکی قدیمی هنگام نماز سیاه خود عوض محراب از فرج زنی که بر هندطاق و از
می‌خواهید استفاده میکرد . هر و ذوت می‌نویسد (کتاب پنجم ص ۹۲) هلیسا ، زن
متوفای پریاندر که آمده بود پیشگویی خود را با او در میان گذارد، برای این که شوهرش او
را بجا آورد گفت : «تو فان را در تنور سرد گذاشته‌ای» بهمین نشانی او را متقاعد کرد زیرا
پریاندر بچسبند هلیسا چسبیده بود .

مشاهدات بالا همچنین با آداب و رسوم مربوط به آتش شب عروسی و قصص خنده آوری که در
فرهنگ عامه مردم سخت فراوانست که در آن از فروغ زندگانی سخن بمیان می‌آید و همین
کنایات در جامه ماجراهای رؤیایی عرضه میشود، تطبیق میکند . مثلاً یکی خوابی بیند که
پطروس ولی چراغ زندگی او زتش را در آسمان بدون نشان میدهد و چون چراغ شخص او دیگر
چندان روغنی ندارد؛ میکوشد تا چکه چکه از روغن چراغ زتش بانک انگشت به چراغ خودش
بریزد . این حیل را تا آنجا ادامه میدهد که پطروس مقدس بدو نزدیک میشود . آنوقت
دست و پایش می‌لرزد و ترس برش میندازد و یکدفعه بیدار میشود و می‌بیند که انگشتش را در
فرج زتش گذاشته و آنرا بدنه‌اش برده و لیسیده است . مورد مشابه دیگری از استعمال کنایات
جنسی مزبور در قصه‌ایست که کشیش به دوشیزه‌ای میگوید : «فروغ زندگی» تو همان فرج
تست و دوشیزه در جواب میگوید : «آخ حالامی فهم که چرا محبوبم صبح امروز قتیله‌اش را در
آن فرو برد . (از انتر و پیفتایا ص ۲۵۵ و ۳۱۰) برعکس در قصص خنده آور بالزاک رفیقه
شاه برای اینکه خود را از مزاحمت کشیش مزاحمی نجات بدهد، میگوید : «شاه دوست ندارد
که من از روغن‌های مقدس استفاده کنم » .

معنای جنسی مزبور رفته رفته توسعه یافت و بهر آنچه که با کنایه اولی سابق الذکر مربوط
میشود ، سایه افکند . در مثل بخاری دیواری که در پاره‌ای از قصص، لك لك بچه را در آن
می‌اندازد ، کنایه‌ای از فرج زن و بخاری پاك كن کنایه از آلت تناسلی مردمیشود (۱) چنانکه
در زمان ماهر نقش آن در آرزوهای مربوط به خوشبختی گواه این مدعاست، زیرا بسیاری از
کنایات مربوط به خوشبختی در هدایت امر همان کنایات مربوط به بارداری و بارآوری و
حاصلخیزی بوده است مانند نعل اسب (اثر پای اسب) ، برك شديد ، مهر گیاه و غیره
(البته نویسنده فقط به کنایات خوشبختی نزد ملل غرب نظر داشته و کنایات مشابه را
نزد ملل شرق بحساب نیاورده است . م .) یا حتی در زبانهای کنونی ما بسیاری ازین
کنایات مربوط به آتش هنوز حفظ شده است مانند تمایز «فروغ زندگانی» و «حرارت» عشق و
«آتش گرفتن» (بمعنای عاشق شدن) و «شعله» بمعنای معشوقه . (در زبان فارسی نیز ازین نوع

(۱) بخاری پاك كن بتدریج اینطور آواز مینویاند «بله فرداست» فردا صبح خیلی زود
که من باید لوله‌های خانم سر پرست دیر را پاك كنم ! (از انتر و پیفتایا جلد ششم)

تعمیر کم نیست : آتش بیجان زدن ، سوختن ، آتش در درون داشتن ، آتشی که نمی میرد
(وقیره . م . ۰)

و نیز می توان کنایات و معالیم دیگر را نیز در نظر گرفت و مراحل مختلفه اشتمال و موارد
اشتمال آنرا بررسی کرد (۱).

یکی از کنایات بویژه مهم برای استدراک رؤیا و همچنین قصص و حکایات ، آن کنایه ایست
که پدر و مادر را در خانه مردان برجسته و درباری عرضه میکنند . خیال باقیهای جاه طلبانهای
که فرد بدان واسطه میکوشد مقام حیات خانوادگی خود را بالا ببرد ؛ استدراک خیال باقیهای
مشابه را نزد ملل مختلف آسان کرده و بما آموخته است تا اشخاص توانائی را که با قهرمان ،
دشمنی میکنند ، بعنوان مظاهر پدر و زنانی را که میکوشند تا از قهرمان حمایت کنند ، بعنوان
تصاویری از مادر بپذیریم . در واقع پادشاه و ملکه ای که تقریباً در همه قصص از آنها یاد شده
است ؛ همان پدر و مادر هستند و همین طور قهرمان فلان افسانه یا اساطیر همان پسر خانواده است و
قصة قهرمانی ، لباس مبدل رفتار دو گانه و متضاد اوست نسبت به پدر و مادر .

بعنوان مثال افسانه بسیار مشهوری را که کاملاً از روی یکی از رؤیایها ، رؤیایی که بی گمان
با رؤیاهای نمونه ای یا نوعی ما بی شباهت نیست ، ساخته شده است ، در اینجا نقل می کنیم . اینست
آن حکایتی که تئودور بنته (فیلسوف و زبان شناس آلمانی در سده قبل م .) انشاهای آنرا در
همه دنیا با هم مقایسه و دنبال کرده است : پسر ی خواب می بیند که بزرگتر از پدرش
میشود ، امپراطور میشود . این سبب خود ستایی و گردنکشی او میکرد در بنحو ، که پدرش

بی خبر از ریشه رفتار پسر (یعنی رؤیای مزبور) او را سیاست کرده از خانه بیرون میکند . اینست
که پسر بدربار امپراطور میرود ولی با از افشای راز سر یاز میزند و باین سبب بزندان می افتد و
محکوم بمرگ از گرسنگی میشود . اما سر انجام سوراخی در دیوار سیاه چال خود حفر میکند
و باین وسیله هر شب با دختر امپراطور را بطنه برقرار میسازد و او چون شیفته اش بود و بدو غذا
می رساند ، پسر بالاخره با حل معمای مشکل و ابراز دلوریهای بزرگ (مانند زوین اندازی و
غیره) موفق میشود دختر امپراطور را بواقع بزنی بگیرد و از سر پدر او در امان بماند (یعنی او
را بکشد) و جان نشین او گردد . خلاصه مزبور که چیزی جز یک نسخه مخدوش بسیار شایع از این
حکایت هزار چهره نیست ، با اندازه کافی نشان میدهد که اصل موضوع در باره همان داستان قدیمی
خانوادگی پسر جاه طلب است که (در خیال) پدرش را به پایه امپراطوری می رساند و بعد سرش
را از سرش و امیکند برای این که جان نشینش شود . موضوع حکایت مزبور چنانکه از روانکاوی
فعالیت تخیلی فردی و اساطیری برمی آید ، در واقع ، تصاحب مادر است که درین جا با عواهر
(دختر امپراطور) جا بجاشده است . البته خلق و خوی مادرانه او از اینجا بیچشم می آید که در تفذیه
قهرمان حکایت میکوشد ، البته این نقش مادرانه از افسانه سر راه گذاردن طفل که به داستان
خانوادگی مربوطست ، منشعب میگردد . مقام رفیع نیز چیزی جز جا بجاشدن زندگانی خانوادگی
نیست که بخدمت افکار جاه طلبانه گذاشته شده است و مخاصمه و رقابت اشخاص داستان نیز که در

(۱) رجوع کنید به کتاب مشترك رانك وساكن بعنوان اهمیت روانکاوی برای علوم روحی ،
ص ۱۵۰ . درباره کنایات شخم زنی ، نیز مراجعه کنید به کتاب بمبار جالب دیریش بعنوان «مادر زمین»
(چاپ دوم . ۱۹۱۳) .

روایت‌های مختلف شدیدتر میشود، بکار تسکین و تسفی بدون شرط همه احساسات ناملازم است که شخص در قبال پدر و مادر خود تحمل کرده است.

يك متن یونانی که بنفقه آنرا نقل کرده است، بوضوح نشان میدهد که انگیزه واقعی حکایات مزبور همان کشمکش بین پدر و پسر است برای تصاحب مادر (البته این نکته بزبان عالم ناخودآگاهانه در رؤیا بصورت تصاحب تاج و تخت تجلی میکند). این متن مربوط به ازوپ است. وی پسر خوانده اش، انوس را بدلیل اغوای یکی از زنان سینه‌پادشاه (= پدرش) تهدید بمرک کرده بود. انوس نیز برای نجات خود و جلب محبت پادشاه نامهای باصطلاح از ازوپ جعل میکند و وی را پشیمانتهای مهمی متهم کرد. ازوپ بزندان می‌افتد ولی کورگه او را بمرک محکوم میکند. اما در خیم که در واقع دوست او بود، در نهان او را از مهلکه نجات داده و در قبرستانی از او پرستاری میکند. تا آنکه اندکی بعد، پادشاه مورد بیمه‌ری پادشاه مصر واقع میشود و تأسف می‌خورد که دیگر نمی‌تواند از دانش ازوپ در حل مضلات برخوردار گردد و از حکم مجولانه خود پشیمان میگردد. درین هنگام ازوپ (حکم و افسانه سرای یونانی ۴۰۰) را بحضور پادشاهی آوردند و او، پادشاه را برضد پادشاه مصریاری میدهد و بمقام و منزلت پیشین خود که درین فاصله پسرش پدان دست یافته بود، باز میگردد و پسر خویشتن را بداد می‌آویزد. درین جا، کشمکش بین پدر و پسر که حکایت مزبور مانند خیالیاتی‌های جاه طلبانه، آنرا محیط شاهانه جایجا میکند، بجای خود که همان قلمرو معمولی خانوادگیست، گذاشته میشود و بوضوح قید شده است که پسریکی از سینه‌های پادشاه (و نه دخترش) را اغوا کرده است. عین همین کشمکش پادپر در درام گالدرون (شاعر درام نویس اسپانیایی در سده هفدهم ۴۰۰) بنام ژنرال گانی رؤیایی پیش نیست که موضوع آن نیز مشابه است، با زرد محیط در بار ظاهر میشود. درین درام مادر، پیش از تولد پسرش، خواب می‌بیند که این پسر روزی میرسد که پاپرقفای پدر گذارد. پس از اینکه مادر بهنگام زایمان می‌میرد، شاه پسرش را در برجی تنها میگذارد بطوری که جز پرستار خود کلو تالدو کسی را نمی‌بیند. اندکی بعد پادشاه ازین تصمیم خشن خویش پشیمان میگردد و بر آن میشود تا او را آزمایش کند و ببیند آیا پسرش شایسته جانشینی او هست یا نه. ماده مخدوری بدو میدهند و او را بصری می‌آزموزند که در آنجا پس از بیدار شدن بعنوان جانشین پادشاهی لهستان بدو عزت می‌گذارند. اما خشونت و استبداد وی غیر قابل تحمل میشود لذا او را با دیگر خواب کرده به برجش بازمی‌برند. درین جا خوابی می‌بیند و وقتی که داشت بیدار میشد زمزمه کنان میگوید: «کلو تالدو باید نابود شود و پدرم در برابرم زانو بزمین زند». کلو تالدو همه این حادثه را در چشم او رؤیا جلوه میدهد و آنگاه شاهزاده بدرون خود بازمی‌گردد و از جلد درنده خوئی خود درمی‌آید و مردم نیز او را پشاهی برمی‌گزینند سرانجام، پدر در برابر پسر بزانودرمی‌آید ولیکن پسر بهر بانی و گذشت با او رفتار میکند بدین منوال رؤیایی که حکایت مزبور از آن سرچشمه گرفته است و ظاهراً آینده‌ای دور دست و غیر مترقبه را از پیش خبر میدهد، در واقع چیزی جز بیان کنایه‌ای عمده ادیب نیست که در زندگانی واقعی هم ممکن است، شخص را به کامیابی و قدرت و عزت و احترام و اغوای زنان نایل سازد. اما از این رؤیا مستفاد میشود که همه شهودات، خیالیاتیها در او پسین تجزیه و تحلیلها به پدر و مادر (پدر) بر میگردد.

در اینجهام، تاریخ تمدن ارزش واقعی کشمکش می‌یورد. در آغاز و تزییف شده آنرا که
 بصورت کنایات درآمده است، نشان میدهد. زیرا پدر در اصل مطلقانه‌ترین حکومت را
 بخانواده، داشت و حق داشت درباره جسم و جان درمایای خود تصمیم بگیرد. ماکس مولر
 با مشرق و اساطیرشناس آلمانی (در سده پیش ۴۰۰) در باره تبدیل دوران پدرشاهی خانوادگی
 عصر پادشاهی چنین مینویسد: «وقتی که خانواده جای خود را بجامه داد، پادشاه نیز در
 آن خود جای شوهر و پدر را گرفت یعنی خواجه و پشیمان مقتدی شد (۱) در میان اسامی گوناگونی
 که در زبان سانسکریت برای شاه و ملکه هست؛ یکی هست که مینا همان پدر و مادر است،
 (منا) یا (منا) زبان سانسکریت بمعنای پدر است و از ماده مان (بمعنای بوجود آوردن) مشتق شده
 است؛ این کلمه همچنین نام یکی از مشاهیر پادشاهان است در کتاب دینی ودا. و در واقع
 همان کینگ (پادشاه) انگلیسی و خونینک (کلمه قدیمی بمعنای پادشاه) آلمانی است. مادر را
 بزبان سانسکریت میگویند گانی یا گانی (با تکیه روی یا) که در واقع همان قوته (بیوانی) و کینو
 (بزبان گوتی) و زفا بزبان اسلاو و کواین، (بزبان انگلیسی) است. بنا برین ملکه در اصل
 بمعنای مادر و زن خواجه بوده و یکبار دیگر ملاحظه می‌کنیم که کلمات مربوط به حیات
 خانوادگی، بصورت کلمات سنیاسی قدیمی‌ترین جامعه آریایی در می‌آید و اتحاد برادرانه
 خانواده‌ها به اتحاد برادرانه جامعه تبدیل میگردد. در عصر ما نیز زبان هنوز تأثیر استنباط
 می‌یورد را از قدرت پدری؛ در زمینه سنیاسی و منهب، حفظ کرده است. در جوامع نسبتاً کوچک
 که روابط بین پادشاه و رعایا هنوز حسناست، هنوز که هنوز است پادشاه را پدر ملت میخوانند؛
 حتی در کشورهای بزرگ نظیر روسیه امپراطور «پدر کوچک» بود چنانکه سابقاً اتیلا (مصر)
 کلمه گات. اتا = پدر). نزد ملت نیرومند هفنی رئیس کلیسای کاتولیک را چون نماینده خداست
 که پدر است، مؤمنین پدر مقدس می‌نامند و نام لاتینی او (پاپا) است که امروز نیز بجهای ما
 پدر خود را بدین نام میخوانند.

همچنین یک مرحله از تحول بعدی روابط میان پدر و پسر نیز در عهدی از شایع‌ترین
 حکایات بیان شده است: احساس حسد نسبت به پدر که گاهی بشدت سرکوبی و پس رانده میشود،
 اغلب اوقات بر ضد برادر عرض اندام میکند چه برادر هم مانند پدر از دقایق عشق مادر
 است. چنین است موضوع سلسله‌ای از حکایات بنام (حکایات برادران) که مشهورترین نمونه
 آن، حکایت کریم (شماره ۶۰) است (۲) بکمک اساطیرشناسی تطبیقی و رانکادی سلسله‌ای
 ازین حکایات را میتوان کشف کرد که از دگرگون شده‌ترین روایت آن که برادر، منتقم
 برادر جلوه می‌کند تا دست نخورده‌ترین آنها که برادر برادر را میکشد تا زن او را تصاحب
 کند، بتوان در آن یافت، تجزیه و تحلیل درین مورد اینطور نشان میدهد که برادر ارشد در

(۱) واتر (= پدر) از ریشه «یا» مشتق میشود که بمعنای پستی کردن، حفظ کردن، پرمشاری
 کردن است و به بمعنای ایجاد و تولید کردن. پدر بعنوان خالق در زبان سانسکریت، گانیتار
 (بمعنای مولد) خوانده میشود (از کتاب مقالات ماکس مولر ص ۲۰ چاپ آلمان).

(۲) حکایات برادران آنچنان شایع و برای بررسی اساطیر مهم است که گنور که هوزنیک
 آنرا نمونه اساسی هر گونه خلق اساطیری دانسته است. هر تلافی در کتاب سه جلدی خود بنام
 (المانا پرسوز) روایات مختلف حکایت برادران را گرد آورده است.

چشم برادر کوچکتر نقش پدر را ایفا میکند و ماهیت رقابت آنان با توجه به سن، فراوانی که در دست داریم، و از همه آنها (گاهی بصراحت و زمانی بکنایه) چنین برمیآید که رقیب را اخته میگردند، قابل انکار نیست. (۱)

از بررسی دقیق سنن مزبور و سنن مشابه چنین برمیآید که همه اساطیر مثل قصه‌ساده لوحانه ادیب منهای حقیقی خود را باین سادگی فاش نمی‌سازند بلکه امیال و آرزوهای زنده‌ای که اساطیر مزبور بر آن مبتنی است؛ بصورت کنایات جایجا شده و در جامه‌های مبذل و ناشناس نظیر امیال و آرزوهای موجود در بسیاری از رؤیاهای ما؛ جلوه گر میشوند. مادر تکوین اساطیر به اعمالی برمی‌خوریم که قبلاً بچگونگی آن آشنا شده‌ایم؛ مانند اعمال تراکم، تغییر مکان عاطفی، تجسم و تشخیص امیال مختلف، تقسیم و تکثیر آن و بالاخره طبقه طبقه شدن و نکته مهمتر آنکه قادریم انگیزه‌های اعمال مزبور را کشف سازیم. اگر بمدد اطلاعات بالا شکل و هیئت نخستین و بدوی حکایات مزبور را بدست بدهیم، خواهیم دید که با خیال‌بافیهای ناخودآگاه‌های رویرو هستیم که هنوز در رؤیای مردمان تمدن کنونی بهمان ترتیبی که در اعصار قدیم در عالم واقع حکومت میکردند؛ باقی مانده‌اند و بنابراین در حکم واقعیتی روانی هستند.

بررسی اساطیر بشیوه روانکاوی مبتنی بر شناخت رؤیا، با توجه بدانچه گذشت، تنها مقایسه کنایات و علائم موجود در آنها نیست بلکه عوض مقایسه سطحی رؤیا با اساطیر بديك نظر اساسی و عمیق در اصل قضیه خلاصه میشود و نتیجه آن اینست که اساطیر در حقیقت بقایای دگرگون شده خیال‌بافیهای شهوی ملتها، بطور کامل است. بطوریکه توان گفت اساطیر در حکم رؤیاهای کهنسال بشریت جوانست. اساطیر را اگر از ابتدای تکوین تا کنون در نظر بگیریم همان چیزی است که رؤیا در زندگانی فرد فرد ما، چه آن قسمتی از یک حیات روانی کودکانه را بپا عرضه میکند که اکنون از میانه رفته است و این درخشانترین تأییدات روش روانکاوی است که می‌بینیم نظریاتی را که بدین روش از روانشناسی فردی استنباط کرده‌ایم مطابق النمل بالنمل با سنن اساطیری اعصار باستانی تطبیق میکند و صحت آن فاش میگردد. بویژه کشمکش اساسی حیات روانی کودک، رفتار دوگانه و متضاد او نسبت به پدر و مادر و خانواده، با همه روابط پیچیده اش (کنجکاوی جنسی و غیره)، مایه اساسی موضوع خلقت و سنن اساطیری شناخته شده است.

یکی از مهمترین نمایندگان نظریه آسمانی بودن اساطیر، ادوارد ستوکن، تا بدانجا پیش می‌رود که میگوید همه اساطیر در واپسین مرحله تجزیه و تحلیل معلوم میشود که به موضوع خلقت مربوطند. استنباط مزبور، اگر بخواهیم بشیوه روانکاوی سخن گوئیم؛ به موضوع کنجکاوی کودکان در برابر پدیده‌های خلقت و تلاشهایی که برای شناختن جهان و مظاهر آن متحمل می‌شوند؛ خلاصه می‌گردد، در درجه اول اساطیری که به پدر و مادر جهان معروف شده‌اند و محتوی آنها نیز جدایی پدر و مادران اولیه است بدست پسرانسان، ظاهراً همه مضامین اولیه مربوط به عقده ادیب را آنطوری که در روح کودک وجود داشته است، منعکس

(۱) افسانه‌های مربوط به اوزیریس و پاتا. مراجعه کنید به کتاب مشترك رانک

کرده وسعت می بخشند .

این موضوع که رؤیای اینهمه در اساطیر و حکایات و سنن فراوان بچشم میخورد. غالباً بطور کامل و بنحوی تمجید آور از لحاظ معرفت به کنایات و رموز و قوانین مربوطه بدان در آنها تعبیر و تبیین میشود، نشان میدهد تا چه پایه وجود رؤیاد در خلق اساطیر مؤثر بوده است و راویان پیشین چه طرفی از معرفت خود نسبت بر رؤیا می بستند. از دیدگاه روانکاوی استعمال فراوان کنایات جنسی را درین روایات تصادفی نتوان شمرد. ازینجاست که در افسانه کوروش کبیر به ماد در قهرمان بهنگام آستنی رؤیائی نسبت میدهند که وی در طی آن می بیند که رودخانه ای از او خارج میشود که همه آسپارا در آب فرومی برد. در قسمتهای بدمی افسانه مزبور معبران چنین تعبیر میکنند که فرزند خویشختی بزودی پای بجهان خواهد گذاشت. این نشان میدهد که معبران آن روزی از عمل طبقه طبقه شدن کنایات در رؤیا چنانکه روانکا و بدان واقف است؛ سر درمی آوردند. بر طبق عمل مزبور رؤیاهایی که مطابق محتوی پندای خود، مثنای جلوه میکنند، غالباً ممکن است به زایمان تعبیر شوند. وانگهی در افسانه های مربوط به توفان نوح نیز آب بمثابة کنایه ای از زایمان استعمال شده است زیرا فکر تجدید و اصلاح نوع بشر نیز منضم بدان است (۱)

در کتاب حبشه نامه اثر هلیودور (داستان پرداز یونانی در قرن سوم پیش از میلاد . این کتاب شامل ده قسمت است. م.) با نمونۀ دیگری از کنایات رو بر و میگویم که لزوم مراجعه به تعبیر رؤیا از راه تحقق آرزوها و امیال در آن بنحو ویژه ای روشن و آشکار است. تیا همیس، رئیس راهزنان بهنگام روز بر شاریکله و نامزدش و مقدار زیادی غنایم دست می یابد. و باین فکر است که بزور پدر خترک (شاریکله) تجاوز کند. پس از آنکه قسمت اعظم شب را با ستراحت گذراند، رؤیاهای مزاحمی بر او آمدند و وقتیکه بیدار شد از تعبیر آن عاجز ماند و مردد گشت. پس ای خروس (۲)... خدایان رؤیای زیر را بر او گسیل داشتند : هنگامیکه داشت در ممقیس، موطن خود، از معبد ایزیس دیدن میکرد، بنظرش رسید که ایزیس از سرتاپا مثل مشعل میدرخشد و محرابها و رواقها پر از جانوران و پرچون آبیاری شده است و دلانها و دهلیزها پر از آدمیزاد است که کف میزنند و هیاهوی نامفهومی میکنند درین وقت وارد خود قدس الاقداس شد و الهه پدیدار شد شتافت و شاریکله را بدو سپرد و گفت : «من این دوشیزه را بدست تو می دهم، ای تیا همیس، در عین حالیکه او را تصاحب میکنی، تصاحبش نمیکنی، ظالم میشوی و این غریبه را میکشی اما او کشته نخواهد شد، رؤیای مزبور بر تشویش او افزود. برای تعبیر آن کوشش بسیار کرد و چون توفیقی نیافت تعبیر آنرا با امیال خود تطبیق کرد و چنین نتیجه گرفت: مثلاً جمله : «در عین حالیکه او را تصاحب میکنی، تصاحبش نمیکنی» را اینطور تعبیر

(۱) مراجعه کنید به کتاب ارنک درباره کنایات در رؤیای بیداری و اهمیت اساطیر. شیوه استدراک کودکان ما ازین مضمون قدیمی درین رؤیای متعلق به یک دخترک چهار ساله که ت. ز. یونک آنرا نقل کرده است، برداشتی نموده شده است: «امشب کشتی نوح را بخواب دیدم که توی آن انواع و اقسام جانوران کوچک و بزرگ، در پیچ کف کشتی باز شد و همه جانوران کوچک بآب افتادند»

(۲) رؤیاهای بامدادان راست و حقیقی تلقی میکردند .

کرد که : داگر اورا زنت بکنی ، دوشیزگی او را اذست خواهی داد. و جمله : د او را میکشی ، را به ازاله بکارت تبیین کرد که بگفته اله نمایی بایستی شاریکله را میکشت ، باری بدیق نحوه رؤیا را بروفق میل وخواست خود تبیین کرد . (۱)

پس درین رؤیا ماجرای برگرد تجسمی کنایه‌ای از ازاله بکارت میگردد که آلوده به قسمی سادسیم شده و بصورت قتل خونینی جلوه کرده است .

رؤیای دیگری که بستنی کاملاً متفاوت تعلق دارد ولیکن مفروضات آن مشابه با رؤیای مزبور است، عین همین میل را در جامه داستانی مشحون از کنایات و رموز نمونه‌ای عرضه میکند. ساگسوگراها تیکوس (مورخ دانمارکی در سده یازدهم و نویسنده کتاب بزرگی بنام تاریخچه دانمارک .م.) در ص ۳۱۹ کتاب خود چاپ هولدر دانستان زیر را آورده است : «تیری ، در طی شب عروسی پی در پی از شوهرش گورموتقا ضامیکرد که از تصاحبش بمدت سه روز خودداری کند و دلیلش این بود که موقع خود را تفویض خواهد کرد که بشوهرش خواب نما شود که بچه دار خواهند شد. گورموشراط شکفت انگیز مزبور را پذیرفت و چنین خواب دید که : «دو پرنده ، یکی بزرگتر از دیگری ، روی فرج زنتش می افتند» (۲) ولی بیدرنک بیروا در می آیند و پس از لحظه‌ای بازمیگردند و در دست او جای میگیرند . دو باره و سه باره پس از مختصر کسب نیرویی (۳) بازمی‌پرنند. سرانجام پرنده کوچکتر ، از سر پرنده بزرگتر خود را رها کرده با پره‌های آغشته بخون بطرف اومی آید ، گورمون ازین ماجرا بو حشت افتاده در همان حالت خواب عکس العمل نشان داده سر و صدای زیادی راه می‌اندازد . اما تیری از این رؤیا خوشحالست و میگوید که اگر از طریق رؤیای مزبور به سعادت خودیقین نمیگرد ، هیچوقت زن گورمون نمیشده است . ، رؤیای مربوط به ازاله بکارت مزبور ، که جزئیات آن کاملاً مشخص و گویاست ، چنانکه ملاحظه میشود ، دخترک آنرا بر طبق امیال خویش تبیین میکند معنایی نه چندان زنده ، یعنی معنای باروری و بچه داشتن بدان میدهد . پرنده درین ماجری بوضوح بعنوان کنایه‌ای از آلت تناسلی مرد آنهم با اندازه‌های مختلف خود (بزرگ و کوچک) جلوه کرده است ، حرکت متواتر و پیاوردگی جنبه موزون بودن رؤیا همه و همه مربوط میشود به عمل جنسی مطلوب و جزئیات مشخص و گویا (مانند دو باره و سه باره پس از مختصر کسب نیرو و استراحتی) به آرزوی مربوط به مداومت و تکرار عمل جنسی مزبور و معنای آن پرنده کوچکتر به تنهایی و پره‌های آغشته بخون او ، جای هیچگونه شکی باقی نمیکند . اضطرابی که در پایان رؤیا به‌نایم دست داده بوده است ، همین نیروی شهوی است که کنایات رؤیا کاملاً از عهده ارضای آن بر نمی‌آید . و باب هر گونه انحراف مسیری نیز بر آن بسته است (۴) مورد مزبور کاملاً شبیه مورد مشابهی است که بتجارب عیدیه آشکار شده است و آن موردی است که اضطراب یا خلیجان در آن جان نشین ارضای نیروی شهوی (لیبیدو) مطلوب ناکام (احتلام) میشود .

من درینجا از نقل رؤیای یک نفر جوان که در مقتضیات مشابه خوابی می‌بیند که کنایات و رموز آن بسیار به کنایات رؤیای مزبور شبیه است نمی‌توانم خودداری کنم .

(۱) باید درینجا گفت که رؤیای بالا که می‌بایستی جزو مجموعه و کل دیگری (یک سرون قدیمی) باشد ، ممکن است در اصل واجد معنای دیگری بوده باشد .
 (۲) (۳) کلمات لاتینی است که میته جنسی دارند و در همین موارد استعمال می‌شود .
 (۴) رجوع کنید به اضطراب رؤیای «فروغ زندگانی» در چند صفحه پیش .

شوهر جوانی می‌خواهد زنش را در بیل کشد اما با جبار باید ازین کار بدلیل پیش آمدن ناگهانی بی‌نمازی زنش دست بکشد بنا برین لحظه‌ای بفکر می‌افتد که از طریق دیگر خویشتن را ارشاه کند، اما زنش بدال رضا نبیدهد. هر دو تسلیم خواب میشوند. آنوقت هر کدام خوابی می‌بینند که به این حادثه مربوط میشود و این رؤیا که در عرض یکشب بوقوع پیوسته، از لحاظ ارتباطی که میان آن محتویات آنها وجود دارد، چنانست که گویی از آن یکنفر بیشتر نیست. من نه بسبب صراحت لهجه این زن و شوهر بلکه بدلیل ناآگاهی آنان از معنای حقیقی کنایات و رموز رؤیا از آن آگاه شدم و بعداً نیز برای آنکه درستی یا نادرستی تعبیرم را بیازمایم، آگاهیهای مزبور را بدست آوردم:

رؤیای زن که میشود گفت باندازه شوهرش از ماجری ناآرام شده و از پیشنهاد او نیز جاخورده بود، در گزارش زیر که شوهرش بخواهش من او را وادار بنوشتن آن کرد، گنجانیده شده است:

شوهرم با دستش چند پیچه گنجشک را که در ناودان جا داشتند و هنوز خیس بودند، به بیرون ول کرد و من پا و اعتراض کردم. من با یکی از آنها که نسبتاً بزرگ بود، بازی کردم ولی انگشتم را با سیخک بزرگی که شبیه دم یا متقار بود، نیش زد، بطوریکه فریادم بلند شد که «آخ! نه! اذیتم میکند» - آنگاه شوهرم یکی از پیچه گنجشکها را گرفت و گفت: «میشود، اینها را خورده». اما حال را بهم زد و استفراغ کردم - صراحت رؤیای مزبور (۱) که تعبیر و تفسیر از حدت آن می‌کاهد، موقعی تشدید میشود که بیینم در جزئیات نیز با مال شوهر مطابق و همانک است (استفراغ حکایت از حادثه‌ای میکند که برای هر دو در ناگ بود، نیش انگشت نیز اشاره به دستکاریهای متقابل یا استمناء است.)

و جوه تطابق بین این رؤیا و مالساگسو آنچنان آشکار و متعدد است که اشاره بدان بیهوده است. فقط يك تفاوت وجود دارد و آن اینست که در اینجا زنی بخواب دیده است و در آنجا مردی اما اختلاف مزبور اهمیت ظاهری خود را از دست میدهد وقتی ببینیم که این هر دو رؤیا به وضع نایمان مربوط میشود و فقط يك نوع احساس شرم و حیای (۲) بسیار طبیعی، رؤیای زن را باید بشوهرش

(۱) رجوع کنید به «فرصتهای رؤیایی، هیجانات شهوانی کنونی».

(۲) همین زن در رؤیای دیگری پس از به یاد آوردن ماجرای پرستش آلت تناسلی بالدار مردان در اعمار باستان همه آلت تناسلی مرد را (که شامل بیضهها نیز میشد) به پرنده تشبیه کرده است، «شیران و ببران و گرازان برای اینکه مرا پاره پاره کنند یا با من جفت شوند، دنبال کردند، منم فرار کردم، آنوقت دوتا ازین جانوران زندانی شدند. بعداً از دامنه تپه‌ای گذشتم و وارد مزرعه‌ای شدم که در آنجا پرندگان کوچک و بزرگ جفت و خیز میکردند اما من دیگر پرنده قشنگ سفید کوچکی را در قفس داشتم. آنها از قفس در آوردم و بهمه نشان داده گفتم، این پرنده مال منست و من مدتهاست که او را در قفس دارم، دوتا از پرندگان که دور بر من پریده بودند، آنوقت از بیام افتادند، آنها را برداشتم. مرده بودند ولیکن آنها را بخود فشردم و بار دیگر زنده شدند. آنها بنحوی بهم درآمیخته بودند که من جز بال خوش رنگ چیزی از آن دو تمیز نمیدادم. جزئیات اخیر (بهم درآمیخته بودند، چیزی جز بال هایشان پیدا نبود، برخلاف همه پرندگان دیگر) به یقین حکایت از منای جنسی کنایهٔ مزبور میکند.

نسبت داده باشد (۱). این فرضیه با توجه به روایات دیگر افسانه ساگسو ظاهر آتا بیمنی شود روایات مزبور که آشکارا از مال ساگسو ملهم شده است، رؤیا را. این دفعه بدین نسبت میدهند اما جنبه زننده آنرا حذف میکنند. از پی حویی اتقوان پنزه (مردم شناس سده هژدهم انگلیس. ۴۰). پی بی بریم باین که رؤیای مشابه دیگری در یکی از حماسه های خنیاگری آلمان قرون وسطی بنام سلجان و هورولف وجود دارد. ولی متوجه نشده اند که نسخه بدمال ساگسو است. زن بیوفای سلمان می کوشد تا با حکایت رؤیایی شوهرش را تسکین داده دوباره رک خوایش را بدست آورد، این رؤیا بزعم اوحکایت از بچه دار شدن آنان میبرد. این خواب را برای شوهرش حکایت کرد: وقتیکه در آغوش شوهرش بخواب رفته بوده است، دو باز بر دستش فرود آمدند. نسبتاً جالبست وقتی که می بینیم رؤیای کریمه یلک (در آغاز سرود نیلو نگرها) بهمین سلسله تعلق دارد: اونیز خواب بازوحشی زیبای نیرومندی را می بیند که دست آموز او شده است و دو عقاب آنرا از دستش ربوده اند. رؤیای مزبور با این که تحریف و منطقی شده است. نکته جالب این است که باز در تعبیر به معنای بدوی خود یعنی عدول کامل از اندیشه پاراداری و باروری و تمایل مستقیم به اشتباه مرد دلخواه یا پرنده، نزدیک میشود. علت دگرگون شدن رؤیا بدین شکل آنست که دختر آگاهانه حاضر نیست عشق بمر در را قبول کند. بهمین ترتیب در افسانه دولسونگا (سرود ۲۵)، رؤیای گودرن که خواب می بیند: لاشخور زیبای با پرهای زرین روی دستش نشسته، به این تعبیر میشود که پسر پادشاه بخواستگاریش خواهد آمد و وی از او استقبال کرده دوستش خواهد داشت. منتس میگوید که پرندگان حماسه های عامیانه فرانسوی غالباً برای اعلام تولد فرزند بکار رفته اند. زنان معمولاً درین حماسه ها خواب می بینند که از دهان یا شکم آنها پرنده یا پرندگان بیرون جسته اند در ادبیات حماسی آلمان در قرون وسطی بالاخره، باز، غالباً بمثابه قاصد سادات و رستگاری جلوه

(۱) در مورد تیری میل به بارداری جانشینش میل جنسی می شود. اشاره باید کرد که میل به بچه دار شدن در روایت دیگری از همین افسانه در جامه ای بسیار متفاوت و از بسیاری جهات جالب بیان شده است. در اینجا تیری هنوز عروسی نکرده و برای شوهر آینده خود شرط زیر را قابل شده است. او باید در جایی خانه بسازد که پیشتر خانه ای در آن نبوده است و در آنجا سه روز خوابد و بخوابهایی که خواهد دید، دقت کند. وی سه بار خواب می بیند و هر دفعه خواب سه گاونر را. تیری که بدین ترتیب از سه سال آینده باخبر شده است، مقدار زیادی گندم ذخیره میکند. منتز که بدین مناسبت البته با دلیل از رؤیاهای فرعون در تورات (که میگوید فرعون هفت گاو چاق و هفت گاو لاغر بخواب می بیند) یاد میکند، روی این نکته تکیه کرده است که، در یکی از عقاید باستانی هند و اروپایی گاونر را کنایه از قوه مولده طبیعت و گاو ماده را کنایه از حاصلخیزی و باروری زمین می گرفته اند، (کلمه گوس بزبان سانسکریت بمعنای گاو ماده و زمین است) بنابراین رؤیای فرعون را نیز میشد تعبیر به میل او به نیروی جنسی و باروری انسانی کرد. قید این نکته که زمین و خانه باید تازه و دست نخورده باشد و در رؤیاهای دیگر با تشریفات کامل تدارک میشود (درخت خواب سلافه لباس زیر نباید دست نخورده باشد) ممکن است به صاف صاف تیری حمل و تعبیر گردد چه در روزگار ما نیز هنوز چنین می بیند آنند که نخستین رؤیا در محل تازه به تحقق می پیوندد و باصطلاح چنین خوابی تعبیر میشود.

کرده است و این در واقع واپسین صورت نقش کنایه‌ای پیشین آنست که همان مولد بر خورداری و پاروری و حامل‌خیزی باشد .

در پایان باز باید به این نکته اشاره کنیم که میانه رؤیا و اساطیر ، رابطه‌غریبی است که جز شیوه روان‌کاوی نتوان بدان دست یافت . درباره‌ای از رؤیاها مقتضیات روانی کنونی ما در قالب مضامینی که در دوران کودکی از حکایات و قصص مختلفه یاد گرفته‌ایم ، تجسم می‌یابد . در چنین مواردی ، و بحد ترشح ، غالباً میتوان هم به منشاء استعمال شخصی مضامین مزبور پی برد و هم به معنای عمومی آن از لحاظ تفسیر اساطیر حایز کمال اهمیت است . مبتلایان بامراض عصبی که خیلی واضحتر از اشخاص سالم معمولی شیوه رفتار بدوی و اولیه را حفظ کرده‌اند ، شیوه کار نویسندگان اساطیر و افسانه‌ها یعنی این خیال‌بافیهای اجتماعی و عمومی را بمانشان میدهند . ازین جاست که فروید (۱) سرگذشت جوانی را نقل میکند که در سن ۵ سالگی خواب آشفته‌ای دیده بوده است که هفت گریک بدو حمله میکنند . نتیجه تجزیه و تحلیل درین مورد نشان داد که رؤیای مزبور حکایت گریک و هفت بچه بز مربوط است و محتوی ناپیدای آن نیز همانا ترس از پدر بوده است چنانکه در افسانه گرونوس (افسانه‌ای که حکایت مزبور بر آن مبتنی است) که بدست کوچکترین پسرش اخته میشود . (گرونوس یکی از خدایان یونانست و پدرش را از تخت پادشاهی انداخت و خود جانشینش شد و با خواهرش ازدواج کرد و بجهان حکم راند . هاتفاغیب به مادرش خیر داد که وی نیز بنوبه خود بدست یکی از پسرانش از تخت پادشاهی خواهد افتاد و او هم روی این اصل بچه‌های خود را بمحض تولد می‌درید . اما زئوس ازین مهلکه نجات یافت و پس از رسیدن پسن رشد بر پدرش ورید و او را مقلوب ساخت . م .)

در مثال بالا و مثالهای پیشین مبحث اساسی روان‌کاوی بتحقیق میرسد و آن این است که فعالیت روانی سالم یا غیر سالم ؛ عادی یا خلاق فردی با اجتماعی مبتنی بر همان نیروهای غریزی نا خود آگاهانه است بنحوی که با شناخت یکی از آنها بسایرین میتوان پی برد و بان قسمت کلی و انسانی که در هر یک از آنها وجود دارد ، دست یافت .

فصل هفتم

روانشناسی مراحل رؤیا

درمیان رؤیاهایی که برای من نقل کرده‌اند، یکی هست که شایان توجه خاص است. من این را از بیماری دارم که در ضمن يك سخنرانی در باره رؤیا شنیده است که آنرا نقل می‌کردند، من بدرستی از منشاء آن اطلاعی ندارم، اما آنچنان در این‌خانم بیمار مؤثر افتاد که وی بنوبه خود آنرا بخواب دید یعنی عناصری از رؤیای مزبور را دوباره در خواب دید تا به مدد این نقل و انتقال موافقتی را در خصوص يك نکته معین عیان سازد.

معلومات رؤیای مزبور اینها هستند: پدری مدتهای مدید، روز و شب کنار بستر فرزند بیمارش زنده‌داری می‌کرد. پس از مرگ فرزند؛ باطاق مجاور رفت تا دمی بیاساید، اما در اطاق را باز می‌گذارد تا بتواند از اطاقی را که جسد فرزندش در آن در تابوت گذاشته شده است و در گرداگرد آن شمعی مومی بزرگی گذاشته اند، زیر نظر داشته باشد. پیرمردی هم موظف است تا صبح از مرده مواظبت کند، او نیز کنار تابوت نشسته و ادعیه زمزمه می‌کند پس از چند ساعت خواب، پدر خواب می‌بیند که فرزند کنار تخت خوابش هست و بازویش را می‌گیرد و بالحنی سرشار از شماعت زیر لب می‌گوید: مگر نمی‌بینی که میسوزم؟ بیدار می‌شود و می‌بیند که روشنایی تندی از اطاق مرده بیرون می‌زند، خودش را با عجله با انجام رساند می‌بیند که پیرمرد چرت می‌زند و کفن و یک بازوی مرده با تش یکی از شمعا که روی جسد افتاده، سوخته است.

تعبیر رؤیا دل‌تکار مزبور نسبتاً ساده است و مطابق آنچه بیمارم بمن گفته فکر می‌کنم سخنران سابق الذکر تعبیر آنرا نیز بدست داده است. آن روشنایی بسیار تند از آن در باز اطاقی که پدر در آن خفته بود، بیرون زده بود و باوهمان نتیجه‌ای را الهام و القاء کرده بود که اگر بیدار می‌بود، از آن می‌گرفت. یعنی اینکه حتماً یکی از شمعا افتاده و حریتی کنار جسد پدید آورده است و شاید بتوان گفت که پدر پیش از خفتن ازین ماجرا بی‌سناک بوده است که مبادا پیرمرد بتواند وظیفه‌اش را بخوبی انجام بربساند.

بنظر من چنین تعبیری بی نقص است مگر اینکه بگویم هر يك از عناصر رؤیای مزبور بی گمان مبین چندین فکر رؤیاست، مثلاً جمله‌ای را که بچه بزبان آورده است؛ با توجه باین

موضوع ، باید از حرفهای ترکیب شده باشد که ادبوائع موقعی گذشته بوده بزبان رانده و در ذهن پدرش به حوادث مهم مربوط شده است ، شاید قبلاً گفته بوده است که : «میسوزم» (از تب، در طی بیماری آخرش) و با احتمال همچنین در مورد حادثه دیگری که ما از آن خبر نداریم ولی باید مهیج بوده باشد ، گفته بوده است : «پدرمگر نمی بینی؟»

بدون اشکال ، رویه مرفته ، با این نکته موافق هستیم که رؤیای مزبور را می توان منطقی‌تر تاروپود افکار پدر گنجانده ، اما خواهیم پرسید جایی که فرصت خوابیدن نیست ، چه جای خواب دیدن است ؟ در جواب باید گفت که حتی این رؤیاهم در واقع تحقق آرزویی است . چونکه بچه مرده نام در طی رؤیای زنده میشود و خودش پدرش را خبر نمیکند ، و بکنار تخم‌خوابش می آید و بازویش را میکشد ، چنانکه باید این کار را یکبار دیگر موقی که زنده بود و گفتگوی رؤیای آن سرچشمه میگردد ، انجام داده باشد . پدر یک لحظه بیشتر می خوابد برای اینکه خواب می بیند که پسرش زنده است یعنی آرزویش تحقق یافته است و لابد چنین رؤیایی را به افکار قبل از خوابیدن خود ترجیح میداد اگر بعضی پلک روی هم گذاشتن بیدار شده بود درست مثل این بود که با اندازه طول مدت رؤیای مزبور از عمر فرزندش کاسته باشد .

بیدارنگ آشکار میشود که کجای رؤیای کوتاه مزبور برای ما جالبست . تاکنون در جستجوی کشف معنای نا پیدای رؤیایا بودیم و بدنبال وسایل کشف آن می گشتیم و ضمناً میخواستیم بدانیم چگونه عمل تدارک ، معنای مزبور را از ما پنهان می سازد . تبیین رؤیایا تاکنون هدف اصلی تحقیقات و پژوهشهای ما بود ، باری رؤیای بالا ، رؤیایی است که تبیین آن هیچ مشکل نیست و معنای آن سهولت قابل وصول است و با این وصف می بینیم آنچه چیز نا معلومی که آنرا از حالت بیداری مجزا میکند ، هنوز وجود دارد مستلزم تبیین و تفسیر است فقط پس از پایان کار تبیین می توانیم ببینیم چقدر بررسی مادر خصوص روانشناسی رؤیا ناقص مانده است .

اما پیش از آنکه در مسیر تازه ای گام بگذاریم . شاید بیفایده نباشد از خود پرسیم آیا تاکنون چیزی مهمی را حذف کرده ایم . یا نه . اتفاقاً کوششی که با انتظار ماست ، از همه مشکلات است تشریحی که بدان اقدام کردیم ما را به نتایج روشن و قانع کننده ای هدایت کرده است . ولی اکنون بسوب ابهام و تاریکی گام بر می داریم . برای ما محال است رؤیا را بمنزله پدیده روانی تفسیر کنیم زیرا تفسیر یا تبیین یا تبیین بدان معنی است که موضوعی را بچیزی برگردانیم یا تحویل کنیم که سابقاً شناخته و معلوم شده است ، اما تاکنون هیچ گونه معلومات معرفت النفس وجود ندارد که ما بتوانیم مناسری را که تشریح یا تجزیه و تحلیل مزبور ، ما را بدان رهبری میکند ، بیان منسوب یا مربوط سازیم . بلکه برعکس کار ما بدانجا میکشد که فرضهای تازه ای درباره ساختمان دستگاه روانی و طرز کار نیروهای آن بوجود آوریم ما باید ساخت مواعظ باشیم که مبادا دامنه حدسیات و احتمالات ما با نظر فودور تر از مراحل مقدماتی ، منطقی امتداد یابد و گر نه حدسیات ما کاملاً نامشخص و مبهم از آب در خواهد آمد . حتی اگر در استنتاجات خود اشتباهی را مرتکب نشویم و از هیچ امکان منطقی غافل نمایم باز احتمال دارد در ترکیب و سوار کردن عناصر بسرحد کمال نرسیم و بعلاوه نتوانیم کل را با دیگری از اجزاء پدید آوریم . از بررسی رؤیایا بنحوی کلی تر از بررسی یک عمل روانی بطور جدا گانه ، نمی توانیم به نتایجی برسیم که ساختمان و طرز کار ذهن یا روان را کلاً در بر بگیرد . تنها با یک تحقیق و بررسی تطبیقی در یک سلسله از اعمال و

فما لیتها که مجال استخراج عناصر ثابت و مسلم را به نگارنده میدهد، می توان چنین مدعی رسید
 از آنچه گفتیم نتیجه می گیریم : فرمایشی را که تشریح و تجزیه و تحلیل مراحل رؤیا، حاوی
 بدان هدایت میکند ؛ باید موقتی تلقی کرد تا موقتی که بتوان آنها را با نتایجی که از تحقیقات
 دیگر بدست می آوریم ، غنی کرد البته منظور تحقیقاتی است که از جاهای دیگر آغاز کرده و
 برای روشن کردن مسائل واحدی کوشاست .

۱ - فراموشی رؤیا

از مشکلی شروع کنیم که تاکنون چندان بدان وقتی ننهادیم . ولیکن ممکن است کوششهای
 ما را در مورد تعبیر رؤیا واژگون سازد . غالباً دیده ایم رؤیایی را که میخواستیم تعبیر کنیم
 اصلاً نمیشناختیم . یا واضحتر ، هیچ چیز تضمین نمیکرد که اطلاع ما از آن واقعا همانست که
 واقع شده است . خاطراتی از رؤیا را که بررسی میکنیم بسبب بیوفایی حافظه و خاطره ما کاملاً
 ناقص است چه حافظه ما در حفظ رؤیا کاملاً ناتوان بنظر میرسد و شاید جالبترین
 قسمتهای رؤیا را بهدر بدهد . وقتی که میخواهیم رؤیا را بدقت و ارسا کنیم ، همواره
 احساس میکنیم که رؤیای ما خیلی بیشتر و طولانی تر از آن قطعه کوتاهی است که از
 آن بخاطر داریم و حتی قطعه مزبور بنظر نامطمئن و مشکوک می آید . علاوه همه چیز
 ظاهراً گواهی میدهد که خاطره ما نه همان ناقص است بلکه مطمئن و دگرگون شده
 هم هست . شاید رؤیا نه آنچنان ناقص و نامشخص باشد که در حافظه ماست و نه آنچنان کامل که
 در گزارش ما ، چه بسیار ممکن است که بهنگام به یاد آوردن و گزارش دادن آن به مدد مصالح جدیدی
 که بمیان خود انتخاب میکنیم . جا خالیهایی را که فراموشی بوجود آورده است ، پر کنیم و رؤیا
 را زیباتر و منظم تر و یکپارچه تر جلوه دهیم بنحوی که قضاوت درباره محتوی اصلی و حقیقی آن
 نا ممکن بل محال شود . حتی در آثار چندین محقق (سپینا ، فوکو ، تانری) باین فرضیه
 برخورد کرده ایم که هر گونه نظم و یکپارچگی که در رؤیا چشم می آید بعداً در آن رخنه کرده
 یعنی هنگامیکه می کوشیم آنرا بیاد بیآوریم ، بنا برین مادر ممرض خطر بزرگی هستیم و آن
 اینست که مبادا آنچیزی را که ما در طلب تعیین ارزش آن هستیم از دست بدهیم .

در طی کوششهایی که تاکنون در آزمایشهای خود درباره تعبیر رؤیا انجام دادیم ، ازین
 نوع اخطاها غفلت کردیم . حتی برعکس در کوچکترین و نامطمئن ترین و بی اهمیت ترین
 عناصر رؤیا همان دعوت به تعبیر و تفسیر را دیده ایم که در هر جستجوی روشن ترین و محفوظترین
 آن ، مثلاً در رؤیای مربوط به تزریق ایرها گفته شده است که . (سرعت دکترم . را
 خبر کردم .) و چنین خاطر نشان ساختیم که حتی همین جمله کوتاه و جزئی اگر به موضوع
 مخصوصی مربوط نمی بود ، وارد متن رؤیا نمیشد ، بدین ترتیب بسر گذشت بیمار بدبخت مزبور
 که سرعت یکی از همکاران منم را با پخانه اش فرستادم ، منتقل شدیم . در رؤیای ظاهراً نامعقولی
 که فاصله میان ۵۱ تا ۵۶ را بحساب نمی آورده و عدد ۵۱ چندین بار در آن جلوه کرده بود ، ماعوض
 آنکه این نکته را طبیعی یا بی اهمیت تلقی کنیم ، از آن چنین نتیجه گرفته بودیم که در محتوی
 ناپیدای رؤیا سلسله دیگری از افکار وجود دارد که منجر به رقم ۵۱ میشود و چون دامنه تحقیق
 درین مورد وسعت گرفت بدانجا رسیدیم که چون ۵۱ سالکی برخلاف فکر غالب دیگری که
 تعداد سالهای عمر را باعث تفاخر و غرور بحساب می آورد ، پایان زندگی تلقی میشود ، موجد

بیمه‌های شده بوده است. در رؤیای «نوویکسیت» نکته نسبتاً آشکاری یافتیم که نخست بدان توجهی نکرده بودم و این آن قسمتی است که اینطور شروع میشود: «چون پ حرفهای او را نمی‌فهمیدم فل اژمن پرسید» و غیره. درست وقتی که تعبیرم متوقف شد، به این کلمات مراجعه کردم به‌مدد همین کلمات بود که به‌خاطرات زمان کودکی که محل تلاقی و نقطه عطف افکار رؤیاست، هدایت شدم، چنانکه‌هاینه شاعر گوید:

شما حرفهای مرا بندرت فهمیدید

منهم حرفهای شما را بندرت فهمیدم

فقط هنگامی که هر دویم در محل ولای

غلتیدیم، بیدرنگ حرفهای همدیگر را

فهمیدیم. (بازگشت به میهن)

باهر تشریحی مثال‌های مشابهی می‌توان یافت که ثابت کند از کوچکترین جزئیات و نکات برای تعبیر رؤیا نمی‌توان صرف‌نظر و غفلت کرد و اگر آنها را ندیده بگیریم، ممکن است بمقصد نرسیم. ما به‌نگام تعبیر رؤیاها به تمام معانی و صیغه‌های مجازی کلماتی که نایم رؤیای خود را در آن گنجانیده بوده است، بیک اندازه توجه و دقت کردیم و حتی هنگامیکه متوجه میشدیم که کلمه‌ای از معنا عاریست یا راساً نیست و ظاهراً مبین این موضوع است که ناقل یا نایم کلمه‌ای را که باید نتوانسته است برگزیند، آنرا دور نینداختم، کوتاه سخن آنکه، آنچه را که عده زیادی از نویسندگان بکنوع بدیهه‌گویی من‌درآوردی تلقی کرده‌اند که در لحظات سراسیمگی ساخته و پرداخته شده است، ما آنرا بمثابه متون مقدسه بحساب آوردیم. این اختلاف عقیده را باید توجیه کرد.

مادر حین این عمل بخودمان حق خواهیم داد بدون آنکه دیگران را بدین مناسبت از حق محروم کنیم. با توجه به نظریات تازه‌ی ما در مورد منشاء رؤیا، اختلافات کاملاً از بین می‌رود. درست است که ما به‌نگام بیاد آوردن رؤیا، آنرا پس و پیش میکنیم اما آنوقت چیزی بدست می‌آوریم که سابقاً آنرا به تدارک ثانوی موسوم ساخته‌ایم و بدست قوه مفکره معمولی انجام میگیرد که همواره درین مورد دگرگون‌کننده است: باری، پس و پیش کردن مزبور جزو تدارک رؤیاست و چنانکه دیدیم، علتش سانسور است. محققانی را که نام برده‌ایم قسمت آشکار این جا بجایی را حدس زده و یا مشاهده کرده‌اند در صورتیکه این قسمت کمتر برای ما مهم است زیرا می‌دانیم که جا بجاشدگی بسیار وسیع‌تر و صعب‌الوصول‌تری قبلاً در مورد افکار نهانی رؤیا انجام گرفته است؛ اشتباه ایشان اینست که تغییراتی را که حافظه یا گزارش ما بر رؤیا تحمیل میکند، اختیاری و من‌درآوردی تلقی میکنند و میگویند دیگر نمی‌توانیم آنها را بفهمیم و ما را گمراه میکنند. ایشان به موضوع جبر در قلمرو نفسانیات چندان توجهی ندارند. چون در اینجا هیچ چیز اختیاری و من‌درآوردی وجود ندارد. همواره می‌توان ثابت کرد که جریان ثانوی افکار، عناصری را که جریان نخستین نتوانسته است. معین کند. معین میکند. بطوری که در مثل اگر بخواهم رقمی را بنحوی کاملاً اختیاری تصور کنم، قادر نخواهم بود زیرا رقمی که بذهن من خواهد آمد توسط افکاری که دور از وجدان روشن و آگاهی من در آن لحظه هست، ولیکن بنحوی یکسان و جبری عمل میکنند، معین میشود (۱).

دگر گونیهای هم که بموقع فقل رؤیا عارض آن میشود، چندان اختیاری نیست. میان این دگر گونیها یا تغییرات و محتوی نهانی آن یکقسم تدافی معانی وجود دارد پنخوی که بمدد آنها می توان بدین محتوی که شاید خود جانشین محتوی، دیگری شده باشد، دست یافت وقتی که رؤیای بیمار انم را تشریح و تجزیه و تحلیل میکنم، آزمایشی میکنم که همیشه با توفیق قرین است بدین نحو وقتی که می بینم گزارش فلان رؤیا برلیم بسادگی قابل فهم نیست، تقاضا میکنم دوباره آنرا گزارش بدهند، بندرت ممکن است بیمار در گزارش دومی همان کلمات گزارش نخستین را بکار ببرد. باری، میدانم آنقسمتهایی که بدوشیوه بیان شده است، همانهایی است که در بسته رؤیا را بمدد آن میتوان گشود و این اظهار من الشمس است. تعبیر را می توان از همینجا آغاز کرد. وقتی که از بیماری میخواهم که رؤیایش را تکرار کند، می فهمد که میکوشم آنرا تعبیر کنم بنا بر این بیدردنك نوعی مقاومت او را وادار میکنم که از جنبه های ضعیف استنار خود دفاع کند و بدین انگیزه آن عبارتی را که بزعم او ممکن است رازش را بروز بدهد و به کشف و تعبیر رؤیا کمک کند، با عبارات نامربوط دیگری جابجا و عوض میکند و در نتیجه توجهم را به عبارات نخستین جلب میکند، هر قدر بیشتر از خودش دفاع میکند، بهتر متوجه میشوم که رؤیا بالباس مبذل و در قالب استنار جلوه کرده است.

محققان مزبور نقش شك را در گزارش های مربوط بر رؤیا چنانکه باید، در نیافته اند. هیچ چیز نیست که بما ثابت کند که این شك روشنفکرانه باشد و ضامن وجود ندارد که حافظه ما قابل اطمینان باشد اما غالباً بناحق اطمینان زیادی بآن پیدا میکنیم. شك نیز در گزارش رؤیا نتیجه سانسور است، یعنی همان مقاومتی که مانع ورود افکار رؤیا بمالم هشیاری یا خود آگاهیست، چه جابجا و پس و پیش کردنها برایش کافی نیست، این است که در جامه شك، پابند آن قسمتی میشود که از چنگش در رفته و احتمالاً به عالم خود آگاهی وارد شده است. شك مزبور بسیار محتاطانه است و متوجه عناصر قوی نمیشود و فقط پای گیر عناصر ضعیف و نسبیته مبهم و غیر صریح میگردد ما اکنون میدانیم که میان رؤیا و افکار آن، همه ارزش های روانی واژگون میشوند، عمل جابجایی فقط در سایه تقلیل ارزش ممکن شده است و همیشه نیز همین طور تجلی میکند و گاهی هم جز باین شکل جلوه نمیکند و قتیبه شك متوجه فلان عنصر نسبه نامشخص رؤیا میشود، این نشانه آنست که عنصر مزبور مستقیماً از یکی از افکار رؤیا که میخواهند آنرا نفی بلد کنند، سرچشمه میکیرد می توان این وضع را با وضع جمهورهای قدیم یا عصر رنسانس پس از ظهور فلان انقلاب، مقایسه کرد. خانواده های بزرگ که اندکی پیش از ظهور انقلاب قوی بودند، تبعید و نفی بلد میشوند و تازه بدوران رسیده ها مقامات مهم را اشغال میکنند و در شهر جزاء ضای بی دست و پای خانواده های بزرگ که قدرت را در دست داشتند و چند تن هوادار غیر فعال آنها کسی را باقی نمی گذارند و حتی نمیگذارند که اینان از همه حقوق مدنی خود برخوردار شوند بلکه باید گمانی بدانها نگاه میکنند. شك مورد بحث در رؤیاهم در حکم همین بدگمانی است. بهمین دلیل است که منقدهم برای تشریح رؤیا، خوابگزار باید ذهن خود را از هر گونه قضاوتی که مبتنی بر درجه ای از یقین و حتم باشد، مبری و پاک سازد و در عین حال کوچکترین ظنی را دایر برین که فعل و انفعالی در رؤیا روی داده است، باید در حکم یقین مطلق تلقی کند. تشریح پیشرفت نمیکند مگر با در نظر گرفتن قاعده مزبور. و گرنه، کسی که رؤیای او را داریم تشریح و تجزیه و تحلیل

میکنیم هیچکدام از تجسمات غیر ارادی را که درین شك پنهانست، ابراز نخواهد کرد، این شیجه ظاهراً بدیهی و مسلم نیست شاید خیلی خوب بتوان قبول کرد که کسی بگوید: نمیتوانم تضمین کنم که در رؤیای من فلان یا بهمان وجود داشته است، اما آنچه درین خصوص بذهنم میرسد این است که میگویم اما هیچگاه ماجری این طور نیست. بلکه این همان اختلافیست که شك در امر تجزیه و تحلیل، که آنرا بشناخته محصول و آلت مقاومت روانی معرفی میکنند، پدیدمی آورد روانکاو بحق بدگمانست زیرا یکی از اصول وی این است که: هرگونه مانعی که در راه تعبیر پدید آید، از مقاومت روانی منبعت میگردد.

فراموش کردن رؤیاهم درست مانند شك، از کارهای سانسوراست. احساس این که در طول شب خیلی چیزها را به خواب دیده ایم ولی جز اندکی از آنرا بیاد نداریم، درسلسله ای از موارد، ممکن است باین موضوع مربوط باشد که نایم در تمام طول شب مزبور سانسور را احساس کرده و بالاخره جزیک رؤیای بسیار کوتاه از چنگ آن دورفته است. جای شك نیست که رؤیا پس از بیدار شدن خواب بیننده متدرجاً از یادش میرود و گاهی کوشش ما نیز در حفظ کردن آن بی نتیجه میماند. اما فکر میکنم، همانطوریکه معمولاً درباره وسعت فراموشی مزبور اغراق میشود، در ارزیابی اشکالی که برای قبول روابط میان تفاضلهای مزبور در رؤیا وجود دارد، راه اغراق میبویند. غالباً میتوان بهمدت تشریح، آنچه را که فراموشی مزبور از رؤیا ساقط کرده است باز یافت. درباره ای از موارد لاقط جزئیات بی اهمیت ممکن است نه همان روانکاورا به خود رؤیا رهبری کند که يك چیز فرعی است، بلکه افکار موجوده آنرا نیز در دسترسش بگذارد. برای اجرای چنین تشریحاتی دقت و خودداری بسیاری لازمست و این نشان میدهد که فراموش کردن رؤیا را تا اندازه ای میتوان عمدی تلقی کرد (۱)

(۱) در کتاب خودم بنام «پیاچه ای بر روانکاو» برای نشان دادن معنای شك و تردید در رؤیا، موقمی که محتوی رؤیا به يك عنصر منحصر بفرد تقلیل مییابد، مثال زیر را آوردم و تشریحی را که چند صباحی بتسویق انداختم، سرانجام درست از آب درآمد.

بیمار شکاک خواب درازی دید که در طی آن چند نفر از کتاب من درباره شوخی با او ذکر خیر میکنند، سپس سخن از قرعه ای به میان میآید شاید از کتاب دیگری که کلمه ترعه در آنست یا از ترعه در آن بحث میشود... بیمار ازین مقوله چیزی نمیدانست... و این موضوع کاملاً مبهم است.

نباید تصور کرد که کلمه ترعه به دلیل این ابهام از تعبیر معاف میشود. البته تعبیر مشکل میگرد اما نه باین سبب. ابهام و اشکال از یکجا سرچشمه میگیرند. اول چیزی بذهن نایم نمی آمد و من هم نمیتوانستم البته چیزی بگویم. اما اندکی بعد، یعنی درست فردای آنروز بمن گفت که اندیشه ای در سر دارد که شاید به این رؤیا مربوط باشد. اندیشه مزبور در واقع لطیفه زیر بود که از کسی شنیده بوده است، هنگام عبور از «دور» به «کاله»، نویسنده معروفی باینکفرانگلیسی حرف میزد.

انگلیسی در ضمن صحبت میگوید: «از چیز عالی به چیز مسخره قطبیک پافاصله است» نویسنده جواب میدهد: «بله، یا - دو - کاله» و باین حرف میخواست بگوید که فرانسه عالی و انگلستان مسخره است. (ترعه یاد کاله فرانسه را به انگلیس وصل میکند. م.) اما یاد کاله نام ترعه ای است که در دریای مانس واقع است. خیال میکنم این اندیشه بر رؤیا بستگی داشته باشد؛ بلکه

بقیه در صفحه ۳۸۹

ماهیت غرض آمیز عمل فراموش کردن رؤیا (۲) که در حقیقت نتیجهٔ ساز و سوراخ است، بهنگام بررسی نخستین مرحلهٔ فراموشی در طی تجزیه و تحلیل، از پرده بیرون می‌افتد؛ بسیار دیده می‌شود که بهنگام تعبیر، آن قسمت از رؤیا که فراموش شده تلقی شده یکدفعه بیاد نایم بیاید. این قسمت از رؤیا معمولاً مهمترین قسمت رؤیا از کار درمی‌آید و معبر را مستقیماً بسوی حل معما رهبری میکند و علت مقاومت نیز همین خصیصه بوده است. در میان رؤیاهایی که من درین کتاب نقل کرده‌ام، یکی هست که من پس از تعبیر، قسمتی از محتوی آن را بدین ترتیب سر جایش گذاشتم و آن رؤیایی است مربوط به مسافرت و من در طی آن از زن مسافر نجیبی انتقام میگیرم و تقریباً آنرا تعبیر هم نکردم برای این که تکه‌ای از محتوی آن بجنو رنده‌ای مربوط است به شوخی در بارهٔ مدفوع انسانی و آن قسمت اینست: در باره کتابی از شیلر گفتم: (ایت ایز فرام) (انگلیسی است و فارسی آن میشود: این کتاب از... است ۱۰۰)، اما متوجه اشتباه خود شده جمله‌ام را اینطور اصلاح کردم: (ایت ایز بای) (انگلیسی است و فارسی آن میشود: این کتاب بوسیله... مردک متوجه آن شد و بخواهرش گفت درست گفته است) (۲) در زبان انگلیسی معمولاً گفته میشود این کتاب بوسیله فلان نوشته شده نه از فلانست (۱۰۰).

این موضوع که نایم جملات خودش را در طی رؤیا اصلاح کند، با این که بنظر بسیاری نویسندگان و محققان شکفت انگیز آمده است، درخور آن نیست که ما را درین مقام بخود مشغول بدارد. بلکه جایگزین آنست که خاطره‌ای را که موجود اشتباه زبانی مزبور در رؤیا شده است، باز نماییم. من نخستین بار در نوزده سالگی با انگلستان رفتم و روزی در ساحل دریای ایرلند گذراندم. طبعاً جانوران دریایی را که جزر و مد دریا بساحل آورده بود، جمع آوری کردم و از آن جمله بود یک ستاره دریایی (رؤیای مزبور با کلمه هولو توریون آغاز میشود و یک قسم از جانوران دریایی نظیر ستاره دریایی را نیز هولو توریون مینامند) وقتی که میخواستم این جانور را از روی ماسه‌ها بلند کنم دختری بمن رسید و پرسید: (این سؤال و جواب همه به انگلیسی است و فارسی آن به ترتیب میشود): آیا این ستاره دریایی است؟ آیا زنده است؟ بله، او زنده است (البته در اینجا بجای او، نباید گفت هئی، بلکه باید گفت دایت. م.) اما از اشتباه دستوری خودش مکین شدم و دفعهٔ دیگر جملهٔ مزبور را درست تکرار کردم. درین رؤیا نیز اشتباه دستوری مزبور جای خود را به اشتباه مشابهی داده است که غالباً آلمانی زبانها مرتکب آن میشوند و آن استعمال

حتماً، بر رؤیا مربوط است در حقیقت معنای ما را حل میکنند. نمی‌توان شك داشت که لطیفهٔ مزبور پیش از رؤیا در عالم ناهشیاری وجود داشته و کلمه نرعه از آن میبت میگرد فقط چیزی که هست پس از رؤیا بشن نایم رسیده! اندیشهٔ مزبور که بذهن بیمار من آمده این نکته را اثبات میکند که در پشت تحسین بی اندازهای که ظاهر آن نسبت بمن ابراز میدارد، تا اندازه‌ای بی اعتمادی و شك نیست این بدلیل مقاومتی بود که اندیشهٔ مزبور محجوبانه جلوه کرده و عنصری از رؤیا که بدان مربوط بوده، میبم افتاده است؛ این هر دو عکس العمل از مقاومت سر چشمه میگیرد. در اینجا رابطهٔ میان عناصر رؤیا و پدیده ناهشیارانه آنها بخوبی نمایان است. عناصر مزبور مبتدا به جزوی از این عالم ناهشیاری و اشاره‌ای بدانست و چون از آن جدا میشود، مبهم و غیر قابل فهم میگرد.

۲- در رؤیا چنین اصلاح‌های عبارتی در مورد زبان خارجی کم نیست. موری هم وقتی که

انگلیسی یاد می‌گرفت مرتکب چنین اشتباهاتی شده است.

واژه است بجای دیوسیله در مورد بالا مطابق آنچه تاکنون در خصوص هدفهای کار رؤیا و بی تفاوتی آن در انتخاب وسایل دیده ایم، از ظهور حرف اضافه «فروم» (بمعنای «از» در انگلیسی) در اینجا نتجت نمی‌کنم زیرا با کلمه فروم (بمعنای پاراسوم در آلمانی) هم مخرج است. و بدین مناسبت میشد با بکار بردن آن از تراکم وسیعی استفاده کرد. خاطره پاکدلانه ملاقات من بود در کنار دریا درین رؤیا بچه مناسبت؛ این نیز بمددیکی از معصومانه‌ترین مثال‌ها این نکته را توجیه می‌سازد که من ضمیر هذگردی، (او) (بمعنای او بزبان انگلیسی بروح ذیروح مذکر نه برای ماده و غیر ذیروح م) را بداستعمال کرده و آنرا درجایی گذاشتم که در خورش نبوده است. این یکی از وسایلی که خواب‌گزار را بسوی تعبیر رؤیا هدایت میکند.

و آنکهی اگر بخواهیم تداعی معانی و تسلسل افکار و تصوراتی را که از عنوان کتاب «ماده و حرکت» (مانند اینکه هو لیر در نمایشنامه «بیمار خیالی» گفته است: آیا مدفوع هم قابل سنایش است؟ یا حرکت روده‌ها و غیره) حاصل میشود، مرتب کنیم، بسادگی این کار انجام خواهد گرفت (فریود رؤیای مزبور را کاملاً در قسمت رؤیاهای نامربوط نقل کرده است. م. ۱۰۰)

می‌توانم ثابت کنم که فلان موثر کردن قسمتهایی از رؤیا کلاً مربوط به عمل سانسور است مخصوصاً با مثالی که قانع‌کننده است: بیماری برای من نقل کرد که خوابی دیده اما بدون آنکه اثری از خود بگذارد، ناپدید شده چنانکه تو گویی اصلاحات نه‌ای روی نداده است، دنبال ماجری را گرفتیم و به مقاومتی برخوردیم و توجیهی از آن کردم و بزور تشویق و اصرار سرانجام بیمار مزبور را وادار بقبول اندیشه‌ای نامطبوع کردم و هنوز درینکار توفیق نیافته بودم که فریاد کشید: «حالا منیدانم چه خواب دیدم»، مقاومتی را که با آن روپرو شده و آنرا مرتفع ساخته بودم همان عاملی بود که رؤیای مزبور را از خاطر نایم محو کرده بوده است ولی پس از برطرف کردن آن بر رؤیا اجازه خودنمایی دوباره داده شد.

همین‌طور: بیمار، در مراحل از تجزیه و تحلیل رؤیا، ممکن است رؤیایی را بیاد بیاورد که سه یا چهار روز پیش و حتی پیشتر دیده بوده ولی تا آن زمان آنرا فراموش کرده بوده است (۱)

تجربه شیوه روان‌کاوی بطریقی دیگر بر ما آشکار می‌سازد که مسأله فراموشی رؤیا خیلی بیشتر از آنکه به میزان فاصله بیداری و خواب مربوط باشد، چنانکه عده‌ای از محققان مدعی هستند، به‌سانور مربوط است زیرا نادرنیست که روان‌کاوان و بیماران در جریان تداوی بشیوه روان‌کاوی، بر اثر فلان رؤیا، بیدار شده، اگر بتوان گفت، و بیدارند دست‌بکار تعبیر آن، با فکری بیدار و روشن، شده باشند. برای من غالباً اتفاق افتاده است که در چنین مواردی تا تعبیر رؤیا را پیدا نکرده‌ام، دوباره بخواب نرفته‌ام و گاهی با این وجود هم تعبیر و هم محضی رؤیا را با اینکه میدانستم که خوابی دیده و آنرا تعبیر کرده‌ام، از یاد می‌بردم. چنانکه ملاحظه میکنید میانه تعبیر مزبور و فکر هنگام بیداری آن فاصله یا ورطه روانی که پاره‌ای از

(۱) ارنست چونز مورد مشابهی را نقل میکند که علاوه بسیار اتفاق می‌افتد. در طی تجزیه و تحلیل فلان رؤیا به خاطره رؤیای دیگری از همان شب بر میخوریم که بعدی خوب فراموش شده بود که گمان وجود آن نیز از خاطر نمی‌گذشته است.

محققان بدان واسطه میخواستند فراموشی رؤیا را توجیه کنند، وجود ندارد، هورتون پرنیس ایزادی که به نظریه من درباره توجیه مسأله فراموشی رؤیا دارد، اینست که میگوید درین مواقع يك حالت مخصوصی از فراموشی حالات جدا شده از هم، روی میدهد و جایز نیست که شیوه توجیه مرا از این فراموشی استثنائی به سایر انواع واقسام فراموشی ها تممیم بدهند چه درین صورت توجیه من ارزش خود را ازدست خواهد داد. او بدینوسیله نشان میدهد که هیچگاه بفکر نیفتاده است در میانه همه توصیفاتش از حالات جدا شده دست بیک تعبیر دینامیک بزند، ورنه کشف می کرد که سر کوفتنکی امیال (یا مقاومتی که از آن حاصل میشود) در واقع منشاء تجزیه و از هم گسیختگی تسلسل افکار میشود همانطوری که مسبب فراموشی و کم حافظگی میگردد.

می توانم قبول کنم که رؤیاهم مثل سایر اعمال روانی کم فراموش میشود و تجزیه ای که در طی نگارش این کتاب داده، این موضوع را بمن ثابت کرده است چه من در پیش های خود بسیاری از رؤیاهای خودم را که بدلیلی یا اصلاً آنرا تمییر نکرده و یا ناقص تعبیر کرده بودم، حفظ کرده بودم. یکی دو سال بعد برای تشریح نظر نايم دست به تعبیر آنها زدم و بدون استثنا همه را تعبیر کردم، حتی توانم گفتم که تعبیر درین موارد خیلی آسانتر از موقعی بوده که چند صباحی از وقوع رؤیا نگذشته بوده است و این حادثه را بهیچ روی نمی توان توجیه کرد مگر اینکه فرض کنم که درین فاصله بسیاری از مقاومت های باطنی خود را که در راه تعبیر رؤیاهای مزبور وجود داشته است، رفته رفته مرتفع کرده ام. بهنگام این تعبیرهای عقب افتاده نتایج پیشین را با نتایج جدید که غالباً خیلی غنی تر بوده است، مقایسه کردم و همیشه نتایج پیشین را در بطن نتایج کنونی باز یافتم: عوض نشده بودند؛ من ازین حیث زیاد عجب نکردم زیرا از مدت ها پیش خو گرفته بودم که بیماران را با اداریه تعبیر رؤیاهای قدیمی شان که بتصادف برآیم حکایت میکردند، بکنم، بنحوی که گویی رؤیاهای مزبور شب پیش روی داده است. هنگامی برای نخستین بار دست باین کار زدم که انتظار داشتم (نتیجه کار انتظارم را تأیید کرد) رؤیای این مورد نشی یکی از نشانه های اختلال عصبی را ایفا بکند. وقتیکه بشیوه روانکاوی فلان بیمار مبتلی با اختلال عصبی مثلاً یکنفر مبتلی به هیستری را ممالجه میکنم اطلاعاتی از نخستین نشانه های بیماری وی برای من لازمست. نشانه هایی که دیگر وجود ندارند. همین طور از نشانه هایی که اکنون هم باقی مانده اند، باید اطلاعاتی بدست آورم. کشف نشانه های پیشین معمولاً آسانتر است. در سال ۱۷۹۵ توانستم در کتاب خود موسوم به: «مطالعاتی در باره هیستری» توجیهی از نخستین عارضه خلجان یا دلهره بیمار مبتلی به هیستری را که يك زن بیمار ۰۴ ساله در سن ۱۵ سالگی دستخوش آن شده بوده است، نقل کنم. رؤیاهای سالهای او ان کودکی که سالها باهمان تازگی در حافظه باقی می ماند همواره برای فهم نشوونمای بیماری عصبی بیماران کمک بزرگی بشمار می آیند و پزشکان با تجزیه و تحلیل آنها از اشتباهات و تردیدهایی که ممکن است ایشان در استنتاجات خود دچار گمراهی بکنند، در امان می مانند.

و اینک اطلاعاتی چند برای آن دسته از خوانندگان که ممکن است مایل بآزمایش صحت نظریاتم از راه تعبیر رؤیاهای خود باشند.

نباید انتظار داشت که تمییر از آسمان نازل شود بلکه اندک مدارستی هم لازمست حتی آنوقتی

که غرض استدراک پدیده‌های مربوط به حس بینایی و یا سایر احساس‌هایی است که معمولاً توجه ما مصروف آن نمی‌شود، هر چند که عامل روانی دیگری با این کار مخالفتی ندارد. این ممارست برای استدراک «تجسمات غیر ارادی» خیلی دشوارتر است و کسی که می‌خواهد در ینکار توفیق یابد باید با تمارین و تمرین کتاب بدان اشاره شده ذهنش را پر کند و از قواعدی که در اینجا بدست داده شده است، پیروی کند مثلاً بهنگام تعبیر از هر گونه انتقادی خودداری کند و از قضاوت قبلی بر حذر باشد. در حقیقت بهیچ گونه طرفداری عاطفی یا عقلی آلوده نشود و بیاد اصل کلود بر ناز بیفتد که میگوید: «مثل حیوان کار نکنید» یعنی با همان شدت و پافشاری و بی‌اعتنایی نسبت به نتیجه کار، کسیکه باین نصایح عمل کند، کارچندان دشوار نخواهد نمود تعبیر رؤیا همواره در همان مرحله اول حاصل نمی‌شود، بلکه بسیار اتفاق می‌افتد که معیار ذنبال کردن سلسله‌ای از اندیشه‌ها کاملاً احساس خستگی کند و هنوز نتیجه بدست نیامده باشد، آنروز رؤیا بیشتر از آنچه بدست آورده‌اید، چیزی بشما نخواهد گفت، در چنین مواردی بهتر است، کار را موقتاً رها کرده و دنباله آنرا روز دیگر بگیری، آنوقت قسمت دیگری از رؤیا توجه را بخود معطوف میدارد و معبر وارد طبقه دیگری از افکار میشود و این آنچه‌یست که میتوان آنرا تعبیر «منقطع» نامید.

مشکلتر از همه آنست که مبتدی را متقاعد کنید و قنیه بیک تعبیر کامل و معقول و یکپارچه رسید و همه قسمت‌های رؤیا را میتواند تعبیر بکند، تازه کارش بی پایان نرسیده است. چه ممکن است هنوز تعبیر دیگری بالای همان تعبیر وجود داشته که از دستش در رفته باشد چه از یکطرف معمولاً تداعی معانی‌های بیشمار ناخودآگاهانه‌ای را که در درون ما روی هم متر اکم شده و آماده یورش بصوب عالم خود آگاهانه هستند و از طرف دیگر تردستی و مهارت رؤیا را که بر آنست تا بایک تیر چند نشانه را هدف قرار دهد، اینکار را در سایه کلمات چند پهلو با انجام می‌رساند و مانند خیاط کوچولو قسم معروف هفت مگس را در آن واحد می‌کشد، بنا بر احتیاج مجسم می‌سازیم. خواننده همواره در آغاز بوسه می‌افتد که بگوید نگارنده حقیقتاً بیش از اندازه با کله است اما همینکه شخصاً تجاربی بدست آورد، و بنحود دیگری و بهتر درین باره قضاوت خواهد کرد و از طرف دیگر با این نظریه که نخستین بار ه. سیلبرر آنرا بیان داشته است، موافق نیستم. این نظریه میگوید که رؤیا بطور کلی (یا لا اقل بسناری از رؤیاها و یا مخصوصاً باره‌ای از انواع آن) مستلزم دو تعبیر جداگانه است که میان آن تما بیر رابطه مشخصی وجود خواهد داشت. یکی ازین دو تعبیر، آن تعبیری را که ه. سیلبرر آنرا منسوب به روانکاوی میکند، معنای نامشخصی را بر رؤیا نسبت میدهد که غالباً جنسی و مربوط بکودکی است، تعبیر دیگر که مهمتر است و وی آنرا عرفانی نامیده است، افکار جدی‌تر و غالباً عمیقی را نشان میدهد که کار رؤیا آنرا موضوع خود قرار داده است. سیلبرر نظریه مزبور را با ذکر رؤیاها می‌گوید که بطریق دوگانه بالا تشریح و تجزیه و تحلیل شده باشند، غنی نکرده است. قضایایی را که ایشان پیشنهاد میکنند، بقیده من وجود خارجی ندارد. زیرا اغلب رؤیاها جز بیک تعبیر نیازی ندارند و آنهم بویژه به تعبیر عرفانی. در نظریه سیلبرر چنانکه در بسیاری از نظریه‌های جدید مشاهده میشود، تاملی به پنهان داشتن شرایط اساسی تکوین رؤیا و منحرف کردن ما از شناخت انگیزه‌های اساسی آن وجود دارد. در مورد تعداد کمی از رؤیاها موفق شدم صحت یا سقم نظریه سیلبرر را آزمایش کنم اما تشریح

بمن نشان داد که کار رؤیا همش را صرف این کرده است که سلسله ای از افکار هنگام بیداری را که بسیار انتزاعی بوده و ممکن نبوده مستقیماً نموده شود، بصورت رؤیا در آورده است و برای اینکار کوشید که با عناصر دیگری که روابط بسیارست و یا با اصطلاح عرفانی یا افکار انتزاعی مزبور داشته و در عین حال نمودن آن بسیار آسانتر بوده است، به هدف برسد. اینطور تعبیر عرفانی و یا تمثیلی را معمولاً خود نایم بدست میدهد ولی تعبیر حقیقی عناصر ناپیدا را باید با اعمال شیوه یا تکنیک ما بدست آورد.

البته باید گفت که هر رؤیائی را نمیشود تعبیر کرد زیرا قوای روانی که لباس مبدل بقامت رؤیا کرده اند با کار تعبیر مخالفت خواهند کرد. مسأله در اینجا به تناسب میان قوا مربوط است: از یکطرف به کنجگرای فکری و تسلط بر نفس و اطلاعات مربوط بروانشناسی و تجارب عملی در کار تعبیر و از طرف دیگر به مقاومتهای درونی. اگر این یکی چربید، تعبیر ناممکن میگردد. همه ما قادریم پاره ای از این مقاومتها را در هم بشکنیم لاقلاً با اندازه ای که خودمان را قانع سازیم که رؤیا واجد معنایی است و همچنین غالباً تا اندازه ای که این معنا را حدس بزنیم. اغلب اوقات رؤیای ثانوی در تعیین و تشخیص معنای رؤیای اولی بما مدد میکند و موجب پیشرفت در کار تعبیر آن میشود و گاهی یک سلسله از رؤیایها که در طی هفته ها و ماهها روی داده است، واجد زمینه ای مشترک هستند و آنوقت لازمست همه آنها را بیک تعبیر تحویل کنیم. هنگامیکه در رؤیا پی در پی اتفاقی افتد غالباً میشود مشاهده کرد که نقطه تعلق یکی آنچیزی است که در رؤیای دیگر بطور سطحی اشاره ای بدان شده و برعکس، بطوریکه از لحاظ تعبیر یکی دیگری را تکمیل میسازد. من در صحایف پیشین نشان داده ام که رؤیای یک شب مین را همواره باید بمثابة یک رؤیای واحد تعبیر کرد.

رؤیاهایی که بهترین وجهی تعبیر و تفسیر شده اند غالباً با یک نقطه تاریک و مبهم در خود دارند بنظر ما این نقطه، عقده ای از افکار است که نمیتوان آنرا باز کرد ولی گشودن آن نیز چیزی به محتوی رؤیا نمی افزاید. این همان دناف، یا نقطه تعلق رؤیاست نقطه ایست که به «ناشناخته» مربوط میشود. افکار رؤیا که هنگام تعبیر کشف میشوند، عموماً پایان ندارند و پیوسته در جهات گوناگون شاخه شاخه میشوند. میل رؤیا، بهمان قسم که قارچ از اندامهای زاینده خود سر بر می آورد، از ضخیم ترین قسمت نسج مزبور یکدومه جلوه گر میشود.

بزگردیم به موضوع فراموشی رؤیا. هنوز نتیجه مهمی از آن نگرفته ایم، اگر این موضوع راست باشد که بیداری بطور کلی خواهان فراموش کردن رؤیاست، چه یکدومه به محض برخاستن از خواب و چه بتدریج در طی روز، اگر این امر ضمنی بنظر ما از مقاومت روانی سرچشمه میگیرد که پیشتر، در عرض شب بر ضد حدوث رؤیا فعالیت داشته است، چگونه می توان توضیح داد که رؤیا توانسته است تشکیل شود؛ بر جسته ترین مصداق این موضوع را در نظر بگیریم یعنی وقتی که پس از بیدار شدن، رؤیا بکلی فراموش میشود: تو گوئی اصلاً رؤیایی وجود نداشته است. البته باید گفت که اگر مقاومت هنگام روز همان باشد که بوقت شب وجود داشته است، رؤیائی پدید نمی آید، پس نتیجه بگیریم که هنگام شب مقاومت حداقل است، میدانیم که بکلی منهدم نمیشود، چنانکه نقش آنرا در طی تکوین رؤیا در پدید آوردن موضوع جا بجا شدن نشان دادیم. تخفیف آن در شب بر رؤیا اجازه تشکیل میدهد، اما به محض آنکه بیداری شروع میشود؛ این مقاومت قوای خود

را بازمی یابد و طلبنا آنچه را که قبلا خواه ناخواه پذیرفته بوده است؛ متفرق میسازد. در روانشناسی توصیفی هست که شرط اساسی تشکیل رؤیا همانا استراحت و بخواب رفتن ذهن است و ما به این توصیف می توانیم بیفزاییم که: خواب با تخفیف قدرت سانسور، موجب حدوث رؤیا میشود.

ممکن است تصور شود که این تنها نتیجه ایست که موضوع فراموشی رؤیایمان توانست ما را بدان هدایت کند و میتوان از آن استنتاجاتی در مورد روابط نیرویی میان خواب و بیداری بدست آورد. اما همین جا متوقف شویم. وقتی که در بررسی رؤیا جلوتر رفتیم، خواهیم دید که باز هم میتوان طرز تشکیل و تکوین رؤیا را بنحود دیگری در نظر گرفت. مقاومت بدون آنکه برآستی کوتاه آمده باشد، اندکی سرخم میکند. میتوان نتیجه گرفت که خواب باعث تخفیف و کوتاه آمدن مقاومت میشود و در نتیجه بدرعامل مشکله رؤیا مجال جولان میدهد. اما ازین بحث قبلا در گذریم تا بعد دوباره به آن بازگردیم. اکنون باید بسلسله دیگری از ایرادها که به متد ما گرفته اند، بپردازیم. چنانکه میدانید شیوه کار ما اینست که هر گونه تصور هدفی را از خود دور میسازیم، و توجه خود را به عنصری پرت از رؤیا معطوف میداریم و افکار غیر ارادی را که درین خصوص بذهن ما خطور میکنند، یادداشت میکنیم. آنوقت بنصرد دیگری می پردازیم و بهمین نحو عمل میکنیم و بدون آنکه از جهت سیر افکار خودمان اندیشه کنیم، خود را بدست عنصر مزبور می سپاریم. با انجام این اعمال تصور میکنیم سرانجام با افکار ناپیدای رؤیا دست یابیم. حالا موقع خوبی برای انتقاد است که بگویند: این شگفتی ندارد که فلان عنصر نامعین رؤیا معبر را بالاخره بیکجا برساند. برای این که همیشه میتوان چیزی را بیک تجسم متداعی کرد، منتهی جای شگفتی این جاست که چگونه توالی و تمادی اختیاری و بی هدف یک سلسله اندیشه ها؛ بتحقیق به کشف افکار پنهانی رؤیا منجر میگردد چه احتمال دارد معبر درین دهگنذر خویشتر را بفزاید، چه او یک سلسله تداعی معانی را از فلان عنصر آغاز میکند و دنبال می نماید و متوقف نمیشود مگر آنجا که دلیل نامعینی برایش وجود داشته باشد، و قتیکه عنصر دیگری را انتخاب میکند، این کاملا طبیعی است که تداعی درین بار مثل دهنه قبل نامحدود نیست بلکه قسمتی از میدان خود را اشغال شده می یابد و شخص همان تداعیات پیشین را به یاد می آورد بطوری که تجزیه و تحلیل شخص را، آسانتر به اندیشه های متوجه میسازد که با آن نقاط تماس دارند، آنوقت آدمی تصور میکند که فکری را یافته است که دو عنصر از عناصر رؤیا از آن منبعث شده است و چون بهمه نوع تداعی معانی مجال جولان داده میشود و فقط از تحول تجسمی به تجسم دیگر که برای قوه متفکر معمولی یک چیز عادیست باید خودداری کرد، بالاخره به مید نیست بهمدد یک سلسله افکار میانجی، چیزی بسازیم و آنرا افکار رؤیا بنامیم و عوض اساس روانی رؤیا، عرضه کنیم. البته آزمایش با مدد کسی هم در میان نیست، برای این که بنحود دیگری نمیتوان به این افکار دست یافت. همه این ماجری من در آورد نیست و ماهرانه ازعامل تصادف استفاده میشود، البته هر کسی، بشرط آنکه حاضر بقبول این زحمت بی فایده بشود؛ بدین طریق قادر خواهد بود برای هر رؤیایی که تصور سر-، تبیری هر چه میخواهد باشد، بسازد.

ما با این نوع انتقادات نخست با اثری که تعبیرهای ما از رؤیا در ذهن اشخاص میگذارد جواب میدهیم. با روابط گیرایی که میان عناصر رؤیا وجود دارد و بهنگام تعقیب تجسمات پرت

و بالا، ظاهر می‌شود با چه مردم این طرحی که نمی‌توان اندامی بهتر از این را داشت. تعاضبات روانی موجود و قبلی به تعبیری این چنین کاملاً قاطع می‌شود، و نوزمی توانیم با پیش کشیدن راه حل نفاذهای بیماری همتری از خودمان دفاع کنیم چه صحت و سقم آن را حضور یا عدم حضور نفاذهای مزبور در محل معین، بثبوت می‌رساند آنجا که متن تقریباً با تصاویر تصریح شده است. اما چون انجا می‌پرستند چگونه فلان توالی من در آوردی و بی هدف افکار، ممکن است بعدنی قبلی و موجود هدایت مان کند، فعلاً مقرر دیگری برای خود نمی‌جویم، ما وسیله‌ای داریم که اگر مسأله را کاملاً حل نکنند، لاقلاً کاملاً آنرا از میان برمی‌دارد.

اتفاقاً این مدعی بهیچوجه درست نیست که ما بهنگام شروع کار تعبیر، وقتی که می‌اندیشیم و می‌گذاریم تصاویر غیر ارادی در ما جلوه کند، افسار تجسمات خود را رها می‌سازیم. می‌توان نشان داد که ما درین هنگام فقط به تجسماتی دست زد می‌زنیم که هدف آن را از پیش می‌شناسیم و بامثوق و فاساخن آنها، تجسمات مجهول - یا تعبیری نسبتاً مبهم: ناخود آگاه - نیروی خود را بمنصف ظهور می‌رسانند و سیر تصاویر غیر ارادی ما را، معین می‌سازند. نفوذ شخص مادر حیات روانی خود این اجازه را نیندهد که فکری فاقد هدف را تصور کنیم. من از آن حالت تجزیه روانی که ممکن است چنین اجازه‌ای بدهد بیخبرم (۱) روانپزشکان خیلی زود از استحکام سازمان

(۱) بعداً بمن خبر دادند که ا.و. هارتمان نظریه‌ای مشابه مال من در مقاله‌ای در مجله

بین المللی روانکاوی ابراز داشته است.

ن.ا. پوهورلیس درین باره چنین می‌نویسد: «تا آنجا که مطلب مربوط به نقش ضمیر ناخود آگاه در آفرینش هنریست، ا.د.و. هارتمان (در کتاب فلسفه ناخود آگاهی)... قانونی را که طبق آن تداویات معانی بوسیله تجسمات هدایت می‌شوند، تجسماتی که واجد هدفی هایی ناخود آگاهانه هستند، برداشتی بیان کرده و در عین حال از حدود اشتهار آن خبری نداده است او بر آنست ثابت کند که هر گونه ترکیبی از تجسمات محسوس، اگر منحصراً معلول تصادف نباشد بلکه باید بعدنی برسد، به پیشیانی وقایع ضمیر ناخوشیار نیز منبذ است، و به علاوه توجه خاص هشیارانه ما بفلان تداوی معانی موجب می‌شود که ضمیر ناخوشیار یا ناخود آگاه ما از میان تجسمات ممکن بیشمار، آن تجسماتی را برگزیند که بهترین کار هدف مزبور می‌آید. این ضمیر ناخود آگاه است که بمناسبت قیایات و هدفهای توجه و التفات ما از میان تجسمات برچین می‌کند و این جمله در مورد تداویات معانی فکر انتزاعی و تجسمات محسوس و غیر انتزاعی یا گروه بندیهای هنری صادقست. و همچنین در مورد لطیفه پردازی بهمین مناسبت نمی‌توان تداویات مزبور را به تجسمات احضار شده، و احضار کننده چنانکه روانشناسی مکتب تداوی کلاسیک آنرا با هر ضمی کند، منحصر سازیم. انحصار مزبور را زمانی پذیرفتنی می‌بود که انسان می‌توانست نه همان از هر گونه هدف هشیارانه بلکه از هر نوع توجه و التفات ناخود آگاهانه و حتی حالت روحی و عاطفی خویشتن را آزاد و میری سازد. اما چنین وضعی را نمی‌شود تصور کرد زیرا حتی زمانی که رشته تداویات خود را ظاهراً کاملاً بدست تصادف می‌دهیم یا زمانی که خود را بدست خیالیابی می‌سازیم، توجهات دیگری فعالند و عواطف و حالات روانی خودی می‌نمایند و اثر خود را در تداویات ما اعمال می‌کنند.» (ص ۲۴۶ کتاب سابق الذکر).....

بقیه در صفحه ۳۹۶

روانی‌ماترك امید کردند ، من میدانم که هیستری یا بیماری پارانوئیا هم مثل رؤیا اجازه سیر فکری نامنظم و بدون وجود تجسمات مربوط به هدف را نمی‌دهد . شاید چنین چیزی حتی در بحبوحهٔ امراض روانی ناشی از مسمومیت درونی هم رخ ندهد ، هذیانهای مبتلایان به بیماری «گیچی» و حواس پرتی هم بقول ظریفانه «لوره» عاری از ممتانی نیست و اگر سهولت نمی‌توان از آن سری در آورد باین دلیل است که افتادگی دارد و یکپارچه نیست. من هم همین مشاهده را هر وقت که فرست داده‌ام ، کرده‌ام . هذیانهای گوناگون بطور کلی کار سانسوری است که دیگر بخود زحمت سرپوش گذاشتن روی عملش را نمیدهد و عوض آنکه برای تدارک تغییر شکل‌ها و تبدیل لباسهای نسبتاً خوشایند بکوشد ، بخشونت آنچه را که از آن بیزار است محومی کند ، بنحوی که آنچه که باقی می‌ماند گسیخته گسیخته و غیر قابل استند است و تقریباً همان کاری را میکند که بعضی از دولتها با روزنامه‌ها در نوامری می‌کردند و تا آنرا مطابق آنچه که دلشان میخواست در نمی‌آوردند ، بدست خوانندگان که ایشان وظیفهٔ حفظ آنها را داشتند ، نمیدادند .

البته همین نیست در مواقعی که منجماً مجروح است ، تصاویر ذهنی بتصادف متداعی شود و هدفی در آن ملحوظ نگردد ، اما چنین حالتی اگر نزد مبتلایان به امراض روانی - عصبی مشاهده شود ، همواره باید آنرا نتیجه عمل سانسور بحساب آورد: درین گونه موارد تصاویر مزبور جای خود را به سلسله‌ای افکار میدهند که تجسمات پنهانی مربوط به هدف آنها را به اول می‌راند (ت.ج. یونگ فرضیه مزبور را در مورد جنون رودرس مورد تأکید کامل قرار داده است : در کتاب روانشناسی جنون زودرس چاپ ۱۹۰۷) عده‌ای برای وجود تداعیات آزاد و بیهدف برهان قاطعی ارائه کرده‌اند و آن چیزی جز این نیست که می‌گویند تجسمات یا تصاویر ممکن است بطور سطحی ، باهم متحد شده یا باصطلاح متداعی شوند یعنی از راه مشترک بودن در آهنگ (قافیه ناقص) ، معانی دوپهلوی فلان کلمه ، تلاقی اتعاقی بدون داشتن روابط عمیق معنوی و همهٔ طرقی که در لطیفه پردازی یا برای تسجیع وقافیه باقی بکار می‌رود. اشارت مزبور شامل روابطی است که از عناصر رؤیا به عناصر دیگری که با آن متداعی است و ازین دسته اخیر ، ممبر را به افکار رؤیاهدایت میکند و تاکنون در طی تجزیه و تحلیل‌های خود نم‌نه‌های حیرت آوری از آن بدست داده‌ایم. اما سست‌ترین رابطه و مستهجن‌ترین شوخی هم لااقل تا این اندازه بود که ممبر را از فکری به فکر دیگر هدایت کند البته بسادگی می‌توان به علت این امر پی برد . هر دفعه که فلان عنصر روانی بمدد یک تداعی زنده یا سطحی به عنصر دیگری می‌پیوندد و با آن متداعی میشود ، میانهٔ آنها پیوندی طبیعی و عمیق وجود دارد که مقاومت سانسور آنرا پنهان میسازد . اگر غالباً با تداعیات سطحی برمیخوریم نه برای

در رؤیاهای نیمه ناخودآگاهانه فقط آن تجسماتی یافته می‌شوند که مربوطند به توجه و هدف اصلی «ناهشیاران» زمان حدودت. همان کتاب، حتی از دیدگاه هارتمان نیز شیوهٔ استنباط روانکاران از اثر عواطف و حالات درونی در تداعیات آزاد کاملاً موجه است .

— ۵۵ پوپل در کتاب فلسفه عرفانی ص ۱۰۷ « ازین موضوع که فلان نام پس از مدتی بخاطر می‌آید آنهم بطور ناگهانی و بی‌واسطه با میانجی ، چنین نتیجه می‌گیرد که ظاهراً فکری ناهشیار وجود دارد که در عین حال متوجه هدفی است و نتیجهٔ هدف مزبور بطور ناگهانی در ضمیر خود آگاه ظاهر می‌گردد.

اینست که تجسمات مربوط به هدف جا خالی کردند ، بلکه باین دلیل است که فشار سانور زیاد است. تداعیات سطحی زمانی جانشین: تداعیات عمیق میشود که سانور راههای معمولی مزبور را صعب‌العبور کرده است همانطوری که سیلابها گاهی جاده‌های درست و حسابی را غیر قابل عبور میسازد ولی عا بران ادامه طریق میدهند منتهی از راههای بست و بلند و ناصاف که در حال عادی ممبر شکار چیانست و پس .

درینجایمی توان دو حالت را که در حقیقت يك حالت بیشتر نیست از هم تمیز داد. سانور یا به پیوند دوفکری حمله میکنند که اگر از هم جدا شدند از دسترس او فرار میکنند که درین صورت دوفکر مزبور جدا گانه در ضمیر هشیار ظاهر میشوند و پیوندشان ناپیدایماند و در عوض میان نشان پیوندی سطحی که هیچگاه بفرمانهم خطور نمیکرد ، تشخیص میدهیم که عموماً از نقطه‌ای از عقده تجسمی ناشی میشود که کاملاً با آن نقطه‌ای که پیوند اساسی فرو کوفته بدان بند میشود ، فرق دارد. و یا اینکه دوفکر مزبور در برابر سانور تاب مقاومت ندادند. درین صورت با همان هیأت حقیقی خود ظاهر نمیشوند بلکه با تغییر لباس جلوه میکنند و آن دوفکری که جانشین آنها میشوند بنحوی انتخاب میگردند که فلان تداعی سطحی میانه آنها در واقع مترجم آن تداعی اساسی است که میانه دوفکر اولی و اصلی با قرار است. درین هر دو صورت : فشار سانور موجب جابجا شدن عناصر شده و باعث تبدیل فلان تداعی معمولی و جدی به يك تداعی سطحی و ظاهراً نامعقول میشود.

چون بحقیقت تغییر مکانهای عناصر واقفیم لذا می توانیم بدون دلواپسی تداعیات را ، حتی اگر سطحی باشند ، دنبال کنیم (۱)

در روانکاوای بیماران عصبی ازین دو قاعده که در بالا شرحش گذشت ، استفاده میشود: زیرا میدانید وقتیکه ما دست رد به تجسمات خود آگاهانه واجد هدف میزنیم ، تجسمات ناپیدا هستند که سر تصاویر ما را هدایت میکنند و تداعیات سطحی در سایه عمل جابجایی ، فقط جانشین تداعیات عمیق سر کوبی شده میشوند. قواعد دو گانه بالا پایه و اساس شیوه یا تکنیک کار ما را تشکیل میدهد. هنگامیکه از فلان بیمار میخواهیم که بدون تفکر آنچه را که بنهش می آید به من باز گوید ، دلیلش اینست که در اصل فرض میکنم که او تجسمات واجد هدف از ممالجه در ذهن دارد و فکر میکنم باید رابطه‌ای میانه بی معنی ترین و اتفاقی ترین چیزهایی که او بزبان می آورد (البته ظاهراً چنین است) و حالت او پیدا کنم. تجسم واجد هدف دیگری هم غیر از موضوع ممالجه هست که بیمار از آن غافلست و آن شخص پزشک اوست. شیوه مبتنی بر روانکاوای برای رسیدن به هدفهای

(۱) اشارات مزبور همچنین در صورتی که تداعیات سطحی در ساده ترین هیئت خود در محتوی رؤیا جلوه می کنند ، چنانکه در دو رؤیای موری که در صحایف اول کتاب شرحش گذشت (پلریناز (زیارت بزبان فرانسه پلتهیه (پوست ساز بزبان فرانسه) - پل (خاک انداز بزبان فرانسه) چنانکه ملاحظه می شود این هر سه کلمه در قسمت اول تا اندازه‌ای با هم مشترکند و روی همین اصل با هم تداعی شده‌اند مانند کیلومتر - کیلو گرام کیلولوبا - لوبایا - لویستز - لوتو) با مطالعات خود در مورد بیماران عصبی به اصل این نوع بیاد آوردن که چنین عرضه می شود ، بی بردم و آن عبارتست از تحقیق و تجسس بیماران در قوامی و دوا بره المعارف برای یافتن جوابهایی برای اسئالات که معمولاً مقارن دوران بلوغ برای آنها مطرح می گردد .

تداری خود باید شامل همه حدود قلمرو قواعد اساسی مزبور باشد و همه مصادیق و موارد استعمال ممکن آنرا جستجو کند.

ما اکنون یکی از آن لحظاتی رسیدیم که باید عمداً موضوع تعبیر رؤیا را کنار

بگذاریم. (۱)

آنچه را که از جمله انتقادات سابق الذکر باید بخاطر سپرد اینست که لازم نیست همه اندیشه‌هایی را که بهنگام اشتغال بکار تعبیر و تفسیر، بذهن میگذرد، به تدارک شبانه نسبت بدهیم. درین مرحله ما راهی را از سرمیگیریم که از عناصر رؤیا شروع و به افکار رؤیا ختم میشود و کار رؤیا این راه را برعکس پیموده است و بهیچروی ممکن بنظر نمی‌رسد که این راه در هر دو جهت پیموده شده باشد. بهتر است بهنگام روز از راه تداعی معانی‌های جدید خود با انواع و اقسام تحقیق که جستجو گریخته به افکار میانجی و افکار رؤیا منتهی میشود؛ دست بزنیم. متوجه مقاومت سفت و سخت هنگام روز با زانحرافات تازه‌تر و پیچیده‌تری را سبب شود. نوع و تعداد افکار فرعی مزبور که این چنین بهنگام روز آنرا بهم می‌یابیم، واجد اعتباری از لحاظ روانشناسی نیست ولی مهم اینست که ما را بسوی افکار رؤیا که منظور ماست، هدایت میکنند.

۴- حرکت قهرمانی

حالا که در برابر ایرادها از خودمان دفاع کرده و یا اقل وسایل دفاعی خودمان را اراکه داده‌ایم، باید بان تحقیق معرفت‌النفسی که از مدت‌ها پیش خود را برای آن مهیا می‌ساختیم، دست بزنیم و نتایج مهمی را که تاکنون بدست آورده‌ایم، با هم یکی سازیم. رؤیا عمل روانی کاملی است و انگیزه آن تحقق يك آرزوست و نشناختن این موضوع و عجایب و غرایب رؤیا و نامربوطی‌های بی‌درپی آن، ازمانسوری که بهنگام تشکیل بر آن فشار آورده است، سرچشمه میگیرد. گذشته از آنسورمزبور، احتیاج به تراکم مصالح روانی و ضرورت تجسم آن در جامه تصاویر حسی و توجه باین امر که بطور کلی وضعی معقول و قابل فهم بدان داده شود هر چند بطور غیر منظم در تکوین و تشکیل رؤیا نقشی را ایفا میکنند. هر کدام از این اصول به بدیهیات و حدسیاتی که واجد خصیصه معرفت‌النفسی است، منجر میگردد. باید دید روابط آرزویا میل با این چهار شرط رؤیا و همچنان روابطی که اینها با هم دارند، کدامست، باید رؤیا را در زنجیر حیات روانی گنجانند.

مادر آغاز این فصل رؤیایی را قراردادیم که باید معمای را که هنوز حل نشده است بیاد ما بیاورد. تعبیر رؤیای آن بچه‌ای که میسوزد و براسنی نیز آنرا تا با انجام نرسانیدیم، بنظر ما مشکل نیامده است. اما این سؤال پیش آمد که چرا رؤیای بی‌بوقوع پیوست و بیداری قوری روی نداد و ما باز یافتیم که علت وجودی رؤیای مزبور همانا این بود که تا نیم آرزو داشت پسرش را زنده مجسم کند. اندکی بعد باز خواهیم دید که آرزوی دیگری هم درین میان نقش داشته است. پس آشکار می‌شود که در وهله نخست فکر هنگام خواب بجهت تحقق آرزو بر رؤیا

(۱) اصولی را که در اینجا شرح می‌دهم و در آغاز کلاما بعید و دور از حقیقت جلوه کرده بود، بعداً بتجربه بی‌شور رسید و یونگ و شاگردانش در مطالعات خود در مورد تداعیات و لحاظ آسبیب شناسی ارزش آنرا نشان داده‌اند.

مبدل میشود .

اگر هدف مزبور را از میان برداریم، فقط يك تفاوت حیان در نوع جریان روانی باقی میماند و فکر رؤیا میشود؛ نوری در اطاق میت می بینم. شاید شمع افشاده است و بجه میسوزد؛ و رؤیا بدون کم و کاست نتیجه این فکر را دوباره به ما عرضه میکند منتها آنرا در سحنه ای نشان میدهد که گویی هم اکنون اتفاق افتاده است و حواس آنرا بمثابة حوادث زمان بیداری تلقی میکند. برجسته ترین و کلی ترین خصیصه رؤیا در همینجاست زیرا بفکری که غالباً مربوط بیک آرزو یا میل است، صورت خارجی میدهد و آنرا بروی سحنه می آورد و واقعی و انجام یافته جلوه میدهد .

چگونه این خصیصه تدارك رؤیا را می توان توجیه کرد و بالااقل آنرا در سلسله جریانهای روانی گنجانند؟ اگر تشریح را از نزدیک دنبال کنیم در تظاهرات و جلوات رؤیا به دو خصیصه تقریباً مستقل از هم بر میخوریم . یکی نمایش سحنه بصورت واقعی است بنحوی که جای شکی باقی نماند و دیگری تبدیل فکر بصورت تصاویر بصری و گفت و شنود یا سخنرانی .

تغییراتی که دستخوش افکار رؤیا میشود برای آنکه بصورت واقعی در بیایند، درین رؤیا چندان بچشم نمیخورد و این رهگذر از نقش فرعی و مخصوصی ناشی میشود که موضوع تحقق آرزو آنرا در اینجا ایفا میکند . رؤیای دیگری را در نظر بگیریم که آرزو یا میل در آن ، فقط فکر هنگام بیداری را در خواب دنبال میکند . مثل رؤیای مربوط به تزریق ایرما . فکری که موفق میشود در آن جلوه کند ، يك آرزوست : دلم میخواست که «اتو» مسئول بیماری ایرما باشد . رؤیا آرزوی مزبور را سرکوب میسازد و جای آنرا بیک تصدیق یا تایید مربوط بزمان حال میدهد: این «اتو» است که مسئول بیماری ایرماست . این اولین تغییری است که حتی در رؤیایی که جا بجا نمیکنند، عارض فکر میشود . زیاد معطل نشویم . کافیت فکر را با خیالبافی هنگام بیداری مقایسه کنیم . آقای «ژوایوز» قهرمان کتاب «الفونس دوده» هم که در خیالهای پاریس پرسه میزند در حالیکه دخترانش تصور میکنند شغلی دارد و درآمد ارش مشغول کار است، خیالبافی می کند که در سایه پشتیبانی رجال، شغلی بدست آورده است : خیالبافی او مربوط بزمان حالست . رؤیا هم بهمین شیوه و بهمین عنوان از زمان حال استفاده میکند . زیرا زمان حال زمانی است که شخص آرزوی خود را در آن انجام یافته تصور میکند .

خصیصه دوم، در عرض؛ در خیالبافی ظاهر نمیشود بلکه این فقط در رؤیاست که محتوی تجسمی جنبیه «فکری» ندارد بلکه بصورت تصاویر محسوس درمی آید و آدمی باورش میشود و خیال میکند همانطور زندگی میکند و آن حوادث یا وقایع بر او میگذرد . بیدارنگ باید افزود که در همه رؤیاها چنین تغییر شکلهایی بر نمیخوریم بلکه عده ای منحصرأ از افکار تشکیل میشوند، مثل رؤیای مضاعف من: اتو دیداسکر و خیالبافی مربوط به پروسور . ن . درین رؤیا هیچروی با عناصری محسوس روبرو نمی شویم و فقط با افکاری نظیر افکار هنگام بیداری مواجه هستیم . همینطور در همه رؤیای نسبتاً طولانی عناصری می توان یافت که به تصاویر تغییر شکل نیافته و درست مثل افکار هنگام بیداری باقی مانده اند . وانگهی باید گفت که این نوع تغییر شکل مخصوص رؤیا نیست بلکه در توهمات (دیدن چیزی یا شنیدن صدایی که اصلاً وجود ندارد . م)

واشتباه حواسی که با فرادسالم و مبتلایان به بیماریهای روانی-عصبی دست میدهد؛ نیز مشاهده می شود. سخن کوتاه آنکه خصیصه ای را که مادرینجا مطالعه می کنیم، بهیچروی جنبه خاص ندارد بلکه راستش اینست که هر جایی ظاهر شود، مقام بسیار مهمی را اشغال می کند بنحوی که بدون آن رؤیا قابل تصور نبود و مستلزم توضیحات دامنه دارتری می شد.

درمیانة ملاحظات محققان درخصوص نظریه رؤیا یکی هست که میخواستم ارزش آنرا درینجا ارزیابی کنم. فشر در کتاب «روانی-جسمی» (در قسمت دوم ص ۵۲) پس از ملاحظاتی چند در رؤیا چنین فرضیه میدهد: **صحنه ای که رؤیا در آن جریان می یابد شاید کاملاً با صحنه تجسمات هنگام بیداری فرق داشته باشد؛** از این بهتر دیگر نمیتوان ویژگیهای رؤیا را بیان داشت.

اندیشه ای که بدینقسم پیشنهاد ما میشود ما تا اندیشه يك محل روانی است. البته نباید درینجا بیاد موضعی بودن مغز از لحاظ تشریح افتاد. بلکه همچنان باید در حوزه روانشناسی باقی باشیم منتهی سعی کنیم وسیله ای را که مانند یکقسم ذره بین پیچیده یا دستگاه عکاسی و غیره بکار محصولات روانی می آید، در خاطر مجسم سازیم محل روانی با آن نقطه ای ازین دستگاه تطبیق میکند که محل تشکیل تصاویر است. در مورد ذره بین و دوربین میدانیم که این نقاط موهوم است و با هیچکدام از نقاط محسوس دستگاه قابل تطبیق نیست. لازم به پوزش نیست که مقایسه من ممکن است ناقص بنظر برسد. من این مقایسه را فقط برای تفهیم تشکیل سازمان (مکانیسم) روانی بکار میبرم تا با اوراق کردن و نشان دادن عمل هر کدام از قسمتهای آن ادراکش آسانتر شود. خیال نمیکنم کسی تاکنون بفکر افتاده باشد، ازین راه دستگاه روانی را سوار کند. آزمایش مزبور خطری ندارد میخواهم بگویم میتوانیم جلو جریان فرضیات خودمان را اول کنیم، بشرط آنکه حش خرده گیری خود را حفظ کنیم و در بست را بجای خود ساختمان نگیریم. ما برای رسیدن به يك امر مجهول و ناشناخته احتیاج به تجسمات معین داریم و برای اینکار ساده ترین و محسوس ترین آنها مرجع است.

پس سازمان روانی را مثل يك وسیله یا ابزار در نظر مجسم کنیم و قسمتهای مرکب کننده آن را سیستم بنامیم. آنگاه فرض کنیم که این سیستمها نسبت بهم یکنوع تمایل قضایی همیشگی دارند. تقریباً مثل عدسیهای دوربین. بلاوه احتیاجی باین نیست که يك نظم و نسق واقعی قضایی را درین مورد مجسم کنیم، فقط کافی است تصور کنیم که توالی مستمری میان این سیستمها برقرار است و آن نیز در سایه این موضوع که در فواصل معینی از زمان بهنگام پاره ای از جریانهای روانی، تحریکی همه سیستمها را متأثر میسازد، قابل قبول است... منتهی يك امکان داهم برای خودمان ذخیره کنیم و آن اینست که توالی یا لارا بحسب جریانهای مزبور قابل تغییر و تحرك تصور کنیم. برای آنکه از اطاله کلام حتی المقدور اجتناب شده باشد سیستمهای مزبور را بنام حرف یونانی «پسی» خواهیم خواند.

نخست این نکته جلب توجه ما را میکند که سازمان متشکل ازین سیستمها واجد جهتی است. فعالیت های روانی ما از تحریکات منبث میشود (داخلی یا خارجی) و به حرکت اعضاء ختم میگردد پس این سازمان دارای دوحد خواهد بود حد حسی و حد حرکتی، در منتهی الیه حسی سیستمی است که تحریکات و احسانها را میگیرد و در منتهی الیه حرکتی، سیستم دیگری است

که موانع حرکت را زایل میسازد جریان روانی معمولاً از خد حس، بسوی خد حر کئی روانست و بنا برین نمای مختصر و کلی سازمان روانی مزبور تقریباً چیزی خواهد بود شبیه شکل (۱). اما این چیز تازه‌ای نیست بلکه تحقق خواستی است که از مدت‌ها پیش شناخته شده و برطبق آن دستگاه روانی مثل دستگاه انعکاسی (غیر ارادی) ساخته میشود و انعکاس، نمونه محصولات روانی تلقی میگردد.

اکنون باید از نخستین تغییراتی که در مکتوبات منتهی الیه حس، پدید می آید سخن بمان آوریم. دریافت‌های ما ازین طریق که بهتر است آنرا احساس بنامیم در دستگاه روانی ماردپایی باقی میگذارند که میتوانیم آنرا ردپای خاطر (خ) بنامیم. حافظه نیز بان عملی اطلاق میشود که بدان مربوط میگردد. اگر برآستی میخواهیم جریان‌های روانی را به سیستم‌های خودمان مربوط کنیم، ردپا یا اثر خاطر نمیتواند دوام بیاورد مگر با تغییرات همیشگی عناصر آنها. باری، چنانکه سابقاً گفتیم مشکل است فلان سیستم معینی تغییرات عناصر خود را بدون کم و کاست حفظ کند و در عین حال با احساس پذیری تازه نفسی با استقبال امکانات تغییرات تازه تری برود. پس بجهت اصلی که بر آزمایش ما حاکم است، باید این دو عمل را میان سیستم‌های مختلف تقسیم کنیم. فرض میکنیم که یک سیستم خارجی (سطحی) دستگاه روانی، تحریکات حس را دریافت میکند ولی چیزی از آنرا حفظ نمیکند و در نتیجه حافظه ندارد و پشت این سیستم، سیستم دیگری وجود دارد که تحریکات موقتی آنرا به ردپاها یا اثرات بادوامی مبدل میسازد. درین حالت شکل کلی دستگاه روانی چیزی خواهد بود شبیه شکل (۲)



شکل یک

میدانیم که از احساس‌هایی که روی سیستم «حس» اثر میگذارند از چیزی غیر از محتوی آن حفظ نمی‌کنیم، احساس‌های ما در حافظه ما بهمدیگر می‌پیوندند، و این پیوند در وهله نخست مطابق تلافی آنها بهنکام مقارنت انجام میگردد. ما اسم این پیوند را می‌گذاریم عمل تداعی. باری؛ روشن است که اگر سیستم «حس» واجد هیچگونه حافظه‌ای نیست لذا نمیتواند بجهت تداعی، ردپاها را حفظ کند، اگر اثری از تداعی پیشین باید دریافت یا احساس جدید را پابند یزند عناصر مختلف سیستم «حس» بزمحت می‌توانند وظیفه خود را ایفا کنند. پس ما باید پایه و اساس تداعی را مخصوصاً در سیستم‌های مربوط به خاطرات جستجو کنیم. خواهیم دید که عمل تداعی باین منحصراً می‌شود که در نتیجه کاهش پی‌درپی مقاومت و باز شدن (جاده) یکی از عناصر خ (مخفف خاطر)، تحریک بیشتر به عنصر دومی از عناصر خ منتقل میشود تا به عنصر سومی.

با بررسی دقیق‌تری می‌توان وجود نه یکی بلکه چندین عدد ازین سیستم (خ) را پذیرفت که تحریک معین واحدی پس از انتقال از عناصر «حس»، با نحاء گوناگون در آنها مستقر می‌شود. در

نخستین سیستم ازین سیستم‌های خ عمل تداعی بر اساس مقارنت انجامی گیرد و در سیستم‌های نسبتاً دورتر، همین ماده تحریکی بر حسب شیوه‌های مختلف تلاقی، منظم و مرتب می‌شود پنجویکه مثلاً سیستم‌های پشت سرهم مزبور معرف روابط ناشی از شباهت یا غیره می‌باشند، البته کوشش در راه آنکه بخواهیم معنای معرفت‌النفسی چنین سیستمی را با حرف نشان بدهیم، بیهوده است. وجه تمیز آن همان نزدیکی روابط آنست با مواد اولیه خاطره یعنی، اگر بخواهیم نظریه عمیقتری را درینجا مجسم کنیم؛ کاهش‌های پشت سرهم مقاومت در جهت عناصر مزبور.

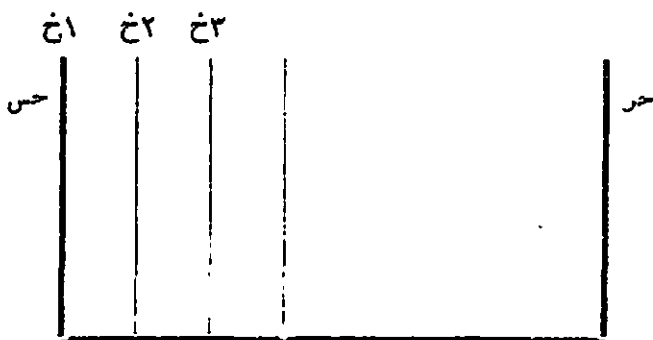
درینجا يك تذکر کلی لازم بنظر میرسد. سیستم وحس، که ظرفیت حفظ و نگاهداری تغییرات را ندارد و در نتیجه فاقد حافظه است، همویژگی‌های حسی مختلف را برای خود آگاهی (وجدان) ما فراهم می‌آورد. برعکس، خاطرات ما، از جمله آن دسته از خاطری که در درون ما حک شده‌اند، طبعاً ناخودآگاهانه هستند ولی ممکن است خودآگاهانه نشده، وارد حوزه خودآگاهی بشوند، اما جای شکی نیست که این خاطره اثرات خود را در حالت ناخودآگاهانه گسترش میدهند و آنچه را که مامش یا خوی خود می‌نامیم بر پایه خاطرات تأثرات ما استوار است و این تأثرات بتحقیق آن دسته از تأثراتی هستند که عمیقاً در ما مؤثر افتاده‌اند یعنی همان تأثرات دوران صباوت که تقریباً هیچگاه بمالم خودآگاهی نمی‌آیند. اما اگر پاره‌ای ازین خاطرات خودآگاهانه بشوند یا بهیچوجه ویژگی حسی از خود بروز نیندهند و یاد مرغایسه با دریافته‌های حسی فقط مختصر خاصیت حسی از خود آشکار می‌سازند. اگر حالات آیدی برای این امر پیدا کنیم که حافظه و ویژگی حسی بفتح خود آگاهی (وجدان) در سیستم‌های «بسی» همدیگر را طرد میکنند؛ دور نماهای سرشار از نوید، در مورد شرایط تحریک پی‌ها خواهیم داشت.

در آنچه تا کنون در مورد ترکیب دستگاه یا سازمان روانی در قطب یا منتهی الیه حسی آن گفتیم پای‌رو یا توجیهات معرفت‌النفسی منتج از آن را بمیان نکشیدیم. اما برای شناخت قسمت دیگر دستگاه مزبور، رؤیا برای ما در حکم منبعی سرشار از دلیل و برهان است. در بطور پیشین دیدیم که توجیه تشکیل رؤیا برای ما ناممکن می‌شد اگر بطور موصوم وجود دو سیستم روانی را که یکی فعالیت دیگری را تقشش میکند و بمنوان مجازات مانع ورود آن بمالم خودآگاهی می‌شود، قبول نمی‌کردیم.

چنانکه دیدیم سیستمی که انتقاد و تقشش می‌کرد را بطلش با خود آگاهی نزدیکتر از رابطه آن سیستم دیگر یا سیستم تقشش شده، با خود آگاهی است. این سیستم مفتش میان سیستم تقشش شده و خود آگاهی مانند حجابی حایل میشود. نشانه‌هایی یافتیم که این سیستم مفتش را در واقع با همان اصل رهبری کننده حیات هنگام بیداری یکی بدانیم؛ یعنی همان اصلی که حاکم بر اعمال ارادی و خودآگاهانه‌ماست. اگر ما سیستم‌های فرضیه خودمان را جانشین سیستم‌های دو گانه مزبور بکنیم سیستمی که ما مورد انتقاد است، متعاقب آنچه گفتیم، در قطب حرکتی مستقر می‌شود. حالا بیاییم سیستم‌های دو گانه مزبور را وارد طرح فرضی خود کنیم و بمدد نامهایی که بآنها خواهیم داد، رابطه‌شان را با خود آگاهی توجیه کنیم (شکل ۳).

آخرین سیستم از سیستمهای قطب حرکتی را نزدیک خود آگاهی می‌نامیم تا نشان بدهیم که از آنجا پدیده‌های تحریکی می‌توانند بدون تأخیر، اگر سایر شرایط موجود باشد

مثلا اگر این پدیده‌ها يك اندازه معين از شدت رسیده و حاوی همه‌ای از آن عملی که ما آنرا دقت می‌نامیم باشند، می‌توانند وارد خود آگاهی بشوند. این سیستم در عین حال حاوی کلیدهای نیروی حرکتی ارادی است.



شکل دو

به سیستمی که اندکی عقب‌تر از آنست نام ناخود آگاهی می‌دهیم زیرا به خود آگاهی دسترسی ندارد مگر پس از عبور از نزدیک خود آگاهی و در طی این مسیر، تحریک باید تغییراتی را تحمل کند (۱)

انگیزه رؤیا را در کدام يك از این سیستم‌ها قرار می‌دهیم؟ برای تهیل موضوع می‌گوییم در سیستم ناخود آگاهی. اندکی بعد خواهیم دید که این حرف کاملاً درست نیست و کار تشکیل رؤیا مجبور است افکار رؤیا را که به سیستم نزدیک خود آگاهی تعلق دارند، بکار ببرد. اما در جای دیگر هنگامی که می‌خواهیم آرزوی رؤیا را بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که عامل محرکه رؤیا از ناخود آگاهی برمیخیزد و بعلمت همین عنصر اخیر قبولی کنیم که تشکیل رؤیا از سیستم ناخود آگاهی آغاز می‌کند. تحریک مثل سایر امور فکری ازین جا رفته رفته بسوی منطقه نزدیک خود آگاهی متمایل شده و ازین راه به منطقه خود آگاهی میرسد.

بشهره درمی‌یابیم که هنگام روز راه مزبور که از طریق نزدیک خود آگاهی به خود آگاهی منتهی می‌شود، توسط سانور بروی افکار رؤیا بسته شده و ممنوع اعلام می‌گردد و این افکار فقط هنگام شب است که به این راه دسترسی می‌یابند و مشکل این است که بفهمیم بیجه طریق و بمدد کدام تغییر شکل‌ها. اگر بگوییم از طریق کم شدن مقاومتی که در مرز نزدیک خود آگاهی و ناخود آگاهی برقرار است، آنوقت لازم می‌آید رؤیاهای مافقط از تصاویر هنگام بیداری ما تشکیل شود و واجدان خصیصه خیالی که درین موقع جالب نظر ماست، نباشد.

بنا بر این کاهش سانور میان سیستم ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهی فقط در مورد تشکیل رؤیاهایی از نوع اتودیداسکر سادقت و نه در مورد تشکیل رؤیاهایی از قبیل رؤیای پدیری که

۱ - توسعه بعدی طرح فرضی مزبور که بصورت خط نشان داده شده است باید با رعایت فرض ما که سیستم بعد از نزدیک خود آگاهی همان سیستمی است که باید آنرا به خود آگاهی نسبت بدهیم، ترسیم شود و باین ترتیب نزدیک خود آگاهی = خود آگاهی یا ن = خ.

پیش می‌ساخت و در آغاز بررسی مزبور نیز آنرا بعنوان مسأله‌ای پیشنهاد خود کرده بودیم، پس مرحله تشکیل رؤیاهای خیالی را فقط باین شیوه می‌توانیم توصیف کنیم که بگوییم تحریک سابق الذکر راهی قهقرایی را درپیش می‌گیرد یعنی عوض آنکه بسوی منتهی الیه یا قطب حرکتی منتقل شود، بطرف قطب حسی خود حرکت می‌کند و سرانجام به سیستم دریافتها یا احساس میرسد. اگر مسیر جریان معرفت‌النفسی را بهنگام خروج از ناخودآگاهی بموقع بیداری، «تصاعدی» بنامیم، کاملاً جا دارد که بگوییم رؤیا واجد جنبه «قهقرایی» است (۱).

حرکت قهقرایی مزبور به یقین یکی از مشخصات معرفت‌النفسی بسیار مهم جریان رؤیاست. اما فراموش نباید کرد که تیول رؤیا نیست. عمل بیاد آوردن و تفکر و سایر جریانهای مخصوص قوه متفکر متعارف‌مانیز، در دستگاه روانی ما، با حرکت قهقرایی فلان عمل پیچیده تجسم بطرف ماده اولیه پایه خود که درحافظه ضبط شده است، مقارنت است. اما هنگام بیداری حرکت قهقرایی مزبور هیچگاه پمادراه تصویر - خاطره‌ها نمی‌رسد و قدرت آن ندارد که، بشیوه‌ای خیالی تصاویر احساس‌ها یا دریافتها را دوباره زنده کند. اما پس چرا در رؤیا چنین نیست؟ وقتی که از عمل تراکم در رؤیا گفتگو کردیم، ازین فرضیه نتوانستیم سرکشی کنیم که هنگام تداک رؤیا شدتهای مرتبط با تجسمات، کاملاً از یکی بدیگری منتقل می‌شوند، شاید همین تغییر جریان روانی معمولی است که اجازه اشغال سیستم احساس را درعین فعالیت حسی میدهد و یک حرکت معکوس را از افکار آغاز می‌کند.

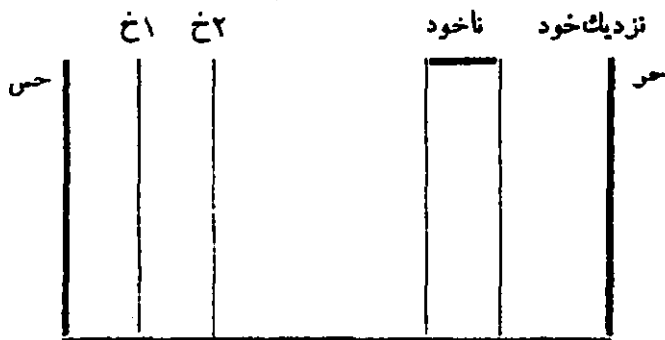
ما بهیچ‌روی در ارزیابی ملاحظیات مزبور خود را نمی‌فریبیم. تنها کاری که کردیم اینست که روی پدیده‌ای که غیر قابل توجیه و توضیح است، نامی گذاشتیم. حرکت قهقرایی باین می‌گوییم که در رؤیا، تجسم به تصویر حکی خود که خود از آنجا برخاسته، بازمی‌گردد و بواقع یک عمل قهقرایی انجام میدهد. اما خود این وضع هم مستلزم توجیهی است. چه فایده دارد نامی بگذاریم ولی چیز تازه‌ای در نیابیم؟ بعقیده من نام «حرکت قهقرایی» باین جهت برای ما مفید است که این موضوع شناخته شده را، به طرح ما از یک دستگاه روانی که واجد خط‌سیر است، مربوط می‌سازد و همین‌جاست که طرح ما بکار می‌آید.

زیرا ویژگی دیگری از تکوین رؤیادا برای ما توجیه می‌کند. اگر ما رؤیادا بنشأ به یک حرکت قهقرایی بسوی داخل دستگاه روانی چنانکه ما آنرا در نظر داریم، تلقی کنیم، از همین‌جایی می‌توانیم دریابیم که هر آنچه در قوه متفکر ما جریان را بطنه‌ای نامیده شده است در طی تکوین رؤیا مفقود میگردد و یا بزحمت بیان می‌شود. جریانهای رابطه‌ای مزبور، مطابق طرح ما؛ در سیستم‌های اولی‌دخ، وجود ندارند بلکه در سایر سیستم‌ها یعنی در سیستم‌های جلوتر هستند و در ضمن

۱ - نخستین بار البر بزرگ به این موضوع حرکت قهقرایی اشاره کرده است بعقیده او قوه ضمیمه، سازنده رؤیاست و آنرا با تصاویری که از اشیاء محسوس حفظ کرده است بوجود می‌آورد و جریان کار درین هنگام برعکس جریان کار بهنگام بیداری است. (نقل قول از رویه یکین ص ۱۴ - هانس در کتاب «اهرمین» خود ص ۱۶۵) می‌گوید: «در رویه‌ها رؤیاهای ما برعکس خیالات هنگام بیداری ما هستند. هنگامیکه بیداریم... تحریک از قطب آغاز حرکت میکند و هنگامیکه خواب می‌بینیم از قطب دیگر» (نقل قول از ص ۵۰۰ الیس ص ۱۱۲)

حرکت قهقرايي از جنبه بياني خود عاري مي شونه و جز تصاوير مربوط به دريافت يا احساس چيزي باقي نماند . اجتماع افكار رؤيا در طي بازگشت بعقب هتلاشي ميگردد و به مواد متشكله اوليه خود مبدل ميشود .

اما بايد ديد چه تغييراتي اين حركت قهقرايي را بهنگام روز ناممكن ميسازد ؟ درين مقام بفرسيه هاي چند بسنده مي كنيم . محتملا اين امر مربوطست به تغييراتي در طرز توزيع نير و در داخل سيستم هاي مختلف كه آنوقت قابليت عبورشان براي تحريك بيش و كم ميشود ، اما در هر كدام از اين سيستم ها ، ممكن است بچند شيوه مختلف بهمان نتيجه واحد رسيد . طبيعاً بيدرتك فكر ما متوجه حالت خواب و تغييراتي كه اين حالت در نحوه اشغال قطب حسي دستگاه مزبور پديد مي آورد ، ميشود . هنگام روز ، جريان مداومي ازسوي سيستم پسي مربوط به دريافت يا احساس بطرف سيستم حركتي روانست ، اين جريان بهنگام شب متوقف ميشود و بهيج روي قادر نيست مانعي در راه يك جريان قهقرايي تحريك ايجاد كند و اين همان قطع رابطه با عالم خارجي ، است در نظريه چندان از محققان كه بدان واسطه مي خواهند از عهدة تبیین و توجيه خصايس و چگونگيهاي معرفت النفسی رؤيا بر بيابند در واقع براي توجيه حركت قهقرايي رؤيا بايد متوجه حرکات قهقرايي ديگري شد . يعني آن حرکاتی كه در حالات بيداري مرضی بوقوع می پیوندد. در مورد اشكال مزبور ، عقیده ای را كه در بالا بيان کرده ايم ، طبيعاً بهيج روي كمكي بما نخواهد كرد زيرا حركت قهقرايي در موارد مرضی زمانی انجام ميگيرد كه يك جريان حسي مداوم هم در جهت عكس ، آن وجود دارد .



شكل سوم

در مورد توهمات بيمار مبتلا به هيستری و پارانوئيا و در مورد خيالات واهي افراد سالم (كه گاهي تصور ميكنند چيزي را مي بينند يا ميشنوند و حال آنكه چنين چيزي اصلا وجود خارجي ندارد .) توجهي ميتوانم عرضه كنم و آن اينست كه حالات مزبور به يقين به همان حرکات یا جريانهاي قهقرايي مربوط ميشود يعني اين كه حالات مزبور اعم از توهم و خيال واهي وغيره همانا افكاري هستند كه بصورت تصاوير درآمده اند و چنين تغيير يا تبديل شكلي به آن دسته از افكار دست ميدهد كه بشدت با خاطرات منكوب شده يا ناخود آگاهانه بنحوي از انحاء مربوطند در مثل يكي از جوان ترين بيماران مبتلي به هيستری من ، بچه ای دوازده ساله است كه از وحشت « صورتكهايي كه سبزند و چشم سرخ دارند » نمیتواند بخوابد. منشاء پديده مزبور بي گمان خاطرة فرو خورده كتوني ولي خود آگاهانه قبلي است يعني خاطرة كودكي كه وي

بیمار) در گذشته مرتباً او را میدیده است ، یعنی چهار سال پیش و این بجه تصویر نفرت انگیز انحرافات چندی را که از آن جمله است استثناء بدونشان میداد و وی اکنون با توجه بگذشته؛ خود را ازین لحاظ شامت میکند . البته این خاطره روزی برای وی خود آگاهانه بوده است مادرش در آن موقع خاطر نشان ساخته بود که کودک بی تربیت مزبور رنگی سبز فام و چشمانی سرخ (یعنی محصور بهاله ای سرخ) دارد. آن تصویر وحشتناک ازین جا سرچشمه میگردد. این خاطره ضمناً به یقین، پیشگویی دیگر مادرش را نیز بیاد میآورد و آن اینست که مادرش میگفت : این نوع بچه ها ابله میشوند و در مدرسه نمیتوانند چیزی را فراگیرند و زودهم می میرند. بیمار کم سن و سال مامع ازین نمیشود که قسمی از پیشگویی مادرش بتحقق پیوندد زیرا در مدرسه پیشرفتی ندارد و چنانکه از اظهارات غیر ارادی او برمی آید وحشت بزرگترش اینست که نکنده قسمت دیگر پیشگویی مادرش بتحقق پیوندد یعنی زود بمیرد. ممالجه مامع خیلی زود نتیجه داد : حالا میخوايد ؛ دیگر مضرب و دلوپس نیست و در پایان سال تحصیلی موفق باخذ جوایزی هم شد .

نیز تاریخچه ناپدید شدن يك خیال واهی را که یکی از بیماران مؤنث ۴۰ ساله برایم تعریف کرده و مربوط بزمانی است که وی سالم بوده ، با آنچه گفته ام می افزایم . یکی از صبهها ، چشم باز کرد و برادرش را در اطاق دید ، هر چند که میدانست برادرش در فلان آسایشگاه دیوانگان است . بچه کوچکش در تخت خوابی کنارش خوابیده بود و او برای اینکه بجهش بعضی دیدن داییش وحشت نکند دچار عارضه تشنج نشود ، لحاف را میکشد روی او و آنوقت خیال واهی مزبور محو و ناپدید میشود. خیال واهی مزبور به یقین چیزی جز تغییر شکل فلان خاطره زمان کودکی این خانم که بی گمان خود آگاهانه بوده ولیکن در عالم ناخود آگاهی وی ریشه های بسیار عمیقی داشته است ، نیست . پرستارش سابقاً برای وی حکایت کرده بود که مادرش که خیلی زود مرده بود است ، (و بیمار مزبور در آن زمان بیش از یکسال و نیم نداشته است) از تشنجات مصروعانه یا هیستریکی رنج می برده و این درد را هم برادرش (یعنی دایی بیمار من) برای مادر ایجاد کرده بوده زیرا روزی خودش را بلباس ارواح در آورده و لحاف بر سرش کشیده و او را ترساننده بوده است. خیال واهی بیمار مزبور نیز تقریباً واجد تمام عناصر مربوط به خاطره بالاست مانند تجلی برادر و لحاف و ترس و نتیجه حاصل از آن . بما با يك تفاوت و آن اینکه عناصر و جزئیات مزبور این دفعه بشیوه جدیدی ترکیب شده اند و با کسان دیگری تطبیق می کنند. علت آشکار خیال واهی مزبور و فکری که جان نشین آن شده است ، همانا ترس از این است که مبادا بچه کوچک که ظاهراً و جسماً شبیه داییش است . بسر نوشت او گرفتار شود .

مثالهای دو گانه ای که در بالا حکایت شده است کاملاً جدا از حالات خواب نیستند بنا برین شاید چندان با آن استدلالی که من در پی آن هستم وفق ندهد. روی این اصل است که باید تجزیه و تحلیلی که از یکی از موارد یاد انویسای توهمی (۱) کرده ام و به نتایج تحقیقات منتشر نشده ام در باره روانشناسی بیماران عصبی روانی که نشان می دهند که در همه این موارد تغییر شکل های قهقرايي باید تأثیر يك خاطره فرو کوفته یا ناخود آگاهانه را که غالباً مربوط بزمان کودکیست ، در نظر گرفت ، مراجعه کرد. خاطره مزبور ظاهراً فکری را که بدان بر بولیت

۱ - مراجعه کنید به مقاله من به عنوان «ملاحظاتى درباره ناخود آگاهی» در مجله

وسانورداز بیان و ابراز آن جلوگیری بود - کشان کشان بسوی قهقرا که خودنشانی از آن دارد، می کشاند و می توانم یکی از نتایج تحقیقاتم را درخصوص هیستری درین جا بیاورم؛ صحنه های بچگانه (خاطرات یا خیالیاتی ها) ، موقی که موفق می شوید آنها را خود آگاهانه کنید یعنی بمالم خود آگاهی بکشانید ، معمولاً بصورت توهم پیش چشم بیمار تجلی می کنند و فقط بمدای توجیه است که این خصیصه یا چگونگی را از دست می دهند و نیز این موضوع هم معلوم است اشخاصی که خاطرات بسوی ندارند ، نخستین تأثرات کودکی آنها تا سنین کهنولت همان خصیصه حدت حسی خود را حفظ می کنند و گویی شخص تأثرات مزبور را هم اکنون احساس می کند .

اگر نقش حوادث روزگار کودکی یا نقش خیالیاتی را که مبتنی برین حوادث هستند در رؤیا بیاد بیاوریم ، و اگر بخاطر آوریم که چه بسا دفعاتی که قسمتهایی ازین حوادث دوباره در محتوی رؤیا پدیدار میگردند و آرزوهای موجود در رؤیا حتی از آن منبث میشوند ، فرضیه زیر چندان بعید و غیر حقیقی بنظر نخواهد رسید : تغییر شکل یا تبدیل افکار به تصاویر بصری ممکن است نتیجه یا دنباله جاذبه ای باشد که فلان خاطره بصری که بدنبال احیا شدن میگردد ، نسبت به فکری که مطرود خود آگاهی و تشنه تظاهر است ، دارد . مطابق این استنباط رؤیا معادل فلان صحنه کودگانه ای خواهد بود که بر اثر انتقال بیک قلمرو جدید تغییر شکل یافته است زیرا صحنه ای که متعلق بر روزگار کودکیست قادر به تجدید حیات خود یا تظاهر مجدد نیست و باید باین اکتفا کند که تجدید حیات و تظاهر دوباره خود را در رؤیا بمنصه ظهور و بروز برساند .

ما با پیش آوردن اهمیت بالنسبه سرمشق مانند صحنه های ایام کودکی (یا تکرار مکررات آن بصورت خیالیاتی) برای محتوی رؤیا ، یکی از فرضیات شرنر را درباره منابع داخلی تحریک از حیث اعتبار می اندازیم . زیرا شرنر حدت و غنای مخصوص عناصر بصری را در رؤیا به تحریک درونی دستگاه بصری نسبت میدهد ، ما عمدی نداریم که در برابر فرضیه مزبور بمخالفت برخیزیم بلکه فقط باین بسنده می کنیم که بگوییم چنین حالت تحریکی منحصراً به دستگاه روانی احساس بصری اختصاص دارد ، اما در آینده نشان خواهیم داد که چنین حالت تحریکی محصول خاطره است یعنی زنده شدن یکی از تحریکات واقعی بصری من اکنون هیچ نمونه ای از تجارب شخص خودم برای تبیین چنین نفوذ خاطرات دوران کودکی در دست ندارم بطور کلی رؤیاهای من از لحاظ احتوای عناصر حسی نسبت به رؤیاهای دیگران بسیار فقیر است ، اما در خوشترین و زنده ترین رؤیای این سالهای اخیر من ، بر ایم آسانست که وضوح و روشنی خیالی محتوی رؤیا را به خصوصیات حسی تأثراتی که اندکی پیش عارض من شده بوده است ، نسبت بدهم . من در این کتاب رؤیایی را بتل کردم که در طی آن رنگ آبی سیر آب و رنگ تیره دودی که از دودکش کشتی خارج میشد و رنگ تیره یا سرخ تیره ساختمانهایی که میدیدم ، در من تأثیری عمیق و با دوام گذاشتند . اگر احياناً بنا بود رؤیا را نتیجه تحریک حس باصره تعبیر کنیم ، چنین تعبیری در حق رؤیای مزبور صدق میکرد . اما چه چیز اعضای پینایی مرا دستخوش حالت تحریکی مزبور ساخته بود ؟ يك تأثیر تازه که باجمعی از تأثرات پیشین متداعی و بهم پیوسته بود . رنگهایی را که دیدم نخست باید گفت همان رنگهای جبهه آلات

وایزاد ساختمانی بود که روز پیش از وقوع رؤیای من ، بچه‌ها بدانوسیله بنایی مجلل برای جلب تحسین من ، ساخته بودند. رنگ سرخ سیرا در سنگهای درشت و رنگ تیره و آبی را در سنگهای کوچک آن دیده بودم و نیز تأثرات دیگر مرا از رنگ که مربوط بسفر اخیر من بایتالیا بوده ، باید بدان افزود . یعنی رنگ آبی زیبای رودخانه معروف « ایزوتسو » و جزایر کوچک آن و رنگ تیره کوههای « کارست » . جلال و شکوه رنگ آمیزی شده‌ای را که در رؤیا دیده بودم اتفاقاً چیزی جز تکرار یا احیای آنچه‌ی که در گذشته دیده بوده‌ام نبود .

آنچه را که در خصوص قابلیت مخصوص رؤیا در تبدیل محتوی تجسمی خود بصورت تصاویر حسی گفتیم ، درین جا خلاصه کنیم . چنانکه تصور میرفت ما این خصیصه رؤیا را بیان نکرده آنرا بقوانین معروف روانشناسی تحویل نکرده‌یم بلکه آنرا علیحده بنظر آوردیم و از آن بمثابه چیزی که نشانه‌هایی از واقعات مجهول بدست میداد سخنی بمیان آوردیم و گرایش خاص آنرا با آوردن اصطلاح « حرکت قهقرایی » بیان داشتیم و این عقیده را ابراز کردیم که حرکت قهقرایی مزبور بی گمان هر آنجا که تجلی می‌کند ، معلول همان عمل مقاومت است که نمی‌گذارد بطریق عادی ، افکار بساحت خود آگاهی راه یابند - و جاذبه‌ای است که خاطرات واجد جدت حسی ، در آن افکار اعمال می‌کند (۱) .

انتطاع جریان « تصاعدی » - که از اعضای حواس منبسط می‌شود ، بهنگام خواب ، موجب تسهیل حرکت قهقرایی در رؤیا می‌گردد ، در سایر حالات بجز رؤیا ، عامل مزبور باید با تقویت سایر علل حرکت قهقرایی ، تعدیل و تلافی شود ، همچنین باید خاطر نشان کرد که چه درین اشکال مرضی حرکت قهقرایی در رؤیا انتقال انرژی با انتقال انرژی در حرکت قهقرایی عادی و سالم باید فرق داشته باشد : برای اینکه به اشغال خیالی کامل دستگاههای دریافت کننده منجر می‌شود ، آنچه را که ما بهنگام تجزیه و تحلیل تدارک رؤیا در خصوص رجحانی که به تصویر سازی محسوس داد می‌شود ، گفتیم ، در واقع می‌بایستی بحساب بکنوع جاذبه انتخابی گذاشت که احیای خاطرات بصری شدید در افکار رؤیا ، اعمال می‌کنند .

باز در مورد حرکت قهقرایی می‌گوییم که این حرکت در نظریه مربوط به تشکیل نشانه‌های مرضی عصبی نقش بهمان اهمیت ایفا می‌کند که در نظریه مربوط بر رؤیا .

می‌توان سه نوع حرکت قهقرایی در اینجا تشخیص کرد . الف - حرکت قهقرایی موضعی در جهت سیستم « پسی » که در صحایف پیشین شرح آن گذشت . ب - حرکت قهقرایی موسمی و این در موقعی است که تشکیلات پیشین روانی تکرار می‌شود . ج - حرکت قهقرایی صوری و این نیز هنگامیست که اشکال بدوی بیان و تصویر سازی جانشین اشکال و صور متعارف می‌گردد . انواع سه گانه حرکات قهقرایی مزبور در واقع یکی است و در بسیاری از موارد بهم ملحق می‌شود ، زیرا آنچه از لحاظ زمان قدیمی تر است از لحاظ صوری بودن بناچار بدوی هم هست و از همه گذشته در محل روانی در نزدیکی های قطب حسی واقعت .

ما نمی‌خواهیم موضوع حرکت قهقرایی را در رؤیا رها سازیم بدون اینکه ازین تأثری

۱- در گزارش راجع به نظریه مربوط بسرکوب شدن افکار باید ثابت کرد که افکار تحت تأثیر مشترك این دو عامل که در آن مؤثرند ، سرکوب می‌شوند ، از یکسوی سانسور خود آگاهی و از دیگر نیروی ناخود آگاهی در آن مؤثرند (رجوع کنید به تحقیق درباره سرکوبی افکار ..)

که بارها بنا تحمیل و بازهم با مطالعهٔ امراض عصبی - روانی شدیدتر خواهد شد ، حرقی زده باشیم : رؤیا رویهمرفته بازگفتنی است به گذشته بسیار قدیمی ناہم و در واقع همانا احیای روزگار کودکی و تمایلات و فرایزحاکم بر آن و شیوه های بیانی است که درین ایام مورد استفاده واقع شده است . پشت این کودکی فردی و خصوصی به کودکی عمومی و اجتماعی برمی خورد یعنی به تحول و تطور نوع بشر که تحول و تطور فردی در حقیقت تکرار مختصری از آنست با توجه به مؤثرات اتفاقی زندگانی که در آن اثر گذاشته است . ما درستی سخنان فیچر را بشما می گنیم وقتی که می گفت که يك دوره بدوی حیات بشری در رؤیا تکرار می شود و حال آنکه بطریق مستقیم محال بود بتوانیم بدان دسترسی پیدا کنیم ، می توانیم امیدوار باشیم که با تجزیه و تحلیل رؤیا ها به میراث قدیمی بشری دست بیاییم و آنچه را که از لحاظ روانی مادرزاد است ، کشف سازیم ، بنظر میرسد که رؤیا و بیداری عصبی ، از اعصار ماقبل تاریخ نفسانیات آدمی ، آنچه را که حدس آنرا هم نمی زدیم برای ما حفظ کرده باشند بنحوی که می شود گفت علم روانکاوای بحق می تواند در میان علومی که در راه باز شناختن و احیای قدیمی ترین و تاریک ترین ادوار ریشه های بشریت تلاش می کند ، مقام رفیع تری را مدعی گردد .

این قسمت نخست بهره برداری ما از روانشناسی ، ظاهراً شاید کاملاً اقباع کننده نباشد ، اما با این فکر بخود تسلی دهیم که ما با اخبار شالوده های بنای خود را در ظلمات کار گذاشته ایم و اگر کاملاً بیراهه نرفته و کم نشده باشیم ، خواهیم توانست با آغاز کار از دیدگاه جدیدی به نتایج مشابهی دست یابیم و نتایج مزبور این بار شاید روشن تر هم بنظر بیاید .

تحقیق و امیال و آرزوها

رؤیای مربوط به بچه ای که می سوزد مورد بسیار مناسبی است از برای پی بردن به مشکلاتی که نظریه «تحقیق امیال» با آن مواجه است . به یقین باشکفتی از این نظریه استقبال کردیم و شکفتی ما منحصرأ بر اساس کابوس ها مہنتی نبود .

پس از آنکه بنجزیه و تحلیل دریاقتیم که در ورای رؤیا معنی وارزشی روانی نهفته است ، بهمیچروی انتظار نداشتیم که معنای مزبور بنحوی یک جانبه تفسیر و تمبیر شود . مطابق تعریف صحیح ولی اندکی کلی ارسطو ، رؤیا دنیا له فکر ناہم است تا موقعی که خفته است . پس این از کجاست که فکر ما که بهنگام روز افعال روانی بسیار متنوع می آفریند مانند استدالات و تصدیقات و تکذیبات و انتظارات و تشہا و غیره ، چگونه بهنگام شب باخبار منحصرأ به تولید آرزوها و امیال بسنده می کند؟ آیا بهتر نیست بگوییم رؤیاهای بسیار است که قادر به بیان یا اظهار فلان فعل روانی مانند ترس بنحوی دیگر است و آیا رؤیای آن پدر که در سطور بالا بدان اشاره شده است رؤیایی که مخصوصاً بسیار روشن و آشکار است ، ازین نوع نیست؟ از نوری که بهنگام خواب چشمهای او را متأثر می کند ، باین نتیجه دلہرہ آمیز می رسد که دور نیست که فلان شمع فرو افتاده و جسدر او سوزانده باشد وی نتیجه مزبور را بوضعی در آورد که حواس را متأثر می سازد و بزمان حال مربوط می شود و بدین ترتیب آنرا بیک رؤیا مبدل ساخت پس موضوع «تحقیق آرزوها و امیال» ، درین رؤیا چه نقشه ای ایفا کرده است ؟ مگر غیر از اینست که فکر هنگام بیداری در خواب ناہم مزبور ادامه یافته و یا تأثر حسی جدید

فکری را در او موجب شده است ؟

همه اینها دستاست و مارا بر آن وامیدارد که نقش «تحقق آرزو» را در رؤیا دقیق تر و معنای افکار هنگام بیداری را که دنباله آن بموقع خواب هم کشیده می شود ، آشکارتر بررسی و مطالعه کنیم .

بتحقیق درمورد «تحقق آرزو» بود که قبلاً با نجا رسیدیم که رؤیاها را بدو دسته تقسیم کنیم : رؤیاهایی را پیدا کرده بودیم که علناً شامل «تحقق آرزو» بودند و دسته ای دیگر هم یافته می شد که موضوع «تحقق آرزو» در آن آنچنان آشکارا بچشم نمی خورد و غالباً با انواع وسایل مکتوم می ماند و مادرین دسته اخیر اثرات سانسور رؤیا را باز شناختیم و اعلام داشتیم . در رؤیاهای چچها عموماً بر رؤیاهایی بر خوردیم که اصل «تحقق آرزو» در آن کمتر دستخوش تغییر شکل شده بود ، و نیز رؤیاهای کوتاه و صادقانه شامل آرزو یا میل ظاهرأ - مخصوصاً به این قید تکیه می کنیم - نزد بزرگترها هم دیده می شد .

اکنون می توانیم از خود پرسیم این میل یا آرزو که در رؤیا تحقق می یابد از کجا سرچشمه می گیرد . اول باید دید پرسش مزبور را در باره منشاء امیال تحقق پذیر در رؤیا ، باید به کدام تضاد یا تنوع تطبیق داد ؟ بفکر من این پرسش را به تضادی که میان زندگانی روزانه که به خود آگاهی مربوط می شود و یک فعالیت روانی ناخود آگاهانه که جز بهنگام شب و خواب جلوه ای ندارد ، وجود دارد ، باید تطبیق داد . ازین دیدگاه منشاء و سرچشمه امیال و آرزوها احیاناً شامل سه جنبه زیر می شود : اول - ممکن است آرزو یا میلی بهنگام روز در ذهن برانگیخته و احیا شده باشد ولیکن به سبب اوضاع و احوال خارجی اطفاء و ارضاء نشده باشد . دوم - دور نیست آرزو یا میلی بهنگام روز خودی نموده باشد ، اما شخص آنرا بعقب رانده و سرکوب کرده باشد . سوم - بعید نیست میل یا آرزوی مزبور بازندگانی بهنگام روز رابطه ای نداشته و به آن دسته از امیال و آرزوهایی تعلق داشته باشد که همواره بعقب رانده می شود و جز بهنگام شب در وجود ما بیهوش و هیجان بر نمی خیزد .

درمورد اول آرزو برای شب می ماند و آرزوی مشخص و تحقق نیافته تلقی می گردد و درمورد دوم آرزویی تحقق نیافته و سرکوبی شده خواهد بود . اگر بار دیگر نظری بآن شکل فرضی خود که از دستگاه روانی رسم کرده بودیم ، بیفکنیم می بینیم که درمورد اول باید آرزوی مربوط را در سیستم نزدیک خود آگاهی و درمورد دوم نیز باید گفت که از نزدیک خود آگاهی رانده شده و به سیستم ناخود آگاهی فرورفته است و بالاخره درمورد سوم نیز آنرا همچنان باید در سیستم ناخود آگاهی جای داد و بعقیده ما بهیچروی از سیستم ناخود آگاهی تجاوز نخواهد کرد .

آیا حالا باید گفت امیال و آرزوهایی که ازین سه منشاء گوناگون منبث میشود از لحاظ رؤیا یعنی از لحاظ قدرت پدید آورنده رؤیا یک ارزشند ؟

نظری اجمالی بر رؤیاهایی که از آن برای پاسخ باین پرسش بهره خواهیم گرفت نخست بما می فهماند که باید یک منشاء چهارمی هم باین منشاءهای سه گانه بالا افزود و این منشاء چهارمی همان امیال کنونیست که در طی رؤیا پدید می آید (مثلاً تشنگی ، نیاز جنسی) . بررسی موارد مزبور ما را متمایل باین فکر میکند که بطور کلی منشاء آرزو یا میل بهیچروی در تولید

رؤیا مؤثر نیست. - من برای روشن کردن چگونگی رؤیاهای دسته اول رؤیای آن دخترک را یادآوری می‌کنم که دنباله‌گردش خود را در دریا که بهنگام روز ناتمام مانده بود، در رؤیا ادامه میدهد و نیز همه رؤیاهای مشابهی که درین مورد یادآوری می‌کنیم. این رؤیاها نتیجه یکی از آرزوهای هنگام روز است که اجابت نشده ولی کودک نیز بدین سبب آنرا سرکوب نکرده است. - مثال‌هایی که در مورد رؤیاهای دسته دوم که معلول امیالی هستند که بهنگام روز سرکوب میشوند و در رؤیا جلوه‌گری آغاز میکنند؛ وجود دارد، بی‌شمار است. و اینک مثال ساده‌ای را درین مورد می‌آوریم. خانم نسبتاً شوخی در پاسخ دوست جوانش بتازگی با جوانی نامزد شده بود و از او درباره شوهر آینده خود استفسار کرده بود، مداحی‌های پیدریغ کرد، و با این عمل از اظهار عقیده درباره جوان خودداری کرد زیرا در غیر اینصورت می‌بایستی صمیمانه حقیقت را بگوید؛ این مردیست که دوجین دوجین آنرا می‌توان در خیابان‌ها یافت، وی بهنگام شب خواب دید که عین همین پرسش از او شده و او در جواب این فرمول را گفته است «برای هر نوع سفارش بعدی فقط باید نمره را داد.» - بالاخره تجزیه و تحلیل‌های قبلی ما تاکنون مثال‌های متعددی از رؤیاهای جا بجا شده را با نشان داده است که میل مربوط به آن از ناخود آگاهی سرچشمه گرفته و بهنگام روز نیز بروز و ظهوری نداشته است (نوع سوم). بدین منوال، در بادی امر ظاهر همه انواع امیال و آرزوها بیک عنوان در تکوین و تشکیل رؤیا مؤثرند.

من درین مقام نمی‌توانم بشیوئوت برسانم که کاملاً چنین نیست اما بر آن شده‌ام که در مورد میل یا آرزویی که در رؤیا ظاهر میشود، تعریف دقیق‌تری قایل شوم. جای تردید نیست که در بچه‌ها فلان آرزویی که بهنگام روز اطفاء نشده، ممکن است موجب رؤیایی بهنگام خواب شود.

اما قدرت چنین امیال کودکانه را نباید فراموش کرد و من بشدت تردید دارم که در بالغ‌ها نیز فلان میل اطفاء نشده هنگام روز برای پدید آوردن رؤیا بهنگام شب کافی باشد بلکه بنظر من اینطور بهتر می‌آید که ما بهمان اندازه که رشد می‌کنیم و بر قدرت نظارت ما از راه فعالیت ذهنی بر حیات سابق افزوده میشود، به تشکیل و حفظ امیالی بقوت امیال بچه‌ما پشت پا می‌زنیم زیرا آنرا بیهوده می‌یابیم. بی‌گمان طبایع مختلفه درین زمینه با نحاء گوناگون عمل میکنند چه عده‌ای برخلاف عده دیگر مدت درازتری خصایص کودکانه را در خود حفظ میکنند؛ اختلافات مشابه در امر تضییع تجسم کاملاً بصری دوران کودکی نیز بی‌دخالت نیست اما بطور کلی فکر نمی‌کنم نزد بزرگترها، آرزو یا میل تسکین نیافته هنگام روز بتواند موجب رؤیا بهنگام شب بشود. اما با کمال میل با این فکر موافقم که امیال ناشیه از خود آگاهی در کار تشکیل رؤیا بی‌تأثیر نیست ولیکن چنین رؤیایی بوجود نمی‌آید اگر میل متعلق به عالم نزدیک خود آگاهی در جای دیگر متکلیف برای خود تدارک نیبند.

یعنی از ناخود آگاهی بنظر من امیال خود آگاهانه موجب رؤیا نیست مگر آنکه موجب امیال ناخود آگاهانه‌ای در همان جهت بشود و بدین واسطه تقویت گردد و بمعنایی متکلیف برای آن فراهم شود. از روانکاو مبتلایان به اختلالات عصبی دریافتم که امیال ناخود آگاهانه مزبور همواره فعال و آماده ظهور و بروز هستند و درین مواقع به تحریکی که از جانب خود آگاهی فرا

میرسد؛ ملحق می‌شوند و شدت برتر خود را بدان منتقل می‌سازند. (۱) بظاهر فقط میل خود آگاهانه تحقق می‌پذیرد، اما فلان نکته باریک‌جلوه رؤیا موجب میشود که آن «مبین عمل» نیرومندی که از عالم ناخودآگاهی سرچشمه گرفته‌است، بر ما فاش شود. امیال سرکوب شده مزبور که همواره فعال‌اند و ازین جهت می‌توان گفت جاویدان هستند و در حقیقت به عالم ناخودآگاهی یا وجدان مغفول ما تعلق دارند، چنانکه از بردسی مبتلایان باامراض عصبی برمی‌آید، از روزگار کودکی سرچشمه میگیرند. و همچون غولان افسانه‌ها (که به تیتان معروفند و در اساطیر هست که بر ضد خدایان قیام کردند و خواستند با گذاشتن کوهها بر روی هم با آسمان دست‌یابند اما خدای خدایان صاعقه بر آنها نازل ساخت و ازین رفتند، م.) هستند که زیر فشارها کل عظیمه کوهها خرد شدند ولی هنوز عده‌ای عقیده دارند که لرزش دست و پای آنها درین روزگار گاهگاهی کوهها را که خدایان فاتح بر روی آنها انداخته‌اند، از جای می‌چیناند. بدین منوال بدانجا رسیدم تا اصلی را که اندکی قبل بیان داشتم با این یکی که ذیلا می‌آید، عوض کنم: **میل یا آرزویی که در رؤیا جلوه میکند بناچار مربوط بزمان کودکیست** و این میل در بزرگترها از ناخودآگاهی سرچشمه میگیرد و در بچه‌ها که هنوز جدایی و سانسوری میان ناخودآگاهی و نزدیک خود آگاهی نمی‌شناسند و یا در کسانی که این جدایی و سانسور رفته رفته و بتدریج بوجود می‌آید، این میل همان میل یا آرزوی هنگام روز است که تسکین و تشفی نیافته و سرکوبی هم نشده است. من میدانم که استنباط مزبور را همواره نمی‌توان پشتوت رساند؛ اما در بسیاری از موارد می‌توان صحت آنرا با ثبات رساند حتی در مواردی که انتظارش را هم نداریم. می‌خواهم بگویم که این استنباط و نظریه را عموماً نمیتوان رد کرد.

بنابراین امیال و آرزوهای متعلق به خود آگاهی و هنگام روز را در درجه دوم اهمیت قرار داده‌ام و نقش آنرا در تشکیل رؤیا بزرگتر و مهم‌تر از نقش احساس‌های واقعی بهنگام خواب در تدارک محتوی رؤیا، نمیدانم. بدین قسم بدانجا رسیدم که از محرکات و استعداد های بالقوه روانی (بجز امیال) سخن بدارم که فعالیت هنگام بیداری، از آن سود نگرفته‌است. گاهی موفق میشویم این شدت هنگام بیداری را و قتیکه تصمیم بخوابیدن میگیریم، متوقف سازیم. کسی که از عهده این کار بخوبی برمی‌آید، خوش خواب است چنانکه ناپلئون درین باره ذی‌بازد بود. اما همیشه بدین کار توفیق نمی‌یابیم و توفیق ما هم همواره کامل نیست. مسایلی که حل نشده است و اندیشه‌های دشوار و فراوانی هست که بیش از حد تاثرات، موجب ادامه فعالیت قوه مفکر ما بهنگام خواب میشود و پدیده‌های روانی را در سیستمی نگاه میدارد که آنرا سیستم

۱- این امیال مثل همه اعمال دیگر روانی ناخود آگاهانه، از بین رفتنی نیست. اعمال مزبور راههایی باز میکنند که لاینقطع از آن برقت و آمد می‌شود و تحریکات ناخود آگاهانه را پس از ایجاد، هدایت میکنند. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم، اگر برای اشباح جهنم که در کتاب ادیسه آمده مرگی و نابودی هست برای این امیال هم مرگی هست چه اشباح مزبور بعضی آنکه خونی می‌آشامند بار دیگر بحیات تازه‌ای برمی‌خیزند. پدیده‌هایی که به سیستم نزدیک خود آگاهی تعلق دارند بمنای کاملاً متفاوتی نابود شدنی هستند و معالجه امراض روانی مبتلایان با امراض عصبی بر اساس این اختلاف استوار شده است.

نزدیک خود آگاهی نامیده‌ایم. این تظاهرات و جلوات قوه مکرر در بهنگام خواب می‌تواند بشیوه زیر طبقه بندی کرد: ۱- آنچه را که بهنگام روز بسبب فلان مانع اتفاقی نتوانستیم به پایان برسانیم ۲- آنچه را که بسبب خشکی روانی نتوانستیم جل کنیم، ۳- آنچه را که بهنگام روز ببقی رانده و سرکوب کرده‌ایم، ۴- آنچه را که کار و فعالیت سیستم نزدیک خود آگاهی، بهنگام روز؛ در وجدان مفول ما برانگیخته است (این دسته از همه مهتر است)، ۵- تأثرات هنگام روز که بسبب نامهم بودن تکلیفشان معین و معلوم نشده است.

شدتهای روانی که بسبب بقایای زندگی روزانه مزبور وارد خواب می‌شود بویژه شدتهای دسته دوم نباید چندان بی‌اهمیت تلقی شود. محقق است که تحریکات مزبور متعادلند بهنگام شب بمنصه بروز و ظهور درآیند و خواب هم ادامه متعارف آنها را در سیستم نزدیک خود آگاهی و پایان کارشان را در قوه مددکهای که متعلق ب خود آگاهی است، ناممکن می‌سازد. وقتی که عادتاً از فکر خودمان آگاهی پیدا می‌کنیم، برای اینست که خواب نیستیم. من نمی‌توانم در اینجا نشان بدهم که حالت خواب چه تغییرات مسیحی در عالم نزدیک خود آگاهی پدید می‌آورد (۱)، اما جای گمان نیست که وجه مشخصه معرفت‌النفسی حالت خواب را باید اساساً در تغییرات مربوط به اشتتالات آن سیستمی جستجو کرد که همچنین حاکم و ناظر بر وصول نیروها و تحریکات متوقف شده، است. در عوض در حوزه روانشناسی رؤیا چیزی نمی‌بینم که بتواند این گمان را در ما برانگیزد که خواب در ماهیت سیستم ناخود آگاهی نفوذی درجه اول و مؤثر داشته باشد. تحریک شیان در نزدیک خود آگاهی راه دیگری جز راهی که امیال منبسط از ناخود آگاهی در پیش می‌گیرند؛ پیدا نمی‌کند و باید متکلیب در ناخود آگاهی بجویند و از همان پیچ و خم‌هایی نیز بگذرد که تحریکات ناخود آگاهی از آن گذشته‌اند. اما چه روابطی میان بقایای نزدیک خود آگاهی هنگام روز و خود رؤیا وجود دارد؟ جای حرف نیست که بسیاری از این بقایا بر رؤیا راه می‌یابند و از محتوی رؤیا کمک می‌گیرند تا در بطن شب خود را به عالم خود آگاهی تحمیل کنند و حتی در فرصت مناسب بر محتوی رؤیا حاکم می‌شوند و آنرا مجبور می‌کنند تا از عمل کردن هنگام روز نیروی کنند. نیز گمان نباید برد که بقایای هنگام روز هیچ دور نیست که دارای خصوصیات امیال و آرزوها نباشند، اما بسیار آموزنده و از لحاظ نظریه‌ای که رؤیا را چیزی جز تحقق آرزوها و امیال نمیداند، مهم است که ببینیم برای آنکه بر رؤیا تحمیل شوند باید تن به چه قسم شرایطی بدهند؟

برای مثال یکی از رؤیاهای را که در صحایف پیش‌پندان پرداختیم، در نظر بگیریم. مثلاً آن رؤیایی که دوستم اتو را مبتلی به بیماری «بازدو» بمن نشان میدهد. من نسبت با آنچه به اتو مربوط میشود، حساسیت بسیار دارم و روز پیش از وقوع رؤیای مزبور خیلی به قیافه درهم‌افکر کرده بودم و حنم اینست که همین موضوع سبب ادامه جریان بهنگام خواب شده باشد. لابد درباره علت ناراحتی رفیقم اندیشیده بودم. و بصورت رؤیایی درآمد. باشد که آنرا در اواسط کتاب حاضر آورده‌ایم. محتوی رؤیای مزبور از جهتی فاقد معنا و از جهت دیگر

۲- در مقاله‌ای که تحت عنوان (تکمیل متافیزیکی آموزش رؤیا) در مجله روانکاوی

بین‌المللی جلد ۴ سال ۱۸ - ۱۹۱۶ نوشته‌ام بهتر نوشته‌ام شرایط و لوازم حالت خواب و حالت توهم و خیال را باز نمایم.

ظاهرأ مربوط باطفاى هیچکدام از آرزوها نبود. لذا بدنبال منشاء بروز کامل غم و اندوه مزبور رفتم که بهنگام روز عارض من شده بود و تجزیه و تحلیل آنرا بمن عرضه کرد. من آتو را با بارون ل. و خود را با پروفوسور. ر. یکی گرفته بودم. یکی گرفتن خودم با پروفوسور. ر. لابد همیشه در ناخود آگاهی من حاضر است زیرا یکی از آرزوهای منجوشدنی دوران کودکی را که همان حس عظمت خواهی باشد، تحقیق می بخشد. بنا بر این افکار پدی که در حق رفیقم داشته بودم و یقیناً نیز بهنگام روز آنرا بمقبّرانده و سرکوب کرده بودم، ازین فرصت مناسب استفاده کرده خود را در رؤیا جا دادند و درین رهگذر غمی هم که بهنگام روز احساس کرده بودم، بدرون رؤیا راه یافت. فکر هنگام روز که آرزو نبود بلکه برعکس ترس از بیماری رفیقم بود مجبور بود پنحوی خود را بیکی از آرزوهای دوران کودکی که ناخود آگاهانه و سرکوبی شده است! بند کند تا در برابر عالم خود آگاهی، جلوه کند و بیماریش از تغییر شکل های لازم «متولد» شود. هر اندازه غم مزبور غالب ترمی بود بهمان اندازه میبایستی روابط مذکور محکمتر باشد؛ میانه محتوی آرزو یا میل و غم یا غصه نیز نیازی به وجود رابطه ای نبود چنانکه در مثال ماهم چنین مناسبتی بچشم نمیخورد.

بنظر من بی فایده نیست برای روشن کردن مسأله ای که مطرح کرده ایم، بدنبال این موضوع برویم که رؤیا و وقتی که خود را در برابر افکاری می بیند که بروشنی با آرزو یا میل مغایر است، مانند غم و اندوه بجا، تفکرات دردناک، اندیشه های دشوار و زحمت افزا، چه میکند و جوه مختلفه ممکن را می توان بشرح زیر دسته بندی کرد: الف) تدارک رؤیا باین منجر میشود که همه تجسمات دشوار را با تجسمات معکوس معاوضه و از احساسات نامطبوعی که از آن ناشی میشود. جلوگیری کند آنگاه رؤیای بی حاوی تسکین خاطر محض و تحقق آرزو یا میل آشکار پدید می آید و ظاهراً ایرادی بآن نیست ب) تجسمات دشوار کما بیش با تغییراتی ولی کاملاً بازشناختنی در محتوی پیدای رؤیا جلوه میکنند، و این همان موردی است که در اذهان نسبت به نظریه رؤیا-میل، وشک و تردید ایجاد میکند و مستلزم بررسی دقیقتر است رؤیاهای مزبور با محتوی دردناک خود هم ممکن است با ایجاد وحشت شخص را بیدار کنند و هم اینکه عواطف دردناکی را که ظاهراً به محتوی تجسمی آنها مربوط است به نایم منتقل سازند و یا اینکه بای اعتنایی نایم مواجه شوند.

از تجزیه و تحلیل آشکار میشود که همین رؤیاهای دردناک دشوار هم در واقع چیزی، جز تحقیق آرزو یا میل نیستند. میل یا آرزوهای ناخود آگاهانه و سرکوبی شده که تحقیق آن را در من، نایم، دردناک احساس میکرد، از فرصتی که بقایای دردناک هنگام روز برای آن فراهم آورده استفاده کرده و از آنها حمایت نموده و بدین منوال موجبات ورود آنها را به رؤیا تدارک دیده است. اما در موقعی که در رؤیاهای دسته الف امیال ناخود آگاهانه با امیال خود آگاهانه تطبیق میکند، در رؤیاهای دسته ب میانه خود آگاهی و ناخود آگاهی ناسازگاری و ناهماهنگی وجود دارد یعنی میان امیال منکوب شده و «من»، وضعی مشابه وضع داستان سه آرزویی که پری وعده اجابت آنرا میدهد (چنانکه خواهد آمد)، بوجود می آید. تحقیق آرزویی شده ممکن است آنچنان رضای خاطر را موجب شود که احساسات دردناکی که هنگام بیداری دروای آن باقی گذاشته است، جبران شود. رؤیا که در آن صورت معجونی از رضایت خاطر و ترس است، چیزی

«بی تفاوت» خواهد شد. گاهی هم میشود که «من» خواب، در تدارک رؤیای سهم عمده تری پیدا میکند بدین معنی که بر ضد تمایل مبتنی بر تحقق آرزوی منکوب شده قیام میکند و به مدد خلیجان و دلهره رؤیایار منقطع میسازد. از آنچه گذشت بسادگی می توان دریافت که رؤیاهای دردناک و باصلاح دشوار و انواع و اقسام کابوس ها، بهمان اندازه حاوی تحقق آرزو یا میل هستند که رؤیاهای کاملاً خوش آیند و مبتنی بر نسکین خاطر و ساده.

رؤیاهای نامطبوع همچنین ممکن است «رؤیاهای حاوی مجازات» باشند. باید اعتراف کرد که با پی بردن به وجود آنها، بنحوی یک چیز تازه به نظر رؤیا اضافه خواهد شد. رؤیاهای مزبور نیز آنچه را که تسکین میدهند چیزی جز یک آرزوی میل ناخود آگاهانه نیست، یعنی آرزوی مجازاتی که به سبب آرزوی ممنوع و سرکوبی شده ای به نایم وارد آمده است. این رؤیا با باقاعده ای که ما تنظیم کرده ایم وفق میدهند باین معنی که عامل محرک آنها همانا آرزوی است که از عالم ناخود آگاه منبث میشود اما باین تجزیه و تحلیل معرفت النفسی دقیق تر میتوان وجود افتراق آنرا با سایر انواع رؤیاهای مبتنی بر آرزو، بدست آورد. در رؤیاهای دستب آرزوی ناخود آگاهانه که در واقع پدید آورنده رؤیاست، به حوزة آرزوهای منکوب شده تعلق داشت اما در رؤیاهای شامل مجازات، درست است که میلی یا آرزوی ناخود آگاهانه موجود رؤیا میشود ولیکن این آرزو دیگر به حوزة آرزوهای سرکوب شده و بقب دانه شده تعلق ندارد بلکه مربوط به حوزة «من» است، بنابراین رؤیاهای شامل مجازات در حقیقت موجب کشف این نکته میشود که ممکن است، «من» در پدید آوردن رؤیانش فالتری داشته باشد. بطور کلی مکانیسم و چگونگی این موضوع زمانی آشکار میشود که عوض دو عامل متضاد «خود آگاهی» و «ناخود آگاهی»، دو عامل: «من» و عنصر «سرکوبی شده» را در نظر بگیریم ولیکن برای انجام چنین جانشینی یا معاوضه ای باید وارد مکانیسم بیماری روانی-عصبی شد و به همین دلیل از عهده انجام آن درین کتاب بر نیامدیم. در اینجا فقط باین نکته اشاره می کنیم که رؤیاهای مجازات لزوماً به استقامت بتایای دردناک هنگام روز ملحق نمی شود. بلکه بر عکس ظاهراً زمانی پدید می آید که بقایای مزبور از نوع تسلی بخش است منتهی مبین تسلی های ممنوع.

همه افکار ممنوع مزبور، در محتوی پیدای رؤیا معکوس میشوند، چنانکه در رؤیاهای دسته الف دیدیم. بنابراین وجه مشخص اساسی رؤیاهای شامل مجازات بنظر من باین شرح است: آنچه موجود آنها می شود آرزوی ناخود آگاهانه نیست که از حوزة سرکوب شده تراویده باشد (از سیستم ناخود آگاهانه) بلکه میلی است که از جهت مخالف منشعب می شود و با آن در تمارض است؛ میل به مجازات است که با وجود ناخود آگاهانه بودن (صحیحتر بگویم نزدیک خود آگاهانه بودن) به «من» و متعلق است (۱)

(۱) دلم میخواهد در اینجا مثالی برای روشن کردن آنچه گذشت بیاورم و بویژه نشان بدهم که چگونه انتظار دردناک و دشوار هنگام روز در رؤیا تدارک میشود، «اوالتش نامشخص است. بزخم گفتم که بجزبری برایش دارم، خبری بسیار مخصوص. ترس برش داشت و از شنیدن آن خودداری کرد. باوقول دادم که برعکس خبر خوشی است و موجب مرگش خواهد شد و شروع کردم به نقل این موضوع که هیئت افسران پسر ما مبلغ

اکنونی کاملاً قادرم اهمیت امیال و آرزوهای ناخودآگاهانه را در رؤیا تشریح سازم .
 من کاملاً عقیده دارم که دستهای از رؤیایا هست که قسمت اعظم آن منحصرأ معلول بقایای هنگام
 روز است و حتی فکر می کنم که میل من دایره به اینکه استاد خارق العاده شوم ممکن بود آتش
 مراد خواب راحتی بحال خود واگذارم، اگر دلواپسی من در خصوص سلامت دوستم در من
 بیدار نمائند بود .

(۵۰۰ کورون؟) فرستاده است... پادشاه است... سهم است. در همین اثنا با اتفاق هم وارد اتاقی
 شدیم که شبیه دفتر کار بود و دنبال چیزی می گشتیم. ناگهان دیدم پسر آمد البته نه در لباس
 نظامی بلکه در لباس ورزشی چسبان (مثل خوک آبی؟) و بایک باشلق. بیدارنگ بالای سبیدی
 که در گوشه ای افتاده بود شد مثل اینکه می خواست چیزی روی صندوقی که در کنار آن بود
 بگذارد. صدایش زدم؛ جوابی نداد. بنظر رسید که صورت یا پشانیش را بسته است.
 چیزی را در دهانش جا بجا کرد و چیزی را در دهان گذاشت. موهایش اندکی سفیدی می زد
 پاخود فکر کردم؛ آیا این همه ناتوان شده است؟ دندانهایش هم مصنوعی است؟ پیش از آنکه
 بتوانم بار دیگر صدایش بزنم، بدون احساس خلعجان اما با طیش قلب بیدار شدم. ساعت
 دیواری من، ساعت دورنیم را نشان می داد.

این دفعه دیگر نمی توانم تجزیه و تحلیل کامل رؤیای مزبور را در اینجا بیاورم بلکه بشرح
 چند نکته حساس و مهم بسنده میکنم. علت اصلی آن همانا انتظار خلعجان آمیز هنگام روز بود.
 دوباره هشت روز میشد که هیچگونه خبری از پسرمان که در جبهه بود، نداشتیم باسانی از محتوی
 رؤیا پیداست که ما را عقیده این شده بوده که مجرد یا مرده بوده است. در اوایل رؤیا، کوشش سختی
 که برای معکوس کردن افکار دردناک مزبور اعمال میشده، بخوبی مشهود است. چه خبری داشتم
 خبر خوشی، خبر پولی که بمانه ما فرستاده شده بود... بعنوان پادشاه... بعنوان سهم، (پول مزبور
 بسبب حادثه توفیق آمیزی بود که در امر طبابت بر ابروخ داده بود و در نتیجه داشت موضوع اصلی
 را منحرف می کرد) اما این کوشش عقیم مانند زیر مادر خیر ناخوشایندی را پیش بینی کرده حاضر نبود
 بمن گوش کند. همچنین لباس مبدل، بسیار بسیار نازک است و همه جا آنچه را که پنهان کردنی است،
 پوشوح می نمایاند. اگر پسر می میرد، رقایش ماترک او را می فرستادند و من نیز آنرا میان
 برادران و خواهران و نزدیکانش پخش میکردم و اما در خصوص پادشاه، این نیز مرسوم است
 بافسرانی که «قهرمانانه شهید» میشوند، پادشاهی تعلق میگیرد. پس رؤیا آنچه را که قرار بود
 پنهان کند، مستقیماً برای ما بازی می نماید و از خلال این جا بجا شدن بخوبی میتوان گرایش آن
 را بسخت تسکین و تحقق آرزو برای المین دید، (تفسیر جادو رؤیایی گمان چنانکه سهیلبر عقیده
 دارد بمعنای اشاره ای به آستانه است) هنوز حدس نمی زنم که عامل اصلی این رؤیا کدام است،
 پسر مثل کسی بنظر نیامد که «می میرد» بلکه مثل کسی که «بالا می رود» جلوه کرد. اتفاقاً
 پسر کوهنورد جسور است. نه در لباس نظامی بلکه در لباس ورزش یعنی ساخته ای که اکنون موجب
 وحشت است جای خود را به یک حادثه قدیمی که در حیات ورزشی وی اتفاق افتاد و روزی با
 اسکی سقوط کرد و استخوان رانش تریک پسر داشت؛ داد. اما لباسش که او را
 مثل خوک آبی جلوه گس کرده است، نوه کوچک ما را بیاد می آورد که بچه ای
 خوشمزه است و موهای سفید قام نیز، پدر این نوه یعنی داماد ما را بخاطر می آورد که
 بقیه در صفحه ۴۱۷

اما غم و هم مزبور به تنهایی قادر به خلق رؤیا نبود زیرا نیروی محرك و پدید آورنده رؤیا امیال و آرزوها هستند؛ بنابراین لازم بود که این هم بدنبال میلی برود تا بتواند نقش بالارا ایفا کند. اگر اجازه بدهید مقایسه‌ای می‌کنم: بسیار امکان دارد که فلان فکر هنگام روز نقش تهیه‌کننده رؤیا را بازی کند (تهیه‌کننده بمعنای بازرگانی آن.م) اما تهیه‌کننده که فکر تولیدی بمنزله‌اش خطور کرده و می‌خواهد آنرا تحقق بخشد، بدون داشتن سرمایه از عهده این کار بر نمی‌آید پس بناچار باید بسراغ یکنفر سرمایه‌دار برود تا سرمایه مورد نیاز را فراهم آورد، و آن سرمایه‌داری که سرمایه‌گذاری معرفت‌النفسی را برای تهیه و تولید رؤیا تمهید می‌کند، در هر صورت اهم ازینکه فکر هنگام روز فلان باشد یا بهمان، همان میل یا آرزویی است که از ناخود آگاهی سرچشمه می‌گیرد.

از طرف دیگر خود سرمایه دار هم تهیه‌کننده است، و این موردیست که خیلی در رؤیا معمولست چه فعالیت هنگام روز، آرزوی ناخود آگاهانه را احیا میکند و این آرزو نیز رؤیا را پدید می‌آورد. موارد و مسابقی مختلفه مثال بالا که آنرا از علم اقتصاد باریه گرفته ایم یا پدیده‌های رؤیا تطبیق می‌کند؛ تهیه‌کننده خود نیز می‌تواند سرمایه‌دار کمک‌کننده و یا میلی از آنرا تمهید کند، یا چندین تهیه‌کننده سرمایه‌گذار واحدی مراجعه کنند و یا چندین سرمایه‌دار در تولید کالای واحدی شرکت سرمایه‌گذاری کنند بهمین هیچ رؤیاها می‌باشند که برپیش از یک آرزو یا میل تکیه دارند و یا با انواع و اقسام مختلفه‌ای هستند که مشاهده آنها آسانست ولی بررسی آنها چندان فایده‌ای ندارد. باز فرصتی پیش خواهد آمد که به این موضوع بازگردیم. وجه مشترك همه تشبیهات بالا یعنی کمیتهی سنجیده که می‌توان آزادانه از آن استفاده کرد، با هم موجب میشود که بیشتر درمسأله ساختمان رؤیا وارد شویم: در اغلب رؤیاها مرکز باز می‌یابیم که واجد شدت‌حسی خاصی است و آن طبق قاعده کلی، تجسم مستقیم تحقق آرزوست زیرا وقتی که جای شدت‌های تدارک رؤیا را دوباره به عناصر اصلی آن می‌دهیم متوجه می‌شویم که شدت روانی عناصر فکر رؤیا در واقع توسط شدت حسی عناصر محتوی ترجمه و نمایانده می‌شود. عناصر مجاور هسته تحقق آرزو، غالباً هیچگونه رابطه‌ای با آن ندارد و در اغلب موارد

سلامت او بر اثر جنک بسیار صدمه دیده است. از اینجه چه دستگیری می‌شود؟ اما به جزئیات دیگر توجه کنیم. مکان وقوع رؤیا، اطاق دفتر، صندوقی که پسر می‌خواست چیزی روی آن بگذارد (گذاشتن چیزی در رؤیا) اشارات انکار تکرر دنی هستند به حادثه‌ای که در میانها دو سه سالگی برای من اتفاق افتاده است از چهار پایه‌ای بالا رفتم تا نقلاتی را که روی صندوق یا میز دفتر بود بردارم چهار پایه و از گون گردید و زاویه عقبی آن با فک پایین من مصادم شد و نزدیک بود همه دندانهایم را از دست بدهم. بزرگترها آمدند و اخطار کردند: «خوب شد» این جمله در واقع نشانه دشمنی آنها بود نسبت به من که در حد خود سر باز شجاعی بودم. با تعجب بیشتر در تجزیه و تحلیل رؤیای مزبور آن تمایل پنهانی را که در من وجود داشت و با مرکز و حشمتناک پسر تمکین می‌یافت، کشف کردم. و آن حسادتی است که نسبت بحواناتان داشتیم و تصور می‌کردم که جوانی را در خود خفه و خاموش کرده‌ام - و این یقین است که شدت درد پنهانگام وقوع چنین حادثه موله‌ای، برای آنکه تمکین یابد و فرو نشیند حتی دور نیست. که برود و موجب احیای آرزوهای سرکوبی شده در ناخود آگاهی ما بشود.

از اکتار دشوار و دردناک متضاد بامیل یا آرزو منبث میشود ولیکن روابط (غالباً ساختگی) آنها با هسته مرکزی سبب می شود که با اندازه کافی از شدت آن برای تجسم یافتن استفاده کند. قدرت نمایش و تجسمی که در امر تحقق آرزو سراغ داریم، تا حدودی بر توافق می کند و در داخل آن همه عناصر حتی آن دسته از عناصری که اگر بحال خود را می شد از عهدۀ چنین کاری بر نمی آمد، موفق می شود که خودی در رؤیا بنماید در رؤیاهایی که - جزو لاینفک امیال متعددی است بسیار ساده است که حدود ارضای هر کدام از آنها تشخیص کنیم و غالباً نیز در خن وفرج رؤیا به حد فاصلهایی بر بخوریم که در واقع قلمرو هر کدام از امیال را از دیگری مجزا می سازد.

با توجه به مشاهدات بالا می بینم که اهمیت بقایای روز قبل در رؤیا بسیار محدود شده است با این وجود باز باید بدان توجهی بکنیم. بایسته است که بقایای مزبور قسمت اساسی تشکیل رؤیا باشد زیرا هر اندازه که تحجب آور بنظر برسد، ما مجبوریم توجه کنیم که در محتوی هر رؤیایی چیزی هست که آنها یکی از تأثرات هنگام روز که غالباً بی اهمیت ترین آنست، مربوط و پیوسته می سازد. ما هنوز نتوانسته ایم بررسی کنیم که لزوم عنصر الحاقی مزبور در رؤیا از کجا سرچشمه می گیرد. برای اینکار باید اهمیت میل ناخود آگاهانه را دریافت و به روانشناسی اختلالات عصبی توسل جست چه روانشناسی مبتلایان با امراض عصبی بدان نشان میدهد که تجسم ناخود آگاهانه با این عنوان نمی تواند وارد نزدیک خود آگاهی شود و قادر بعملی درین قلمرو نیست مگر آنکه یکی از تجسمات بی اهمیتی که قبلاً در آن بوده پند شود آنوقت شدت خود را بدان منتقل می سازد و در واقع به بهانه آن وارد میدان می شود و این همان چیزی است که پدیده انتقال نام دارد و بدان وسیله بسیاری از امور جالب و شگفت انگیز حیات روانی مبتلایان با امراض عصبی را می توان توجیه و تفسیر کرد. پدیده انتقال هم ممکن است تغییر در تجسم نزدیک خود آگاهی که فقط واجد شدتی نامتناسب شده است، ندهد و هم ممکن است آنها دگرگون سازد و محتوی تجسم انتقال یافته را بدان تحمیل کند. امیدوارم از آوردن تشبیهی عامیانه در اینجا مرا خواهید بخشود، می خواهم بگویم که تجسم سر کوبی شده مانند دندان ساز آمریکایی است که در کشورهای ماحق طبابت ندارد مگر آنکه طبعی پیدا کند که مسؤلیت او را بعهده بگیرد و در برابر قانون مدافع او باشد و همان طوری که پزشکان پرمشغله و پر مشتری ما حاضر بچنین اتحادی نمی شوند، در حیات روانی هم تجسمات بسیار مورد توجه نزدیک خود آگاهی یا خود آگاهانه بهانه نفوذ و بروز و ظهور تجسمات ناخود آگاهانه و سر- کوبی شده نمی شوند و ناخود آگاهی مرجعاً تأثرات و تجسمات خود آگاهانه ای را بطور می اندازد که بسبب بی اعتباری هیچگاه توجه را بخود معطوف نداشته و یا خیلی زود از دایره توجه رانده شده است و بر طبق اصل تداعی معانی که همواره به تجربه تأیید شده تجسماتی که قبلاً با سایر تجسمات به شدت متداعی شده اند؛ از تداعی های جدید با سایر تجسمات خودداری میکنند؛ سعی کرده ام بر اساس اصل مزبور نظریه ای در باره فلج های بیماران هیستری تدارک ببینم.

اگر قبول کنیم که همین احتیاج با انتقال تجسمات سر کوبی شده در رؤیا دارد، بیدرنگ دو مشکل از مشکلات آن قابل تبیین و توجیه خواهد بود یکی حضور تأثر تازه که

بهر تجزیه و تحلیلی ، وجود آن افشامی شود و دیگر آنکه تاثر مز بودی اهمیت ترین همه است . آنچه را که در جای دیگر گفته ایم در اینجا اضافه می کنیم و آن اینست که اگر عناصر تازه ویی اهمیت غالباً جا نشین قدیمی ترین افکار رؤیا در محتوی آن می شود ، به این سبب است که عناصر مزبور در همین حال کمتر از سایر عناصر از سانور بیمناک است اما نتیجه آن می شود که بر سایر عناصر ترجیح داده شود و این موضوع که چرا در همه رؤیاها بچشم می خورد زمانی حل و توجیه می شود که لزوم انتقال را قبول داشته باشیم . دونوع از تاثرات ممکن است به کار آرزوی سر کوبی شده ای که بدنیاال تجسمات آزاد و متداعی نشده می گردد ، بیاید یکی آنهایی که بی اعتبارند بدلیل آنکه نتوانسته اند متداعی بشوند و دیگر آنها که تازه واردند و وقت کافی برای متداعی شدن با سایر عناصر نداشته اند .

بدین ترتیب بقایای هنگام روز که اکنون تاثرات بی اهمیت را هم می توان بدان منضم ساخت ، وقتی که موفق می شود در تشکیل رؤیا مؤثر شود ، از یکطرف از ناخود آگاهی آن تحرکی را که میل یا آرزوی سر کوبی شده آن بهره می گیرد به عاریه می گیرد و از سوی دیگر یک خدمت واجب و ضروری بآن میکند که همان اجازه انجام امر انتقال است . اگر درین مقام بخواهیم باز هم درین نوع پدیده های روانی غور کنیم ، باید نقش تحریکات را میانۀ خود آگاهی و ناخود آگاهی بدقت و ادسی کنیم و بررسی امراض روانی- عصبی پابین جهت متمایل است ولیکن در رؤیا چنین بررسی و آزمایشی چندان مناسب نیست .

آخرین نکته در خصوص بقایای هنگام روز اینست که خواب را آشفته می سازد و حال آنکه رؤیا نه همان مزاحم خواب نیست بلکه در حمایت از آن چیزی فر و گذار نمی کند باز هم باین موضوع خواهیم پرداخت .

ما تا کنون قدم به قدم میل رؤیا را دنبال کرده ایم و دیدیم که از ناخود آگاهی سرچشمه می گیرد و روابط آنرا با بقایای هنگام روز بررسی کردیم (با امیال خود آگاهانه ، با سایر تمایلات روانی و تاثرات ساده تازه) بدین منوال برای فعالیت متنوع و متعدد فکر هنگام روز پیش محلی را که در خود آنست محفوظ داشته ایم . بنظر ما ناممکن نیست که به مدد استنباط خود حتی موارد فوق العاده ای را که در طی آن رؤیا با ادامه کار هنگام روز فلان ممایا مساله ای را که بحال تعلیق رها شده بود ؛ حل میکند ، توجیه و تبیین کنیم . چیزی را که کم داریم اینست که نمونه ای ازین مقوله را در اینجا تجزیه و تحلیل نکرده ایم نمونه ای که میل کود کانه سر کوبی شده ای را نشان بدهد که توانسته باشد آنچنان نیرو متدانه بفعالیت نزدیک خود آگاهانه یاری کند . اما بهر صورت نمیدانیم چرا ناخود آگاهی بهنگام خواب چیزی جز تحریک بصوب اطفاء میل یا آرزو پیشنها دما نمیسازد . پاسخ باین پرسش روشنائی تندی بر ماهیت معرفت النفسی میل آرزو خواهد تاباند ، اکنون به مدد طرحی که از دستگاه روانی پرداخته ایم ، بدنیال این پاسخ میرویم .

دستگاه مزبور پس از نشو و نمای طولانی به کمال کنونی خود رسیده است ، سعی کنیم آنرا به یک مرحله قبلی برگردانیم . بر اساس فرضیاتی که مجبور به اثبات آن درین مقام نیستیم ، این دستگاه در وهله نخست پابین متمایل بود که خود را از تحریکات حتی المقدور دور امان بدارد و بهمن دلیل ساختمان نخستین آن محدود بهمان دستگاه انعکاس بود یعنی قادر بود بیدرتکه هر نوع احساسی را در راه منتهی بحرکت ، سوق دهد . اما زنده گانی این عمل ساده

را بهم‌زد و موجب تحریکاتی شد که به ساختمان پیچیده‌تری منجر گشت و نیازهای بزرگ جسمانی پدید آمد و تحریکات ناشی از نیازهای درونی مغزی در نیروی حرکتی جست که می‌توان آنرا «تغییر درونی» یا «بیان فلان تغییر خلقی» نامید مثلاً بچه‌ای که گرسنه است، یا پشت ناله و فغان سر میدهد و یا منقلب و خشمگین میشود. اما وضع تغییری نمیکند و همان است که بود زیرا تحریکی که از فلان نیاز درونی پدید آید در واقع پاسخی است بیک عمل مستمر و نه بیک تصادم ناگهانی و منقطع. درین مورد تغییر وضعی رخ نخواهد داد مگر آنکه بیک نحوی (در مورد بچه البته با دخالت دیگری) آدمی تجربه کسب کند که چگونه ارضائی بقدریک درونی پایان میدهد. یکی از عناصر اساسی تجربه مزبور همانا ظهور یک قسم دریافت غذا در مورد بچه است که تصویر آن در حافظه با خاطره تحریک نیاز مزبور متداعی و پیوسته میشود آنوقت همینکه نیاز مزبور خودی نمایاند، در پر تو این تداعی که برقرار شده بیک جنبش و حرکت روانی برآید می‌افتد که دوباره تصویر دریافت مزبور را در حافظه اشغال میکند و بار دیگر موجب خود دریافت میشود به این معنی که دوباره همان وضع ارضای نخستین را پدید می‌آورد. ماهمین جنبش یا حرکت را میل می‌نامیم، ظهور مجدد دریافت مزبور نیز همانا تسکین یا تحقق میل است و «اشغال» کامل دریافت توسط تحریک نیاز درونی، اقصا فاصله بسوی تحقق امیال است. هیچ اشکالی ندارد که یک حالت نخستین و بدوی برای دستگاه روانی مزبور قایل شویم که در طی آن فاصله و راه مزبور واقعاً پیموده میشود و میل در نتیجه به توهم منجر میگردد بنا برین نخستین فعالیت روانی مزبور بسوی یک قسم یکسانی دریافت یعنی بسوی تکرار دریافتی که تسکین نیاز بدان پیوسته است، متمایلست.

ظاهر آ تجارت نخست زندگی باید فعالیت بدوی روانی مزبور را بیک فعالیت مناسبتر ثانوی تبدیل کرده باشد. یکسانی و یا این همانی دریافت که راه «تجرباتی» سرایش درونی آنرا بدست آورده نتایجی را که بدست میدهد همان نیست که ظهور مجدد همین دریافت یا احساس در صورتی که انگیزه آن فلان شئی خارجی باشد. بدست میدهد لذا تسکین حاصل نمیشود و نیاز همچنان ادامه می‌یابد، فقط یک وسیله وجود دارد که بدان واسطه می‌توان «اشغال» درونی مزبور را مبادل در بابت خارجی کرد و آن اینست که آنرا در یک حالت دائمی و مستمر نگاه بداریم، و این همان است که در احتیالات دماغی توهمی رهنمایانها، «بسنری‌های گرسنه» تحقق می‌یابد و فعالیت روانی درین موارد در حفظ شئی دلخواه ابر توان می‌افتد. برای آنکه از نیروی روانی استفاده مناسبتری بکنیم باید حرکت قهقراپی را از جریان باز بداریم بنحوی که از تصویر - خاطره تجاوز نکند و از آن پس بتواند راههای دیگری بجوید که اجازه استقرار یکسانی دلخواه را از خارج بدان بدهد (۱) توقف مزبور و انحراف تحریکی که از پی می‌آید، کاریک سیستم دومی است که مأمور حرکت ارادست یعنی مأمور بکار بردن حرکات بمنظور نیل به هدفهایی که حافظه ما پیشنهاد میکند. ولیکن فعالیت پیچیده مزبور که از تصویر - خاطره شروع و به استقرار یکسانی دریافت بتوسط اشایی دنیای خارج ختم میشود، در واقع تغییر جهتی است که بتجربه لزوم آن محقق شده و هدفش

(۱) عبارت دیگر لزوم یک آزمایش متعلق به عالم واقع، را درین جا قبول می‌کنیم.

تحقق میل است (۱) قوه مفکر جزین کاری نمیکند که جانشین میل توهمی میشود و بسادگی می توان فهمید که رؤیا چیزی جز تحقق میل نباشد زیرا این تنها میل است که می تواند دستگاه روانی ما را بکار هدایت کند. رؤیا که امیالش را با افسر فاصله «قهترایی» تحقق می بخشد، در حقیقت نمونه ای از شکل کار بدوی دستگاه روانی را بدست ما میدهد: زندگانی شبانه آنچه را که سابقاً متعلق به زندگانی هنگام بیداری و حیات روانی جوان و نازدنگ ما بود، جمع آوری کرده است چنانکه بچه های ما هنوز هم اسلحه های منسوخ بشریت بدوی را از قبیل تیروکمان و غیره دائماً بکار می برند بنا برین باید گفت که: **رؤیا حصه ای از دوران کودکی حیات روانیست که امر و منسوخ شده. در اختلالات روانی همین شکل کار روانی قدیمی و سرکوبی شده بار دیگر توان می گیرد و به همین مناسبت نا توانی خود را در برابر دنیای خارج افشامی سازد (۲)**

امیال ناخود آگاهانه بهنگام روز نیز تمایل خود را به تظاهر نشان میدهند، پدید آمدن انتقال و اختلالات دماغی یا نشان میدهند که امیال مزبور بر آنند که وارد نزدیک خود آگاهی شوند و از آنجا به خود آگاهی رخنه کنند و به قدرت حرکت ارادی راه یابند. سانسور چنانکه رؤیا وجود آن را با نمایانده است، میان نزدیک خود آگاهی و ناخود آگاهی، بنا بر آنچه گذشت، محافظ سلامت روانی ماست. اما آیا محافظ مزبور مقصر نیست که بهنگام شب از مراقبت خود میکاهد و اجازه بروز و ظهور به تحریکات سرکوبی شده ناخود آگاهی میدهد و حرکت قهقرایی توهمی را ممکن میسازد؟ بقیده من نه. زیرا وقتی که این سانسور پاسدار بخواب میرود - و مادلیل داریم که خواب سنگینی ندارد - دری را که به نیروی حرکتی منتهی میشود، می بندد. تحریکاتی که از ناخود آگاهی سرچشمه میگیرد و معمولاً ممنوع است، میتواند روی صحنه جست و خیز کنند؛ و می توان کاری بکارشان نداشت: بی ضررند زیرا آنچنان قادر نیستند که دستگاه حرکتی را که آنها عامل تغییر دهنده دنیای خارجی است، بکار بیندازند. حالت خواب امنیت برج مراقبت را بیمه میکند و خطر زمانی محسوس است که تغییر مکان نیروها تحقق می یابد و آنهم نه بسبب شل گرفتن سانسور بهنگام شب بلکه به علت تضعیف مرضی آن یا تقویت مرضی تحریکات ناخود آگاهانه موقمی که نزدیک خود آگاهی اشغال است و درهای نیروی حرکتی باز است. اینجاست که پاسدار ما از پا در می آید و تحریکات ناخود آگاهانه، نزدیک خود آگاهی را تحت فرمان در می آورد و بدست او بر گفتار و کردار ما حاکم میشود و یا بر حرکت قهقرایی توهمی مستولی میشود و دستگاهی را که برای حرکت قهقرایی توهمی ساخته نشده است، به مدد جاذبه ای که احساسها یا یاد ریافتها در توزیع نیروی روانی ما اعمال میکنند، رهبری مینماید.

ما اکنون برای بازگشتن به ساختمان روانشناسی خود که پس از گنجا ندن دو سیستم ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهی در آن، آنرا رها کرده بودیم، به بهترین شرایط مجهزیم. اما

(۱) لولورن بحق گفته است که رؤیا میل را بدون خستگی جدی و بدون آنکه مجبور باشد ازین مبارزه سرسختانه و درازی که لذات بدمی را ضایع و نابود میسازد، کمک بگیرد؛ تسکین می دهد.

(۲) من اندیشه های مزبور را در جای دیگر «فرمول بندی دواصل و قایع روانی» (در چنگنه نامه های کوچک برای تعلیم عصبشناسی قسمت سوم) شرح و بسط داده و نقش این دواصل اساسی یعنی اصل لذت و اصل واقعیت را باز نموده ام.

قبلا باز باید در اهمیت میل تعمق کرد چه تنها انگیزه رؤیاست. بیشتر با ثبات رسانیدیم که رؤیا همواره چیزی جز تحقق امیال و آرزوهای نیست زیرا از سیستم ناخود آگاهی مثبت میشود و این سیستم نیز هدفی جز اجابت میل و نیرویی جز همان نیروهای میل ندارد. غور و بررسی معرفت النفسی و سیمی که با تعبیر رؤیا آنرا آغاز کرده ایم وظیفه ای برای ما ایجاد میکند که نشان بدهیم چگونه در پر تو این تحقیقات نظری رؤیایم وارد همان چهار دیواری میشود که پدیده های دیگر روانی. اگر سیستم ناخود آگاهی یا چیزی مشابه آن وجود داشته باشد رؤیا لابد تنها مظهر آن نیست ، هر رؤیایی می گمان در حکم تحقق میلی است، اما لابد تحقق و تسکین مزبور بصورت فیر طبیعی دیگری بجز رؤیا هم ممکن است انجام پذیرد. این بحدی درست است که میتوان نظریه مر یوط به نشانه های مرضی را درین اصلا منحصر بفرد متر اکم ساخت : همه نشانه های مزبور را باید در حکم تسکین و تحقق امیال ناخود آگاهانه گرفت (۱) با استنباط ما رؤیا چیزی جز نخستین نشانه یک سلسله نشانه ها نیست که برای روانپزشک بسیار مهم است و استدارک آن مادلست با حل آن قسمت مطلقاً معرفت النفسی از مسأله روانپزشکی (۲) .

بررسی سایر قسمت های این سلسله از تحقیقات امیال مانند علام و نشانه های بیماری هیستری فرصتی بدست داد تا آن خصیصه اساسی را که در رؤیا باز نیافتیم ، کشف کنیم . تحقیقاتی که بفرصت چندین بار درین کتاب بدان اشاره کرده ایم ، بنامیآموزند که جریانه های دو گانه حیات روانی ما باید در تشکیل فلان نشانه هیستریکی هم آهنگ و همداستان باشند چه آن نشانه همان تحقق و انجام آرزو یا میل ناخود آگاهانه است بلکه باید بتواند همزمان با تحقق آن، میل مثبت از نزدیک خود آگاهی را هم تحقق بخشد، بنحوی که حداقل دوبار از طرف دو سیستم متخاصم بر انگیزخته میشود اما چنانکه در مورد رؤیا دیدیم ، درینکه هر کدام از عناصر محتوی نشانه ها گذشته ا زدو عامل بالا شامل چند عامل دیگر نیز است، باید گفت که بر آن حدی نیست. عمل نزدیک خود آگاهی درین میان همواره بصورت عکس العملی است بر ضد میل ناخود آگاهانه مثلا بصورت مجازات، پس بطور کلی توانیم گفت که نشانه هیستریکی زمانی ظاهر میشود که دو میل متباین ناشی از دو سیستم متخاصم ، در مظهر واحدی تحقق یابند . (مراجعه کنید به آخرین فرمول من درباره ظهور علام بیماری هیستری در مقاله دقتن های هیستری و مناسباتش با دو جنگی، در جنگ نامه های کوچک قسمت دوم؛ ۱۹۰۹) برای ما ممکن نیست این موضوع را در اینجا مجموعاً تشریح سازیم ولیکن مثالی می آوریم تا آنچه را که گفته ایم روشن سازد بدون آنکه چیزی را با ثبات برساند. بتصادف مرضی داشتم که به تهوع هیستریکی گرفتار شده بود. پس از تجزیه و تحلیل یا تشریح بیماری دریاقتم که نشانه مزبور ظاهراً تحقق یک خیالی باقی ناخود آگاهانه است در خصوص بلوغ و میل باینکه پشت سر هم آبتن بشود و بچه های بی شمار و نامحدود داشته باشد، بندها بدان این میل افزون شد که این بچه ها را از حدا کثر عشاق ممکن پیدا کند. میل غیر معتدل مزبور موجب عکس العمل شدید دفاعی شد. اما چون

(۱) درست تر اینست که قسمتی از نشانه مرضی به ارضای میل و آن قسمت دیگر به عکس العمل

بر ضد این ارضاء ، مربوطست .

(۲) هولینگی جاکسون گفته بود ، « وقتی که به اسرار رؤیاها دست یافتید، آنوقت

است که بر هلال جنون دست یافته اید . »

تھوع مزبور ممکن بود زیبایی تن و صورت بیامد برآ زایل سازد بنحوی که دیگر نتواند در دل مردی جای کند ، این بود که نشانه بالا هم از منجازات تلقی گردید و هر دو سیستم بدان رضا دادند و آن نیز پدید آمد . بیماری عصبی درین جا در واقع همان کاری را کرد که ملکه پارت در حق کراسوس کرد بدین قسم که چون بر او پیروز شد و تصور کرد که وی بسبت علاقه مفرطی که بظلا داشته ، بچنگ برخاسته بوده است ، نزدیک جسد کراسوس رفت و دستور داد تا طلای مذاب در حلق او فرو ریزند درین هنگام خطاب بجسد گفت: بگیر ! اینهم همان چیزی که بدان میل کرده بودی !

از رویا ، تا آنجا که تا کنون داشته ایم میبین امیال ناخود آگاهانه است و نزدیک خود آگاهی که خاطر بر اعمال آنست باین بسنده میکند که عناصر محتوی رؤیا جا بجا شوند و تغییر مکان بدهند و بطور کلی اقلاری در آن نمی یابیم که باین امیال میابین باشند و متضاد آنرا تحقق بخشند چنانکه در بیماری عصبی می یابیم . چیزی که هست جسته گریخته بهنگام تجزیه و تحلیل رؤیا . آثاری جزئی از عکس العمل بچشم دیده ایم مثلاً مانند علاقه من نسبت بدوستم . در رؤیای صمو . اما جای دیگر عنصر نزدیک خود آگاهانه ای را خواهیم توانست دید که ناممکن است درینجا آنرا بیابیم . ناخود آگاهی قادر است امیال خود را یا هر تغییر لیبسی که شده در بیاورد و جلوه گر سازد ولی نزدیک خود آگاهی ظاهراً گرداگرد میل واحدی متمرکز شده و آن میل بخواهید بین است و در تمام طول خواب ازین میل پاسداری میکند و به مدد انواع و اقسام تغییرات «اشفالی» روانی که در دسترس آنست ، آنرا اطفاء میکند (۱)

میل خوابیدن که بدین منوال تحت پستی بانی نزدیک خود آگاهی واقع میشود ، کمک یزدگی به تشکیل رؤیاست . مثلاً بخاطر بیاوریم رؤیای آن پدری را که تحت تأثیر نور شدیدی که از اطاق میت بیرون تابیده بود چنین نتیجه گرفت که جسد فرزندش در حال سوختن است . ما به اینجا رسیدیم که گرفتن چنین نتیجه ای در رؤیا عوض بیدار شدن حاکی ازین است که پدر مایل بوده است اندکی عمر پسرش را طولانی نماید و این نخستین انگیزه روانیست در این مورد و بسا ممکن است که امیال ناخود آگاهانه سر کوبی شده دیگری درین میان دست اندر کار بوده و از چنگ ما فرار کرده باشند حال که نمی توانیم این رؤیا را تجزیه و تحلیل کنیم ، اما به یقین دومین انگیزه رؤیای مزبور را باید در نیازی که پدر بخواهید بین داشت ، جستجو کرد: رؤیا هم خواب پدر را طولانی میکرد و هم عمر فرزند را و استدلالش بنفریب اینست که بنگذار خواب ببینم و گر نه باید بیدار شد . چنین است در مورد همه رؤیاها یعنی میل به مخفتن کمک میکند به امیال ناخود آگاهانه . مادرنخستین صحایف این کتاب از رؤیاهای مربوط به تن آسانی و استراحت سخن رانده ایم و شاید بتوان گفت که همه رؤیاها در خود این نامند و مخصوصاً در مورد رؤیاهای حاوی ساعت دیواری ، روشن است ، چه درین دسته از رؤیاها تحریک خارجی بنحوی تدارک میشود که خواب را قطع نکند و باین سبب وارد نسج رؤیا می شود تا خاصیت اختطاری خود را از دست بدهد .

اما میل به خوابیدن باید در همه رؤیاهای دیگر وجود داشته باشد ، در رؤیاهایی که

۱- من این اندیشه ها را از لیه بو (در باره خواب تجربی و غیره . هاریس . ۱۸۸۹) اقتباس کرده ام
آنرا در مقاله ام تکمیل تعلیم رؤیا در چنگ نامعها قسمت چهارم ، شرح و بسط داده ام .

بیداری فقط از داخل ناشی میشود. روش غالب روانی ما را بهنگام رؤیا، بصورت اختطاری می توان خلاصه کرد که نزدیک خود آگاهی هنگامیکه رؤیا پارا ازحد فراتر می گذارد، به خود آگاهی میکنند باین ترتیب که: «لش کن بخواب». چیزی نیست، من باید ازین جا نتیجه بگیرم که در تمام طول مدت خواب خود را در حال خوابیدن و خواب دیدن می بیندارم. حال کاری با آنها نداریم که بیاخرده میگیرند که خود آگاهی از خواب بی اطلاع است و بوجود رؤیا هم زمانی آگاه میشود سانور خسته و فرسوده میشود. اشخاصی هستند که بررشنی میدانند که می خوابند و خواب می بینند و ظاهراً مثل این است که بنحوی خود آگاهانه رؤیای خود را هدایت میکنند. وقتی که خفته ای ازین دسته، از خط مشی رؤیای خود ناراضی است، آنرا قطع میکند بدون آنکه بیدار شود و بار دیگر آنرا از سر میگیرند تا پایان و نتیجه دیگری بدان تحصیل کند بهمان قسمی که فلان نویسنده ملی بخواش مردم پایان تسلی بخش تری به داستان یا نمایشنامه ویا نوشته خود میدهد. اگر خفته ما خود را در وضعی بیاید که حقیقه بی اندازه محرك باشد با خود میگوید: «من این رؤیا را ادامه نمی دهم زیرا پس از احتلام خسته می شوم بهتر است خود را برای یک موضوع مشابه واقعی نگاهدارم.»

هر ویگن و سن دنیس، چین شناس و ادیب فرانسوی (منقول در درواشیه ص ۱۳۹) مدعی بود موفق شده است آنچه قدرتی بر رؤیاهای خود بیاید که بمیل خود بتواند جریان رؤیا را تسریع کند و جهتی بدان تحصیل کند که از آن دلخوش است. بنظر میرسد که میل خوابیدن در او جای خود را با میل نزدیک خود آگاهی دیگری مانند میل به مشاهده رؤیاها و سرگرم شدن با آنها عوض کرده باشد. همان نظری که می توان برای بیداری خود شرطی قائل شد و بخواب رفت (مثل خواب دایه ها)، با اخذ چنین تسمی هم می توان بخواب رفت و نیز میدانیم توجهی که به رؤیاهای خود می کنیم و اهمیت و اعتباری که برای آنها قایلیم بنحو قابل ملاحظه ای بشماره خاطرانی که از آنها پس از بیداری در خاطر حفظ خواهیم کرد، می افزاید. (۱)

۴- بیداری ناشی از رؤیا - عمل رؤیا.

کابوس

حال که می دانیم که، بهنگام شب، نزدیک خود آگاهی بسوی میل به خوابیدن متمایل است بطور مفید تری می توانیم بردسی خود را دومورد جریان رؤیا دنبال کنیم. نخست آنچه را که تاکنون آموخته ایم خلاصه می کنیم. کار هنگام بیداری ممکن است هنوز بقایای مؤثر و فعالی باقی گذاشته باشد، ممکن است میل ناخود آگاهانه ای را تحریک کرده باشد؛ این دومورد ممکن است مصادف شوند، اما امکانات متعدد من بود را باز نموده ایم. هنگام روز یا فقط موقعی که خواب فرامیرسد، میل ناخود آگاهانه راهی به این بقایای هنگام روز برای خود باز می کند و شدت و مختصات خود را با آنها منتقل می سازد و در حقیقت عمل انتقال را با انجام میرساند. آنکاه یا میلی

۱- فر فرچی در خصوص جهتی که بر رؤیاهای خود مانع می دهیم چنین گفته است، «رؤیا با تمام وسایل ممکنه افکاری را که فعلاً ما را بخود مشغول داشته، در خود تدارک و هضم میکند و وقتیکه فلان تصویر از عهد ارضای میل بزنی آید آنرا ترک میکند و بدنبال راه حل دیگری میرود تا آنجا که به مصالحه ای بین دو سیستم روانی که برای تسکین میل مورد بحث ضروری است توفیق یابد.»

که خود را به عناصر جدید منتقل کرده ظاهر میشود و یا این که فلان میل جدید سرکوبی شده
توان خود را از ناخود آگاهی باز میگیرد و بجنب و جوش می افتد و پاسانی از راه طبیعی
جریانهای فکری، از وسط نزدیک خود آگاهی که قسمتی از آن از آنجا گرفته شده است ممکن
است بیا لرم خود آگاهی رها یابد؛ اما با سانسور که هنوز کار میکند، مصادم و روانه میشود. اینجاست
که دستخوش یک مجابجایی تازه میگردد که قبلاً توسط عمل انتقال مهیا شده بوده است در این
موقع در راهی است که ممکن است به اندیشه ثابت، به اندیشه های هدیانی، و غیره منتهی شود.
اینها همه افکاری هستند که باید بدیده انتقال تقویت شده و پاسانسور از شکل افتاده و در گرون
شده اند. اما خواب نزدیک خود آگاهی بدان اجازه رفتن دور تر ازین را نمیدهد، سیستم مزبور
ظاهراً با پایین آوردن درجه تحریک پذیری خود، بنظر میآید که از خود حراست کرده باشد.
آنگاه جریان رؤیا، راهی قهقراپی پیش میگیرد که محققاً خواب آنرا باز میکند، و تحت
تأثیر دستهایی از خاطرات که قسمتی از خود آنها نیز چیزی جز بقایای «اشغال» بصری نیست
و غلایم سیستمهای بطنی نمی باشد، قرار میگیرد و در همین جاده است که امکان تجسم پیدا
میکند. اندکی بعد از موضوع فشاریات تراکم سخن خواهیم راند. حالا دو مین مرحله این مسافت
ناهموار را پشت سر گذاشته است. نخستین مرحله بطور صدودی، از تابلوها یا خیالیاتیهای
ناخود آگاهانه شروع میشود و به نزدیک خود آگاهی ختم میگردد و مرحله دوم از سرحدات سانسور
شروع شده و بطور قهقراپی به دریافت پایان می یابد. اما با گرفتن ظاهر دریافتی یا احساس از
چنگ مشکلاتی که سانسور و خواب در حدود نزدیک خود آگاهی برای آن ایجاد میکردند،
در می رود و درین هنگام موفق میشود قدری با خود معطوف و خود آگاهی را متوجه خود سازد.
خود آگاهی یا وجدان که بمنابۀ عضو حسی کیفیات و ویژگیهای روانی است؛ هنگام بیداری
قادر است دو نوع تحریک را تحمل کند: از یک طرف و بخصوص تحریکات دوره ای که همان
تحریکات سیستم دریافتها باشد و از طرف دیگر مطبوع و نامطبوع که تنها کیفیات روانی
تغییرات نیروی دور نیست. جریانات سیستم های دپسی، که شامل جریانات نزدیک خود
آگاهیست، فاقد کیفیت روانی است و همین دلیل نمی توانند در خود آگاهی جلوه گر شوند و
مورد اشغال آن واقع گردند مگر بمیزان لذت والمی که به باجه دریافت آن عرضه میکنند.
باید تمسیم بگیریم و این موضوع را قبول کنیم که این تخلیه هسای لذت و الم یا مطبوع
و نامطبوع بطور خود کار، سیر و حرکت جریانات «اشغال» را منظم میکند.
اماد رطبی مرد در زمان و تکامل برای بدست آوردن فعالیت های دقیق تر لازم آمد که سیر و حرکت
تجسمات از علام نامطبوع مستقل تر و آزاد تر بشود و برای این موضوع لازم بود که سیستم
نزدیک خود آگاهی واجد کیفیات خاصی بشود که بتوانند خود آگاهی را جلب کنند. با احتمال
نزدیک به یقین خود آگاهی با مربوط ساختن جریانات خود به سیستم خاطرات علام زبان که
پنوبۀ خود مجهز بکیفیات بود، آنرا تحصیل کرد و خود آگاهی در سایه سیستم مزبور هر چند
که تا آنوقت چیزی جز عضو حسی دریافتها نبود، عضو حسی قسمتی از جریانات فکری ما هم
شد و از آن پس قسمتی دارای دو سطح حسی شد که یکی معطوف به دریافت و آن دیگری مقابیل
بسوی جریانات فکری نزدیک خود آگاهی بود.

کاملاً جای آنست که فکر کنیم. سطح حسی خود آگاهی که معطوف بسوی نزدیک

خود آگاهی است، هنگام خواب خیلی بیشتر از آن سطحی که متوجه سیستم های دریافتی است، تحریک پذیری خود را از دست میدهد. با توجه باین موضوع، عدم توجه باین جریانات فکری شبانه بخواهی توجیه میشود زیرا هیچ فکری نباید خودی بنماید که نزدیک خود آگاهی قصد خواب ندارد. اما اگر رؤیا حسی بشود آنوقت است که میتوان در کیفیت آن که خود آگاهی بتازگی بدست آورده است، مؤثر واقع شود. تحریک حسی مزبور وظیفه اش را بانجام خواهد رسانید و در حقیقت بعنوان دقت، ترعدهای میان یک قسمت از نیروی اشغال که همیشه در نزدیک خود آگاهی حاضر بخدمت است و محرک بقاء موجود در رؤیا، میکشد. پس با این وصف باید پذیرفت که هر رؤیائی قسمتی از نیروی بالقوه نزدیک خود آگاهی را بیدار و بکار می اندازد و آنکاه نزدیک خود آگاهی به نوبه خود تحت این تاثیر قرار میگیرد و ما آنرا تدارک ثانوی نامیده ایم تا مقام و نقش آنرا بخواهی مشخص کرده باشیم. میخواهم بگویم که این تدارک ثانوی با رؤیا همان معامله ای رامیکنند که با هر محتوی دریافتی یا حسی دیگر انجام میدهد و تا آنجا که عناصر رؤیا اجازه میدهد، رؤیا تا بعبه همان تجسمات انتظار میگردد. تاحدی که این سومین مرحله جریان رؤیا بدان متمایل میشود. این بار نیز در همان جهت وصولی است که در اینجا آنرا بمعنای ضد حرکت قهقرا می گرفته ایم.

برای رفع هر نوع سوء تفاهمی باید مختصری درباره دوام و طول جریان مزبور بنویسم گویند، احتمال در ضمن فکر کردن به رؤیای گیوتین هوری، خواسته است ثابت کند که دوام و درازی رؤیا چیزی جز همان دوران استحال میان خواب و بیداری نیست. اندیشه جالبی است یعنی اینکه برای بیدار شدن به دمی نیاز مندیم و این همان دم رؤیا است. فرض میکنند که واپسین تمویر رؤیا آنچنان قوی است، که موجب بیداری میشود، اما قوت آن ازینست که نزدیک رؤیا است. رؤیا یعنی یک قسم بیداری که آغاز میشود.

دو ملاحظه خاطر نشان کرده است که گویند برای حفظ عمومیت فرضیه خود، لابد باید از بسیاری حقایق چشم پوشی کرده باشد زیرا رؤیاهایی هم یافته میشود که بیداری بدنیال ندارد. مثلاً رؤیاهایی که در طی آن نایم خواب می بیند که دارد خواب می بیند. آنچه از تدارک رؤیا آموخته ایم بما اجازه نمیدهد قبول کنیم که فقط دم بیداری برای تکوین رؤیا کفایت کند. بلکه برعکس بنظر میرسد که نخستین مرحله تدارک رؤیا هنگام روز آغاز میشود البته تحت نظارت نزدیک خود آگاهی و مرحله دوم که عبارت باشد از تنبیرات ناشی از سانسور و جاذبه و نفوذ تصاویر ناخود آگاهانه و سپرد حرکت بسوی دریافت، ممکن است همه شب دوام پیدا کند و ادامه داشته باشد. داشتن این تأثیر که همه شب خواب دیده ایم حتی زمانی که نمیتوانیم بگوییم چه بخواهیم دیده ایم بنا برین بهر تقدیری اساس و عاری از واقعیت نخواهد بود. لزومی ندارد قبول کنیم که جریان رؤیا پیش از رسیدن به خود آگاهی حقیقه از همان سپرد و روش پیروی خواهد کرد که ما قبلاً شرح آنرا داده ایم یعنی انتقال میل، جای بجا شدن ناشی از سانسور، تغییر جهت قهقرا می، و غیره. بلکه مقتضیات تعریف و توصیف، سیاق مزبور را بما تحمیل کرده است، و حال آنکه در واقع چنین توالی و تمادی وجود ندارد بلکه یکنوع کورمالی های همزمان در همه این راههای مختلف وجود دارد که بصورت تدریج و نشیب و فرزهای تحریک آغاز شده و آنگاه ادامه می یابد تا آنکه یک تقسیم و توزیع بموقع و بجا فلان نوع گروه بندی را

برسایرین برتر و پیروز بگرداند. تجارب شخصی شاید مرابدانجا سوق بدهد که قبول کتم تدارک رؤیا غالباً پیش ازیک شبانه روز طول میکشد، درینصورت هرگونه جنبه خارقالماده را ازتراکیب وساخته های آن زایل میسازد. بنظر من حتی لزوم اینکه برای قابل فهم شدن باید یک پدیده دریافتی یا حسی بود، قبل ازینکه رؤیا به خود آگاهی دسترسی پیدا کند، ممکن است درمورد آن مصداق پیدا کند. اما از همین زمان جریان رؤیا تسریع میشود زیرا پاروؤیا همان مامله ای میشود که با سایر هدفهای دریافت. مثال رؤیا مثال آتش بازیست که تدارک و تهیه آن ساعتها وقت لازم دارد و حال آنکه سر ساعت معین در یک چشم بهمزدن مشتمل میشود.

دو احتمال درین مورد امکان دارد یا جریان رؤیا بهنگام تدارک باندازه کافی شدت می یابد که خود آگاهی را بخود جلب کند و موجد بیداری نزدیک خود آگاهی شود، امم ازینکه طول و عمق خواب چه باشد، یا اینکه شدتش کافی نیست و به همان حال باقی میماند تا دم واپسین نزدیک بیداری فرابرسد چه دقت که درین موقع متحرک تر میشود، رفته رفته متوجه آن خواهد شد. اغلب رؤیاها ظاهراً باشدتهاروانی بالنسبه ضعیف بکار می پردازند زیرا بانتظار بیداری می مانند. ازینجایین موضوع نیز توجیه میشود که چرا عموماً هنگامیکه از خواب عمیق وستگینی بیدارمان میکنند، قسمتی از رؤیا را احساس میکنیم. درین مورد، چنانکه درمورد بیداری عادی، نخستین توجه مامتوجه محتوی احساسی مخلوق رؤیا و توجه بعدی متوجه آنچه ازخارج فرامیرسد، میشود.

اما اهمیت مهمتر نظری مامتوجه رؤیاها این است که قادرند ما را از خواب بیدار کنند اول به این جنبه مناسبت و موقع شناسی که در همه موارد دیگر آشکارا بچشم می خورد دیدیم و بعد از خود پیرسیم پس هلتا اینکه رؤیا یعنی میل ناخود آگاهانه، موفق میشود خواب را که در واقع چیزی جز تحقق میل نزدیک خود آگاهی نیست بهم بزند، چیست؟ لاید درینجا درواپلی از لحاظ نیرویی وجود دارد که بر ما آشکار نیست و اگر بدان واقف بودیم، بی گمان می دیدیم که رها کردن رؤیا بحال خود و نپرداختن بدان جز با جمال و اختصار، خیلی کمتر مستلزم صرف نیروست تا اینکه بیاییم مانند هنگام روز بردهنده ناخود آگاهی افسار بزنیم. ما بتجربه میدانیم که رؤیا با خواب توافق میکند، حتی زمانی که در طی یک شب چندین بار آنرا قطع میکند. نایم بیدار میشود و بید رنگ پس از لحظه ای باردیگر بخواب میرود. درست مثل این است که در پیجوبه خواب مگسی را از خود میرانیم. درین هنگام فقط بمنظور دانندن مگس بیدار میشود و وقتی که دوباره بخواب میرویم کاملاً رفع اشکال کرده ایم. میل به خوابیدن خیلی خوب با دقتی که متوجه جهت معین است، هماهنگ میشود چنانکه در مورد خواب دایگان و پرورشکاران دیده می بینیم. (آنها می خوابند باین شرط که پس از لحظه ای یا بعضی بیدار شدن بچه، بیدار شوند.)

ایراد دیگر متوجه آنچه نیست که ما از خود آگاهی میدانیم. بگفته ما امیال ناخود - آگاهانه همیشه حاضرند اما آنچه قوی نیستند که بهنگام روز احساس یا ادراک بشوند. پس علت چیست که بهنگام خواب پس از تشکیل دادن رؤیا و بیدار کردن ناخود آگاهی و بالاخره قدرت نمای، همینکه بوجود رؤیا واقف می یاییم، نیرو و قدرت آنها زایل میشود؟ رؤیاها را باید

تجدید بشود چنانکه آن مگس مزاحم از رانده شدن باز میگردد . ورنه بچه حقی میگوییم که رؤیا آنچه را که مخمل خواب باشد بکنار میزند ؟

بسیار راست است که امیال ناخودآگاهانه همیشه حاضرند . اینها راههایی هستند که همیشه بروی تحریکی که آنها را بعا ریه میگیرد ، بازند و فنا ناپذیری آنها نیز یکی از وجوه مشخصه آنهاست . در ناخودآگاهی هیچ چیز منهدم و از کار افتاده و فراموش نمیشود و این همان چیزیست که بوقت بررسی اختلالات عصبی و هیستری مخصوصاً موجب شکفتنی مامیشود . راه اقتدار ناخودآگاهانه که به عارضه عصبی یا بحران روحی رهایی بخش منجر میشود ممکن است وقتیکه مقداری تحریک کافی اثبات شده میگردد ، باردیگر باز شود مثلاً تزلزل و هیجانی که شخص درسی سال پیش احساس کرده همینکه راهی بطرف منابع عاطفی ناخودآگاهانه برای خود باز کرد ، همواره بنحوی شروع به اقدام و عمل میکند که گویی هم اکنون روی داده است بجز در کمترین تعدادی باردیگر زنده میشود و آننگاه حامل تحریکی خواهد بود که عارضه یا بحران مزبور در واقع مفر آن بحساب خواهد آمد . اینجاست که تداوی روانی وارد میدان عمل باید بشود و وظیفه اش آنست که برای پدیده های ناخودآگاهانه رهایی و فراموشی بارمنان آورد . محو شدن خاطرات و تضییع عاطفی تأثرات دوردست که بنظر ما کاملاً طبیعی می آیند و ما آنرا بحساب تأثیر مرور زمان میگذاریم در واقع تغییر شکل های ثانوی هستند که محصول تلاش و کار دشواریست این همان کار ناخودآگاهی است و تداوی روانی وسیله عمل دیگری ندارد مگر آنکه ناخودآگاهی را تابع نزدیک خود آگاهی سازد .

بنا بر آنچه گذشت فلان تحریک ناخودآگاهانه از دومنرو گریز گاه بهره بر میگیرد یا اینکه اگر بحال خود رها شود ، بالاخره راهی برای خود باز میزند و بار خود را در نیروی حرکتی تخلیه میکند و یا آنکه در برابر نزدیک خود آگاهی زانو بر زمین میزند و بدست آن متوقف میشود و از حرکت و تلاش باز میماند . و این همان چیزیست که در رؤیا روی میدهد تحریک خود آگاهی نزدیک خود آگاهی را هدایت کرده است تا رؤیا را که بصورت دریافت و احساس در آمده است ، «اشغال کند» و بدینمنوال تحریک ناخودآگاهانه را که رؤیا آنرا نمایش میدهد ، متوقف ساخته خفتنی میسازد . لذا وقتی که نایم لحظه ای بیدار میشود ، واقماً مگس را میبازد . حال می بینیم که واقماً مناسب تر و پرازانده تر این بود که میل ناخودآگاهانه را بحال خود رها سازیم و راه حرکت قهقراپی را بسوی آن بگشاییم بنحوی که میسل مزبور بصورت رؤیا در بیاید و باین عمل مختصر و خفیف نزدیک خود آگاهی آنرا متوقف و تصفیه کنیم تا اینکه برده نه ناخودآگاهی در همه مدت خواب افسار بر نهم . میشود انتظار داشت که رؤیا هر چند که بدو اوجد فایده تی نیست ، در بوجوه کشمکش که حیات روانی آنرا براه می اندازد ، فایده تی کسب کند . البته تشخیص میدهم کدام فایده؟ رؤیا این وظیفه را بعهده گرفته که تحریک ناخود آگاهانه عنان گسیخته را تحت نظارت نزدیک خود آگاهی در آورد ، تحریک را از مسیر خود منحرف نماید و آنرا بطرف خود میکشد و بامختصر مراقبتی بدین طریق ، خواب نزدیک خود آگاهی را بیامی میکند . بدین ترتیب کاملاً مانند سایر محصولات روانی سلسله مزبور ، رؤیا بیک قسم مصالحه و در خدمت این دو سیستم است و امیال آنها را به نسبتی که باهم در آن سازش میکنند ، بانجام می رساند و تحقق میبخشد . اگر نظری به نظریه ملایم رو برو که در صحایف نخستین این کتاب

شرحش گذشت ، بیفکنیم ، خواهیم دید که به رو بر دره‌مترین قسمت آن حق خواهیم داد و این قسمت بزرگ همان عمل‌رؤیاست ، اما نظریه مادر مقدمات و هم‌ازلحاظ قدری که برؤیا میگذاریم ، با مال‌اوفرک دارد (۱)

قید این شرط که «به‌نسبتی که باهم‌سازش می‌کنند» مبین این نکته‌است که رؤیا ممکن‌است درباره‌ی ازموارد در کارش شکست بخورد . رؤیا مجاز می‌شود بدلیل آنکه موجب تسکین و تحقق‌میل ناخودآگاهانه‌است ولی اگر برای تحقق بنحوی با نزدیک خود آگاهی مصادم شود که آسایش آنرا مختل سازد ، رؤیا دیگر صالحه نیست زیرا قسمت دیگر رسالت خویش را پایان نرسانده‌است و بهمین دلیل بیدرنک قطع می‌شود و بیداری کامل جای آنرا می‌گیرد . نباید رؤیا را متهم کرد زیرا رؤیا پاسدار معمولی خوابت و اگر این دفعه آنرا بهم‌زده ، نباید در فایده آن دچار تردید شد . چه‌با اتفاق می‌افتد که فلان وضع و ترکیب ظاهر آمدنی وقتی که شرایط عملش تغییر می‌کند ، نامناسب و مزاحم از آب درمی‌آید . این بهم‌زدگی لااقل باین می‌ارزد که دقت را به این تغییر معطوف می‌کند و اعمال منظم کننده دستکاه را بکار می‌اندازد قصد درینجا چنانکه حدس زده‌اید همان موضوع کا بوس است . خیلی ناراحت می‌شوم اگر تصور شود که می‌خواهم بکلی ازین شاهد که بر ضد نظریه میل‌منست صرف نظر کنم . بنا برین میکوشم لااقل نمایی از نظریه کا بوس درینجا بدست بدهم .

ازین که آن‌پدیده روانی که موجد خلیجان و اضطراب می‌شود بتواند در عین حال تحقق یکی از رزوها یا امیال شود ، بهیچ‌روی مایه شکفتنی ما نتواند بود زیرا ما به توجیه آن واقفیم و آن اینست که درین کا بوس ما میل ناخودآگاهانه هست ولی نزدیک خود آگاهی آنرا نپذیرفته و

(۱) آیا تنها نقش رؤیا همینست ؛ من نقش دیگری برای رؤیا سراغ ندارم الف . میدرد کوشیده‌است که بعضی اعمال «ثانوی» را بحساب رؤیا بگذارد . وی از مشاهده درستی آغاز کرد و آن اینست که یاره‌ای از رؤیاها حاوی کوشش‌هایی برای حل کشمکشهایی که بعداً عملاً آنها را بروز خواهیم داد می‌باشد و بنا برین تمرین مقدماتی برای فعالیت هنگام روز است و رؤیا را با بازی‌چانوران و بچه‌ها هم‌ارز گرفته‌است زیرا این بازی‌ها هم در واقع تمرین‌های مقدماتی جهت غریز جیلی و آمادگی از برای فعالیت‌های جدی آینده‌است و برای رؤیا «یک عمل منسوب به بازی» با ثبات رساند . اندکی پیش آلفرد . آدلر نیز یک عمل این‌چنانی را به رؤیا نسبت داده‌بوده‌است یعنی رؤیا را مقدمه‌ای از برای حادثه دیگری تلقی کرده‌بود (خود من نیز در سال ۱۹۰۵ تشریحی از یک رؤیا-نقشه منتشر کردم که هر شب تکرار میشد تا آنکه بتحقیق پیوست و آن‌نقشه نیز اجرا شد .)

اما کافیست اندکی درین باره بیندیشیم تا آنکه تشخیص بدهیم که این عمل ثانوی در تعبیر رؤیا نقشی ندارد . بکاری قصد کردن و نقشه‌هایی طرح کردن و تصور راه‌های حل آنرا نمودن همه و همه فعالیت‌های ناخودآگاهی و نزدیک خود آگاهانه‌است که بعنوان «بقایای روز» هنگام خواب ادامه می‌یابند و بدین ترتیب ممکن‌است در تشکیل رؤیا تشریک مساعی کنند با این شرط که یکی از امیال ناخودآگاهانه متکای آن باشد ، عمل مقدماتی رؤیا بنا بر آنچه گذشت بیشتر یک عمل فکر نزدیک خود آگاهانه هنگام بیداری است که نتایج آنرا می‌توانیم با تجزیه و تحلیل رؤیا و سایر پدیده‌ها بدست بیاوریم . منتهای مدیدی بود که رؤیا را با محتوی پیدای آن اشتباه می‌کردند و اکنون نیز باید از اشتباه آن با افکارنا پیدایش احتراز کرد .

خاموش کرده است (۱) اما حتی در بیحواسه تعادل روحی، تسلط نزدیک خود آگاهی مطلق و یکپارچه نیست و می توان گفت که درجه آن در یک زمان واحد همان درجه سلامت روانی است. در اختلالات عصبی، دوسیمت مزبور با هم در جنگ و نزاع هستند و علامت بیماری عصبی معرف مصالحه و توافقی است که موقتاً به این جنگ وجدال پایان میدهد. این علامت اتفاقاً از یک طرف در سوی ناخود آگاهی باز می کند و بان مجال میدهد که با رتحریکی خود را تخلیه کند و از طرف دیگر با تسلط نسبی نزدیک خود آگاهی را تضمین میکند. ازین دیدگاه يك ترس بیجهت هیستریکی یا يك ترس بیجهت از میدانها مخصوصاً آموزنده هستند. وقتی که بیمار عصبی قادر نیست تنها از کوچهای عبور کند؛ بحق میگویم که این علامت بیماری است. علامت مزبور را می توانیم با مجبور کردن شخص به انجام آن عملی که بظنرش ناممکن میآید، تخفیف دهیم. آنوقت شخص دچار خلجان میشود؛ به علاوه بحران خلجانی مزبور در همان کوچهای اتفاق می افتد که مرحله اول ترس بیجهت از میدانهای بزرگ، بوده است. بدین منوال فرامیگیریم که علامت مزبور به منظور جلوگیری از توسعه خلجان ساخته و پرداخته شده است. یعنی اینکه ترس بیجهت یا موهوم مانند دژ مستحکم مرزی از خلجان جلوگیری میکند.

برای ما مشکل است بحث خود را بدون مطالعه و بررسی نقش حالات عاطفی درین جریانها، چیزی که جز بطور ناتمام در اینجا قابل طرح نیست، ادامه بدهیم. اصول این موضوع را مطرح

(۱) پیچیدگی بسیار مهمتر و عمیقتر دیگری که عوام بدان توجهی ندارد، پیچیدگی زیر است که تصور میکنند تحقق میل به یقین باید موجد لذت واقع شود. اما برای که؟ حتماً برای کسی که آن میل را داد. باری، میدانیم که رفتار نایم در قبال امیالش رفتاری کاملاً منصوص است یعنی آن رامینند، ما تصور میکنیم و خلاصه اصلاً نمیخواهد شکلشان را ببینند و با این ترتیب تحقق آنها نیز بناچار موجب رضای خاطر او نخواهد شد و لذتی برایش سبب نخواهد گردید بلکه برعکس موجب آلم میگردد و توجیه به نشان میدهد که این (برعکس) که باید آنرا توجیه و تبیین کرد، بصورت خلجان واضطراب ظاهر میکند. نایم در رفتارش نسبت به امیال موجوده در رؤیاهایش، بدین ترتیب مثل این است که دارای دو شخص است که در همین حالت سخت بهم پیوسته و متحدند. بجای آنکه با این موضوع و شرح و بسط های جدید پردازم، حکایت معروفی را برایتان حکایت میکنم که عیناً واجد همین وضع است. پری نهر بانی به زن و شوهر بینوایی وعده میدهد که سه آرزوی درجه اول آنها را با انجام برسانند. اینها خوشحال شدند و شروع کردند به انتخاب سه آرزوی مزبور، زن که شفته بوی خوش سوسیس که از خانه همسایه برمی خاست، شده بود، آرزو میکند که يك جفت از آن برایش آماده شود، لحظه ای نگذشت که يك جفت سوسیس آنجا حاضر شد، این بود اجاب آرزوی اول. مرد که پنجم آمده بود آرزو کرد که سوسیس های مزبور به بینی زنی آویزان شود، گفتن همان و آویخته شدن سوسیس ها به بینی زن همان بطوریکه جدا کردن آن از بینی محال گردید. اینهم تحقق میل دومی که بشوهر تعلق داشت. ناگفته پیداست که زن ازین رهگذر مطمئناً لذتی نمی برد، و دنباله این داستان راهم میدانید چون در حقیقت زن و مرد یکی پیش نیستند، سومین آرزو بناچار این بود که آرزو کنند سوسیس ها از بینی زن کنده شود. از حکایت مزبور در موارد متعدده دیگری هم میشد استفاده کرد. ولی مادر بنجا از آن این استفاده را میکنم که تحقق آرزوی یکی ممکن است ماهه آلم برای دیگری باشد، منتهی زمانی که توافق و سازشی میان آنها نشده باشد. (از کتاب مقدمه ای بر روانکاوی، ترجمه فرانسه ص ۲۲۴ سال ۱۹۴۲).

کنیم که آنچه مخصوصاً عمل جلوگیری و خاموشی و همینطور مطیع ساختن ناخود آگاهی را لازم می‌سازد اینست که جریان آزاد تجسمات آن (ناخود آگاهی) یکقسم حالت عاطفی را توسعه میدهد که بدو مطبوع و لذت بخش. ولیکن بعد از سرکوبی حامل داغ نامطبوعی است. اطاعت ناخود آگاهی و تحقیر آن چه اِلحااً هدف و چه از لحاظ نتیجه، برای اینست که از توسعه عاطفه نامطبوع و آلم با مزبور جلوگیری شود تخفیف و سنیر بالا در محتوی تجسمی ناخود آگاهی اعمال میشود، برای اینکه نامطبوع ممکن است از آنجا سر باز کند. همه این مطالب مبتنی بر فرضیه مشخصی است که شامل مکانیسم حالات عاطفی است این مکانیسم در اینجا بمثابة يك اثر حرکتی یا ترشحی معلول تجسمات ناخود آگاهی است. نزدیک خود آگاهی تجسمات مزبور در امان و جلو گیر میشود و تحریکاتی را که حالات عاطفی بدنیال دارند، متوقف میسازد. اگر اشغال نزدیک خود آگاهی قطع شود، خطرناک خواهد بود زیرا آنوقت تحریکات ناخود آگاهانه ممکن است موجب توسعه حالات عاطفی که در نتیجه سرکوبی قبلی نامطبوع و آلم بار و خلجان آمیز خواهد نمود، بشود.

این همان خطری است که به حال خود درها ساختن رؤیا بروز آنرا تسریع میکند. برای آنکه چنین خطری بمنصه ظهور نرسد باید «سرکوبی» وجود داشته و امیال سرکوبی شده بتوانند با اندازه کافی قوی بشوند. تا اندازه ای آشکار است که بررسی و مطالعه این اموز از حدود معرفت النفسی موضوع تشکیل رؤیا تجاوز نمیکنند. اگر آزادی و عنان گسیختگی ناخود آگاهی بهنگام خواب که مربوط به مبجم است آنچنان بشدت موجود خلجان و اضطراب نبود، می توانستم از هر نوع اشاره ای به موضوع کابوس و پیچیدگی ها و مجهولات آن صرف نظر کنم.

چنانکه بکرات گفته ام. کابوس مربوطست به روانشناسی بیماری های عصبی و بیاسانی میتوانم اضافه کنم که خلجان موجود در رؤیا موجب طرح مسأله خلجان میشود نه مسأله رؤیا. نقاط مشترك مسایل دو گانه مزبور را هم دیدیم و در اصل، تحقیق ما درین زمینه باید بهمین جا محدود گردد. ولیکن چون اقرار کرده ام که خلجان مربوط به بیماری عصبی ریشه جنسی دارد، اینست که میخواستم چند کابوس را هم تجزیه و تحلیل کنم تا عناصر جنسی را که در آن نهفته است، باز نمایم.

از مثالهای متعدد و فراوانی که از رؤیا های بیمار انم می توانستم ترتیب بدهم، چشم پوشانده و فقط چند رؤیای خلجان آمیز را که به بیماران جوان تعلق داد، انتخاب کرده ام. و اما از لحاظ خود من. من دیگر سالیان دراز است که کابوس بخواب ندیده ام ولیکن کابوسی را بیاد دارم که در سنین هفت یا هشت سالگی بخواب دیده بودم و نزدیک سی سال بعد آنرا تعبیر کردم.

این کابوس بسیار بسیار واضح بود و مادر عزیزم را با قیافه ای مخصوصاً آرام و بخواب رفته بمن نشان میداد و دو (یا سه) نفری که مجهز به منقار پرندگان بودند او را به اطاقش بردند و بر بستر نهادند. فکریان و نالان از خواب بیدار شدم و خواب پدر و مادرم را برهم زدم. من این شخصیت های بسیار دراز را که بنحو عجیب و غریبی پارچه پوش شده بودند و منقاری شبیه منقار پرندگان داشتند، از تورات فیلیپسن (مورخ آلمانی ۴۰۰) اقتباس کرده بودم. تصور میکنم همان خدایانی بودند که سری شبیه قرقی

داشتند و به يك تصوير برجسته مرك آمیز مصری تعلق داشتند. از اینها گذشته از تجزیه و تحلیل معلوم شد که خاطره فلان پسر دربان که تربیت درستی هم نداشت و عادت کرده بود با ما، در چمن جلوی خانه بازی کند، درین میانه در کار است. فکر میکنم اسم این پسر فیلیپ بود و بعد هم بنظرم می رسد که برای نخستین بار از زبان این پسر شنیده باشم که به آمیزش جنسی بلسان ما چه میگویند کلمه ای گفت که با اندازه کافی علت انتخاب سرهای قرقی ما نزد مزبور را درین رؤیا افشامی سازد. بی گمان لا بد پدیدن قیافه این استاد آزموده، معنای جنسی این کلمه را حدس زده بودم. قیافه مادرم درین رؤیا، عیناً همان قیافه پدر بزرگم بود که اندکی پیش از مرگش او را دیده بودم؛ او در حال خفتن و اغما بود. معنای تدارک ثانوی رؤیا باید مرك مادرم باشد و این نیز بنوبه خود همان تصویر برجسته مرك آمیز یا مشغوم را می رساند. در بجهوحه این خلجان و اضطراب بود که بیدار شدم و همچنان گریان و نالان بودم که پدر و مادرم بیدار شدند. یاد هست همین که چهره مادرم را دیدم، آرام گرفتم، تو گویی احتیاج داشتم از زنده بودن او یقین حاصل کنم، اما تعبیر ثانوی مزبور تحت تأثیر خلجانی که قبلاً شرح و بسط یافته بود، انجام گرفت. باین دلیل دچار خلجان نشده بودم که مرگ مادرم را در خواب دیده بودم بلکه چون دچار خلجان شده بودم تدارک نزدیک خود آگاهی من این طور رؤیا را تعبیر کرد. اما خلجان من که مملول امر سر کوبی است ممکن است بیک میل مبهم و نامعلوم مربوط باشد که علناً جنسی است و محتوی بصری رؤیا آنرا بخوبی بیان میکند.

مردی ۲۷ ساله از سالی پیش شدت بیمار شده است مدعی است که در سنین بین یازده و سیزده سالگی خوابی میدیده که با خلجان و اضطرابی بسیار سخت همراه بوده است باین معنی که:

مردی تبر بدست او را دنبال می کرده و او میخواست به بدود ولیکن گویی که فالج شده است، از جای نمی توانست بجنبید. به یقین این يك نمونه بسیار مناسبی است از کابوس های بسیار مشترك و معمول که جنسی بودن آن چون و چرایی باقی نمی گذارد. بوقت تجزیه و تحلیل نايم بیدارنگ ماجرای ازدایش را بیاد آورد. وی حکایت کرد که شب هنگام مردی شریر با وحمله کرده بوده است. از اینجا بیمار ما نتیجه گرفت که ممکن است بهنگام وقوع رؤیا نیز ماجرای مشابه با آن شنیده باشد. در مورد تبر نیز بیاد آورد که در همین زمان بوقت شکستن هیزم با تبر چه دستش را مجروح کرده بوده است. در اینجا ناگهان بفکر رفتار نسبت به برادر کوچکترش افتاد که عادت داشت با او بد رفتاری کند و بویژه بیاد آورد که یکدفعه با لنگه کفش آنچنان بسر او نواخت که پسر بچه خونی شد و مادرش اظهار داشت: «میتروسم روزی بچم را بکشد». هنگامیکه بدین قسم فکرش متوجه موضوع خشونت شده بود، خاطره ای مربوط به نهمین سال زندگی، بیادش آمد. پدر و مادرش دیر بخانه بازگشته بودند و درست هنگامیکه به تخت خواب میرفتند، او خود را بخواب زدولی دیری نگذشت که سرو صدا و نفس کشیدنهای شدیدی او را بخود آورد و موجب وحشتی گردید، از ایشرواضاع را حدس زدو جریان بدمی فکری وی نشان میدهد که او مشابهتی میان روابط پدر و مادر و رفتار خود نسبت به برادر کوچکش تشخیص دادو آنچه را که در واقع غافلگیر کرده بود تحت مفهوم و خشونت و جدال، مرتب ساخت و بدین منوال، چنانکه در بجهه ما متداولست، به طرف يك استنباط سادسی در مورد عمل جنسی هدایت گردید و دلیل بارز این استنتاج را هم این موضوع میدانست که غالباً

لکه خونی در رختخواب مادرش می دیده است .

ازین که آمیزش جنسی بزرگترها موجب وحشت بچه‌ها می‌شود و در آنها خلجان بوجود می‌آورد ، جای حرف نیست و تجارب روزانه این نکته را بثبوت رسانده است . من این خلجان را اینطور توجیه میکنم که یکقسم تحریک جنسی عارض آنها میشود و آنها از آن آگاه نمیشوند و علاوه سرکوب می‌گردد برای آنکه پدر و مادر در آن مداخله کرده‌اند . وقتیکه بچه هنوز کوچک است تمایلات جنسی او نسبت به آن یک از والدینش که مخالف جنس اوست ، سرکوب نمیشود و چنانکه درین کتاب دیده‌ایم ، آزادانه تجلی میکند .

عوارض خلجانی شبانه را که همراه با توهمات است و در بچه بوقور دیده میشود نیز بهمین نوع توجیه و تفسیر میکنم . درین گونه موارد هم پای امور جنسی ناخود آگاه و سرکوبی شده در میان است . اگر تاریخ حوادث را در نظر بگیریم ، احتمال دارد به یک جنبه ادواری در امر بروز در آن بی‌بیریم زیرا اشتداد لیبیدو ، اتفاقاً هم ممکن است به تأثرات تصادفی و اتفاقی مربوط باشد و هم به محرکات تحویلی خود بخودی .

من مشاهدات لازم برای اثبات این موضوع در اختیار ندارم (۱)

پزشکان اطفال بدیخانه ظاهراً در برابر اندیشه‌هایی که منحصرأ ممکن است موجب تبیین و تفسیر این نوع پدیده‌ها ، چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روانی ، بشوند ، مقاومت میکنند . یک نمونه جالب نشان خواهد داد که تا چه حد تسلیم‌های اساطیر طبیی پزشکان را مانع ازدیدن حقایق میشود . منظور ازین نمونه همانا مشاهده‌ایست که دریاگر در تزش در خصوص توهمات و وحشت‌های شبانه بچه‌ها و نوجوانان (س ۶۶ سال ۱۸۸۱) نقل کرده است :

دالبرت ز. پسر بچه‌ای سیزده ساله بود و پدر و مادری تنومند داشت و سلامت ناقصی با سلامت کامل والدینش کاملاً متباین بود ... اطلاعاتی که بدست آوردم موجب شد تصدیق کنم که پدرش بجهت سیفلیس بهنگام ازدواجش مورد معالجه واقع شده بوده است و همین موضوع با اندازه کافی علت ناتوانی و رنجوری این پسر را بدست میدهد مدتی بعد (یعنی دو سال بعد) دالبرت خیالیاف شد و حتی بهنگام روز ترس و وحشت از او دست بردار نبود و همه چیزش اعم از رفتار و حرکاتش نشان میداد که این حس بر او مستولی است . شبها خوابهای آشفته میدید و بندرت ممکن بود شبی بگذرد و او دستخوش عارضه بسیار مشخص از وحشت‌های شبانه و توهمات نشود . غالباً ؛ مطابق گزارش او (زیرا خاطره رؤیا را کاملاً حفظ میکرد) ، شیطان ؛ تنها یا با اتفاق دیگران سراغ او میرفت و بشدت بیخ گوش او فریاد میکشید و میگفت : « ما بتو دست یافتیم » ، و بعد بوی قیرو گوگرد بمشام نا می‌رسید و آتش سطح تنش را که از پیش عریان شده بود ، میسوزاند . این لحظه وحشتناکترین لحظه رؤیا بود و با احتمال شاید از همین لحظه بود که صدای فریادش به آسمان بلند میشود و حرکاتی می‌گردد که من موفق شدم حداقل دوبار ناظر و شاهد آن باشم . این داد و فریادها در آغاز در گلو گاه خفه میشد ، رفته رفته راساً و مفهوم تر شده چنین بگوش میرسید :
« نه ، من نیستم ، من نیستم ! » من که کاری نکردم ، یا این که میگفت : « ولم کنید ، ولم کنید ، دیگر ازینکارها نمی‌کنم ! » و گاهی تو گویی شخصیت خود را از دست داده باشد بفریاد میگفت : « آلبرت

۱ - چنین مشاهداتی بعداً بوقور توسط روانکوان گردآوری شده است .

هرگز از این کارها نکرده است... و حتی اتفاق افتاد که آلبرت از خفتن و گندن لباسهای خودداری کند؛ نظراً و آتش بجانش نمی افتاد مگر زمانی که لباسهای را می کند.

«حالت مزبور... تهدید کننده تر و سخت تر میشد... مدیر مؤسسه او را به بیلاز فرستاد و او یکسال و نیم در همانجا ماند. وزندگانی آرام و بی دغدغه و هوای آزاد سلامت را با او باز گرداند»

«امروز آلبرت ۱۵ سال دارد و بگذشته توأم با وحشت خود لبخند تمسخر میزند و خاطرات این گذشته را کاملاً حفظ کرده است، سالم است، از همان ماه دوم اقامت در بیلاز جریان بلوغ و تکلیف او تکمیل شد و از لحاظ او میان جریان تکامل مزبور و این حالت روحی مخصوص رابطه ای موجود است: «بعداً گفت: جرأت نداشتم بزبان بیاورم اما مرتباً در اعضای تناسلی خود تحریکات غیر عادی احساس میکردم و بالاخره کار بجایی کشید که چندین بار از فرط خشم ب فکر افتادم خود را از پنجره خوابگاه بیرون بیندازم.»

چندان مشکل نیست حدس بز نیم که ۱- وی بهنگام کودکی استمناء میکرد و ولی نمیخواست بآن اعتراف کند و او را به مجازاتهای سخت تهدید کرده بودند (اعتراف او باینکه «دیگر از این کارها نمیکنم»، انکارهای او دایر باین که: «آلبرت هرگز از این کارها نکرده است».) ۲- تحت فشار بلوغ؛ و سوسه استمناء باردیگر در او برانگیخته شد ۳- و یکقسم سرکوبی و کشمش ایجاد کرد و در طی آن لبیبندی سرکوبی شده. بسورت خلجان و اضطراب درآمد، خلجان مزبور سپس شکل مجازاتهایی را گرفته است که در گذشته او را بدان تهدید کرده بوده اند.

حالا در عوض ببینیم خود نویسنده کتاب چگونه از این ماجری استنتاج و استنباط کرده است:

«مشاهده مزبور از بسیاری جهات قابل ملاحظه است و از تجزیه و تحلیل آن حقایق زیر مکشوف میشود:

الف- عمل فیزیولوژیکی مربوط به بلوغ در پسرهایی که ضعیف و ناتوانند موجب یک حالت ضعف و سستی بسیار سخت میشود و کم خونی مغزی درین مورد بسیار قابل ملاحظه ممکن است باشد.

ب- کم خونی مغزی مزبور ممکن است به ظهور تغییراتی در شیوه رفتار و خوی و منشی منتهی شود و توهمات مربوط به اینکه شیطان توی جلد آدم رفته و وحشتهای شبانه و حتی روزانه و بسیار سمجی را موجب شود.

ج- این توهم مربوط به شیطان و ملاحظات اخلاقی و مذهبی وی لابد مربوط به محیطی است که کودکی او در آن گذشته است.

د- همه این پدیدهها با اقامت ممتد او در بیلاز و با بکار بردن و باز یافتن نیروهای از دست رفته، پس از بلوغ ناپدید شده از بین رفتند.

ه- آيا می توان آمادگی برای ابتلا بامراض روانی و عصبی را درین مورد بتوارث منسوب کرد و گفت که سیفیلیس مزمن پدر درین رهگذر مؤثر بوده است؟ تشخیص این موضوع در آینده جالب توجه خواهد بود.

و بالاخره واپسین نظر مؤلف مزبور بشرح زیر است :

د ما مشاهده مزبور را در ردیف هدایانهای بدون تب مربوط به فقدان تغذیه بحساب آوردیم زیرا علت حالت مخصوص مزبور همانا عدم جریان صحیح خون در مغز است .

۵ - جریان اولی و جریان ثانوی و

موضوع سرکونی

رود در روانشناسی جریانهای رؤیا کارمشکلی است خیلی سخت است که بیابیم با توصیف توالی و تتابع، مقارنت و همزمانی جریان پیچیده و معضلی را برسانیم و در عین حال ظاهراً در هر گونه بحث جدیدی بدون سوابق ذهنی قبلی نا مطمئن، گفتگو کنیم. اکنون بخوبی متوجهیم که با چه مشکلاتی روبرو هستیم فقط بدلیل آنکه نتوانستیم درین کتاب نشو و نماي تاریخی اندیشه‌هایم را درین مورد دنبال کنیم . برای درک مشکل رؤیا از کارهای خود درباره روانشناسی امراض عصبی آغاز کردم و اکنون نمی‌توانم بآن مراجعه کنم و با این وجود ناچارم بشت سرهم بآن مراجعه کنم چونکه میخواهم با تعقیب جهت معکوس و با شروع از رؤیا به روانشناسی امراض عصبی برسم. میدانم این امر چه مشکلاتی برای خواننده بوجود خواهد آورد، اما چه کنم که هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری ازین مشکلات برای او در اختیار ندام .

ترجمیح میدهم در دیدگاه دیگری درنگ کنم، دیدگاهی که ارزش کوششهای من از آنجا بزرگتر جلوه خواهد کرد. موضوعی که انتخاب کرده‌ام از آن قسم بود چنانکه در مبحث تاریخچه دیدیم - که مؤلفان و محققان در آن بکلی اختلاف نظر داشتند ، اغلب این عقاید متخالف اکنون قابل توجیه است و من فقط دو عقیده از آنجا را رد کرده‌ام یکی آنکه میگفت رؤیا جریانی است فاقد معنی و دیگری آنکه میگفت رؤیا جریانی است جسمانی ولی سایر عقاید تا اندازه‌ای با این مجموعه پیچیده‌ای که مادر آن مطالعه میکردیم، وفق میداد و توانستیم نشان بدهیم که این عقاید حاوی کشفیات سایبی بوده است .

رؤیا دنباله توجیحات و عواطف هنگام بیداریست و این همان چیز است که کشف افکار ناپیدای رؤیا بطور کلی آنرا اثبات میکند. این افکار فقط به آنچیزی مربوط است که بنظر ما مهم و معتبر و یا مقید و بسیار جالب توجه است و گرنه هیچگاه به عناصر بی‌حاصل و نامربوط تعلق ندارد - ولیکن ارزش عقیده مخالف را هم دیدیم که رؤیا بقایای بی‌اهمیت هنگام روز را خوشه چین میکند و فقط زمانی از عناصر مهم و قابل توجه هنگام روز استفاده میکند که عوامل هنگام روز آنرا بحال خود رها ساخته باشد. همین موضوع موجب تشخیص محتوی رؤیا میشود، درین محتویست که افکار رؤیا بنحوی جا بجا شده و تغییر مکان داده جلوه گر میشود. چنانکه گفته‌ایم، رؤیا، بجهت مکانیسم و سازمانی مبتنی بر اصل تداعی، باسانی عناصر تجسمی تازه یا بی‌اهمیت را که فکر هنگام روز بآن آگاهی ندارد، تصاحب میکند و به علت وجود سانسور، شدت روانی عناصر مهم را باین امور بی‌اهمیت ولی زنده منتقل میسازد. تحریک مرضی حافظه که مخصوص رؤیا است و سودجویی آن از عناصری که مربوط بدوران کودکیست، ارکان نظریه مارا تشکیل میدهد : ماهمچنان نشان داده‌ایم که چگونه امیال مربوط بدوران کودکی به عقیده ما عوامل محرک اساسی در تشکیل هر رؤیایی است، - و همچنین به اهمیت تحریکات خارجی که بتجربه بهنگام خواب احساس میشود، اعتراف کرده‌ایم ولیکن بنظر ما نقش این تحریکات نسبت به امیال

رؤیا، همان نشی است که بقایای فکر هنگام روز در قبال آن دارد و برین عقیده که میگوید رؤیا تحریکات خارجی عینی را تعبیر میکند، چنانکه بهنگام بیداری در قبال خیالات و تصورات واهی بانجام میرساند، اعتراضی نکردیم اما علت این تعبیر و تفسیر را که نویسندگان و مؤلفان باجمال و ابهام رها کرده بودند، یاد نمودیم: تعبیر و تفسیر مزبور، مانع ازین میشود که عامل احساس مخل خواب شود و از آن نیز برای تحقق و انجام میل یا آرزو بهره برمیگیرد. حالت تحریکات درونی اندامهای حسی بهنگام خواب که ظاهراً تریهیل لاد آنرا باز نموده است، بنظر ما از منابع تشکیل رؤیا بشمار نمی رود اما آنرا بمثابه احیای قهقرایب، خاطرات که در وراء رؤیا دست اندر کارند، تلقی میکنیم. احساسهای داخلی مجموعه بدن نیز که آنرا باسانی سنگ اصلی بنای توجهات رؤیا بحساب میآورند. نقشی در استنباط ما دارند، اما نه نقشی آنچنانی بلکه محدودتر. احساس سقوط و پرواز در آسمان بدون پر زدن و وقفه در اعمال اعضاء بدن نیز بزم مادر هر حال از عناصر آماده خدمت هستند و تدارک رؤیا از آن بموقع مقتضی برای نمایاندن افکارش سود میجوید.

بنظر ما این درست است که بگویم جریان رؤیا ناگهانی و فوری است و این نکته با اندک تفکری فقط در خصوص دریافت محتوی فلان رؤیای تازه متشکل شده، توسط خود آگاهی، آشکار میشود. اما در خصوص تشکیل آن باید گفت که حدس اقرب به یقین این است که این امر بکندی و با تردید نشوونما میکند. رؤیاهای درهم و برهم و پر شرح و بیست که در یک چشم بهمزدن جلوه میکنند و برگزار میشود، بنظر ما بمثابه ادراک ناگهانی آن محصول روانی است که مدتها صرف تهیه و تدارک آن شده بوده است. موضوع جایجا و مثلث شدن رؤیا توسط حافظه بنظر ما حقیقی جلوه کرد ولی مایه شگفتی نشد زیرا این آخرین قسمت و در عین حال قسمت روشن عمل جایجا شد گیست که از همان آغاز تشکیل رؤیا دست اندر کار می باشد. موضوع اینکه آیا حیات روانی بهنگام شب بخواب فرو می رود و یا با همه قوای خود پاسداری میکند موجب کشمکش و مشاجرات تندی شده و ظاهراً به توافق منجر نشد ولی ما بهر دو طرف حق دادیم بدون آنکه نظرات یکی از حریفان را درست بپذیریم. تجزیه و تحلیل افکار رؤیا بر ما فاش ساخته است که فعالیت روانی بسیار پیچیده ای درین ماجری در کار است و از جمیع منابع دستگاه روانی استفاده میکند، اما جای معطلی نیست که این افکار بهنگام روز برخاسته اند و لازم است قبول کنیم که حالت خوابی هم برای حیات روانی وجود دارد. بدینجهت نظریه خواب نسبی هم درین مورد ظاهراً مدلل بنظر می رسد، اما وجه مشخصه این حالت خواب را بنظر ما نباید بمنزله ظهور گسیختگی در یکپارچگی روانی بحساب آورد بلکه بهتر است آنرا بمثابه گرایش بسوب میل بخوابیدن سیستم روانی که بهنگام روز غلبه داشته است تلقی کنیم. - موضوع اینک وقت خوابیدن از جهان خارجی روی برمیگردانیم، همچنان در استنباط و نظریه ما ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده است. این عمل، حرکت قهقرایب را آسان میسازد هر چند که یگانه عامل آن نیست. ترک جهت و خطمشی ارادی تجسمات مادرین موقع قابل انکار نیست. اما حیات روانی ماهم دستخوش همین گرایش میشود زیرا دیدیم که چگونه درین مورد تجسمات واجد هدف غیر ارادی جان نشین تجسمات مطلوب و ارادی میشود و وجود انواع و اقسام تداعی معانی بی بنیان تر و سست تر در رؤیا بنظر ما حتمی رسیده و قلمرو آنها نیز بسی وسیع تر از آنچه تا کنون تصور میرفت، بما جلوه کرد

اما دریافتیم که این تدامی معانی‌ها ذرواقع‌جانشین تدامی معانی‌های مشخص و معقول شده‌اند
رؤیا بی گمان نامربوط است و ما این را تأیید میکنیم اما بهمدد نمونه‌ها و مثال‌های متعدد نشان
دادیم که همین رؤیاهای ظاهراً نامعقول ممکن است معقول و واجد معنی باشد .

همه آن اعمالی را که بر رؤیا نسبت میدهند بنظر ما مدلل و قابل قبولست زیرا رؤیا روح
را سبک و پاك میکند بقول روبر نمایش‌امور مضره در رؤیا سبب میشود که جنبه زبان‌وضرر
آنها پاك و برطرف شود. نه همان مدعا‌های مزبور با نظریه ما در مورد تحقق مضاعف‌امیال
و فوق‌میدهد وجود درمی‌آید بلکه ما آنرا خیلی روشن‌تر از روبر تحت نظم و ترتیب درآوردیم
آزادی عمل قوای روانی ما در نحوه رفتار نزدیک خود آگاهی نسبت به طرز عمل رؤیا دیده
میشود. بازگشت‌حیات روانی بحالت‌جینی در رؤیا و تعریف‌ها و لوک‌الیس : دنیای قدیمی
مرکب از تأثرات و افکار ناتمام، بنظر ما از برای نظریه‌ایکه وجود افکار بدوی و اولیه را
بهنگام روز افسرده و منکوب است در تشکیل رؤیا مؤثر میداند . مقدمات بسیار مناسبی است
ما این تذکر ج. سولی را که میگوید : «رؤیا شخصیت‌های پی‌درپی و متوالی و شیوه پیشین
برخورد ما را با حوادث و تحریکات و عکس‌العمل‌هایی را که در گذشته حاکم بر رفتار ما بوده
است، احیا میکند» از آن خود کرده‌ایم. در نظریه ما هم همچون نظریه دلاژ؛ چیز سرگولی
شده موجب اصلی و علت‌العلل ظهور و بروز رؤیاست .

نقشی که شرفر برای قوه متخیله در رؤیا قابل است نیز با تعبیرات او موافقیم، اما منتظر
بودیم مقام و محل دیگری برای آنها قابل شود. رؤیا خالق تخیل نیست بلکه این فعالیت تخیلی
ناخودآگاهانه است که در تشکیل افکار رؤیا نقش قابل ملاحظه‌ای را ایفا میکند. همچنین
از لحاظ تعیین منابع افکار رؤیا به شرفر مدیونیم ولیکن تقریباً همه آنچه را که وی بکار رؤیا
نسبت میدهد باید بحساب فعالیت ناخودآگاهانه هنگام روز گذاشت زیرا همیشه است که بر انگیزاننده
رؤیا و علائم امراض عصبی است . ما بناچار کار تدارک رؤیا را ازین فعالیت مجزا ساختیم
چه کار تدارک رؤیا کاملاً با آن متفاوتست و بسی یکپارچه‌تر و منسجم‌ترست
بالاخره عوض آنکه منکر روابط رؤیا با اختلالات روانی بشویم ، روابط مزبور را
در زمینه محکمتر تازه‌ای باثبات رسانیدیم .

بدینمفوال مطالعات بسیار متنوع و متضادی که تاکنون در باره رؤیا انجام گرفته‌است
در نظریه ما گنجانیده شده و بشیوت رسیده و چیز تازه‌ای با آنچه بوده اضافه گشته و از اینهمه
یک واحد برتر از گذشته پدید آمده‌است و ما همه آنچه را که بوده است در نظریه خود گنجانیده‌ایم.
بسیاری ازین تحقیقات بنحو دیگری که مؤلف آن تصورش را نمی‌کرد، مورد استفاده واقع شده
و تحقیقات بسیار کمتری را هم بکلی رد کرده بدور انداختیم اما بنایی که ما پایه گذاشته‌ایم
هنوز نا تمام مانده‌است . بدون آنکه بخواهم از موانع متعددی که با آن در حین ورود به آن
قسمت تدارک و میهم روانشناسی روبرو شده‌ایم ، حرفی بزنم ، تناقض تازه‌ای داریم که باید
آنرا حل بکنیم چه از سوی افکار رؤیا را نتیجه فلان کار روانی کاملاً طبیعی و متعارف تلقی
کرده‌ایم و از سوی دیگر در افکار مزبور و در محتوی رؤیا، یک سلسله جریاناتی برخورداریم
که کاملاً غیر متعارف و غیر طبیعی هستند . آنچه را که «تدارک رؤیا» نامیده‌ایم آنچنان از همه
جریانات روانی معمولی معروف ظاهراً تفاوت دارد که ما می‌بایستی همه داورهای خوشنوبار

مؤلفان را درباره نتایج ناچیزی که رؤیا موجب آن میشود، پذیریم. برای رفع این مشکل باید بگوئیم تا دقیقتر موضوع مانحن فیه را مورد مطالعه قرار دهیم. یکی ازین صوری دا که ممکن است به رؤیا منجر شود، بررسی کنیم.

دانستیم که رؤیا جانشین قسمتی از افکار ناشی از زندگانی هنگام بیداری که کاملاً واجد ساختمانی منطقی است، میشود. جای انکار نیست که افکار مزبور از حیات روانی طبیعی و متعارف ماسرچشمه میگیرد و همه آن کیفاتی را که در افکار هنگام بیداری خود میبایم و تحسین میکنیم و از آن مخلوقات پیچیده مجلل و پر ارزشی بوجود میآید، درین افکار رؤیا باز میبایم. اما هیچ اجباری نداریم ازینکه قبول کنیم که این کاروانی هنگام خواب صورت پذیرفته است؛ زیرا قبول این امر بنحوشکفت آوری استنباط ما را در مورد فعالیت روانی مشوش خواهد کرد. هیچ بید نیست که افکار مزبور از هنگام بیداری سرچشمه بگیرد و بدون آنکه خود آگاهی ما از آن باخبر شود؛ نشوونما یافته هنگام خواب کاملاً آماده شده باشد. آنچه را که می توان از همه این مطالب آموخت اینست که پیچیده ترین فعالیت های فکری ما ممکن است بنحوی پدید آید که خود آگاهی ما هیچگونه سهمی در آن نداشته باشد. ما این موضوع را از راه روانکای بیماران مبتلا به هysteria یا بوسواس دریافته بودیم. افکار مزبور فی نفسه به یقین توانایی آنرا دارند که به خود آگاهی دسترسی پیدا کنند ولی اگر ما از وجود آنها هنگام روز و بیداری غافل میمانیم، این دلایل متعددی ممکن است داشته باشد. تسخیر خود آگاهی منوط است به گرایش يك عمل روانی که همان عمل دقت است و ظاهراً جز بمیزان معینی نمیشود از آن استفاده کرد. ممکن است بملت وجود هدف های دیگری، از افکار مورد بحث منصرف و منحرف گردد و باز دور نیست که افکار مزبور بدلیل دیگری از حیطة اشتغال دقت بگریزد چه تفکر خود آگاهیها نه بمانشان میدهد که دقت ما راه و مسیر معینی را در پیش میگیرد و اگر در این مسیر با جسمی روبرو شود که در برابر اشتغال و سانسور مقاومتی نشان نمی دهد؛ از آن منصرف میشود. باری بواقع چنین بنظر میرسد که افکار متروکه بتواند خط مشی خود را دنبال کنند بدون آنکه دقت یا توجه بدان معطوف گردد و فقط زمانی آنرا متوجه خود میسازند که بشدت مخصوصاً جالبی دسترسی پیدا کنند. بنابراین بصرف این که عقل یا قوه تمیز ما افکاری را بدلیل اینکه نادرست و یا برای هدفی که موقتاً مطلوبست؛ مفید نیست، طرد کند و بمقب براند؛ جریانی حاصل میشود که خود آگاهی از آن غافل خواهد بود و تا وقت خواب دوام و ادامه خواهد داشت.

باید بگوئیم که ما این جریان را نزد يك خود آگاهی مینامیم و آنرا کاملاً طبیعی و يك امر متعارف بشمار می آوریم و ممکن است متناوباً مطرود و منکوب و منقطع شده باشد. حالا باید سعی کنیم تا از جریان ورودند تجسمات، مفهوم روشنی بدست بدهیم. ببندار ما مقدار معینی تحريك که ما آنرا «نیروی اشتغال» میخوانیم از فلان تجسم یا هدف برمی خیزد و راه های تدامی را که این «تجسم و اجدهدف» برگزیده است؛ در پیش میگیرد. اشتغال مزبور هیچگاه با فکار متروکه املا نهد و از افکار منکوب و بمقب رانده شده باز ستاینده شده است. این دسته و آن دسته بهمان تحريك های خاص خود رها شده اند. افکاری که بصوب هدفی هدایت میشوند درباره ای از شرایط توجه و دقت خود آگاهی را ممکن است جلب کند و ازین راه بديك و اشتغال برتر

دست می‌یابند - اندکی بند فرضیات خود را. در خصوص ماهیت و فعالیت خود آگاهی شرح خواهیم داد .

جریان فکری که بدین ترتیب در نزدیک خود آگاهی پدید می‌آید هم ممکن است بخودی خود خاموش و نابود شود و هم ممکن است حفظ شود و قوامی بخود بگیرد . در مورد اول ظاهراً نیروی آن به شاخه های مختلف تداعی که از آن منشعب میشوند ، پخش میشود و نیروی مزبور تمام این سلسله افکار را در یک حالت تحریکی قرار میدهد که نخست لحظه ای استقامت میکند ولی بعد فرومی‌نشیند و ناپدید میگردد و شدت جای خود را بیک اشغال آرام (۱) میدهد درین حالت ، جریان مزبور دیگر چندان فایده تی برای تشکیل رؤیای ندارد اما تجسمات واجدهدف دیگری در نزدیک خود آگاهی ما بکمین نشسته اند و از امیال ناخود آگاهی ما سرچشمه میگیرند که همیشه فعالند . تجسمات مزبور میتوانند تحریک قلمرو افکار بحال خود را شده را اشغال کنند ، میان آن و امیال ناخود آگاهی را پله برقرار میسازند و نیروی میل ناخود آگاهی را با آن منتقل می‌کنند . و از همان وقت تسلسل و سیر افکار متروک و فر و افتاده می‌تواند قدهم کند هر چند که تقویت مزبور بهیچروی موجب آن نمیشود که به خود آگاهی دسترسی پیدا کنند . می‌توانیم بگوییم افکاری که تا آنوقت متعلق به نزدیک خود آگاهی بوده ، همچو پ ناخود آگاهی شده اند .

ممکن است صور مقدماتی دیگری در امر تشکیل رؤیا وجود داشته باشد . جریان افکار متعلق به نزدیک خود آگاهی ممکن است قبلاً با میل ناخود آگاهی مربوط باشد و بهمین مناسبت بدست تجسمات باهدف غالب بقیه و پس رانده شده باشد و یا اینکه میل ناخود آگاهی ناخی از منابع دیگر (جسمی مثلاً) که مانع و رادعی در برابر خود ندیده ، در صدد برآمده است شدت خود را به بقایای روانی متعلق به نزدیک خود آگاهی که هنوز اشغال نشده منتقل سازد . موارد سه گانه مزبور سرانجام بیک نتیجه منجر میشود و آن اینست که در نزدیک خود آگاهی فکریست که از حیطه اشغال نزدیک خود آگاهی خارج و متروک شده و تحت اشغال امیال ناخود آگاهی درآمده است .

از این مرحله به بعد سیر فکری منحل تغییر و تبدیلاتی می‌شود که دیگر از مقوله جریانات روانی طبیعی و عادی نیست و نتیجه غافلگیر کننده آن یک پدیده روانی - مرضی است . اولاد شدت تجسمات مختلف ظاهراً قادر میشوند تماماً جابجا شوند . ازین تجسمات آن تجسم جاری میشوند بطوری که تجسماتی مجهز به شدت های قابل ملاحظه بوجود می‌آید و چون جریان مزبور ممکن است چندین بار تجدید شود بنا برین شدت متعلق به یک سلسله افکار ، بعید نیست سرانجام در یک عنصر منحصر بفرد تجسمی مجتمع شود و این همان چیزی است که ما آنرا عمل تراکم نامیده ایم و در محبت تدارک رؤیا از آن بتفصیل سخن رفته است . همین امر موجب اصلی احساس غرابتی است که از رؤیا عارض ما میشود . اتفاقاً در حیات روانی طبیعی موجود در حیطه تصرف خود آگاهی چیزی مشابه آن سراغ نداریم . بی گمان تجسماتی سراغ داریم که گره یا

۱ - رجوع کنید به سه مجلد پروفر در کتاب مشترک ما بنام مطالعاتی درباره هیستری ۱۸۹۵

تبیخه‌نهایی سلسله‌های درازی از افکارند و ازین جهت واجدهمیت روانی بزرگی هستند اما این ارزش و اعتبار بیچیزی در قالب یک جنبه محسوس قابل وصول دستگاہ دریافت درونی جلوه و تظاهر نمیکند و آنچه را که تجسم میدهند باین مناسبت ، شدیدتر نمیشود . در عمل تراکم همه پیوستگی‌های روانی به شدت محتوی تجسمی ، منتقل و جابجا میشود و این درست مثل آنست که من بعضی از کلمات ظاهر آمیهم را که فکر میکنم برای درک فلان مبحث قابل ملاحظه است با حروف درشت تر یا ریز تر از معمول مینویسم ، و یا در حرف زدن همین کلمات را بلندتر یا آهسته‌تر از سایرین تلفظ میکنم و روی آن تکیه میکنم . تشبیه اولی بید رنگی یکی از نمونه‌های تدارک رؤیا را بیاد میآورد (تریتمیلین در رؤیای مربوط به تزریق ایرما) . مورخان هنری نیز برین عقیده‌اند که مجسمه‌سازان اصارا ولیه اصلی مشابه این داشتند بدین ترتیب که طبقه و مقام افراد را با قد و قامت آنها نشان میدادند مثلاً شاهان را دوسه برابر بزرگتر از ملتزمین رکاب و پادشمنان مهورشان میتراشیدند . در فلان نقش برجسته رومی هم از همین وسایل منتهی بسبکی دلپسندتر برای هدف مزبور استفاده شده است : امپراطور را در وسط قرار داده و هیكلی رشید و برافراشته بر او تراشیده و ریزه کاری‌های پیکار زده و دشمنانش را پایش انداخته‌اند ، البته نه آنکه از امپراطور غولی و از دشمنان گورزایانی ساخته و پرداخته باشند و شاید بتوان گفت که در عصر مانیز همین مراسم سلام که موجب میشود مرگوس در برابر رئیس سر خم کند یادآور همان شیوه تجسم قدیمی است .

جهتی که عمل تراکم رؤیا در آن دنبال میشود از سوی منوط به روابط عادی افکار نزدیک خود آگاهی رؤیا و از سوی دیگر مربوط به جاذبه خاطرات بصری ناخود آگاهیست . عمل تراکم شدتهای لازم را بدست میآورد تا بتواند به سیستم دریافت حمله و رشود .

ثانیاً در پر توان انتقال آزادانه شدتهای مختلف ، و بجهت عمل تراکم ، تجسمات میانجی بوجود می‌آید که در واقع یکنوع توافق و مصالحه است (بمثالهای متعدد درین مورد مراجعه شود) این هم بنوبه خود در سیر طبیعی و متعارف تجسمات که هدف آن پیش از همه انتخاب و حفظ و نگاهداری عناصر تجسمی کامل است ، موضوع کاملاً عجیب و غریبی است . اشکال و قوالب مختلف یا مصالحات مزبور را بوقور می‌توان بهنگام جستجوی بیان شفاهی یا زبانی افکار نزدیک خود آگاهیانه تمیز داد مثلاً قلمات و قلمی نمونه‌ای ازین اشکال مختلف و یا مصالحه است .

ثالثاً تجسماتی که شدتهای خود را یکدیگر منتقل میسازند دارای روابط بسیار بستنی هستند و بحدت تداعیاتی بهم ملحق شده‌اند که مورد تحقیر قوه مفکر ماست و فقط از آن در انواع صناعات لفظی مانند جناس و غیره بهره میکیرد . تداعیاتی مبتنی بر هم صدایی یا قافیه ناقص هم مثل دسته تلقی شده است .

رابعاً افکار متضاد یا متناقض نه همان متمایل یا نهادم یکدیگر نیستند بلکه کنار هم قرار میگیرند و متراکم میشوند بنحوی که گویی بیچیزی تضاد یا تناقضی در میان نشان نبوده است و یا مصالحات و توافقی می‌کنند که هیچگاه در افکار طبیعی و عادی خود اجازه آنرا نمیدادیم ولی عملاً چرا .

این بود پاره‌ای از جریانات غیر طبیعی بسیار برجسته که در طی تدارک رؤیا عارض افکار رؤیا که در اصل عقلایی بوده است . میشود . خصیصه اصلی جریانات مزبور پیش از همه اینست

که نیروی اشغال را متحرک و قابل انحراف سازد، محتوی و معنای خاص عناصر روانی که اشغالات مزبور بدان بند میشوند، چیز ثانوی است. می توان باور داشت که عمل تراکم و تشکیل میانجی ها یا مصالحه ها فقط بجهت حرکت قهرایی بوجود می آید یعنی وقتی که موضوع تبدیل افکار به تصاویر مطرح میشود. اما تجزیه و از آن روشن تر، ترکیب رؤیاهایی که حرکت قهرایی بسوی تصاویر در آن نمایان نیست (مثلاً رؤیای اتو دیداسکر، مکالمه با پروسورون) همان عملیات جای بجای شدن و تراکم در پرملاء میسازد.

بنابراین باید پذیرفت که دو جریان روانی اساساً مغایر در تشکیل رؤیا شریکند، یکی افکار کاملاً مشابهی با افکار هنگام بیداری ایجاد میکنند و آن دیگر ازین مصالح بنحوی عجیب و غریب و کاملاً غیر طبیعی استفاده میکنند. جریان اخیر که به حصر معنی آنرا تدارک رؤیا مینامیم جدا گانه در فصل ششم از آن بتفصیل سخن رانندیم.

حالا اثر انیمیت از چه منبئی بشمار خواهیم آورد.

اگر اندکی وارد برداشتناسی بیماریهای عصبی و مخصوصاً بیماری هیستری نشده بودیم از پاسخ باین سؤال عاجز می ماندیم. سابقاً دیدیم که همین جریانات روانی خارق العاده - و بعلاوه سایرین - موجب بروز علائم هیستری است. در بیماری هیستری هم بیک سلسله افکار مشابه با افکار هنگام بیداری بر میخوریم اما تاموقمی که آنها را تحت این شکل مورد ملاحظه قرار میدهیم، بمعنای حقیقی آنها راه نمی بریم منتهی بعداً دوباره آنها را بنامی کنیم. وقتی که بنحوی از انحاء قابل وصول و استاندارد شد، آنوقت با تجزیه و تحلیل یکی از علائم و نشانه های هیستری درمی یابیم که با این افکار بنحوی غیر طبیعی رفتار شده است و ببدن تراکم و مصالحه و در پرتو تداعیات سطحی و تناقضات نادانسته و احیاناً بمدد حرکت قهرایی بدون علامت هیستریکی راه یافته اند. یکسانی مطلقاً را که میان خصوصیات و ویژگیهای تدارک رؤیا و فعالیت روانی مخصوص بیماریهای روانی - عصبی تمیز میدهیم، بما مجال میدهد تا نتایجی را که در طی بررسی و مطالعه بسیاری هیستری بدست آورده ایم، بر رؤیا تطبیق دهیم.

از نظریه مربوط به هیستری اصل زیر را بماریه می گیریم: این تدارک روانی غیر طبیعی در مورد يك فكر طبيعي زمانی تحقق می یابد که فکر طبیعی مزبور متکای میل ناخود آگاهانه ای بخود که در اصل مربوط بدوران کودکی و سرکوبی شده است.

بسیب اصل مزبور بود که نظریه خود را در مورد رؤیا روی این فرضیه بنا کردیم که میل یا آرزوی تشکیل دهنده رؤیا همواره از ناخود آگاهی منبث میشود. چنانکه اندکی پیشتر گفتیم هر چند که در همه حالات اثبات این فرضیه مشکل است ولیکن اثبات عکس آن نیز امکان ندارد. اما برای آنکه این عمل سرکوبی را که بکرات از آن حرف زده ایم، بدرستی تعریف کنیم باید به ساختمان معرفت النفسی خود باز گردیم.

مادر صحایف پیشین يك دستگاہ روانی اولیه و بدوی را پیش خود تصور کردیم که از صفات مشخص آن یکی تمایله به احتراز از رویهم آنباشتن تحريك و حتی المقدور در امان ماندن از تحریکات بوده است و مطابق نقشه يك دستگاہ انعکاسی ساخته و بنا شده بود و جنبه حرکتی

یعنی راه اول تغییرات داخلی بدن ، راه‌هایی آن بود . سپس نتایج روانی تسکین و ارضاء را نشان دادیم و میتوانیم فرضیه دوم خود را در اینجا وارد سازیم و آن اینکه روی هم انباشتن یا توده کردن تحریک مطابق پاره‌ای از کیفیات که از آن در اینجا حرفی نمی‌زنیم ، نامطبوع احساس میشود و موجب فعالیت دستگاه بجهت ارضاء یا تسکین میگردد و تسکین نیز همان رضایت خاطر است که از تخفیف و کم شدن تحریک حاصل میشود . و خط سیر دستگاه روانی را ازالم پشوی لذت ، میل نامیدیم و خاطر نشان ساختیم که این فقط میل است که ممکن است دستگاه را بجرکت در آورد و جریان تحریک خود بخود به مدد دریافت لذت و الم یا مطبوع و نامطبوع منظم و مرتب میشد . میل کردن یا خواستن ، نخست چیزی جز یک اشغال توهمی توسط خاطر تسکین یا ارضاء نبوده اما توهم مزبور ، اگر نمی‌خواستیم آن را تا سرحد تحلیل قوای کامل حفظ کنیم ، قادر نبودیم نیاز را بکنند و موجب رضایت خاطر ناشی از ارضاء بشود .

بنابراین فعالیت دیگری - فعالیت سیستم ثانوی اگر بخواهیم بزبان خودمان صحبت کنیم - لازم بود که نگذارد اشغالات خاطر به قسمت دریافت دسترس یابد قوای روانی را متوقف سازد و می‌بایستی از راه انحرافی ، تحریکات ناشی از احتیاجات را تا سرحد قسمت حرکت ارادی - که جهان خارج را بنحوی تغییر میدهد که دریافت واقعی هدفی که میل را ارضاء خواهد کرد ، سرانجام ظاهر شود - هدایت می‌کرد . اینست آنجایی که دستگاه فرضی روانی خود را بدان رساندیم این دو سیستم سیستم اولی و دومی در واقع هسته نخستین آنچیز است که در دستگاه تکمیل شده ، ناخود آگاهی و نزدیک خود آگاهی خواهیم نامید .

برای اینکه قسمت حرکتی بتواند جهان خارج را بطور مفیدی تغییر بدهد لازم است که سیستم خاطرات مقدار زیادی تجربه گرد آورده باشد و روابطی که ممکن است میان آن تحولات و اجد هدفی که بیاد می‌آوردیم ، وجود داشته باشد ، با نهای مختلفه تثبیت شده باشد . برگردیم به فرضیات خودمان . از یک طرف فعالیت سیستم ثانوی که کورمال کورمال میکنند و پیوسته با اینطرف و آنطرف در حرکت است و اشغالات خود را به هم طرفی می‌فرستد و بعد آنرا پس میکشد ، باید از همه مصالح مربوط به حافظه استفاده کند و از طرف دیگر کاملاً بیهوده است که اشغالات متراکم بسیاری در راه‌های گوناگون قوه مفکره ساری شود زیرا اشغالات مزبور بدون حصول فایده‌ای طی خواهد شد و بالتبقیجه از مقداری که برای تغییر دنیای خارجی لازمست ، کاسته میشود بنابراین بجهت موجبات اصل غایت تصور میکنم که سیستم ثانوی مزبور قسمت اعظم نیروی اشغال خود را ذخیره میکند و جز آنکه از آنرا منظور عمل جای بجایی شدن بکار نمی‌برد . من از چگونگی و طرز کار این جریان آگاهی ندارم و اگر کسی میخواهد در آن تدقیق کند بر او لازمست که به قیاسات جسمانی توسل جوید و جریانات حرکت را بهنگام تحریک الیاف عصبی در خاطر مجسم کند . من باین اندیشه پسنده میکنم که فعالیت نخستین سیستم «پسی» باین متمایل است که آزادانه مقدار زیادی تحریک جاری بسازد و سیستم دومی نیز به مدد اشغالات خود این سیلان را متوقف میسازد و آنرا به اشغال غیر متحرک و ثابت مبدل میکند و شاید از راه بالا بردن سطح آن . بنابراین قبول میکنم که جریان تحریک ، مشروط باینکه سیستم اولی حاکم باشد یا دومی در شرایط ساختن و مکانیکی کاملاً متباینی قرار خواهد گرفت ، وقتی که سیستم دومی کار آزمایش خود را پایان رساند ، در پیچه‌های سد باز کرده و بجریان تحریکات اجازه

ورود به قسمت حرکتی میدهد .

بررسی روابط موجوده میانۀ توقف مزبور از طرف سیستم دومی و تنظیم و تسهیلی که از جانبالم یا نامطبوع اعمال میشود ، غالب است . قطب مخالف تجربه اولیه تسکین و رضایت خاطر را که همان وحشت خارجی باشد ، در نظر بگیریم . تحریر یکی را که دستگاه بدوی آنرا دریافت کرده و منبع يك احساس دردناك را در نظر منجم کنید می بینید که تظاهرات حرکتی نامنظمی متعاقب آن بروز میکند و این تظاهرات تا آنجا ادامه خواهند داشت تا یکی از آن میان شد دریافت مزبور را از سردستگاه بکند و بدرد پایان بدهد . تظاهر یا واکنش مزبور (که فی المثل بشکل حرکات شبیه فرار و غیره است) از آن پس نیز هر گاه که این دریافت دردناك خودی بنماید مجدداً ظاهر خواهد شد . اما این دفعه دیگر هیچگونه گرایشی برای «اشغال» منبع درد ، بشکل توهمی یا غیر آن باقی نخواهد بود . بلکه گرایشی در دستگاه بدوی برای ترك تصویر - حاطره دردناك ، بیک نحوی هر وقتی که احیا شود ، باقی خواهد ماند زیرا عبور تحریك آن از قسمت دریافت احتمالاً موجب درد و الم و نامطبوع خواهد بود (بسیار بهتر برای اینكه از هم اکنون اینكار را شروع کرده است) . فرار مزبور از زیر این خاطره یا تکرار فرار بدوی و اولیه از برابر دریافت ، با توجه باین امر که حاطره مانند دریافت ، واجد آن مقدار همین از کیفیات لازم برای تحریك خود آگاهی و در نتیجه جلب اشغال جدید نیست ، تهمل شده است . فرار از خاطره دردناك که بدون کوششی مرتباً ظاهر میشود ، در واقع نمونه نخستین مثال عمل سرکوبی روانیست . هر کسی بخوبی میدانند که حتی افراد بالغ هم چگونه با مهارت از تاملیمات احتراز و دوری میجویند و سیاست شتر مرغ پیش می گیرند

با توجه به اصل « نامطبوع » ، نخستین سیستم دومی ، قادر نیست در جریان افکار خود يك عنصر دردناك و دشواری را وارد سازد و بچیزی جز میل آشناییست و اگر در همین مرحله باقی می ماند و پیشرفتی نمی کرد ، کار فکری سیستم دومی مقید و پامانع رو بر او میشد : اتفاقاً سیستم اخیر می باید بتواند از همه خاطراتی که از تجارب بازمی ماند بهره بر گیرد ، آنوقت دوره پیش می آید یا آنکه کار سیستم دومی کاملاً از اسارت اصل نامطبوع رهایی می باید و راهش را پیش می گیرد بدون آنکه به نامطبعی که در حاطرات وجود دارد ، توجهی کند و یا آنکه بنحوی خاطرات مزبور را اشغال میکنند که رهایی نامطبوع ممکن نباشد . امکان اول را می توانیم رد کنیم چه اتفاقاً می دانیم که همین اصل مربوط بنامطبوع ، بچریان تحریکات سیستم دومی نظم و ترتیب میدهد . بنا برین میماند امکان دومی که بنا بر آن خاطره بنحوی اشغال میشود که حتی از راهی مشابه بیک قسم تعصب حرکتی هم نمیتواند در جهت نامطبوع جریان یابد . بدین ترتیب بسوی فرضیه ای هدایت می شویم که بنا بر آن اشغال ناشی از سیستم دومی موجب توقف جریان تحریکات میشود و مبنای آن دو اصل متفاوت است یکی اصل نامطبوع و دیگری اصل کمترین مقدار استفاده ممکن از تعصب . ازین نکته که در واقع کلید نظریه مربوط به سرکوبی است ، راسخانه با بنیاداری کنیم که سیستم دومی زمانی قادر باشغال تجسم است که بتواند از نشو و

نشی نامطبوع ناشی از آن جلو گیری کند . آنچه که قادر است از دست این ممنوعیت فرار بکند ، از دسترس سیستم دومی برکنار می ماند و بزودی در نتیجه اصل نامطبوع متروك خواهد شد . توقف نامطبوع اجباری ندارد که کامل باشد زیرا آغاز نامطبوع تا اندازه ای برای

نشان دادن طبیعت و چگونگی خاطره و عدم قابلیت احتمالی آن نسبت بهدنی که قوه مفکره آنرا تمییز میکند ، به سیستم دومی لازمست .

من آن جریان را که سیستم اولی جایز میسرود ، جریان اولی و آنجریانی را که تحت سیطره ممنوع کننده سیستم دومی هویدا میگردد ، جریان دومی میخوانم . باز بنحود دیگری می توانم اثبات کنم که سیستم دومی به جهت منظوری باید جریان اولی را تصحیح کند . جریان اولی تلاش میکند تا تحریک را بچریان وادارد و در نتیجه در پرتو مقادیر تحریکی که بدین ترتیب گردآوری شده است ، یکتسم اینهمانی دریافتی تشکیل بدهد ، جریان دومی ازین نیت صرف نظر کرده و نیت دیگری را جانشین آن ساخته است که اینهمانی فکری نام دارد و میخواهد بدان برسد . فکر ، چیزی جز یکراه غیر مستقیم و محرمانه نیست که از خاطره مربوط به تسکین یا ارضاء که آنرا بیثابته تجسم واجد هدف اقتباس میکند ، شروع میشود و به اشغال همه جسابه خاطر مزبور که به مدد تجربه محرک بدست میآید ، ختم میگردد . فکر باید بطرق ارتباطیه بین تجسمات بدون آنکه بگذارد تحت تأثیر شدت آنها منحرف شود ، توجه خاص داشته باشد . اما آشکار است که تراکعات تجسمات و تشکیلات میانجی و میبنتی بر توافق و مصالحه ، مانع از دسترسی باین اینهمانی است جانشین کردن تجسمی یا تجسم دیگره موجب تغییر جهت میگردد و بهمین جهت است که فکر ثانوی بدقت از چنین پدیده هایی احتراز میکند ، از طرف دیگر ، بسادگی می توان مشاهده کرد که اصل نامطبوع که از طرفی نقاط اتکای مهمی برای فکر فراهم میآورد از طرف دیگر در راه رسیدن به اینهمانی مزاحم فکر است . بنا برین گرایش فکر باید این باشد که پیوسته هر چه بیشتر از قید و بند نظم و نسق انحصاری اصل نامطبوع خود را آزاد کند و بسط و توسعه نامطبوع را بحد اقل تقلیل دهد و از آن نیز بمفومان نشانه استفاده کند . تلفیف و تصفیه مزبور باید بمدد اشغال برتر ، جدیدی که کار خود آگاهی است ، حاصل شود . اما ما میدانیم که چنین تصفیه ای بندرت قابل حصول است حتی در حیات روانی طبیعی ترین و سالم ترین افراد . فکر ما همیشه با این خطر روبروست که مبادا تحت تأثیر اصل نامطبوع منحرف گردد .

اما این نقص دستگاه روانی ما نیست که به افکار ناشی از جریان دومی ما اجازه میدهد که ملعبه دست جریان اولی روانی بشود : این فرمول در واقع خلاصه جریانیست که به رؤیا و علامت هیستریکی منجر میشود . نقص و بی کفایتی از تلاقی دو عامل از عوامل تحول ما حاصل میشود که یکی خاص دستگاه روانی است و نفوذ فایده ای در روابط بین دو سیستم اعمال کرده است و آن دیگری بنحوی متغیر عمل کرده و تحریکاتی را که ریشه جسمی دارد وارد حیات روانی میکند . این هر دو متعلق بدوران کودکی ماست و مبین تغییر و تبدیلیهایی است که ، چه روحاً و چه جسماً ، درین دوران عارض وجود ما شده است .

وقتی که یکی از جریانات روانی را اولی خواندم نظرم قاطع متوجه مقام و درجه تأثیرش نبوده است بلکه بحاصل گذشته آن چشم داشتم . بی گمان مایک دستگاه روانی که جز جریانهایی اولی عرضه نکند سراغ نداریم و ازین نقطه نظر ، این یک افسانه نظری است . اما این راست است که جریانهایی اولی در همان آغاز کار جلوه میکنند و حال آنکه جریانهایی دومی یا ثانوی در طول زمان و در طی زنده گی رفته رفته تشکیل میشود و جریانهایی اولی را مقید و مشروط میسازد و بر آن سایه می افکند و شاید سلطه و استیلائی کامل خود را زمانی بر آن اعمال کند که مقارن با

دوران پختگی و بلوغ نفسانی ما باشد. همین تجلی دیر وقت جریانهای دومی موجب میشود زمینه وجود پاهستی ما که از امیال ناخود آگاهانه پدید آمده است، از دسترس اوامر و نواهی نزدیک خود آگاهی درمان بماند و نقش نزدیک خود آگاهی باین محدود گردد که با میالی که از ناخود آگاهی سرچشمه میگیرند راههایی را نشان دهد که بهتر آنها را به هدف میرساند. امیال ناخود آگاهانه مزبور برای هر گونه تلاش روانی پدی مافشار و مضیقه ایست که این تلاشهای روانی باید آنها را پذیرند و حداکثر میتوانند آن را از مسیر اصلی خود منحرف ساخته و با خود بسوی هدفهای پسندیده تری اعتلاء دهند. بنا برین قسمت اعظم خاطرات ما، به علت این تأخیر، از دسترس اشغال نزدیک خود آگاهی دور و در امان میمانند.

در میان امیال ناخود آگاهانه مزبور که از دوران کودکی سرچشمه میگیرد و ناپدید کردن یا متوقف ساختن آن از دست ما خارج است، امیالی هست که با هدف فکر ثانوی مباین و متضاد است و تحقق یا انجام آنها تولید احساس لذت یا مطبوع نمیکند هیچ که موجب بروز احساس الم و نامطبوع میشود و بتحقیق همین تغییر و تبدیل عاطفی پایه و مسایه آن چیز است که ما آنرا عمل سرکوبی خوانده ایم و مرحله کودگانه محکومیت (قضایوتی) که محکوم می کنند) را در آن تمیز داده ایم. این تغییر و تبدیل به چه نحو و تحت تأثیر چه انگیزه هایی ممکن است روی بدهد؟ مشکل عمل سرکوبی همینجاست و برای ما کافیست که بدان در اینجا اشاره بکنیم. این را قبول کنیم که این تغییر و تبدیل عاطفی در طی نشوونما پدیدار میگردد (چنانکه مثلا عاطفه نفرت یا انزجار که در بدو امر در بچه دیده نمیشود و بعدا در آدمی بوجود میآید) وابسته است به فعالیت سیستم ثانوی. خاطراتی که میل ناخود آگاهانه، وابستگی و ارتباط عاطفی مزبور را از آن آغاز میکنند، هیچگاه در دسترس نزدیک خود آگاهی واقع نشده است و روی این اصل نزدیک خود آگاهی هیچگونه تسلطی برین احساسات ندارد و نیز به علت همین توسعه عاطفی است که تجسمات مزبور برای افکار نزدیک خود آگاهانه که این تجسمات نیروی میل خود را بدان (با افکار) منتقل کرده اند، قابل دسترسی نیست و اصل نامطبوع سبب میشود که نزدیک خود آگاهی ازین افکار انتقالی منصرف شود. این افکار بحال خود رها شده سرکوبی و بمقرب رانده میشوند و بدین منوال تشکیل زمینه ای از خاطرات همان کودکی که از همان آغاز کار از سیطره مراقبت نزدیک خود آگاهی کنار کشیده میشود، نخستین شرط عمل سرکوبی و فرو خوردن است.

در مساعدترین موارد، توسعه نامطبوع، همین که نزدیک خود آگاهی دست از اشغال افکار مورد انتقال میکشد، قطع میگردد. فایده نامطبوع از همینجا کاملاً معلوم میشود اما وقتی که میل ناخود آگاهانه سرکوبی شده جسماً تقویت میشود و قوه جدید خود را به افکار مورد انتقال خود بهاریه میدهد بنحوی که اینها می توانند با وجود آنکه نزدیک خود آگاهی اشغال خود را از سر آنها برداشته است، برای عبور بکوشند، وضع طور دیگری است. آنوقت مخالفت و مانع تراشی نزدیک خود آگاهی برای افکار سرکوبی شده تشدید میشود (شد اشغال) بدم مصالحه انجام میگیرد و افکار مورد انتقال (حامل میل ناخود آگاهانه) بیک صورت حد واسط میانجی عبور میکنند و سرانجام نشانه بیماری پدیدار میگردد. اما از آن لحظه ای که افکار سرکوبی شده (که میل ناخود آگاهانه آنرا علم میکنند) از جانب نزدیک خود آگاهی متروک میشوند،

تسلیم جریان اولی میگردند و از آن پس به حرکت یا احیای تومی اینهمانی دریافت مطلوب سابق الذکر تحویل خواهد شد. ماقبالاً بتجربه دریافتیم که عملیات غیر طبیعی فقط در مورد افکار سرکوبی شده اعمال میشود. حالامی بینیم که پای جریانهای اولی بمیان آمده است، این جریانها هر یار که پاره ای از تجسمات متروک نزدیک خود آگاهی که بحال خود رها شده اند، از نیروی ناخود آگاهی که آزاد و آماده جادی شدنست، برداشت میکنند، ظاهر میشود. چند مورد مشاهده دیگر با اجازه میدهد تا باید کنیم که این جریانهای با اصطلاح غیر طبیعی و غیر متعارف را نباید انحرافات یا نقایس فکری بحساب آورد و تلقی کرد بلکه اینها وجوه مختلفه طرز کار دستگاه روانیست هنگامی که از هر گونه قید و شرطی رها میگردد، تشخیص میدهیم که عمل انتقال تحریک نزدیک خود آگاهی بقسمت حرکتی نیز بهمین طرز انجام میگردد و اتصال کلمات به تجسمات ناخود آگاهانه نیز شامل همان تغییر مکانها و اختلاطها و اشتباهاتی است که تا کنون آنرا به عدم توجه و غفلت نسبت میدادیم. بسادگی می توان نشان داد وقتی که به جریانهای اولی مزبور اجازه میدهیم که وارد خود آگاهی هایشوند، چه کار اضافی برای جلوگیری از پیشروی آنها لازمست تا اعلام کنیم که یک چیز خنده آور را احساس می کنیم، این کار اضافی، وقتی که به جریانهای اولی مزبور اجازه ورود به خود آگاهی می دهیم به خنده مبدل می گردد.

در نظریه مربوط به بیماریهای روانی - عصبی باقیین و اطمینان کاملی این موضوع تأیید شده است که تحریکات جنسی کودکانه که در طی نشوونمای کودک سرکوبی و بمقب رانده شده و بدناً - چه در نتیجه استقرار فلان سرشت جنسی که از آن حالت دو جنسه بودن بدوی جدا شده است و چه در نتیجه تأثیرات جنسی نامساعد - احیا شده اند، ممکن است پایه و اساس نشانه ها و علائم بیماری عصبی واقع شوند. فقط دخالت قوای جنسی مزبور است که میتواند خلل و فرجی را که هنوز در نظریه مربوط بسرکوبی باقیست، پر کند. در اینجا دیگر باین موضوع که نکات جنسی و کودکانه، همچنان از لحاظ نظریه مادر خصوص رؤیا، ضروریست، نمی پردازم. با پذیرفتن این مسأله که میل رؤیا در هر حال از ناخود آگاهی سرچشمه می گیرند، اکنون می بینیم که تا اندازه ای از آنچه می توانستیم با ثبات برسانیم، فراتر رفته ام (۱) و نیز بدنبال این موضوع

۱ - در اینجا نیز مانند سایر قسمتهای این مبحث نقایسی وجود دارد و من عمداً این نقایس و خلل و فرج را بجا گذاشتم زیرا رفیع آنها از سویی مستلزم کوشش بی اندازه زیاد و از سویی دیگر بمیان آوردن عناصری بود که هیچگونه قرابتی با رؤیا نداشت. در مثل از ذکر تفاوتی که بمقیده من میان کلمات جلوگیری کردن و خاموش کردن (Unterduckt) و عمل سرکوبی و بمقب راندن (Verdrängt) وجود دارد، سر باز زدیم. خواننده متوجه میشود که کلمه اخیر بیشتر شامل جنبه ناخود آگاهانه است باین فکر نیفتادم این موضوع را توجیه و تبیین کنم که چرا افکار رؤیا حتی در موقعیکه از سیر صعودی خود بسوی خود آگاهی صرف نظر میکنند و راه قهقرا بی پیش می گیرند باز هم تحت تأثیر سانسور، دستخوش تغییر مکان و جای بجای شدن میشوند، افتادگیهای دیگری نیز درین ازین نوع کتاب هست، مخصوصاً علاقه داشتم این نکته را در این کتاب برسانم که بانجزیه و تحلیل تدارک رؤیا با چه مسایلی آشنا میشویم و موضوعات مربوط بدان کدامست. بهر حال بقیه در صفحه ۴۴۷

که فرق حقیقی نقش قوای روانی در رؤیا و در بیماری عصبی درجهت نخواهم رفت زیرا یکی از حدود مقایسه مزبور آنچنان که باید معروف مانست . اما روی يك نکته مهم دیگر اسرار میکنم و بیدرنك اعتراف میکنیم که اگر تصمیم ببدادن این همه تونیحات در مسورد سیستم های دو گانه روانی و آنها و عمل سر کویی گرفتیم از لحاظ این نکته بوده است .

دانستن این موضوع که آیا موفق شده ام تخمین درستی از امور مربوط بر روانشناسی مورد بحث بدست بدهم یا نه ؛ و یا ، چنانکه در مباحث مشکل مشا به بید نیست ؛ مطالب غلط یا نا کامل گفته باشم ، چندان مهم نیست بلکه آنچه بیاد داشتن آن حایز اهمیت است ، نکته زیر است ؛ بهر شیوه ای که سانسور روانی و تدارك طبیعی و غیر طبیعی محتوی رؤیا را بخوایم تعبیر و تفسیر کنیم ، این نکته یقین و حتم است که جریانه های مزبور در سیر تکاملی تشکیل رؤیا مؤثر و فعالند و در اصل نیز با عوامل و جریانه های که در تشکیل و بروز علایم و نشانه های هیستریکی تجلی میکنند ، بزرگترین وجوه مشترک و تشابه را دارند . باری ، رؤیا يك بدیده مرضی نیست ، و مستلزم هیچگونه خلل یا اختلالی در تامل روحی نخواهد بود و پس از آنکه ناپدید میگردد بهیچروی ضعف و فوری در ارکان روانی از خود باقی نخواهد گذاشت . بگذریم از این موضوع که بما ایراد می گیرند که از رؤیاهای شخص من و بیماران من نمیتوان نتایجی برای رؤیاهای آدمیان سالم و تندرست گرفت . اگر از ما بدیده به علمی بتوان دست یافت که آنرا پدید آورده اند ، بی خواهیم برد که مکانیسم روانی مربوط به بیماری عصبی هیچگونه ربط و مناسبتی به ظهور و بروز يك اختلال مرضی ندارد بلکه کاملاً شبیه حیات روانی متعارف و سالم است . سیستم های دو گانه روانی ، سانسوری که آنها را از هم مجزا میکند ، فعالیت هایی که بدست آن متوقف و یا رها میشوند ، بالاخره روابط این دو سیستم با خود آگاهی - با تمام آنچه را که می توان با تعبیر و تفسیر صحیح تری بجای آنها کشف کرد - همه و همه به ساختمان طبیعی دستگاه روانی مامعلق دارد و رؤیا از جمله راههایی است که بما مجال شناختن آنرا میدهد . اگر بخوایم بحد اقل معلومات کاملاً درست و مطمئن بسنده کنیم ، باید بگوئیم که رؤیا نشان میدهد : آنچه را که سانسور جلو آنرا می گیرد ، در آدمیزاد طبیعی ، پابرجا و پافشار باقی میماند و قادر است بهر هر و کار کرد روانی داشته باشد . رؤیا مظهری از این حالات خاموش و جلو گیری شده است ، از لحاظ نظری همیشه نیز عملادر بسیاری از موارد چنین است و این حالات پر روشنی مکانیسم

شخصی این موضوع که کجا می بایستی توقف کنیم ، چندان برای من آسان نبوده است . اگر عمقاً نقش تجسمات جنسی را در رؤیا بررسی نکردم و از تعبیر و تفسیر رؤیاهایی که علناً واجد محتوی جنسی بود ، دوری جستیم ، بدلیل این است که خواننده شاید انتظارش را ندارد . بملت يك استنباط شخصی و نظریه ای در خصوص بیماریهای عصبی نمی توانم حیات جنسی را به مشا به اسافل اعضاء که ظاهراً نیابستی توجه پزشکان و علمارا بخود مشغول بدارد ، تلقی کنم . بنظرم تعصب مترجم خنده آور آمد وقتی که ریدم مترجم کتاب تعبیر خواب اثر ارمیدور تمام آن فصل مربوط به رؤیاهای جنسی را حذف کرده است (بمندها فهمیدم که ناشر موجب این عمل شده است . ترجمه آلمانی این فصل در جلد نهم مجله انتر و پوفیتنایا چاپ شده است) ، تنها دلیل من این بوده است که برای توجیه رؤیاهای جنسی می بایستی باز هم در مباحث باریکتر و مشکل تری مانند انواع انحرافات و دو جنسه بودن غور و بررسی نمایم ، روی این اصل ، از اینکار صرف نظر کردم .

خاص رؤیا را بر ملاه میسازند . آنچه در روحها خاموش شده وقادرنیست بملکت توقفتقابل متضادها بهنگام روز جلومای کند و از دسترس دریافت درونی نیز دور می ماند ، همه اینها بهنگام شب ، موقمی که مصالحها حاکم است ؛ وسیله ای برای قبولاندن خود به خود آگاهی پیدا میکنند :

اگر نتوانم زندگانی را رام سازم به جمع مردگان خواهم پیوست .
تغییر رؤیا همان شاهراهی است که نگارنده را بشناخت ناخود آگاهی در حیات روانی هدایت میکند .

باتجزیه وتحلیل رؤیا اندکی وارد سازمان وچگونگی این وسیله که از همه وسایل دیگر حیرت انگیز تر و اسرار آمیز تر است ، خواهیم شد منتهی راست است که این هنوز آغاز کار است و تشکیلات و سازمانهای دیگری نیز هست - سازمانهای مرضی مرادماست - که بما فرصت میدهد تا درین وادی پارا فراتر نهیم . زیرا بیماری - لااقل آن بیماری که بحق آنرا بیماری فونکسیونل (غیرمادی که علت جسمی ندارد) نام داده اند - مستلزم هیچگونه خرابی دستگاه یا شکاف و خلل و فرج داخلی نیست . باید آنرا بنحوی متحرک و دینامیک تعبیر و تفسیر کرد و بیثباتی تقویت یا تضعیف عوامل مرکبه یگ کشمکش تلقی کرد که اعمال متعارف و طبیعی آنها بسا که ماجرا را از ما پنهان میکرد . همینطور میشود نشان داد که چگونه مجهز بودن دستگاه بدو سیستم ، موجب تلطیف و تصفیه ای در خود فعالیت های طبیعی میشود و حال آنکه بافتدان یکی ازین سیستمها چنین عملی ناممکن میشد . (۱)

۶ - ناخود آگاهی و خود آگاهی

واقعیت

اگر بدقت به مباحث فصول پیشین توجه کنیم متوجه میشویم که آنچه را که درین فصول پذیرفتیم سیستمهای دو گانه ای نیست که در جوار منتهی الیه حرکتی دستگاه سابق الذکر واقعست ، بلکه وجود دو جریان یا دو نوع سیرو جریان تحریک است . این تفاوت چندان اهمیتی برای ما ندارد زیرا ما باید همیشه برای ترک تجسمات معین ، وقتی که تصور میکنیم می توانیم تجسمات دیگری را که بواقعیت ناشناخته و مجهول نزدیکتر است جانشین آنها بسازیم ، آماده باشیم . حالایا بییم بکوشیم چند مورد از اطلاعات خودمان را که بیم آن می رود چنانکه باید مفهوم نشده باشد ، باردیگر برپای داریم . برای ساده کردن موضوع و تسهیل فهم آن ، سیستمهای دو گانه مورد بحث را بیثباتی و ناخوبه در داخل دستگاه روانی معرفی کردیم و کلماتی از قبیل «سر کوبی کردن و بقیب راندن» یا «دسترس یافتن و رخنه کردن» که ما تا کنون استعمال کردیم ، حاکی ازین معنی است . هنگامیکه میگویم فلان فکر ناخود آگاهانه پس از ترجمه و تفسیر ، میکوشد به نزدیک خود آگاهی راه یابد و از آنجا بدو بخود آگاهی دسترس یابد یا رخنه کند ، نظر ما ازین بیان آن نیست که یک تشکیلات دیگری از اندیشه و فکر در جای دیگری قرار دارد ، یعنی

(۱) رؤیا تنها پدیده ای نیست که بدان واسطه می توان بیماری شناسی روانی را برپایه و اساس روان شناسی و معرفت النفسی مستقر ساخت بلکه در سلسله مقالاتی که بدو بصورت مجموعه ای باسم «روان شناسی مرضی رفتار روزمره» درآمد ، نشان دادم که با دقت و تمقی در بسیاری از امور روانی حیات روزانه می توان بهترین نتایج و مشاهداتی رسید .

چیزی نظیر رو نوشت که متن اصلی همیشه در جوار آن باقی خواهد ماند و نیز غرضها از رخه کردن در خود آگاهی شامل تغییر مکان نیست. بلکه وقتی که میگوییم فلان فکر نزدیک خود آگاهانه سر کوبی و عقب رانده میشود و ناخود آگاهی آنرا می پذیرد، این خطر نیز برای ما هست که فریب استماره مزبور را بخوریم و چنین بیندازیم که واقعاً فلان نظم و نسق در یکی از نواحی روانی بهم خورده یا ناپدید شده و نظم و نسق جدیدی در ناحیه دیگر روانی جا نشین آن گشته است. این تصورات و پنداره‌ها را رها ساخته با توجه بدانچه بواقفیت نزدیکتر است میگوییم که درین موارد یک قسم اشغال نیرو یا انرژی روی میدهد و یا اشغال قبلی منقضی میگردد باین نحو که آن مشکله یا پیکره روانی تحت نظارت یکی از سیستم‌های روانی در می‌آید و یا از حیطه سلطه و اقتدار آن خود را رها می‌سازد. در اینجا، باز هم شیوه تجسم متحرک را جان نشین شیوه تجسم موضعی و ثابت می‌کنیم، این آن مشکله یا پیکره روانی نیست که بنظر ما تغییر میکند بلکه تعصیب آنست یعنی حرکت عصبی آن.

با این وصف بنظر ما ادامه معرفی و تجسم سیستم‌های دو گانه بدین ترتیب عینی و محسوس هم مفید است و هم ممکن. منتهی از هر گونه سوء تفاهمی باید بر حذر بود و باید بیاد بیاوریم که تجسمات یا افکار و بطور کلی مشکله‌های روانی در عناصر دستگاه عصبی جای خاصی ندارند بلکه میتوان گفت که میان این عناصر آنجا هایی که مقاومت‌های گوناگون و یا دگشودگی‌های جور و اجور مربوط با آنها وجود دارد، واقعند. هر آنچه ممکن است هدف و مقصد دریافت درونی و داخلی واقع شود، کاملاً بالقوه است تقریباً مانند تصویر در دوربین یک چشم که نه در این و نه در آن فعلیتی وجود ندارد. سیستم‌های خودمان را می‌توانیم با عدسی‌هایی که تصویر می‌افکنند مقایسه کنیم و مانند میان آنها را هم به موضوع آنکسار که بوقت تغییر محیط، عارض نور میشود، تشبیه کنیم. این سیستم‌ها بخودی خود روانی نیستند و دریافت روانی ما بدان دسترسی ندارد.

ما تا کنون با وسایل مخصوص خودمان در قلمرو روان شناسی گام برداشتیم و اکنون وقت آنست که به بررسی نظریاتی که بر علم روان شناسی در عصر ما کمند پیردازد، بپردازیم با استنباطات و نظریات خودمان آگاه کردیم. مسأله ناخود آگاهی در روان شناسی بر اساس سخنان مؤثر و محکم لیبس (۱) پیش از آنکه یک مسأله مربوط روان شناسی باشد خود مسأله روان شناسی است. مادام که روان شناسی درین مورد باین جواب بسنده بنماید که کلمات روانی و خود آگاهانه هر دو یکیست و تمبیر یا اصطلاح «جریان روانی ناخود آگاهانه» را یک چیزی بی معنی آشکاری تلقی بکند، بهیچ روی نمی‌تواند در خصوص استفاده از مشاهداتی که فلان پزشک من تواند در مورد حالات روانی غیر طبیعی بدست آورد، تأمل کند. برای اینکه فیلسوف و پزشک همکاری کنند باید درین نکته متفق القول بشوند که در عبارت «جریان‌های معرفت‌النفسی ناخود آگاهانه»، بیان مفید و درستی از یک حقیقت و امر مسلم و مدلل گنجانیده شده است. پزشک وقتی نمی‌شنود که می‌گویند: «خود آگاهی خصیصه لازم و ضروری امور روانی» است، مجبور است شانه‌ها را بلامت انکار بالا بیندازد ولی فقط بسبب احترامی که برای فیلسوف قایل است باین تصدیق

(۱) «ناخود آگاهی در روان شناسی» این عنوان سخنرانی لیبس است در سومین کنفرانس

قناعت میکنند که او فیلسوف دربارهٔ یک چیز واحد سخن نمیگوید و علم آنها کاملاً از هم فرق دارد. زیرا فقط یک مشاهده گیرا و نافذ از حیات روانی بیماران صبی و یا یک تجزیه و تحلیل از رؤیا، یکبار برای همیشه باید او را متقاعد کند که پیچیده ترین و کاملترین جریانات فکری ممکن است بدون آنکه بیمار از آن آگاهی یابد، در ذهن او بر گزار شود. بی گمان پزشک زمانی باین جریاناتی ناخود آگاهانه پی می برد که این جریاناتها در خود آگاهی تأثیری کرده باشند که یا بیمار آنها را از می کند و یا پزشک قادر به مشاهده آنست (۱) اما خصیصه روانی تأثیر خود آگاهانه ممکن است کاملاً از آن جریان ناخود آگاهانه فرق داشته باشد بطوری که برای دریافت درونی ناممکن است یکی را جانفین دیگری تلقی کند. پزشک باید همواره بتواند از تأثیر خود آگاهانه، جریان روانی ناخود آگاهانه را استنتاج کند. چه آنگاه در خواهد یافت که تأثیر خود آگاهانه چیزی جز یک نتیجهٔ قدیمی پدیدهٔ ناخود آگاهانه نیست و پدیدهٔ مزبور نتوانسته است چنانکه بوده خود آگاهانه بشود و نیز متوجه خواهد شد که این پدیده مدتها وجود داشته و فعالیت و عرض اندام میکرده بدون آنکه خود را به خود آگاهی لو بدهد.

برای اینکه حیات روانی را بخوبی درک کنیم، واجبست که نباید چندان اهمیتی به خود آگاهی بدهیم بلکه، چنانکه لپس گفته است، زمینه و شالوده هر نوع حیات روانی را باید در ناخود آگاهی دید. ناخود آگاهی شبیه دایرهٔ بزرگ و وسیعی است که خود آگاهی را همچون دایره کوچکی احاطه کرده در خود جای میدهد. بنابراین امر خود آگاهانه ای نمی تواند وجود داشته باشد که عناصر ناخود آگاهانه با آن ترکیب نشده باشد و حال آنکه ناخود آگاهی می تواند از حد خود آگاهی تجاوز کند و در عین حال واجد ارزشی روانی بشود، ناخود آگاهی همانا خود حیات روانی و واقعیت اساسی آنست. ماهیت باطنی آن مانند واقعیت جهان خارجی هنوز پرمآشکار نشده و اطلاعاتی که خود آگاهی از آن بما میدهد پرمآشکار نیست.

ناقص است که اطلاعات ناشی از اعضای حواس در مورد جهان خارجی، با داشتن تصورات ذهنی از ناخود آگاهی تباین قدیمی موجود میان حیات خود آگاهانه و رؤیا و نیز یک سلسله از مسایلی که ذهن نویسندگان و محققان پیشین را بخود مشغول داشته بود، از میان ناپدید نمیشود. دیگر مثل گذشته فعالیتها را که نتیجه حیرت آور آن در رؤیا ظاهر میشود، به رؤیا نسبت نمیدهند بلکه به فکر ناخود آگاهانه هنگام بیداری منسوب میدارند. بقول شر نر، «وقتی که رؤیا ظاهراً خوش می آید که بدن را بشیوه کنایه ای نمایش بدهد،

(۱) خوشوقتیم که میتوانم نام محقق را در اینجا ببریم که باین روشی رؤیا، در مورد روابط موجوده بین فعالیت خود آگاهانه و فعالیت ناخود آگاهانه بهمان نتایجی رسید که ما در پورل میگوید، «مسأله ماهیت و طبیعت روح، آشکارا مستلزم یک تجسس مقدماتی در خصوص این همانی و وحدت میان مفهوم کلمات خود آگاهانه و روانی است. رؤیا منکر مسأله مقدماتی است. و نشان میدهد که مفهوم کلمه روانی خیلی وسیعتر از مفهوم کلمه خود آگاهانه است تقریباً مانند قدرت جاذبه سیارات که بسی از حالت فورانی آن فراتر میرود.» (کتاب فلسفه تصوف ص ۴۷). «بیش از این نمیشود اصرار کرد که کلمات روانی و خود آگاهانه از لحاظ وسعت دایره مفاهیم یکی نیستند.» (همان کتاب ص ۳۰۶)

ما میدانیم که این عمل تیره و حاصل خیا لیا فیهای ناخود آگاهانه است که با احتمال با تحریکات جنسی مربوط است و نه همان در رؤیا بلکه در انواع اقسام تهره های موهوم هیستریکی و در علامت مرضی دیگر تجلی میکند . وقتی که رؤیا کارهای هنگام روز را دنبال کرده پیاپیان میرساند و اندیشه هایی واجد ارزشهای مختلف کشف میکند در واقع کازمی جز این نمیکند که بعضی از عناصر را بالباس مبدل عرضه میکند و پرده های مختلف را کنار هم ردیف میسازد و اینها نیز آثار وجودی آشکار است از همکاری قوای نامریی مجهول که از اعماق روح بر میخیزند (رجوع شود به شیطان در رؤیای سونات تاریخی موسیقی دان ایتالیایی). کار ذهنی رؤیا هم محصول عمل قوای روانیست که به هنگام روز عمل مشابه آنرا با انجام میرسانند . حتی در مخلوقات ذهنی و هنری نیز ظاهر آتمایلی باین داریم که بیش از اندازه برای جنبه خود آگاهانه این مخلوقات ارزش و اهمیت قابل شویم و حال آنکه از اطلاعاتی که درین خصوص از جانب مردانی ظنیر بگوته و هلمولتر که در وست باروری ذهنی آنان جای هیچگونه شك و شبهه ای نیست ، بدست آمده ، چنین بر می آید که مایه های اساسی و طراوت و تازگی موجود در آثار آنان در واقع همان چیزهایی است که در يك چشم بهم زدن بصورت یکقسم الهام و تقریباً بطور کاملاً آماده و تمام شده ای بنهن آنها خطور کرده بوده است . جای تعجب نیست اگر بگوئیم که در موارد دیگر ، زمانی که تمام قوای ذهنی و روانی برای حل فلان مسأله لازم و ضروریست ، فعالیت خود آگاهانه هم اشتراک مساعی و همکاری میکند ، اما برای آنکه هر گونه فعالیت دیگری را در جایی که خود وارد معرکه شده است ، کتمان و پنهان سازد ، از امتیاز و برتری خود بسیار سوء استفاده میکند .

تقریباً بی فایده است اگر جدا گانه اهمیت تاریخی رؤیا ها را بررسی کنیم . ازینکه مرد نظامی باستانی تحت تاثیر رؤیا تصمیم بیک لشکر کشی جسارت آمیزی گرفتد با پیروزی او مسیر تاریخ عوض و دگرگون شد ، فقط کسانی تعجب میکنند و خود را با مسأله دشواری روبرو می بینند که رؤیا را بمثابه نیرو و توانانی بیگانه و عجیب در برابر سایر قوای آشناتر روانی قرار میدهند . اما مشکل ، زمانی حل میشود که رؤیایا را مظهر و مبین تحریکات و اغواتی بدانیم که به هنگام روز متوقف و معطل مانده اند ولی به هنگام شب از منابع تحریکی عمیق مایه و توان می گیرند و متجلی میشوند (۱) احترام و پاس پیشینیان در قبال رؤیا نشان میدهد که اینان بحق اهمیت و اعتبار آنچه را که در روح انسانی بصورت رام نشده و نابود نشدن یعنی قدرت آن شیطانی که رؤیایا بر می انگیزد و ما آنرا در ناخود آگاهی خود باز می یابیم ، وجود دارد ، در خود احساس کرده بودند .

بمد گفتیم در ناخود آگاهی ، زیر آنچه را که ما باین نام می نامیم نه همان ناخود آگاهی فلاسفه است و نه ناخود آگاهی لپس ، زیرا فلاسفه مرادشان از ناخود آگاهی شد خود آگاهی است و در رد یا قبول این امر شدت مجادله میکنند . لپس نظریه وسیع تری را عرضه کرد و گفت هر آنچه که روانی است پیشتر ناخود آگاهانه بوده و فقط يك قسمت از آن بخود آگاهی میرسد . برای اثبات چنین اصلی نیازی داشتیم که پدیده های رؤیایا و نحوه تشکیل علامت بیماری

۱- رجوع شود به رؤیای اسکندر بهنگام محاصره شهر تور (تورمال است)

(زیر نویس س ۸۱)

هیستری را بیاد ییاوریم زیرا مشاهده حیات طبیعی و متعارف هنگام بیداری و روز برای اثبات آن کافی بنظر میرسد. آنچه را که با تجزیه و تحلیل و یا تشریح متشکله‌های مربوط به بیماریهای روانی و رؤیا که نخستین عضو از سلسله آنهاست، آموخته‌ایم، اینست که امر ناخودآگاهانه - همان امر روانی - میتواند شیوه عمل سیستم‌های کاملاً متمایز دو گانه مزبور را ظاهر سازد و آنها در حیات طبیعی. پس دو نوع امر ناخودآگاهانه داریم که روانشناسان هنوز تشخیص نداده‌اند. هر دو ناخودآگاهانه است البته به معنایی که روانشناسی باین کلمه میدهد. از لحاظ مایکی ازین دو، آنرا که ما ناخودآگاهانه می‌نامیم، بهیچ‌روی و در هیچ موردی قادر نیست به خودآگاهی دسترسی پیدا کند و آن یکی را که باین دلیل نزدیک خودآگاهانه نام داده‌ایم، قادر است وارد خود آگاهی شود منتها تحریکات آن باید متناسب با پاره‌ای قواعد، تنبیر شکل یابد شاید فقط پس از نظارت و کنترل یک سانسور جدید ولی بدون در نظر گرفتن سیستم ناخودآگاهانه درین کار. این موضوع که تحریکات برای رسیدن به خود آگاهی باید تحولات معینی را طی و تحمل کنند و از یک سلسله قر نطینه که تغییرات تحمل شده از طرف سانسور حاکی از آنست، ما را با نجا هدایت کرد که دست بیک تشبیه و مقایسه فضایی بزنیم. ما روابط این دو سیستم را با خود و با خود آگاهی توصیف و تریف کردیم. و گفتیم که نزدیک خود آگاهی در حکم پرده ایست میان ناخود آگاهی و خود آگاهی. سیستم نزدیک خود آگاهی دسترسی به خود آگاهی را غدنغن میکند و نیز ورود حرکات ارادی تحت نظر آنست و ارسال نیروی اشغالی متحرک را که قسمتی از آن بنام دقت، معروف ماست، منظم میکند (۱)

همچنین باید تفکیک بین وجدان بالایی و وجدان پایینی را که اینهمه در آثار جدیده مربوط به بیماریهای روانی - عصبی، فراوانست، رد کنیم: این تفکیک و امتیاز ظاهر آنها همانی امور روانی و خودآگاهانه را تشدید میکند.

پس نقش خود آگاهی که سابقاً قادر مطلق بود و سایر پدیده‌ها را پنهان و تحت الشعاع قرار میداد، در نظریه و استنباط ما کداهست؟ خود آگاهی بهیچ چیز جز یک عضو حسی که وسیله ادراک یا دریافت کیفیات روانیست، نمی‌باشد. در استنباط اساسی ما ادراک یا دریافت خود آگاهی، فعالیت خاص یک سیستم معین و مشخص تلقی شده است. ما این سیستم را با خصایص سازمانی نظیر سیستم دریافتی، پیش خود در نظر میگیریم؛ یعنی اینکه ممکن است کیفیات روانی آنرا تحریک کنند ولی قادر نیست آنها را و رد پای تغییرات را در خود حفظ کند لذا فاقد حافظه است. دستگاه روانی که در آن بجهان خارج باز است و این ارتباط بمدد اعضای حواس سیستم دریافتی آن، انجام میگیرد، در خود در حکم جهان خارج است. برای اعضای حسی خود آگاهی که بلاوه درین رابطه توجه غایی خود را پیدا میکند. یکبار دیگر در اینجا با اصل قر نطینه‌های پشت سرهم و متوالی که ظاهر آن خود ساختمان دستگاه را اداره میکند، بر میخوریم. تحریکات از دو سوی بطرف عضو حسی خود آگاهی هجوم می‌آورند: از یک سوی از سیستم دریافتی

(۱) - معانی مختلفه (توصیفی، سیستماتیک و دینامیک) کلمه «ناخودآگاهانه» را در مقاله‌ای تحت عنوان «ملاحظات در باره مفهوم ناخودآگاهی» در مجله اقدامات اجتماع برای تحقیقات روانی، جلد ۲۶، از هم تفکیک کرده‌ام.

منبث میشوند که تحریک آن از کیفیات ناشی میشود و احتمالا قبل از مبدل شدن به یک تأثر خود آگاهانه ، دستخوش دستکاری جدیدی میگردد ، و ازسوی دیگر از داخل خود همتگاه سرچشمه میگیرد که جریانهای کمی آن پس از تحمل تغییراتی بصورت کیفی یعنی بشکل لذت و الم احساس میشود .

بعضی از فلاسفه متوجه شده اند که افکار کامل و بسپاز منسجم و یکپارچه و مربوط بهم ، ممکن است بدون کمک خود آگاهی تشکیل شود ، باین جهت با خود گفتند پس چه عملی را باید به خود آگاهی منسوب داشت بنظر آنها خود آگاهی انکاس بیفایده ای از پدیده های روانی تمام و کاملست . شباهت میانه سیستم خود آگاهی چنانکه در تصور ماست و سیستم دریافتی این مشکل را بر طرف میسازد . می بینیم که احساس یا دریافت ما ببد اعضا حواس نتیجه اش اینست که فلان اشغال دقت را بسوی راههایی هدایت کند تحریک حسی در آن پخش و منتشر میشود ، تحریک کیفی سیستم دریافتی باین کار می آید که مقدار معین کمیت متحرک را در دستگاه روانی منظم و مرتب سازد . همین عمل را می توانیم به عضو حسی عالی سیستم خود آگاهی نسبت بدیم چه با دریافت کیفیات جدید ، کمیات متحرک اشغال را بنحو مفیدی هدایت و پخش و توزیع میکند یا ادراک لذت و الم یا مطبوع و نامطبوع ، جریان اشغالات را در داخل دستگاه روانی تحت نفوذ میگیرد ، این جریان معمولا ناخود آگاهانه است و فعالیت آن از راه جای بجای کردن کمیات تأمین میشود . بنظر میرسد که اصل الم یا نامطبوع نخست بطور خود بخودی این تغییر مکانها را منظم میکند اما بسیار احتمال دارد که خود آگاهی ، کیفیات مزبور را دستخوش یک نظم و ترتیب دقیقتر ثانوی بکند و این نظم و ترتیب اخیر حتی بعید نیست که در برابر آن یکی قرار گیرد و دستگاه را تکمیل سازد و عملی رقم وضع بدوی آن ، بدان اجازه دهد که حتی آنچه را که از نامطبوع و الم منبث میشود ، تابع اشغال و تدارک سازد . روانشناسی مبتلایان بامراض عصبی بمانشان میدهد که این ترتیب و تنظیمی که از طرف تحریک کیفی اندام های حواس انجام میگیرد ، نقش مهمی در فعالیت دستگاه ایفا میکند . تنظیم مزبور که فی نفسه خود کار و عاری از اراده است ؛ نظارت خود کارانه اصل بدوی الم یا نامطبوع و نیز تحدید فعالیت را که جزه وجود آنست ، منقطع میسازد . مشاهده می کنیم که عمل سر کوبی که در اصل مفید بوده ولی بصورت پشت پا زدن خطرناک بهره گونه نظارت و کنترل روانی درمی آید ، باسانی بیشتر با مخاطرات تطبیق میکند تا با دریافتها و ادراکات ، زیرا مخاطرات از نمو اشغال بقصریک عضو حسی روانی ، آگاهی ندارد . فلان فکر را که می باید طرد کرد ، ممکن است به خود آگاهی نیاید برای اینکه سر کوبی شده است اما چه بسا ممکن است سر کوبی شده نباشد مگر برای اینکه بجهت دیگر از ادراک یا دریافت خود آگاهی خود را می رهاوند . علم تداوی روانی باید برای بازیافتن افکار سر کوبی و بسبق رانده شده بر طبق اشارات مزبور گام بردارد .

د اشغال برتره ، ناشی از نفوذ تنظیم کننده عضو حسی خود آگاهی ، بنا بر این موجود یک سلسله جدید کیفی و در نتیجه نظم و ترتیب جدیدی میشود که شاید یکی از برتریهای انسان را بر حیوان تشکیل بدهد . از دیده گاه فلسفه غایت هیچ چیز بهتر ازین نمی تواند ادراک انسان را با اثبات برساند . جریانهای فکری فی نفسه فاقد کیفیت است و لذت و المی که همراه آنست اتفاقاً ترمز میشود زیرا بعید نیست اختلافی در فکر پدید آورد . آدمی برای آنکه کیفیت و صفتی باین جریانها

بدهد، آنها را با خاطراتی که از کلمات دارد، متداه میسازد، و بقایای کیفیت این خاطرات برای احضار دقت خود آگاهی و در نتیجه برای کسب اشغال متحرک جدید کافیست .
 نمی توان مسأله خود آگاهی را با همه وجوه متنوعه آن در نظر گرفت مگر آنکه بیابیم جریانهای فکری هیستریکی را تجزیه و تحلیل کنیم . آنوقت احساس می کنیم که عبور از نزدیک خود آگاهی بسوی اشغال خود آگاهانه منوط بسانسوری مشابه سانسور میان نزدیک خود آگاهی و ناخود آگاهیست . سانسور مزبور هم شامل مشکلاتهای فکری که ارزش کمی آنها از حد معینی متجاوز باشد ، میشود . و گرنه ارزشهای کمی که چندان شدتی ندارند، در دایره اشغال آن واقع نمیشود . همه موارد که پیش از آستانه خود آگاهی متوقف میشوند و یا با شرایطی وارد آن میگردد در چهارچوب بیماریهای روانی - عصبی جمع شده است . از همه این موارد چنین برمی آید که چه وابستگی نزدیک و دوطرفه ای میان خود آگاهی و سانسور وجود دارد و اینک برای اخذ نتیجه دو مورد از این نوع را در اینجا ذکر میکنم .

مرا برای مشاوره بیالین دخترکی که نگاهی هوشمندانه و صادقانه داشت ، دعوت کردند . سر و وضع او عجیب بود . با اینکه زنان معمولاً مواظب جزئیات آرایش خود هستند، یکی از جورابهای این دخترک پایین افتاد و دو دگمه از نیم تنه زنانه اش بوضع بدی در آمده بود . او از دردی که در یکی از ساقهایش داشت ، شکوه میکرد و بی آنکه از او بخواهیم ، نرمه ساقش را به ما نشان داد . اما شکایت اصلی او چنانکه از بیاناتش مستفاد میشد، این بود که احساس میکرد در تش تش یک چیز مخفی وجود دارد که می رود و می آید و همه وجودش را در وجودش میاندازد و غالباً درین موقع تش کشیده میشود . هنگام نگاهی بمن کرد زیرا این ماجری را کاملاً روشن میدید . بنظر ما عجیب آمد که مادر بیمار ازین وضع چیزی سردنیاورد . چه او با وجود این می بایستی حالتی را که چه اش توصیف نمیکرد، دیده باشد . دخترک حدود آنچه را که میگفت، تصور نمیکرد و گرنه آنرا بر زبان جاری نمیساخت . در اینجا سانسور آنچنان اشغال و کور شده بود که یک خیالبافی معمولاً ناخود آگاهانه توانسته بود بایک تغییر لباس ساده ای که همان شکایت باشد ، از آستانه خود آگاهی بگذرد .

مورد یا مثال دوم . پسری ۱۴ ساله ای را که از رعه عضلات و تهوع های هیستریکی و سردرد مزمن رنج می برد نزد من آوردند . برای آغاز معالجه بر اساس شیوه روانکاو پیش از هر اقدامی از او خواست کردم چشمش را ببندد و بعد بمن بگوید چه تصاویر و اندیشه های پنهانش خطوط میکنند . جواب او تصاویر بود . و پسین تاثیری که پیش از آمدن نزد من داشته بود ، بشکل بصری باردیگر در او ظاهر شد . با داییش بازی شطرنج کرده بود، صفحه شطرنج را در ذهنش دید و از محل پیاده ها و حرکاتی که میشود کرد سخن گفت سپس روی صفحه شطرنج دشته ای دید که به برادرش تعلق داشته و بعد یک داس دسته بلند و سپس یک داس معمولی دید و دهقان پیرت را بمجم کرد که غلتهای چمن جلو خانه پدرش را درو میکرد، البته از خیلی دور . پس از چند روزی بمعنای این توده تصاویری پردم . پسریک تحت تأثیر محیط زندگی یک خانواده پر خشم و خروش قرار گرفته بود، پدرش مردی خشن و خشمگین بود که با مادرش بدرفتاری میکرد و در رفتار تربیتی خود نیز فقط از حر به و وسیله تهدید استفاده میکرد . سرانجام کار بطلاق کشیده بود و بچه ازدادری پر مهر و محبت جدا شده بود . بالاخره روزی پدر مجدداً ازدواج کرده و زن جوانی

را بعنوان مادر جدید پنهان آورده بود. درین هنگام بود که پسرک بیمار افتاد. خشم او بر ضد پدرش که وی سعی میکرد در خود خاموش و از بروز آن جلوگیری کند جلوگیری کند. تصاویر قبلی را که شامل اشارات بسیار روشنی است، یکجا گرد آورده است. عناصر این تصاویر از اساطیر یونان اقتباس شده است، داس همان داسی است که زئوس (خدای خدایان در اساطیر یونان م.م.) با آن پدرش را اخته کرد و دهقانی پسر نیز همان گروئوس (از اساطیر یونان م.م.) پسر مرد شیطان صفتی است که بچه‌هایش را خورد و زئوس نیز انتقام سختی از او کشید، ازدواج پدر فرصتی بود تا سرزنش و تهدیدهایش را که در گذشته تارپسرمیکرد که چرا با اعضای تناسلیش بازی میکند بخود برگردانده شود. (بازی شطرنج، حرکات ممنوع دشمن کشنده). اینها بود خاطراتی که مدتها سرکوبی شده بود و مستقبات ناخودآگاه آنها که در لباس تصاویر ظاهراً بی‌معنی آهسته وارد خود آگاهی شده بود.

بدینمنوال ارزش نظری مطالعات در خصوص رؤیا از نظر من در کمکی است که به فهم معرفت‌النفسی بیماریهای عصبی - روانی میکند. از هم اکنون هر اندازه که معلومات مادرین مقوله ناچیز باشد بما اجازه میدهد که تأثیر مساعدی در اشکال معالجه شدنی این بیماریها بکنیم، که میتواند اهمیت شناخت عمیق ساختمان و سازمان و طرز عمل دستگاه روانی را بیان کند ؟

از من پرسیده اند : ارزش اصلی مطالعات و تحقیقات مزبور برای شناخت روح و کشف خطوط اصلی خصایص آدمی کدام است تمایلات و گرایشهای ناخودآگاهانه‌ای که در رؤیای ما فاش میشود، آیا قوای حقیقی حیات روانی ما نیست؟ امیال و آرزوهای جلوگیری شده که خالق رؤیای ماست و روزی ممکن است فعالیتهای دیگری را پدید آورد، آیا با این مقدمه واجد اهمیت اخلاقی ناچیزی است ؟

پاسخ باین پرسشها با من نیست من از نزدیک به این جنبه از جنبه نپرداخته‌ام اما فکر میکنم آن امپراطور رومی که یکی از رعایای خود را کشت بدلیل آنکه وی او را در رؤیا بقتل رسانیده بود، اشتباه کرده است. زیرا نخست می‌بایست از خود می‌پرسید که معنای این رؤیا چیست ؟ احتمالاً این معنا همان معنایی نبود که بیدارنگ متبادر بنهنگ میشد و آن موقعی هم که فلان رؤیا با ظاهر دیگری همین معنای توهین و یاس و عقوبت به امپراطور را میدهد، بازوی می‌باید فکر بکنند که بعقیده افلاطون آدم نیک به این بسنده میکند تا آنچه را که آدم بد در عالم واقع انجام میدهد. در خواب و رؤیا ببینند. پس بهتر اینست که بهیچروی قضایای دربار رؤیاها نکنیم، من اکنون نمی‌توانم بگویم آیا باید با امیال ناخودآگاهانه واقعیتی را نسبت داد و این واقعیت چگونه است به یقین چنین واقعیتی در افکار استحاله و اتصال بهیچروی وجود ندارد. وقتی که امیال ناخودآگاهانه را به‌واسطه تعبیر و حقیقی‌ترین آن تحویل کردیم، می‌توان گفت که واقعیت روانی شکلی از وجود مخصوصی است که نباید آنرا با واقعیت مادی اشتباه کرد. بنا برین دور از انصاف است که آدمی خود را مسؤل رؤیای مخالف اخلاق خود نداند اگر بطرز عمل دستگاه روانی و روابط بین خود آگاهی و ناخودآگاهی توجه کنیم، همه آن جنبه زنده رؤیاها و خیالیاتیها از نظر ما کاملاً معهود و ناپدید میشود. آنچه را که در رؤیا می‌بینیم و با زمان حال (واقعیت) روابطی دارد، باید آنرا در

خود آگاهی جستجو کرد ولی اگر آن غولی را که شیخه بزرگه کفنده تهنیه و تحویل
بما ارائه داده است . بچنه جاندار تک یاخته ای کوچکی دیدیم ، نباید عجب بکنیم ،
(ه . ساکن) .

برای حکم دادن در مورد منش و خصایص افراد تا آنجا که عملاً بدان نیاز داریم ،
اغلب اوقات کافیت به طرز تفکر و افعال و اعمال خود آگانه ای که از خود ظاهر می سازند ،
ذقیق شویم . مخصوصاً باعمالشان زیرا بسیاری از تحریکات و تحریماتی که وارد خود آگاهی
میشوند ، توسط قوای واقعی حیات روانی قبل از آنکه منجر بعمل یا فعلی شود . ، ناپسند
میگردند و گاهی نیز در راه خرد با مانع یا رادع روانی رو برو نمیشود زیرا تا خود آگاهی
دیگر میدانند که بعمل منجر نخواهد شد . بهر تقدیر خوبست بدانیم فضایل ما روی چه زمین
پست و بلندی مفرورانه برافراشته میشود . پیچیدگی و ادقار منش و خصایص آدمی که پیوسته
به هر طرفی در حرکت و تغییر است . بسیار بندت ممکن است باره حل های ساده و بی پیرایه
اخلاقیات قدیمی ما هماهنگه و موافق گردد .

بالاخره آیا رؤیا می تواند از آینده خبر بدهد ؟

این سؤال قابل طرح نیست . بی گمان دانشمند فروتن و هادی از خرافات و سوابق
ذهنی موهوم ؛ باخوشمالی از زحمت تحقیقات و مطالعات علمی در خصوص پدیده های مجهول
و ناپیدا استقبال میکند ، اما دو عقیده هست که او نمی تواند آنها را قبول کند یکی زندگانی
بعد از مرگ و دیگری شناخت آینده ای که نمی توان در آن تسق کرد . بهتر است بگوییم که
رؤیا از گذشته خبر میدهد زیرا همه رنگ و ریشه آن از گذشته است .

بی تردید ایمان پیشینیان به رؤیا های پیامبرانه و پیشگویانه از همه جهات نادرست
نیست زیرا رؤیا ما را به آینده می برد برای آنکه امیال ما را تحقق یافته و انجام شده بما
نشان میدهد اما این آینده ، که از لحاظ نایم زمان حالست ، بدست همان میل ناپسند
مطابق الکوی گذشته قالیگیری میشود .

هشتم تیر ۳۸ تهران ایرج یورباقر

توضیح چند کلمه

درین کتاب اصطلاحات بسیاری آمده که همه بزبان فارسی نسبتاً نوس برگردانده شده است ولی در آن میان اشاره به چند نوع اختلال روانی هست که اینطور تشخیص دادم که به اجمال و اختصار فقط به این منظور که تصویری کلی از آن به عده ای ارخوانندگان که احیاناً ممکن است نسبت به این کلمات بیگانه باشند داده شود، توضیحی درینجا بدهم. اینست که چند تکته را ذیلاً باختصار نام توضیح می‌دهم.

۱ - پ

پارانویا

کلمه پارانویا بقیده محققان روانپزشکی به معنای اختلالات بسیار متنوع روانیست و انواع وسواس‌ها و هذیان‌ها و حالات آشفتگی خیال و توهم حاد و حتی جنون زودرس را با این کلمه بیان می‌کنند.

توهم (سمعی و بصری)

توهم به حالت آن کسی اطلاق میشود که اعتقاد کامل دارد که چیزی را می‌بیند (بصری) یا صدایی را می‌شنود (سمعی) و حال آنکه درعالم واقع هیچ چیزی دیده میشود و نه صدایی بگوش می‌رسد.

توهم بطور خلاصه احساس است که علت و فاعل خارجی ندارد.

تسجیل چند جانبه

تسجیل چند جانبه اصطلاحی است که فروید آنرا از خود در آورده و ساخته و باین معنی است که فلان عنصر از عناصر رؤیا ممکن است نماینده و جانشین چند عنصر از افکار پست پرده و با اصطلاح نهانی رؤیا شد و در واقع از طرف چند فکر نهانی تسجیل و تمیین شده باشد.

فکر ثابت

فکر ثابت بر دو نوع است ۱ - فکر ثابت فیزیولوژیکی ۲ - فکر ثابت مرضی . فکر ثابت فیزیولوژیکی مختص محققان و آهنگسازان است و در واقع يك فكر مطلوبست و لااقل در اصل با هدفهای شخصی تناسب دارد و با سخنان فرد هم آهنگ است .

فکر ثابت مرضی يك فكر هذیانی جدا از سایر افکار است و بسیار سمج و با دوامست و دست از سر شخص بر نمی دارد و همه جا در ذهن او مزاحم است . فکر ثابت از فکر و سواسی ازینجا فرق دارد که فکر ثابت بنظر شخص کاملاً واقعی می آید و حال آنکه سواس برعکس آن دروغین بنظر می رسد و با «من» در تنازع است .

فکر ثابت دپاره ای از بیماریها دیده میشود: مانند الکلیسم ، مالیخولیا ، مالاریا ، فکر ثابت در بیماریهای عصبی مخصوصاً فراوان دیده میشود ، مثل هیستری مرض غش و حمله و نوراستنی و غیره .

فلج عمومی

این بیماری ریشه جسمی دارد و مربوط به پرده مغز است و به جنون و فلج اعصاب منجر میشود .

علامت آن سردرد ، فلج شدن اعصاب بینائی ، خستگی مفرط ، مخصوصاً کم شدن قدرت حافظه و حساسیت یا برعکس بی قیدی خارق العاده است .

هذیان

هذیان عبارتست از مشتی افکار غیر واقعی و خیالی ، افکار هذیانی معمولاً فرار ، نامشخص ، نامنظم دمتغیر است و مجتماً به ذهن هجوم می آورند . اما گاهی یکی از آن میان که همان فکر ثابت باشد ، مشخص می شود و شکلی بخود می گیرد و خود آگاهی بوضوح آنرا در می یابد .

اغلب اوقات میان افکار هذیانی و شخصیت و منشی بیمار و شغل و تعلیم و تربیت و آرزوها و تمنیات و خاطرات او روابط بسیار نزدیکی وجود دارد و گاهی نیز برعکس ، بطوری که میانه افکار هذیانی و شخصیت بیمار وجه تشابهی به چشم نمی خورد . مثلاً فلان آدم زاهد پرهیز کار یکدفعه شهوی و ملحد می شود و غیره .

هیستری

هیستری به پاره ای از اختلالات عصبی اطلاق می شود که اطباء قدیم نظیر

بقراط تصور میکردند جز نزد زنان دیده نمی‌شود ولی امروزه ثابت شده است که مردان هم باین بیماری گرفتار می‌شوند .

از جمله علایم روانی مربوط باین بیماری حس تقلید شدید و دروغ‌گویی
و ضد و نقیض‌گویی و تلقین پذیری و تلقین به نفس و از لحاظ منش و عوی خیالیاف ،
عجیب و غریب . افراطی ، ریاکار ، مزور و دارای و آماجی هم برای کارهای
زشت و هم برای کارهای خارق‌العاده . خلاصه بیمار هیستریکی هم‌هش تحرك
و تناقض است و بس .

فناوین مطالب این کتاب

صفحه	فناوان
۵-۱۷	اندر شناساندن انسان به انسان
۱۷	اخطار
۱۸-۷۳	فصل اول
	تاریخچه مایل مربوط به رؤیا ص ۱۸ - روابط رؤیا با بیداری ص ۲۱ - عناصر رؤیا ص ۲۳ - انگیزه‌ها و منابع رؤیا ص ۳۱ - تحریکات حسی خارجی ص ۳۱ - تحریکات داخلی (ذاتی) اندام های حواس ص ۳۸ - تحریکات داخلی تمام بدن ص ۴۰ - تحریکات روانی ص ۴۲ - عمل فراموش کردن رؤیا ص ۴۶ - خصایص روانی رؤیا ص ۴۸ - احساسات اخلاقی در رؤیا ص ۵۹ - نظریه‌های مربوط به رؤیا ، عمل رؤیا ص ۶۵ - روابط میان رؤیا و بیماریهای روانی ص ۷۳ .
۷۹-۸۶	فصل دوم
	شیوه تعبیر رؤیا ؛ تجزیه و تحلیل يك رؤیای نمونه ، ملاحظات مربوط به متدولوژی (روش‌شناسی) ۷۹- رؤیای مربوط به تزیق ایرما ص ۸۶ .
۹۸-۱۰۶	فصل سوم
	رؤیا ، به حقیقت پیوستن خواستها و آرزوهاست ص ۹۸

فصل چهارم

۱۰۷-۱۳۶

جایجا شدن عناصر در رؤیا ص ۱۰۷ .

فصل پنجم

۱۳۷-۱۹۸

عناصر و منابع رؤیا ص ۱۲۷ - عنصر جدید و عنصری اهمیت در رؤیا ص ۱۲۸ - عناصر مربوط به دوران کودکی که منابع رؤیا واقع می شود ص ۱۳۴ - منابع جسمانی رؤیا ص ۱۶۴ - رؤیاهای نمونه ای یا نوعی ص ۱۷۸ - رؤیایی که در طی آن عریانی باعث خجلت می شود ص ۱۷۸ - رؤیاهای مربوط به مرگ عزیزان ص ۱۸۳ - رؤیای امتحان ص ۱۹۸ .

فصل ششم

۲۰۱-۳۸۲

تشکیل رؤیا ص ۳۰۱ - عمل تراکم ص ۳۰۲ - عمل جایجا شدن ص ۳۲۰ - شیوه های نمایشی رؤیا ص ۳۲۲ - قابلیت برای نمایش ۳۴۰ - نمایش کنایه ای در رؤیا . سایر رؤیاهای نوعی (تیبیک) ص ۳۴۷ - کلاه ، کنایه از مرد (اعضای تناسلی مردان) ص ۲۵۳ - بچه همان عضو تناسلی است و موضوع نابود شدن کنایه از مرادوات جنسی ص ۲۵۴ - نمایش اعضای تناسلی در لباس ساختمان و جاده و خندق و گودال ص ۲۵۶ - آلت تناسلی مردان که بصورت آدمی نموده شده و آلت تناسلی زنان که بصورت منظره ای جلوه کرده ای است ص ۲۵۷ - مثال هایی از شیوه نمایش حسابها و سخنرانیها در رؤیا ص ۲۸۳ - رؤیاهای نامربوط . فعالیت ذهنی در رؤیا ص ۳۹۶ - حالات عاطفی در رؤیا ص ۳۱۸ - تدارک ثانوی ص ۳۳۷ - رؤیا و شعر از اتورانک ص ۳۵۰ - رؤیا و اساطیر از اتورانک ص ۳۷۰ .

- روانشناسی مراحل رؤیا ص ۲۸۳ - فراموشی رؤیا ص ۳۸۵ -
 حرکت قهقراپی ص ۳۹۸ - تحقق امیال و آرزوها ص ۴۰۹ -
 بیداری ناشی از رؤیا . کابوس ص ۴۲۲ - جریان اولی و جریان
 ثانوی و موضوع سرکوبی ص ۴۳۵ - ناخود آگاهی و خود
 آگاهی . واقعیت ص ۴۴۸ - توضیح چند کلمه - ص ۴۵۷ - عناوین
 مطالب این کتاب ص ۴۶۰

SIGMUND FREUD

Interpretation of Dreams

Translated into Persian by

Iraj Pourbagher

Published by Mo'assesseh Entesharate Asia, Tehran
FEBRUARY 1963

SIGMUND FREUD

Translated into Persian by
IRAJ POURBAGHER

Published by : Mo' assessseh Entesharate Asis, Tehran